

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234557

UNIVERSAL
LIBRARY

1199 P

99

234557

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْتَمُنَّ بِهِنَّ

درین اوان ہمینست قرآن سر از عجب لطیف و در فائق غریب شریف اعسن



حضرت میردلف ثانی بر تصحیح و تنقیح تمام باہتمام اھل الانام شیخ محمد خان جمہوری فخر الدہلی

بمطبع احمدی ہلالیہ طبع ہونا

بسم الله الرحمن الرحيم

احكام و در علمين و صلوات على سيد المرسلين و ارواح جميعهم و ابا عبد الله و ابا عبد الله و ابا عبد الله و ابا عبد الله

امام رباني حضرت مجدد الف ثانی

۲	کتوب اول در بیان حوال که نسبت با لفظ هر دو از آن	۲۳	کتوب بیستم در بیان تکلیف که بعد از آن در بیان حال میشود
۳	کتوب دوم در بیان حصول تزیینات و مسابحات لغت	۲۴	کتوب نوزدهم در سفارش بعضی ارباب حاج
	خداوندی جل جلاله بی پر زنگوار خود نوشته اند		کتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حج
۵	کتوب سیم در بیان مجرب شدن باران بمقام حصول		کتوب بیست و یکم در بیان جابجائی خصوصاً در ایالت مجرب صلح
	حقیقت	۲۸	کتوب بیست و دوم در بیان تعلق در بیان و در نفس
	محمدی علیه علیه الصلوٰة و السلام بی پر زنگوار خود	۳۰	کتوب بیست و سوم سخن از آن ستمه افراطی ناقص
۶	کتوب چهارم در سفارش خواجه بران الدین	۳۱	کتوب بیست و چهارم در بیان آنکه کتب مؤمنان است
۷	کتوب پنجم در بیان حصول جذب و سلوک تربیت یافتن	۳۳	کتوب بیست و پنجم در تخریب ستم علیه السلام و حج و جهان
	بهر دو صفت جلال جمال میان دنیا و بقا		کتوب بیست و ششم در بیان آنکه شیوه برتری است
۸	کتوب ششم در بیان بعضی از احوال غیر خود با بعضی	۳۴	کتوب بیست و هفتم در بیان میان ستم طریق علیقت
	سنتها که ضروری بی پر زنگوار خود نوشته اند	۳۵	کتوب بیست و هشتم نیز در بیان حکم مملکت
۹	کتوب نهم در بیان احوال یکبار و تعلق دارند	۳۶	کتوب بیست و نهم در بیان نظام ستم در بیان تخریب دار و فرعون
۱۱	کتوب دهم در بیان حوال که مقام فردا مانع تعلق دارند	۳۷	کتوب بیست و دهم در بیان شیوه انانی و فلسفه
۱۲	کتوب یازدهم در حصول قرب بود و وصل	۳۸	کتوب بیست و یکم در بیان حقیقت نموده و توحید وجودی
۱۳	کتوب بیست و دوم در بیان بعضی کشف حصول مقام	۳۹	کتوب بیست و دوم در بیان احکام الدین بر بیان که ایک مخصوص است
۱۴	کتوب بیست و سوم در بیان حصول مقام دنیا و بقا		که امام است رضوان الله علیه
۱۵	کتوب بیست و چهارم در بیان نهایت راه و طاعت حقیقت	۴۰	کتوب بیست و سوم در بیان ستم و محرومیت ستم
۱۸	کتوب بیست و پنجم در بیان حوال که در آثار راه رود و بود	۴۱	کتوب بیست و چهارم نیز در بیان ستم و محرومیت ستم
۲۰	کتوب بیست و ششم در بیان حوال که ستم بمسبوطه نزل است	۴۲	کتوب بیست و پنجم نیز در بیان ستم و محرومیت ستم
۲۱	کتوب بیست و هفتم در بیان حوال که عروج و نزول و غیر آن	۵۰	کتوب بیست و ششم نیز در بیان ستم و محرومیت ستم
۲۲	کتوب بیست و هشتم در بیان حوال که عروج و نزول تعلق دارند		دنیوی و افر در جهت طریقت و حقیقت خار و دران شریعت اند

مکتوب صد و هفتم نیز هم صادق در اجواب رسول	مکتوب شصت و دوم که کندر سلو در جوابی بر بیان که سلاستی قلبه
مکتوب صد و هشتم بیان به هم در بیان که نبرد فصلی است از زبان	۱۰۷ مکتوب شصت و سوم به یاد خان ترخین هم که در آن جمعیت ظاهر است
مکتوب صد و نهم حکم صدر در بیان سکا طلبه	مکتوب شصت و چهارم در بیان که اکثر حقیقت علی بن ابی طالب
مکتوب صد و دهم شرح حال در بیان آنکه قصه او خلقت است از	۱۰۸ مکتوب شصت و پنجم حکایت سید و سید در بیان اعمال صالحه
مکتوب صد و یازدهم شرح حدیث نبویه در بیان که تو جبهات از	۱۰۹ مکتوب شصت و ششم بیان از حکام برگزیده در بیان سکا طلبه و حق
مکتوب صد و بیازدهم شرح حدیث جلیل در بیان که کلاه است از	۱۱۰ مکتوب شصت و هفتم به بیادان محمود در نصیحت
مکتوب صد و بیست و چهارم در بیان که در آن وقت که در	مکتوب شصت و هشتم بر آنکه علی خان در غایت است
مکتوب صد و بیست و پنجم شرح حدیث در بیان که در آن وقت که در	۱۱۱ مکتوب نود و چهارم در غایت انما بکلیت است چه شیا را برود
مکتوب صد و بیست و ششم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۲ مکتوب نود و پنجم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و هفتم در بیان که در آن وقت که در	مکتوب نود و ششم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و هشتم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۳ مکتوب نود و هفتم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و نهم در بیان که در آن وقت که در	مکتوب نود و هشتم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و دهم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۴ مکتوب نود و نهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و یازدهم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۵ مکتوب نود و دهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیازدهم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۶ مکتوب نود و یازدهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و یکم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۷ مکتوب نود و بیست و یکم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و دوم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۸ مکتوب نود و بیست و دوم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و سوم در بیان که در آن وقت که در	۱۱۹ مکتوب نود و بیست و سوم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و چهارم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۰ مکتوب نود و بیست و چهارم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و پنجم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۱ مکتوب نود و بیست و پنجم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و ششم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۲ مکتوب نود و بیست و ششم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و هفتم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۳ مکتوب نود و بیست و هفتم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و هشتم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۴ مکتوب نود و بیست و هشتم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و نهم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۵ مکتوب نود و بیست و نهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و دهم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۶ مکتوب نود و بیست و دهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و یازدهم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۷ مکتوب نود و بیست و یازدهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و بیازدهم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۸ مکتوب نود و بیست و بیازدهم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و بیست و یکم در بیان که در آن وقت که در	۱۲۹ مکتوب نود و بیست و بیست و یکم در بیان که در آن وقت که در
مکتوب صد و بیست و بیست و بیست و دوم در بیان که در آن وقت که در	۱۳۰ مکتوب نود و بیست و بیست و دوم در بیان که در آن وقت که در

۲۰۵	مکتوب حمد مغنم نیراحام الدین در بیان انکار و بیان	و حاج عبدالرحمن
۲۰۶	مکتوب صدر و هشتم میان محمد صادق در جواب سوال	۱۸۷ مکتوب هشتم و نهم نوحا ج مجید اشرف و هشتم و نهم
۲۰۹	مکتوب صدر و نهم میر نعمان در حل بعضی عبارات معلوم	نوحا ج مجید صدیق در حل مسائل
	رساله المبر و معاد	۱۸۸ مکتوب هشتم و نهم شرف الدین حسین در بیان انکار
۲۱۲	مکتوب صدر و دهم بهلا شکیب در حل عبارت لغات	یا و قرا با وجود گرفتاری
۲۱۴	مکتوب صدر و یازدهم ملا محمد در جواب سوال	مکتوب و نهم بیکه از فرزندان میر نعمان در تخریص بر
	مکتوب و صد و دوازدهم مولانا محمد صدیق در جواب بعضی سوا	و در آن ذکر الیه سلطانه
۲۱۷	مکتوب و صد و نهم شیخ فوید در بیان موعظ و نصایح	۱۸۹ مکتوب نود و یکم خانان زریغی بتابوت انبیا علیهم السلام
۲۱۸	مکتوب صدر و چهاردهم نجف خانان در بیان انکار دنیا	۱۹۱ مکتوب نود و دویم شیخ بدیع الدین در جواب تشکر
	مرزعه آخرت است	مکتوب نود و سوم شیخ فوید در تخریب بعضی عقاید
۲۱۹	مکتوب صدر و یازدهم میرزا طاراب در مذمت دنیا	۱۹۳ مکتوب نود و چهارم بعد جهان تخریص بر ترویج بملت
۲۲۰	مکتوب صدر و شانزدهم نیراحام الدین در بیان کفر	۱۹۵ مکتوب نود و پنجم بعد جهان تخریص بر ترویج شریعت
	کثرت ظهور خوارق	مکتوب نود و ششم مفصوم عرب است که ما در صد و قلم
۲۲۲	مکتوب صدر و هفتم بهلا شکیب در بیان انکار نسبت باطن بخ	انیم چگونه هفت گام است
۲۲۵	مکتوب صدر و نهم محمد ملا داود در رعایت بی طرفیت	۱۹۶ مکتوب نود و هشتم بهلا شکیب در بیان انکار سعادت مند
۲۲۷	مکتوب صدر و یازدهم شیخ حمید در بیان اظهار صوفیه	کس است که دلش از دنیا سر دشته باشد
۲۲۸	مکتوب صدر و بیست و یکم سید حسن در بیان خصایل و کمالات	۱۹۷ مکتوب نود و نهم شیخ خانان در بیان انکار اشنای
	طریقه علییه	فقر اعتبار بسیار مستحسن است
۲۳۷	مکتوب صدر و بیست و دویم نوحا ج مجید شرف در بیان	مکتوب نود و دهم ملا محمد امین در بیان قبول فرمودن
	خراب احوال و دریا حضور	آنچه او طلب نموده بود
۲۳۸	مکتوب صدر و بیست و سوم نوحا ج مجید جمال الدین در بیان	۱۹۸ مکتوب صد و یکم بهلا شکیب در بعضی عبارات لغات
۲۳۹	مکتوب صدر و بیست و چهارم بهلا شکیب در بیان انکار	مکتوب صد و دویم بیکه دو صد و دویم نیراحام الدین
۲۴۱	مکتوب صدر و بیست و ششم و شصتم شیخ محمد در بیان	۲۰۱ مکتوب صد و سهیم بهلا شکیب در تخریص بر محبت انبیا علیهم السلام
	در بیان نصایح	۲۰۲ مکتوب صد و چهارم شیخ کوشش در بیان انکار مختلفه و نصایح

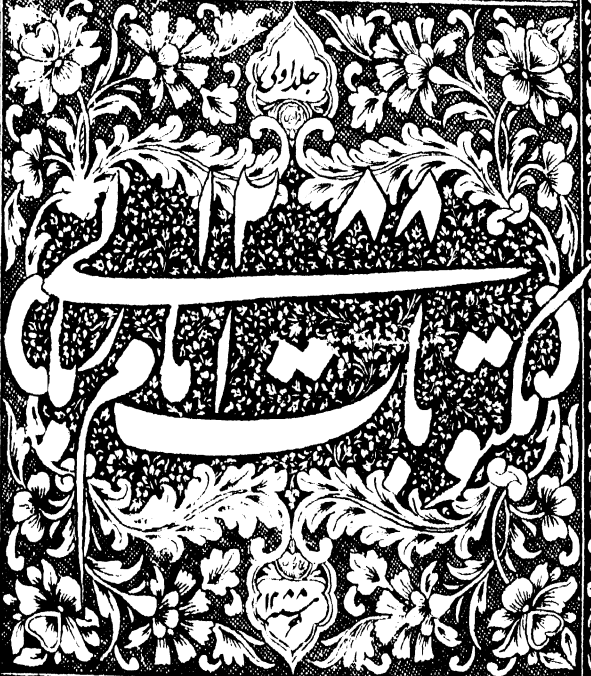
۲۳۲	مکتوب صد است و هشتم بر نعمان در لطایح	دلیل بر وجود سخن
۲۳۳	مکتوب صد است و نهم بر اسام الدین بیان آنکه طریق است	مکتوب صد چهل و هشتم بر اسام الدین در بیان آنکه مکمل
۲۳۴	مکتوب صد سی و یکم بشیر یوسف و علوهت	تا بلجان آن
۲۳۵	مکتوب صد سی و دویم بر نعمان در جواب سول	مکتوب صد چهل و نهم در بیان فضیلت اللطیف و العزیز
۲۳۶	مکتوب صد سی و دویم بر سخنان و حقیقت دنیای دین	مکتوب صد پنجاه و یکم کلام احمد و مولانا محمد اشرف
۲۳۷	مکتوب صد سی و سوم بشیر فرید بعضی نهایج	مکتوب صد پنجاه و دویم در سویم بشیر علیه الدین شریح
۲۳۸	مکتوب صد سی و چهارم بشیر محمد صادق در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود است	سامانی در جواب گفتار ما
۲۳۹	مکتوب صد سی و پنجم و هشتم بشیر محمد صادق در بیان بعضی اسرار	مکتوب صد پنجاه و چهارم و پنجم کلام احمد و ملا طاهر در تخریج احیاء سنت
۲۴۰	مکتوب صد پنجاه و ششم بیان بدیه الدین در جواب سول	مکتوب صد پنجاه و هفتم بیان بدیه الدین در بیان طریق احوال
۲۴۱	مکتوب صد پنجاه و هفتم کلام محمد طالب تخریب متابعت سنت سینه معلوم	مکتوب صد پنجاه و هشتم در بیان فضائل خاتم و خطب محمد سعید
۲۴۲	مکتوب صد سی و هشتم بر نعمان و ملا احمد بر گه	مکتوب صد نهم و دهم بشیر محمد صادق در بیان طریق اخلاق
۲۴۳	در جواب کتابت او	مکتوب صد شصت و یکم بر نعمان در بیان فضائل نماز
۲۴۴	مکتوب صد سی و نهم و دهم بر نعمان در بیان این راه	مکتوب صد شصت و دویم و سی و سوم مولانا محمد علی
۲۴۵	مکتوب صد و چهل و یکم و دویم مولانا صاحب محمد و بدیه الدین در جواب بعضی اسول	مکتوب صد شصت و چهارم بسید باقر در بیان آنکه بیان خود را بحیرت است
۲۴۶	مکتوب صد و چهل و دویم کلام ابوب محمد تخریب طایفه علی نقشبندی	مکتوب صد شصت و پنجم بشیر عبدالهادی با آنکه در بیان
۲۴۷	مکتوب صد و چهل و سوم کلام صاحب در جواب کتابت او	مکتوب صد شصت و ششم بر اسام الدین در بیان
۲۴۸	مکتوب صد و چهل و چهارم کلام صاحب در جواب گفتار او	از عقاید کلامیه
۲۴۹	مکتوب صد و چهل و پنجم کلام صاحب در جواب گفتار او	مکتوب صد شصت و هفتم بر اسام الدین در بیان
۲۵۰	مکتوب صد و چهل و ششم کلام صاحب در جواب گفتار او	اسرار و تالیفات

۳۳۷	مکتوب و صد ہفتاد و ہجتم بخانہ در بیان کاکلم	۳۶۶	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم بلا عبدالقادر
۳۳۸	وراثت انبیاء	۳۶۷	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بسید محمد در بیان احکام سماع و وجہ
۳۳۹	مکتوب و صد و ہشتاد و نهم بر لیسے خان در تخریب بر امانت اعلا سے دین	۳۶۸	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم مولانا مالک در بیان عقائد صحیحہ
۳۴۰	مکتوب و صد و ہشتاد و دہم شیخ نور محمد در ترجیح بعقب صحبہ انزلت	۳۶۹	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم سید انبیا و سزا آزادی
۳۴۱	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم شیخ حسن در حل انتشار واقعہ	۳۷۰	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم مولانا ابراہیم الدین در بیان اثر
۳۴۲	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد لمد در بیان بیان لغیب	۳۷۱	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم مولانا شمس و دریافتہ
۳۴۳	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بر ارحام الدین	۳۷۲	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم مولانا عبدالکے در بیان مراتب حجاب و وجودی و شہودی
۳۴۴	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم شیخ یوسف بے گے	۳۷۳	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم حمید در بیان واضح و مبہم مولانا
۳۴۵	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بلا احمد در جواب انتشار	۳۷۴	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم شیخ محمد حجازی در جواب سولہ
۳۴۶	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم بعلی الدین در محکات و متشابہات	۳۷۵	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم مولانا محمد مصوم در معارف
۳۴۷	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم مولانا محمد در بیان علم اللہ تعالیٰ	۳۷۶	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم مولانا علی شمس الدین در بیان نظریہ قدم و عوش روم و سفر در وطن خلوت و سخن
۳۴۸	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم بلا عبدالکریم	۳۷۷	مکتوب و صد و ہشتاد و دہم مولانا علی شمس الدین در بیان حقاہق جن و علم
۳۴۹	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم بسید محمد در ادارہ شکر	۳۷۸	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم مولانا عبدالکے در بیان تحقیق حقاہق و سیران
۳۵۰	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم سید محمد و محبت ابن طائفیہ	۳۷۹	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بسید محمد در بیان و معول نہایت
۳۵۱	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد در ادارہ شکر	۳۸۰	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم شیخ فرید در غلہ مصیبت
۳۵۲	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بسید محمد در ادارہ شکر	۳۸۱	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم مولانا علی شمس الدین در بیان مزارعہ
۳۵۳	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم بسید محمد در ادارہ شکر	۳۸۲	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم مولانا مالک در بیان قرب نبوت و قرب لایت
۳۵۴	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بسید محمد در ادارہ شکر	۳۸۳	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم مولانا علی شمس الدین در بیان فرق ولایت
۳۵۵	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۵۶	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۵۷	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۵۸	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۵۹	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۰	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۱	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۲	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۳	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۴	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۵	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۶	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۷	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۸	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۶۹	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۰	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۱	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۲	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۳	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۴	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۵	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۶	مکتوب و صد و ہشتاد و سوم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۷	مکتوب و صد و ہشتاد و چہارم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۸	مکتوب و صد و ہشتاد و پنجم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۷۹	مکتوب و صد و ہشتاد و ششم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۸۰	مکتوب و صد و ہشتاد و ہفتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۸۱	مکتوب و صد و ہشتاد و ہجتم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۸۲	مکتوب و صد و ہشتاد و یکم بسید محمد در ادارہ شکر		
۳۸۳	مکتوب و صد و ہشتاد و دوم بسید محمد در ادارہ شکر		

۴۳۸	کتوب سصد و نهم مولانا حاجی یوسف کشمیری ہے	۱	مبشر حاصل ہونے پر چون ایمنے اہل نظر و استدلال کا
"	کتوب سصد و چہارم مولانا عبدالحی در جمال صاحب	۲	نیز میر سرت فوق در بیان علم یقین صوفیہ و علم تقیر
۴۳۹	کتوب سصد و چہم میر محمد بلبلہ در بیان امر اخلاص	۳	ارباب معقول جو بود و علم یقین صوفیہ چہ در داخل کشف
۴۴۱	کتوب سصد و ششم مولانا صالح در ذکر بعضی از کتاب	۴	و شہود باشند و علم یقین علما کجا موجدہ از ضیق نظر
	خواجہ محمد صادق	۵	و فکر تریا یاد ہوا ہست کہ در علم یقین ہر دو طائفہ
۴۴۳	کتوب سصد و ہفتم مولانا عبد الواحد در سنیہ کلمہ	۶	شہود و انزالا زم است تا از انجا بی مبشر برہ شود
	سبحان اللہ و سبحہ	۷	و غیر شہود ہست غایت مافی الباب ارتباطیکہ در بیان
۴۴۴	کتوب سصد و ہشتم مولانا فیض اللہ در معنی حدیث بخوبی	۸	اثر و مبشر حاصل ہست و سبب انتقال است و از وجود
	صلعم کاتبان الخ	۹	اثر وجود مبشر و علم یقین صوفیہ ان ارتباطیکہ کشف
۴۴۵	کتوب سصد و نهم مولانا حاجی محمد در بیان تالیسیوی دینی	۱۰	و شہود ہست و در علم یقین اہل استدلال ان ارتباط
"	کتوب سصد و دہم مولانا محمد ہاشم در بیان جامعیت انسان	۱۱	نظری است کہ فکر و دلیل محتاج ہست پس لیا انتقال
۴۴۶	کتوب سصد و یازم مولانا محمد رحیم در بیان سر از غامضہ	۱۲	نظری فکری بود پس یقین طائفہ اولی و داخل کشف شہود
۴۴۸	کتوب سصد و دہم میر محمد لغمان در جواب سولہ	۱۳	باشند و یقین طائفہ ثانیہ از ضیق استدلال نہ برآید
۴۵۱	کتوب سصد و سیزم مولانا محمد ہاشم در حل سولہ	۱۴	اطلاق استدلال در علم یقین صوفیہ ہست بنظر و صورت
۴۵۸	عرضہ شہادت اول و دوم حضرت مخدوم زادہ کلان	۱۵	ہست کہ ضمنی انتقال ہست از اثر مبشر و فی تحقیق
۴۵۹	عرضہ شہادت سوم حضرت مخدوم زادہ کلان	۱۶	کشف و شہود ہست بخلاف علم یقین علما کہ ہ
۴۶۰	تقریر دلہا پر فتنہ حبیب الدین سوزان	۱۷	حقیقت استدلال ہست و چون این فرق و تفریق بر
	مقتضی	۱۸	الشرعے پوشیدہ مانده ہست ناچار در ربہ حیرت
	کتوب سی و نهم عبد سید محمد در منقول عمیدہ بود و لو بہ تمام	۱۹	ماندہ اند و محبہ از اینہا از ناسانی خورد زبان علم حاضر
	در نسخہ دیگر دستیاب شد لہذا در اینجا ثبت گردید	۲۰	را در از ساختہ اند بہ بعضی ازہ کہ علم یقین صوفیہ
	کتوب سی و نهم مولانا محمد صادق کشمیری ہے	۲۱	را تفسیر استدلال از اثر مبشر کردہ انہا کل ذلک لہما
	در بیان فرق علم یقین صوفیہ و علم تقیر	۲۲	الاطلاع علی حقیقہ الامر والدی حق حق و ہدیہ
	معقول بحمد و سلام علی عبدوہ الدین صلی علیہ وسلم	۲۳	السبیل و السلام علی من اتبع الہدے
	از صوفیہ عبارت از یقین ہست کہ استدلال از اثر	۲۴	تو اہم ہے ہر دو تمام شدہ تمام ہے ہر دو تمام ہست

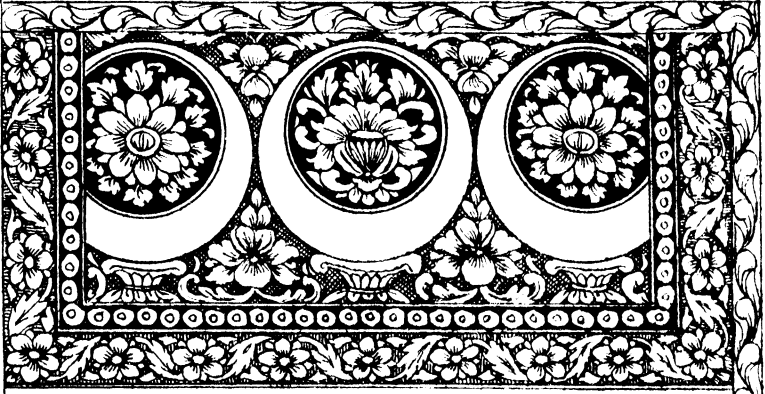
وَالَّذِي جَاهَدْنَا فَمَا نُرَدُّهُمُ سَبِيلَنَا

الحمد لله والاسحاق ادرين مانه بمنت اقران كتاب الاماني اعني



تظب حمداني حضرت مير والفتاني عبد الله عزت بادام امير الامام مير محمد خان جهرے

بمطبع ايجن هلي پيسن ١٢٠٧



بسم الله الرحمن الرحيم

احمد بن بابننا لعالمین باصفاء باجمده بیع خلقه کما یحب بنا ویرضی الصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کما ذکره
 الذکر وکل غفل عن ذکره الغافلون کما یبغی له ویرجی علی له وصحابه البررة السقی اتقی اما بعد
 نموده می آید که این تفراد است از کمتهو بات قدسی آیات حضرت غوث الحقیقین قطب العارفین بر بان الولاية
 المحمدیة حجة الشریع المصطفویة شیخ الاسلام ولسلم شیخنا واما شیخ احمد الفارسی النقیبندی سید کسبنا
 والقباه امین حقیق قلیل البسامة کثرین خالک شیمان آن مقدس گاه یار محمد یار البششی الطالقانی صبح نموده
 و تحریز آورده جا آنکه نفی ازان بطالبان حق جل علی برسد و المسؤل من الله سبحانه بصحة و التوفیق
مکتوب اول بیان احوالی که مناسبت بسم الظاهر دارند و ظهور رسم خاص توحید و بیان عز و جات
 که بر فوق محدود واقع شده است و انکشاف درجات بهشت ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود
 نوشته اند و بهوشیخ الکامل المکمل الوصل الی درجات الولاية الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البتأ
 مویة الدین الرضی شیخنا واما شیخ محمد الباقی النقیبندی الاحمدی قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغ
 الله سبحانه الی قبلی باقیما عن حضرت **اشهد** کترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند حسب الامر
 شریف گستاخی مینماید احوالی بر ایشان امر عرض میدارد که در انسانی او ان قدر تجلی اسم الظاهر است گشت
 که در جسمه اشیا تجلی خاص علی بنعلی در ظاهر گشت علی الخصوص کسوت سنا با کلبه لجزا و اینها جدا جدا و آنقدر متفاد
 اینها اند گشته که بر عرض نمایم و درین القیام مضطر بودم ظهور یکدیگر درین کسوت بوده در پیهم جا نموده

از آن در آن توحید و کسوت

خصوصیات لطافت و محاسن حجاب که درین لباس سینموده از بیچ منظری ظاهر نمیشد و پیش ایشان تمام
 گداخته آب شده میفرستند و همچنین در هر طعمای شرابی و کسوفی جدا جدا امتیاز شده لطافتی حسنی که در طعام لذیذ
 بر نخلک بود در او در آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود خصوصیات این تکی التجریه بر عرض منی تواند شد
 اگر در لذت عید می بود شاید معروض میداشت اما در نشان این تجلیات از روی رفیق اعلی دستم و باینها
 هماکن لطفت منی شدم اما محبوب بودم چاره ندانم درین اثنا معلوم شد که این تکی آن نسبت تشریف
 بنکست ارد و باطن همچنان گرفتاران نسبت است بظواهر اصلا لطفت نیست و ظاهر را که از نسبت غالی و معطل بود
 باین تکی مشرف ساخته اند و بحق همچنان یافتیم که بآن اصلا بریزه بصیرت بلا نیست از جمیع معلومات و ظهورات
 معروض است و ظاهر که متوجه کثرت و انیمیت بود باین تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
 رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صدادت تلك التجلیات کام
 لم یکن نشیام کند که او بعد از آن یک فنار خاص و داد و همانا که آن تعیین علی که بعد از عود تعیین
 پیدا شده بود درین فنار گم شد و اثری از رمضان انا مانند درین وقت انار اسلام و علامات انهدام عالم
 شرک نخی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید تصور اعمال مهم داشتن نیات و خواطر باجمیع امدات
 عبودیت نبوی از ان باظنا بر گشته اند حق سجایه و تعالی برکت و توج حضرت ایشان بحقیقت بگدی رساند
 و عروجات بر فوق محمد بسیار واقع میشود و هر تبه اول که عروج واقع شد بعد از طی سادات چون بر فوق
 نخر رسید و از خلد از اینجا با حجت مشهور داشت دوران اثنا بخا طر آمد که مقامات بعضی مردم را در اینجا نشانیم
 چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز در ان مجال دید علی تفاوت در جاتهم مکانا و مکانا
 و سقا و ذوقا **هر تبه دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و امه اهل بیت و خلفا راشدین
 و مقام خاص حضرت رسالت بنا و صلی الله علیه علی آله و سلم و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسول علی القضا
 و مقامات ملائکه اعلی فوق محمد مشهور گشت و فوق محمد انقدر عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محمد یا آید
 که ازین و نامقام حضرت غواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس منتهی شد و فوق آن مقام جنیدی از
 مشایخ بودند بلکه جهان مقام بانو قیت قلیله مثل شیخ معروف که خمی و شیخ ابو سعید خزاز و باقی مشایخ

بعضی رتبه ان مقام مقامات و هفتصد و بعضی در میان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبر
و فوق آن مقام آمده است بودند و فوق آن منافی شدن عنوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات
سایر این اسامی علیهم الصلوات و السلام که صرف علیها از مقام السرد بود و همچنین مقامات ملائکه عالمین صلوات
الله سلامه علیهم اجمعین در طرف دیگر چه الزان مقام هم اما مقام السرد را از جمیع مقامات فوقیت سر
بود و الله سبحانه و تعالی علم حقائق الاسرار و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
هم واقع شود و چیزی که بیشتر بود و بعضی عود ببات تا هم مرتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود هر چند چیزی هم که بعضی
را میبوسیم که در وقت عرضه شد کردن بیاد آید میسر میشود زیرا که در نظر محقری در آید جامی ندارد و کلازان استغفار کرده
شود و چه جای آنکه بگوید در شانها اما بعضی هم بعضی چیزها بیاید و بود تا آخر وفا کرد که نوشته شود و زیاد و گستاخی نمود حال ملا
حق علم تیرست غلبه استمالک و استغراق است و از جمیع مقامات جدید بلوق قدم نهاده و صفات را که اول در بیان
حالا با وجود انصافات را از خود جدا میکنند و خود را خالی محض مینمایند احوال با این دیگر هم روز بروز در پی است و بیشتر
دیگر انشار الله العزیز تفصیل عرض داشت خواهد کرد و مکتوب و موم در بیان حصول ترقیات مبابات
بعنايات خداوندی جل سلطانة به پیر بر گزار خود نوشته اند قدس سره
عرض داشت که شویونندگان احمد بزرده عرض میرساند امر باستانی و متصل با مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسیده
آنقدر فریب میدهد که ناما رمضان خود را بعبثه بوسی شرف تواند ساخت بضرورت بعضی آن خود را تسلیم داد و غنايات
خداوندی جل علا که برکت تو جهات علی حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فیض وارد اند چه عرض نماید
من آنجا که که بر نهایی می باشد که لذت برسن قطره باری باشد اگر بر وید از تن صد زبانم باشد چه سبز و شکر لطفش
کی تو انم باشد چند اظهار این تمام احوال موم جرات و گستاخی است و شعر افتخار مبابات است ولی چون شرد
برداشت از خاک باشد و اگر بگذرد انم سرز افلاک باشد ابتداء عالم و صوم و بقا از انرا ماه ربیع الآخر است و اما حال بقا
خاص هر یک که تی شرف می سازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ نعمی الدین است قدس سره و دعوای آنرا باز
می کند و در نزول و عروج علوم غیره معارف تجدیله فاده میفرمایند و با حسان و شهوتها هم مرتبه که مناسبتی می
آن مقام است مشرف می سازند تا به ششم ماه مبارک رمضان بقا مشرف ساخته و احسانی میسر شد که چه عرض نماید که
نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسبت حال بود هم اینها میرگشت و چه چند با کسوزن تمام شد و شروع در سیر فی الله

بعضی رتبه ان مقام مقامات و هفتصد و بعضی در میان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبر
و فوق آن مقام آمده است بودند و فوق آن منافی شدن عنوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات
سایر این اسامی علیهم الصلوات و السلام که صرف علیها از مقام السرد بود و همچنین مقامات ملائکه عالمین صلوات
الله سلامه علیهم اجمعین در طرف دیگر چه الزان مقام هم اما مقام السرد را از جمیع مقامات فوقیت سر
بود و الله سبحانه و تعالی علم حقائق الاسرار و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
هم واقع شود و چیزی که بیشتر بود و بعضی عود ببات تا هم مرتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود هر چند چیزی هم که بعضی
را میبوسیم که در وقت عرضه شد کردن بیاد آید میسر میشود زیرا که در نظر محقری در آید جامی ندارد و کلازان استغفار کرده
شود و چه جای آنکه بگوید در شانها اما بعضی هم بعضی چیزها بیاید و بود تا آخر وفا کرد که نوشته شود و زیاد و گستاخی نمود حال ملا
حق علم تیرست غلبه استمالک و استغراق است و از جمیع مقامات جدید بلوق قدم نهاده و صفات را که اول در بیان
حالا با وجود انصافات را از خود جدا میکنند و خود را خالی محض مینمایند احوال با این دیگر هم روز بروز در پی است و بیشتر
دیگر انشار الله العزیز تفصیل عرض داشت خواهد کرد و مکتوب و موم در بیان حصول ترقیات مبابات
بعنايات خداوندی جل سلطانة به پیر بر گزار خود نوشته اند قدس سره
عرض داشت که شویونندگان احمد بزرده عرض میرساند امر باستانی و متصل با مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسیده
آنقدر فریب میدهد که ناما رمضان خود را بعبثه بوسی شرف تواند ساخت بضرورت بعضی آن خود را تسلیم داد و غنايات
خداوندی جل علا که برکت تو جهات علی حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فیض وارد اند چه عرض نماید
من آنجا که که بر نهایی می باشد که لذت برسن قطره باری باشد اگر بر وید از تن صد زبانم باشد چه سبز و شکر لطفش
کی تو انم باشد چند اظهار این تمام احوال موم جرات و گستاخی است و شعر افتخار مبابات است ولی چون شرد
برداشت از خاک باشد و اگر بگذرد انم سرز افلاک باشد ابتداء عالم و صوم و بقا از انرا ماه ربیع الآخر است و اما حال بقا
خاص هر یک که تی شرف می سازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ نعمی الدین است قدس سره و دعوای آنرا باز
می کند و در نزول و عروج علوم غیره معارف تجدیله فاده میفرمایند و با حسان و شهوتها هم مرتبه که مناسبتی می
آن مقام است مشرف می سازند تا به ششم ماه مبارک رمضان بقا مشرف ساخته و احسانی میسر شد که چه عرض نماید که
نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسبت حال بود هم اینها میرگشت و چه چند با کسوزن تمام شد و شروع در سیر فی الله

در هر یک از این اوقات که در این کتاب مذکور است

که در این کتاب تمام جزئیات واقع شده هر چند تا آنجا که باقی باشد بقا مترب بران اکل خواهد بود هر چند صوم نیز باشد تا آنجا
 علوم موافق شریعت غلامی یافته که کمال صحو و باریا بود و علمیم اهل صلوات و السلام و معارفیکه از ایشان سر بر نزد آن بزرگوار
 است و عقایدیکه در اوقات و صفات بیان فرموده اند و مخالفات ظاهر آن از بقیه مکتوب است الحال است که این کتاب که در این کتاب
 اگر تفصیل عجایب شریعت است و بیان آنها و علم است لال کشنی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود و هر کجا که پیشتر این
 بجهت خود می ترکم با او منجز است تا می شود مکتوب هم در بیان محبوبش آن یاران بقا مقام
 مخصوص گذشتن بعضی از آن رسیدن بقا مقام تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار
 خود نوشته اند عرض شد که این کتاب که از آنجا که همچنین یاران آنجانی هر کدام بقای محبوس اند طریق بر آرد آن
 آنها از آن مقامات سرست تقدیر قدرت که مناسب آن مقام است و زود می آید با حق سبحانه برکت توجهات علیه حضرت
 ایشان ترقی بخشد یکس از خود ایشان این کمینه از آن مقام گذشتن مقدمه بقایات ذاتی رسیدن هائس بسیار است
 قدم بر قدم حقیر را زود باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجا بطریق تقریر مناسبت دارند و موافق حال
 آنها طریق برابر است با حق تعالی که حاصل کرده اند هم غنیمت است همان طریق امر آید فرموده است هر کس را که می
 ساخته و تفصیل اسامی آنها جرات نمود که از ایشان معنی خواهد بود زاید گس تا می نمود و در زحمت عرض شد است بر
 شایسته این مشغولی خود چنان پند که گوید با در و نه اکلان سپیده است میگویند که در و نه حیرت در و نه آنقدر کنج
 حضرت ای از اترامی بسیم و چند سی می گنم که نمودار در و نه نام پای من یاری میکند مکتوب هم در بیان
فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان بیان حقیقت محمدی علیه علی اله الصلو
و السلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض شد است احقر آنکه در کتاب است که از راه مفاصل
 از احوال بدان عقبه علیه السلامی ندارد و نگران می باشد قدم آه مبارک رمضان مبارک باشد این آه را با قرآن مجید آید است
 جمیع کمالات ذاتی شریفی است و ذل آن راه اصل است که سپه ظلمت با و راه میانه است و تا ابدیت اول دل دست است که به
 تمام است آن است که نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیما انزل مصداق این سخن است آن
 شناختن این نیز طایع جمیع خیرات و برکات است هر کس می گوید که در تمام سال هر که میسر شد به راه آه که می آید نظر است از دیگر
 بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر است این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تصرف دنیا به سبب تصرف تمام سال فطوری
 لکن معنی علیه شهر المبارک و نفس عمده و دل من غنچه غنیمت من البرکات که در جمیع من غیرت ایضا است تمام آن درین ماه است

آن توان بود که جامع کمالات اصلی برکات ظلی میسر شود من صحیح بنمایم این لایح من بر کلمات و لامین من خیر است بر کلمات
 گویم آنچه است اندر دیدار خیر اشکالیالی آن مخلوق اندر دیگر وجهت این سر تواند بود که حکم با ولوئیة تعویل انظار و تأخیر است و در
 تا اتمین تمام من اجزاء الواقعین حاصل آید قابلیت اولی که بالاد کورش و حقیقت محمدی عبارت از آن است علی منظر الصلوة و
 استیانتا قابلیت ذات است و اتصاف جمیع صفات را اما حکم بعضی بلکه قابلیت ذاتت غرض طاهره اعتبار علم را که متعلق
 بر جمیع کمالات ذاتی و شئیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسبتها بصفت است و برین است
 ذات جل شانزه و صفات احقاق انبیا دیگر است علی بنیاد علیهم الصلوة و التسلیمات و التعمیات همین قابلیت بلاخط اعتبار است
 که در رب اندر وی مقابله تعدد گشته قابلیت که حقیقت محمدی است علیه الصلوة و التسلیمات در امانت صفات باو مندرج
 گشته است بجز حاصلی در میان نیامد و در حقایق جامع محمدی المشرقیه طبیات ذات است غرض از اعتبار علم را که متعلق شود و
 آن کمالات آن قابلیت محمدی برین است میان آن اصل سلطان و میان این قابلیت متعدد و حکم آن بعضی بواسطه است که
 احوال و خلاقیت است و این بنیاد عروج آن خانه تا بان قابلیت است لاجرم از آن سرور نسبت کرده علیه الصلوة و السلام
 در این قابلیت انصاف از او تعریفی شود آن بعضی حکم کرده تا که حقیقت محمدی بیسته حاصل است و لا قابلیت محمدی را علی منظر الصلوة
 و التسلیمات و اعتبار است در ذات جل شانزه ارتفاع از نظر مکتوب است با واقع است و قابلیت اتصاف از جهت اعتبار است اما بواسطه
 برزخیت زمانه صفات گرفته در خارج موجودان و لاجرم در ارتفاع او از بهر کمان برآید و لاجرم حکم میکند وجود آن علی انما مثال این
 کوشش آن جامعیت اصالت و طبیعت است بسیار و بی شود که از آن در بر چنان کاغذ نوشته میشود مقام نظیرت در خارج علوم
 مقام علی است در تبه فردیت و بطور درده عارف از رسیل قیام از سیاطل رسیل بی اجتماع این دو دولت میسر نیست ابتدا از منظر
 قابلیت اولی که اولین اصل میبویند از آن بر ذات پیدا کنند و تجلی افق شود و آن طبیعت است ای بخارند و این حقیقت و الا و الا و انجوت
 از حقایق حق و بوسیله اسبیل مسال که میبویند آن کاغذ نوشته بود با تمام آن کوفتی نمی شود و همان سواد با فاداه اندک است که
 در این توقف چو بود باشد از ادب است و در است مکتوب بجز در سفارش خواجیه برهان الدین کی
 از مخلصا بود و با بیان بعضی احوال و نیز بر چه برزگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر انچه از کلام
 از سال در میان حضرت خواجه جان ندس الله تعالی رسم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد بنور موهبه است
 خوان بران سبب است لایسته در وجه باطن آن اندر خیر که بعضی علم دیگر هم آن خلق شوند روزی رساله سلسله لاجرم منظر
 او در آن انما ملاحظا تر رسیده که با بیان آن عرض داشت کثیر تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسند با نفی و کون تا چیزی

دوران باب نویسد این خاطر طبعی توی گشت متصل آن بعضی از علوم این سوده تا یصیح گشتند و از بعضی حدت بعضی علوم آن
 رساله در ضمن آن مین گشت اگر چه سوده را گفته از سازندگی نایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن پنجاب نمودن آن
 طبع سازند هم بهی و از زیادت جرات از ادب دور است خواه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیدیم که ناسب مقام حدیث
 است بر بعضی یافته خاطر بواسطه هم در محاش هو با لوه شوس وقت میشد و ملازمت سیده مذکور جمله خوانند و فرمود که خوانند
مکتوب ششم در بیان حصول حدیث سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال حلال
و بیان فنا و بقا و امتیاع بندگی بیان فوقیه نسبت نقشبندیه نیز بهر سیر بر گزار
 خود نوشته اند چه عرض شد گشت کترین بندگان احدی انکوش علی الاطلاق بل شانه برکت توجیه عالی بهر دو طریق
 جدی سلوک تربیت فرموده بهر دو صفت جمال حلال مری خست حال اجمال مین جلال است و جلال مین جمال بعضی است
 بر سازند مین عبارت را از فهم سیر خود خوف سخته بر فهم موهم خود عمل کرده است و عبارت مین عمل ظاهر خود است
 قابل انحراف و تاویل نیست مگر این تربیت محقق شد است محبت ذاتی پیش از تحقق این امکان ندارد و محبت و تعلق
 قناست و فاعبارت از میان سوی تیر تا میان علوم تمام از دست سینه زنی نشود و چهل صفت محقق نشود و از فنا بهره ندارد
 و این حیرت و جهل امی است مکان و الی انقضت که گاهی حاصل شود و گاهی ایل گردد و غایه مانی الباب پیش از بقا جهالت
 محض است و بعد از بقا جهالت علم بهم اندر مین نا و الی بشوهرت دور مین حیرت کجند که این موطن حق بعضی است
 از علم مین حجاب یکدیگر نیستند و طبعی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از خیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است
 در خود است و اگر شهوت است هم در خود و اگر معرفت است یا سیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بر دست حاصل است اگر چه
 در خود هم نظر داشته باشد نظار نیز و ان با کل منقطع میاید که شود حضرت خواه بزرگ قدس سره میفرماید که اول بعد از فنا
 و بقا هر چه میند در خودی میند و هر چه می شناسند در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از بیجا هم صریحا
 منبهم بشود که شهوت و معرفت و حیرت و نفس است مین برین بچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی از این میند در بیرون است
 از وجه در خود هم از فنا بهره ندارد و کیفیت البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق فنا تمام است
 و بقا با اندازه قناست لهذا بعضی اهل بعد از تحقق بقا و در بیرون نیز شهوت دارند اما نسبت اغیر از آن فوق به
 نسبت است به نه هر که آئینه دارد و سندی اند که نه هر که سر بر شاد قلندری دادند و هر گاه از اکار این سلسله
 بعد از قرون بسیاری می یابد ولی با این نسبت مشرف سازند از سلسله میگیرد که گوید این نسبت حضرت خواه سید الخلق

عبداللہی است قدس سرہ و متم و مکمل آنحضرت خواجه خواجہ است اعنی حضرت خواجہ بہاؤ الدین المعروف بقشندہ تلمیذ سراج
 و از خطبہ ایشان حضرت خواجہ علاؤ الدین باین دلت شرف شدہ بودند س اینکا دولت است کمون تا اگر دہندہ بعب
 کاریت اولاہر بلا نصیبت کہ واقع شدی باعث سرور و فرحت می شد بل من مزید میگفت و ہر چه از امتدہ نونیو کم پیش خو
 ہی می دین قسم آرزو میکرد حالاکہ عالم ہباب فرو آویند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لایقی می شود اول
 نوعی از خزن روید ہر چند بصیرت نازل میشود و بیچینی اندک بچنین اگر دعاییکہ و از برای رفع بلا نصیبت مقصود از و نہ لغوان
 بلکہ قتال امر دعوی بود حالاکہ مقصود از دعا رفع بلا نصیبت است و خوف و ترسیدہ نائل شدہ بود نہ باز جوع کردند و معلوم شد
 کہ آن از سر کرد و در صحرہ ہر چه عوام الناس است این را بہبت از عجز و افتقار و خوف و خزن و غم و شادی در ابتدا ہم مقصود
 از دعا رفع بلا نمود بل اینچین خوش بینی یکس حال غالب و بجا طریقت شد کہ دعا را دنیا ازین قبیل نبود کہ حصول امر از خوا
 حالاکہ با تجالت شرف ساختہ حقیقت کار را ہم گردانیدند و معلوم شد کہ دعا ای دنیا علیہم الصلوٰات از عجز و افتقار
 خوف و خزن بود و بخود اقبال امر بعضی امور کرد و میدہد بحسب امر گاہ گاہ بعرض آن امر گشتنماید مکتوب مضموم
در بیان بعضی از احوال غریبہ خود با بعضی استفسارهای ضروری بہ پیر بزرگوار
 خود نوشتہ اند و عند داشت کمترین بندگان احمد آنکہ قیامیکہ فوق بخند بود روح خود را بطریق عروج در جانی بہت
 و آن مقام حضرت خواجہ بزرگ قدس اندرہ الاقدس اختصاص داشت بعد از زبانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام
 و در آن وقت چنان تجلی گشت کہ این عالم تمام از غرضیات و فکلیات بہ فرو رفت نام و نشان از آن نماند و چون در آن
 مقام نبودند لا بعضی از اولیا ربکا باین زمانکہ تمام عالم را بہ خود درجا و تقاضا شریک میاید حیرت دست میدہد کہ با وجود بیگانگی
 تمام خود را بایشان می بیند الغرض ہائیکہ گاہ گاہ دست میداد کہ در آن نمود میماند نہ عالم نہ در نظر چیزی می آمد نہ در علم
 آنجالت متمہ است و موجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمدہ بعد از آن در همان مقام یک گوشک علی ظاهر شد کہ زینہا
 نہادہ اند بخار بر آمد و آن مقام ہم در رنگ عالم بہریم فرو رفت و ساعتہ فاعثہ خود را تصادمی یافت اتفاقاً
 انما و شکر و ضمیمہ گذرد کہ تقاضای بسن عالی نمایان شدہ و اکارا بر او بقیشتند بہ اقدس ساری بعد تقالی اسرار ہم در آن مقام
 و شایخ دیگر ہم مثل سید الطائفہ وغیرہ در آنجا بودند و بعضی دیگر از شایخ ہالای آن مقام ہستند اما توایم آرا گرفت
 نشاند و بعضی بیایان علی تفاوت در جاتہم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکہ نسبت ہم ندید ازین
 اواقہ اضطرار تمام پیدا شد نزدیک بود کہ دیوانہ شدہ براید و از غیظ اندوہ و غضب قالب ہتی گشت

چندگاه برین هیچ گزشتت بجز توجیهات علی حده حضرت ایشان خود را بنا سبب تقاضای خود دید اول سخن خود را می گفتند مقام نیست
 بتدبیر رفت و با ابی آن مقام نخست بنی از او توجیهات مخطوفه که مقام تکمیل نام است که بنی از تمامی سلوک
 با مقام همسر است بخوبی سلوک تمام نکرده از انان مقام هر چه نیست نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که در حل
 باین مقام نشاید هیچ آن وقت بهر آنکه در بازمست حضرت ایشان دیده بود و بلوغ رسانید که حضرت می گویند
 در وجهه میزبان که گفته ام تا آنکه معلوم است ایام کم از آن چون نیکت به شد بهر مقام اختصاص حضرت بهر میان
 خلفا را شایسته می بینی و در مقامی علم همین یافت و استجاب و جلد دیگر چنان ظاهر شد که از اشیا که در این است
 می برآید یعنی در نیک شسته از وجود می برآید در گمانی در کمال می آید در بعضی وقت متخیل می شود که تمام برآید
 دشمنی ایجاب نمی دیگر با بظاهرت و در می برآید تا یا نام عوض میرا و آنکه گوید از برای آنکه منظر او چون در آید
 بآنت که اول معنی حق سبحانه و در آن تو جوهر است یا شیره در اینست بجهت ظاهر و جواهر است که در آن
 خود به قدرت تعالی مگر الا قدر نقل میکند مفهوم میشود که نیست درین باب هر چه حکم فرماید با آنکه خوش گویای تو بود
 تا آنکه بعضی بیاید که از تحقق حضور مطالبان را یاد ذکر یا بدین من و هر چه بگوید حضرت حضور در آن روز بهر چه
 در حقیقت جوهر است که در آن ذکر گویند لیکن بعضی هستند که در اول آن خود را گفته اند و بعد از آنکه ممنوع از آن شده و کار ذکر
 به نهایت رسانیده اند مقیست که اصیبت هر چه فرماید را با امر و من آنکه حضرت خود در فقرات میفرماید آنقدر که
 امر میکند که بعضی مقام است که بی آن میرنجی می زند تعین آن مقام فرمایند خاصا بعضی قدر سیران که در حقیقت
 طالبان آنها را طلب علیه طرفه میکنند لیکن در مقام تسلط معنی توانند که با وجودی تبتی علی حضرت خود نمی توانند
 می کند و اگر تا یک در عقبه کرده میشود از دست طلب کمال میکنند درین باب حکم است و بعضی دیگر هستند که مجرد اتصال
 باین سلسله شریف بطریق اراده خود نموده اند و طلب تسلیم ذکر کنند این تمام اتصال هم مجوز است باین
 آن چیست یاد است گاهی بی ادبی تمام است مکتوب تمام در میان تو ای که بقاعده تقصیر دارد بهر چه بر تو که انود
 نوشت از آن عرض داشت که بنی بدگان همه از آن زمان که بعضی آورده اند و تقاضای خود از آنکه در بعضی غیره معارف
 غیر متعارف تو اتوالی خالی بنی و ارادند که از آنها بیابان هر قوم و هر مطلق مت اولشان معرفت ندارند هر چه از
 وحدت وجود و توالی هر آن گفته اند و اول علی این حال مشرف ساخته اند و هنوز وحدت در کثرت میرسد از ان مقام
 در جرات با الهی و الهی و معنی منافع و غیره از آن مقامات و معارف از کلام تو هر چه

ان تصرف فی ملک کفایتش را و قابلیت او استحقاق در آنچه در فعل نمیداند که با سبب کسند و به سبب آنست که در افعال مبارکه
 علی هذا القیاس چون اعضا حال بنماید و ریاست بنا بر آن جرات آن گساختی نموده بنده با یکدیگر خود را ندانند
 مکتوب نهم در بیان احوال که بقایم در دو آمدن مناسبت در اندیشه و پر بزرگوار خود نوشته اند عرض شد است
 بدین سیاه و مظهر بنو منور در وقت حال منتوان من کمال کارش همکافران بر داری مولی است و عملش حق
 بزرگ غنیمت و اولی است نظرگاه خلق را راسته و منظر حق تعالی و تقدس خراب ساخته هفتش مقصود بر طاهر است
 باطنش این رنگ ز پرله بر روی است قال و منافی حال دست و حال و منبی بخیر ایل و از خوب و خیال چه بیدار
 قال حال چو کشتایا ای بار خدات نقد وقت است سخاوت و ضلالت بر کف دست بیدار فساد و شمرت است نشاء
 علم و معصیت با همی خوب است و ذنوب بجهت خیرات اولایق بعرض در دست او شایان طعن در طرز کار قاری
 و القرآن یعنی در حق و گناه عدل است و کم من صلیکم لیس من صیاده الا اعطوا و اجمع در شان او شاهد صدق
 قول لسا کان ذل حاله و منزه و کماله در حق است غفاره و ذنب کسار الذنوب بل شد تو توبه معصیه کسار الذنوب
 اقیح علی اعدی القبیح قبیح مصلحت این سخن است که گندم جو بزرگندم نیاید و مرض و ذاتی است علاج منی
 پذیرد و دایمی او صحت است قبول و دائمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات استیاء جنبی که رود که خود
 نرنگ است چه چنان کرد و باطلک اند و لکن کافوا انفسهم بطریق آری خیر محض شیر محض باید تا حقیقت
 بظهر بود و بقصد با تمهین الاستیاء خیر و کمال میا بود شتر و نقص در میا است حسن حال آینه و کاست و آینه
 نمی باشد که در معانی بل با هم خیر است و کمال نقص آینه آید پس هر چه نقص شتر است بیشتر نماید و کمال زیاد
 هر چه با یکدیگر و باز است این هم معنی مدح پیدا کرد درین شترت و نقصان محل خیر و کمال گشت بلا چون منظر
 فوق جمیع مقامات باشد چه تمهینی در مقام عبودیت هم و کمال است محبوبان با این مقام شرف سازند همچنان بد
 شود و متولد فاذا لذت از در بندگی و انس بان مخصوص بحیو بانست انس همچنان بشاوه محبوبست و انس همچوان
 بر بندگی محبوب و درین انس ایشان لبان دولت میرسانند و بان نعمت نوازند یازده سوره که از این
 میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین آخرین حبیب العالمین است عیدین الصلوة التها و من التبعیات
 اکملها و کسبی که محض فضل خلو بندگی با بند دولت رسانند او را کمال متابعت است و سرور علیه الصلوة و انس
 شتوق میازند و آن بان بدو و علمای بر ذلک فضل قدر تو توبه منی ما

کمال شده نقص علم زنی است بر آن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم مخلوق با خلاق است
 انسانی شایسته و تقدیر این علم هم از جمله شرارت آن مخلوق است شرارت و نقص را در انمولن چه مجال خبرا نگاربان متعلق
 این علم بر طوطی شود نام بجز محض است که در جنبان همه شریک نیاید این بعد از فرد آمدن نفس مطمنه است بمقام
 البته این تقسیم را بر زمین نزنه و کاشش تا باین بنام رسد از کمال الای خود جلش را بی نصیب است تکلیف که
 خود را صین سولی و اندر تفاوت خود را صفات او الکا و لغالی استمن ذاک علوا کبر او این اتحاد در سهار و صفات
 است ارباب این در زمره و ذوالدین بیرون بی همایه و جل نه آنکه هر که جنبا او برسلوک مقدم است از مجربین
 است لیکن تقسیم بجز بشرط است و در محبت آری در هر جنبا بخوی از محبت محبوت حاصل است که جنبا بی آن نمی شود
 و آن معنی او عواض پیدا شده است ذاتی نیست معنی ذاتی غیر معلل است نشی من الایشا جنبا که هر شتی را از
 جنبا میرسد اما در اصل زمره همان است بوجه عاوض محبت پیدا شده است و هو الیک فی ذان عاوض کتبه
 واقع نیست و در بعضی تمایز با عاوض و در لوبا بجل باعث حصول آن معنی فی کجاست بلکه در شتی هم تمایز
 است و بی و در مجربان همون معنی ذاتی فضل نیز وابسته با بنام آن سر و است عیلا الصلوة و السلام و تنبیه بلکه کرم
 معنی ذاتی هم بوجه مناسب ذوق این حضرت است عیلا الصلوة و السلام و بی که در کت مناسب هم که بان
 حضرت است عیلا الصلوة و السلام نیز و آنچه واقع شده است در حق این خصوصیت و از اینجا این مساوت کت که در
 و آنکه بجان علم بالصلوات الیه المرجع و التائب و السیئین بحق در یهودی السبیل مکتوب هم در حصول قرب بجز فرق
 و وصل بجالی غیر متعارف یعنی علوم مناسب الی تیر و بریزر گو ا خود و نوشته اند عرضه داشت همه را حد شده آنکه
 ذاتی است که انموال خدمان متبع عیلا طالع نه از آنکه است معنی نیست اگر نده شود جان عزیزه چون ان
 یا صا مانده بر جای رسد عیلا که نشانان دولت خصوصیت این اسک رسد و در بانک هم عجا بک است
 نهایت بعدی تو بنای رسد از غایت فراق راسل گفته اند گویا بی حقیقت و ضمن این هشارت نبی قرب و عاوضه اند
 شعر کف اصولی سعاد و در هنها عقل بحیال و در هین خیر و بیچین ابی و فکر دایک لاجرم نام نگاریم راه
 تیر خواهر را دره میزد بسیار شده محبوبان محبت محبت می با کت آن سر و در عیلا من الصلوات که لها و من الصلوات
 فضلها او خود مقام را در محبت محبت آید و از میرید کت لاجرم انحال و ضمن خبر داده اند که کائنات است
 صلوات علیه و سلم و صلوات علیهم و صلوات علیهم و صلوات علیهم و صلوات علیهم و صلوات علیهم و صلوات علیهم

توانند کشید محبوبان را عمل این بار شوارست این قصه پایانی ندارد و قصه عشق را انضمامها حاصل عرضند منت
 شیخ اگر بخش خودی انجمن محبت دارد با برادر هم یکدیگر بجای و ان ایشان نویسنده العرض که شوق ملازمت ظاهر است منتجب
 آنچه در کتب است مولی بعضی را با ظاهر ساخت چون در ان باب این تحقیر تقاضا نمودم که در کج و ملاقات میباشند چه
 کلمه نویسنده زیاد است تا حق از این دست مکتوب یا زود هم در میان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن مقصود خود و هم
 دشمن خود را در جرم اعمال توان نمودم که کلام شیخ ابو جید ابو جید که گفته است معین نمی ماند از کجا ما زود میان حوال بعضی
 یاران چه چیز گویند این نوشته از عرضند منت که این زندگان همه آنکه مقایسه سابقا خود را در ان دید بود چون حساب الم
 الهالی با ملاحظه نمود و بعد خلفاء نوشته جوان السد تعالی علیهم و ان مقام در نظر آمد اما چون مقام متدبر در اینجا نیست در
 و خوار ولی بنظر در آمدند چنانکه از علمیه غیر از این و اما این و اما همین سخن السد تعالی علیهم معین در مقام متدبر
 و نبات ندارد ولیک عجمی در ان قهر شده است وقت نظر متدبر ان یافت و انک اول خود را در مقام انسا است بیست
 دو نوع است یکی آنکه بوسطه علم ظهور طریقی از طرق طاری شود و چون پایه با او نمودن ان بی مناستی بطریق می شود و دیگر
 بی مناستی مطلق است که چه وجه قابل زوال نیست و با هر که وصل ان مقام اند و دانند که ثالث ندارد یعنی در نظر وادی
 آن دو طریق طریقی و یک ظاهر نمیشود یکی در با نقص و قصور است و نبات خود را تمام نشدن است و خیرات با قوت جذب دیگر
 صحبت شیخ کلمی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سجاده و تعالی لطیف عنایت حضرت ایشان طریق اول ابقه است و ان عنایت
 فرموده است بیچ علی از اعمال خیر لوقوعی آید که اگر خود را در ان عمل تمام میزند بلکه تا نا که بوجه تهمت ننهند بقره و بی آرام
 بیباشند در جهان میداند که هیچ عمل از وی صادر نمیشود که قابل کتابه اما که همین باشد و میدانند که صحیفه بین ان مال خیر
 خالی است و کتب ان معطل و یکبار نمودن میان آن حضرت جل علالی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر و کافر کلمه نگوید
 ان خود بوجه بهتر میداند و بدترین همه اینها خودی انکار و وجه جذب هر چند تمامی سیرالی السد تمام شده بود اما بعضی از او میرو
 آید و ان انده بود که در ضمن عنایت که در هر که مقام سیرالی السد اقم شده بود تمام شده بود ان فناء و عرضند منت ساق
 به تفصیل نوشته است و دید باید که حضرت خود چه امر که به کمالیت این کار را گفته اند همان فناء بوده باشد که بعد از تجلی ذات حق
 سیرالی السد متحقق شده و فناء را اوده هم از جای شمیم همان نمانست سه بیچکس را تا که در او قوا بدینست در دریا که
 کبریا و انسا بسان این مقام هم که در مطالعه اند و در نظر ان جماعه توجه تمام حقایق حق قبول شد و ان مقام را در این مقام
 ان مقام مانده بود حضرت ایشان از طریق موم از حق و حصول ان مقام بیست ظاهر می شود و در ان مقام طریقی از طریق سیرالی السد است

بسم الله الرحمن الرحیم

در ایشان با وجود امتثال از هر وجهی امور بر آن دست کشانی نمود و الا **س** من جهان با هم پاریز که به هم ستم تا نایب موعوض آنکه
 در انشای ملاحظه ان مقام مرتبه تا نیز مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شد بعد از توجه به نیاز و شکست چون بقام فوق آن
 مقام سابق رسید و شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفا را دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است و این
 مقام در مقام هم کمال در شان است و همچنین در مقام فوق هم که اکنون مذکور شد و بالا ای آن مقام مقام دیگر نظر آید
 چون آن مقام را پیش از معلوم گشت که مقام حضرت فاروق است و خلفای دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق
 آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم جمیعین با آن مقام نیز رسیده شد و از شاخ حضرت توبه لعنه الله علیه
 الله سر و الا قدس در بر مقامی با خود بطوری یافت و خلفای دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست
 الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالا ای آن مقام هیچ مقامی مفهوم نمی شود و الا مقام حضرت رسالتت علیه السلام
 امتیاز است و ان تعالی اعلمها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه است و دیگر نورانی بیش گشت که اگر گشتن آن
 در نظر نیامد بود ظاهر شد و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانکه صفیة از روی زمین بلند می سازند و معلوم شد که آن مقام
 مقام عبور است و آن مقام را همین نقش بود و خود را هم با آنکس آن مقام را همین نقش یافت بعد از آن جهان کیفیت نمود
 لطیف یافت و در رنگ بویا قطع بود و افاق نشد و در بعضی احوال را وا گرفت و حضرت توبه بزرگ در مقام صدیق
 رضی الله تعالی عنه هم نمود و در مقام محاذی آن می آید که بعضی به خود صدق است و دیگر ترک اشتغال با نیل می نماید که کیف و حال
 آنکه عالم گرداب سخاوت عرق میشود و کسی در خود قوت بیرون از آن گرداب با بر سگ و خود را معاف دارد و هر چه
 کار را دیگر پیش داشته باشد اشتغال با این عمل ضروریست و مرضی است اما بشکلی که از بعضی مساوی و چون کسی در انشای
 انجیل رود پس دست تقارر لازم باید داشت بهین شرط داخل ضمایه و بی ملاحظه این شرط داخل صفاتی شود و در
 می آید تا ما را در حضرت توبه لعنه الله علیه حضرت توبه عا و الدین عطا تو رسد الله تعالی امر توبه ای آنکه این شرط ملا
 کرده شود مرضی است و عمل این که بهر حال ملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در می آید و دیگر صفات و سخنان
 حضرت شیخ ابو سعید را با آنچه ذکر است که در این ملاحظه که با ملائجه و لا تزیلین عن راول نظر بشکل نمود که حضرت شیخ علی
 و ابیمان ایشان توبه که روال همین که معلوم است از معلولات الله سبحانه می است و الا انقلاب العدم جهلا و چون همین
 زائل نشود و آنکه با بود و بهین مورد زمین این سخن بکنن شده بود سخن حضرت ابو سعید هیچ عمل نمی شد بعد از توبه تا هم
 حق سمانه و تقاضای این سخن را منکشف ساختن گشت که بعضی مانند از خود خود نیز همین عملی یافت و چشم

و مقام این معرفت نیز در نظر آن کمال است فوق معانی که حضرت شیخ و مشایخ این نشان فرمودند ازین دو صفت با یکدیگر
بیست منازعت و جنگ دارند یکی از جای است و دیگری از جای دیگر تفصیل عرض داشتیم و موجب این همان است و آنچه آنچه
حضرت شیخ از دوام این صفت فرموده اند نیز ظاهر است که حدیث عبارت از چیزی بود و دوام آن چه بود و نیز ازین صفت دومی
یافت اگر چه از دو صفت دیگر کتاب با صلا خوشش آید که اگر در قدم حالیه کار کردی صفات و اوضاع و احوالی که در این
خوشش آید که در تمام چیز دیده شود و احوال شایع متعددین بیشتر خوشش آید که در این معانی علی بن محمد و شیخان در این کتاب
در این باب توالی پیدا کرده خود را درین باب حضرت شیخ علاء الدین و البیاضی را برود و ذوق و حال این صفت را در این کتاب
متفق است اما علم سابق تا با بکار و شدت آن نمی دهد دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی اوضاع که در این کتاب است
و همچنین بعضی موافق که در عالم زخمت ظاهر شده بود نیز از برای رفع الآلام و شداید آنها توجه کرده شد اما در این کتاب
است که بر شیخ فرموده در جمیع معنی تو نوم ساخت بعضی شداید از دم بر زخمی گشته اند و دستها نمودند و جمع کثیر از زنده گشتارند
را با نغمه یان ساخته و جلوه و جلوه نمودند اما بنا بر ظاهر و کلفت را در نیافت پس با نغمه یان خاطر کرد و بعضی از این کتاب
جذبیه بود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک تنها در انباشته از احوالی آنها معروض میدادند و معرفت که
سجانه و تعالیات تمام جهت جذبیه بدولت سلوک شرف گران شیخ نور رحمان مقام بندت بنقطه توفیق که در مقام حضرت
زیر بود و در کلمات و سخنان آنرا میدید و قبایسته فهمیدنی است کار او در توقف عمل قدم چنین آنکه از این برسطه مقام
آداب کالانها در توقف نیست در نیاب می یافت که ازین طرفین این اراده توقف نیست بلکه اراده توفیق آنها است و
و کار کثرت واقع می شود و الاراده اقریب است و الا نامعونه بنقطه با بیان فرورفته است و کار جذبیه با انجام رساننده و معرفت
آن مقام رسیده و توفیق من وجه نهایت رسانیده اول صفات بلکه نوری که صفات بان تا کمال از خود جذبیه
و خود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا کرده و باین بیجا حدیث تمام جذبیه رسیده حال عالم خود را باین
گم ساختن است که در باطل قائل است و در جمعیت و جهان با بطن و بطون متوجه است که غلظت حیرت و نادانی حاصل از
رسیده شاه حسین هم نزد کثرت نقطه با بیان از مقام جذبیه رسیده است و بر نفس بنقطه رسیده است و همچنین صفات از ذات
دیده لیکن ذات احدی در همه جای یابد و از ظاهر معلوم است و همچنین میان جمع هم نزد کثرت نقطه با بیان رسیده است و علی بن
و مولود ظاهری شود و در شایسته حسین است و در بیان آن که هم تفاوت ظاهر شود میان شیخ و شیخ عیسی که در شیخ کمال از جذبیه
بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در نقطه فوق است اما عیسی مسافر در شیخ از دوام

یا این بخای تا حال نسبت ادس بکده و کمر بر سر لفظ فوق آمده بعضی اصل لفظ شده و بجز اول رند بعضی دیگر
 قریب بود بعضی بود بر آن شغل خود را که میاید و صفات را از مثل می بیند و مطلق را در همه جایا بود و شاید در زبان
 پس بنما میداند بیکدیگر میچسباید و بیباب بود لانا معهود جهان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله صفیات
 است اما اجابت که مناسب است هر چه بعضی هم مانده اند که او استهفاده میاید که در کتب در قریب بر معنی که در وقت نمود
 بحضور اقدس میرسد هر صلاحتی که در آن است خود را و بجز در علم که آنرا معروض نیست و حکم آن که خود بنیاد الی
 محمود بود و اینجا بود که در حکم حضور و جمعیت بود اگر چه بود انداخته الامر از قبلت اسباب عیشت تر نسبت خود را جمع ساخت
 منجبت که رشد بود و نسبت لانا شیره محکم است که ملازمت است با آنجا حضور و جمعیت دارد و بر سبب بعضی مواضع جهانی بر تو
 کرد و زیاد که تا حالی است سینه باید که چه خود دانند بعد از تجرید عرض شد نسبت کیفیت و داده و حالی پیش آمده در
 تجرید کنجایش بیان آن نسبت و در اینجا فای اداست تحقیق گشت بچنانکه سابقا مطلق اداست مجردات بر طریقت بود
 لیکن اصل اداست مانده بود چنانچه در عرض شد مورد شد بود بحال اداست هم از بیچاره و ضعیف الامر و الا اداست و
 صورت این فغانیه در نظر آمد و بعضی معلوم که مناسب بنمقام بوده فایض گشته در آن تجرید آن علوم بود و وقت و نظر
 نسبت بود و لاجرم بدان علم از تجرید آن معلوم گردید و در وقت آن شخص این فغانیه و فغانیه معلوم که این نظر خاص بود اداست
 پیدا شده است بجز متفرقه است که در اداست و اداست نسبت بلکه اینچنینی نیست اما آنچه میاید بر عرض میداد
 انا زمانه که بدین نسبت بر او مشق جماعت نمود و صورت آن مقام در اداست و اداست جهان می بیند که
 اگر ما در آن سبب و آنچه شده در آن را بدین میاید بر چند در نظر و نسبت زوای آن و در هیچ مقامی که
 نمیتوان یافتند انداخته را و اداست همان دانند حیرت در جهل جهان صرفت است و این دید هیچ تفاوت نشد
 نمیدانم چه عرض نمایم تا نقص منافع است در گفت می آید و حال پس بنمید تحقیق است مستغفر الله
 و توبه الی الله من جمیع الذنوب و الا وضو ملاحظه او با نظر او ایضا ما این زمان جهان معلوم گشت که سابقا
 آنچه از فغانیه صفات پیدا گشتیم همه حقیقت فغانیه حضور و جمعیت صفات و ما با الاستیای آنها بود که در ضمن
 وحدت مندرج شده بود و در حضور صفات زائل گشته بودند بحال اصل صفات و لو کانت سبب
 لانا باج والا نه از طرف شده و همان احدیت میچسبید تا که نشد و تمیز میاید که از مرتبه معلوم یا تفصیلی
 حاصل شده بود و نماز و تمام نظر فغانیه که اداست و کما است و کما است و کما است و کما است و کما است و کما است

گشته و سابقاً علم بصحبت اخیرش بود و حال میر میرزا که بر حمت و تقوی متنبه خواهند ساخت و دیگر خپان نماید
که مولانا می فاطمه از مقام کجیل نصیبیست همچنین بایران اینجائی را نیز از انعام نصیبی موم می شود و الله سبحانه
اعلم بحقیقه الحال مکتوب دو از دو هم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و جفا خاص بر
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و حسب آن نیز به پریرگوار خود نوشته اند هر چند داشت کمتر بنده گان
احمد بنده و عرض میرساند از تفصیلات خود عرض نماید آشار الله کان مالک الیوم الاکرم و الاحول و قوه
الابا الله العلی العظیم ما منی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء در اشدت حق سبحانه بر عنایت خود
سنگش ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص بر شیعیست و غیر الله بجه معنی است و تجلی ذاتی
برقی جوئی با محمدی المشرب کسیت و اشال آن در بر سهامی لوزم و ضروریات آلامی نمایند و می کند
و کم خیزی مانده باش که و لیا الله از نشان داده اند راه فرگذارند و نمایند قبل من قبل بلا علی خپان
ذوات اشیا را بمجول میداند اصل قابلیات و استعدادات را بمجول و موصوفه میداند و سبحان قلم بیک
نیست و نشاید که خیری بری حاکم باشد زیاده گسائی نماند و بنده باید که خود را نداند مکتوب نیز هم
در بیان بی نهایتی راه و سلافت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پریرگوار خود نوشته اند هر چند
کمترین بندگان احمد و عرض میگردد و نه راه از بی نهایتی این سیر این سرعت ارادات و عنایات این
گشت از اینجا است که شاخ عظام فرسوده اند بیانی الله بجه هزار ساله است تعجب الاما که والو العالی فی یوم کان
تقدره خمیس الف سنه مگر ایامی با داشته اند چون کار بیاس رسید و امید با سقطع گشت هو الندی
نیز الالغیب من بعد ما قتلوا و نیزه حجه در کارش چند روز است که سیر در شیا واقع شده است و مردم
سستند باز فلو کرده اند فی الحجه شرعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل مقام نمی یابند
لیکن از برام مردم بواسطه موت و جیا خیری می گوید و در سلسله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه
بوض رسانیده بود و افعال صفات را باصل میدو چون حقیقت کا و معلوم گشت از توقف برده و بگذرد
به راه دست بر چر بفت و کمال اول آن بنشیند و یا و قوله همه دست و افعال صفات هم بر یک دیگر معلوم کرد
و هر که یکسایه نموده بفرق گزارانند نیز پیشه به بالکل بر طرف تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت برده اند
و سرسوی ظاهر شریعت مخالفت نمید و آنچه بعضی صوفیه مخالف شریعت کشفها را بیان می کنند

یا انهم هت یا اسکر این اظهار هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری اید و محتاج توضیح می شود
 اینست حقیقی موافق ظاهر نسبت باطن یا بیاید در میان بزرگواران همین قدر تفاوت است که علمای مستطالاً و صفا
 میداند ایشان کشف افود قاضی یا بدوی دلیل علی صحیح اول من نه مطابقت بصیق صدی و لا یطلق کس
 نقد وقت است یعنی در هم چهره نمایم تو فین بسو لیض حوال ندارد در عرضند است ما هم گمانش تجریت نیاید
 حکمت دین بوده باشند محروم مجبور از توجیه غیب بروری محروم ندارند در راه مگذرانند این سخن را
 چون تو مبدأ بوده بد که فزون کرد تو اوش افزوده مبیادت کس تا نمی نمود مع بنده باید که خود داند مذکور
 چهاردهم میان حصول قایلیم که در آثار راه رود او بود و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز بر بزرگوار خود
 نوشته اند عرضند است که سیر بنندگان همانند تجلیاتی که در مراتب احوال ظاهر شده بودند باه از ان در عرضند
 سابق مودند شده بود بعد از ان بته جو کجا صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیده سود المون نشین
 گشت و پس از ان مرتبه هدایت بصورت مرد دراز بالا که بود او بار یک پهن ایستاده است تجلی گشت و این هر دو
 تجلی بعنوان تقابله ظاهر شد در اختلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند در همین انا آرزوی موت
 پیدا شد جهان در نظر آمد که من که یا شخصاً هم برکنار دیای محیط ایستاده م با داده آنکه خود را در دریا اندازد اما از
 عقب ابالی مصنوط کرده اند که نمی تواند بدید از فزون رفت و ان رسیان عبات از تعلقات بدن غرض
 خود میدارم و از رویکرم که این رسیان است که بشود و الاضیافیه خاص رود او که در انوقت بطریق ذوق نیاید
 که در اینجا هیچ بایستی غیر از حق بماند نامده است بعد از ان صفات کلیه و جریه که باعث با بحال و منظر
 پیدا کرده بودند در نظر آمد پس از ان خصوصیات تمام از آنها فرو میخیزند و باقی نماند الا عنوان الکیله الوجود
 و صورت تجلی آنها از خصوصیات نیست در نظر در اندر میسند معلوم گشت که اکنون حقیقت صفات با
 باصل دوی و پیش از تجلی از خصوصیات جهل ادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرنا باشد که هم
 حال اباب العیله الصوره و فناء حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
 خود و غیب خود بودند بیک پنج یافت و نسبت با بحال برخاست درین وقت از بعضی دقائق الایواع
 شرک مخفی خلص میسر شد و روح در عرش ماند و نه نشین نه زمان و نه مکان نه جهات نه
 حبه و ده که فیه ضا سلسله افلاک گنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته

است بعد از آن یقین نمود در نظر آن دو جز خاص خود نیز یقین در سنگ طایفه بود که نه باره باره شده که شخصی پرستیده
 باشد آن شخص را و جز خاص دانستم اما بعد از آن تعالیه متصه بگرفت بعد از آن بالاسه آن شخص متصل پوست بپوش
 در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتیم و این بها تعین را از خود بیکان دیدیم و نزدیکه در آن پوست بود در نظر
 آمد بعد از آن سعی آن نوزاد نظر غایب گشت و این پوست و صاحب نیز از نظر مرقم گشتند و همان جهاله سلب
 ماند بقیه این صورت و جهت مذکوره بجز در علم آمد بپوش میسازد که تا صحت و تقم او معلوم نشود و آن آنست که این
 صورت مذکور عین ثانیه است که لایق بین الحوب و الامکان که هر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و بکمال فرق
 متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جا میگذرد و آن نوزاد واقع شده است بر ضمیمت بین الوجود و العدم
 و خود را که در آن پوست یافتیم شارت است بر وصول بجز خیریت و سالیان و قیامه نیز خود را بر رخ بین الوجود
 و العدم می یافتیم اما ظاهر آن بر لبه آفاق بود این نظر بر نفس است و یکطرف دیگر هم در الوقت ظاهر شده بود
 اما در وقت نوشتن فراموش گشتند این بجهه دیگر حاصل است حیرت و نکات است و گاه نگاه همین طور شیت
 پیدا میشود و در طرف میگرد و معرفت آن می ماند و بقیه بعضی وقایع درمی ماند و اگر حسین می در علم می آید بدان
 اعتمادی کند همان تقریب در عرضد مشتبها که نمی نیاید باشد که با علام حضرت ایشان یعنی با امری پیدا
 شود امید و است بوجهات علیه از کفرای تعلقات و نیزه بجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل است
 سه بینایات حق خاصان حق که ملک باشد سیاهش ورق به شیخ طایفه شیخ محمد امین یاد می که از اشک
 مشایخ میسرند است و ضام حاجی عبد العزیز به تفصیل ایشان شننا اند فقهوی و نیاز مندره عرض داشته
 است و او را در عیله نایب باین طریقه عیله شریفه پیدا شده است و بصداق و نیاید تلجیحی شده است آخانه اش
 گفته ام که بکنند ظاهر انما بنه دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از آنها
 در وقت دیده رابطه گرفته همراهی آینه و بعضی پیش از آمدن از جمله رابطه داشته و اولاً به حضور و تخریر
 میروند بعضی از آنها صفات هم سهل میسرند و بعضی نه اما بچکس برهه و تعجیب برهه و انوار کسوف میروند اما قاسم علی
 و ملا محمد و محمد و عبد المؤمن ظاهر این نقطه فوق رسیدند انداز مقام جنبه اما اما قاسم علی رونبول دارد و آن
 معلوم نیست که فردو آینه در شیخ فوهم نزد یک است اما در شیت ملا عبد الرحمن نیز یک نقطه است اما فو قیامه و در شیت ملا
 ابراهیم بسیار متفکر و پدید آمده است نیز میگوید که مطلق حضور اجداد شیا به صفت تیزه می بیند فعال هم از فوهم میسرند است

ایشان است که بطالبان دستقدان فاضل بشود و این مکتبه را در افغانه آن هیچ نصیب نیست **س** من به
 احدی پارکیکه هجتم ستم روزی فرموده بودند در میان واقعه اندو قلیه که اگر در معنی محبوبیت در می بود توقف بسیار
 در وصول به مقصد واقع می شد و محبوبیت از نسبت به عنایت خود هم بیان فرموده بود و در آن سخن اسید واری
 تمام است و این جرات و گستاخی از آنست که کتب پانزدهم در بیان حوالی که مناسبات به بود و نزول است
 با بعضی امر مکتوبه نیز به پرزگوار خود نوشته اند و منداشت که من فریب فاضل مفضل به و در بعضی آنکه در تمام او را
 بیست خود را می یافت بعد از آن کار او با شما می کرد که چو بیست واری یافت اکنون در آنکه در آن خود را می
 با وجود گردن جوای او نیست با محقق فقدان خوانان او را از روی علم حاضر و بعد و متبل است و از روی فتن
 غایب و فاقده و مرض ظاهرش بقاست و با منش فنادرین بقا فانی است لیکن فاضل علی است و تقاضوی
 کار و بارش به بود و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز نماند و همچو آنکه در از قلبی مقرب قلب برده بود و اکنون
 باز از مقرب قلب مستقام قلب فرود آورده و در با وجود تخصص روح از نفس خروج نفس بعد از اطمینان از غنای آن روح
 او را جامع بر دو وجه روح و نفس ساخته اند و بر بر خیزت این جهت با او شرف گردانیده اند استفاده از فوق آن
 بر تحت و از ساعا بوسیله حصول این بر خیزت عطا فرموده اند در این استفاده منید است و در همین فاقده مستفید
 که گویم شرح این می شود و معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلبت که پیش از عروج به قلب حاصل است
 بعد از عبور از فوق که مقام قلب فرود می آید که بر نخ چپ و راست است که با هوا نظار
 علی را با بر و مجذوبان ناگردد از ارباب قلون بدریدن به قلب القلوب و ابسته بسلوک است و تعلقی
 بشخصی که نهایت حصول نشان خاص است و در این مقام امتیاز صلاحه است و از ارباب این مقام از جمله
 آن امتیاز آن سبقت انجلیست در این معنی و بقا و خاص است که نشاء علوم و معارف مناسبت آن
 شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت خذیه و سلوک و قفا و بقا و امثال آنها در ساله موعوده به تفصیل شرح
 است میرسد شاه حسین با ضلرب لاهی شد و فرصت بیاض آن نشاء و معارف انشاء الله تعالی شرف از
 مطالعها بد یافت خیزت فوق فرود آمده است در مقام جذب باروشن به عالمیت توجه بفرق دارد
 چون عروج فوقانی تقریرت بود با طبع مناسبت مجزبه داشت در وقت نزول آن فوق هم از خود چیزی کمتر
 آورده است ماینستی که توجه به هر دو در عروج آنان توجه بود هنوز باقی است در سببه جذب کار عروج

در صورتی که

در صورتی که

فی ابدیت و کائنات علی السطحة لیکون جیدین حال غیر خیر و خیرا است قدس الله تعالی امر من جمیع است
 که حضرت خواجہ احرار از ابای کلام خود ریست و شان خاص ایشان از تقیام بوده است و در اول گفته که بعضی
 طالبان ننوده بودند که خواجہ را چنانچه بوده اند از فرستو تف خورده است فلهذا انزل و تقیام است نیز در بعضی
 مقام فاده نذر و همیشه در تقیام و بغیر تقیام که در ای لازم است بعضی از تقیامات جدید بنانی سلوک است بعد
 دخول در آن و بعضی دیگر بنانی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه پیروان جدید بنانی سلوک است
 بعد از دخول و آنوقت تخریر و توجیه تمام شده بود و بعضی فائق آن ظاهر است تا باعث نباشد توجیه
 میست نمی شود و الله سبحانه اعلم بحقیق الحال جدید است که آنفرز فرود آمده است تا تمام داخل مقام جدید
 نشد و مانع مردم است ایشان آن مقام با توجهات برگشته امیست که در وقت مطالعه این کلمات نامر
 دخول تمام در مقام میست بعد از آن حضرت خواجہ را تمام فرود خواهد بود مکتوب است فرود هم در بیان
 عروج و نزول و غیر آن نیز میسر بود که از خود نوشت تا از عرض داشت تخریر الطلبة آنکه نواز شانه مولانا ماکلا و الله
 رسانید که کیف هر یک از مقدره مذکوره مقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متمم کلمات آن معلوم
 نیز مخطوط شده بود فرصت تخریر نباشد که حاصل عرض داشت از همی شان را الله تبارک و تعالی متعاقب
 خواهد فرستاد و الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با تماس بعضی یاران
 التماس نموده بودند که نصیاح بنویسند که در طریق نافع باشد و به مقتضای آن زندگی گامی کرده شود و همی سال
 خیر که کشید البرکت بعیت از تخریر آن جهان معلوم شد که حضرت رساله علی الصلوة والسلام والتحیة آمین
 که از نشانج است خود حاضرند و همین رساله در دست سبک خود روز و رکال کم خویش از او پس
 کنند و در نشانج میباید که این نوع مستعدت می باید حاصل کرد و جماعه که باین معلوم مستعدت
 نورانی و متنازله و غیره الوجود روبروی آن سر و علی الصلوة والسلام والتحیة آمین و الله
 بلو لها در همان مجلس باشاعت نیز واقع خیر الام فرمودند ع با کریمان کار با دشواریست
 و از آنروز که از ملازمت برده است بواسطه یل نفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت نذر و چندگاه
 خود هست آن بود که در گوشه خیزد و مردم در صحبت همچو پیروشید و نظر می آمدند غم خولت
 مسمم شده بود اما استخاره و موافق نبی افتاد عروج در لرح قرب بغایه الغایت چند غایت نذر

می شود و می زند و می آید و کل ایوم هونی شان بر مقامات مجید مشایخ الاما شاره الله تعالی گذر آیدند
 سه گانه بر بلندترین و بلندترین است بدان درگاه و اداست بر دست به درین میان اگر وسط روحانیات
 مشایخ را بعد از انیم بطول بچند با بجز از جمیع مقامات اصل در سنگ مقامات ظل گذر آیدند از معانیات چه گویند
 قبل من قبل با علیه جندان و جوه و ولایت و کمالات آزاد نمودند که چه در تخیل آرد در مشهوری آنچه در مباح
 نزول تا مقام قدسیه آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی با از تمام و تکمیل از برای این مقام
 در کار است تاکی می شود و امر اسان نیست با وجود مراتب جندان قطع منازل کرده میشود که میردان را در عمر
 پنج هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص به او است میردان اینجا قده که اندام به نهایت سعادت فرود
 نماید این مقام اصل است بشیرا فرود هم گذرند از دگر فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و به
 وجه توقف در مرتبه تکمیل و ارشاد این است و عدم توفیق بود اسطر ظهور توفیق غیب است پس در یکدست و دم
 و تخیلات خود چیزی با می پذیرد اعتبار نباید که در دنیا بد حال بچیز بیخ خام به پس سخن کوتاه باید و السلام
 در اندیشه این مقام غیبات تهال ضرر غالب است بچاهه را فریاد که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود بچینند
 مجال نظر احوال دیگر بسیار است من گم شده هم معلوم میاید با گم شدن کائنات گویید از غیرت خداوند
 جل سلطان باید اندیشه ای را که حق بجا و تعالی کمال بخواهد در تقصیر او سخن گفتن بسیار ناساست نه
 الحقیقه معاضه است با و تعالی و نزول در مقام جلب حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق دین
 مبرهن عمارت از جدا شدن نفس است از روح و روح النفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن حجج
 بود از حجج و فوق پیش از این هر چه مفهوم میشود از کس است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند
 حقیقت ندارد زمین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس
 از خلق و بلکه الیقین است که اکثر علوم اربابا که لان حقیقه الامر شمه مفقوده و الامر عنده الله سبحانه و در دنیا
 و یکدیگر تفصیل علوم و ارباب جذب و سلوک و تحقیق است این هر دو مقام تخریب یافته است نیز شریف خواهد
 گشت مکتوب هم در بیان بعضی از احوال که تعلق بوج و نزول دارند و غیر این نیز به سیریز گوار
 خود نوشته اند عرض شد استحقاق آنکه عزیز یک چندگاه متوقف بودند و تخریب چنان ظاهر شد که آنان
 مقام نخوسه از عروج نموده به پایان درو آمدند لیکن تهاجم نزول نگردند و از تقایا اسک که وزیر ان مقام

بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بزول آورده است بعد از این هر چه کیفیت روح بود داد در معرض ظهور
مخوله کرده و موضوع خواهد داشت اگر صاحب سالمت نیز بعد از آن حال خود چنانچه نویسد بعد از آن نزدیک تر است چون وقت
این قضیه زول بر نود بود و حقیر را بواسطه تناول جلاصت معنی طاری شده بود با انجام کار این نزول نبرد است
انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مگر آنکه بحکم در بیان نکین است که بعد از آن بولین حاصل میشود بیان است گانه
ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی ناید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز بر هرگز که از خود نوشته اند
عرض داشت که من بندگان آنم که بعد از آنکه از اسرار احوال و موارد و بیدار بپوش آن که تاجی
ببیند و درجات بیکدیگر چون حق سبحانه و تعالی ببرکت تو جهات عیله از رفیق توالی محو ساخت و از تلوین بکین
شرف فرموده حاصل کاخ بر حیرت و بریشانی بدست نماید و از وصل خیر و از قرب خیر جلد حاصل نشد و از معرفت
چونکه از علم خیر جمل نیز فرود و لا بهرم در عرض بهشتها توقف واقع شد و به مجرد عرض چهار روز در جرات نمود و مع
ذکر ل ابرودت بنوعی استولی شده است که به چه امر سرگمی ندارد و در سنگ بیکاران بکاری نمی تواند چو دست
مع حق بچشم و کم نه به چه بیاری و از آنچه و کم از سپهر نیاید کاری و بر سر اصل سخن آنهم عجیب است که حالا به تفریق
مشهدن خا اندر آن ملین علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در اینجا همه اندر عین حیرت و بی نشانی بی علم
شعوبت و غیر غیبت حضور است با وجود علم و معرفت نیز از دیار جبریل و نکر است نیست و عجیب است که من چه آنکه نام
الله تعالی بجنس عنایت بیغایت خویش در سراج کمالات ترقیات از انی داشته است فوق مقام ولایت
مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صورتی تجلی ذات است بل بعد از اینها اکثرین بعد از این
التعلیلین که از امره و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتی که میان این دو مقام است جمل کنی بر غیر
عباده و علم من ان یشا الیه باشا و فوق آن مقامی است الا النبوة علیها الصلوٰة و السلامات و نشانی
میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بحالیت است و با کتب غیر صحیح معلوم گشته و به چه سخن
از ایل الله وسط بیان این دو مقام ثابت کرده اند و لقب نایمده الملبان نیز شرف ساختند و در حقیقت
آن مقام اطلاع دادند و از آنها توجیه بسیار و تفسیر بسیار و راهان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر
حقیقت را معلوم فرمودند آنی حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است و وقت عروج از اسطبل بود و محل
سائل است بعد از آنست صورتی انشاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسی عالی است

و مسائل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زیادت وجود درجات بل و علاوہ عمیق علم ظاهر میشود چنانکه
مقرر علماء اهل حقست شکر الله تعالیٰ بحیث و اینجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود و این حکام
رکن الدین شیخ علاء الدین در بعضی مصنفات خود می فرماید و فوق عالم الوجود عالم ملک الوجود و مقام
صدیقانه مقامات بقا است که در عالم دارد باین تر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقه بالاتر است و
کمال صحر و بقا است مقام قرب لیاقت بیزخیت مقام نازد که در ویش به تنزیه صرف است و تمام روح
است شان با مینبها و در پس آن طوطی صغیر داشته اند به هر چه است و ازل گفت بگو میگویم علم شام
نظریه است و الله را ضروری کشیده ساخته اند موسی مخالفت با اصول عمدهای شریعت نیست بها معلوم جمالی
تفسیر ساخته اند و از نظریه ضرورت آورده اند شخصی از حضرت خواجہ بزرگ قدس الله تعالیٰ الاقدس
پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفسیل شود و سندانگی کشی گردد و فرمودند که معلوم
دیگر سوائی آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار و میدهند که از آنها می باید گذشت و آنهاست
انتهایست که مقام صدیقیه است رسیدن علوم بهره نمی باید **۱** فایده شریعی آن من اهل الله تعالیٰ
حصول بذل مقام اشرف و لیس لهم مناسبت به علوم بذل المقام و معارفه فواجبه و فوق کل فی علم علم و بر
مسئله قضاء و قدره اطلاق دادند که از اینجی علم فرمودند که هیچ وجه به حصول ظاهر شریعت غافلست
لازم نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر بیاورند و است و در ظهور شائبه قهریه البدرست حسب سبب که با وجود
عدم مخالفت به اصول شریعت این مسئله را چو پیشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت سید است
و مترسب بود لایسالی عمایع **۲** که از بهر آنکه از بهر قوه کشاید بان جز نبیست قوه علوم و معارف
در رنگ با برقیان میزند که قوت در کار تحمل آن عاجز میشود و قوت در که موجود تعبیرست و الا که عمل علمای الملک
الاسطیاه اول شوق آن بود که این علوم هر چه در قید کتاب آورده شود و اما توفیق نمی یافت و از
مورد بار بود آخر الامر تسل فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملک است نه یاد کردن معلوم
چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که بلکه سولیت بهم رسانند تا آنکه خط حصول ضرورت خود را بگویند
بعضی علوم بعضی سیرا ندغالند همانند که در کتابش کشیده و در واسمیع البصیر اول کلام اثبات تنزه حصول
کما هو العا بر قوه سبحانه و هو اسمیع البصیر تم و کما انشیرت بیانش آنست که بجز آن جمع و بصیر عالم را موعود است

مانند است و لونی بجهت نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر یعنی سميع و بصير است چنانچه در سوره
بصیرت در خلقت مخلوق است در رویت و سماع هیچ درستی ندارد همچنانکه در سوره سمع و بصیرت
خلق سماع و رویت میکنند بعد خلق آن و صفت بطریق جری العاده من غیر تاثیر بعضیهاست و لولطنا بالانسانیه فالنسان
نیاید البصر مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز محض است در رنگ آنکه فادری
محض شدت خویش در رنگ کلام مخلوق کنی نمی توان گفت در رنگ آنکه محققه مستحکم است و صفت کلام دارد همچنانکه
رنگ جماد است این صفت هم در روی آن در صفا موجود و باجماد است در ظهور حرف و صوت از وی هیچ و خلقی ندارد
بمع صفات زین قبیل است غایب بی انباشتن این دو صفت ظاهر تر بود ز خصما الله تعالی بنسبها و کیون لایوم
نفی البواتی منه بالاطریق الا اولی حوس سما و اول صفة علم خلق کرد بعد از آن توجه و معاومی خلق کرد بعد از آن
معلوم را بروی مستخف ساخت پس این نشان در روی خلق کرد بعد خلق صفة علم مجرد جری العاده سميع معلوم است
که علم او انباشت چه خلقی باشد هم چنین اول خلق صفت سميع کرد بعد از آن صفا او توجه سميع بعد از آن سماع
بعد از آن ادراک سميع همین ظهور اول خلق بصیر کرد بعد از آن تعلیب حد و توجه بر وی بعد از آن رویت بعد
ادراک مرئی یعنی بالانقیاض سميع و بصیر کسی است که بر سماع و رویت او این دو صفت با او اول کمین که ناک
فلا سميع و لا بصیر است تحقیق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد و صفت فالتقصوس من انرا الكلام
یعنی الصفات منهم لسا الا انهم صفات و تلك الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا من التثنية و التثنية و التثنية
نام الایة الکیة لثبات التثنية و نفی التثنية لسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها بر حق سبحان و تعالی که ذوات آنها
را بهما و محض است در رنگ نادران گنوزه یافتن کتاب از اسما لهما است معلوم من مقبول و لا یتست
و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت و انست که آنست و انهم نیز در
از علوم مناسطه شهادت است از نیجام تفاوت اما در بیان تقابین مفهوم می شود و التعلیل بعد از سئل
الکثیرة و الحجة یعنی عن البحر الغدیر ع سالی که گوشت زبهارش پدید است و همچنین لایا بیاهتمام
عالی افعال مخلوقات را تیر کاهیت و الهادی باینکه آنکه افعال اینها را محسوس سبحان بدیند و افعال این افعال
او را سبحان دانند تعالی الله سبحانه عن کل کثیر و در رنگ آنست که شخصی سنگ را خراباند و حرکت
نمی توان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجود حرکت است در سنگ سنگ متحرک است و آنکه

بعد از آن نفس بصیرت و سميع کرد

سنگ جامد محض است حرکت ازینجا در صورت است اگر بالفرض بان حرکت شخصی هلاک شدنی گویند که سنگ گشت
 بلکه بگویند که آن شخص گشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سببهم موافق این معنی است مینمایند که با وجود
 صدور از افعال ولو با ارادة و الاختیار از مخلوقات مفعول آنها مسموع حق است سبحانه و فعل آنها را در
 مسموع غیره است هیچ مدخلی فی افعال ایشان حرکات چند نیست پس بخیر آن کیون لها تاثیر فی جموع لیتا الممول
 اگر گویند که برین تقدیر افعال انسانا و نواب و عقابا خشن غیر مسموع است در این است که سنگ را با هر
 مکان سازند و بفعل او مع و دم نیز بسیار زندگی که فرق است در میان سنگ و کلفین و چرنا و تکلیف قدرت
 و از آن است که هر سنگ را در آن نیست لکن چون ارادة اینها نیز مخلوق است سبحانه من غیر تاثیر لانی
 حصول ارادان ارادة بیک کیفیت همین کار که در بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
 و اگر قدرت مخلوق را خشنی ایجاد کند چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سببهم گفتند که آن تاثیر هم
 در وی خلق کرده چنانکه قدرت را فریده اند نفسی تاثیر و لا اختیار لهما لکن تاثیر و الاضیاء کما بعد و مثلا شخص
 سنگ را در یک زمان با لایه بایان در یک حرکتی حیوانی را هلاک ساخت یا شخص بجا که آن سنگ جامدی در امر
 فعل و اگر گشت نیز جامدی اند و از آن است که بآن فعل که هلاک است نیز جامد میدانند فالذوات والصفات
 و الافعال کما جامدات منخدة و اسوات صفة نفوس القیوم و هو اسمیع البصیر و هو العظیم الخیر و هو الفاعل المارید قیل
 لو کان الجواهر الکلمات لیلی لفضا لقیسبل ان تنفذ کلمات ربی و لو بدینا بنده و اگر گشای بسیار نمود و برات
 بینه و واقع است چه توان کرد جمال سخن که انجمیل مطلق است بآن داشت که هر چند سخن دراز کند زیرا آید و
 هر چه از گوید عیان نماید با وجود دلالت مناسبتی که از آن جناب سخن گفتد و یا نام او بر زبان آوردند
 هر یک از اینها درین سنگ و گلاب هنوز نام تو گفتن بر منی شاید عم بنده باید که حد خود اندازد و اسید و از توجیه
 و غایت است از برای خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد از غایات بیدار آن توجیه عالی است الا
 سخن همان احمد یارینیک که هم هشتم و میان شاه حسین بطریق توحید وارد و در آن مخلوط است
 بنام می آید که از آنجا آید و میشود تا بحیرت رسد که مقصود است خود صادق از خودی خود را ضبط نمی تواند
 کرد اگر در سفری تلمه می شود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه مملو بود وقتی بسیار نمود و در مقام
 حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیرنا سببه تمام دارد و شیخ فونیز در غنیام است خیلی ترقی کرده است

و از خوششان تهنیت جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه نزد کمیت و عدت کلمتوب نوزدم
 در سفارشش بعضی ارباب حوایج نیز به پیرزگوار خود نوشته اند عرضه داشت اعتراضی در آنکه شخصی از ایشان
 دانمود که مبلغ و هدیه در آن فقره در بی و سر نیز از بابت فصل خریف گذشته بود الا زمان غنیه علیه که اندک بعد از تحقیق
 به استحقاق رسانند نیا علی ذلک گناهی نموده نیکو نازیکه فصلانه باسم شیخ ابو الحسن جان و اهل علم و
 هنر از تنکه فصله لانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقررت مشا الیهما
 و قائم اند و شایسته پشیمان دارند و کس در آنستاده اند اعتمادی است اگر خود کو صدق داشته
 مبلغ این و آسانی مذکورین حال عرض داشت نمایند مشا الیهما در سر نیز مذکور است کلمتوب هم نیز در سفارش
 بعضی ارباب حوایج به پیرزگوار خود نوشته اند عرضه داشت اعتراضی در آنکه کرا در باب وظائف و الا کلمتوب
 و مند و او محویم دیگر در ضمن عرفیه سطور نیز مریض اوقات خادمان متبعلیه کرده اند اگر مبلغ وظائف مشا الیهما
 بدلی آورده باشد مولانا علی حکم خواهند کرد که تسلی مشا الیهما نمایند بعضی بطریق و کالت و بعضی بطریق ایضا
 آمده اند و اگر مبلغ نیا آورده باشد مشا الیهما همی قائم اند التماس تعیمی بر اینجات نمایند زیادت گناهی است
 کلمتوب بست و یکم رسم الی شیخ محمد الکی و در رسمی الهامی القاری الامهوری فی بیان درجات اولاد
 لایب الولاية المحمديه علی صاحبها الصلوة والسلام والتقیه و بلح الطریقة العنقیدیة قدس الله تعالی عنهما
 و علو سببهم و فضلها علی سب سایر الطرق وان حضور کم و دایمی وصل الکتوب اشرف الکتوب البصغیر
 البصغیر عظم الله اجرکم و ایشیحانه انکم و شرح صدرکم و تقبل غدرکم بحیرتید البشیر المطهر عن ربیع البصغیر علی
 الآسن الصلوات افضلها و سن التسمیات کلمها اهلوا فی ان الموت الذمی قبل الموت العجرا البصغیر
 عند بل امد التیق لم تیسر الوصول جناب قدس بل لم یکن النجات عن عبادة المعبودات بساطة الاقا
 والالهة الهوتیه الانسیبیه فلم یتم حق حقیقه الاسلام ولم تیسر کمال الایمان فکیف یحصل الذخول فی ذوق
 العباد و الوصول الی درجه الالات و مع ان هذا الفناء قدم اول موضع فی الطور الولاية و کمال السبق یحصل
 فی البدیة فینبغی ان یقاس من اول الولاية حال آخر با و من بزیته درجه نهایتها و فیم یقیل بانفاسیه
 ع قیاس کن زهستان سن بهار و و قیل بها ایضاً ع سالی که نکوست بهار شش پید
 و الولاية درجات بعضها فوق بعض از علی قدم کل نبی و لایة خاصه باقصی درجاتها الی التي علی قدم

علیه علی جمیع انحاء من الصلوات بها ومن التیمات ایها اذا تعجل الذاتی الذی الاعتباریه لاسماء واصفات
 والشیون والاعتبارات لا بالایجاب ولا بالنسب مخصوص بولاية علیه الصلوة والسلام وخرق جمیع المحجج الموجودیه
 والاعتباریه عملاً وعلیاً تحقق فی هذا المقام فی جعل الرصل عرفاً وتحقیق الوجودیه لاحاساً واکمل من متابعیه الصلوة
 والتحریر نصیب کمال وخطاً وافر من هذا المقام العزیز وجوده علیکم با تبعه علی الله تعالی علیه السلام کتمم تنویر بین الی
 تحسین هذه الایات القصوی و تکمیل هذه الدرجه العلیا و الذی تعالی الذاتی برقی شرف اکثر المشایخ جمیع الله تعالی سبحانه
 یعنی ان خرق جمیع المحجج عن حضرت الایات حلت سلطانة کیون فی زمان سیر کالبرق ثم یبدل بحجاب الاسماء واصفاً
 ویتسلطوا انوار الایات تماماً فکیون انحصار الذاتی تحت کالبرق والغیبة الذاتیة کثیرة جداً وعند اکثر المشایخ الغیبة
 قد شمس تعالی سرهم هو انحصار الذاتی دائماً ولا عبرة عندهم انحصار الازل المتبدل بالغیبة فکیون کمال هو لاه
 الا کالبرق فوق جمیع الکلمات ونسبتهم فوق جمیع النسب کما وقع فی عباراتهم ان سبنا فوق جمیع النسب اراد
 بالنسبة انحصار الذاتی الذی وعیب من ذلك ان النبیة فی طریقته هو لاه الکل مندرج فی البیة واقدمه فر
 ذکرت به رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم وبارک فانهم فی اول صوبه النبی علیه الصلوة والسلام والتحمیه
 انواراً یتیسر فی النبیة وذلك بانوار النبیة فی البیة فلما كانت ولایة محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
 فوق جمیع ولایات الانبیاء والرسل علیهم الصلوة والتسلیمات لذلک كانت ولایة هو لاه الاکابر فوق جمیع ولایات
 الادلایا قدس الله تعالی سرهم کیف وان ولایتهم منسوبة الی الصدیق الاکبر نعم لاه اول من کمل المشایخ قد
 نهوا نسبة لکن باقتباس من ولایة الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه کما اخبر ابو سعید عن ولیم هذا الحدیث وقد
 حبت له صدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه انما الشیخ ابی سید کما نقل صاحب النفات والغرض من انها بعض
 کمالات هذه الطریقه العلیة الغیبة ترغیب بطلاب هذه الطریقه والامانی وشرح کما الایها قال المولوی
 فی المنوی شرح اوجیفت باهل جہان بهجور عشق باید در نهان ، لیکن تم وصف آثاره به
 پیش از ان کفوت ان حسرت خونند ، والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الهدی مکتوب است
 و دو هم ارسال الی الشیخ عبدالحجید الشیخ محمد القسبی الاهوری فی بیان وجب التعلق بین الروح والنفس
 بیان عروجها و نزولها و بیان الفناء الجسد والروحي وبعابها و بیان مقام الدعوة والفرق بین التسلک
 من الادلایا والراجمین الروحیة سبحان من جمیع بین النور والظلمة وقرن الایها فی الیمنی عن النبیة

مع المكاني الحاصل في الجهة بحيث انطلق في التفرقة بها وانخرج معها الكمال المحيطة ليراد بهذا المعلق جلاوه وكليل
مجاورة الظلمة سفاره كالمرة اذا اراد يصفنا نساقه وقدره وطاقتها ترتب اولاً ليطير مجاورة الظلمة الترابية سفاره
ويراد بتعلق الكشافة الطيفية بهما ما فنتهي في ذلك النور ما حصل له اولاً من مشهوره القديس بل جعل نفسه توابية الرجوة
باستغراقه في شهوة ومشوقه الظلمة وتعلقه بالهوى الاول في نصارى اصحاب الشائمة في مصاحبه وصغار
كرامات المينة في مجاورته فان يعنى في مضييق ذلك الاستغراق ولم يتخلص من صفاء الاطلاق فالويل لكل الويل
لكم لتغيير ليلهم القمصونية وضاع جوهره مستعد وفضل ضللا لا بعيد وان سبقت الحسن اذ كالتعبانية القصور
رفع راسه في ذلك الضل عن ذوق القهقري فابا **هـ** اياك يتعجب ومعتري ان جرتوم ال تريب البحار وان حصل
الاستغراق انما في شهوة المطلوب القدر على اس طرق وقية للنو تجلى اجواب القديس باكمل وجهه تبعه
انظر ح واندرجت في غمبات نوره فاذا بلغ ذلك الاستغراق الى ان انتهى لتعلق الظلمة في راسه وجعل نفسه توابية
وجوده طينة فاستهلك في مشادة نور الانوار وحصل لخصو المطلوب را الا استار شرف البصار الجسد والروح
وان حصل البقا بذلك المشهور وايضا بعد الفناء في فقدت اجنبا الغار والبقار وصم عليه اطلاق اسم الولاية
ح فميد الريح جازين من انما الاستغراق في المشهور والكتابة الاستهلاك في على الدوم والالوجوع الى دعوة
المخلوق الى الحق عز سلطان ان يصير بالبين مع لفت سبحانه وطاهر مع المخلوق فيتلخص النور ح من الطلقة
المندرجة في المنوج الى المطلوب يصير بين الحاصل من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة بين
ولا شمال لكن اليمين اولى بجالده نسب كما انهما مينة الجهة الخيرية مع استمرهما في اليمين والبركة كما وقع في
شانه غر شانه كذا يدعيه من شترال تلكا انظر في ذلك النور في مقام العبادة واوا والما قدر ونعمي بالنور
اللا كما في الروح اخلصته بالطلقة المتقدمة في النفس وكذا الملو بالباطل والظلمة فان قال قائل
ان اللاوليا المستهلكين ايضا شعور الالم وتوابع الية اختلاط مع نبي نوعهم فما معنى الاستهلاك في التورج
بالكتابة على الدوم وما الفرق بينهم وبين الروح عمن الى العالم للدعوة فانا ان الاستهلاك التورج بالكتابة
عن توجه الروح والنفس معا بعد ان يروح النفس انوار الروح كما مرت الاشارة اليه بالشعور بالعالم ونحوه بان
يكون بالحواس والقوى والوجوع التي هي كالتفصيل للنفس فالمخلص استهلاكه في ضمير انوار الروح في
المشهور وتفصيله ايق على الشعور السابق من غير طريق فتور فيه اختلاف الروح الى العالم فان نفسه تكون

بطلانية يخرج من تلك الانوار للدمرة وتصل الى المناستج مع العالم فتقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
 في معرض الاجابة واما ان النفس محبة والحاس ونحوها فتصيدها طعان النفس التي تعتر
 بالقلب الصنوبري وبها تعلق الروح بوسطا لتحقيقه الجامعة العقلية والفيض الواردة من الروح تراجمها
 او اقلها ثم يتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفضيلا لمخاطبة موجودة في النفس اجالا فكل الفرق بين الفرق
 وما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصوم الشريعة الاولى والفضيلة
 للاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفا الله سبحانه بكرامات الاوليات وثبتنا على ما
 نتا بقية الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين والعباد الصالحين
 الى يوم الدين آمين المحرر اليراعي وان لم تحسن العربية لئلا يتكلم بها كان كتبه من الشرف محراب الكلمات العجيبة
 القطاس على نحو ما هم مكتوب **وسوم** ارسل الى عبد الرحيم المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في شهر
 من اخذ الطريق من انا قصر وبيان مسفرة والمنع عن الاقباش بهتة بل للفرخا انا الله سبحانه واليا علم
 المقال الخالي عن حال العلم المعرف الاعمال بحرية سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى الزهر الصلوات
 انفسها ومن التبتية الملكها ويحرم الله عبد قال من ياتك رسالتكم الاخ الصالح واصداقك تلبغا وكل من خرج بكلم
 بلسان الرجحان باحلي فانشدت بلا السعد والسرور مجد وطر الرسول حب ودالمسل علم بها الاخ القابل لمظهر
 الامالات انهم الله سبحانه وتعالى فاعلم مع القوة ان الدنيا زينة الآخرة قول من لم يزرع فيها عطل ارض الله
 واصنع بيز الامال كما ينبغي ان يعلم ان اناخذ الارض وقطعها ما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها
 بذرا فيها فاسا او ذرا القسم من الاضاعة شهيرة واكثرنا واسم القسم الاول كما لا يخفى وتثبت البذر
 وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسكلا ان الناقص صاحب هو س
 شيوخ وانشوب بالهوى لا يوتر وان كثرعان على الهوى افضيل فله على طوبى ولان الناقص لا يميز
 بين الطرق المتوصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه او نحوها اصل قطر وكذا
 لا يميز بين المتعدوات الحقيقية للطلبية والتميزية طريق الجدية عن طريق السلوك فيما كان مستعدا للطريق
 مناسب بالطريق الجدية فيرئنا سبب الطريق السلوك يتار والناقص بعد التميز في الطريق وبين الاستعداد
 الحقيقية سلكا في السلوك يتار فاضل عن الطريق مما نصل فاشيخ الخليل اذا اراد ان يتار بالطريق

وتلك الاشياء اولاً الى ازالة ما اصاب من السالك ان اقتصر واصلاح ما فسده ثم انعم الله بالصالح المتساب
 المتعدله في ارض الاستعداد فبينت نباتات مثل كوكب طيبة شجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء سمعت
 الشيخ الكامل المكي كبريتا من فطره ودار وكلمة شفاورد ورويهما من طالقها وتبينها الله سبحانه واياكم على حادة الشريعة
 المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية اذ هو ملك الامم ويدر النجاة ومناظرة السعاق وتعلم ايقين بالاعتقاد
 محمد عري كايروي برود ودرست، كسي كذا كذا درشن فيست خاك بربرود، ونعم المقادير على صلوات
 سيد المرسلين تسليمة وتحيانة وبركاته كل العيب ان اللاح الصادق قد فعل الخير من اشهر الفضلاء
 من يقبض الشعر الخمرتي والحمال من السواوات العظام والنقار الكلام في البيت شعري اجماع على هذا
 الاسم شيخ الدين شناعة اسم ينبغي ان يقرن هذا الاسم زيادة ما في من الاسماء التي كبرها كل الكرامة
 لان هذا الاسم مساهم في جودان لذي سجادة رسول عليه الصلوة والسلام واملون مامورون اذ
 اهل النعم والنعمة عليهم فاتحنا من مثل هذا الاسم القصير واجب وواقف في عبارات بعض المشرك قدس
 تعالى اسمه في غليات السكر من الكفر والتحريف عند الاراء والمثال ذلك تصرف عن الخط
 ومحمول على التأويل فان الكلام كاري جميل ويصرف عن الخط المبتدأ وفانهم معتدون بعبادة السكر
 ارتكاب ذرة الخطوات من ان كافر حقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند كاري مولانا وبنو الكفار
 غير خردوني تعظيمهم لانهم ولا عند اهل الشرع لان كل شئ تمويهاً وقتاً خاصاً صلح ذلك الشئ في ذلك
 الموسم وقب في موسم آخر والعامل لا يقبس احد ما على الاخر فامتد من قبيل ان يغيره الاسم
 باسم غيره وكثير بالاشدافه لائق بحال المسلم ومقاله وانساب الى الاسلام الذي هو الدين
 عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام واعتناء عن التهمة التي امرنا بالاعتناء بها
 التهم كلام صادق واعباً عليه قال سبحانه ولعبد من خير من نكرك والسلام على من اتبع الهدى مكتوباً
 بسنت وجهي ارم رسول الى محمد طبع خان في بيان ان الصوفي كان من وان تعلق القلب
 لا يكون بالخرن لرد وان فهو المحببة اذ نسبة سيدتم استورا الايلام والافتقار من المحبوبة والحق بين
 المقربين وعبادة الباروكه اذ بين الاواليا لم يتكلم بين الاواليا والموهوبين كعبود الوالي سلمة
 سبحانه وجاهك بعبودية سيد المرسلين عليه الصلوات والتسليمات التي تسبح من ان يظلم في اية

في بيان ان الصوفي كان من وان تعلق القلب لا يكون بالخرن لرد وان فهو المحببة اذ نسبة سيدتم استورا الايلام والافتقار من المحبوبة والحق بين المقربين وعبادة الباروكه اذ بين الاواليا لم يتكلم بين الاواليا والموهوبين كعبود الوالي سلمة سبحانه وجاهك بعبودية سيد المرسلين عليه الصلوات والتسليمات التي تسبح من ان يظلم في اية

على حجب الاسبغ العكس جازة ولم يرد الا وجهه تشكك وقدس فيكون هو مع العبد جل سلطانه وان كان ظاهره
 مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائن اى الكائن مع العكس جازة والبائن من
 الخلق حقيقة والولد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبة بالكر من احد فالمرزوق
 متعلق المحبى بذلك الواحد لم يتعلق باسواه محبة وما يرى من لزوم رواته وتعد وتعلقه محبة بالاشياء المتكثرة
 كالمال والولد والرياسة والوجع والرفعة عن الناس فتم ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو
 محبة هو لا يفرح محبة لنفسه فان هذه الاشياء لا يربطها الا بنفسه لا لانفسه فاذا انت محبة مع نفسك محبة
 بالشيعة ايضا فلماذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير
 للعبد حتى يكون حجابا وانما امراد العبد هو نفسه فلا يتم الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن
 نفسه كناية لا يكون الرب مزود والاسبغ محبة سبحانه في قلبه هذه الدولة القصوى لا يتحقق الا بعد الفناء والطلق
 المنوط بالحقى الذاتى فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطولوع اشمس بانفرد فاذا حصلت المحبة
 العبد عنها بالمحبة الذاتية يستحسن المحبة انعام المحبوب والامانة فمحصول الاخلاص فلا يعبد ربه الا لاجل
 من يطلب الانعام ودرع الايلام لانها عنده سور ويزورته المقرئين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا
 وطمعا وبالحيوان الى انفسهم لعدم فوزهم بعبادة المحبة الذاتية فلا يتم حسانات الابرار حسانات
 المقرئين فحسانات الابرار حسانات من وجب حسانات من وجب حسانات المقرئين حسانات محضه
 فتم من المقرئين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعبادتهم بالبقار الاكمل وتزعمهم بعالم الاسباب لكن
 وطمعهم غير العبد انفسهم بل انما يعبدون لطمع الرضا سبحانه وخوفا عن سخط تعالى وكذا انما يطلبون
 المحبة لانها محل رضائه سبحانه لا لخطوط انفسهم وانما يستعينون من انوار انوارها محل سخط تعالى لا لدرج
 الايلام عن انفسهم لان هولاء الكابر محزونون عن رتبة الانفس وصادروا انما يصيب بدمه سبحانه وهذا الرتبة
 اعلى من بين رتب المقرئين واصحاب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققة رتبة
 اله الاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاوليا المستهلكين فلان نصيب له من كمالات
 مقام النبوة فلا يكون الهالكين بخلاف الاول رتبة انما سبحانه محبة هولاء الكابر محبة من يلبس بشر
 عليه على آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسلية اكملها فان المراد مع ان حجاب السلام ولا ذرا

مكتوب بستان ونجم **الرسول** الى خواججهان في التحريض على متابعتي سيد المرسلين ومتابعتي خلفائهم
 الراشدين عليه وعليهم من الصلوات كلها ومن التوسلات انسابها سلام الله تعالى عليكم وشرح صدركم وكنى نفوسكم
 ولان بياض كل ذلك بل تجميع كمال الروح والشراف والافاضة منوطا بتابعتي سيد المرسلين عليه وعلى الازواج
 انفسها ومن التوسلات كلها فانيكم بما يقدره الله تعالى خلفاء الراشدين ابايدين المهديين من بعده فانهم
 نجوم الهداية ونجوم الولاية فمن شربك منها بعدته فقد فاز فوزا عظيما ومن شربك منها فقد حصل فضلا ^{عظيما}
 البقية من المقصود انظر روضتي العيشة لابي المرحوم شيخ السلطان فالتامت من خاتمكم ومجموع
 واعانتهم فانكم حرىو بذلك بل من قولك بقبضه اجواج الناس طرازا وادامة ما توفيقه وجعل الرزق فيكم والامانة
 عليكم وسائر من اتبع الهدى **مكتوب بستان** وم ارسلى الى شيخ العالم مولانا حاجي محمد في بيان
 ان الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تاسب المقام. ثبتنا الله سبحانه واياكم على باق
 الشوق المصطفوية على ساجدها السلوة والسلام والتحية وروى احمد بن محمد في الاطال شوق الابرار
 تقاضى وانما الهم لا يشوق فاشبهت سبحانه الشوق للابرار لان المقربين العارفين لا يشوقون لان الشوق
 يقتضى النقص والفقد في فهمه مقصود الا يرى ان الشخص لا يطاق الى نفسه في حبه عدم تحقق الفقد
 فحقه فالمقرب الوصول اليه بالمدح سبحان الفاني عن نفسه له اسم الله سبحانه كمال الشخص نفسه فلا يجر
 لا يكون له شوق الا الابرار محبة فاقدره بعض الابرار على المقرب الواسل سور كان في الايتار وادوية
 ولو بقي منه قدر حبه من خرد له نعم يقبل في الشوق الفاسد **هـ** فاق دوست الكذبت انك نيت
 درون يده انهم هو سبب است نفل عن الصادق الاكبر رضي الله تعالى عنه انه رضى قايما لله والقران و
 بيلي فقال هكذا يفعل ولكن قست قلوبنا لم نرجع بيل الموج باليه الدم وسمعت عن قدس بن يقول
 ان المهتبي الواسل بهما بين الشوق والطلب الذي كان له في الابتداء ولكن الشوق مقام اخر وكل من
 الاول وان منه وجود مقام الايسر العجز عن الادراك فان الشوق ينصور في شوق فحسب لا توقع لا شوق
 واذا رجع هذا الكمال الى ما بلغ نهاية الكمال الى العالم جوع القهقري لا يعجز اليه الشوق مع وجود الفقد الرجوع
 لان زوال شوقه ما كان اجرة الفقد في حصول الياس وهو وجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكمال الاول
 فاجرة وجود اليه الشوق الرجوع الى العالم حصول الفقد الذي زال من قبل فحين بعد الفقد الرجوع

حصل الشوق الذي زال بزوال الايقان من مراتب الوصول لا يقطع ابداً الا بدین فيقوم بعد تلك المراتب فيقوم
 الشوق لا انقول عدم الفطرية مراتب الوصول بمعنى على التفسير الواقعي في الاسماء والصفات والشؤون
 والاغذيات وبذلك السالك لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق بل هو ما نحن بصدده هو المنتهي الوصول
 الذي تطلع تلك المراتب بطريق الاجمال والتهني الى الاكبر التسميه عنه بعبارة "ميتا اليه" بالاشارة فلا يتصور
 انه توقع اصلا فلا يجرم نزول عنه الشوق والطلب في حال الخواص من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن صفات
 الصفات ووصلوا الى حضرة الذات تقا وقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلاً والساكنين
 في الشؤون مراتب فانهم محبوبون في التمجيدات السفانية بالابدان مراتب الوصول في حقه ليست الا
 الوصول الى الصفات والعروج عنها لذات تعال لا يتصور الا باليسر الاجمالي في الصفات والاعتبارات
 ومن وقع سيره في الاسماء بالتفصيل حسب الصفات والاعتبارات ولم ينزل منه الشوق والطلب لم يفارق
 عنه الموجد والتوحيد فاصحاب الشوق التوحيد ليسوا الا اصحاب التمجيدات الصفانية وليس من التمجيدات لذات
 بهم نصيب ما داموا في الشوق والوجدان قال قابل بمعنى الشوق من الله سبحانه وليس من سبحانه منصف
 شيا فالتذات ذكر الشوق منها يختار ان يكون من قبيل سفينة المشاكلة وذكر الله فيه باعتبار ان كل
 ما ينسب الى الغزاة ليجازيها موت يد وعالم على ما ينسب الى العبد الضعيف في الجوارح على طريقة العلماء والعبد
 الضعيف في جوابه وجوه اخر تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجابة تقتضي نحو من اسكر وبدون
 لا يحسن بل لا يجوز لان اسكاري معذرون وارباب الصوم سؤلون وحالي الا ان الصوم العرف فلا يتبر
 بحالي بل لا الحمد لنداء آخر أو الصلوة والسلام على عبدي انما وسرودا مكتوب بسبب حقه
 خواصه كصدور ايفت در بيان مدعى طريقة نقشبندية وعلوي نسبت اين بزرگواران قدس الله تعالى
 الله ورحم الله محمد واهله وسلم صلى الله عليه وسلم ما في كرامته كرامته نادرين مخلص الله بوند
 وروايت استيعاب وسرور ودر سلامت نهني خود كه تصديق ايشان بديع بزرگواران ما في اين سلسله نقشبندية
 نمايد خود ما در عبارات كابر اين سلسله عليه سس الله تعالى هر چه واقع شده است كه نسبت ما فوق
 كچه نسبت به است نسبت به حضور و الهامی نوستند و حضوری كه بزرگوار ايشان معتبرت حضور في عوالت
 بيا و داشت نموده اند پس نسبت اين عزيزان عبارات از ما داشت باشد و يا داشت كه فهم قاصر من غير

قرار یافته است مبنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذالست تعالی و تقدس مضمون
سجانه جلایا سما و صفات و شیون و اعتبارات آن تجلی ابرقی گفته اند یعنی لم یسیر لرفع شیون و
اعتبارات مستحق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات ستوری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبیت
نباشد بلکه بر حضور است و اعتبارات غیبیت پس این نسبت در این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این نسبت
مشایخ سلسله دیگر نهایتاً الهی گفته اند هرگاه ^{حضور} و ام غیره در اصل استانتا قبول کند و مبلور می شود
اسما و صفات و شیون اعتبارات تجلی شود حضور بی غیبیت خواهد بود پس نسبت این کار را با نسبت اولاد
قیاس نباید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این تقسیم حضور اگر چه پیش از مردم مستعمل و نهاد ما سه
بینا لارباب الغیوم نمیمه باء و للاحق المسکن ما تخرجوا این نسبت علیه همی غرابت پیدا کند و هست که اگر فرضاً
پیش از باب همین سلسله بزرگ گفته شود و تمیز که اکثر آنها در مقام تکالیف و با و زلزله نسبتی که اعمال در میان
ارباب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور است مجاز و شجره او تعالی و وجهی که از صفات شادی
و شهبوی منزه باشد و توحیدی است معراجبات شده متعارف از اجابت فوق توهم باشد و بطاهر و دام پذیرد و این
در مقام جذب قطعی مستحق سید و در وقتی که از او چیزی ظاهر نیست بخلاف یادداشت معنی سابق که حصول آن
بعده تمامی جهت جذب مقامات سلوکت و علو درجه آن بر هیچ حدی نمی نیست اگر نه ای است و حصول آن
و برین حاسدی اگر از خدا نگاناید و ناقصی از نقص خود محمود نماید و دست ^{سه} قاسمی اگر گذرین طائفه را
طعن و قصود حاشی کند که بر مردم زبان این کل را همه شیران جهان بستن این سلسله اند و با بنیاد پیاپی
این سلسله و السلام و لاد آنرا مکتوب است و هشتم نیز خود ملک صدور یافته و در حال اعتبار
تخیر یافته است که مردم منزلت سعادت و رحمت نازد اگر می کار روی کرم نامزد و مخلص ساخته بود و در این
مبتغی گردید و بطالعه مشرف چینی است که آزادان یا اگر قران کنند و چه در وقت که رسیدگان محمود
سجودان نمایند چاره هم چون خود را شایانصال نیافت بصورت معمول از روی عجزان گشت و از روی
گر خیزه بیدم اگر گرفت و از انصال انفعال و اجابت و چون در حدی از ادوی اگر قاری دید چینه است
گردید چون مرغ خوار درین سلطانین خاک بر فرق و نعت بعد ازین وعبان نامرود و اشارت
پراگنده و زیاده برین چه قصد ایم ایشان سایه بنیاد الله تعالی و ایام کم ملی ستا بعد سید است

افشاها و سالتیات اگها مکتوب است و بنهم شیخ نظام پائیسری صدر یافته در بیان
تخریب و از اولیاض رسالتین بر آداب کتبالات و ادارات فقه و تفسیر و معنی نمودن از ادای نماز و
نصدنایر شب شیخ کردن از تجویز نمودن خوردن آب عمل و نمودن کردن از تجویز نمودن مردان که
کتبند عسنا الله سبحانه و اذکم بالصعب والتعسف و جانا و ایاکم عن التکلیف والتسلف جهرتند البیاض
مستفیج جناب البصر علی العالی ان الرصاوت تمها و سن التسلیما اگها مستقرات عمل بانها فیین لیا انوا فل
لا در صلب و فیاض صحیح اعتبار نیست ادائیضی از فیین و قوی از اوقات بیاز ادای فیاض بر سه ساله است
بیت اهل الص و اشو و غیر فعلی که باشد از صدای و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گویم که با کسیستی استی رسیدن
از آب و حرمین ادای فیاض بنعمین حکم دارد مشقوست که روزی امیر المؤمنین حضرت فاروق رضی الله
عنه نماز را در جماعت کرد و بعد از فراغ صلوة و قوم نگاه کرد و شخصی از احوال صحبت و احوالت نیاقتند
فروز و ذکر فانی جماعت حاضرند حاضران عرض کرد که او اکثر شب بیدار باشد تا که از خوابت خواب
بروید و این و نمودند که اگر تمام شب خواب کرد و نماز را بیدار در جماعت کرد و بهتر بود پس عایت و انجاماب
مکرمی از بنده بی شکیف که تجویز بر آب از در نگاه و مقدمه و توجه به باشد از این امور این نیت
و احتیاط اگر چه کند وقت نماز فورا علیها و بدو خط افتاد و مثلا تصدق دانی و حساب رکوة پنجمان
که از وقت راق جمال و علماء از قسب بطریق فعل عبارتت بهتر است بجای ادبی از آداب و تصدق آن دانگ
مثلا از تغییر قریب و آن نیز بابت از آن بهتر است پس نماز فتن و نصف نماز نشکر کردن و آن نماز
را و سبب آنکه قیام لیل ساخته و سبب استغفار باشد چیزی و ضعیفیه ضعیف است اما نماز فتن در اول وقت
عرو است ظاهر این که است که است تحریر اوده و در نظر که ادا و نماز فتن که است سبب ابل و سبب
انما از دست آن گرفت کرده است نه پس مکرمی که مقابل سبب است که در تجویز است و نیز در نماز
و وقت و از نماز فتن جایز نیست پس بوسیله قیام لیل حصول اوق و جمیعت و احوالت است سبب این
کشور بسیار سکره است از ادای این عرض تا از ادا و نیز کافیت آن تا آخر است که هم در وقت
نیک از ای باید و توجه عرض قیام لیل و ایی وقت است که در و پس ترک فعل با عینه و صلوة و سبب
را قضا یا کرد نام عظم اولی و ایی که کمالی عن بواسطه ترک ادای از ادای نماز فتن و سبب

وایضا است عمل که از او رت نموده باشد اینست تو بیت استعاش کرده باشد در روز و تخریفات کند مردم آن
 آب را بنجی زد که آن آب نرود نام علم نجین منقطعت و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آن نکرده است
 اندکی از آب بقیه آب رونو از خوردن شفا گفته اند از آنجا که کسی طلب نماید از آن آب برسد این فقیر از این نعمت
 و بلی مشایخ این استبوا واقع شده بود یعنی از باران در واقع نموده بود که آب شمل و وضو و غیره از این آب و الا غیر
 الحق نوبت است هر چند در آن روزها که در کتب عقوبیه صریح بود و مخصوصی می باشد که اگر بعد از شکیست عمل نیست
 در تیره چهارم آب شمل نشود باین چیزه خوبتر بود آب شمل چهارم بلی نیست و تیرت خود را نشود و ایضا در تیره
 فصل کرده اند که بعضی از خلفا رساله بران ایشان سجده یکند زمین و سپس نه که آب شمل است که در نفعات شمل
 انوارین شمس است در نشان بکنید و آنکس در منم نماید کتاب این قلم فعال از هم گرس نماید سبب می شود
 شکی باقی است از خلق خود را بر آورده باشد کتاب این قلم فعال و الا از اندر صورتی که عملان باین
 اقتضا عمل است که در دور ملائکه باشد و ایضا علوم بیلائکه علوم حواله است اما این عمل از کلماتی است که در
 سیرت بود که اعمال درست از او باشد و در حق آن قیام نموده و اعمال را تطبیق و قیام بیشتر و کمال را برساند
 و کیفیت عمل بر آن است که در حکم شرعی است از نماز و روزه و سایر اعمال و کمال مطلق است
 و علم هر یک از این سه سوره و کتاب و واجب است اول بدان دعوت فرموده است و ایضا علوم است
 آنوقتین آن که کمال چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهد و طلب آن قبل از مجاهده
 دوم در سوره آلان پس از رسول پس باین چنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود که در کتب تصوف
 مذکور است که کتب تصوف عبارت از فارسی یا از شمس مجریه خاسنه و عمده الاسلام و کتب فارسی عبارت
 از کتب که در کتب تصوف است که آن باهال اتفاق دارد در قال در بی آید و اگر کتب مذکور باشد آن اعمال
 در در آورده است و ایضا در کتب تصوف است که در کتب تصوف است که در کتب تصوف است که در کتب تصوف است
 در سخن سیرت است در قال آنکه سجده و ایضا کتب تصوف و علی الاطلاق در وقت بیام مکتوب است
 در میان شهود و ادائی و انقضی نفی در میان شهود و انقضی نفی در میان علوشان و عبادت
 وسطا بعد از آنکه قاص با علوم شرعیه باین سبب که کتب محمد صدیق که از جمله قدیم این نشان این مرگه است
 میفرمودند که این کتب نیز شیخ نظامها فی سیری صدر یافته است + شکر کند سجده کمال الاتباع

در کتب

المحمدي وزيك يزي النبي المصطفى عليه وعلى آله الصلوات افضلها ومن الثيمات اكملها منيادهم چه نوسيم
 اگر سخن از جناب مقدس مولای خود تعالی و تقدس بر زبان می آید محض کذب و افترا کرد باشم جناب
 کبرای و از آن بلندترست که زبان زده مثل من بزه گوی کرد و چون از چون چه گوید حدیث از قدیم چه
 جوید کانی در لاکانی تا چند پوید چپاره از بیرون خود پیروی نذر دور را و برای خود گزری نذر دور
 ذره گریس نیک و پس بد بود اگر چه عری نگ زده خود بود یعنی هم در سیر نفسی که نهایت کار میسر شود
 است حضرت خود چه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اول بند بعد از فنا و
 بقا چه پیزند و خودی بپزند و چه می شناسند و خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود است و فی انفسکم
 افلا تبصرون پس ازین هر چه که هست داخل آیه فانی است که حاصلش میجاسمی است اطلاق لفظ جیا
 نسبت به حصول اصل مطلب است و الا ان نیز از جمله شرایط و مقدمات است و نشود انفسی کسی در توهم نیفتد و از ادراک
 رنگ شهود تجلی صوری که در نفس تجلی است تخمین کند حاشا و کلام تجلی صوری هر قسم که باشد داخل است
 آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مرتبه کمال
 است و اطلاق لفظ شهود در مقام نیام از تنگ میدان عبادت است و الا همچنانکه طلب ایشان همچون
 و همچگونه است نسبت ایشان آن طلب نیز همچون و همچگونه است چون را چون راه نیست مطلق
 اتصالی بی تحریف بی قیاس به هست الناس با جان ناس بلکه گفتیم ناس را ناس ناس
 غیر از جان جان ناس نه و نشا تو هم است و شهود انفسی باشد و صوری مذکور حصول بقای شخص
 است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگر چه بی اجماع منع قیدی از قیومست نماید اما احد فنا
 غیر ساند پس مقتب و وجود سالک و آن تجلی حاصل است و سیر انفسی بعد از فانی است و بقای کل
 پس الاجرم از قلت معرفت و تصرف در میان این دو بقای می تواند کرد اما با حکم با اتحادی نمایند اگر معلوم
 است که بقای فانی نزد ایشان معبره بقای بالهست و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
 گویند شاید ازین توهم خلاص شوند و اینجا کسی گوید که بقا بانه عبارت از یافتن خود است معنی
 و تقدس معین است اگر انیمنی از بعضی عبارات انیمومست نهاد شود و از اجواب گویم که این بقا در
 مقام بند یعنی را بعد از استهلاک و انحلال است بیخود است دست میاید و با کمال بختی نذر فکله

قدس الله تعالی علیه السلام تغییر ایشان بوجود عدم می کنند و این پیش از فنا است این زوالی متصور است
 بلکه واقع است گاهی او را زوی می ستانند و گاهی باز میدهند و گاهی که بعد از فانی تمام است از زوال
 مصون و از خلل محفوظ است فنار ایشان فانی دایمی است در عین بقا فانیست در عین بقا فانی فنا
 و بقا که زوال نیز از جمله احوال و توفیق است و در مانع بگردد نه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس
 فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می کنند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی کند
 پس هر چند وقت ایشان دایمی باشد و حال ایشان مری بل لا دقت لهم ولا حال کار ایشان با سوت
 اوقات است و معالک ایشان با محال احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال
 و وقت گشت از زوال محفوظ ماند و آنکه فضل الابدی تیره من یشار و الله ذوالفضل العظیم کسی گمان نکند
 کرده ام وقت باعتبار بقای اثر بوقت از تعیین غیره اطلاق کرده اند لابل اللوام بعین الوقت والاستمر
 النفس المحال ان الفرح لا یقی من التمس شیء یل نقول ان بعض النظم انهم سخن تطویل انجام میدهند
 اصل سخن آنست که چون مجال سخن در فضای قدس از روی جل شانته نیست پس از مقام بندگی
 و ذل و انحسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادا وظایف بندگیت و اگر در ابتدا از وسط گفتار
 و بجزیره اند مقصود قطع تعلق است از مادیات و در جاتی پس جل سلطان عشق و محبت هم از مقام
 نیستند از برای حصول مقام عبودیت از بندگی خلاص نشانه وقتی شود که اگر فانی و بندگی
 غیر و تعالی تمام خلاص شود و عشق و محبت رسید قطع پیش نشین پیدا کند نهایت مرتب ولایت
 مقام عبودیت در درجات ولایت فوق عبودیت معانی نیست و تقیام خود را با مولای خود هیچ
 مناسبتی یابد الا الاحتیاج من جانب و الاستغناء التام اما ضعف من جانب ابوسله
 تعالی و تقدس نشانت که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او مطلقا
 و افعال خود را با افعال او سبحانه هیچ وجه مناسبت و اندر اطلاق غلبت هم از جهت مناسبت است از جهت
 بینا و در اسما خالق و خود را مخلوق میداند پیش ازین هیچ چیز است نمی نماید تزیین فعلی که
 او را نشان دهد و در فاعل برحق اسما یعنی یابند این بزرگواران میداند که خالق
 این افعال کمیت نباشد ان افعال که این سخن خود نزدیک است که بزرگواران را بتعالی و

این اشیاء و اشیاء را نیز مثلا شعبه بانی در پرده شسته صورتها می باشد در حرکت می آید و افعال
غیریه در آنها ایجاد می نماید چه که بگوید البصر می آید که عامل این افعال در آن صورتها می باشد و این
شخص پرده نشین است اما بسیار این افعال بهمان صورت است که صورت متحرک است نمی گویند که شعبه
محرکی است نفس الامر درین حکم محقق نشد انچه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بود
فعل از جمله کلمات است بالذاتی الصریح ان الفاعل متعبد و خالق الافعال واحد و هم چنین است علموی
که در توحید وجود گفته اند بنی آن سگ وقت و غلبه حال است علامت وستی علوم که در مطالبقت
باصح علوم شرحی که بر توحید است از سگ است و انچه با حقه العماز من الالسنه و الیچیه و ما سوی لک
اما زود و الحاد و سگ وقت و غلبه این تمام مطالبقت در تمام بودیت میست دریا و رانی بخوبی از
سگ است که این شرح این عجیب شود شخصی از خود گفتند قدس سره سوال کرد که مقصود
از سگ چیست و مورد ما معرفت اجمالی تفسیر کرده و در استلال کشنی شود و فرموده که ما معرفت زاده
بر معارف شرعی حاصل کند اگر چه در راه آموزانده به اینها اما اگر نهایت کار رسانند آن زو اما بسیار
بسیار و زود بهان معارف شرعی و چه تفسیر معلوم یکند و از ضیق استدلال بر فرضای اهلان و شخصی
این عجیب که بنی علیهم الصلوات و السلام ان علوم از روی می کرد این بزرگواران بطریق الباطن از اصل
اختصاصی که این علوم را از شرع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بهمان علوم چنانکه انبیا علیهم
الصلوات و السلام حاصل بود و تفسیرا و کشف ایشان را نیز بهان بیخ حاصل شود و حاصل توحید و توحید و توحید
با حق که مال از اولیا و اهل بعضی ایشان را بعد از توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
بود که یکسایه اجمالی است تلالی را فصل بر نویسم اما آنکه توحیدی که در دنیا حکمت خداوندی جل سلطان
این بود و باشد و السلام مکتوب سعی و کلمه شیخ عوفی سرور یافته در بیان حقیقت ظهور
توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی و توحیدی
که بعد از تحقیق انقیام دارند نشانی الله سبحانه و تعالی علی سائر الوجودات علی سائر الوجودات
همین اوست و معلوم است انضباط و من التسلیمات که در بعضی شرح این ایشان بود و نقل کرد
که یکی از روشنان بیان شیخ نظام میفرمودی در آن مجلس از فیض نیکو ساخت و گفت که او

او انکار وحدت بود و میاید آن شخص ناقل این قبیل انما س منور که خود تحقیقت در باب بخوانم ایشان بزرگوار
 ازین نقل آنچه فرمودند در سوطین فقیه که آن بعضی اهل علم اجابت نمودند و بچند کلمه توضیح گشتند و ما که ما مستحق
 انزوری باشی این توحید بود و الذقیر قدس سره بطاهر بر همین شریف اندر سبیل دوام همین طریق متعال
 داشته اند و با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبلی گنجی داشته اند و بر حکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیه
 از این شریف روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی که در خویش بختنا شاد و پایا
 حقایق و معارف آگاهی نمودند این روشی شیخ ما و سوادنا و قیمتنا عمده الیاتی قدس الله تعالی شرف رسانید و
 ایشان بقیه طریقه علییه تشبیه تعلیم فرمودند و توجه به بیخ حال این سبکین مرقوم داشتند بعد از مارت این طریقه
 علییه اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و علوی درین کشف پدید آمد علوم و معارف انبیا و ائمه و فرزان
 طا هر گشتند و کم قیقت از وقایع غیرتیه مانده باشد که از این کشف نگردانیدند و قیاق معارف صحیحی از
 ابن العربی را که یعنی الحج ساخته و نقلی ذاتی که صاحب مصوص از زبان فرمود است و نهایت عروج
 جز آنرا می دانند و ایشان آن تعلیمی گوید و ما بعد از الامام المصطفی بان تعلیمی ذاتی شرف گشت و علم بر معارف
 آن تعلیمی که شیخ مخصوص خاتم الولا می دانند نیز تفصیل معلوم شد و سکوت و غلبه حال و این بود
 بعدی رسید که بعضی بنویسند که حضرت توحید نوشته بود این و بنیاید که اسرار سبک است نوشت بود دریا
 ای در فیکلین شریفیت اعما می است . ملت با کافر می ملت ترسای است . کفر و ایمان زلف و روی آن
 پری زبای است . کفر و ایمان در دله کما تجمای است . و انحال نامت و کیش و ارشاد و سبکین
 انجا میدانگاه عنایت بیعایت حضرت جل سلطان از بیخ غیرت سوره طه و آیه و پاره و رو پوشش
 میجویی و بچگونه که از این نداشت علوم سابق که بنده از اتحاد و وحدت وجود بود مانده و زوال و فرود
 و احاطه و سراین و قرب سعیت و اتیکه در ان مقام منکشف شده بود و سبک در تندر و بتعین تعین معلوم
 که صانع لعل نشانه با عالم ازین سبتهای مذکور هیچ ثابت نیست ماطه و قرب و اتیکه و سبک است
 چنانچه قدر ارجح است شکر الله تعالی سعیر هم از سبانه با هیچ چیزی نیست او سبک و اتیکه و سبک
 و عالم عالم او سبانه همچون بچگونه است و عالم اسرار سبک است و بچگونه است همچون از این جهان
 نتوان گفت واجب تعالی تا عین ممکن نتوان خواندت یکم سرگین حادث نشد و متذکر علم

عین نیاز عدم زلزد و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و حجتی علی بر ذری می تمنع است اصلا و لایسا
عجیب است که شیخ محی الدین تابعان او ذات واجب نقایس تجرول مطلق می گویند و حکوم علیه حکمی منی
دانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب سعیت ذاتیه ثبات می نمایند و آنها را حکم علی الذات تعالی و تقدس
فانصوب ، قاله العلماء من اهل السنه من القرب العلمی الاحاطه العلیته و در زمان حصول علوم و معارف
مشرب توحید وجودی این تقدیر اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و تبصره
وزیری و نامیکه در انمیرفت لزل نگردد و آنرا محیب تمام زوی کار زائل گشته و حقیقت کما فی بعضی متکشف
معلوم که علم خدای کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمای اما مطر عین ظاهرست و ظل عین
اصل زینکه در سبب ان توحید وجودی است این بحث بنیانی واضح کرد و مثلاً عالمی و ذوقی خواست
کمالات متنوعه و در او عرصه ظهور جلوه و درونهای استخیز خود او در عرض وضوح آرد ایچا و حروف
و اصوات منو و در وای ای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت و در صورت نتوان گفت که اینجور
و اصوات که مجالی و وای ای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اندی محیطان کمالات باله
یا قویب اندی آنها بالذات باسعیت دارند بلکه نسبت در میان الیه و مدلولیه است حروف و اصوات
دو الیش نسبتند بر آن کمالات و آن کمالات بر طرفت اطلاق خود از آن نسبتها که پذیرنده است
از روی او با هم و خیالاتی حقیقت از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن
کمالات و انجروف و اصوات مناسبتیه ظاهره و منطهره و مدلولیت و والیه تنهقی است همین مناسبتیه
بعضی بواسطه بعضی عرض باعث حصول آن نسبتهای و همیه میگردد و نفس الامر آن کمالات انجریع این نسبت
سواء بر بست انجرفیه نیز غیر از علاقه والیه مدلولیه و ظاهره و منطهره نیست عالم علم بوجود و صانع دوست
تعالی و تقدس منطهره و ظهور کمالات اسمای و صفاتی او را سبحانه و تعین علاقه بعضی بواسطه بعضی
عروض باعث بعضی احکام و همیه میگردد بعضی کثرت مرقات توحید برین احکام می آرد که صورت آن اوقاف
در تنخید نقش نمید و بعضی دیگر از علم توحید و کمال آن خوبی از فوق آن احکام می بخشد و اینجور و صورت
توحید معلومند و داخل دایره علم مجال کاری ندارند و بعضی دیگر از انتشار این احکام ظاهره نسبت که بواسطه
استیلا ی حب محبوب غیر محبوب از نظر محبت خیزد و جز محبوس هیچ نمی بیند بلکه نفس الامر غیر محبوب است

نیست لکن مخالف حق عقل و شرع است و گاهی همین مجتبیان حکم با حاطه و تزلزل می آرد و غیر توبه علی عمل
 و در قسم سابق است و داخل لایحه حال است چندین طباق نفس الامر و مولود شریعت نیست و تطبیق آن بشریت
 نفس الامر مختلف محض است در رنگ تکلفات باره فلسفه کلاسیک اسلامین اینها نیز نباید که اصول فاسده شود و از تفریق
 شرعی طباق سازد کتاب خوانان الصفا و مثل آن زین قبیل است غایب مانی ابان خطای کشفی حکم خطای مجتهدی
 و در کلام است عتاب از آن فرغ است بلکه یک در جز درجات صواب حق است تحقیق است نه قدر تفاوت است
 که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و در جز درجات صواب تقدیر خطایز میباید بجان مقلدان اهل کشف
 که مقلد و نرسیده و از درجه صواب تقدیر خطا مومند و الهام و کشف بجز حجت نیست و قول مجتهد بجز حجت است پس
 تقدیر اول بر تقدیر احوال خطا بازنشاید و تقدیر ثانی بر تقدیر احوال خطا بازنشاید بلکه واجب شود و بعضی از مسائل
 آرد و برای تعیینات کونیست نیز فقیهیه احکام سابقه است و این مشهور است و در حدیث آمده اند
 زیرا که در تعبیری و تقدیر که چون و چگونه است هرگز برای جونی گنجی و در محالی چندی نیاید لاسکافی
 اسکان گنجایش نذر و چون لایحه و لایحه چون باید حجت لاسکافی را امرای مکان باید طلبید و آنچه در احوال
 و انفس میده و میشود آیات و نیکبانه و معاد و تقدیر قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس
 تعالی فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شود از شیخ آن همه غیر است بحقیقه که در انفسی آن باید در دست
 در نگنای صورتی چگونه گنجد و طلبه گدایان سلطان چکار دارد صورت برست غافل معنی و آنچه
 گوید احوال جانان چنان چکار دارد اگر گویند که عبارات اکثر شیخ نقشبندیه چنانچنان اتفاق شده است
 که هیچ است در وحدت وجود و قرب و سمیت ذاتیه و در شهود وحدت و کثرت و وحدت و کثرت در کثرت و کثرت
 که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی دوه باشد و بعد از آن از نطق ام گرانیده باشند چنانچه
 این تقریر احوال خود در مقدم نوشته است جواب یک آنست که جمعی با وجود مگرانی تمام در باطن بجانان حجت
 صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است این حکام و آن شهود و شرف میبازند و باطن مگران حجت
 و در ظاهرش باطلون در کثرت چنانچه احوال و دل خود خبر داد دست در او اهل انکی توب و تحقیق انجواب
 بقتضی در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است تا میقام عمل زایدی بر آنچه مذکور شد
 گفته نشود که چون و نفس امر وجودات متعدده باشد و قرب با حاطه ذاتیه نباشد و شهود و وحدت

در کثرت سلطان بر حق نباشد پس حکم این بزرگواران کافرباشد غیر مطابقی واقع نفس الامرست زیرا که جواب گویم
 که این بزرگواران با نازه شهود خود اسباب کمال در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا که صورت زید را در اوقات دیده ام
 این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در صورت تقدیر لغزیده است چه صورت در اوقات اصلانیت تأدییه نمود
 آن شخص را در حکم عرفا کذب گویند هر چند مطابق نفس الامر نباشد که در حکم سعادت و سلامت که بسیار می
 است محال سابقاً مقصود از احوال که شایان است از آنست که تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بود است
 اگر کشف بوده است و از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش این سخن ندارد و هر چند چه در حجت نیست جواب
 دیگر از برای دفع شبهه بیانست که از او عالم با یکدیگر بعضی امور مشترک دارند و بعضی امتیاز و تمایز است مثلاً ممکن
 واجب تعالی و تقدس بعضی امور عرفیه هر چند بالذات متمایزند پس بر بنفاد علی بن حبیبت مابا الامتیا از نظر تحقیقی میگردد و با
 در نظر میناید پس بصورت اگر حکم بعدی که یکدیگر کنند مطابق واقع خود بود و کذب اصلاً محال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و
 مثل از انبیا بر حق قیاس باید کرد و السلام مکتوب سی و دوم به مرز اسام الدین حمد صدویانته در بیان
 کمالی که مخصوص اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از اولیایم گفته آن کمال مشرف شده است حضرت
 مهدی فریاد تمام خود بیافست و آن کمال و قوت سینه جاذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال اصناعت بتلاخ
 است و زیادتى آن بتلایع نظارت بت پیکر ایمان طریقت بمانند و بسبب نقصان است مریدش تا تواند که آن کمال
 سازد و مایه انکسار التفات نامه ارامی و دریافت الله سبحانه العز و ولنت که او افتادگان از باور فتنه اند
 و بتقدیری که نویسد و بدع باری هیچ خاطر خود شاد می گنم از عدم دریافت بتفصاحه چه در تکیه علیه الرحمته
 نوشته بودند و بسبب آنرا چه بدو رخ و ما شرح امثال این سخنان بطریق تحریف بیکدیگر می رسانند تا
 قوتی چند آید و از آنجا که در حق و شتر طرس نمن با طول صحبت بهمینج که باشد در کاست و در وقت فرط
 و تقاضا آسوده بشی باید و خوش منبانی ما با تو حکایت کنم از هر چه آما حکم سوالی اجوابی باید از فقیر
 وامی نماید که بر تقاضای رعلوم و معارف دیگر است و احوال و مولوجیه دیگر در تقاضای مناسب دار و تو چه است و در
 مقام دیگر تفاوت و نماز است تقاضای مخصوص بجزیه است و تقاضای بسلوک و تقاضای باین هر دو دولت محبت
 و تقاضای است که از هر چه جاذبه و سلوک جلالت زجذب بر با و مساس نه سلوک لیان تعلقی از مقام بسن گرفتن
 است اصحاب آنست و در تقاضای الصلوات افضلها و من التسلیمات آنها با با مقام متمایزند و با

و این دولت علمی شریف صاحب مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات و دیگر شایسته با کمال
 کثرت در این مقامات و دیگر که باید که شایسته در آنند و او چه در این نسبت اگر شرف صاحب کرامت و حضرت
 مهدی علیهم السلام بر وجه ظهور خود یافت انشاء الله تعالی از شایع طبقات محترم الله سبحانه کم از کم
 خیر و او که نسبت از علوم و معارف آن سخن کرده با ذلک فضل الله یوتین من یشاء الله و الفضل العظیم غایتی است
 اصحاب کرام این نسبت غریب الوجود در اول قدم به ظهور آید و در مجال سیر و دیگری را اگر این دولت شریف
 و بر قدم نسبت به کرامت ترتیب دهند بعد از قطع منازل جذب سلوک علمی علوم و معارف آنها باین دولت عظیم مستعد
 خواهند شد و در این ظهور این نسبت مخصوص بر این محبت سید الشریکه است علیه علی الصلوات و التحیات و البرکات
 و التسلیمات اما توفیق بود که از متابعت نیز که بی باین برکت شرف سازند تا صحبت و نیز در تبارک بی باین
 نسبت علیه که در فیض روح القدس از بار مدرفساید + دیگر آن هم که بکنند آنچه میگرد و در وقت این
 نسبت با هم فروغ الهیاتی البدییه تحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذب بر سلوک تحقق است زیاد و برین کجایش
 نذر در شکر و حسن بعد از یادق صفاته و ماکنه اعلیٰ لدی اجمال بعد از ابراقات واقع شد و از جانب متعالی
 سلطنت برین تمام دریافت شود از این مقام انشاء الله تعالی در عرض ظهور خواهد بود و هو سبحانه الموفق رب العالمین
 یاران فاعلی فرموده بودند این تغییر از زلات ایشان و اگر این حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو نماید اما
 یاران نصیحت و یابند که در حضور و نصیحت و مقام از نباشد و تغییر و صلاح کند ان الله لا یغیر بالقوم حتی یتوبوا
 ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سورا فکاه و لا و ما هم من عن و نه من ال در باب سیاحت شیخ الیه و نه صیبا
 نوشته بود در تغییر اسبج صفات اهل است از تغییر وضع خود شاد الیه و کار است که اندم توبه شایسته
 فرج نداشتند بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام ارادت است جانب دیگر ایشان دانند و دیگر شریف از نزل خود
 تصور فرمایند علاقه محبت است هم که یاران است که با موعظه عارض گشته کرد و زیاده چون بود و در این
 مخدوم زد و او سا اهل بیت بعد مخصوص اند بعد از تسوید این رقمی با محبت که طبعی ارباب زلات ایشان
 و عفو زان واضح تر نبویسید که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود و مخدوم عارض تقدیری مطلوب و در صورت
 که انجاء اعلان و ضاع لید بدین نزد در مقام مذمت باشد و الا عنصر کجایش نذر و نوشته بود مذکر بی شک
 این تمام را شایسته انجاء شیخ الهی و سوره بودند این سخن بیانی سے طلب اگر سهر دن با معنی گفته اند

که دست فقرا و این فرزند کلمه و از آن زمان اینها خبر داده باشد که او را با بعضی گفته اند نسبت به اعدایان
 کلمه در مقام شیخ شیند منوع است و در مرتبه نیز از اوقات بقیه حضرت ایشان فرموده بود که شما خود کلمه
 که شیخ الهدایه از جانب ما فرستد بعضی طالبان شغولی گوید و احوال بعضی بر ما رسد که بالاتر از حد و طریقت و شغول
 گفتن احوال پرید نیست قیود نیاب هم متوقف بود چون ضرورتش تغییر هم بقدر تجویز نبود این قسم تبلیغ
 از جنس سفارت محض است علی الخصوص کسبته بر ضرورتش و الضرورة بقدر بقدر است سفارت هم مخصوص
 حیوة ایشان باشد از حال ایشان شغول که گفتن حال طالبان برسدن داخل خانیست نوشته بودند
 که نسبت بر ویژگی باقی مانده یعنی زیادتی و نقصان نپذیرد مخدوم و تکمیل مساعده بواقع افکار است نحوی که مسبوته
 وضع کرده بود و اخبار ساخران آنرا در چند زیاد کرده است بهمان نسبت ما از خود عین نقص است نسبت که حضرت
 نواب عقیقین داشتند در زمان حضرت حاج میرزا تقی میرزا قدس الله تعالی هم او علی هذا القیاس این خصوص که نسبت
 خوبه او صد تکمیل این نسبت بوده اند و آنرا تمام نمیدانند که اگر حیوة و فاسیکه داده خواهد بودی مثل سلطان این
 را تا بجای بر بعضی کردن در عدم زیادتی آن نسبت است و تغییر زیاد کردن نسبت به طوبیاتی خود را بداند خود نسبت
 علاحد و بر نسبت ایشان ساس غلام این سخن بر کرد و حضور ایشان شخص ندو بود شیخ الهدایه تغییر نسبت
 را چه اندک نیست نحوی از حضور سلبه داشت دیگر از هم معلوم است که چه حالت بر پا دارند آن است یک است
 ناقص هم همان است و اتماع اعتبار از نه که خیالی از صد نماز شیطان چنین قویست از تسولات و استغاثه است
 الا من عیله بعد تعالی از مناسبتهای کتب نوشته بود و فرمود ما آن سلب کردن با اختیار نبود چه اگر حضور بود
 شده بود اما حال آن سلب حال خود است زایل نشده آنرا زایل تصور کردن خیال است او از یک زایل شوند بدان
 حالت کاری نذر و انگاری را که در میدان و آتش از وی زایل میگردد بعد از آن بافتن هم از وی در وی بود
 مانده می توان گفت که هنوز آتش روی مکتوفت و قیام اعتبار نسبت این سخن اگر در پرورش دیده است نظر
 و در انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما با الله نوشته بودید و بنده و مرت در جواب آن سخن
 گفته شد و الا بی تقریب سخن کردن همیشه شود مکتوب سی و سیوم به ملا حاجی محمد لاهور
 صد دریافت در بیان عدلیت رسود که بحجت دنیا گرفتارند و علم را وسیله حصول نیا ساخته و در
 علم از کور دنیا بی عدلیت است تا علم را بحجت نیا و رعیت در آن کلف چه در حال نشان خلق اگر چه

از ایشان حصول نوازیست اما علمشان در حق الهیای ایشان نافع نیاید چندانکه شریعت و تقویست برایشان
 ترتیب است اما گاه است که این نوازی تقویست از اهل فحور و ایاب نوتوجه است ایضا بلکه سید ابن علی علیهم السلام
 و التسلیمات از آنجا که در فحور و ایاب نوتوجه است ایضا بلکه سید ابن علی علیهم السلام
 هر چه باور رسد ز گردد و او فی حدیث از ترجمه جوهر است و همچنین گفته که رنگ و فی موع است لم از آن آتش حضور است
 است اما آن رنگ فی از آن آتش درونی فی نصیب است بلکه گویم که انعم در حق ذوات ایشان مظهر است بحسب مراتب ایشان
 تمام سالان اشک الناس علی باؤهم لعمریه عالم لیسفیه الله علیه و آله و سلم که در حق خدی غرض است و حال آنکه دنیا
 نزهت و شگفتی است و بدترین مخلوقات پس غرض از غرض و جل خوار ساختن و دلیل او در سجا و غن و ادب
 بنیادیت متعجب است الحقیقه معارضه است بجهت سجا و تقوی و تکریم و انفا و تقوی نافع بلکه در انصاف و جل و کبریا
 باشد و از نشانه سجا به بر ریاست و حصول نام رفعت غالب باشد و علامت این مخلوق در دنیا شایسته رحمت بود
 از دنیا و اینها علمای کبایین بلا استثنا از وجه محبت این نبی گرفته اند از علماء دنیا اندیشا نند علماء سوره و نشر مردم
 بنصرت درین مجال آنکه از ایشان خود استقامتی دین میداند و بهترین خلائق است و انکارند و محبت با انهم علی
 شئی الا انهم هم کما ذوقون سحر و عیاش شیطان فافهم ذکر الله و التکریم اب الشیطان الا ان حربه بشیطان
 سسم الفاسد و ... غرضی شیطان تعیین بود که فایز است و انضلیل و انفلو خاطر
 جمع ساخته لغزیزه از پرید تعیین گفت که علماء سوره این وقت در اینجا با من عظیم کردند و ما از بیم فایز
 ساخته و اتحق درین زمان هر سستی و بدی که در امور شرعی واقع شده است و هر فتوری که در ترویج ملت و درین ظاهر
 کشیدند بهر شیوهی علماء سوره است و فساد دنیا را ایشان آری علماء که از دنیا بی غیبت اند و از عجب جاه و ریاست
 و مال رفعت آزاد از علماء آخرت اند و در دنیا انهم علیهم الصلوات و التسلیمات و بهترین خلائق است ایشانند که در ادای
 قیامت شایسته ایشان از خون شهرداری فی سبیل الله و در آن خونند که در و در این سپاسی تو را هر چه بد و نوم
 العلماء عباده و در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظرشان محسن آید و وقایع دنیا و شان
 آن مشاهد گشته اند لیسفیه الله علیه و آله و سلم در این باره ذوالشکم بافتند لاجرم خود را بیای قیامت بر سر ذوالفانی باز دارند
 شهرد و عظمت آخرت نموده شهرد و جمال الایزال است و دلیل داشتن دنیا و ما فیها از او نرم شود و عظمت آخرت است الا ان
 الدنیا و الآخرة ضربان ان نسبت احدی با سخطه الاخری اگر دنیا غرض است آخرت محاربت و اگر دنیا تواری است

اینهاست که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

الطریق حقیقت این جوهرت نکل نژاد اولیا الله است که مرتب سلوک را بتفصیل که از ماده به بنیاد الهی است و
باید هر که ای مرویدگان کی شود. پشه آخر سدیمان کی شود. و اگر بجنف فضل از بزی نغالی شانه نظر بصیر صاحب
دولتی را بتفصیل مرتبه و جوی طلای المکان و کاشانید و مطالع الصوال خواجه ابراهیم موطن نیز نماید و اینجا بصیر و
ببر از هر جنگ طلال آن جوهر حقیقت معلوم فرماید مع ایجاد دولت کتوان آنکرا رسد. دکن فضل الله بود ترس بنیاد و است و فصل
العلم مع الذمبا جوامع الم بطرسه وقت معالی کتونه است تا هر که نظری را اینجا و اگر در ایحان معلوم کند شرف و مادیم
من العلم الا قد شرف از ایزن با ابراهیم یثینا لا بار ابی نعیم صاحب مسافرت که از بره بر ان افترانه و در نظر
نزدان خبری بر کفیت و السلام علیه و علی من اتبع الهدی از حضرت صلی علیه و آله صلوات الله علیها تمام او در
تأنی بخلص آنکه شمشیر بر تقدیر عیان زیتور آورده شود. باید دولت که ابتدا آن جواب از صفات انسانیت که الکالم
بر الم وجود المکان فوق اینها صفا تحقیق که در بالا کتلیلا اینها نیست و قابل بصفا اضافی تعلق است. تجلیات
اینها شرفست تغلیب جوار علی که فوق صفات تحقیقیه فعل و از حضرت است اما تفاوتها در اینست که با این است که
و از تحقیقات این بگویند سخن از نماز آن حضرت است مع قائم جای سید رشکت مکتوب و پنجم بیان تمام از
صدور یافت در بیان محبت انبی از امام امام در انعام در اوست تا ما الله سبحانه و الاکم عن زین العابدین است لیس
عالم علی الاصله است لیس تحقیق در سید سلوک که زین علی است تطهیر آن از عبادت الهی بلکه نامشی است از
وجود هر وی است خانی شود بقیة غیر یک مبعود بقیة تمام تقدس قبله توجه تا در هیچ مفسد روی که زین
از صفا صریح و چند طالع الزیوری. معاصده در برابر ضایح اما کار ابر است مفرغ از سعید میدان و در
از تصدق نومی شمار زین دولت و ابریه معمول غنا است تحقق محبتی که در انون انعام و الامم مساوست
تذکره آنجنان ان لذت است که از تغیر اگر نیست از نوزاد برای آن خوانند که عمل رضای اوست تمام تقدس
و در طلب آن مرضی اوست در سلطه ترازو و بقیه پناه برای آن چونید که تمام مخط مولى است تمام مفسد
از بیست طلب نفس است و نور از در فرخ با سطر پنج وقت چهره از محبوبت نر ابرین بر گوران از بیست
و عین مطلوب کمال مایعها العجوب بقیة اطلاق است میدید و خلاصی از الله باطلانها حاصل شود و گفته
این زمان درستی آید و در نظر انعام از بیست و آتی که میا خط سما و صفای توسل انعام الا کم
محبوست کار و خلل است وفای مطلق هم محبت است سوز دست و دیگر عشق آشفست کوه

نسخه

چون بر فروخت ، هر چه مشتوق باقی بماند فروخت ، تنفیذ او قتل غیر حق بر آید ، در گزاران پس بعد از آنکه
ماذالا الله باقی بماند ، بنام او باشد ای عشق شرکت سوزفت ، مکتوب سگوش ششم نیز بر اینها
لاهوری صدر یافت در بیان نکته شرعیست که بعضی جمع اوقات و نیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که
در حصول آن با او ای شرعیست ایضا یافت در طریقت حقیقت خدا را در شرعیست اندو ما نیاسنا لک
تصفا الله سبحانه و ایا کم تحقیقه الشرعیه المصطفویه علی ما جهها الصلوات والسلام والتمیحه و یرحم الله عبدا
قال فیما یشاء لعلیت راسته جزوست علم و عمل اخلاص تا این جریسته که تحقق نشوند شرعیست تحقق نشود و چون
شرعیست تحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که نوت جمع سعادت و نیویه و اخرویه است و ضمناً
من الله که این شرعیست تحقق جمیع سعادت و نیویه و اخرویه نیز طلبی تا آنکه با او ای شرعیست در آن مطلبی است
افت در طریقت و حقیقت که سو فیه این مما گشته اند در دعای شرعیست اند در تکمیل جزو ثالث که انظار
است برین تصدیق در تحصیل آن مرد و تحصیل شرعیست نه نام دیگر و زنی شرعیست احوال موجود و معلوم و معارف
که سو فیه را تا ارادت و بندگی تا تمام سعادت در این احوال است تا اینها احوال الطریقه انحصار
اینها تا گشته بمیدانم رضا باید رسید که نهایت مقامات است که در بندگی است چه تصور از طریق منازل
طریقت و حقیقت در تحصیل اخلاص نیست که مستوفی تمام نیست است از حقیقت است که در و شهادت عارفان
از انبیه در گزاران است که ابد و است اخلاص مقام رضای میرا شد که در این احوال موجود است تا تمام
شمر و شهادت طلبان از طریق است اخلاص را در گزاران است که در این احوال موجود است تا تمام
معلوم میگردد که عمل تا گشته که این معلوم الیه الله بعد الیه من رتبا و یهدی الیه من رتبا و یهدی الیه من رتبا
مقام اخلاص در حصول بر تبه تمام معلوم علی این احوال موجود است در بندگی است تحقیق انبیلوم و معارف است
سعادت معلوم باشد و سعادت تصوف حقیقت است بعد از تبه الیه الله هدیه علی اکمال الصلوات والسلام
برین فقیر بیان کرده سال کامل بر رویه موضوع انجاس و شهادت شرعیست که انبلی جلد هر گشت
هر چند از اول گرفتاری احوال موجود داشت و بعد از تحقق بجهت شرعیست مطالبی نظر بود که بعد از
عشوه که در حقیقت هر چه از اول معلوم علی اول گشت که الیه الیه بسیار که در عین وقت مغفرت پناهی میان
شیخ جمال حیدر اهل اسلام باعث خزن و تقویست محمود زاد با می ایشان در جانب فقیر بیان نموده

فان خود خوانده و السلام مکتوب سی و هفتم شیخ محمد زری صدر یافت در توفیق استیاج سنت مدینه
 علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتوجه ترغیبک حصول نسبت نقشبندیه قدس الله سره بر مردم سلسله بغیر
 و حکایت بطریق کار زوی کرم صدر فرموده بودند مطالع آن سرور و توجیه گردید استقامت ثبات خود بر
 طریق علی نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت شیخ جاز و تعالی کت کار بطریق علی
 ترقی یافته نهایت کرامت و طریقه بن ایشان کبر حجت بر من است بر ما بعینت علی مصدر الصلوٰة
 والسلام والتوجه این فقیر از غفرت خودی نویسد که مدت ها از علوم و معارف و احوال مقامات درک
 این بستان سخفند و کاری باید کرد بغایت لایق آنجا که در احوال روزی مانده است الا انما اجای سنته
 از من مصلحتی علی صاحبها الصلوٰة والسلام التسلیم نموده آید و احوال و مویب مدار باب ذوق را کم باشد
 می باید که باطن نسبت خود را با کمال تسلیم در دست خداوند داشته باشد تا به کفایت متابعین ظاهر و
 و تشریح آن در مضمون کمال نیست بخیر این همه بیچ و بنماز بچکان در وقت اول ادا نماید الا اعتبار سنان
 که ثالث شب بخیر در آن است پس درین امر تغییر بنیاد است تا آنکه در سنان خود را در صلوة بخیر باشد
 و عزت و شرف استی است مکتوب سی و هشتم شیخ محمد زری صدر یافت در توفیق بذات بتعالی و
 تقدس که نسبت از اعتبار احوال و صفات و اعتبارات و در نهایت جوارز سیدگان که چون بچون
 تصور کرده آن گرفتار اند و در تفاوت اقل ممل و فاکر است بر آن تفاوت علوم و معارف و اشکال
 آن مکتوب سی و نهم شیخ جاز و تعالی همواره با خود دارد و یک لحظه باغیر از خود هر چه
 دارد و ذات محبت است تمامه آن غیر نیست اگر چه باوصفا باشد و آنکه تکلم بیغایت الا هو و لا غیره گفت
 و کردار و غیر غیر مصلحت خواسته از زبان معنی نغی کرده اند معنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام است
 و از آن ذات غرض سلطانه غیر سلوب تعبیری توان کرد و آنرا تیره بر چای ثبات است اتحاد است و بهترین
 تعبیر است و جامع ترین عبارت کفایتی است که زبان قادر بر بیان آن بچون و بچگونه است مصلحت
 و شهود و رفت را با و سبحانه نیست هر چه بچیند سید اند و میشناسند غیر بتعالی با گرفتاری بغیر او
 این نغی آن لازم باشد در تحت کلام لا آرد و آورده ثبوت آن ذات بچون و بچگونه را بحکم الله تعالی باید
 کرد و این ثبات الا بتعلیه است آنرا تحقیق و بعضی را باب لوک به نهایت کار زاری و چون بچون

و کفایتی

تصور کرده اند و معروف و باور کرده و در انذار باب عقیده در کتاب اینها بهتر از عقیده نباشد مقبول
از شکوه نور نبوت علی صاحبها الصلوات و التسلیات که هر دو خط را باوره نیست مستلزم آنجا است که در کتاب
کشف خیر صیحت است مصرعه به بین تفاوتها در انکساجات با بحجاب و فی التجدید و تجمیع و منکر دانند که اگر در کتاب
شبهه ذات میکند از اینها که نفس انبات صین انما است ما هم سلیمان ام اعلم کونی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانه و تعالی حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک ادا ای عدم حق عبادت خود ظاهر است
لیکن حصول حق معرفتک عدم ادا ای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که
نهایت معرفت در ذات است تا شانه جز آن نیست که به بیجونی و بیچگونگی نشانند تا در ولی گمان نبرد که
در معرفت عام و خاص مبتدی منتهی مستوی الا قدمه که گوئیم که او فرق نکرده است سیاه علم معرفت مبتدی
را علمت و منتهی را معرفت خبری فانی باشد و این دولت جز فانی را میسر می شود مولوی میفرماید
مشکوک است به کس تا نگردد و این فناء نیست در بارگاه و کبریا پس چون معرفت و ادا ای علم باید است
که امریت و ادا ای دانش متعارف که تغییر از آن معرفت میکند و در آن بسط نیز میگردد شمع فایده حاصل است
از خبره نیست به هم قصه غریب حدیث مجرب است که الصالی فی تحقیق فی قیاس است در ان کتاب
یا جان ناس و لیک گفتیم ناس انسان است و ناس غیر از جان جان انسان است و چون در فانی اقدام
تفاوت ندارد در منتیان را نیز در معرفت تفاوتی باشد که کسی فانی و اتم است معرفت اکل است
و کسی دون اوست و فنا دون اوست و معرفت علی بذل القیاس سحمان از سخن حکماقت با ستور
از جی حاصل نامرادی ولی استقامتی در شایان نوری نوشته و از دوستان و در فی معنوی طلبی که
مرا با مثال این سخنان چندناستند است اگر از خوشی تنس چو قیمت جنین و چه در ادا و اجنان جنین
و اجنت بلند با طبیعت طریقی که در کبریا میگردید و در کبریا می گردید و در کبریا می گردید و در کبریا می گردید
سیکویا و میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید
و اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید اگر کسی میگردید
قدس الله تعالی عنده که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن نیز در کبریا با کمال غنا نیست
ماریدگان را فهم آن معنی مما است که در دنیا در حال نخبه است و نام کبریا سخن کوتاها باید و السلام

عنوان نام با کمال ظاهر هو الباطن مبین کرده بودند و ما هو الظاهر هو الباطن در سبب اما چون
 که تغییر ازین عبارت معنی توحید یعنی فهمیده بعد از فهم معنی آن موقوف است درستی آنها فوق درستی ارباب
 توحید معلوم گشت کل سید را ملاحظه در هر چه هست را بهر کاری ساخته اند آنچه برین گسست ولادت است
 و بان کلمات امتثال و امر و نهیها از لوازمی است ما انکم الرسول محمد زود و اینها حکمتها و فائدهها و انوارها اند
 چون امور یا خلاص است آن بیضا صورتی بند و ولی حکمت ذاتیه تصور شود و لاجرم تحصیل مقامات
 که مقامات عشره مرتبه است باید کرد اگر چه فنا صورت محض است اما مقدمات و مبادی آن بحسب تعلق دارد اگر چه بعضی
 باشد که حقیقت آنها از مشرف سازند ولی اگر کتب مات آن نماند و بر ریاضات و محاربات تحقیق است
 سازند هیچ حال درازد و صورت خالی نیست با البراقع الواقف و از بارز و بارز با اقصان معالجه باز
 گردانند بر تقدیر اول میاورد و مقامات ذکر کرده واقع نمی شود و از تفصیل بحسب اسامی و صفات نیز است
 به تقدیر ثانی چون در باجمال باز گردانند بر اول و تفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بنیبات و ایشان
 بسیارند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقه در کمال فوق و ذللت بطهارت است و مایل است
 و لذت شخصی هم اینجا در دولت است کنون ما اگر رسیده گفته نشود که چون اخلاص از جمله امور است و از
 الامتثال باشد حقیقت آن بیضا استحقاق میشود پس علماء را بر او صلوات اخبار که حقیقت فاش است
 شده اند بر که اخلاص ماصی باشد زیرا که گوئیم کف نفس اخلاص ایشان حاصل است اگر چه در ضمن بعضی
 افراد اخلاص باشد و بعد از کمال اخلاص استحقاق میشود و جمیع افراد او را تا کمال باشد و لهذا گفته شد
 است حقیقت اخلاص فنا صورت است بند و زنگفت کف نفس اخلاص فنا استحقاق میشود و مکتوب است
 به شیخ محمد خری صمد در یافت در بیان آنکه کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات
 رسمی کاری نمی کشد و امثال آن حق سبحانه و تعالی از نادون خود و اعراض عبادت و عبادت
 اقبالی از زانی فرماید بجز است سید البشر محمد بن زین العابدین علیه السلام و التسلیمات
 کار کار بر قلب است اگر دل بغیر از سبحانه گرفتار است خراب است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
 کاری نمی کشد و استی قلب از التفات باسوی او تمام و اعمال صلح که بدون تعلق طریقه و شریعت
 باقیان طریقه و صوفیه هر دو در کار است و دعوی سلامت قلبی ایشان اعمال صلح و برین مایل است

تکمیل

همچنانکه درین فشار روحی بدن غیر متصور است احوال قلبی ببله اعمال صالحه بدنی محالست بیاری از محمدان
 انزوت انیمتیم دعوی او فیما یندرجانا الله سبحانه عن من یثقتهم السور اصدقه علیها علی الصلوة والسلام
 والتخیر مکتوب چهلیم نیز شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام خلاص کجریست از
 اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل آن نیز در طریقت حقیقت خادمان شریعت آید و امثال آنها هم در فصل
 علی نبوی است مخدوم و ابوالفضل سنزل سلوک قطع مقامات جدید معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک
 تحصیل مقام خلاص است که در لوط فیما فی الله آفاقی و انفسی است و این خلاص جزو است از اجزای
 شریعت چه شریعت است که جز به علم و عمل خلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت
 اندر تکمیل جزو او خلاص است حقیقت کافریت ما فهمیم که این اجزای از کمال اجزای و خیال آن رسید
 و بخیر و سوز گفتموده از حالات شریعت بداند و در حقیقت طریقت حقیقت آنچه وارند شریعت را
 پوست خیال میکنند و حقیقت از غیر بیان زینند که حقیقت حقیقت چه است صوفیه نیز غرض و در
 احوال و مقامات مقنون با هم الله سبحانه سوره الطریق والسلام علیها و علی عیالها و الله الصالحین
 مکتوب چهلیم و یکم شیخ در بیان صدور یافت در حقیقت است که حقیقت صوفیه علی صاحبها الصلوة
 والسلام والتخیر و در بیان طریقت و حقیقت است همان شریعت اندر بیان علوم شریعی علوم
 صوفیه در مقام صدیقین که اعلاهی مرتب و الاست فایض یکدیگرند اسلامی گفت نیست و ایناسب
 ذلک حق سبحانه و تعالی شایر و بالروح بدینا تمیز است سینه سطره یعنی صاحبها الصلوة والسلام
 والتخیر است و مشرب کرد اندر حوزة النبوی و الا لاجراء و در حقیقت الصلوات و الله سبحانه رسول الله
 صلوات الله علیه و آله است محمد بن عبدالمؤمن است از کجریست از اجزای مطلوب محبوب است
 ایندو سخن سبحانه و تعالی در مقام محیی خود میفرماید ای ای که حق عظیم و عزیز میفرماید تعالی و تقدس آنک
 من المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس من المرسلین مستقیمان بوده و لا یعجز
 السبلت او را علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ماسوی او را داخل سبیل گردانیده از
 اتباع ان منع فرموده و آنسوره فرموده علیه الصلوة والسلام لهما الشکر و اعلا ما خلقنا لیسلم
 خیر الکتبی نبوی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام از سبیل رابی کاشخن تا بی و باطن هم ظاهر است

و مکمل آن سرسوی باید که بخلاف ندر در ستاد و فرغ زبان تا گفتن شریعت است و از ادب غنی خاطر که بفرمود
 طریقت حقیقت است اگر این غنی بتکلف و تملک است طریقت است اگر بی تکلف است بیست این بی تکلف است
 اگر طریقت حقیقت است و مکمل ظاهر هر که که شریعت است پس ساکنان بل طریقت حقیقت را دانشی را
 امور یکبار با شریعت و جنگ نظر هر شوند و ظاهر هر سازند بی بر سر وقت و غایت است اگر آن مقام
 اگر اندر بیخوار ندان سنات با کلمه بر تعلق میشود و آن علوم متضاده تمام برهان شود و نیز شکر جمعی از سر
 با حلاله ذاتی قابل گشته اند و بالذات حق را تعالی و اقدس محیط عالم است و این حکم است که اخاف از ای عمدا
 این وقت ایشان با حاطه علمی قابل نهی و تعقیب است ای علماء بصلوات است بر کجای بیرون بیرون باشد
 ذات متعین و تقدیر است هر چه حکم میگوید و پس کلام روی با حاطه و سر این نمودن غایت است و اولت است
 که در آن است و تعالی بیچون بیچگونگی است هر چه حکم میگوید از طبیعت است و اولی است که اولی است
 سر درانی محض حاصل و میان او را آن است که بیست و سه دریا که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است
 تقدیر نموده شود که در این است و در آن است که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است
 میگویند و آن تعیین است که در این است که بیست و سه دریا که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است
 ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدیر است و علم اهل حق چون در یکجا نیستند و اولی است
 بروی از دست آن تعیین است که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است
 خواهند داشت پس حاطه او را حاطه ذاتی خواهد گفت پس نظر را از طریق آن بسوی بیست و سه دریا که از آن است
 صوفیه است و این علماء را اولی است که بیست و سه دریا که از آن است که بیست و سه دریا که از آن است
 با علوم شریعتی و کمال بیکی و حقیر و غیر مجال مخالفت اند و در مقام صدیقی است که با این مقام و اولی است
 است فوق و مقام صدیقی تمام است علمای که بی از علیله صلواته والسلام بطریق حق است
 است صدیقی بطریق انبیا مکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فوق وحی و الهام است
 این گفتار به مجال است و در او مقام صدیقی بر مقامی که باشد خواهد بود که بیست و سه دریا که از آن است
 در مقام صدیقی است و پس فوق دیگر در میان این دو علم است که در وحی قطع است و الهام است
 زیرا که وحی متوسط ماست و ملاکه معصومانه احتمال خطا در ایشان نیست و الهام را در مجال عالی و از

ان قلب است و قلب را درست اما قلب با عقل نفس نمی از تعلق مستحق است و نفس چند بزرگیه
 سلطنت گشته است تا آنچه که سلطنت کرده بر هرگز صفات خود ندارد و چنانچه او را آن موطن مجال پیدا
 باید داشت که در انقباض صفات نفس با وجود اطمینان و قوای و موانع است اگر نفس با کمال از نظم و صفات
 خود منوع باشد راه ترقی سرودی گردد روح را حکم ملک پیدا میشود و مجبورست مقام خود میگردد و ترقی او
 بواسطه مخالفت با نفس است اگر نفس منافی الفتنه ترقی از کجا شود و سرکاشات علیه من الصلوات است
 و من التسلیمات الخلفا وقتی که از جهاد کفار و محبت میفرمودند جیسا من الجهاد الاصفالی الجهاد الاکبر
 جهاد نفس را جهاد اکبر مودت و مخالفت نفس من موطن ترک محبت اولی است با کبار او ان
 جهاد اکبر تحقق ترک هم متصورست و بهمان از آنقدر نیست شیطانی و التجا و تضرع بنیاب صلوات
 جل سلطان زنتی در کله کار کشیدار شلاد که ساعت میبیشود بر اصل سخن روم تشریح در هر
 که اخلاق شامل محبوب یا فتنه شود آنچه بیعت محبوب محبوب میگردد بیان این زنتی در کله فاسد
 بجهاد اللدین ستا بقوله و علی الصلوة والسلام که نشین سخن بجهاد محبوبیت بدفعی کل عاقل فی السبب
 الکمال التبا عید علی الصلوة والسلام طاهر و باطن سخن تطویل بخاکید معذرت نیز مجال سخن چنان
 از جمیل مطلق است هر چند دراز میگردد و زیارتی بدو کان الجهد و الکمال لکن البقر قبل ان یخند
 کلمات ربی و وجوب بنده و سخن بجای دیگر باید بر حامل رقیبه عامو لانا محمد حافظ اهل علم است و کتبه العباد
 بزفت باب عبودیت تنوع عکس گشته اگر توجه فرموده از کفر نصرت آثار سیادت و نهایت کجایی شیخ
 و طیفه یا دادی از برای شاد الی حاصل کسند عین که خواهد بود و زیاده تصدیق نمود مکتوب جیل و دو
 نیز شیخ در ویش همدرد یافته در بیان آنکه بهترین مصدقها از برای زودن رنگ محبت او و سخن بجای
 از تحقیق حاصلت بیاعتنا است صاحبها الصلوة والسلام سلم الله تعالی و سبحان و الباقی که آدمی
 نامانی که برین نبلغات بر آن و تلوث محروم و مجبورست تحصیل طریقت حقیقت جامع از رنگ محبت
 مادون او و جو بل لا بد است و بهترین مصدقها از آن رنگ تباع مست سینه مصطفویست
 مصدر بالصلوة والسلام و التوحید که در این بر رفیع عبادت نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است و طه
 لکن تهرن بهنده النبی العظمی و بل سخن من نه اوله الا القصد بقیة الهمم بنجاب الخوی اعوی سیا

۶

مظهر و در موعوم شیخ باورن از مردم ایشان و بزرگ زاد و آنرا کثیر یا بنیان است و معمولی تمام است و زیاد به تصدیق
 نماید اسلام حکیم علی بن ابراهیم الهندی مکتوب اول موسوم ببیادت پناه نقابت و استگاه شیخ
 فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید شریعت بودی و وجودی و آنچه لابد است توحید نبوتی که
 قنای آن موطوب است و توحید نبوتی عقول شرح مخالف است که مخالف بودی و اقوال مشایخ که
 خاطر توحید نبوتی اید و در او در آنجا منت گنجایش نباشد و توحید نبوتی در مرتبه علی بن القین است که
 تمام حیرت و چون آن تمام سیکر و در حق القین میرزا از اشکال این احوال تماشایی بنامند و با تناسب
 ذکات من الاستی الاجور و تمثیلا لوجه سلم الله و قد سماه سبعا و حکم بر اینست که تمام عاقلان توحید را در آثار
 راه ابراهیم یقینا در دست و در وقت توحید نبوتی توحید نبوتی است که توحید نبوتی کی از نیست توحید نبوتی
 ساکن است کی نباشد و توحید نبوتی که وجود انسان را در تمام حکاقت با وجودی است که در ظاهر آن
 یکی باشد و این توحید نبوتی از قبیل علم الفیض است و توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است و در صورت
 این راه است چه فایده این توحید نبوتی است و در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 استند عدم و توحید نبوتی است و توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 در آنوقت حاصل است چه علم القین استند نفی است و توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 و وقت علم توحید نبوتی علم آن یکی شلا شخصه که توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 آن نیست که توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 و توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 در مقام توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 با عقل و شرح و جناب آنکه در وقت نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 آن است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 نیست بلکه آن نادیدن بولایت علم نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است
 عقل توحید نبوتی که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است که در حق القین توحید نبوتی است

که به ظاهر بشریعت تصدیق الف یثابند و به توحید وجودی بمعنی مردم آنها افروزی الممثل قول ابن منصور
 المثلک ما اتقوا فی زید البسطا می سجدا و امثال اینها اولی و نسبت که توحید وجودی فرود آورد و مخالفت
 را دور باید ساخت هرگاه ما سوی حق سبحانه از نظرشان محقق شد علی التمثال باین الفاظ تحکم فرمودند
 و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا اتقوا آنست که حق است زمین چون خود را نمی بیند اثبات نمی
 کند تا آنکه خود را می بیند و از حق میگوید این خود کفر است اینها کسی گوید که اثبات تا کردن نمی می کند
 و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گویم که از عدم نشانیست لازم نمی آید بلکه در انوطن حقیقت حکام تنها
 ساقط شده اند و در سحافی نیز تشریحی نه تشریح خود که استاده از نظر امر رفع شده است یکی با و تعلق بخ
 گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام توحید است یعنی از روی دید و چون از مقام
 گزارند و به حق الیقین میرسانند از امثال اینکلمات تا شش میانیند و از حد اعتدال تجاوز نمی نمایند
 درین زمان بسیاری از نظایف که بر بی صوفیان خود را و ایمانند توحید وجودی را شایسته
 اند و کمال خجالت نمیدانند و بعد از عین بنمایند و در آن احوال مشایخ اربعانی تمجید خود فرمودند
 مقتدای روزگار نمود ساخته اند و با کمال کس خود را باین تخیلات را بر دستند و اگر بالفرض در بعضی
 بعضی از مشایخ با تقدم الفاظی که تصدیق توحید وجودی دارند واقع شده اند چنان که باید که در کتاب
 در مقام علم الیقین با اینکلمات تحکم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گرانیده اند و از علم
 برده هیچ کسی نگوید که اباب توحید وجودی نیز چه بگوید که میدانند که می بینند پس از عین الیقین
 نصیبتی نذر کرد جواب گویم که اباب این توحید صورت مشالی توحید شهودی را دیده اند تا آنکه ابان
 توحید محقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مشالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبتی زیرا که در وقت
 حصول آن توحید حیرت حکم باری در انوطن نیست و صاحب کتب توحید وجودی با وجود شهود
 صورت مشالی آن توحید شهودی از اباب علم است چنانچه وجه ما علمی کند و نفی حکایت از احکام
 از تقوی علم حیرت و علم باید که گوییم جمع میشود پس نیست که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
 بهره نگیرد آری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و مقام حیرت که
 حق الیقین است میرسانند و در انوطن علم حیرت جمع میشود و در علم حیرت است و پیش از حیرت علم

است انجواب باشد و آنچه در دستاخصه در خواب بواسطه نندیده زبانه با دشت است و در خود را یاد
دید و لوازم بادشاهت و خود یافت معلوم است که آن شخص بادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی او پادشاه
بود و دیده است که حقیقه بادشاهت با بصورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهو اگر چه
بصورت مثالی باشد از مقدار آن شخص متحقق شدن حقیقت آنصورت خبر میدهد اگر حال بکند و در
خداوندی جل سلطان شامل حال او شود با مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا این که قابلیت
مرآتیت اش بهیچ تا مرت نشود بدست پادشاهان نرسد و حصول جمال نشان بهر و نیاید بکجا اقدام مگر
گویم که سبب تخریب انبیاوم غاصه آن باشد که اگر انبیا می نیوقت بعضی تقلید و بعضی مجرد علم و بعضی
و دیگر بعضی تخریب و ذوق و لونی بجهت بعضی باحواد و زندقه دست بدارن این توحید وجودی زود نماند و همه
ان حق میدانند که حق میدانند که در نهایی طود از زندقه تکلیف شرع باطنیه میبخشاند و در مقامات
احکام شرعی بنمایند و بنمایند و شوکت و خرد سازد و ایتان او امر علیه اگر اعرف و از بعضی
سیدان مقصود است و از شریعت خیال میکند حاشا و کلام حاشا و کلام خود با الله سبحانه و تعالی
السور و قیاس و رعیت عین یکدیگر اندر موعی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق چنان
و تفصیل است و الله اللال کشف هر چه مخالف شریعت است مژده است کل حقیقه و دره السعیر تصور زندقه
شرعی است بر خیار است بلکه حقیقت نمودن کار در انست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الا استقامت علی شرایعنا
سید البشر علیه صلوات الله و تسلیات و التحیات ظاهر و باطن معرفت بناهی قبله کما فی حضرت
خواجه ابی حسن القاسمی که در شرح توحید وجودی در رساله و کلمات خود از اظهار
فرموده که ما آخر کار حق سبحانه و تعالی بحال عنایت خویش از ان مقام ترقی ارزانی فرموده بشنا راه انوار
از ضیق انمیرفت خلاصی داد و میان عبد الحق کسی که از مخلصان ایشان نقل کرده که پیش از حضر
سوت ایشان بیک صفت فرموده اند که طبع عقل معلوم است که توحید کوچه است تنگ راه و دیگر است
پیش از این هم میدانشم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حق توحید بخاک و در حضرت ایشان
ان شرب توحید داشت و کلمات کشفه و تائید لفظی بسیار گشته بود و با معانیست خلاصه
جل سلطان از ان مقام گزانش و مقامی که خواست شرف گردانید و داده برین موطن ایشان است

که بطریق بعینت تصدیق الفیما یندریه توحید وجودی یعنی مردم آنها افروزی التمسثل قول ابن مسعود
 المصلح انما اتقوا بی زید البسطا می بجا و امثال اینها اولی و نسبت که بتوحید می شودی فرود آورد و در مخالفت
 را دور بایست ساخت هرگاه ما سوی حق سبحانه از نظرشان منقحی شد و علیه امثال باین الفاظ تحمل فرمودند
 و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی اما اتقوا آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات شده
 کند که خود را می بیند و از حق میگوید این خود کفر است اینجا کنی گوید که اثبات تا کردن نفی می کند
 و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گویم که از عدم شایسته لازم نمی آید بلکه در انوطن حقیقت حکام تمامها
 ساقط شده اند و در سحانی نیز تشریحی است تشریح خود که آینه از نظر او مرتفع شده است محلی با و تعلق نمی
 گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حقیقت یعنی بر روی می رود و چون از مقام
 گذرانند و بحق الیقین میرسانند از امثال اینکلمات تماشایی میان و از عدم عدالت تجاوز نمی نویسند
 درین زمان بسیاری از نظایف که بر بی موفیان خود را و ایمان توحید وجودی را شایسته
 اند و کمال خجالت نمیدانند و بعد از عین با برانند و آن احوال مشایخ ابعالی تمخیز خود فرود آوردند
 مقتدای روزگار خود ساخته اند و با الهکسان خود را باین تخالیفات در پیش نهاده و اگر بالفرض در بعضی
 بعضی از مشایخ ما تقدم الفاطمی که تصدیق توحید وجودی در ذرات واقع شده اند فعل آن باید کرد و در برابر
 در مقام علم الیقین باینکلمات تکلم فرموده اند و در ذکر کار ایشان را از انکدام گزارانیده اند و از علم
 برده بی کسی نگوید که اباب توحید وجودی نیز بچند کسی میداند که می بینند پس از عین الیقین
 نفسانی نیز یاد کرد جواب گویم که اباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند از انکیان
 توحید محقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبتی زیر آن وقت
 حصول آن توحید حقیقتیست که باری در انوطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود
 صورت مثالی آن توحید شهودی از اباب علم است چنانچه وجود ما لومی کند و نفی حکایت از حکام
 از تقوای علم حقیقت و علم باید که جمع نمیشود پس در این اثبات که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
 بهره نگیرد آری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حقیقت اگر ترقی واقع شود و مقام حقیقت که
 حق الیقین است میرسانند و در انوطن علم حقیقت جمع میشود و در علم حقیقت و در این از حقیقت علم حقیقت

است آنچه بخواهد بشناسد و آنچه کرد و شایسته در خواب بواسطه نندیشد از تعلیم پادشاه است و او خود را آید
دید و لو از هم پادشاه است و خود یافت معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی بود پادشاه
و خود دید و شایسته تحقیقه پادشاه است با صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهسوار که
بصورت مثالی باشد از ستم و آن شخص به تحقق شدن حقیقت آنصورت خبر میدهد اگر حالی بکند و در میان
شما و ندی جل سلطان شامل حال او شود با انعام میرسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آن که قابلیت
را آید تا شایسته تمامت نشود بدست پادشاهان زرد و از حصول مجال نشان بهر و نیاید بکجا اقدام کند
گویم که سبب تخریب علوم غامضه آن باشد که اکثر انبیا یزیدت بعضی تقلید و بعضی نبود علم و بعضی
در یک امر متوجه بود و لونی بجز و بعضی با مواد و زندقه دست بردن این توحید وجودی زود آمد و همه
ان حق میدانند که حق میدانند که در نهانی طود از زندقه تکلیف شرع باهمیله میکنند و در انتهاست
احکام شریعه بنمایند و اینها بعد از شوق و خوشنماید و ایشان او امر شرعی اگر عرف و از بعضی
سیدانند مقصود است و از شریعت خیال میکنند چاشا و کلام چاشا و کلام خود با الله سبحانه من الاحقا
السور و حقیقتش رعیت عین یکدیگر اندر معنوی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق میان
و تفصیل است و استلال کشف هر چه مخالف شریعت است مژده است کل حقیقه رده السعیه فهو زور
شرعی است بر جا و است بلکه حقیقت نمودن کار و است رزقنا الله سبحانه و ایام الاستقامت علی امتنا
سید البشر علی علی الصلوات و التسلیات و التحیات طاهر و بالهنا معرفت بناهی قبله گاه می حضرت
نوح و ابراهیم و محمد و خنده گاه مشرف حیدر وجودی در شنید و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار
فرموده و آنرا خارج سجانه و تعبیر بحال عنایت خویش از انتقام تری ارزانی فرموده منباده راه انوار
از خیر انیمیرت خلاصی و او میان عبدالمحق کسیکه از مخلصان ایشانند نقل کرده که پیش از مضر
سوت ایشان بیک سفینه فرموده اند که طبع عقول معلوم شد که توحید که چه است تنگش راه دیگر است
پیش ازین هم میدانستم اکنون یقین دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چنان گاه در حضرت ایشان
انفس رب توحید داشت و کفیات کشف در تائید این طریق بسیار لایح گشته بود و با معانیست
جل سلطان با انتقام گزانش و بمقامی که خواست مشرف گردانید و یاده برین موجبات است

میان شمع دگر ایاز بر که نمود که میباید نسبت بنیا نزدی آستانه علیه ایشان و اینمین از عماد کرم
 گری برسانند اینجا و اعتصام در عالم حکم بختیاب قدس ایشان و در دبط بر ملاذی و لمجائی خیر از
 توفیق علی نایب و در زخمی آنکس ایشان نور افشانه مریا آخر و شکری فرمانید و از کرگان حوادث محفوظ در این
 و ای حال ال رب بعرض داشت جراتش نمایند به قیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخوانند پس دست
 مسئول ایشان با جابت مقرون گردد مکتوب **چهل و چهارم** نیز بیاد است بناهی شیخ
 سدر ریافت و بر مری خیر علیه علی الصلوٰۃ والسلام در بیان آنکه صلوة تقان شرعیتا و غیر
 الامم اندکند بان آن بدترین نبی آدم و در خزینة بخت تسبیح او علیه علی الصلوٰۃ والسلام
 رحمت نامه گرامی ساقی را در عز از غیبه شرف و دریافت بطالع آن شرف است بچهره سحانه
 و آنکه که بپوشی از قهر محمدی علیه علی الصلوٰۃ والسلام و انقیاد دست آورده اند که محبت فقر وار بناط
 با نشان عجب گشت سر از کراوی مقصود هر و برگ در حجاب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبادت
 نامورد و فاضل عجب گرا از ایشان که شرف است بنویسد علیه علی الصلوٰۃ و سلم استقامت و حسن التواضع
 و کمالات سعادت آنست که بی سعادت انزوی خود سازد آنکه محاسن او علیه الصلوٰۃ و التحية نماید بلکه
 مقبول خیر باشد مستند آن رحمت محمد بقا التواضع لکن در متساواتی بجز فقر قول و با بنده سحانه
 الصلوة و التواضع ان محمد رسول اللہ و اول آدم و اول انسان بیایوم القيمة و اکرم الاولین و الاخرین
 علی الصلوٰۃ و اول من یتقی محمد و اول شافع و اول شفیع و اول من یتقرب باب الخیمة فیفتح
 لرد و اول الخیر بیوم القيمة تحت آدم بن وند و هو الذی قال علیه الصلوٰۃ و السلام نحن الاخرون
 ونحن اللاحقون بیوم القيمة وانی قائل قولنا غیر فی و انما حجب اللہ و انما قادر المسلمین الاغتر و انما حاتم
 و لا فخر و انما حرم عباد الله من جملة الطیب ان الله خلق الخلق یجعل فیهم من یحبهم و یقتل فی بعضنی
 خیرهم فرفقه ثم جعل قریب الخیر فیهم فبینه ثم جعلهم یوما یجعل فی خیرهم تباخا فاما خیرهم لنفسهم و خیرهم
 و انما اول انما حرم لک و حادوا العیون و انما قادر محمد و اول ما یطیبهم از الصلوة و انما مستقیم اذا
 حیبه او انما حرم ما یطیبهم من الصلوة و انما حرم ما یطیبهم من الصلوة و انما حرم ما یطیبهم من الصلوة
 آدم عی ربی و لیونک علی الف و آدم کما نهم بعض کل خون و اذا کان بیوم القيمة کنت الامم النبیین

وخلیقیم وصاحبش فاعلمهم غیر نزلوا له المخلوق لکن سجاز الخلق ولما انظر الی بوبیه وکان نبیا و آدم بین
 المار و الطین شمع نماذج صیان کسی گروه کردار در چنین سیدش بره پس ناجا بر صدق آن
 پیغمبر البشیر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشد که در خیمه خیمه از حبت نقد وقت اینانست که زبان
 علیه الصلوة والسلام بدترین بی آدم الاعراب است که کفر او نفاقان شان حال در شان ناکدام صاحب دولت
 را با جماع سنت سفید و خوارند و متابعت ترخصیتا و سزوا سازند و از سزای کمترین که مقرون تصدیق
 حقیقه دین او نیست الصلوة والسلام عمل کنیز بر سیدر نذ صحتی نه بر جات که یافتند بوسط ملک
 است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و لغا بنوعین ایمانی در وقت استیلا معانین است
 سپاسی در وقت غلبه دشمنان استیلا مخالفان اگر از کفر ترویجی است نذ لغت نمایان می شود
 و اعتبار کسی کرد و وقت اسراف و اعتدال آن در غیر اعتباری آید و ایضا چون آن در محبوبت اعیان است
 متابعان او بوسطه متابعت بر محبوبیت میسرند و محبوب هرگز از شاغل اخلاق محجوب است و نیز کمتر
 محبوب خود میگردد و مخالفان از بیجا تپاس با دیگر دست مهر محمد بر بیجا بروی هر و سر است که کسی که
 خاک در شش نخیل بر سر او اگر حجت نماهری بدینتر شود هجرت با حق بیجا است که آید داشت با
 ایشان بی ایشان مجاز بعد عمل بعد حجت بعد از آن که امر او هم نوز و زیاده است که آن نایم ابالی
 آنقدر را در تقوی میگردد و بعد از مصطفی نه تنها که اگر او را خداوندی جل سلطان مسامت نمودند و او را
 کثرت ملاقات گرمی میسر شود و زیاده لکناب موجب ملال است مکتوب جمیل و پنج سیزه زیادت
 و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت اندک و بعد از از حال بر دست خود از خیال فانی نوشته
 بود و چون تقوی نماهری رفتار خانقاه مشغول بیادت پناهی بود اظهارش از آن نوبه
 هر جا سمیت انسان که سبب کمال است و هم سبب نقصان او بدینگونه کرده اند و از انفضال
 شهر مبارک برضان و باکیاست ک ثبتم الله علیه و آله جاهد علی جاهد او و سبب کمال حیات
 التهافت و التاسف لمرور الشهور و الایام در دو ملکستان فزونی شریف و کمال بر سر او است که
 توالی بقدر سن تعلق بر بدن نخوی از مولع آن جمعیت و انتماس است که او است و وصل به سبب
 الی العجب بیان معنی است و اگر برین کان بر جود القادره کائنات اصل نفاذات که مایه است

بیشتر که سجاز علی جاهد با کمال اراد و کمال حیا و تقوی و کمال معرفت و کمال انصاف از این است که او را

مرشداقان را فری ازین بیان سفر باید لیکن حال واپس ماندگان بیدلت همه بزرگان خزان
 و از دست قمانند روحانیات اهل تقدس اندر تعالی امر هم مشرف و شرف است که بر کس را در
 ایضای آن مجال نیست اما امر صدوی بالانعام و انشاء که با وجود اینها در این واقعیت
 این تقرابی سه بار امر بی در معین هم از این بیت آفرید و رویا و برین بود و سینه علی اثر الصلوات
 و التذیبات که سبب انظام این سلسله بود و سلسله جمیعیت به تقدیر گشت آری این سلسله علیه
 گویند و یا رب اغفر عیب و اهل آن در نهایت اقل قلیل چون نسبت اهل بیت بر این هم از اول
 بیت مناسبت و شایان تقوی آن هم از اولی آن او که تا کسب آن در وقت غنی نیز لازم نیاید
 همچنانکه شکر آن نعمت فدوی بر دفتر لازم است که در ولایت بر فضا اینان نیز لازم چنانکه
 جمیعیت اهل محتاج است جمیعیت ظاهر و محتاج دارد بلکه این احتیاج مقام است با محتاج
 خلائق انسانست این شرف احتیاج او را با سلسله جمیعیت آدمیت و غیره در کار است او را تنها
 در کار است و بهر محتاج است تقوی دارد پس تقویات او از جهتش آدمیت تقوی است از احوال
 از جناب س خداوندی جل و سلطان محمد دوم زمین و خلائق ازین راه انسان گشت
 با این آدمیت و آدمی و گشت هر دو در مقام محمدی که از کرد و باز سکین زمین سفر نیست از او
 به یکس محمد تر و حال آنکه سبب فضیلت از زمین خلائق هم همین وجهه جمیعیت است از این راه آینه
 او تمام آید و آنچه در مایه جمیع خلائق ظاهر است و یک ولایت او از جهت این زمین خلائق
 از جهت انسان گشت و برین جمیع وجودات از آنچه هم او آنگاه بر سر محمد علیه شرف است
 و التستیا و ابو جبر علیه السلامه شک نیست که توفیق خداوندی خود جل و خلائق جمیعیت ظاهر این
 تقوی ایشانند و جمیعیت اهل نیز حکم الولد سربا بیداری تمام است و چون عنایت نامت
 و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان گشت و در یافتن مخلوقات گشت که در این فضایل این شهر
 عظیم تقدیر نمید باید است که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از نماز و ذکر صدقه و انشال
 است که گویا ماه صاد شود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض در جایه برابر ادای بقا
 فالغیض است در ماه مبارک دیگر کسی که افطار بخاند صامه را درین ماه او را بخشد و قبه او را نش

در مرغ آرزو سازند و او را مثل اجران صایم عطا فرمایند بے لنگ از اجران صایم نقصان کنند و همچنین
 کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید چون سجانه و تعلق او را بخشد و آزاد گرداند از انبیا و روزی در ماه رمضان
 آنحضرت علی الصلوة والتیمه با سیکه در پیش راه هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میزد از آنکه دست در نیاید
 بخیرات و اعمال صالحه موقوف شده تمام مال او را در آنجا موقوف کرد از آنکه از خود گرفت و تمام سال در آنجا
 است بها لکن هر قدر که میرشد و جمعیت باید که ششید و اینها از غنیمت باید بود در هر شبیه از شبهای
 اینها چندین هزار کس که لایق روزی آزاد می سازند و نمایه درهای بهشت را میکشایند و در آن
 روزی رامی بندند و شبها طایف از آنجا میگردند و درهای رحمت میکشایند و تعبیل افطار و نایب تیر روز سفر
 است و در نیایب آنسر و علیا لیلوة و السلام با لغم میفرمودند و اما که در آنجا تیر و تعبیل اطهار عجز
 و احتیاج خود است اینها سفیام بندگیت و خیر ما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
 دعا میخواند و شب اطهار و ابلت العروق و اشدت الابراشا را الله تعالی ادا ترا بریج و ختم آن دشناه
 از منن مکره است و شرفنا کثیره و نعمنا الله سبحانه بحیث علی الصلوة والتیمات والتحمیات
 یقیناً تصدیق انکعبانیت نامر عین ما در نعمان سید و الاد افتتال مخور و معان میداشت سخن
 از بعد ماه مذکور گفتن حکم بغیب آوردت و مینی از طول بل باجمه از آنچه برضه ایشان خواهد بود
 بهیچ وجه خود را معان نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر درهای مانع آن نیست
 قبلگای تدریس است تعاسره میفرمودند که حقوق شیخ جو بر همه شامات و مقررت باعث
 این جمعیت است از حق سبحانه و تعالی به طوره متوفیق اعمال مضیه موفق گرداناد بجز تالبنه و الا اجماع
 علیه علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیق تمام است مکتوب چهل و ششم نیز
 بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدار یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدیر
 و همچنین حدیث است و تعالی بکلمه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بلکه جمیع اجاه برین عند الله
 بدی می اندر و محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح انیمقدمات بسیار مذکور ساخته اند و بمثلک الله
 سبحانه علی جادة اباکم الکرام علی اولهم و افضلهم و لا علی بواقیهم ثانیاً الصلوة والسلام
 وجود بار تعالی و تقدیر سخن همچنین حدیث است او سبحانه بکلمه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه

والله سلم عليه جميع اجار بر من عند الله بدي اندر تقدیر سلاسته در که اوقات رویه و امراض معنوی
 مستجاب هیچ فکر و دلیل نیست نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و شجرت است اما بعد از نبات اندر
 قلبی و دفع غشاوه بصری خیزان بر است نیست مثلا صفرای آزمانی که علت صفر اگر فشار است
 قند و نبات نژاد و محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی بلیت بی احتیاج بدلیل نژاد احتیاجی که نشأ
 آن وجود اقلت بر بدست جنگ نژاد و بیچاه احوال که شخص واحد لا شین منے بنید و حکم بعد
 وحدت آن شخص کند و غرض است وجود اقلت در احوال حدیث شخص از بدست براد و بنظر بی
 کش و متحقق است که چون نگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بیست
 درین تحصیل ایمان یقینی فکر از راه مرض قلبی نمودن ضروری اما صفرای از راه علت صفر نمودن
 تحصیل یقینی بشیرین نبات ضروری تر از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات قاضی نماید دلیل
 چطر یقینی حاصل شود که در آن نسبت صفر یعنی نبات حاکم است همچنین نامن و فی نفس نامه
 بالذات منکر احکام شرعی است بالطبع بقاضی آن حاکم پس تحصیل یقین بر این احکام صادق بدلیل
 انکار و حیدان است دلایلی در شواهد بر نفس منکر که اسانندن ضروری یقین بدون تر که حاصل
 نمودن دشوار شود و قاضی من زکا اوقه خراب من دستها پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر و
 ملت ظاهر در رنگ منکر حلاوت نبات است معشقه خورشید ندم مجرم کسی بنیایست پس
 از بر سلوک تر که نفس و تصفیه قلب بالاله قاضی است و امراض قلوبی که میانی قلوب هم مرض
 از است تا یقینده ایمان متحقق شود و با وجود این آثار اگر ایمان است با جنگ است و پس چه
 و حیدان مانده است حاکم است و حقیقت که در اصول این ایمان تصدیق ضروری ایمان تصدیق
 بحلاوت قند و نبات که در حیدان از خود ایمان شاد است یقین حقیقی بجای که بعد از زوال مرض
 صفر صورت بن و دلایل بعد از زوال نفس ایمان آن حقیقت ایمان صورت و حیدانی میگردد و درین
 قیام ایمان از زوال محفوظ است که ایمان او ایالاته انوفس علیهم السلام در زمان در شان و حق است
 شرف ایمان و ایمان است با ایمان که در نفس است ایمان است انوفس علیهم السلام ایمان است
 ایمان است ایمان است ایمان است ایمان است ایمان است ایمان است ایمان است ایمان است

در حکایت از قرن سابق که کفار سنیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشت بود و مختص
 آنکه در ابتدا پادشاهت اکثر مروج دین میسر شود بهترست مبادا فضالی و مختص در میان آمده فعل در
 کارخانه اهل اسلام نماند و در رنگ قرن سابق سازد. **تنبیها** الله سبحانه و تعالی جادو ابارکم الکریم
 علی افضلهم سید الکونین اولاد علی بوقیهم نایا الصلوة والتحیة والکلام بادشاهت بعالم در کمال
 است نسبت بدن که اگر دل صلاح است بدن صلاح است و اگر فی حدست فاسد صلاح بادشاه صلاح
 عالم است و فساد و فساد عالم سید نماند در قرن ما پیش اهل اسلام چنان گشته است زبونی اهل اسلام
 با وجود کمال خوبت در قرن سابق نیز نماند گشته بود که مسلمانان برین خود باشند و کفار کیش
 خود کریمه که **دینیک** در دین بیان این معنی است و در قرن ماضی کفار بر بلا بطریق استیلا اجزای
 احکام کفر و از اسلام میکردند و مسلمانان را از انبهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قبل سیر سینه
 او میاد و اصیبتا و احسنه و آخر نامه رسول الله صلی الله تعالی علیه آله و سلم که محبوب رب العالمین
 است مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بیعت و اعتبار مسلمانان با دنیای دینش و تقویت
 اسلام بودند و معاندان بیخوئی و استنبار بر اجتهای ایشان کفک پاشیدند آفتاب هدایت در
 تنق ضلالت مستور شده بود و نور حق حجب باطل منور می و مغرول مرو که نوید زوال مانع دولت
 اسلام و بشارة جیوسس پادشاه اسلام بگوشتش خاص عام سید اهل اسلام بر خود لازم داشتند
 که مده معادون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این مله و تقویت
 خود بر زبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت در دین باین سائل شریعت است و انبهار
 عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا بیعتی و ضلالتی در میان آید از راه سیر
 و کار فساد از انجا انقسم بود مخصوص بعلماء اهل حق است که روایت و دارند علماء دنیا که نیست ایشان
 دنیای دنیاست صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی است **عالم** که
 کافرانی و تن پروری کند و او خویش من است که سیری کند و در قرن ماضی هر بلای که بر
 سر آمد ز شومی اینجا بود پادشاهان را ایشان از راه سیرند فساد و دولت که از راه ضلالت
 اختیار کرده اند مقتدیان اینها علماء سوز خود نمانند علماء که مضلالت رفت که است که ضلالت

رو بدگیری تعدی کند و اکثر جملا صوفی نماین زمانه حکم علماء سوره دارند فساد اینها نیز فساد متعدی
 است و ظاهر اگر کسی با وجود سه تنها تمام او هم قسم مدعی که باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلامه فتور
 واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا بر عملی ذلک این خبر قبیل البصاعت نیز خود را که خود را در جزایر
 دولت اسلام نواز و درین باب دست و پای بنزد حکم سن گز سواد قوم فیه منعم عمل این بی استقامت
 داخل انجمنه اگر ام سازند مثل خود را مثل آن زال می نگارند که رسیان چند تنیده خود را در سنگ یاداران
 حضرت یوسف علی نهینا و علیه الصلوة والسلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
 بشرف حضورش نرسد که در متوقع از جنابش شرف ایشان آنست که چون سخطاغه و قرب بادشاه
 بروجهایم ایشان را حق سبحان تعالی می ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه عمل آن
 الصلوة افضلها و من التسمیات اهلها گویند و مسلمانان از غربت بر آنند حاصل قیمة نیاز نامه
 مولانا حامد از سکا اقبال آثار و طیفه مفرود دارد پارسل طاب از حضور یافته بود مهال نیز امیدوار
 آمده است دولت جمعی و مجازی میسر باد مکتوب **چهل و ششم** تزییبات و نقابت
 شیخ فرید صدور یافته در تغیب تعظیم علماء و طلبه علوم که حاملان شریعت اند که نصر کم الله سبحانه
 الاعداء و جوشیده سیدالانفیر علیه الصلوات و التسمیات و التحیات و رحمت نامه اگر می که نظر را بان
 نوشته بودند بطالع آن شرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ پونقی مر قوم فرموده بودند جزوی
 خرجی برای طالبان صوفیان فرستاد و شد ذکر تقدیم طالبان بر صوفیان در نظر است
 بسیار زیاده آمد حکم الطاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز انجمنه اگر تم تقصیر
 کرده باشد کل آثار شریعت با فیه **ع** از کوزه همان برون تراود که دروست و در تقدیم طالبان
 علما ترویج شریعت حاملان شریعت ایشان دولت مصطفوی علیه علی الصلوات التسمیات
 ایشان بر پاست فدای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول حجت
 و جنب زمار و بسته باین شریعت انبیا صلوات الله تعالی علیهم اجمعین که بهترین کائنات اند
 بشیر دعوت کرده اند و در آنجا بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این است که تبلیغ شریعت است
 بزرگ ترین خیرت سنی در ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن عملی مخصوص در زمانیکه شعایر

اسلام منهدم شده باشد که در راه خدا می غرور و علائق کردن بر بر آن نیست که سزاوار است
 شریعتی راجع و اوان چه درین عهد ابتدا با دنیا است که بزرگ ترین مخلوقات اند عظیم الصلوات و التسمیات
 و مشاکست این کار بر مقرر است که کافرین حیات با ایشان سلم فوسوده اند و حج کردن که در راه
 غیر این کار بر زمین نیست و ایضا در امتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت برخلاف نفس
 دارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال را که برای تائید شریعت
 باشد و ترویج ملت درجه علیا است و انفاق چینی باین نیست خرج کردن بر بخرج کههاست در غیر این است
 بنجایسی سوال غند که طالب علم گرفتار صوفی و ارسنه چون مقدم باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت
 نتواند در نیافتن است طالب علم با وجود گرفتاری بسبب نجات خلاق است چه تبلیغ احکام شرعی از
 بیست اگر چه خود بان منتفع نشود و صوفی با وجود و ارسنه نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق
 کاری ندارد شخصی که با کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بی نجات خود دارد
 باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و یسر الله و بالله بعد از آن گردانیده باشد و بدعت خلق فرود آورده
 از مقام نبوت نصیبی دارد داخل سلفان شریعت حکم علم شریف و از خدا افضل الله و یتوکل الله و الله و الله
 مکتوب چهل و نهم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد و یافته در رغبت جمع کردن این دولت
 که ظاهر با احکام شریعتی است باطن با ایز گرفتاری مادون حق سبحان از آرد که حق سبحان
 بدولت صوری و سعادت معنوی استعدا گردانند فی حقیقت دولت صوری تحجلی شدن ظاهر است
 با حکام شریعتی صطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و التوحید و سعادت معنوی خلاصی باطن همه با گرفتار
 مادون حق سبحان تا که صاحب دولت را باین دو کرامت شرف سازند که انیت غیر این همه بسبب زیاد
 تصدیق است السلام مکتوب پنجاهم نیز سیادت پناهی شیخ فرید در دست دنیای دنی حق سبحان
 و تعالی ازرقیب دون خود را دنی کرامت فرموده تمام گرفتار خود گرداند بمرست عبد الباقی عن رب
 علیه علی آلا الصلوات و التسمیات نیاباطا برترین است و بصورت طراوت داد و فی حقیقت می است
 قاتل و متاعی است باطن گرفتار است لاطایل قبول او مخدول است مقنون و مجنون است حکم او
 حکم نجاسته است زرد زده و مثل او مثل زهر است شکلا لوده عاقل آنست که با چنین متاع کاسه

و نفی نشود و همچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال هر چه عاقل فرماند
 زیاد میاید و کاز دنیا بی غریبت و آن بی غیبی از کمال فطانت است زیاد برین اطنابت تفسیر
 آنرا فیضائل آب شیخ ذکریادین سن سال گرفتار گوری گری هست با وجود این گرفتاری همواره ایجا
 عابد که در کمال آسانی است نسبت بحاجت عابد علیها السلام است و تفسیر عظمی در عالم اسباب توجه شریف
 امیدوار است که بدو ان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خدا مان آن درگاه عالی اندک تو مردان و
 دلیری بین و روبرو خویش خوان و شیری بین دولت صوری و معنوی محصل با بجز نبوت الاهی که
 الاجا علیه علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز زیادت پنا
 شیخ فرید صد و یاقه در ترغیب ترویج شریف است اعلی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی
 خواسته می کرد که توسل وجود شریف آن سلام عظام را کان شریعت نخواست و احکام ملت زلزله قوت گیرند
 و رواج پذیرند ع کار اینست عیالین همه سبج و امروزه اهل اسلام را در خطیو گرداب نملالیت امید
 نجات هم از غیبت اهل بیت نیز الشریست علیه علی الرمن الصلوات انتها و من التسلیمات و التسلیمات
 اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیته مثل سفینه نوح من کبها نجا و من تخلف عنها ملک هست
 علیا لتمام بر آن گمارند کین سعادت عظمی بدست آرند بغیبت است سبحان الله چه وجلال و عظمت و
 شوکت هم بدیست با وجود شرف ذاتی الکرین علاوه بان منضم شود گوئی سبقت بچوگان سعادت
 از همه پیش بره بافتن این خیر بر او اهلها امتثالین سخنان و نماید و ترویج شریعت تفسیر و تفسیر
 ایشانست بلال ماه رمضان در حضرت ملی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مفهوم
 بضرورت تا استماع تم قرآن توقف نمود و الا بعد الله سبحانه سعادت و این محصل با مکتوب
 پنجاه و دو و هم نیز زیادت پناهی شیخ فرید صد و یاقه در زیادت نقل کرده و بیان مرض
 او و علاج آن را آن مرض رحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بان
 منازعه کرده بود در مبطا ارض نمودن آن شرف است عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح حدیث
 و تفسیر که بحضرت جدتم الامجد علیه علی الرمن الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شکر الله
 سبحانه علی ما اقرت علیها و باطنا و رحیم الله عبدالقوال دنیا ثانیاً فتره چند در شکر است حسنا سو و

ندیم پنجمی مسوده نماید بر سبب قبول شمع خواهند فرمودند و ماکله با نفس اماره انسانی مجموع است برینستاده
 ریاست و مملکت است و ترفیع بر او قرائت و بالذات خواهانست که خلایق همه بوی محتاج باشد و منقاد او آید و خواه
 او گردند و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این عوی الوهیت از وی و شرکت است خدا
 بی همتا جل سلطان بلکه آن بی سعادت و شرکت هم راضی نیست چنانکه عالم او باشد و بس و همه محکوم او
 باشد فقط در حدیث قدسی آمده است عا و نفسک فانها انتصبت بعبادتی یعنی دشمنان نفس خود را
 زیرا که بدستی آن نفس ایستاده است پیش من پس ترتیب نفس نمودن تحصیل مولات او از جاد و برینست
 و ترفیع مگر بی اشتیاقند که اگر دوست دشمن خدای خود جل و تقویته نمودند مگر او را شاعت این امر را نیک باید دانست
 در حدیث قدسی وارد است لکبر ابراهیمی و العظما از ارباب نفس باز معنی فی ششی ستمها دخلت فی النار الا ان
 و نیای دنی که عیون و مبعوضه حق است بجهت تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا موهب و معاون حصول مولات است
 است پس بر که دشمن بد نماید با چار بعنت ایشاید و تفریحی محمدی گشت علیه علی الکه الصلوات التسلیمات
 زیرا که در تفریح از وی نفس است و حصول عز آن مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات التسلیمات و حکمت
 در تکلیفات شرعی تفریح و تخریب همین نفس اماره است تفریح برای رفع هوای نفسانی و آردش ه اندر قدر که
 مقتضای شریعت بعمل آید همان قدر هوای نفسانی روز و ال آرد و بنا ایاتان یک حکم از احکام شریعت
 دراز از او هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات بزرگتر از خود کرده شود بلکه این ریاضات مجاهدات
 که مقتضای شریعت عرا و واقع نشدند و سود و تقوی هوای نفسانی اندر بر همان و جوگیان در ریاضات
 مجاهدات تصبیر نکرده اند اما هیچ ازینها سودمندتر گشته و غیر از تقوی نفس و ترتیب آن ننموده شد مگر آنکه در
 ادای ترکوات که شریعت آن را فرموده است در تخریب نفس سودمندتر است از آنکه بزرگوار از پیش خود
 صرف کند و طعام خوردن و عی و فقط بجز شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از خود و سالها صائم باشد
 و در رکعت نماز با بدو بجماعت و اگر در آن کسنتی از منن بجای آورد دست بر لب بهتر است از آنکه تمام شب
 بصلوة نافذ قیام نماید و نماز با در ابی جماعت و اکن با جمعا نفس فرکی نه شود و از خبث باخویای بهتر
 پاک نه گردد و نجات محالست فکر از آنکه این فرض ضروری آید تا موت ابدی رسد مگر طیبه لا اله الا الله که شعور
 است از بر نفسی که آفاق و انفسی در ترکیب نفس و طیب این النفع و استیسا که بر طریقت فرس است تعالی

اسرار عم از برای تکریر نفس زمین کله طیبه را اختیار کرده اند تا بخاروب لانه رویی راه نرسد امری را نشسته
 هرگاه نفس در مقام کشتی آید و بعضی عهد نماید بر تکرار این کلمه تجدید ایمان یابد منو قائل علیه الصلوة و السلام
 بنده و ایماکم بقول لا الاله الا الله بکلمه بر وقت از تکرار این کلمه چاره بود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خست است
 و در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پاره پاره کنند و این کلمه را در پاره پاره کنند این پاره ها جمع
 آید بر یکدیگر و اولی السلام علی من اتبع الهدی و الاثم متابعا للمصطفی علیه علی الا الصلوات و التسلیمات کلوب
 اینجا و سیوم نیز بساوات انساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوره موجب فساد عالم
 است و مایه است لکن شبنم الله سبحانه علی جاده ابارکم اللهم شعیده شد که پادشاه اسلام جنس نشان اسلام
 که بنهاد خود در دنیا ایشان فرموده اند که چاکر اس از علماء دین را پیدا کنند که ملازم باشند در بیان مسائل
 شرعی می کرده باشند اختلاف شرع امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه علی ذلک سلمان را بر این چنین است
 و ماتم زکات را بر این چنین بود لکن چون تخیر بوسیله همین عرض تنویر خدمت علیه است چنانکه مکرر آنها
 آن منوره بصورت درین باب گفتن و نوشتن معانی نخواهد داشت امید است که سعادت و خواجه فرمود
 صاحب الغیب من جنون معروض میگردد که علماء دین را خود اقل قلیل اند که از بی جاه و ریاست از نشسته با
 و طلبی غیر از ترویج شریعت و تائید مکتب نبوت نباشد بر تقدیر حسب جاه هر کدام از این علماء طرفی خواهد
 گرفت و آنها فضیلت خود خوانند بنمود و سخنان احتمالی در میان خواهند آورد و آنرا قوسل قدرت پادشاه
 خوانند ساختن چارم درین استبر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در ملاحظه انداخت و همان
 صحبت در پیش است ترویج چه گمبائش را در که باعث تحریک بین خواهد شد و العیاذ بالله سبحانه
 من ذلک و سن فتنه العلماء السواد الکریم عالم را از برای این عرض انتخاب کنند بهترینها را که از علماء انداخت
 پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
 کنند تا مالدید که لایزال کلونید از هم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است خسران عالم
 نیز ایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق بدترین و
 اضلال ایشان مربوط ساخته اند عزیز می المیس لعین بود که فایز و بیچاره شده است است از تکرار
 گفت علماء را این وقت کارهای کنند و در غم و اضلال کافی اند عالم که کارهای در قرن بر روی

و در پیشین گم است اگر بر سر می کند منغوس که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقله نم خوانند
 منور چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی اشغال این سخنان را بر باب گفتار
 بسیار از ما سزاوار اما بمعنی را و وسیله سعادت خود دانست به تنصیح میگرد و مکتوب پنجاه و چهارم نیز
 بیاد است و نقابت بناهی شیخ فرید صد و یازده در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر
 صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است شیعیه
 شیعیه اینک بک عظم الله تعالی اگر کم در رفع قدر کم و بسیار کم و شرح صدر کم بجز تبهید الیه منظر طهر عن
 بلع البصر علی علی علیه السلام الصلوة افصحا و من الثقلیات اکملها من لم یسئل الناس کم یسئل الله هر کس
 که شکر آدمی بجای نیاوردش خدای عزوجل بجای نیاورد پس برافقیان شکر احسانهای شما لازم است اول باب
 جمعیت حضرت خواجه ما شام بوده اید لطیف شهادت آن جمعیت طلب حق بجایزه و تقا کردیم و خطبای دانه
 بریم ثانیاً چون حکم کسرت بیوت الکیله نوبت این طبقه رسید واسطه اجتماع تقریر باعث انتظام طالبان
 نیز شایسته بود که باند سچاز عنانی نیز از راه گریستن من زبان شود همجوی به یک شکر توار نیز از تو خاتم
 ارزوانت که حق سچانه تقاد و دنیا و آخرت شما از آنچه نباید و نشاید محفوظ دار و بجزمت جد کم یگر
 علی علیه السلام من الصلوة و التسلیات تمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما در افتاده است
 معلوم ندارد که در مجلس شریف که تم قسم دوم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کسیت
 خوابم بشناید زیده درین فکر بیک سوز کانه خوشش که شد منزل و آسایش خلوت به یقین تصور فرمایند
 که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که با صحاب
 پیغمبر علیه السلام الصلوة و السلام بغض دارند الله تعالی در قران مجید خود ایشان را کفار می نامد
 انکفار قران و شریعت را صحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قران و نبوت
 لازم می آید قران جمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قران هم مطعون
 است اعاد الله سچاز عمنافه لا تا و مخرانی و زراعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شود
 بود محمول بر بلوی نفسانی نیست و صحبت خیر البشر نفوس ایشان نیز کمیده بودند و از آثار
 از او گشته اینقدر می آید که حضرت امیر و آن باب بر حق بوده اند و مخالفت ایشان بر خطا بود اما خطیلا

خطا اجتهادیت تا بسجده تسبیح سوره بکلامت به درین طوطی گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
است از قلوب وزیر بید ولت از اصحاب نیست در بدیخی او که اسحق است کاری که آن بدیخت کرده بهم
کاف و فرنگ کند بعضی که از علماء اهل سنت در معن او توقف کرده اند از آنکه از وی راضی اند بلکه رعایت
اجتناب رجوع تو به کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی بخردم جهانیا
بروز و زنجیری خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه علیهم الصلوٰة والسلام چه طوستانیش کرده
اند و بکلام ادب یاد و نود انداخته اند تا مخالفان بدانند شرمند و مخدول گردند درین ایام انبطایفه بدانند
بسیار غلو کرده اند و بر طراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه نوشتیم تا در صحبت
شریفانین تقسیم بدانند ایشان را جانان باشد **بسم الله تعالی** الطریقۃ المرصیۃ مکتوبه پنجاه و بیستم نیز
بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب نجاشی صدور یافته و اظهار محبت چنگا هست که دل را مجتبی نسبت
بملازمان شناسید شده است خیر آن را تباطلی که سابقاً تحقق بود دنیا علیه بدعاظم الغیبه اختیار شمرل
است و چون سرور کائنات و منزه موجودات علیه علی آرا الصلوات و التسلیمات و التحیات و مودود
از من احب انجاه فلیعلم ایاه اظهار محبت خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقدر
آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام سپارنده است رشته امیدواری تمام بدست آورده است حتی سخنان
تعالی و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بجز محبت بد البشر علیه آرا الصلوٰة و السلام
مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سید جناب قدس سادات
کثیر البرکات بواسطه خیرت آن سرور دین و دنیا علیه آرا الصلوٰة و التحیات را آن بزرگوار است
که بزبان قاصر بیان منقبت محمدت آن توان کرد مگر آنکه ترا و سید سعادت خود دانسته درین باب جرات
نماید بلکه خود را توسل آن می نماید و اظهار خودت ایشان که بان ماسوحتی نماید اللهم اجننا من مجرم محبت
سید المرسلین علیه آرا الصلوٰة و السلام حامل رضی نیازی میرسد از سادات سامانند و وسط البعد و صلا
از عرضت معیشت متوجه آن خود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش باشد شاد الیق و منرا و آنست و الاک
یکی از خصمان خود سفارش نمایند که از عمر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان
فقر و محتاجان توجه تم دارند علی الخصوص در بار سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفیق

بر چند سبغات خصصت شد گشت اما داخل هر یک مختص است حق سبحان و تعالی بر اخصاص و محبت ایشان
 استقامت ازانی فرمایند زیادت گمانی زلفت مکتوب پنجاه و هفتم بر شیخ محمد یوسف سرور
 یافته در نصیحت حق سبحان و تعالی جاده ابار کرام خود استقامت ازانی فرمایند بر شیخ محمد یوسف سرور
 و علی الرحمن الصلوة افضلها و من التسلیمها اکملها بزرگی و نماندان شام و رانی است بر شیخ محمد یوسف سرور
 نمایند که استحقاق این ولادت میسر گردد ظاهر الباطن بر شریعت و باطن الباطن بر شریعت استقامت ازانی
 استقامت و متفرین دارند بر حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت
 استقامت بر شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت یکی که آن الحاد و زندقه است زعم فیه در راه شهابیانیک
 است بعضی قواعب را بر بعضی نهادند شمه ازین بحر بوالبزرگوار شهابیان را زندقه الحاد نامیده بود و بقیه المقصود
 شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراست است و نیک نهاد اگر شیخ علیه السلام را سرور و جوع نماید استقامت
 خوانند فرموده و السلام والا کرام مکتوب پنجاه و هشتم بیاد است بانی بر شیخ محمد یوسف سرور یافته در بیان
 انکسارین در صدد قطع آئیم هر گاه است در بیان انکه شیخ الفقیه زندقه است بر شیخ عالم الغفیر کرده اند
 خندان مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران اصحاب کرام است و مایه سبب کمال التفات نامه
 کرامی و دریافت از آنجا شوق استماع سخنان انیطایقه علیا مفهومی گشت لجرتم حق چند تجربه آورد و اجابت
 المسؤل و ترغیبها الی الماسؤل من و ما این که که ماد صدد قطع آئیم همه کس استقامت بعد از هفت
 لطیف انسانی در دو قدم عالم خلق که در مقابل نفس تعقیق دارند و بیخ قدم در عالم اند که اقبال روح و جسم
 اخفی بر بولانند در هر قدمی ازین اقدام بعده و بر حجب خرق بنیان نورانیته کانت ملک العجب و طهارت
 ان عهد سبعین الف حجاب من نور و طمکه و کام اول که در عالم مرتبه نه تحبیل افعال روید بد
 و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروعی در غیبات ذاتیه می افتد فرمود علی تفاوت در جاتها کما
 لا یخفی علی اربابها و بر خطوه از خطوات سبع از خود در می افتد و چون سبحان نزد یک حقیم
 القرب تمام نوره الاقدام مع شرفها بالفتا البقار و بطنها الی وجه الولايت السماوية مشایخ طریقیه علیه
 نقشبندیه قدس الله تعالی الیه مرجعنا الیه و الیه المرجع و انزلنا من خلق الیه و من
 الیه سیر قطع میمانند غلات مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی الیه مرجعنا الیه و الیه المرجع قدس

اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان سنج گشت مصرعه قیاس کن بگفتن
 سن بهار و بطریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه
 این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه علی الصلاة والسلامیات بطریق تالیح نهایت
 بدایت آن میسر شد لکن اولیای راست را در نهایت کم است که دست و پا نهد و حشی قاتل خمره علیه
 الرحمته که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از ویس قومی که خیر التالیعین است فضل آمد مسجل عبد الله
 بن مبارک رضی الله تعالی عنهما افضل معاویته ام عمر بن عبدالعزیز فقال الغبار الذی فی خلل لفت
 وس معاویته مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خیر من عمر بن عبدالعزیز که امره پس باید باشد
 گروهی که بدایت ایشان نهایت دیگران سنج کرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در دک دیگران
 چه طو خواهد گنجید و ما بعد چو در یک الاموس قاسمی اگر گدازنیطایف المصنوعه حاشی نه که بر ارم
 بزبان این گلزار همه شیران جهان بست این سلسله اندر و بر از حدیچ سان بگسلد این سلسله را
 رزق الله سبحانه و ایاکم مجتنبه الطایفة الغریز وجودها کاغذ چنانچه مختصر فاده است ما معارف بلند و
 حقایق ارجمند در آن اندر لاج یافته ناز غریز خوان داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز بود محمود و در
 یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز جاوه نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
 اهل سنت و جماعت مستفوت نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک
 طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل را اولیای در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکناست
 حضرت حق سبحانه تعالی جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیجة استقامت
 از دست فرود و بخلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و مغاوضه شریفه و مرسله لطیفه در و دیات
 موجب نجات گشت و مقدمات نجات فاده اخلاص اینطایفه بوضوح انجامید اللهم زد طلب
 فولیای قدس بود خدا و ما آدمی را از سه چیز جاوه نیست تا نجات ابدی میسر گردد و علم و عمل و اخلاص
 علم و تقوی است علی است که حصول آن عمل است که علم نقد مشکف از است و علمی است که مقصود از آن
 مجرد اخلاص و تقوی قلبی است که علم کلام به تفصیل ذکر یافته مقتضای امری است ایضا اهل سنت
 جماعت از طریق اینطایفه نجات بی ایشان این بزرگواران ممکن نیست و اگر سه چیز مخالفت است

منظر ودر حضرت این سخن کشف صحیح و الهام صحیح نیز یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد و معلوم است که
 و فوق گفتنیهم و شرف بتقلید هم و ویل لمن فالنعم و اعتزل عنهم و فرض عن اصولهم و نرجع عن ردهم و نقتلهم
 واضلوا فاکفروا الرویة و الشفاغته و نضی عمیم فضلیة العزیزة و فضل الصیابة و حرموا عن محبت اهل بیت
 الرسول و مودت و لا یدنبول فمنوا عن خیر کثیره اهل اهل السنة و اتفقت الصیابة علی ان افضلهم
 ابو بکر الصدیق قال الشافعی هو اعلم باحوال الصیابة ضطر الناس بعد رسول الله علیه و سلم
 هم یحبوا و تحت دیم الساجد یس ابی بکر قولوه قاهرهم و بلا تصریح من بان الصیابة یستفقون علی فضلیة
 الصدیق فیکون احوال الصدرا لاولی علی فضلیة فیکون قطعاً لا یشوع الخار و دانی سبب الرسول
 شد کثیرتة فیه من کتبها تجاد و من تخلف بها ملک قال بعض العارفین ان رسول الله علیه
 تعالی علیه علی الدوام اصل اصحابه کالنجوم و بالنجوم هم سیدون و شبیه بل بیته فضلیة فیه
 الی ان رکب سفینة لایس من رعایت النجوم لیس من الهلاک و بدون رعایت النجوم النجا و منفذ
 قطعاً و ما یشعنی ان یدعم الالکاکر عن بعض الخار و من یقیم فانه فی فضلیة منجیه خیر البشر کثرون و فضلیة
 الصیابة فوق جمیع الفضائل الالکالات و لولم ینبع و لیس القرنی الذی یخیر الیابین مرتبه فی حقیقه
 علیه الصلوٰة و السلام فانه علی فضلیة الصیابة شیخاً یماکان فان یما یوم یسیرت الصیابة نزول الو
 بصیرت و هو و با و هم شیخ الاحد بعد الصیابة نوره العزیزة من الایمان و الاعمال استحققة علی الایمان کالها
 علی حسب کمال الایمان و ما جرى یس من انما نجات و الحیا استاحمول علی جمیع اصحابه و حکم بالقیمة
 اکانت عن سبوی و جعل و لکن عواجبتا و عدو ان اختارهم فی الاجتناب و قانم فی وجیهه ایضا خذ
 سبحانه بذلتهم الطریق الوسطین الاقراط و انظر فی الذی تشاروا الی سنة و هو الطریق الالسط و ال
 الاکثر باجماع علم و علی مستفاد از شریعت و تحصیل خلاص که بخورد و در سنت و علم و عمل و اوسته بسلام
 طریقه و در سبب الالسط الی الله قطع تا یدر فی الله استحقق شهاده و حیثیت خلاص دوست و
 از دلان و محض از سبب الالسط سوسنان لیز تهمل و کلمات و بعضی الالسط الالسط الالسط الالسط
 تصویق شود و الا انما صی که دارد صد در بیان انیم خلاص و جمیع اقوال و افعال و کلمات و کلمات است
 فی تعریف و کلمات الالسط من منوط بانفتاح الالسط فاتی و انفسی است کالغیا و الالسط الالسط و الالسط

است بر تبه ولایت خاصه اخلاصی که بر تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن و حصول
 دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیای الله هر چه میکنند برای حق می کنند و جل و علانته را
 نفس خود چنان نشان فلانی حق شده است و خصوص اخلاص ایشان از تصویبیت و کار نیست نیست
 ایشان به فانی الله و بقار بالله تصویب یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند بر امر
 نفس خود میکند نیست کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس ایل شود گرفتاری حق جل و علا
 بجای آن نشیند ناچار هر چه کند برای حق کند نیست دست و پدایانیت و تحمل در کار است در
 شعیب احتیاج بر تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب علم اخلاص
 مخلص است بفتح لام و کافه دوام نازد و کسب اخلاص مینماید مخلص است یکسر نشان با پناه و نفعی که
 از طریق صوفیه بعم عمل میرسد است که علوم کلامیه است لایکه شخصی بیکد و ندوید سر تمام در ادای اعمال
 بیدر می شود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد و عا اینچاره دولت است کنون تا
 اگر رسد اسلام و لا و آخر مکتوب است صفت نیز بیاد و بناهی سید محمود دریافت
 در بیان نفسی خواطر و دفع وساوس با تکلیف یا نیناسک ذلک حق سبحانه تعالی دوام گرفتاری بجای
 قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رشکاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس
 و طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم بر وجهی هم حاصل است خمی که بعضی از مشائخ
 این خانواده بزرگ که چند خواطر کشیده اند تمام آن را بعین باطن خود را زور و د خاطر باز داشته
 اند حضرت خواجگه احرار قدس الله تعالی سره و تحقیق فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر است که
 مانع دوام توجه بطلون بند و دفع خواطر سلطان و درویشی از مخلصان این سلسله علی حکیم و آقا میرزا
 ذیل حق تعالی از حال خود چنین خبر میداد که خواطر از قلب بجدی منتفی می گردد که اگر فرضا حضرت
 فوج علی نبینا و علیاً صلوة و السلام بصاحب آن قلب بدیند بر خاطر می بر قلب عبودیت
 نماند و درین دفع تکلف باشد چه هر چه تکلف است سوخت است دوام نمی پذیرد و بلکه ایتیان
 خاطر اگر سها تکلف نماید هم میرسد نشود تعیین از تعیین از قتل و تکلف خبر میداد و قتل در مرتبه اول است
 است حقیقت است که از قتل و تکلف و از باند یاد کرد و در طریقت است و یادداشت و حقیقت

پس محقق شد که بر تقدیر منقح خواطر و محقق که موافقت بود کیفیت این شکر و اربعین دوام توجه مطلوب محالست
 چه محقق در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام متصوفاست این که دوام در حقیقت است برسط است که
 تکلف را در آن موطن مجال نیست پس در خاطر و مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است و در او نماندنی که
 قلوب بتدیان این سلسله علییه دستم و دیگری است و دوام توجه که مادر صد بیان این تمیز است
 از یاد داشت است که نهایت مرتبه مجال است حضرت خواججه محمد الخاق غبی روانی فرموده اند قدس علیه
 سره که و رای یاد داشت : بنیاد است یعنی مرتبه دیگر نیست تصفیه و از اظهار انقیاس احوال غیر طایب
 این طریقه تعلیم است به چند که شکران را غیر از انکار نخواهد بود و مکتوبی هر کس افسانه نخواهد باشد
 و آنگاه دیدش نقد خود مراد است آب نیل است و قیبط خون نموده قوم سومی نخوان آب بود
 و اسلام والا کرام مکتوب است و مکتوب نیز سیادت مآبی سید محمد سرور یافته در طریقت است
 شیخ کامل مکمل واجتناب از صحبت ناقص ماینا سبک و ناک تو حیا نه و تقاضای دی و طلب خود
 که است فرموده از هر چنانی وصول به طلب است اجتناب تمام میرگردان و انوار سید البشیر العزیز منافع
 البصر علیه علی آله الصلوات و القسما التفات نامرگامی مشرف ساخت چون از طلب شوق مشرف
 در وقتش بود در نظر بسیار زیاد که چنانچه به حصول مطلوب است و در مقابله حصول مقصود غریزی
 نیز نظر یاد اگر خوب استی و اندوای خواست حصول وقت طلب نامرگامی است از هر چه مخالف است
 آنرا از یاد نموده با و افقوری در وی راه یابد و بر وقت در آن حرارت نامرگامی بود و منظم است با سبب
 آن قیام و شکر است بحصول آن دولت که در آن زمان دوام تضرع است به جانب قدس
 خلد و غدی جل سلطان تا وجو طلب و را اگر چه به مجال لایزال خود مصروف نه گردانند اگر حقیقت است
 و تضرع میرسد صورت تضرع و نیاز غندی را از دست نمی باید داد و آن کم شکوافتها گویان
 این معنی است این محاضرت تا زمان وصول به شیخ کامل و مآمل است بعد از آن تظومض مرادات
 خود است بان بزرگ و در رنگ بیت شدت در دست غسان غمای اول غمای فیما شیخ
 است و آن غمانیا سید غمانی الله میگردد و زان روی که چشم تست لحوال معبود تو
 بیست اول و زیر اکثر قیافه و استغاده یعنی بر مناسبت طرفین است البته طلب

تعلیم به کتب معتبره
 تعلیم

بود اسلوک آن نهدت و ساست مناسبی بحجاب قدس بر ما ظاهر نیست زین فی ذی جبین بر کار است
 و آن شیخ کامل است و توی ترین فتو و طالب است است این شیخ ناقص که بسوگ جذبیه کار را
 تمام نکرده بسند شیخ خود را کشیده است ای دل بجهت هم قابل است و انانیت او در نفس ملک
 است و در نه طالب این چنین نیست برستی می آید و در در نفس سلسله از شکام بعضی که
 از طریقه بی فایده و بی مورد و بلا زیاده و من خود می گویند و در آن وقت از آن شیخ و صاحب می سنا
 چندان دارد و اینها همی استغنیست بنظر او ای می گویند نفس منقذت از بعضی از اینها صاحب
 خانق است این طریقه اول کار از آن است و در این طریقه است که در بعضی از اینها صاحب
 آن را شرفی از این طریقه است که در این طریقه است که در این طریقه است که در این طریقه است
 بگفت زنده و کار می می کشد و کار است و در این طریقه است که در این طریقه است که در این طریقه است
 دلی و اگر می می می شود اگر بر دیده خود را رسانند و شایسته چیزی اندک خود و در این طریقه است
 گنجایش دارد و زیاده برین قصدیم است بقیته الاجر بیشتر منول و بنا اگر باشد است بهای
 سعادت آگاهی میان شیخ باج و آن صبر بنفتم اند و بزرگ ادا است و در این طریقه است که در این طریقه است
 مناسبت کم سببی را بعد از مناسبت حصول مطلوب که در این طریقه است و اگر در این طریقه است
 احوال خود می نوشته باشد تا آن که در این طریقه است که در این طریقه است که در این طریقه است
 چه سلسله اخلاص ازین راه هموار و در کشته باشن **مکتوب شخصیت** و در هر چه است
 حسام الدین احمد صد و ریافته و میان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه سبب
 ایست از برای قطع منازل سلوک سهولت و سبب که بعد از سلوک است از مقاصد است و مایه انگلیس
 اهد و مند و سلام علی عباد الذین **اصطفی** طریق و وصول را و جزو است جذبیه و سلوک بسیار است که
 تصفیه ترکیب جذبیه که قدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از ترکیب است از مقاصد
 جذبیه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول ترکیب است که در سوره فی الشک است از مقاصد
 مطلوب است جذبیه و تصفیه سیاقه از برای سهیل مسالک سلوک است سلوک میوه می کشاید
 بی قطع منازل جمال سلوک است نماید جذبیه اولی کال صورت است مر جذبیه اخیری را فی الحقیقه یکی که

شناخت ندارد پس ما از افرنج نهایت در برایت که عبارت مشایخ این سلسله علیهم السلام است
 افرنج صورت نهایت است در برایت والاحقیقت نهایت در برایت نمی گنجد و نهایت با برایت
 نسبت ندارد تحقیق این صحبت در سال که تحقیق تحقیقت جذب و سلوک و امثال اینها تخریفات
 بتفصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت به حقیقت ضروریست و اگر در این حقیقت پیوست
 از دوریست تقریباً از حدیث سوره بقره و سوره آل عمران و سوره المائدة و سوره النور و سوره الاحزاب
 و آل ابراہیم علیه السلام و سوره النجم و سوره التکوین و سوره الاحقاف و سوره الشعرا و سوره
 بیات پناهی و نقابت و شکایه شیخ فویض و یافث در بیان آنرا فیما صلاوة الله
 و تسبیح علیه و حصول این تقاضا و استغاثه این بزرگواران در فرود دین است و در بیان
 بعضی از کمالات آنحضرت در این کتاب است و اگر کسی بخواهد با کمالات علی القدا مصلحت
 علی بر او برسد تا بقدر صلاوة و اسامی فیما صلاوة است و اما سلسله تسبیح و برکت علی از شیخ
 علی بن فضال رحمه الله صفا در کتابها مذکور است توسط این بزرگواران عالمی بر نجات آدمی مستعد گشته است
 و از گرفتاری هر مددی خلاصی یافته اگر وجود شریفین شان منی بود حق سبحانه و تعالی که مظهر
 است عالم ذات و صفات خود تعالی و تقدس بر زمین او بان راه منی نمود و به کبر
 او راضی شد و حضرت با او امر و نواهی که عباد را بر بعضی کرم از برای نفع ایشان حکمت آخته
 است تکلیف منی فرمود و مریضیات او تعالی از نامریضیات جلالین گشت پس شکر این نعمت
 عظمی بیکلام زبان راست آید و کلامی نکند از عهد آن بزرگوار محمد الذی انعم علینا و هدانا
 الی الاسلام و بعد من محمد فی الانبیاء علیهم الصلاوة والسلام و این بزرگواران در حصول
 شفقت بکلیه ایشان واحد است و ذات و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال
 رسل و نزول ملک و ورود وحی و غیر جنب و عذاب مجیم بطریق خلود و تائید اختلاف اینان
 و بعضی احکام است که بغرض دین تعلق دارد و حق سبحانه و تعالی در هر یک زمانی بر سر هر اولی
 انبیاء آن زمان را بعضی احکام مناسب آنها وحی فرستاده و با حکام مخصوصه تکلیف
 فرموده و نسخ و تبدیل و احکام شریعه حکم و مصالح حق است سبحان و معیار است که با

پیغمبر صاحبش بیعت در اوقات مختلفه حکام متضاده بطریق شیخ و تبدیل وارد شوند و آنکه گمان
 متفقین بزرگواران نفعی عبارات غیر محتمل سبحانه و منع اشتراک است با او تعالی و تقدس و آنکه گفتن
 بعضی محققانست مرعبین دیگر را برباب غیر از حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعا
 ایشان بلین ولست مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت
 اگر چه خدا سبحانه واحد یگانه حال ایشان از او امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند
 یا در وجوب وجود واحد میدانند و مستحقان عبادت و زدا اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد
 و هم در مستحقان عبادت و از آنکه طیبی لا اله الا الله نفعی عبادت الباطله است و اثبات معبود
 حق است سبحانه و کل دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیرین دانند مثل سایر
 مردم و آنرا معبود حق را میدانند سبحانه در مردم را عیون ما و میکنند تعالی و او سبحانه از حصول و اتحاد
 میگویند و منکران نبوت چنین اند که در وسامی ایشان مدعیان الوهیت اند و حق سبحانه
 در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود محتاشی
 نمایند را بجزم یا از بندگی برآوردند و منکران اعمال مستحقات اعمال معافند و راه آفت
 بدینها کشاده میگردد گمان می بردند که الله از هیچ چیز منزه نیست هر چه میگویند صواب است و هر چه
 میکنند سباجی انکارند ضلوه فاضلوه قول لهم ولا تتابعهم ولا تلبسوا بهم و دیگر که انبیا علیهم
 الصلوٰة و التسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست
 که این بزرگواران بزور ملایکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قابل اند
 و اسناد روحی و عملی که در تعالی و تقدس ایشان رسیدند پس این بزرگواران هر چه میگویند
 از حق میگویند و تعالی و تقدس هر چه میسازند از حق میسازند و احکام اجتهاد و تبتی ایشان نیز میگوید
 اند که از نفس انسانی واقع در عالمی حال حق سبحانه تزلزل آن بومی قطع میفرمود و در میان منکران
 از بعضی ان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطه عدم الوهیت پس انصاف
 در کار است شخصی را در احوال چیزی خود را که بگوید مستحق عبادت اند و افعال نامحایسته باین نعم
 فاسد به وقوع آوردن ایشان و او را چنان غبار است و براتجاج او چه در مصرع عالی که گفتم است

از بهایش بیایدست - اظهار مثال این سخنان برای از یاد ابیض است و الا تمی از باطل حیدر است
و نور از ظلمت مویا جادو تمی از بهی باطل ان الباطل کان زینوفا اللهم شینا علی مناعبته هو الارکان
علیهم الصلوة والسلام و الا و اتر اقبیه المقصود آنکه سیادت بنیهای میان بر کمال ایشان بهتر
سیدانچه احتیاج است از دیناب چیزی نوشتن تولید لیکن انبقر است که تحقیق خدگاه است که از آستان
ایشان محفوظ است مدتی است که ایشان اشتیاق غمخه بوسی داشتند اما درین اثنا رضه معنی برایشان
طاری شده بود تا زمانی صاحب فرانس بود بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته امیر
عنایت اند مکتوب شصت و چهارم نیز بیایدت و نقابت پناهی شیخ فرید صودر
یافته و بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریفین تکلیف مصالح الام جسمانی و مابینا سب ذلک
سما الله سبحانه و عافا کم فی الدارین بجزند سید الشعلین علیهم الصلوة و التتیمات و الدنیابر
و و قسم است جسمان و روحانی هر چه که جسم را آن لذت است روح را آن الم است و هر چه جسم را آن متالم
است روح را از آن لذت است پس روح جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشان که روح مقام جسم
نموده است و اگر جسم جسمانی شده روح نیز که جسم پیدا کرده بلذت او متذکر گشته است و
بالم او متالم نیست متذکر عوم کالانعام ثم ذکر ان الله استقل ساکن فی الدار و در شان ایشان صادق است و
گشت محروم از مقام محرمی که گزیده گرد و باز نسکین زمین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر از بهای
روح است که الم خود را لذت می بخارد و لذت را الم می شناسد و رنگ صفرای که بواسطه علت
صفر شیرینی را المی باید پس بعبقرا کالانعام فی نفس لازم است تا در الام و مصایب جسمانی خرم
و شادان زندگانی بنمایند **بیت** از بی این عیش و عشرت ساختن + صد هزاران جان
بباید با خشن + و چون بیک ملاحظه کرده می شود معلوم میگردد که اگر در دنیا دروالم مصیبت
منی بود بجوی منی از زند ظلمتهای آنرا و قایع و حوادث زایل میگردد و اندک تخمی حوادث در رنگ
تخمی داروی نافع است که از الم مرض بینا نیز محسوس این نقیر شده است و در عونهای عام که
طعام بے پزند و خلوص نیست منی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوی منجند و

و تقصیر طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را از بیغنی شکسته دل حاصل میگرد
 و همین شکسته صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خصوصیت از الهی نماید و در
 معرض قبول می آید اگر شکوه آنجا عهده نمی بود و آنجا قلب صاحب طعام نمی شد طعام اسیر
 بزرگ ظلمت و کدورت بود احتمال قبول را در صورت چگونگی ایش بس مدار کار بر شکسته و
 آوارگی آمد و مانا ز پروردگان جوین عیشش و تنعم اشکل کار است و ملاحظه کن و لایق
 و کجای بدون نص فایده است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس تقصیر از خلقت انسا
 خواری اوست مخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیشش با
 بودن از عقل دور است پس آدمی را از شوق محنت کشی چاره نبود و از ورزش بار برداری گذر
 حضرت حق سبحانه و تعالی طاقا ناز یعنی استقامت است فرماید بجهت بدکم الامجدیه
 و علی الأسن الصلوة اتها و سن التحیات امینها مکتوب **صحت** و پیغمبر خان اعظم
 صدور یافته در تاسف و تهنیت بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریص و اغوا بر تقویت
 اهل اسلام و اجراء احکام آید که الله سبحانه و تعالی اسلام فی الاعلار الاحکام
 منجر صادق علیه و علی الأسن الصلوات افضلها و سن التلیات اکملها فرموده است اسلام
 بر آنوریا و سیود و کجایه قطوبی لغربا غریب اسلام تا بجدی رسیده است که کفار بر ملاطعن اسلام
 و دم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و ملاحی اهل آن در کوچ و بازاری کنند و
 مسلمانان از اجرائی احکام اسلام ممنوع اند و ایشان شریع مذموم و مطعون پرست
 برمی نهفتند و در دیور کشم و ناز بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی است سبحان الله
 و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را به سلاطین وابسته اند قضیه
 منکسر گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است و احسرتا و ندامتا و اولیام و ز وجود شریف
 شمارا مستغنی شرم و مبارز در نیمه که ضعیف و شکست خورده جز شمارا نمیدانیم حق سبحانه و تعالی
 مؤید و ناصر کشما با بجهت النبوی و آلہ الامجاد علیه و علیہم الصلوات و التلیات التحیات
 و البرکات در خیر وارد است کن یوم سن احد کم حتی یقال انه مجنون و منوقت آن جنون

کرمینای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
 است که عمل قسین با باجر خربل بر اعدائش تمام قبول میفرمایند از صاحب کعبه غیر از حجت علی دیگر نماند
 نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاسیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار
 بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را پیشتر است
 جهاد اکبر است مغفتم و انید و هل من فرید بگویند و این جهاد گفتن با باجر جهاد کشتن و انید امثال ما
 مردم فقر را بیدار است و با ازین دولت محرومیم **س** بنا کار باب النعیم نعیمها و ولعاشق المسکین ما
 یجمع و دادیم تر از آنچه مقصود نشان که گمازیدیم تو شاید برسی حضرت خواجه ابراهیم قدس الله
 تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم بر دنیا یاد ما کار دیگر فرموده اند و آن ترویج
 شریعت و تائید ولایت لاجرم بصحبت لاطین میرفتند و تبصره خود ایشان را استفاد می ساختند
 و تبوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتگم است که چون حق سبحانه ببرت محبت شما
 با کار این خانواده بزرگ قدس الله تعالی سهر ریم سخن شما را تا شیری بخشیده است و عظمت
 مسلمانی شما در نظر قرآن ظاهر شده است می فرمایند که لا اقل احکام کبیره اهل کفر در اهل اسلام
 شونعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن سننات محفوظ مانده جز آنکه الله
 سبحانه عفو عن جمیع مسلمین جز از او در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلو
 والسلام مفهوم میند و درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر است از عدم علمت ترس
 است که بسا و انجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد **ص** هر چه
 بیدر بر سر این خویش میگذرم **ث** ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه
 علی الصلاة والسلام و التسلیمات فقیر تر بقریبی انجام آمده بود و خواست که از آمدن خود ایشان را
 اطلاع ندید و بعضی سخنان مافیه نتوسید و از محبت غریزی که بواسطه مناسبت فطریست
 خبر بخند قال علیه السلام من احبنا فاه فلیعلم الایه یعنی کسی که دوست دارد بر او سلام خود را
 پس که او اعلام کند او را از آن محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب
 شخصت و کشف شرم نیز بخان اعظم صدور یافته که در مدحی طریق علیه نقیث بنده قدس

قدس الله تعالى ابراهيم و مناسبا بنظري بطريق اصحاب كرام علي صاحبهم وعليهم الصلوة و سلاما
 و بيان افضليت اصحاب كرام بديگران اگرچه و پيس قرنی باشد يا عمر و ابوالحسن و سلام على
 عباده الذين اصطفى طريق حضرت خواجه بجان قدس الله تعالى ابراهيم مبنی بر بزرگ نهایت قدس
 است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالى سره فرموده اند که ما نهایت اول بدایت و هیچ کس
 و بنظر تقیه بعد بنظر طریق اصحاب کرام است ضعیف الله تعالى عنهم چنان بزرگواران را در اول صحبت
 آن سر و علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات و التهنیتها آن بدست می کشد که اولیای است را در نهایت التهنیت
 شمه از آن کمال دست می کشد بدین حد و حشی قائل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه بر بد و سلام خود
 مشرف صحبت پیدا و لین و آخرین علیه آله الصلوات و التسلیمات و التحیات مشرف شده
 بود از و پيس قرنی که تهنیتها تعیین است افضل از بد آنچه حشی را در اول صحبت خیر البیت علیه
 آله الصلوة و السلام می شد و پس قرنی را بان خصوصیت و انبیا می شد لاجرم بهترین قرنی
 قرن اصحاب رضوان الله تعالى علیهم کلمه تم کار دیگران را در پس از اخذ و اشارت به
 بعد و چون شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایها افضل معادینة ام عمر بن
 عبد العزیز قال الغبار الذی دخل الفرس معا و تیر مع رسول الله ص الله تعالى علیه و آله
 و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز که از تیر بن ناچار سلسله این حضرت سلسله الذهب بد و فرقیه
 این نظر تقیه عالی بر سایر طرق در رنگ مرتبه و آن اصحاب کرام بر سایر قرون بهر من گشت جماعت
 که از کمال فضل و اعزاز شرفی از انجبار زانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان خویشا
 را مستعد ز سبب نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود و مصهره قیاس کنن کلمات
 من بهار طر و مصهره سالی که کمر است از بهار شش پیدا است . و ذلک فضل الله یوتیه من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیمانیم حبنا الله سبحانه
 و ایاکم من تمجی مولانا الاکابر و متابعی آثارهم بحرمته البنی القرنته علیه آله من الصلوة
 افضلها و من التحیات اجمعها مکتوب شصت و هفتیم به خان خانان صدر
 یافته و بهار شش محتاجی تهنیتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعتة سید المرسلین علیه

انه الصلوات والتسليمات طاهر و باطنا و یوم الله عبد قال میناد و امرهم بی اختیار بر آن آورند
 که بر تصدیق ایشان جرات نماید اول اظهار رفع مطنه از راست بلکه حصول سعادت و اخلاص و امر
 ثانی ایبار احتیاج محتاجی است که نفسیت و صلاح تحسین است و بمعرفت و شهود و متزین از
 روی نسب کریم است و از روی حبش ربیف نجد و مادر اظهار خونی نوعی از امر است اگر چه بحسب
 شدت و ضعف متفاوت باشد خبیله سعادت مندی می باید که این امرات را در رنگ عمل
 بیانش مدو بل من فرزند گوید تلونیات احوال از لوازم صفت امکان است جامعه که به تکمیل رسیده
 اند نیز از تلویح سرشته اند بجزیره ممکن گاهی منعلوب سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم متعاقب
 جمالیه است و وقتی محل قض است و وقتی موطن بسط و هموسم را احکام جلال است دی روز آن بود
 امر و زانیت قلب المؤمنین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و السلام مکتوب
 شصت و هفتم نیز به خان خانان صد و یازده در بیان آنکه تواضع از ارباب غنای می آید و
 استغنا از ارباب فقر و گمانا فلک فیما صنع الله من رماه من آنچه شرط بلاغ است با تومی
 گویم ، تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ، تواضع از ارباب غنا زیاده استغنا از اهل فقر آن
 المعاجزه بالاضداد و در کاتبی ثلاثه شما عزیز استغنا امر می سفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع
 بود مثلا در مکتوب اخیر سطلو بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک یابید
 که در کجا باید نوشت آری خدمت فقر را بیا کرده اند ما رعایت آداب خدمت هم ضروریست
 مآثره بر آن مترتب شود و بدو تهنیظ القاد بل القیارات است و عبیه علی الاصلوات و التسمیات
 انها و احکها از تکلف بری اند ما التکبیر مع المتکبرین بعد مقدمه حضرت خواجه نقشبند را قدس
 الله تعالی سه شخص گفت که متکبر است فرمودند که بکبر من از کبر باری اوست اینطایفه از دلیل
 خواننده انکارند رب اشعث مدفوع بالابواب لواقسم علی الله لایره حدیث نبویست علیه الصلوة
 والسلام اندک پیش تو گفتیم غم دل بر سریم ، که دل آزرده شوی و زین سخن بسیار است
 محبوبان عزیز و مخلصان صمیمی شمایید باید که ملاحظه کنس امر داشته باشد و شما هم چه رسانند
 از نفس الامر رسانند بهر گنج گاشی که برهنه صلاح شما ایستاید که منظور دارند نه مصالح

۴
 کلام شریف است از ارباب
 زانانی از ارباب غنای می آید
 استغنا از ارباب فقر

خود را که آن خیانت منحصر است بعضی از منافع شما نیز از عمل غائب این سفر بود و او را در عالم اسباب مجرب
و مخلصان شما نگذاشته تقصیری از این طرف ندانم در چند ایتمقدات مع نمازها نماز خوش آمد که بیگانه
شما بسیار اند بهمان با گفتا کنند مقصود از ایشان نامی فقر اطلاع بر عیوب مکتونه است و ظهور در زایل
مخزونه لیکن بدانند که انچه با انقیس سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک خواهی و دل
سوز است یقین تصور نمایند خود کوچک صدیق اگر یک روز بشیر می آمدند تمجیل که فی خود را بهر حال
بشما می رسانید و او را اشاره سربد ملاقی شد و معذرت خواهند داشت انچه فیما بین الله سبحانه
مکتوب شخصت و نهم نیز به خانمان صدور یافته در بیان تو اضع که موجب نعت
در این است و در بیان آنکه نجاکت و البسند متابعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند
بالحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله التقات نامه گرامی که بر صحوب خوی مولانا محمد
ارسال داشته بودند و وصول یافت کرم فرمودند بجز کرم الله سبحانه عنایه العزرا چون رعایت آن
فقره نموده اند و بتواضع سخن نموده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفع العناین منزل شود
رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه کشت بپوشی لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است متر
نتیج و ثمره آن باشد با حقوق از باباید که هما اکمل مع دارن از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
و معارف چه و انماید که علم را مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعید هم بسط و تفصیل
سخن تفصیل جانین داشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران مسجد
شمارده اند نظیر شرح گذشته باشد با جمایه قوی النجات متابعت اهل السنة و الجماعه که شرم الله سبحانه
فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع فانهم الفرقة الناجیة و ما سوی هم من الفرق
نهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک عدل الیوم احد و لم یعلم انانی انعم علی کل احد و لا ینفع الیوم
بهنا قیل ان سینه الموت سیادت مآبی سید البرهم از قدیم چون اینستابی بیان است
علیه ارد و در سلک دعا گویمان منتظم است بر فرست کرم لازم است که در شگری فرمایند که از آن
فقر و پیری با اهل و عیال خود بفرار خفا نظر گذارند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد و السلام مکتوب مهمتاً و هم نیز به خان خانان صد دریافت و در میان آنکادی راجست
 او سبب بعد اوست همچنانکه همین جا سلطنت او بد قریب اوست و مایا فلک شکر الله سبحانه
 علی جاوۃ الشریعت المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمۃ رحم الله عبدی قال می آید
 را همچنانکه جا بنیعت با قرب و تکریم و تفضیل است سبب و تفضیل و تجلیل نیز همان جا بنیعت
 قرب بواسطه قیمت مرات اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه
 را نیز حدیث قدسی لایسعنی ارضی و لاسمای و لکن بسبب قلب سبحه المؤمن رزمی ازین جا
 و بعد اولیت احتیاج اوست به چیزی از بنیات عالم جا و راهم خبر و کار است خدای تعالی
 فی الاکثر جمیعاً بواسطه این احتیاج او را جمیع شیا اگر قاری هست که سبب تفضیل
 او گشت است ۵ این است او گشت محو و ماز مقام محرمی با گزیده کرد باز سکین بن سفر
 نیست از وی هیچکس هم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد بدترین هم او همان
 منته محمد حبیب العالمین علیه و علی الصلوات و التیمات و الوهبیل العظیم و رب السموات
 و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری کی که مغز و چشمکی نیز حاصل نماید
 خزایی در خرابی است لیکن مبعوضای مالا پرک کله لایزال زندگی چند روز را بر وفق صباح
 شریعت علیه علی الصلوة و التیمۃ باید بسپرد که رشکاری از عذاب اخروی و فوتمات سر
 و البته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه انعام سائده از زکوة مخاصمه باید نمود و
 انرا وسیله عدم گرفتاری باسوال و انعام باید ساخت و در سطومات و ملبوسات لذیذ و
 نفیض نفس منطوق نباید داشت بلکه اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر دارطامات نیتی دیگر
 نباید کرد و جامه نفیس بجز کرمیه خندانکه عند کل مسیحه ای عند کل صلوة بنیت زمین ملبوس باید بود
 و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت تا
 آورد فان لم تلبوا فسادا و ادایم تمی سبحانه و تعالی و متضرع با بود که حقیقت نیت میسر
 و از تکلف و ارهه ۵ می تواند که در پیشک امر قبول با آنکه در ساخته است نظره بارانی را علی انفسیا
 و جمیع امور مقتضای تقوی علماء دین دار که راه غریبت اختیار نموده اند از خست اجتناب کرده

زندگانی باید کرد و وسیله نجات باری باید دانست تا بفعل **بده** بعد از آن که شرک ترک و آئین مکتوب
 هفتاد و یکم به سیزده ارباب بن خانخانیان صدور یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علیهاست
 و حصول شکر بانیان شریعتی الاغیر **بده** که سبب سمانه و نصر که شکر نعم بر نعم علیهاست و اجاب است عقلا
 و شرعا و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر
 و جویبش کمزیده تر پس بر اعتبار علی تفاوت در جاهتم نسبت به فقر اضاعت مضاعف شکر واجب
 اما کمه فقر او این است بیش از اغنیایه پانصد سال در بهشت خواهند درآمد و شکر نعمت علی
 او لا یتصحیح عقاید است بمقتضای ارای فرقه ناجیه که اهل سعادت اند و نایابان اجسام
 شریعیه عملیه است بر وفق ارای مجتهدین انبیا و علیهم السلام تا بتصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه
 عملیه نیفر قدسینه و وجوب این رکن اخیر استحضاری است بخلاف رکنین سابقه چو صلوات سلام
 مر بوط باین دو رکن است و کمال سلام منوط بآن یک رکن **عس** که مخالف این رکن
 نموده است اگر چه جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل معصیت است و نافذانی
 و ناسپاسی نعمت حل سلطانة بر همه بند و فلاسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را
 معاف ندانسته اند اما ان ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی و سلیما
 علی اجمعین نمود ما علی افضلهم خصوصاً واقع نشود اندر دو اند و از نجات اخروی بی نصیب نمانند
 سیدنا و مولانا و شفیع فلوسنا و طیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعت خلفاء
 الراشدين المهديين رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم به خواجہ
 جهان صدور یافته در بیان آنکه مجموع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را
 از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی بیشتر نشود از ترک حکمی چاره نباشد و ایناسب اولک سلمکم
 الله سبحانه و عاقلم ما حسن الدین و الدنیا لوالا اجتماع ساختن دین و دنیا از قبیل جمع
 اضداد است بطالب آخرت ترک دنیا لابد و چون دین او ان حقیقت ترک آن بیشتر
 نیست بلکه متعین است بصورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور
 به مقتضای حکم نوعیت غایب حکوم باید شد و در طاعم و مشرب و مسکن هر دو در شرعیست

رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود بخوبی نباید کرد و در احوال ناسیه انعام ساجیه کوفه سفر حضرت او را باید کرد
و چون تجلی با حکام شرعی میسر شد از حضرت دنیا بخائی حاصل گشت و با تیره جمع شد و از انقیاد ترک علم
هم می نشود از صحبت خارج است حکم سائق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمند است و بنویسند گشت
نیجه او عصمت و مار و احوال دنیوی است **نقطه ۵** من آنچه شرط بلاغت با تومی گویم که خود و آنرا
پند گیر خواه ملال + تا کدام صاحب دولت باشد که باین لفظ ارق دنیاوی و با این قسم و ششم
طعامهای لذیذ و چرب و باین لباسها فخره و بر شوق کلای حق را بیع قبول است **نقطه ۶**
گوشش از راه و گردان شده است + نشود تا در وفان مرگ و تقاضا الله سبحانه و ایا که است
الشریعت المصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والیحیة بقیة المراد میمان کسب و کار است
گروری بود و در عالم و فاضل است بشومی اعمال بدتیت که بزندان مجبور است بواسطه
ضعف پیری و ضیق عیشت و تنگدستی مدت حبس بوده آمد و است بقیة نوشته بود که در عسکه
آمد و سعی و مختص نامناید گشت مسافت راه مانع آمد چون انومی خوب محمد صادق بود
ایشان می رفتند بضرورت بچند کلمه متصدد گشت امید است که توجیه عالی درباره آن فریفت
مرعی خوبند داشتند که عالم است و پیر و السلام و لا و آخر **مکتوب هفتاد و سوم**
بدقیع العتر بن علیخان صدور یافت در دست دنیا و انبانی آن و در کتب پیشتر تحصیل علوم
نافع در اجتناب از فضول سیاحت و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زیارت
جوانی و میناسبت لک حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیات الابدیة السردیة استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محمل آیشین را است
طاهر و با انواع مخرجات موه و مفرزین گردانیده است صورت او را بنحال منظم و زلف و
سوهوم در فریب ساخته اند در نمودن شیرینیت و بطراوت و نصارت تمیخل است لیکن بی
جیفته ایست عطارد و ده و مفرزاید است پر از ذناب و دوده سرایت آب ناهوشگاریت زهر آسا
باطن او سرسبز حباب و آب برست مناملا و بانبانی خود با این همه گشتگی از کوی بدتر
فریفته او دیوانه و سحر است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بطلم و نتوان گشت

تاریخ خسانت ابدی ستم شده و هر که بجلاوت و طراوت نظر کرد ندانست سردی نصیب او آمد سرور
 کائنات حبیب رب العالمین علیه علی آرا الصلوٰة والسلام فرموده است بال دنیا و الآخرة
 الاضربان ان رضیت احدیما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی
 در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آید عاذا بالله سبحانه و ایا کم من محبتها و محبت اهلها ای
 فرزند هیچ میدانی که دنیا چسبیت آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند از مال و
 جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بالالبعنی همه داخل دنیا است علمی که با آخرت کاری ندارد
 هم از دنیا اندر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطائل بجا می آید
 فلا سفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰة والسلام علامته اعراضه تعالی عن الاستغفال
 بالمال یعنی هر چه غنق خدای احسن است اگر شکر خوردن بود جان کندن است و اگر نگفته
 اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت
 نجوم حاصل نمیشد بلکه باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقاتست بسیاری از مردم
 هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را باز عالمان نجوم می شناسند و تربیت این
 سخن است و جوی که در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله بعضی علوم شرعییه
 در کار اند گفته اند باینکه بعد از تحلمات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود
 اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعییه و تقویت اوله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا يجوز
 اصلا انصاف باید کرد ارتحاب امری است که مستلزم قوت امور واجبه باشد از حد اباحت می
 بر آید باینه شک نیست که اشتغال باین علوم معرفت اشتغال بعلوم شرعییه ضرورت ای
 فرزند حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت بیغایت خویش تر در ابتدا جوانی توفیق توبه گرفت
 فرموده بود و بدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندییه قدس الله تعالی سرور هم
 انابت داده و نیک اندر دست نفس و شیطان ترانبات بر آن توبه میسر شده باشد مایه
 است قامت مشکل مینماید موسم عفو ان جوانی است و سبب نبوی همه میسر و بیشتر از قرنا
 بی مناسب و ناملا یوم همه اندر زمن توبه نیست که توفصل و خانه رنگین است ای فرزند

کار نیست که از مقبول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت الکفا باید کرد و اینهم
 به نیت جمعیت از برای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برداشتی لطاعات است
 و از پوشاک تشعورت و دفع حر و بر دوش علی بن القیاس سایر المباحات انصوریه را کما بقشید
 قدس الله تعالی اسرار هم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از خصصت همها مکن اجتناب فرموده اند
 از جمله ایم الکفایات بقدر ضرورت و اگر اندولت میسر نشود باز دایره مباحات بیرون نیاید نه
 و بجز مباحات و مشبهات نباید رفت تنعمات با مومنین مباحات بروجاتم و اکمل حق سبحانه از کمال کم
 تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را پر و وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات کدام عیش را
 آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کلام جبار را بر آنست که سیاه و از

اعمال و در سخط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی ان نار نار
 این کس بنده است محکوم حکم مولی او را پس هر خود نساخته اند و در هر چه افتد و انگذشته قدر
 باید کرد و عقل در اندیش را کار باید نمود و فریاد غیر از ندانست و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
 وقت کار موم جو نیست جو انداخته که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شود
 بچکل کرد و تا زمان پیری نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود بهنگام ضعف دست
 کار نمی تواند کرد حال آنکه سیاب جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جهاد نعمات حق است
 سبحان که غم معیشت این کس بر آید نه است و موم فرصت است و زمان قوت است عظمت

بکلام عذر موم فرزند با بداندخت و زنت تبسولیف باید کشید قال علیه الصلوة و السلام ملک
 المسوقون آری اگر مباحات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز با اعمال آخرت پردازند پس
 است چنانکه عکس این است مخرج است و نبیوقت عنفوان جوانی که استیلا دشمنان دین است از نظر و
 و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلا آنها انصاف مضاعف
 آنرا اعتبار نیست در قوره سپاهی گری سپاهیان کار گزار در وقت استیلا اعدا اعتبار
 بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می گردنمایان میشود و در وقت امن از شر اعدا نترسند اعتبار
 ماندای فرزند مقصود از خلقت انسان که غلامه موجود است نه لاهو و لعل بن خوردن و خست

باید که در وقت
 استیلا اعدا
 مضاعف
 اعتبار
 است

مستصفا از وی اداوی وظایف بندگیست و ذل و انحراف و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب سر
 خداوندی جل سلطان عباداتی که شرع محمد علیه الصلوٰه و السلام بان مطلق است و مقصود از ادا
 آن ستایع و صلح عباد است و بجناب قدس خداوندی غرض از بیجا از آن مایند می شود بجان
 ممنون گفته بیاید و اگر در بافتیاد تمام در امثال او امر و انبیا از مناسی باید که شیدتی سجان باو
 خدا و طلق عباد را با او و نواهی سر فرزند ساخته است اما محتاجان را شکر این نعمت بر وجهی تم باید که
 و مبتداری تمام در امثال احکام باید که شیدای فرزند میداند که اگر از انبای دنیا که شبت و جاه
 صوری تحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدستی سر فرزند سازد و در آن خدست
 با منتر نماید است این زیر دست حکم او را چه بلاغی ز میسازد و میداند که شخصی عظیم اعدا نیندست را
 فرموده است به منمونه تمام بجا باید آورد چه بلا باشد عظمت خداوندی جفا که از عظمت این
 هم در نظر گزیری آید که در امثال احکام خداوندی جل عظمتی که کوشد شرم باید کرد و از خواب
 ترگوشش خود را باید بر آورد عدم مثال او امر الهی جل سلطان از در چه خالی نیست یا کمال اخبارات
 شریفه را دروغ میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و قدس در نظر حقیر از عظمت انبیا
 می آید شامت این امر باید ملاحظ نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بار بار تجربه کرده اند بگو
 که اعدا با بس یلار تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از بی محافظت خود
 می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجود میدانند که آن مجرکذب منتم نیست این میگویند
 که در محل تو هم نظر نبرد عقلاء اخر از لازم است مخبر صادق علیه الصلوٰه و السلام مسا لعنتها
 تمام از عذاب اخروی خبر در ساخته است بیخ منشا نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بجنند
 و حال آنکه علاج دفع آنرا از مخبر صادق علیه الصلوٰه و التیمه معلوم کرده اند بیچ اینست
 که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجاستی بخشد یقین می
 باید حاصل کرد یقین کجاست که طن هم نیست بلکه هم نیست چه عقلاء در خطر باو هم را نیز اعتبار
 می نهند و بیچین حقیقتی در کلام مجید خود میفرماید قل الله یعدی و یتبعکم التعملکات با وجود
 این اعمال فبیحه بوقوع می آید اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

شیخ در نظر او نمی گنجد پس حال مینمازده ولایت عالی رعیت جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق با
 تعالی را اعتبار نمی دهند پس تقسیم کردار از ایمان است یا از کفر پس بر کفر زند لازم است که از تحریک
 ایمان بکند قال علیه الصلوة والسلام جند و اها یکم بقول لا اله الا الله و از نام رضیات جمع صحابا
 تو بر نصوص از سر عاده نماید از امور یکدیگر نمی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد پنج وقت نماز
 به جماعت کردار و اقامت لیل و نهار از تهنیت می شود زهی سعادت و او از رکوة مال نیز از جمیع ارکان
 اسلام است آنرا البته او کند طریقی که ادای آن سهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است
 جدا سازد و بر نیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه
 نیت ادای زکوة لازم نیست و نفع جدا کردن کفایت کند معلوم است که در سال تمام چه قرض
 میکند به فقر و مستحقان ما چون بر نیت زکوة نیت محسوب نشود و در صورت و توره زکوة از
 ذمه او است و هم از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض انقدر در سال خرج فقرانه شود
 و بقیه بماند از ایمان طوره جدا از مال خود نگاهدارند هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقر
 جدا میشود و اگر روز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازد از ذمه فقر
 بالذات تخفیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطان سرکش بضرورت سخن بصبر گفته میشود
 و الا اموال الملک همه از حق است بجان این کس لچر مجال است که در آن کشاید باید که نسبت تمام
 او کند و همچنین در سایر عبادات خود از هیچ وجه عاف ندارد و در ادای حق عباد سعی بلیغ میکند
 باید داشت و کوشش باید نمود که حق بچکش در دنیا دنیا ای آن حق آنست بملات
 و تلقی هم رفع میشود در آخرت کارشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی از علماء آخرت باید
 استفسار نمود سخن ایشان تاثیر می هست شاید بر کت انفس ایشان بعمل آن موفق شود
 از علماء دنیا که علم را وسیله مال جاه ساخته اند و بر باید بود بلکه علماء متقی پیدا نشود و فقر
 بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد آثره از علماء دنیا را از شیخ
 آثره خود آشنای شما اند غرض این بر دوغریان در آن فوایح نیست تم نذر تفسیر
 مسائل شرعی با ایشان رجوع نمودن آنست است ایفرزند ما فقر را به انبار دنیا چه

مناسبت کار نیک و بد ایشان سخن کنم نصایح شرعی در نیاب بر وجهی تمام و اکل وارند
 اند فلند آنچه با لقا اما آنفرزند چون از راه انابت به فقر رجوع آورده بود دل بواسطه
 آن مناسبت در اکثر اوقات توجبه حال آنفرزند میشود همان توجبه باعث این گفتار شده است
 میدانم که اکثر این نصایح و مسائل مگویش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد
 علم بیماری که علم بد روی مرض خود دارد اما آن دار و را نخورد صحت نمی یابد علم بد روی و فایده نمی
 کند این همه ایام و منبایه برای عمل است علم خود حجت را درستی سازد قال علیه الصلو
 والسلام ان اشک الناس عندنا یوم القيمة عالم لم یلغض الله بصره آن فرزند بدانند که انابت
 بواسطه قلت صحبتت ارباب جمعیت اگر چه نمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعدا و آنفرزند
 خیر میدهد امید است که هر توجبه آن انابت در آن توفیق مرضیات خویش موفقی
 گرداند و از اهل نجات سازد و هر حال رشته محبت اینطایفه را از دست نهد و التجا و تضرع
 باینقوم شعرا خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی بواسطه محبت اینطایفه محبت خود در حق
 و تمام بجانب خود کند و ازین بخشها با کل خلاص سازد مقنومی عشق آن شعلت
 او چون بر فروخت + هر چه جز مشتوق باقی حله سوخت + تیغ لا وقت غریق برزند
 دیگران پس که بعد لا چندان + ما لا اله الا الله باقی جمله رفت + شاد باشی ای عشق شرک
 سوز رفت + مکتوب هفتاد و چهارم به میز ابد مع الزمان صد دریافت و در تحریر
 بر محبت فقر او توجبه ایشان و النصیح با تبلیع صاحب الشریعت علیه الصلو
 والسلام برسد شریفه و مفاد و طایفه در و دیانت حمد الله سبحانه که از فحای آن
 محبت فقر او توجبه در ایشان مفهوم گشت که سرمایه سعادت است لایم حلیه الله سبحانه
 و هم قوم لایستی جلیه هم و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم استیغ
 یصعابا یک المهاجرین و قال علیه الصلو و السلام فی شأنه رب اشعث مد فواع
 بالابواب لو اقسره علی الله لآبره سعادت آثار فقره و صحیفه اگر چه اندراج یافته بود
 که دیون نشانین این لغیت که مخصوص حضرت واجب الوجود است جل سلطان عمل

صالح
 باطن
 حق

ملوک لایقدر علی شئی را چه رسد که بوج از وجه بخنداند بل سلطان مشارکت جوید و در راه خدا ندی بود علی الخصوص در فشار از رویه که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص حضرت مالک مالدین است حضرت عیسی سجان و تعداد روز قیامت نذر دهنه که لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لئلا الواحد القهار عباد اول آن روز خیر از هول و در هشت متحقق نیست و خبر حضرت و لذت متصوره الله تعالی قرآن مجید از شد آن روز و از غایت اضطراب خلافت خبر میدید حضرت قال تبارک و تعالی و ذکر آیه الساعته

سعی اعظمه یومئذ یوما تکذهل کل مر ضعیفة عما آرزعت و تقصعت و تقصعت کل ذی استیجاب
 تخلفها و کوی الناس سکر و ما لهم یسکری و لیکن عذاب الله شدید و ان
 در آن روز کفر فعل پسند قول + الوالغرم اول بلزد و بهول + بجایکه در هشت بزنده
 تو غرگنه چه داری بیا + بقیة النصیح اتباع صاحب انشر لعیت علیه الصلوة و السلام
 و التعمیه لازم فان النجات بدونها محال و عدم التفات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتناء
 بوجودها و عدمها فان الدنیا بسفوضتة الله سجانة لیس لها قدر عندہ تعالی فینعی ان یکون
 عدوها خیر من وجودها عند العباد و قصه عدم وفاها و عشر زوالها مشهوره بل مشهوره
 فاعبروا بانبا سها الذین مضوا من قبل و قضا الله سجانة و ایاکم متبا لعنة سید المرسلین
 علیه علی الاصلوة و السلام مکتوب استقام و یحکم نیز نیز بدین الزمان صد
 یافته در ترمیم متابع سید کونین علیه علی الاصلوة و السلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً
 بدالترین احکام ضروریه فقه و در بیان آنکه از حق سجان و تعداد بوسید یابی و سیار و در تعالی
 می باید طلبید سلیم الله سجانة و عافاکم فقد سعادت دارین منوط متبعا بقه سید کونین است
 علیه علی الاصلوة و التسلیمات تمها و اکملها بزحیکه علمار اهل سنت شکر الله سعیم
 بیان فرموده مذاولاً تصحیح عقاید مقتضای ارای صائیه این بزرگواران باید که در ثانیاً
 علم حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب سباح و مشتمه حاصل ناید نمود و
 عمل مقتضای انبیل نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر

سید علی بن ابی طالب

الاعمال از فی مذهب باطنیان عالم قدس میسر آید و بدو نهما خراطعقا و دنیا می دزدی است
 نمی کند که از آن طلب نمند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انکارند بلند همت باید بود از حق
 سبحانه و تعالی بوسه یابی و سید او را تعالی باید طلبید مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ
 چون التفات نموده و همی خواسته اند بشیری لکم السلام و غانما جمعیت خواهند نمود و مالک
 شرط را معرفی دارند و آن وحدت قید توجه است قید توجه متعدد ساختن خود را در تصرف
 انداختن است مثل مشهور است هر که یکجا بیاید و هر که همه جا بیاید حاجت حق سبحانه و تعالی
 بر جاوه شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه استقامت کرامت
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی الآ الصلوٰه و التحیات
 مکتوب مفضل و ششم بر قلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی و سببه بوسع
 و تقوی است و در تحریص بزرگ فصول مباحات و اگر سیر نشود اجتناب از محرکات اخته و
 فصول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرکات نیز دو قسم است ^{عصم}
 سبحانه عما یصیکم و صالکم حاشا لکم بجمت سید البشر المنفی عنه زلیغ البصر علیه علی الامن بصلوٰه
 اکملها و من التسلیمات فصدکها قال الله تعالی انکم ^و الرسول قد اذناه لها کما عندها فانتبهوا
 در اینجات بر و جزو آید مثال و امر و انبیا از نوایم و معظم ترین این دو چیز جزو اخیر است که سبب لومع
 و تقوی است ذکر جل عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بعباده و اجتهاد و ذکر
 بر محمد فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالاعتیاب یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوٰه
 انماها و من التسلیمات اکملها ملاک بنام الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و در
 بر ملک بر قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه و جزو اول مشارکنند و ترقی در انبیا منفقود
 است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام سلام آید و از اشد ضروریات دین رعایت
 اینجزو که در ان بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فصول مباحات
 اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات کتفا کرده شود زیرا که اگر خار عنان در کتاب
 مباحات با مورشیهات میرساند و مشتبه بر مردم نزدیک است من عام حال عمومی و پیشک

ان یقیم فیہ بس و حصول کمال وسیع و تقوی اکتفا از سیاحت بقدر ضرورت لایلد و آن هم
 مشروط بنیت ادا و طاعت بزرگه و الا آنقدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و
 چون اجتناب از فضول مباحات با تکلیف در همه اوقات خصوصاً در وقت بسیار عزیز الوجود است چنانچه
 از حرکات لازم ساخته میباشند و اگر کتاب فضول مباحات رنگ تریا بد ساخت و در
 ارتکاب مجورانه نادم و مستغفری باید بود و در سب از برای دخول عوالمی محرمات و از ستمشیه
 بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد ازین مذمت و استغفار و التماس و تضرع جمیل که کار آن اجتناب
 بکنند که فضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ و در عزیز می بینند
 انحرار العاصمین احب الی من صولتکم لطبعین اجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی
 است که حقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که حقوق عباد و متعلق است و رعایت
 قسم ثانی ابرم تر است حق سبحانه تعالی مطلق است ارحم الراحمین و عباد و فقر و محتاجانند
 و بالان خلیل و لیدم انذ قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من كانت له مظلمة
 الاخیه من عرضة و شئ فلیتحملها الیوم قبل ان لا یكون ینازل و لا یرمان کان له عمل صالح احد
 بقدر مظلمة و ان لم یکن له حسنات خذ من سیات صاحبه فحل علیه قال ایضاً صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم انذرون ما المفسد فی الناس الا درهم لولا امتناع فقال صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم ان المفسد من امتی من یاتی یوم القيمة بصلوة و صیام و زکوة و
 یاتی قد شتم بزوجات بزا و اکل مال بزا و سفک دم بزا و ضرب بزا فیعط بزا من سائة
 بذا من حسنات فان هیئت حسنة قبل ان یقضی علیه خذ من خطایا هم فطرت علیه
 ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انما اظہار محمد
 و تکذاری ایشان میباید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
 شرعی در ضعیف زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقدر حال
 گشته است و آن بلده نیز فقیر و محروم است ارشاد است نسبت بسیار بلا دهند و ستم
 خیر و برکت آن بلده و جمیع بلا دهندگان ساریت اگر آنجا دین ترویج است و ستم

توحی از روح متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید ناصر ایشان اذ قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم لا یزال طایفه من امتی ظاهرن علی الحق لایضرم من خلد لهم حتی یاتی المرءة و یوم
 علی ذلک چون ایشان از رشته ارتباط حسی بحضرت معرفت بنایمی فلقه گاهی تواجبه ماکلم بود بنا
 به تسویه چند کلمه محرک آن نسبت حسی گشته اند زیاده برین طایفه است حامل تقوی علی الله و غیر ذلک
 صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آرد و هست امید است که توجبه شریف در
 باره او معرفی داشته روای حاجت او خوانند فرموده دولت حقیقی و سعادت سهوی محصل باد
 بحضرت النبی و آله الامجاد علیه و آله الصلوة و التسلیمات مکتوب هفتاد و هفتاد
 بجاری خان صدور یافته در بیان انکاجاد است خدای بی چون و بچگونگی کی می شود و
 مانیاسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الله لعلهم یحذرون
 هیچ نیست بی دولت است بلکه هیچ اختیار کرد و عبادت خدای بی چون و بچگونگی جل سلطان
 و توفیق می شود که از قیامت تمام ماسومی آرد شده قیامت توجبه جز ذات احدیه هیچ نماند و صدق
 این توجبه استوار انعام و ایلام است تعالی بلکه در این مقام ایلام نور خوب ترمی آید
 از انعام آنچه در آخر کار به تفریض میکند و هر چه برسد اولی و انبیا می آید عبادتی بر غیبت
 و نسبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود هست تقدیر از آنجا حاجت و سرور
 خویش است **۵** تا تو دریند خویشین با عشق گوئی در فرخ زان با حصول این دولت
 و البته بفنار مطاق است و این توجبه توجبه محبت ذاتیه است و بر مقدمه ظهور و لایست خاصه
 علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة حصول این نعمت عظمی متوقف است بر کمال اتباع
 شریفی او علیه من الصلوة آنها و سن التحیات اکلها چه شریعت بر نبی علیه الصلوة و التسلیمات
 که از راه نبوة بروی عطا فرمودند مناسب لایست است چه در ولایت روایت است بجا
 با تکلیف چون به نبوت فرودی آرد همان نور فرودی آید و همان کمال را با توجبه تعلق جمع
 میکند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت شیخ
 افضل است از نبوت و لاجرم شریعت هر چه برسد مناسب لایست او باشد و اتباع

ان شرعیت مسلمون وصول است آن ولایت و اگر سوال کند که بعضی مشایخ شرعیت آنجا
 را علیه صلوة والسلام از ولایت آنسر و نصیبی نیست بلکه بر قوم انبیاء و دیگران از ولایت ایشان
 نصیبی از آنجا بگویم که شرعیت پیغمبر علیه صلوة والسلام جامع جمیع شرعیات است و کتابی
 که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع این شرعیت گویند که ما
 جمیع شرعیات است پس به نماز استحقاق خود نمائیم به بنی از انبیاء و ولایت او را
 اختیار میکنند و الا سخن و رفیق بلکه گویم که ولایت او علیه صلوة والسلام ناموسی و لایبنا جمیع انبیاء
 است علیهم صلوة والسلام التسلیمات این وصول آن ولایت با وصول خود نیست از آنجا
 انبوی لایبنا سبب عدم الوصول الی تمام اللولایت القصدی کمال متابعت علیهم
 الصلوة والسلام و القصد درجات فلان در حصول التقاضی درجات اللولایت و توفیر
 کمال الاتباع لکن الوصول الی تمام اللولایت اعتراض وقتی وارد میشود که مشایخ شرعی
 انبیاء دیگر را لایبنا خاص محمدی علیه علیهم الصلوة والسلام التسلیمات و التقیات حاصل میشدند و توفیر
 علیه صلوة والسلام الذی انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم و الذین انعم علیهم صلوة والسلام التسلیمات
 الذین طریق مشایخ و شرعیات پیغمبر است و انما یریدون علی جداره مستقیم و سیر انبیین
 است در تمام سحانه و ایام کمال اتباع شرعیات علیه صلوة والسلام بحر شکر علی متابعت مسلم
 او میار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین امین حاصل بقیة عامتة و آسند و در بوی بوی که در اسلام
 محبت گشت و السلام علیکم و علی آله و سلم سحانه لکن مکتوب به مقادیر و مشایخ
 نیز به جاری همان صدور یافته در بیان معنی سفر و وطن و سیر فانی و النفسی در بیان آنکه
 حصول این دولت و البتة اتباع صاحب شرعیت است علیه علی الصلوة والسلام
 حق سحانه و تعالی بر جاده شرعیات حق علی مصدرها الصلوة والسلام و التوجه استتفا
 از زانی فرایم چنانچه روز است که از سفر دلی و اگره مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف
 آرامی حاصل نشد بحسب بوطن بن الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر
 سفر است و وطن است سفر و وطن از اصول مقررہ اکابر خانوادہ علیه نقشبندی است

قدس الله تعالی اسرار ہم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر کرد و بطریق اندراج
 النہایتی فی البدایہ حاصل سے شود و جمعی از منطایفہ اگر خواهند مجذوبیسا ملک گردانند در
 سیر برونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست آرامی سینه
 مستصر عہد اینجا دولت است کنون مالک رسد ہذا لارباب النعم نیمہ با وصول باین نعمت
 عظمیٰ والبتہ بتابع سعید اولین و آخرین است علیہ علی الذین الصلوٰۃ افضلہا ومن تعہتا
 اکملہا تا تمام خود را در شریعت کم نساؤد و بامثال اولم و انتہا از نو ہی تجسس نہ کرد بوی ازین
 دولت بشام جان او رسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر بر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
 موجود دست دہ داخل شدراج است خراور رسول خود ہند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالین
 علیہ علی الذین الصلوٰۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا ممکن نیست حیوۃ چند روزہ را در فضیلت
 حق سبحانہ باید صرف نمود چو زندگانی است و کلام عیش است کہ مولای انیکس از کرا او مارا
 باشد حق سبحانہ و تعالی براحوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض
 اگر دانند کہ شخصی از عیوب افعال ناپسندیدہ ایشان اطلاع خواهد یافت و حضور او امر ناشایستہ
 بتوقع نمی آید و نمی خواهند کہ او مطلع بر عیوب ایشان گردد چو بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانہ
 بیح باک نمی کنند بجز چہ سلام است حق سبحانہ را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نفوذ با اللہ
 سبحانہ من شرو الفنا ومن سجات اعاننا بحکم حدیث جدو وایما کم بقول لا الہ الا اللہ
 و ہرانی تجدد یاسمان باین قول عظیم الشان میباید کرد و توبہ و انابت حق سبحانہ از جمیع عیوب
 ناپسندیدہ باید نمود و شاید کہ فرصت توبہ تا وقت دیگر نماند ہذا ملک المستوفون حدیث نبوک
 است علیہ علی الاصلوٰۃ والتسلیمات یعنی ہلاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی
 اخیر کنندگان و فرصت را غنیمت باید شمرود و مراضی حق سبحانہ صرف باید نمود و توفیق
 توبہ از عنایت حق سبحانہ است ہمیشہ از حق سبحانہ خواہان انہمینی باشند و در ویشائی
 کہ قدم را رخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیکش ناسا انداز ایشان ہمتی باید
 طلب نمود و مدوی باید جست تا عنایت حق سبحانہ از وسیع ایشان ظاہر شد و

تمام بجانب جناب سب خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی نگزیند نماید تا سرسوی او در مخالفت
 شریعت کشاده است محل خطر است تمام عمل مخالفت را باید سد و ساخت مهیت محال است
 سعدی که راه صفا - توان رفت جز در پی مصطفی + صلوة الله و سلامه علیه علی آله ائمه اطهر
 بر اهل الله خصوصاً کاسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده نشود و باشد نماید
 کرد و آنرا سم قاتل باید انگاشت زیاده بین الطنابست اینچیز در وقت بواسطه ارتباط محبت و
 اخلاص و تحمیر آورده مهیت است که موجب ملال نشود و تا بنام صدق میگردد که ملائمه و شاه حسین
 آدمی زاده اند خواهان ملازمت ایشان اندام مهیت است که داخل ملازمان خاصه گردند و مهیت است
 بهین راه و بخدمت آمده است اگر چه پیاده است امیدوار است که فرخنده حالت خود ببرد
 یا بدریاد و تصدیق نژاد و السلام و الاکرام مکتوب **مفتاد و نهم نیز جیایجان**
 صد و ریافته در بیان ائمه این شریعت خواجایم شریع ما تقدم است و اتیان که بقصدتنامی
 این شریعت بیان است بقصدتنامی جمیع شرایع و ما یناسب ذلک الله تعالی بجا آورده
 شریعتیه مصطفوی علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمة ثبات و استقامت ارزانی فرمود
 با کلمه توجیب جناب قدس خود گردانند و بجز که مقرر شده است که محمد رسول الله صلوات الله تعالی
 علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و مظهر جمیع انبیا است بر سبیل
 اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بسیار انبیا و اولاد
 علیهم الصلوة و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آن سرور اعظما فرموده اند
 زبده جمیع شرایع ما تقدم است و اعمالی که بقصدتنامی این شریعت حق است منتخب از
 اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی و سلامه علیه بنیاد و علیهم خیر
 بعضی از ملائکه مامور به رکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین اینم سابق بعضی
 بنماز با بدو مامور بودند و بعضی بگینه نمازهای دیگر درین شریعت از اعمال هم سابقه و ملائکه
 مقرر به خلاصه زبده آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان
 اعمال بقصدتنامی آن فی الحقیقة تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرعی بل لاجرم مصداق آن این شریعت خیرالاعم باشد و همچنین تکذیب این شریعت
 و عدم ایقان آن مقتضای آن تکذیب است و جمیع شرایع با تقدم راو عدم ایقان است به
 مقتضای آنها و همچنین است انکار از آن شرعیة الصلوة والسلام انکار جمیع کمالات اسماء
 و صفاتی و تصدیق او تصدیق است جمیع آنها پس نباید انکار آن سرور و تکذیب این شریعت
 بدترین اعم باشد از نجاست الاله اب است کفر و نقاب است محمد عربی کابروی هر دو است
 کسی که در آنک بر شمس نیست خاک بر سر او و محمد نذی الانعام والمنة اجر اعتقاد و کتمان
 ایشان نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة والسلام والتمجید با حسن
 وجود مشهور شده بود و نامت پر و ضایع ناملامه همواره دانسیگان بود و حق سبحانه و
 تعالی از دیار بر آن عطا فرماید تا دنیا از حاصل رفیقه عامیان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریع اند
 درین دایره زنگان ایشان زنگ شده آمده اند و وجود معاشش و وظائف بسیار داشتند
 شمار ایازنی و ماشی و غیره بشکر شده است و سناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که
 تبویل ایشان بحیث پیدا کنند زیاده مستخرج نشد شمار الیه را بعد و عظام بر نوحی سفار شمس
 فرماید که اگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد و اسلام والا کرام مکتوب
هشتم و هم به نیز افتخار الیکم سعد و یافته در بیان الیکم فرقه ناجیه زینفناد و سه
 فرقه اهل سنت و جماعته اند و در گویش فرق مبتدع و ماینالک حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام والتمجید استقامت از زانی فرما
 مصصر عمه کارانیت غیر این همه سراج هر فرقه زینفناد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
 و بازم نجات خود کل حزب با لایم فرحوان نقد وقت شانت نامیله که بنیوم صادق
 علیه من الصلوات افضلها و من التکلیمات کملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق مستعد
 فرموده است الذین هم علی ما انا علیه اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه یانند
 که ایشانان بطریق اندر من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق اندر اصحاب من بود
 کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام و التمجید در نمیون برسی آن تواند بود

که ما بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع طریق ایشانست و
چنانکه حق سبحانه فرموده **وَتَّبِعُوا طَرِيقَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُمْ لَبِينَ عَيْنَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ**
و نظرات اطاعت او صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم عین بمعصیت او تعالی و تقدس جماعت که
طاعت خدا می را جل سلطان خلافت طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از احوال آنها خبر
میدهد و حکم بر کفر ایشانان میدهد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا طَرِيقَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُمْ لَبِينَ عَيْنَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** و میفرماید که کفر
بعضی برسد **وَلَا تَتَّبِعُوا طَرِيقَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُمْ لَبِينَ عَيْنَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** پس در مانحن فیه دعوی اتباع
آن سرور و روان علیه الصلوٰة و السلام خلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین دعوی باطل است باین انبیا فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوٰة
و السلام پس نجات در آن طریق مخالف جماعت است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا طَرِيقَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُمْ لَبِينَ عَيْنَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ**
مطابق حال ایشانست و شک نیست و قد که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه الصلوٰة
و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند که الله تعالی سعیدهم فهم الفرقة الناجية چه طاعت ائمه اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة و التحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشعینه و الخوارج
و معتزله خود مذنب محرش دارند و اصل بن عطار پیش ایشان از ملائکه امام حسن کبیر
است که اثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده **اعلموا**
علی هذا القیاس سائر الفرق الباقية و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت طعن کردنست پیغمبر
خدا جل شانها امن بر رسول الله من لم یؤثر اصحابه چیخبت اینها منو چیخبت صاحب ایشان
می شود و نفوذ بالله سبحانه من هذا لا عهد السور و ایضا شریعی که از راه قران و حدیث
بما رسیده است توسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی دون بعض نیست بل کلهم فی العداة الصداق
و البلیغ سوار پس ضمن ایشان ای واحد کان منهم مستذرف طعن در دین است و العیاذ
بالله سبحانه منه و اگر طاعتان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب
را متابعت باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع گفتاقتضی آرایهم و اختلاف مذاهیم جواب

تویم متابعت بعضی وقتی سودمندند که انکار از بعضی مریبان منقسم نشود و بر تقدیر انکار از بعضی
 متابعت بعضی دیگر مستحق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثنیاً توقیر و تعظیم خلفا رتبه رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدار این ایشانیان است با ایشان کعبیت نموده اند پس با وجود
 انکار خلفا رتبه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض اقرار است بلکه آن انکاری بجهت
 انکار حضرت امیر است و در دست صریح مرآتوالت و افعال ایشان را و احتمال تقیة در راه اسلام الله
 راه دادن نیز از سخاوت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اگر الله با وجود کمال معرفت
 و شجاعت بعضی خلفا رتبه ای سال بسط فرزند اظهار خلاف آن ننماید و صحبت نفاق با ایشان
 دارند از ادعای اهل اسلام انقیاد نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت کرد
 حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خدایند متعجب شود و اگر بطریق نوض مجال تقیة بر راه
 اسلام مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خلفا رتبه
 میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیة گنج
 ندارد تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیة آنجا راه دادن بزرگه میکند قال الله تعالی
 لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ لِيُذَكِّرُوا النَّاسَ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ كَفَرُوا فَسَجَدَ الَّذِينَ كَانُوا
 مِنكُم مِّن سِوَاكَ وَاسْتَجَابُوا لَهُمْ وَاسْتَمَعُوا لَهُمْ وَكَانَ صَوْتُهُمْ نِسْوَةً فِي سَمْعِكَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِطُحُونَ مَدْمَعَةٍ مِّن سِوَاكَ وَانفِصَالٍ فِي سَمْعِكَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِطُحُونَ مَدْمَعَةٍ مِّن سِوَاكَ وَانفِصَالٍ فِي سَمْعِكَ
 وحی آنچه موفوق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمیکند و می پوشد و مقرر
 است که تجریر بر خطا مقرر داشتن جایز نیست و الا خلائی در شریعت او پیدا می شود
 پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفا رتبه از آنحضرت بظهور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان
 خطا مصون بود از زوال محظوظ بر سه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منتقل
 ترگویم که متابعت جمیع اصحاب در اصول مبین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند
 اگر اختلاف است در فروع است محضی که طاعن بعضی است از متابعت جمیع محوم است
 هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق
 می برد بلکه انکار قایل بانکار متوالا و میرساند و ایضا مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند
 کما تراه لان الصحابة کلهم عدول از هر یکی چیزی از شریعت ما رسیده است و همچنین آن

را از هر واحدی آنگونه مافوقها را در همه ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بیعت او پس استماع
 به معنی شریعت و داده و سکر متحقق نگشت فلیتبع النجاة و الصلاح قال الله تعالی اقول قولا یستعجبون
 و تکفرون یعنی سخن از حق و حق تعالی را که در حق و حق تعالی است و در حق تعالی است که در حق تعالی است
 دشمنان است بلکه جامع حضرت فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق از جمیع حضرت است
 سوا می قرآن است پس باید اندیشید که انکار این کابرست فی الحقیقه انکار قرآن سیکه شیعه عیاداً
 بالله سبحانه و تعالی میگوید اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این
 قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نیست یعنی انکار او دین تمام بر هم می شود
 دیگر باقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آن سرور علیه السلام التسلیمات در روز قیامت
 آن حضرت برابر باطل اربع نمایند و مقدر است که در روز قیامت آن حضرت می رسد بر اصحاب
 آن سرور حاضر بود و در بطوع رغبت بخدمت صدیق بعیت کرده اند این هم اصحاب
 پیغمبر بر ضلالت جمیع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آن حضرت علیه الصلوة و السلام است
 فرموده لا یجتمع اثنی عشر علی الضلالة و تو قعی که در ابتدا از حضرت امیر فرموده اند اغفنا الا ان ترا عن
 که در آن مشوره حضرت امیر را طلبیده بودند بنا که حضرت امیر فرموده اند اغفنا الا ان ترا عن
 المشورة و اما النعمان ابابکر خیر من انما و اطلبیدن شانان منی بر صدمت خواهد بود کالتسلیت
 لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصدقة الاولى من الهیبت او نحو ذلك و اختافی که در سینه
 اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات واقع شده تا از هوای نفسانی بود چه نفوس
 شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیدند به هوای ایشان تابع
 شریعت شده بود بلکه آن اختلاف یعنی بر اجتهاد بود و اعلامی حق پس غلبه ایشان نیز
 درجه واحده و در حد الله و صیبا اخذ و درجه است پس بان را انجاسی ایشان
 باز باید داشت و چه اینیکه یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه ملک و مارطه الله منها
 ایدینا فلیطرب عنها استهتبا فی شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی
 تعالی علیه و آله وسلم فم یجدوا تحت ایدیم السلام فی من ابی بکرتو لله ریاضیم این قول صحیح است

یعنی تقیه و رضا حضرت امیر به بعیت حضرت صدیق بقیه المقصود آنکه میان سیدان و ولیدان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است ملازمت شما بسفر کردن همراه رفته بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمود عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود بتجرب
 بدو معاش آمده توجرا امیدوار است و السلام و الاکرام مکتوب هشتماد و یکم
 به لالایک صدویافته در تخریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان
 و استیلا کفار نگویند زاده امامت سبجانه و ایام کم حمیت الاسلام غربت اسلام نزدیک
 یک قرن است بزنجی قرار یافته است که اهل کفر بجز و اجزای احکام کفر بر بلاد اسلام
 راضی نمی شوند میگویند که احکام اسلامی با کلیه ایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانان
 پیدا نشود و کار را تا بان سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانان از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز
 بقره و در هندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیره دادن شاید راضی شوند اما بتذبح
 بقره هرگز راضی نخواهند شد و ابتدا پادشاهت اگر مسلمانان رواج یافت و مسلمانان غنبا
 پیدا کردند قنبا و اگر رعایا با امامت سبجانه در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد
 الغیث الغیث ثم الغیث الغیث تا کلام صاحب دولت باین سعادت تسعد
 گردد و کلام شاهباز باین دولت دست بر نماند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّهُ وَافَقَهُ الْخَيْرُ**
ثَبَّتْنَا اللَّهُ سَجَانَهُ وَايَاكُمْ عَلَى تَابِعْتَهُ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَسُورَةُ
التَّسْبِيحَاتِ أَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ مَكْتُوبٌ هَشْتَادُ وَوَم بَكَنْدِرْخَان كُودِ
 صدویافته در بیان آنکه بلا متنی قلبی نیسان ماسوی حق مصلح مصلحت نه بندد
 و این نیسان معبره فناست حق سبجانه و تقا همواره با خود دارد و در بغیر خود که اگر در حیرت پدید البشر
 المظهر عن زینع البصر علیه الصلاة و التسلیمات انچه بر او شمس لازم است سلامت قلبی
 است از ما دون حق سبجانه و این سلامت میسر گردد که غیر حق را سبجانه بزل عبوری ننماید و
 عدم عبور غیر و البته به نیسان ماسواست که معبر نفینا است نزد این طایفه علیه بالضرر اگر غیر
 را به تکلف در دل گزرا نند هرگز نگردد و تا کار با نیت تبه نرسد سلامت حق محال است تا روز

این نسبت عنقار قاف است بلکه اگر گفته شود با و بخند **ه** بنیالارباب النیریم بغیبها و للعاشر
المسکین ای تجرع ژو داده برین چه نوشته آید و السلام اولاً و آخراً **مکتوب**
هشتمادوسیم به بهادر خان صدور یافته در تحریر میں بر جمع کردن جمعیت ظاہر
و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات نشی و نجائی ارزانی فرموده با کلید
گرفزار جناب من خود گردانند بجز سید المرسلین علیهم السلام من الصلوٰۃ افضلها و من
التسلیما اکملها **بیت** هر چه جز عشق خدای حسن است ، اگر نگر خورون بود جان کنان است
ظاہر را باطن بشریعت غرآراستن باطن را به طوره باقی جل و علا داشتن کا عظیم است تا کلام
صاحب دولت باین دو نعمت عظمی مشرف سازند و در جمیع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاہر شرعیته تنها نیز بسیار عزیز الوجود است آن حسن الکبریٰ الامم حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاہر او باطن او را کرامت فرماید علیهم
السلام و الصلوٰۃ و التسلیما **مکتوب هشتماد و چهارم** سید احمد قادی صدور
یافته در بیان آنکه شرعیعت و حقیقته عین یکدیگر اند و علامت و طول سخن الیقین مطابقت
علوم و معارف است مقام است معلوم و معارف شرعی مابینا مذکور است سخن سبحانه و تعالی جاده معرفت
استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب من خود گردانیده ما را تمام از ما ستان
و به کلیت اعراض از ما دون خود میگردانند بجزمت سید البشر المقدس عن زلیغ البصر علیہ
من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیما اکملها و علی آلہ و اصحابہ جمیعین آمین **مصرع**
از هر چه پیرو سخن دوست خوشتر است ، هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمنان است
لیکن چون این سخن لیسوی از مناسبت با جناب انبی تعالی و تقدس ثابت آن معنی
مناسب را منتقم شمرده در آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود شرعیعت است
حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق جمال تفصیل استدل
و کشف است غیبت و شهادت و فعل عدم تحمل است احکام و علم که موجب شرعیعت
غراسمین و معلوم شده اند بعد از تحقیق بر حقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

به تفصیل منکشف میگردد و از غیبت شهادت می آیند و تختم کسب و تحمل عمل از میان برخیزند
 و علامت و وصول به حقیقت حق الیقین به ملاقات علوم و معارف آن مقام است معلوم و
 معارف شریعیه تا سر و می مخالفت است دلیل است بر عدم وصول به حقیقت الحقایق و
 هر خلافی که شریعت در علم و عمل از بر کرده واقع شده است از شاخ طریقت بینی بر سر گرفته
 است و سر وقت واقع نمی باشد الا در آثار راه منتهیان نهایت انبیهات را به هم پیوسته
 است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان است صوفی این اثر
 آمد و مثال و لیک صافی فارغ است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شریعت
 علامت عدم وصول است به حقیقت کاد عبارت بعضی از شاخ واقع است که شریعت
 پوست حقیقت است و حقیقت منفر شریعت این عبارت چند از بی سقامتی مشکلم
 این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که او درش آن باشد که محمل است بمفصل حکم
 پوست و از نسبت مغفرت استلال در کشف در رنگ شریعت است بلب اما کاسر قیل
 الاحوال ایشان امثال این عبارت مومنه تجویزی نمی نماید و فرق جز به اجمال و تفصیل و
 استلال و کشف مذکور می سازند سالی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
 الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمل تفصیل گردد
 و استلالی کشفی شود و زمانه الله سبحانه الثبات والاعتقاد علی الشریعیه و علامه صلوات
 الله تعالی و سلامه علی صاحبها ابقیه الله تعالی بعد آنکه حاصل رفتن ما شیخ مصطفی شریعی از نسل
 قاضی شریعند بدان ایشان بزرگ بودند و طایف و وجوه و معاش بسیار داشتند
 اسناد و فواین همراه گرفته متوجه شکر شده است الیه از فقدان حساب معاش
 منقطع است التفات نموده برخی توجیه فرمایند که بسبب حصول جمعیت شود و از اضطرار
 و تفرقه خجاست باید باز در مصدق نشد مکتوب هشتاد و پنجم به شرح آنست
 حکیم صدور یافته در غیب ایشان اعمال صالحه خصوصاً ادا می صلوات به اجامات و
 مایه کسب و ناک و دفعلم الله سبحانه لم خصیة آدمی را همچنانکه از درستی اعتقاد است

چاره نیست از ایمان اعمال صانع خیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
 دار صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اتى بها فقد قام الدین من
 ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر بوطینیت ادا صلوة موفق سازد از فحشاء و منکر بازدارد که می
بقره الصلوة **تتویر** **الحکما** **الاکبر** مؤذنین سخن است و صلواتی که در چنین است صورت صلوة است
 حقیقت نذر و لیکن تا زمان حصول حقیقت صوت لازم است به یاد او مالاید که کالیاتیرک
 کلواکم الا کرهین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید بعد از آنکه بگویند است ادا صلوة
 مع الجماعات مع خشوع و انخسوع فانها سبب النجاة و الفلاح قال الله سبحانه و تعالی
انکم لو لم تلووا الذکر لکونتم من الخاسرین فصل اول در بیان کلمات کلمات که با آنست که با وجود مخاطره کرده شود با بیان
 وقت علیه السلام اگر اندک شود و بگویند اعتبار بسیار بدی که صلوات خوانان با آن سبب
 اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوت نفسانی خود را بصلوات آورده اند سبحانه اینهمه بزرگی
 بواسطه یک بجزت از حلاف این یافتن در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام وارد است
 عبادة فی الایام کما یجزالی پس منافی فی تحقیقت عین باعث زیاده ازین چه نوشته آمد
 فرزند شیخ بهاو الدین را صحبت فخره خوب است اقتد و با بل غنا و نعم مایل و صحبت است
 نمیداند که صحبت ایشان سم قاتل است و تفریح چشمان غلظت افزاست الحمد را الحمد نعم الحمد
 الحمد در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع یعنی تعاضد
 ذیب ثناده فی قول من توضعهم لغناهم و الله سبحانه الوفاق مکتوب **هشتاد و**
و ششم یکی از حکام برگزیده که صدر و ریافت در بیان سلامتی قلب از ادون
 حق سبحانه و تعالی سبب از تقابل عدل و مکر عدالت استقامت که است فراید بجز است
 سید المرسلین علیه و علی السلام الصلوة افضلها و التسلیمات انچه بر ما و شما سلامتی قلب است از
 گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیر است که بخواد را سبحانه و اول خطوبه
 نماید اگر فرزند ما تا هزار سال حیات و فالکند ز غیر بدل نگرزد بواسطه سلامتی که اول را با سو
 حاصل شده مصرعه کار است بخوان هم هیچ بد وقت ملاقات از روی گرم گفته

بودند که در هیچ کاری اگر رجوع افتد بنا بر او ای نوشتن بنا بر علی ذلک متصوّر گشت که شیخ
 عبدلقد صوفی از نیکان است بواسطه بعضی جوانی که در گذشته است امید است که دردی در تحصیل
 زنده و خواهند فرمود و السلام مکتوب هشتم تا دهم منتهی به پهلوان محمود صد و سیست
 در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی قبول آن نماید بسلام الله تعالی
 و تمبیکم الله علی جاده الشریعیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التیجۃ تختین ایشارک خاندان
 ایشان که در قوم میان شیخ فزعل است برکات صحبت ایشان شرح دهد چه سعادت که دوستان
 خدا جل و علا کسی قبول نمایند چه جای آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایستی علیهم
 با همه صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را در عید دارند تا مؤثر افتد زیاد چه نوبت
 و السلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم تا دهم نیز به پهلوان محمود صد و سیست
 در بیان آنکه چه نعمتی که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه شود را سفید کرده بود جوانی
 خوفناک بسیار بد و در پیری رجا، حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
 با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد در حدیث بنویست علیه الصلوٰة والسلام
 من شاکب حبه فی الاسلام غفر له جانباً میسر ترجیح دهند وطن مغفرت را غالب سازند که در آن
 خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب تر میاید و السلام اولاً و آخراً مکتوب هشتم تا دهم
 و نهم به مرزا علی جان صدور یافت در غرار پس به حق سبحانه و تعالی رجا و شریعت
 علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التیجۃ استقامت ارزانی فرماید آدمی را بیکم که غرض واقعیه الموت
 از مرگ چاره نیست فطوبی لمن لکل عمره و کثر عمله من موت است که مرگ تا آنکه از رباتان
 تسلی می دهند و وسیله وصول دست دوستی سازند من کان یرجو لقاء الله فان
 اجل الله لات اری حال و ابرسانندگان و گرفتاران بیدولت حضور میطلب رسیدگان
 و آزادگان خراب و انزبست ولی نعمت مر و مرث ما درین آوان بسی معتمد بودند الحال
 بر شما آن لازم است که مکافات احسان با احسان بکند و بدعا و صدقه ساعت فساعت
 مدد نمایند فان امیت کالفرقی بدیظر و حوّه تمحه من اب اودام اوخ او صدیق و نیری

باید که از هر کجای ایشان بزرگ خود عبرت بگیرند و به نام خود را بر ارضی حق سپهند و حیات دنیا را غیر از مشایخ غرورشان
اگر کتبات دنیوی اندک اعتباری بود برابر سر موسی بر کفار بگردار بخیزد نیز میسر نمودند زرقا الله

سجانه و ایامک الاعراض عن ماسوی الله سجانه والاقبال الی جناب قدسه بجزئته سید المرسلین

علیه و علی الرحمن الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والا کرام مکتوب و م

بخواهید قاسم صدور یافته در تنز عین آنکه به کلیت متوجه حق سجانه باید بود و امر و حصول این

دولت و البسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی سر هم حضرت

حق سجانه و تعالی دنیای دنییه و نظر تحت خوار و بی اعتبار گردانیده حسن جمال آختر را در مرات

باطن متجلی و متنزین گرداناد بجزئته سید البشر المطهر عن زین العابد علیه علی الرحمن الصلوة و

ومن التسلیمات اکملها التقات نامرگرمی معه بدایه متوجه حصول یافت کرم نمودن جزا که الله سجانه

خیر الی انصیحه که بحبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال الی جناب قدس خداوند

غرضانه میسر گردد و اعراض از ادون او تعالی حاصل آید مصرعه کارانیت غیر این همه تسبیح

امر و حصول نیند و علت عظمی و البسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است ریاضات

و مجاهدت شاقه آن میسر گردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد و بطریق این بزرگواران اندر

نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست افتد و

این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات

آن کمالات میسر میزند که اولیاء است را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندر ارج نهایت

برایت است تعلیم محبت هو الازاکار فانها ملاک الام والسلام علیکم و علی سائرین تسبیح و تکریم

والتمنم متابعت المصطفی علیه علی الصلوة والسلام مکتوب انور و کرم تسبیح کبیر

صدور یافته در بیان آنکه تصبیح عقاید و اتیان اعمال صالحه هر دو وجای انداز برای طیاران

عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است

زرقا الله سجانه و ایامک الاستقامته علی متابعت السنه السنیه علی صاحبها الصلوة

والسلام والتمنیه کار نیست که اولایه تصبیح عقاید بر وفق الای علماء اهل سنت و جماعه که فرقه

آنچه در این باره در دنیا علم و عمل بقصد ناسی احکام فقیهانه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح
 اعتقادی و عملی قصد طیاران عالم قدس باید نمود و مصرع کار نیست غیر این همه هیچ
 مقصد نواز اعمال زینت و احوال کمال حقیقت و حقیقت ترک نفس و تصفیه قلب است تا نفس
 نرکی نشود و قلب سلامتی پیدا کند ایسان حقیقی که نجات و اوسته با نیت و بشنود و
 سلامتی قلوب و وقتی صورت بند و کفر او تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد
 غیر از دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نیسان ماسوا تمام میسر شده است که اگر
 به تکلیف یا دشمنی و مندمداید و نخواستن حالت معبر یعنی است و قدم اول است درین راه و بدون
 نیت و التماس و السلامه الا و انرا مکتوب بود و در هر نیت شیخ کبیر صد و ریافت
 در میان آنکه طیاران قلب نیک است نه بظهور استلال، بقلاً الله سبحانه و ایا که علی التمام
 المصداق و نه علی صاحبها الصلوة والسلام و التوجه الا بذكر الله تطمئن القلوب. راه الهی
 قلب و الله است سبحانه نه بظهور استلال است پیوسته بای استلال ایسان جوین
 بای جوین سخت بی تکلیف بود، چه در ذکر کسب مناسب است آنجناب قدس هر چند
 هیچ مناسب نیست مالتکتاب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر است
 پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت ستولی شد غیر الهیانیان هیچ نیست و
 چون کار با طیاران قلب رسید دولت باری نقد وقت او گشت **ه** ذکر گوذگرتا
 ترا جان است. یا کی دل ز ذکر زدن است. والسلام الا و انرا مکتوب
نود و سیوم بسکندر خان لودی صد و ریافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بیک
 الهی جل شانه باید برداخت بعد از ادای نماز پنجگانه جماعت و ادای سخن رواتب و اوقات
 خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت و بیخبران نباید برداخت چه در خوردن و
 چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر اینها معلوم کرده شده است بر همان طریق
 استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یا بنیاد اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن ملافی تقصیر
 آن باید نمود و با التماس و تضرع تمام حضرت حق سبحانه و ربها درود و دفع غلظت آن سواست

و شیخی را از وی فکر یافتند باشد متوسل بایده ساخت و الله سبحانه و العیسی کل الیه و السلام **مکتوب**
نود و چهارم بنخضر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از فصیح عقائد و ایتیان اعمال صفا
چاره نیست تا این که روح طیار عالم حقیقه نماید حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعتی مصطفی علی جناب
الصلوة و السلام و التوحید تقاضا کردست فرمایند آنچه را در غیبت و آنچه را بصیوح عقائد است اولاً بموجب
ارزی صایه اهل سنت و جماعت که فرقه اجلیه اند و ثانیاً ایتیان اعمال است بموجب احکام فقهر پیدازد آ
آن احکام از فیض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مستحب چون این جناح عقائد
عملی میشود اگر توفیق خداوندی جل سلطان سعادت نماید میتواند که به عالم حقیقت طیار نماید ولی
حصول این دو باز و طیاران و معلول به عالم حقیقت محال است بیت محال است سعادت که در سعفا
توان نیست جز در پی مصطفی و شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت علیه علی الاصلوة و السلام
مکتوب نهم و پنجم بسیار هم جوایزه صدور یافته در بیان آنکه آدمی نشو جامع است و قابل پذیرفت
به جامعیت مخلوق است و اقوالی بعضی از مشایخ که در مرتبه سقا واقع شده است در دست قابل مثال
معمول بر توحیجات اند در بیان آنکه سحر افضل است از سحر و مایا فلک و آدمی نشو جامع است هر چه در
تمام موجودات است و انسان تنها آیت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت از مرتبه و خوب
بطریق صورت آن الله خلق آدم علی صورته و همین جامعیت قلب انسان که هر دو کلیت انسان
است و قلب تنها است لهذا در حقیقت جامعه میگونی و محبت همین جامعیت بعضی از مشایخ از
وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش مافیة زرا و رویه قلب عا و روانه زرا در هیچ محسوس نشود
زیرا که قلب جامع عناصر افلاک است و عرش و کرسی و محفل و نفس شامل مکانی و الا مکانی است
پس آینه عرش مافیة بوسطه شمول لا مکانیه و قلب و مغز می نباشد عرش مافیة با وجود
وسعت داخل در او اسکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است و جنب لامکانی قدری دارد
و اما راجع از مشایخ قدس الله تعالی سر هم میدانند که این حکم یعنی بر سکر است و محمول است
عند تمایز میان حقیقت و انوذج او عرش مجید که محل ظهور نام است این منبع تر است که
در قلب تنگ آنکه تجایش باشد آنچه در قلب او عرش مایا بدان انوذج عرش است

حقیقت عرض و کشمیت که آن الموضع هیچ مقداری نیست و جنب قلب که اوجام انوزجات بی
 نهایت آینه که در وی آسمان باین بزرگی با نشای دیگر نماید نمی توان گفت که آینه از آسمان و بی
 تر است آری مثال آسمان که آینه است و جنب همان سفیر است و حقیقت همان این محبت بشالی است
 کرد و مثلاً انسان انوزجی از آینه غصه خاک کمون است نظیر جامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
 انسان از آینه خاک اوسع است بلکه وجود انسان را و جنب که خاک هیچ مقداری نیست جز چمن شسته
 بلکه الموضع چمنی باشی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از شایخ در غلبه
 بلکه گفته اند جمیع محمدی اجمع انجم الهی جل سلطان چون محمد علیه الصلوٰه والسلام والتمتة جامع
 حقیقت و امکان و مرتبه چون نسبت اند حکم کرده اند که جامعیت محمد را جامعیت الله تعالی از او
 است اینجای صورت الحقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه الصلوٰه والسلام جامع
 صورت مرتبه و جنب حقیقت و خوب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر ذوق
 نیکو در میان حقیقت و خوب و صورت و خوب چنین حکم نمی کردند جانشان و کلام این مثال نه
 بلکه حکام الکبریة محمد بنده است محدود در صفات ای و او تعالی و تقدس غیر محدود است و
 باستانی باید دانست که هر چه از احکام ساری است او تمام و لایته است و هر چه از صورت مقام نبوت
 در او است با بیان انبیا علیهم الصلوٰه والسلام است بواسطه صحت مقام بطریق جمعیت نیز نصیب
 است به تمامیه ساری و صحت تفصیل سکینة اندیشی ابو یزید بطلان قدس سر سگ و بدو ای از رفیع من المومنین
 و ای خود الواسی ولایت میداند و الواسی محمد را علیه الصلوٰه والسلام الواسی نبوة الواسی لایته که در سبک
 را در توحید میداند و الواسی نبوت که در وجود دارد و ازین عالم است سخن بعضی گفته اند اولایه افضل
 من النبوة پس از آنکه در ولایت روحی دارند و در نبوت روحی و مخلوق و شک نیست که روحی افضل
 است از مخلوقی بعضی در توحید این سخن گفته اند که ولایت است افضل است از نبوت و از این جهت
 مثال این همان دو در کار میان نبوت و روحی فقط نیست بلکه باین توجه روحی نیز از
 طاهرش روحی است بهمانه و طاهرش با خلق و اگر تمام روحی در او در نبوت انبیا علیهم الصلوٰه
 والسلام است بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشان سلم داشته اند ولایت جزو

نبوت است و نبوت کمال است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولائیت
 پس صحت افضل شد از سزا که در صحت است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که علوم اناس
 راست از نبوت خارج است بر آن محو ترجیح دادن معنی ندارد و صحتی که مستفهم سکر است البته افضل است
 از سکر علوم شرعی که مصدر آنها مرتبه نبوت است لاجرم صحت و مخالف آن علوم هر چه از سکر است
 صاحب کرم معذرت است شایان تقلید علوم صحت نه علوم سکر است بقا الله سبحانه علی تقلید العلوم
 الشریعیه علی مصدرها الصلوٰة والسلام و التمتع بحرم الله ^ع قال آمینا و آنچه در حدیث قدسی
 واقع است لایسعی فی رضی و لاسامی و لکری یعنی قلب بعد المومن بر او ازین گنجایش نبوت
 مرتبه جوست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب
 لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرض ما فیة در وی مقدارزی نباشد
 این حکم مخصوص حقیقت لامکانیه است مکتوب نو و روششم به محمد شریف صدور یافته
 در منبع و در بر قبولی و تأخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی بها جاها الصلوٰة والسلام
 و التخییر و ماینا شکیبا ای فرزندانم و زکراوان فرصت و اسباب جمعیت همه اینها پیش از
 و تأخیر نیست بهترین اوقات که زمان عقولان جوانیت در بهترین اعمال که طاعت عبادت است
 تعالی تقاضای باید صرف داشت انحراف و ششبهات شرعی چنانچه نمود در پیش وقت نماز جماعت
 لازم باید ساخت و از زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است از این جهت که
 می باید دانند و امکان کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت
 و از اسوالم میله انعام ساید ربع عشر را تحقیقا و نظریا از برای فقر تعیین نمود و میان آن تصرف
 بر تمام اوقات که در انصافی است که شصت گهری روز و شب که گهری صرف طاعت است
 نشود و از چهل سهم یک سهم فقر را و انبیا و از دایره وسیعہ مباحات با بیرون کشید و بویات و ششبهات
 در وقت شود در موسم جوانی که او آن سلطان نفسانیه است و قهرمان شیطان لعین خلیل عمل
 بکنیه اجرمی بر داند و فردا که با فرزند عمر رسانند و طوس و قوی مسته پیدا کند و اسباب حقیقت است
 نماند و عزیزانند است و نیشیانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگردد و فرصت نماند از این

که خموی از توبه است می نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرور که بجز صادق علیه من الصلوة افضلها و
 سن النبلیة اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة را از آن ابعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد و در شیطا
 بنز و رگرم پروردگار جل سلطان در پیش است اندزد و هفتاد و اسبعا بهانه ساخته که مکتب می سازد
 باید دانست که در وادیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن در دست را تمنج ساخته ندوب و در شمول
 رحمت گردانید که در حقیقت وسعت کل شیئی از آن مشهور است در روز قیامت دشمن از دست جلا
 خواهد رفت **سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مَنْ تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ كَمَا كَانَتْ**
الْمَلَائِكَةُ وَدَشَمَانَ الْعَرَبِ مَطْعُونَ مَخْفُوقِينَ فَمَنْ يَكُونُ كَمَا كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ يَكُونُ كَمَا كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ
 شایسته معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت از برای آنجماعت که بر زمین می کنند زکوة و عاشر
 واداسی کنند زکوة در لبس کم و رحمت را از زکوة مخصوص با برادر اهل سلام نیک کردار داشت آری
 مطلق اهل سلام را بقدری رحمت یافتند از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منته متطاوله از عذاب
 نجات یابند با ظلمات مشاهیر عدم مسالات با حکام نه زکوة کی بگذارد که نوایمان را استبداد بر عباد فرمود
 اندک را در پیغمبر بکبیر و میرساند و اندر بر بکبیر مقتضی به کفر است عبادا با الله سبحانه و
 اندکی پیش تو رفتیم دل تریبیم که دل زنده شوی و نه سخن بسیار است حق سبحانه و تعالی
 توفیق مرضیات خود از رفیق گرداند بحرحمت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یقیناً المقصود آنکه
 مولانا الحق حامل تقدیم شانه خالص فقیر است و حق جو را تقدیم نیز دارد اگر دو اعانتی طلبد توجرا
 مرعی خواهند داشت مشا را لایه فرض کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد و السلام مکتوب
فَوَدِدْتُ أَنْ يَسْخَرَ لِي فِي حَقِّهِ صَدْرُ يَافِقَةَ دَرِيَانِ أَلَمْ تَقْصُدِ الْعِبَادَاتِ مَأْمُورَةَ حَصِيلِ
 یقین است و اینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی مفسدان بحقیقت ایمان شرف گرداند بحرحمت
 سید المرسلین علیهم السلام من الصلوة آنها و من التسلية اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسان
 ادا عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
 تواند بود که در میانه آنکه حق یا تبارک الیقین رضی باین معنی باشد چه کلمه حق همچنانکه از برای معجز
 خاتمی آید از برای معنی علت نیز می آید برای لاجل ان یا تبارک الیقین گویند یا بانی که پیش از

روای عبادت است صورت ایمان است و تحقیقت ایمان که تغییر از آن پنهین کرده شد قال غزالی
 یا ایها الذین آمنوا الذین آمنوا من آمنوا باو و طایف العباد المأمور و مقصود اوقاف و بقاء و ولایت عبادت
 تحصیل این بی و لست است همین تعیین است اگر از فانی الله و البقا یعنی دیگر خواهند که بحالیت
 مومنان باشد خود همین عبادتند و در غلبه حال شکر و قنوت چیز اطاعت می شوند که از آن باید که شکر
 است و نظر باید که در این بین شکیان از شراخ طبقات است پس از آن دعا و احوال میگوید که علم
 و البقا و بر علی اخلاص الوجدانیت صحیحه العبودیه و اسوی ذلک لغنا لیلنا فی رقتة و الحق که استیغفار
 و این کلام از استقامت او در سبید فانی فی الله عبارت از فانی در ریاضیات است و استقامت
 علی ذل العیاس السیولی الله و البیعت و نحوها ثانیاً است و سیگار و کسب صلح آسای بیان هم
 الله بخش بصلح و تقوی و فضیلت از استقامت و جمعی کثیر باقیان و بسته و نادره از او
 اگر معوقی طلبید است که توجه شریف بحال ایشان هم بخوانند فرموده السلام علیک و علی
 اتبع الهدی مکتوب نو و هشتم بعب القادوس پیشتر ذکر کردیم و دریافته است غلبت
 رفق و ترک عفت با ادا حدیث نبوی علی مکه و الصلوة و السلام و حج و جانا و دعا بر کز
 عدالت است عاشرت از فی فرمایند حدیث نبوی علیه السلام انما افضاء باوسن التبتیا انما اهلها که در
 مذکور و عطف و نصیر و این فنده اندر از منوره و حج شجانه و تعالی من متقیان آنها میگردانند قال رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم ان الله رفق بحیب الرفق و یعطى علی الرفق بالاعطى علی العنف و
 بالاعطى علی اسوه رواه مسلم و فی روایتی که قال یعیاشة علی باب الرفق و بالاعطى
 و الفحش ان الرفق لا یكون فی شئی الا لارائه و لا ینزع من شیء الا لارائه و قال یعیاشة علی باب الرفق
 و العجیبه من حرم الرفق حرم الخیر و قال یعیاشة علی باب الرفق ان من حرم الرفق حرم الخیر و انما قال
 و قال یعیاشة علی الصلوة و السلام من اعطى حط من الرفق اعطى حط من العزیز و الاخره و انما قال
 ایضا علیه و علی الصلوة و التسلیما الحیا من الايمان و الابا حقه العجیبه و الاخره من حیا
 و الحیا فی النار ان الله یغضب الغضبا البزی الا و غیر کم من حرم علی النار و من حرم النار
 علیه علی کل ما بین لیس و رب سهیل المؤمنون هم یون لعیون کلما جعل الله فی القادوس

بسیار از این روایت

استخرج على صحفة استنسخ من نظم عطاويه بيد علي ان يقفده دماه الله على رؤس الخلائق
 يوم القيمة حتى يجيره في امي الحور ارشار ان رجلا قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 اوصي قال لا تغضب ثم قال لا تغضب الا غضب الله انتم كما بل الحنثه كل ضعف شضعف لواقسم على الله
 لانه الا اذكم بل ان كل عمل خوط مستكاذ اغضبكم وهو قائم فليجاس فان ذهب
 عنه العصب الا قليلا صلح ان الغضب لا يغضب الايمان ^{ان الغضب انما يغضب الصبر العسل من تواضع الله}
 رفعا لله فهو في نفسه غير وفي عين الناس عظيم ومن تكبر وضعه الله فهو في عين الناس صغير
 في نفسه كبير حتى هو من عليهم من كلب خنزير قال موسى بن عمران علي بنينا وعليه الصلوة
 والتسليما يارب من اعز عبادك قال من اذ قدر عقر وقال ايضا عليه الصلوة والسلام والتمت
 من حزن لسان الله عورة ومن كف غضبه كفت الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى الله
 قيل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة والسلام من كانت له مظلمة الاثم من عرضه وشي فليتح
 سنة اليوم قيل ان لا يكون ديار ولا دم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم
 يكن حسنة اخذ من سيئات صاحبه فعمل عليه قال ايضا عليه الصلوة والسلام انذرو
 بالمنفس قالوا المنفس فيما من لا در سموا لا شاع فقال ان المنفس من اثمى من ياتي يوم
 القيمة بصلوة وصيام وزكوة وياتي في شتم بزاو اكل مال بزاو سكت ثم بزاو ضرب بزاو
 فيعطي بذا من حسنة فان قد نيت حسنة قبل ان يقضى ما عليه من خطايا هم وطخت
 عليه ثم طرح في النار وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى عنها
 ان اكتبني الى كتابا ترضي فيه لاني فقلت سلام عليكم اما بعد فالي سمعت رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه سلم يقول من التمس ارضي الله بسخط الناس كفاه الله
 مؤنة الناس ومن التمس الله بسخط الله وكله الله الى الناس والسلام عليكم صديق
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه سلم وبارك رزقنا الله سبحانه واولاكم التوفيق
 بالعمل يا اخبر الخبر الصادق والسلام اين احاديثك الكرمي ترجمه نوشته است اما
 بخدر مستخرج جيو جوع نموده معاني اينها را فهميد سعوا نمند كرد كه عمل مقتضاي اينها است

شود بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدیدیست و در آنمی است عقل آدمی را از نسیان کار
 باید فرمود و بطراوت و حلاوت دنیا سرور نباید شد و اگر بدینا کسی اغرت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید
 که از همه عزیز تر باشد و بجا هر دنیا و فیه تشنگن از بنیز در است و همیشه در روز و لغیبت باید شمر
 و در مرضی خدای عزوجل باید گوشید و بخل خدای باید احسان نمود و تعظیم لامر الله و شفقته
 علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی و مخرصادق علیه الصلوٰه و السلام هر چه
 فرموده است مطابق نفس الامت است بزل و نهان نیت خواب بزرگوش تا چند خواهد بود و در
 رسوای است و بی نیای و رسوای قال الله سبحانه و تعالی **لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي اَلْفِئَةُ بَيْنَكُمْ**
 هر چند بسیار وقت شما قاضای استماع مثال این سخنان نکنند و عنفوان جوانی است
 تغفات و نبوی میسر و حکومت و تسلط بر خلافت حاصل باشد شفقته بر حوال شما باعث این
 گفتگو میگردد و هنوز هر چه زود است وقت توبه انابت خیر شرط است **ع** در خانه اگر است مکتوب است
 مکتوب نمود و در مهم به ملاکشن میری صدور یافته در جوابت فساری که زوده بود از کیفیت دم
 اکاهی و جمیع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است، التفات نامه گرامی مشقت است استفسار
 گرفته بود از کیفیت اولم اکاهی و جمیع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر
 این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند خود ماحل این اشغال معینی بر مقصد است که
 بیان آن ضرورت گویم روح انسانی را پیش از تعلق باین سپهر بیولانی راه ترقی و عروج
 مسدود بود و در نقص ما بنا الله مقام معلوم مقید و محسوس لیکن در نهاد آن جوهر برتر
 استعداد و عروج نشو و نما و در بعیت نهاده بود و در ضریه او ازین راه بی ملک مغرور فرموده
 تی سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین سپهر طمانی جمع فرموده و بجان آن
 جمع بین النور و الظلمه و قرن الامر باخلق و چون این دو امر بی الحقیقت بر دو طرف بعینه
 واقع شد و بود حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقرب این نظام روح را
 بانفس است عشق و آرزوی و او در این گرفتاری اسباب نظام اینها گردانید که بیهفت
 خلقنا الانسان احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین نری ما این بیان میفرماید این منزل روح

و گرفتاری آن فی الحقیقه از قبیل موج با ایشان بلامستثنی بواسطه آن سبب است روح تمام خود
 ابعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود نفس اماره
 این طایفه و دیگرست و نهاد روح که اشکال لطافت هر چه روحی از حکم اوی گیرد پس هر گاه خود را بفرجه
 کرده باشد از اجزای نسبت آگاهی سابق خود را که بفرجه و جوب تعالی و تقدست داشت نیز فراموش
 گرداند و تمام خود را انفعال سازد و حکم ظاهر گیرد و الله تعالی از کمال سبب او بزند و نوازی انبیا
 علیهم الصلوة والسلام استماع و او را بتوسل این کار خود دعوت فرمود و مخالفت
 نفس را که مستحقه و درست است فرمود و نفس را حج القهقهی فقد قانقوا فرزا عظیمایوس لم یفرغ راسه
 اخذ و انما والی الله نفس قفا من انما لا یبید لهما جواب ان اشکال گویم که ازین سبب است
 روح با نفس منوم است بلکه نفسی آن و نفس و بقا آن بدو پس چهار تا زمانیکه این اجتماع و تنظیم
 بر پاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن و چون
 این تنظیم خلل نگیرد و باطن از محبت ظاهر اراض نموده زو محبت لطن البطلون آرد و
 نثار و بقا که بفانی پیدا کرده بود روز و ال آورده قمار و بقا را باقی حقیقی تعالی و تقدس
 حاصل کند ازین زمان غفلت ظاهر و حفض باطن تاثیر کند و تاثیر کند باطن را تمام است
 جان را بطن منمونه است و از ظاهر هر باطن به هم در ضرورت است که ظاهر فاضل باشد و باطن
 و لا محذور و مثلاً در ضمن ادام نازمانی که بجا ده منتهج و مخلط است حکم بود و مستعد است چون
 روغن از قندهار جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم کی بود یکی که تمیض نشود و این چنین است
 دولتی را اگر خواهی بعد عالم باز گرداند و عالمی را متوسط و جود شریعت و از ظلمات نفس
 و اربابان نور را بطریق سعیران بعد با الله فرود می آید و روی او تمام غلبن میگردد بی آنکه گرفتار
 یا نیاید که اندک او بر همان گرفتاری سابق خود حشمت اختیار او را در دنیا آرد و اندک
 این منتهی با سایر ممتدیان و اعراض از جناب سبب تعالی و تقدس و اقبال غلبن در
 صورت شریعت و اربابانی حقیقه همه مناسبند و از گرفتاری ماعدم گرفتاری لغات
 فاحش است پس اقبال غلبن در حق این منتهی بی اختیار است و همین که برین نثار

بلکه رضاهندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در معنای ذانت و در عینیت نامرضی حق
است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی بدست کار عالم و گردانید و روحی بقا و نفس آرد و منتهمی با احوال
از خلق محال است و علم اقبال مخلوق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دنیا بدربار
انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی بقدر وقت او متشنج و طبعیت قدس اندک تعالی
اسراریم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمیع جمیع توجه به بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
آن معنی بر اختلاف احوال و مقامات هر کسی از مقام خود خبر داده و الا عمرت لا اوتی سبحانه و انجلی
سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که الله با تبهی الجمع الی البدایه لوفوق مقام دعوت
که درین سوره تحریر یافته چه در بابیت نام رو مخلوق است حدیث تمام عینهای و الایام قلبی که تکرار
یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت انجریان احوال خویش و است خیر
لهذا لودم در حق آن سر و علیه الصلوة والسلام تا وطن گشت و چون نبی در رنگ شبانست و فطرت
است خود غفلتشان یا ان منصب نبوة او نباشد و حدیثی است مع الله وقت الایسعی فیها ملک
و الانبی مرسل بر تقدیر صحبت شارت تجلی ذاتی برقی تو نولد و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آن جا نیست تمجید ابرار آن صغی غلیت از قبیل سیر
مستفوق و عاشق است عاشق از سیر گشت است میت آمیند صورت از سیر دوست + کان
نپزایمی صورت از نور است + باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق محبت تغفیر عود نمی کنند
با وجود بی پرگی او را بخلق مشغول هستند از دوفلاح خلافت را با او موط ساخته مثل این گویا
مثل شخصی است که کمال تقرب با پادشاه دارد و بیان او پادشاه عالمی از صورت و معنی هیچ
نیست مع ذلک از سخنان ارباب حوائج مشغول داشتند این فرق دیگر است در میان پند
و منتهمی رجوع چه مبتدی صاحب صحبت و منتهمی مرتقم محبوب السلام علیه و علی سائر من
الهدی مکتوب صدرم نیز سلا حسن کشمیری سید و یافته در جواب سئوالی که نموده بود
که شیخ عبدالکبیر مینویسند گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیبت است + التفات نامه اگر می شنید
ساخت انچاز روی کرم مرقوم بود بوضوح انجا مید نوشته بود که بخشید عبد الکبیر

گفتند که حق سبحانه و تعالی عالم بخلقیت خود مافقر را نابینا می نماید اما مثال این سخنان هرگز
 نیست بی اختیار رنگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قابل آن سخنان
 شیخ کبیری باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه السلام در کاسته نه
 کلام محمد الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الزاق کاشانی با انصاف کاسته نه بعض
 فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را با عیان خود می نشان
 و خود را عالم الغیبی فرمایند یعنی علم غیب کردن از او سبحانه بسیار استقیح و مستکره است و آنرا بحقیقت
 تکریم است و حق سبحانه غیب معنی دیگر گفته از شاعری بر او کبریت کلمه تخریج من انوار هم فی الیقین است
 ما علم علی القلوب با مثال هذه الكلمات الصریحیة فی خلاف الشریعۃ تصور اگر انما حق الکوید و بسط
 سبحانی که غور زان و مغلوبند و غیبات حوال اما این قسم کلام مبنی بر حوال نیست تعاقب بعد دارد و
 مستند تاویل است بعد از معنی شاید و هیچ تاویلی در تفسیر مقبول نیست فان کلام الکتاب
 محل و بصرف عن اظهار الغیبه و اگر استکار این کلام مقصود از اظهار انکلام ملامت خلق داشته باشد
 و نفرت اینها آن نیز مستکره است و مستطاب این برای تحصیل غفلت از آنها بسیار است بچهره صورت کسی
 تا بس که کفر سازد و چون در تاویل انکلام سخن کرده اند و تفسیر نمودند حکم سوالی را جوابی
 باید و ضرورت در آن باب سخن سرزد و علم الغیب عند الله سبحانه انکه گفته اند که تعجب و دم باشد
 علم بعد و م نباشد یعنی چون غیب است سخن سبحانه معدوم مطلق است و لاشیء محض تعلق
 علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیء محض بر آن در توان
 گفت که حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود نیست چه شریک تعالی و تقدس از صلوات خود نیست
 و لاشیء صرفست آری مفهوم غیب مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در واقعیت
 اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن تصور از او باشد
 منتفع تصور معلومیت از استمالی برود و لا اقل وجود مبنی می بخشد و اعراضی که بر تو
 مولا نامحدود و حجاب کرده اند و در مرتبه نفس نسبت علمیه در مرتبه جدیت مجوده مستلزم نفس مطلق
 علم است تخصیص نفسی علم غیب کردن و چه ندر و اشکال دیگر بر تو چه بولانا آنست که

آنچه در مرتبه حدیث مجرود نسبت علییه مستغنی است اما عالمیته او تعالی بر حال خود است چه بذات
 عالم است و بصفت که صفت آنجا مستغنی است نفاذ صفات حق را سبحانه عالم میگوید اما اگر
 علم از وی تعالی معلوم می سازد آنسانی که بر صفت مرتب می شد به ذات مرتب می دانند
 فکند از او توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیبت تعالی تقدس کرده نموده اند و تعلق علم را
 با آن جایز نماند که اگر علم واجب با تعالی و تقدس اقرب توجیهات است ما فیه و علم
 بواجب تعلق علم واجب تعالی با آن محبت و سبحانه محبت چه وجهی که در عدم حوازی گفته اند اقتضای
 حقیقت علم است هر لحاظ معلوم از ذات مطلق تعالی مقتضی عدم لحاظ است فلا یجتمعان لهذا
 التعلق است اینجا محل خدشه است زیرا که در علم خصوصاً نمیندر کار است که آنجا حصول تصور
 معلوم است و قدرت علیایه در علم حضوری است چه در کائنات و در ما نحن فیه علم حضوری است
 نه حصول فلاحی در فی ان معلق العلم الواجب سبحانه بذات تعالی بطریق حصول لا بطریق حصول
 والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال و صلوات الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهین و سلم و بارک
 و السلام و لا و لا و لا و لا مکتوب صدور و حکم نیز علی حسن کشمیری صدور یافته در در جماعت علم
 کامل ناقص تصور کرده زبان اعتراض در از مینابند احسن الله سبحانه حالک و اصلح ما لکم
 مفاوضه شریفه و لا انا محی صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که در واقعات دکان از افشوس
 فسخانه اند مخاطبانی که بر نفس محسب بر ابرار آورده بودند فی الجمله بوضوح بیست آری هر اعتراضی
 که بر نفس اند در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول الطینان بحال اعتراض نیست چه اعتراض
 درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس از مرضی و مقبول است
 مقبول اعتراض نیست و در او و او مدتی است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان مخلوق
 با خلاق الله است ساحت قدس و از اعتراض نیست فطرتان بلند است هر چه میگویم با ما
 است بیست اگر از خویشتم چو نیست چنین به چه خبر دارد از جنان و چنین به باست که
 جاهلان از کمان جهل نفس سلطه را با مارگی تصور میکنند و احکام مارگی بر طمینه اجرامی نماید
 چنانکه کفار انبیاء را صلوة و السلام در رنگ سایر بشره و ان تنه که کلمات نبوة انکا

نموده اند اعدا انکه سبحة عن انکار سهو الا را اکار بر و انکار متابعیم علیهم الصلوة و التسمیات
 مکتوب صد و دوم بجلا مظهر صد و ریافت در بیان آنکه کجوم در قرض سبوح مجموع مبلغ
 است نه زیادتی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه در صورت مجموع دوازده
 تنگه هم است نه درون تنگه زیادتی و ما یعلق بذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شما
 آنروز نسیقه دید که ربا در قرض سبوحان فصل است و بحسب مده در قرض ده تنگه بدوازده تنگه همان
 ده تنگه زیادتی است چون بعضی کتب نعتیه رجوع کرده مشاهده گشت که در شریعت به عقیده که
 در فصل است نیز با است پس ناچار این عقد محرم باشد و هر چه نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد
 بود پس آن ده تنگه نیز با محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب
 ابی ایمن شاهی آنها را یعنی بود باقی ماند صورت احتیاج محرم و ما حرمت را بنیص قطعی ثابت
 شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسیم ایتم قطعی است و آن
 نسیم رتبه آن نذر که فسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال الهموری که احکام علماء را لا هوانند
 میفرمودند که بسیاری از روایات نسیم اعتماد را شایان نیست و مخالف است با روایات کتب معتبره
 و توسط صحتة نذر الروایة پس احتیاج را با نظر و منحصه باید فرود آورد آنمخصص آن حکم قطعی که
 فمیرا کنظر فی محصنة باشد که مثل است دقوة ع که رستم را کشیم خوش رستم و رضیا
 اگر احتیاج عام تر گفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت را باید نشود چه هرگز زیادتی
 قبول میکند بلش از احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج بچکس بضر خود اقدم خواهد
 نمود فلذا جمعی ایند حکم المنزل من الحکمیر الحمید فی زیادة تعالی کنابه الغرین من امثال بذلتهم
 و توسط عموم الاحتیاج و توسط سبیل فرض الحال گویم که احتیاج از جمله ضروریات است البته
 یقار بقدره با پس طعام از آن مبلغ سود بخیر و مردم غم از نذر داخل احتیاج نیست و ضرورتی
 بان متعلق نذر او تر که میت احتیاج میت تشنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند قطعا
 بر حانیت و بخیر داخل احتیاج است شتند با اما به محتاج نیست بعد پس در صورت محتاج نسیم
 مانع فرماید و مستقر صان سبوح محتاج اندیانه و یقار به احتیاج قطعا ایشان از برای بها

از آن بل نپردان جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری
 را حیل و احتیاج ساختن و قرض بسود را با این علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن از بدترین دور
 است باید که شیوه امر معروف و نهی و سنکر امری داشته جماعه که با این بلا گرفتار باشند منغ نهانند
 و بعد صدق انجیلا نگاه سازند چه کسی با این اختیار کرد که آنرا بختاب تقسیم مخلوط بدینا باید شد
 وجوه عیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایت
 طیب و اهل فساد شده نوشته بودند که درین زمان بی شبهه بدی نمی شود راست است اما
 امکان از شباید اختر نمودن اعتدای طهارت که منافعی طیب است اندر درین دوستان است
 از آن ممکن نیست لایکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال سانی
 است حلال حلال دانستن و حرام حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن کفری
 کشد و ظنیات نه چنین است بسا امور سپاه اندر در حقی که شافعی از اسباح نمیداند و با بعضی
 در میان فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک که بطاهر مخالف حکم نص قطعی است
 نماید غیثوان و ارتضدیل نمود و تکلیف با اعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجع است بل
 متیقن و مخالف او در خط است بعضی از اربابان شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح حضور
 شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چه کسی بسود نکند شما او را زجر کردید و گفتید که از
 حلال انکار میکنی نمی و اما مثال این بخان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
 که ترک آن اولی است اهل و روح بر خصصت امر میکنند و بغیریت دلالت نماید غیثیان لاهور
 احتیاج را در اول داده حکم بر حلیت کرده اند احتیاج را در اسن فراج است اگر همین کنند هیچ با شما
 و حکم نص قطعی جویمت را با عیشتی اف و چنانکه بالا گشت اما انقدر ملاحظه بایستی نمیدانند که
 دیگران را طعام خورانیدن چه قسم محتاج است مستقر قرض بسود را روایت تنه یه بعد للیتیا
 و انسی مجوز استقر قرض بسود است محتاج را ند دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
 شاید بیزیت کفارت یمین یا طهار یا صوم نخبه باشد و شک نیست که او با دایم این کفارت
 محتاج است گویم اگر استطاعت طعام ندارد در روز دارد تا آنکه قرض بسود گیرد و اگر قسام

احتیاج ازین تسبیح دیگر هم پیدا شود بانکه توجه بکرت تقوی منافع خواهد شد و من توبی اللہ بحول
 مخربا ویز قوس حیث لا یحسب زیاده اطناب زلفت و السلام علیکم علی من اتبع الهدی
 مکتوب **صد و سیوم** بیادیت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و سیوم یافته در بیان معنی عاقبت
 و طلب کبریا قاضی از برای سر نبرجی سجانه و تعابا عاقبت دارد آن عاقبت خواسته ای که عزیز
 همواره دعا میکند و منامی عاقبت که روزی نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه میگرددانی مگر عاقبت
 نیست آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مکتوب بعضی از عاصی حق سجانه تا شام نیست که سینه
 قاضی نذر و از اجزای بعضی احکام شریعی که بنویسند مثلا برادر زاده عظیم داریم از پدر و پاره میراث
 مانده هست حق نذر در تصرف آن مال آون شعر منضبط است اگر قاضی با شک یا ذون او کار میکند
 علی هذا القیاس مکتوب **صد و چهارم** به قضایه بگردد مسکن صد و یافته در خواب و هر چه
 از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است تصدیا بندگیست غیر از رضی بودن فعل موعود
 و تقدس و نفیست از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده
 باکی نیست بلکه یاد شاه است الموت جبر و وصل الی حبیبینان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بحال
 الی حبیبینا ما هو سعا لکن نذیر عا و استغفار و تصدق ملو باید نمود قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله
 و سلم ما الی شیخ القلی الا کالغریب المتقوت یطرد عوه و یحمه من اب او ام و اناج او صدیق فاد الحقنه کان
 احر الی من الدنیا و اقیها و ان الله تعالی یرض علی بل القبورین دعا اهل الارض امثال الجبال
 من الرزقه و ان بهینة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم القفات نامه رسید بوی سر بر فقر بسیار
 شد و است و الا ان خود را معان میباشند سفارشش تبالکین نوشته است انشاء الله تعالی
 سو و منکر در زیاده تصدیق محبت شعاری قاضی حسن و سایر غرض دعوت و اوان مطالع
 و از حق تعالی در جمیع امور رضی و شاکر باشد مکتوب **صد و پنجم** بر حکم عبد القادر صد و
 در بیان آنکه مریض از زمانی که از مرض بپوشد هیچ غذا و رسود مندیگ اگر چه مرغ تنجین باشد
 بلکه تقوی مرض است هر چه گیر علی علت شود پس اول فکر از ازاله مرض او مینماید بعد از آن
 بعد از ای مناسب است بپوشد و ابقوت اصلی اومی از ندیس آدمی تا زمانیکه مریض قلبی مبتلا

تقریباً تمام است
 در بیان آنکه مریض از زمانی که از مرض بپوشد هیچ غذا و رسود مندیگ اگر چه مرغ تنجین باشد
 بلکه تقوی مرض است هر چه گیر علی علت شود پس اول فکر از ازاله مرض او مینماید بعد از آن
 بعد از ای مناسب است بپوشد و ابقوت اصلی اومی از ندیس آدمی تا زمانیکه مریض قلبی مبتلا

فی قلوبهم مرض ایچ عبادتی و طاعتی او را نافع نیست بلکه ضرر است رب مال للقرآن و القرآن یلعنه
 حدیث معروف است و رب صایح لعلین من صیامه الا الجموع و الطماخیر صیچ المهای امراض قلبیه نیز اول
 باز از امراض امر غیر میند و آن مرض عبارت از گرفتاری بفریقتست بجا نبلکه گرفتاریست بنجود و غیره
 هر چه را که بنواهد بر ای خود و میخواند که فرزند را دوست دارد بر ای خود دوست دارد و همچنین بر ای بر ای
 و حسب جاهه فی الحقیقت محبوب و مولی نفس است تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود و امید نجات
 بوسی مستعد است یعنی علماء الوالیهات حکما و ذوی الالبصار فکر از انیمه فیض لازم است معصوم
 در خانه اگر گسست یک حرف نیست + مکتوب صد و ششم به محمد صادق کشمیر
 صد و ریافته در بیان آنکه محبت انبیا الله که تسفیر بر معرفت ایشان است تا از اجل نعم خداوند است
 جل شانها + مکتوب مرغوب که سبب از فرط محبت و کمال داد بود و وصول یافتند سجانه انجیر
 علی ذلک محبت انبیا الله که تسفیر بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطان آنکه مکتوب
 دولت را این نعمت شریف است از شیخ الاسلام بهروی میفرماید الهی چیست انکاید و ستان خود
 کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا از ان یافت ایشان را شناخت بعضی از انبیا الله قائل
 است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بخانه الله سجانه و ایام کم بدان انبیا شیخ
 فرمود الهی هر که انخواهی بر اندازی او را با ما در اندازی بهیست بی عنایات حق و ناسان
 که ملکش بسیار استش ورق + این رجوع و انابت که حق سجانه تجوید شمارا که است فرمود
 نعم عظمه تصور فرمایند و آنحضرت حق سجانه استقامت آن طلبند و السلام علی من اتبع الهدی
 و التزم متابعت المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیما مکتوب صد و هفتم به محمد صادق
 کشمیری صد و ریافته در جوابه و اسواله چند که نوشته بود و از آنجا بوی نعمت آمد او این
 مشتمل است بر فوائد ضروری که در ایمان انبیا الله علیه نافع آید و حق سجانه و تقاسعات
 ایمان انبیا الله علیه تسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بود و در مشتمل بر اسواله چند
 هر چند اسوالی که شایسته نعمت و تعصب دانسته باشند استحق جواب نیست مع ذلک تیزل نموده
 در جواب اقدام نماید اگر یکی را نفع کند شاید که دیگری را نافع آید سوال اول آن بود

سبب حمیت که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند بزرگان این زمان
کم ظاهر میشوند و اگر مقصود از این موالی یعنی بزرگان این وقت بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر
از فتوای عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسویات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
است نه از شرایط آن بخلاف آنچه منبری علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر فضیلت
دلالت ندارد و تقاضای آنها با اعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تو ند بود که از ولی او ظهور
خوارق قلیل باشد و از ابعاد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیا کثیرتیه و نامی صحابی نیز
نظر بظهور خوارق از کونه نظرمیت و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شیایان قبول فیض
نبوة و ولایت جماعه آنکه استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوه استعداد تقلیدی در تصدیق علی علیه السلام و الصلوة والسلام
اصلا محتاج بکم نیست و بوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات با هر
و معجزات قاهره بر ولایت تصدیق نبوة شرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این دو اولیاء
سینما برین دو اولیاء فرموده است **لَا تَجِدُ دُونَكَ نَبِيًّا** و **لَا تَجِدُ دُونَكَ نَبِيًّا** و **لَا تَجِدُ دُونَكَ نَبِيًّا**
با آنکه گویم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل کرده اند چنانکه
که سبب اینها اینست معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
از حال کلین خود علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است **حيث قال غر جبل**
وقال لئن كان مني شئ من النبوة لكانت و ان شئ من النبوة لكانت از اینجا معلوم شد که اشغال بن خوارق بظهور
عمی آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متأخر در هر ساعت ظهور خوارق است بجز آنرا و اندک اندک
مصرع غر شریفه نه مجرم را کسی بنیائست + و هم آن بود که در کشف و شهود طالبان
صادق القار شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست و ضعیف کیفی شیطان می چگونه است و اگر
نیست سبب آنکه در امور مذهب بعضی غلطها یافته میشود و جهت جوشش نیست و الله سبحانه عالم الغیوب

در چگونگی آنها شیطانی مخفی است هرگاه در دنیا استوار شد باقی تحقیق در اولیا بطریق اولی خواهد بود و باطل
 صادق بر باشد نیت مافی الیابا بنیاد علیهم الصلوة و التسلیم بر آن آنها متعبد میسازند و باطل را از
 حق جدا نمایند که در تفسیر حق الله تبارک و تعالی فی الشیطان حکم الله ایضا که تفسیره دل است بر معنی و در اولیا این
 لازم نیست که در استماع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت و خواهد کرد و باطل خواهد داشت اما در
 صورتیکه شرعیت از آن ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نیکند اما تبارک و تعالی در باطل بطریق قطعیت
 و سوار است چه با هم نفی است لیکن درین عالم دنیا از هیچ تصور کسی و ولایت او نمی یابیم از آن
 شریعت و متعالیست که داخل نجات داری است و از کت و عنهار از این شریعت است و با کاف
 بر موزان کرده ستم باید دانست که خدا کشف نموده از انکار شیطانی نیت بسا است که در سخن احکام
 غیر صادق و قوی پیدا کند که شیطانی در آنجا هیچ دخلی نیان ازین قبیل است که بعضی نام
 حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام می بیند و بعضی احکام را اخذ میکند که فی بعضی غلط
 آن احکام محقق است در بصورت انقاس شیطانی متعصب است که خواست علماء عدم نقل شیطانی
 است بصورت خیر الیه علیه علی الالصلوة و السلام بهر صورتی که باشد پس نیست در است
 تصرف تخمینا کعبه واقع را واقع دانست سیوم آن بود که چون تصرف کرامات تا اثر
 است مدراج در عایش بر برست بندی چگونه شناسد که این الی صاحب کرامات و این مدراج
 است مدراج جوالش است و الله سبحانه اعلم بالصواب که دل لب بندی را درین تفرقه دلیل است
 است آن وجدان صحیح است که اذول خود را صحبت او بحق سبحان و تعالی جمع خواهد یافت خواهد بود
 که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف اینمیزی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که امری صاحب کرامات
 است و اگر حقای و نمیمی است معلوم کالانعام است نه طالبان را و حقای معلوم خواهد بود
 از خیر اعتبار با قط است که نشانی آن مرفوع قلبی است غشاوه بصیری چیزی بی بسیار معلوم
 مانده که دستن آنها از دستن این تفرقه ضرورت است و تتم الامتوب بعضی الامارات الهی است
 فی انزاله مثل زوال اشک و التسهبات بلکه معنی تفرقه از خلق است که در ولایت خود است
 که حاصل شود در اولیا الله اصفاقی که صفا است بحر صفات واجب را تا که این است

در اسم بود و مشارکت و مجموع صفات نزد خواص معانی که آن محاسبت و مستلزم قلم حقایق
در تحقیقات خواص محو یا رسا قدس سر و سیر ما یدر مقام بیان معنی مخلوق با خلاق الله صفت
دیگر ملک است و معنی ملک است و بود بر همه چون روزگار بر نفس خود متصرف شود و او را متصرف
تواند داشت و تصرف در او لها نشاند یا بر بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر است
معنی همه شغل است و چون روزگار را در حق از انهر کن باشد بی گمانی قبول کند و سراسر
غیبی حقایق بگویش جان فهم کند بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر بصفت
و معنی بصیرت بنا است چون روزگار را بصیرت بصیر او بنیاشد باشد و بنور است همه خوب
خود بدین و کمال حال که اگر آن کس از خود بدین و نیز بصیرت حق منظور نظر او شده باشد با هر کس
موصوفت چندیده حق کند بدین صفت موصوفت شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی نیز
کننده بود چون روزگار با جایی است منزه که قیام نماید بدین صفت موصوفت شده باشد
صفت دیگر نیست و معنی نیست میل نده بود چون سالک را بر عتبات که جای است که در آن
وی است آن بر عتبات نماید بدین صفت موصوفت شده باشد علی بن ابی طالب است و معنی
را برنگ یک قفس اندنا چار در تیره نملات فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را حاجای
جسدی در کار است و شمای غیبی می باید که اثر وی مستحکم شود و امثال اینها و هر که در
منظر نظرون فاسد ان بعض الطول ثم و ایضا خوارق منحصرا و اوقات نیست علوم
سعارف آنها می از اعظم آیات است و از فرغ خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات قوی تر است
چشم کنشاید که این علم و معارف که در رنگ بر نویسان میریزد از کجاست معلوم بایست
بتمامها سرفق علوم شرعی اند سر موی مخالفت رنگ بنواش نیست این خصوصیت علامت علوم
است حضرت خواص اقا قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است ما چه فایده که سخن
خواص بر شما حجت نیست هر چند در امر نیست اما زیاد چه نوشته اند و این اسرار است
که آن نمود اما چون باعث جذبین علوم و معارف گشته و این همه سخن بر زبانها و دست
آمده است نیک است بلیت هیچ شستی نیست که از غیبی همه فرستاده اند که شب رنگ است

دندان چو در گوهر هست بجز کلبه است که در کتب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودیم
 و سبب آنرا ظهور و واقع بی درنی نموده نوشتیم بودند که از آزار اراق است نیز یافتت محمد
 که در امت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف گشت
 یکماه نگزشته بود که تغییری درین وضع ظهور گشت و رجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل
 آمد و در صد آن آمد که آن دو واقع را وجهی پیدا شود که با تقای شیطان منجر گردد و با بغلط
 کشفی کند آن چه بود و این چیست بریت گفتا فلانی چه بد میکنید + نه باسن که با نفس خود
 میکنید + و السلام علی من اتبع الهدی و التمس متابعه المصطفی علیه علی الصلاة والسلام
 مکتوب صد و هشتاد و پنج بیان سید محمد رسول یافته در میان آنکه نبوت افضل از ولایت است
 بکمال سخن گفته اند که ولایت افضل از نبوت است ابتدا الله سبحانه وایا که و جمیع السلیح علی متابعه سید
 المرسلین علیه علی السلام الصلاة وفضلهای و من التسلیمات الکملها بوضعی از شایخ در سه وقت گفته
 اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین لایت ولایت نبی خواسته اند تا و هم فضیلت
 درلی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار یکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است و ولایت
 از تنگی سینه و خلق نمی تواند آورد و در نبوت او کمال الشرح صد که توجیهی سبب آن توجیهی
 است و توجیهی خلق نافع توجیهی است که در نبوت تبار و بخلق نیست تا ولایت را که روحی دارد توجیهی بر وی
 خیر او با الله سبحانه و بخلق تنها توجیهی با کمال انعام است نشان نبوت از آن برتر است فهمیم یعنی آری با کمال
 را و شایسته است که با ستمیم الاحوال اینیم گرفت متمنا از مدح صحره سعیدنا لاریاب النعمیم نعیمها بقیة المقصد
 میان شیخ عبد الله و ولد میان شیخ عبد الرحیم باین قطره قوت و ثابت دارند و اللالیان متبلازم
 بهادر خان بودند و حاجت تمام حال عند رسدات دارند سپه خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
 نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز شایقی رود نموند خواهد بود و السلام مکتوب
 صد و هفتم به یکصد صد در یافته در بیان سلامتی قلب نیسان او و بدون حق سبحانه
 اهل الله المبارک امراض کتابیة از الله علی ما طنبیه منوط توجیهی این نیز گویند است کلام ایشان در
 و نظر ایشان شفا هم قوم بلاستی علیهم و هم جبار الله و مطرون و هم برزقون لارس المصلح

باطینه رئیس علم معنویه رفتاری قلباست بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری بنهام
ازادی میسر نشود و سگام حال است چه شرکت در آن حضرت جعل سلطانان است الله الله الدین المص
قلید کثیر یکب غالبانته باشد نهایت جیمای محبت غیر حق سبحانه برنجی غالب سامحن محبت
او تعالی و جنب آن ممدوم گردد یا مغلوب انجیا شغبته من الايمان مگر این جبار گفته باشد و علام
عدم گرفتاری قلب ذبیان اوست سوال کثیده و ذمه اول است از اشیا جمله که اگر تکلف یاد آید
کنند مگر بیاورش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال انجالت نزد اهل الله معنی باشد
و قدم اول است بین که و بسبب ظهور انوار قدم است و نشر و در و معرفت و حکم بد و نهناظره اتفاق
مکتوب صدور و مهم شیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه مقصود خلقت انسانی ادا
و طایف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی بنتهای تنها
ارباب کمال رسانند مقصود از خلقت انسانی ادا و طایف بندگیست و دوام اقبال است بجناب
سبحانه و انجمنی بی تحقق شدن کمال تباع سید اولین و آخرین ظاهر و باطن علیه السلام و تعالی
و من التعمیات اینها نیست زرقنا الله سبحانه و ایا کمال تباعه صلی الله تعالی علیه سلم قولاً و عملاً
ظاهر و باطناً علماً و اعتقاداً آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه برستند بیعت بی و بی
آنکه هیچ گفتنی کرد هر چه غیر حق سبحانه مقصود است عبودیت از عبادت غیر و قبیجات یا بدله غیر از
خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و نعمات بهشتی باشد بر چندین مقاصد از
حسان است ناز و مقریان از سیدیات است هر گاه در امور اخروی حال بدینموال باشد از امور
دنوی و بجا و بد که دنیا مقصود است سبحانه و آفریده است هرگز بجناب و نگاه نگارده و حساب و گشایان
است و طایبان آن است تحقق لعن و طرد اندالذین یا ملعونه و ملعون با فیها الا ذکر الله تعالی بخانه الله
سبحانه عن شر ما فیها بحرمیت حدیبه محمد سید الاولین و الاخرین علیه الصلوة و السلام
مکتوب صدور و پارو مهم شیخ حمید سیدله صدور یافته در بیان آنکه توحید عبادت از
تخلیص قنایست از ادوات حق سبحانه و تعالی و مایه نازک + الحمد لله و سلام علیما و الدین
توحید عبادت تخلیص قنایست از توحید مادون او سبحانه تا زمانیکه دل اگر گرفتاری با سومی تضرع

مکتوب صدور و پارو مهم شیخ حمید سیدله صدور یافته در بیان آنکه توحید عبادت از تخلیص قنایست از ادوات حق سبحانه و تعالی و مایه نازک + الحمد لله و سلام علیما و الدین

اگر چه اقل قلیل باشد از باب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد دانستن نزد
 این جمعی از فضول است که از واحد گفتن دست برکنار کرده اند و دقیقاً بیان مقبول است اما بعضی
 دیگر گفته و میان لام معبود الله و در میان لام موجود الا الله این است تصدیق بیان علی السلام
 و ادراک و جعلنی حالتی شخصی از حال سخن از آن زمان مخطوط است از شاخ که زیباست سخن از
 اندازد و حالت خالی نیست یا معذور رزود غلبه حال استوی است و تصور از آن سخن از اینها سوال نمودن
 آن بوده باشد که دیگران را محکم احوال شود و استقامت احوال و احوال آنرا نیز این احوال ایشان
 منسجمی بی یون و دولت انسانی است و مجموع است حتی سبحانه شمه از احوال اباب کمال نصیب است بر
 گردانیده استقامت برتنا بعضی سینه صطفی بر علی مصدق و امام زین العابدین و السلام و انجیته و
 گردانید بجز مرتبه الهی و الله الامجاد علیهم السلام و التسلط بقیته التقیة امیر المؤمنین قیمة عالمیان شیخ
 عبد القاضی حافظ از مردم دی و آدمی زاده اند که تکریر العیال و ابوابنا قلت اباب میشت این بیان
 که خود را بکبر بیان رساند میبایدست که مقصود برینند زیاده است بدین است مکتوب صد و دو روز
 بشیخ محمد جلیل صد و یافته بیان آنکه کار آنست که بر مقابل نشست جماعت شخصی گویم باین
 دولت اگر احوال موجب عطا فرمایند نیست میسریم و الا همین دولت را نمی میسریم چون این است
 همه است حتی سبحانه و تعالی شانه ما مفسران را با حقیقت قدرت تعالی حق یعنی اهل سنت
 متحقق ساخته و فوق اعمال مرصده نقد وقت گردانید احوال که در این زمان اندک نیست برود و تمام
 بنجاب قدس جل سلطان خدب فرامیسخ کا انیت سخن این سخن و احوال و موجب که بی تحقق
 بحقیقت عقدهات این ذوقه ناجیه می شود و بر استدرج هیچ منیا انیم نیز در این شیخ می نمایم باین
 دولت اتباع و فرقی است هر چه برین نیست میسریم و شکر بخامی آریم و اگر همین میسرند و هیچ احوال
 و مواجبه ندرند باک ندریم و انسی ایم و از بعضی شایخ سید احمد امیر مکریم که در غایب حال
 و سکر وقت بعضی از علوم و معارف متفاده آری صائیل حق بعلوم می آیند چون ناشایر
 آن کشف است معذ و راندر میبایدست که فر و آبان موفقه نمایم حکم حق بر مخطی دارند که در حکم
 او را نهیم یک اجز خود بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر الله تعالی میسریم زیرا که علوم علماء

مقبول از من شکوة نرفته است علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التمجیة که حودس است بوجی تطعمی و مقتدری
 معارف این صوفی کشف و الهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام
 است با علوم علماء اهل سنت اگر سر صوفی مخالفت است از دایره صواب بیرون است تا سر علم
 الصبیح و التوحی الصبح نماز بعد التوحی الا الضلال رزقا الله سبحانه وایا کم الاستقامه علی متابعت سید المرسلین
 ظاهر و باطناً عملاً و اعتقاداً علی علیهم السلام من الصلوٰة اکملها و من التسلیات افضلها و السلام علیکم
 من تبع الهدی مکتوب صد و سیزدهم بحال الدین حسین کوالی صدور یافته در بیان فرق
 در میان جنابیت و جنبه منتهی و آنکه شهود مجزواً بان در استبدانیت الارواح که فوق قلب است همان
 شهود در شهود الهی جل نشانه تعیین یکینه و احمدیته و سلام علی عباده الدین است صطفی خدای و کشف نه باشد
 الامتقام فوق ترفون فوق و کذا الحال فی الشهود و نحو این مجزواً بان سلوک ناکرده را که در مقام
 قلبی جنابیت الامتقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جنبه منتهیان است
 که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جنبه بدایت نیست الارواح منقوح و چون روح بصورت اصل خود
 موجود است آن الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق می دانند تعالی و تقدس و چون روح
 را بعالم اجساد منحوی ازناست ثابت گاهی آن شهود را شهود واحدیت در کثرت میگویند و گاهی
 قابل میشوند شهود حق جل علی حصول فنا فی مطلق که نهایت سلوک متحقق است متصف و نسبت
 بیچکس تا نگردد این فنا نیست در ریاضت و کبریا و این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق میان
 شهودین است که اگر با عالم بوجهی من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر
 بی مناسبت است خلاصت شهود است الهی جل و علامت شهود در بسطه تنگی عبارات اطلاق می یابد و الا
 نسبت در رنگ منتسب الیه همچون و بجا کوزه است چون را به چون را نه نیست . لایحی عطا الله الملك
 الامطایاه مکتوب صد و چهارم و هم بصوفی قربان صدور یافته در توحی صحت متابعت
 سید المرسلین علیهم السلام و التسلیمات سجدانه با مفسدان سرور برگ بر ولت اتباع سید
 اولین و آخرین که لطیفین و مستحقان و کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و او را بهترین
 جمیع کائنات خلق کرد علیهم السلام من الصلوٰة افضلها و من التسلیات اکملها هاتین گرداناد و بر آن استقامت

بخشاد که در این متابعت مرضیه از جمیع لذذات دنیاوی و تنجات انروی برتر است
 قضیلت منوط بقباحت صفت است و زینت مربوط با تیان شریعت و علییه علی آله الصلوٰه و السلام
 و التبیحه منشا خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شده و از کردار و روحیای بیجا که در زیارت
 الهی و افضل است همچون فیضان یوم فطر که شریعت مصطفوی آن امر فرموده است نصیام را با آباد
 که نه مانع از شریعت مذکور است اعطاء جعلی بامر شارع از اتفاق گوهر که از نزد خود باشد فاضلتر است
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بار بار بجا آمد و او کرده در صحاب نگاه کرد یکس حاضر
 تیافت پرسید صحاب عرض کرد که آنکس گام شب زنده میماند شاید در نوبت خوابش برود باشد
 امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بار بار بجا آمد که از روی بهن بودی اهل
 ضلالت ریاضات و مجاهدت بسیار کرده اند ما چون موافق شریعت هستیستی اعتبار و خوراند
 اگر جری بدان اعمال شاق مرتبت نشود هم مقصود بعضی از آن در نوبت تمام دنیاچیت تا بعضی
 سناغ و او که کسی اعتبار چند مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از بهر پیشینت و اجرش از بهر
 کثرتش ابعان شریعت مثل آنچه گفتند که در جواب فضیله الماسات لطیفه کار میکنند عمل و بار دنیا
 قلنت و اجر ایشان رغایت رفعت عمل کیاعت تو را ندو که با جرمه نذر بر بر بود و است عمل
 که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است جان و غلاف آن نارضی او است تعالی پس نامر
 چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است اینهمی را در عالم مبارک و اضع است باندک لغفات دیگر هر چه
 آید سپست هر چه گیرد عقیقت شود که فکر در کاملی است شود پس رای جمع سعادات متابعت است
 است فقولای جمیع سعادات خلاف شریعت بقنا الله بجهانه و ایا کم علی متابعت همدل ساین
 و علی آله الصلوٰه و التبیات و السلام که توب صد و پانزدهم جماعه العقی و بلوی
 صد و یافته در بیان آنکه ما در صد و قطع نیم یکی هفت گام است مصراع از هر چه بود و خود دست
 خوشتر است + این راه که ما در صد و قطع نیم یکی هفت گام است دو گام در عالم نطق است پنج گام
 عالم الهم گام اول که در عالم نیرینزیدتی انفال از و میدهد و یک گام دوم تجلی صفات و یک گام سوم سر
 در تجلیات ذاتیه می افتد نیم و نیم علی تفاوت درجات الکمال محال یعنی علی را با به اهل ذلک

منوچهر بن ابی طالب و اولادین در آخرین عیاشی من الصلوة المکملها و من التسلیمات افضلها و انکم
گفته اند که این راه در خطوه است مراد از آن عالم خالق و عالم المرد است که از علی سبیل الاجال تسبیح
لامر علی نظر اطلاب تحقیقه لامر ما تحقت بتوفیق الله سبحانه بذا هو مکتوب صد و
شش کتبه و هم بکتاب عبد الواحد لاهوری صد و ریافته در بیان آنکه سقا قلب موقوف بر بیان
ماسوی است از قلب دور ستم کردن از کثره تعالی انبوی مبادار غنیم در دنیا پیدا نشود مکتوب خوب
اخری رسید و از سلامت قلبی که تحریر یافته بود بوضع انجام میدی سلامت قلب موقوف بر
سببان ماسوی است از قلب یکا اگر تکلیف یا شش دهند یا دنیا را در برین تقدیر خطو مار سوز
را منعی نباشد انجامت معبر بقای قلبی است و قدم اول است درین راه و پیشتر کالات رات و کالات
است عمل تفاوت درجات الاستعداد و همت را بلند دارند و خوری و مویزی قناعت و کندان الله
بحسب المعالی هم از کثره تعالی با مورد نوی خور و رعیت درین امور دینه نه از ان سقا قلب
خوره نشود که امکان رجوع است و در شتغال نبوی بها امکن اقلام تمام کند با در غنیتی پیدا شود
و در خسارت اندر عیاد ابانده سبحانه کناسی در قهر مکتوب بهتر است از صد ششمین در غنا مکتوب
آن باشد که بفقیر و نامردی زندگانی چند روزه مسرود شود قمر من الغنا و ارباب اکثره اقر من
و السلام مکتوب صد و هفتادم بکتاب ایام شش در خوشی قدیم صد و ریافته و بیان آنکه در
ابتدا قسب روح حسن است و در انتها این تجویف نامده مولانا یا محمد و اموشش کرده باشد صد گاه قلب
کایع چون است بس با چهارم جز اخس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یکتف قلبه فلیس
عنه ان نیز بر است و در نهایت کار چون که قلب تبعیدی سخن نماید و روی از حق مکتوب تا شش
کنند بکند و شایع طریقت بکند و متوسطه را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکتوب در فقر موده اندر با بجا
لا یدرک کلا لایرک کله بر همان طریق باشن و از صحبت ناخس بوجه ایضا اجتناب نیندند و در میان
شیخ مذکور مقدر سعادت دانسته صحبت با ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت
دارند که بسیار عزیز بوجود و از و السلام مکتوب صد و نهم بکتاب قاسم علی خوشی صد
یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله انقض کنند کتابی که صحبت آناری مولانا قاسم

من
سختی و فقر

فرستاده بودند رسیدند معلوم بوضوح پیوست قال بعد تعالی فرستاده بود و من اسماء تعالیها
 خواجه عبد الله انصاری میفرماید الهی هر که از خوبی براندازی با ما در اندازی همیشه تیرم تقوم که بر
 در کسان میخندند در سر کار با کت ندایمان را بحق سبحانه و تعالی کا فاه اهل اسلام از آنجا فقر او
 طعن و ایشان نگاهدار و بر مستید البشر علیه علی الاصله و استیاد اسلام مکتوب
 و نوزدهم بمیر نعمان بخشی صدور یافته و ترغیب بر صحبت فرموده و بیان آنکه گاه
 است که کمالان بعضی از مردان ناقص خود را هم تعظیم طریقت اجازت مینمایند بواسطه بعضی نیات
 مکتوب شریعتندست میسر وصول یافت این راه و گویا گلی بطلد در خیزد دست لحن یوسن احد کم
 حتی یقال از محبوب و چون جنون آمد از تدبیر زبان و فرزند فارغ گشت و از آن فریاد کرد او که جمعیت
 پیش شد این یوانگی در نهاد شما است اما بعوض لطمایل از اخس پرش ساخته ایچیز توان کرد
 کسب مناسبی بیا فرمودم میگردد و در تدارک نمایند ولی استطاعت دانسته بر جمع بسوی
 نماید جمعیت اینطایفه باورای جمعیت خلق است باب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست
 در باب تفرقه خلق باید در جمعیت حاصل آید و اگر فساد جمعیت خلافت اینطایفه جمعیت
 از آن جمعیت بایستد و جناب حق سبحانه و تعالی با آوردن آن جمعیت بلاسی جان نگردد و
 قیاس بحال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مرتب نقص است تفاوت در جانتها هم
 فراق دوست اگر اندکست اندک نیست به مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مردان را اجازت تعلیم
 طریقت دادند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر موالاتا یعقوب چرخ را بعد از تعلیم
 طریقت و تسلیمان بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما توریده است بخلق
 و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علما و الدین خوسمی بود و اکثر کار در خدمت عالم
 کرده اند چنانکه خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در فضیلت ایشان را اول در مردان خواجه علما و الدین
 می شمارند و ثانیاً حضرت خواجه نقشبند نسبت به من با جمله علما این تفرقه صحبت را با کت
 مکرر و مکرر نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع
 را اگر اشتباه افسوس نه افسوس که کسی را از علما علیین بافضل سابقین بر ندانم و از روح

بیرون نخواهد بود و یاد نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد و اگر جمعیت خواهند داد بدو اگر خواهند داد و بدو
 رجا لاترغ قلوبنا بعد از بدینیا و بهشتی است لکن رحمتی است که لولباب والسلام مکتوب **صد و**
بست نیز میبود نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب صحبت تا آنکه خدمت میرزا سوشی گزیدند
 که بسلامی بگامی هم یاد آوری نمی نمایند و دست بپرست و صرف آن در اسم همام ضرورت است آن
 ارباب جمعیت است لا تقدان الصعوبات یا نیا ما کان الاثری ان صحاب سول الله صلی الله تعالی
 علیه سلم و بارک فضلوا بالعبیة علی من علمهم سوی الایثار علیهم السلام و انجان و یساق قرینا او عرو
 و ولینا مع بلوغها نهایت الدرجات و وصولها غایبة الکمالات سوی الصعوبة فلا جرم صارت خطا و سعیا
 نیز اسن صلواتها برکت الصعوبة و سهو تخمین العاص افضل من صحبها لمان ایمان لاد الکریر رضای
 شهوات برویة الرسول و حسن الکریم شهوات و معاینة المعجزات و اتفق لمن علمهم هذه الکمالات
 التي هی اصول سایر الکمالات کتباها و لو علم و لیس فیضیة بصعوبة یهین الخاصة لم یصلوا مع الصعوبة
 و ما اثر شیاء من الاستیاء علی هذه الفضیلة و الله یخص جمیة من یشاء و الله ذو فضل عظیم
 بیت سکندر انمی خبث ندایی + زور و زور میسر است اینکاره اللهم وان لم تخلفنا فی هذه الفتارة
 فی قرن هولاء الکا کربا جمانائی الشارة و الاخرة محنورین در تمام جریست سید المسلمین علیه علیهم
 الصلوٰة و التحیات و التسمیات و السلام مکتوب **صد و** **بست** و کلم نیز میبود نعمان
 صدور یافته در بیان گامی این سه گلی هفت گام قرار یافته است از اربابان بیشترش گام رد اند
 خدمت میر عوات فراوان مطالعه فرمایند و بدینست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقر و تنگنا
 خبری نگرفته الحمد لله سبحانه و المنته که نظر امر فرموا لحوال نه شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد
 محبت آثار این راه هکلی هفت گام قرار یافته است جمعی از اربابان کار تمامش گام رسانیدند
 و جمعی تا پنج گام و هلاقیه آچار گام و وقت ناسته گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب گام هم
 بروم افادت مینماید تکلیف جماعه که پیش قدم باشند بدین معنی در کار است تا بجهت و فقیه که گفتا نشود
 زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب **صد و** **بست** و ووم بلا طاهر بود
 صدور یافته در ترغیب بر بلند مرتبه و عدم التفات به هر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر بغدادی

اندو لانا یا محمد و جبر انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر یا نبندهند و نشان هم دارند و فرزند
از اهل عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهورست دوالم حضا و اجتناب از اختلاط با غیا الباقی
است همت را بلند یابد داشت و بهر چه بدست نیاید پرداخت مهیت ما از بی تو یک بود مشرق افوا
از سفری و کوکب خود که شنبه در نظر این زمانه اکثر مقام رسمی و انکشاف است و از بدو است نشان هم
قابل است و زمین هم که انفس را لاسد بر همین طریق ملازم باشد و واقعات را بچندان متباین کنند که محل
تاویل میدان و سیچ است ز بهار خواب و خیال کول نشوند شمع کفیا لوصول سعاده و در بنای فعل
انجبال و در ضمن خبرت و السلام مکتوب صد و سبست و سوم نیز ملاحظا هر چه صد و سیست
در بیان انگلاد افضل اگر هیچ باشد اگر ستم باشد فوت و ضعی از فرایین لایق داخل یعنی است
مکتوب شریف انخوی ارشدی لازل کاظم بر این منس العلاقات سبلی بلو در خرد است علامت
اعراضه تعالی عن العبد شسته ما لایا العبدیه اشتغال به فعلی از لوافل با عرض و ضعی از فرایین داخل مکتوب
است بقتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال و بجز نیست بفعال است یا غیر
بواسطه ادای یک چ فعل و کسب چندین بظهور است باید نشانیک ملاحظه نمایند العاقل مکتوبه اشاره و سلام
علیک و علی رفتار کم مکتوب صد و سبست و چهارم نیز ملاحظا هر چه صد و سیست در بیان
انگلی است ملاحظه که شرط و جوب محج است ادای چه با وجودی است ملاحظه نسبت بمحصل مطلب داخل
تقدیر اوقات است مکتوبه بر همت انخوی خواب چه ملاحظا هر چه صد و سیست در بیان علامت که فتوری
در اخلاص محبت فقر را نیافته است با وجود تمامی ایام هر چه است این علامت سعادت عظیمه است
محبت آنرا چون شمار خدمت طلبید در بر بقیه تمام صد کردید در وقت و داع اینقدر مذکور است
بود با احتمال که شاید ایام بنیادین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخار با توفیق نیاید و همچو
در نیاب مفهوم گشت بفرست تقاعد و زید صلاح فقر الزوال در رفتن شما نمودن ناشوق شما
ملاحظه نموده منع هیچ مکتوبه تطاعت شرطه است استقامت تصدیق و قاست امر هم گشت
با مخرج ضروری بجز اخلاق شما نیست در چند کتاب بنمای این مضنون را نوشت است رسید باشد
یا در سخن نیست بپشت رفتار مکتوب صد و سبست و پنجم میر صالح مینا پوری صد

مکتوبه شریف انخوی ارشدی لازل کاظم بر این منس العلاقات سبلی بلو در خرد است علامت
اعراضه تعالی عن العبد شسته ما لایا العبدیه اشتغال به فعلی از لوافل با عرض و ضعی از فرایین داخل مکتوب
است بقتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال و بجز نیست بفعال است یا غیر
بواسطه ادای یک چ فعل و کسب چندین بظهور است باید نشانیک ملاحظه نمایند العاقل مکتوبه اشاره و سلام
علیک و علی رفتار کم مکتوب صد و سبست و چهارم نیز ملاحظا هر چه صد و سیست در بیان
انگلی است ملاحظه که شرط و جوب محج است ادای چه با وجودی است ملاحظه نسبت بمحصل مطلب داخل
تقدیر اوقات است مکتوبه بر همت انخوی خواب چه ملاحظا هر چه صد و سیست در بیان علامت که فتوری
در اخلاص محبت فقر را نیافته است با وجود تمامی ایام هر چه است این علامت سعادت عظیمه است
محبت آنرا چون شمار خدمت طلبید در بر بقیه تمام صد کردید در وقت و داع اینقدر مذکور است
بود با احتمال که شاید ایام بنیادین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخار با توفیق نیاید و همچو
در نیاب مفهوم گشت بفرست تقاعد و زید صلاح فقر الزوال در رفتن شما نمودن ناشوق شما
ملاحظه نموده منع هیچ مکتوبه تطاعت شرطه است استقامت تصدیق و قاست امر هم گشت
با مخرج ضروری بجز اخلاق شما نیست در چند کتاب بنمای این مضنون را نوشت است رسید باشد
یا در سخن نیست بپشت رفتار مکتوب صد و سبست و پنجم میر صالح مینا پوری صد

یافتند بیان آنکه عالم جو صغیر و کبیر نظام اسما و صفات الهیهند تعالی نشانه و عالم را باصانع خویش چون
 نسبتی نیست الا مخلوقیه و المظهریه و ماینا فیکلک + اللهم انما حقایق الاشیار کما هی عالم جو صغیر و کبیر
 کبیر نظام اسما و صفات الهیهند تعالی نشانه و ماینا شیوان و کمالات ذاتیه و غیر سلطان لغیبی بود
 مخفی بود مکنون خواست که از خدا بجا عرض هر دوازده جمال تفصیل آن در عالم را بر هر چیزی خلق
 فرمود که بذات ^{مستقل} و ذواتش و اول باشد بذات و صفات او سبحانه پس عالم را باصانع خویش مبرهنه
 نیست الا آنکه مخلوقات وی اندود و الله بر اسما و شیوانات او تمام حکم با تمام و غیبت نسبت
 احاطه و سر بیان و معیت ذاتیه سبحا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر استقیم الاحوال که از قبح
 صعولینا از شرمی از زنی در شتاند عالم را باصانع هیچ نسبتی اثبات نکند الا المخلوقیه و المظهریه
 و احاطه و سر بیان و معیت میداند مطابق علم اراذل حق از شکر الله تعالی معیه محبت است که محاسب
 که اثبات بعضی نسبت ذاتیه میانیکه با احاطه و المعیت نشاء معترفند با آنکه از ذات جمع نسبت مساوی است
 حتی که صفات ذاتیه را نیز سلسله نمایند فصل ^{بدا} الا انما قضی در ذات ^{مستقل} نسبتی که نسبت نمودن اولیای
 ذلوعین تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسط
 حقیقی نمیدانند و او را می او هر چه باشد داخل اسما شمرند فر و فراق دوست اگر اندک است اندک است
 درون دید اگر نرم موسبت یار است + مثالی از بزرگی تحقیق این محبت بیان کنیم مثلاً عالمی نحر
 ذوفنونی خواهد که کمالات مکتوبه خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید در برده
 آن آن کمالات را جلوه دهد پس در نسیصوت انجیروف و اصوات دوال را با معانی مخزون نه هیچ نسبتی
 نیست الا آنکه انجیروف و اصوات مطابق آن معانی مخفیه است مایا این کمالات مخزون و حروف
 و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با احاطه و معیت در نسیصوت غیر واقع
 است معانی بهمان طرف مخزون اند هیچ تفریدی در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
 لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت و البیعه دلوالتیه مخفون
 است بعضی معنی زانده از آن و تجلی می آید فی الحقیقت آن معانی مخفونیه از آن معانی زانده
 منزه و مبراست آنچه عقداست درین مسأله نیست اثبات امر زانده و رای ^{مستقل} تیه و مبراست

نمودن از استقامت و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت هر استقامت
 مناسبت برابر با اکثر است و رب الارباب با مقتدر و مناسبت ظاهریه و مظهریه و حده وجود گویند یا کمترین
 فی الواقع وجودات متعدد است لیکن بطریق اصالت طلبیه و غایبیه و مظهریه تا آنکه یک جمع وجود است
 ماسوی او و او مدام و خیالات این نه سبب بعینیه نه سبب سوسطای است اثبات حقیقت در وی نمودن
 از او مدام و خیالات و برین برآورد که تصور سوسطای است **ششمی** چون ذاتی تو او را از نسبت
 سوسی استحضرت نسبت بی دست و او انرا نسبتی که مثل کسیتی به فارسی گرمی و گز سستی مکتوب **صد**
بست و **نهم** نیز میسر است فیما پوری نمیدانند در بیان آنکه طالب باید که تمام در نفسی الهیه باطله باشد
 چه آفاقی و انفسی و در جانب ثبات معبود و بحق جل سلطانچه هر چه در حوصله فهم و در حیطه ادراک بدانند نیز در
 تحت نفی داخل ساخته که تقابله موجودیتیه نماید اگر وجود را نیز در آن مظهرین گنجایش نیست مابینا ذلک
 سیادت و تقابست و نگاه باطله طالب باید که تمام در نفسی الهیه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب ثبات
 معبود و بحق جل سلطانچه هر چه در حوصله فهم و در حیطه فهم در آید نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا به
 موجودیتیه مطلوب نماید **مصرح** پیش ازین نیز مراده اند که هست + اگر چه وجود را نیز در آن مظهر
 گنجایش نیست باورای وجود باید طلبید علم اهل سنت است که الله تعالی معین بریا گفته اند که وجود
 و استیجابی **نهم** است بذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن مدام را می وجود امر دیگر اثبات نام
 کردن از تصور نظر است مثال الشیخ علاء الدین فوق عالم الوجود عالم الملک و در این درویش است چون
 مرثیه و بود بالا از این تا چند نگاه که مغلوب بحال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب غیبت
 می یافت و حکم بوجود واجب جل شانہ نمی کرد چه وجود را در آره اگر استه بود در مرتبه ذات وجود را
 گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بوده تحقیقی با جمله هر چه در حوصله مکن
 در آید بطریق اولی ممکن شاید سبحان من لم یجعل الخلق الله سیلا الا بالبعث عن معرفته انحصار فانی
 الله و البقا بر الله کسطن کنند که ممکن واجب گردد آن محال است تا نزد فاضلین است چون
 ممکن واجب گردد نصیب مکن غیر از غیر نباشد و عرفاشا کس نشود دام با زمین + کانیجا همیشه
 یاد بدست دام را بلند نمندی همین طور طلبت خود را که هیچ زود بدست آید و هیچ نام و نشان از

پیدا نشود و جمعی هستند که مطیع می خوانند که از اعرین خود یا بند و قرب سعیت با او پیدا سازد هر چه در آن باشد
 من چنینم یا رب العالمین و الا و الا آخراً مکتوب صد و سبست و هفتم بملا صدق روی صد و سبست
 در بیان آنکه خدمت والدین چند از حسنات است اما در جنب وصول بطلب حقیقی بیکاری محض است
 و تعطیل صرفن بلکه داخل سبب حسنات الابراریات المقربین و اما در طلب مکتوب مرغوب رسید
 غدر که باب توقف نموده بود در صحیح است زیاد از آنچه توقع می آید باید کرد و خود را مقصد دانست قال
 الله تعالی و وصیتنا ان لا تاتوا الذین یبغونکم منکم و لا یبغواکم منکم و لا یبغواکم منکم و لا یبغواکم منکم
 ان الله عز و جل و اول الذین یبغونکم منکم و اول الذین یبغونکم منکم و اول الذین یبغونکم منکم و اول الذین یبغونکم منکم
 بلکه در غوطی منازل سلوک نیز تعطیل از حسنات الابراریات المقربین شریفه باشد سعیت هر چه
 از عشق خدای حسن است هر گز نگر خوردن بود جان کن دست و حق الله سبحانه بتوقیف جمیع خلایق
 مقدم است ادای حقوق اینها امتثال الامر و مستحسانه و الا لرب العالمین آن بود که خدمت او را گذارشته
 بخدومت گیری اشتغال نماید پس خدایات اینها با این تقریباً بزرگ خدایات حق است جایه اما از خدمت
 آخرت فوق بسیار است در اعران و قلبه انان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
 دیگر است اینجا نام از خدمت و قلبه فی بردن عین معصیت است و مزبور کار با اندازه آن کار است قلبه انان
 با محنت تمام در روزی یک تنگ اجرت بگیرند و مقرب در ساعت خدمت مخصوص سخن گها میگردد
 من ذلک او را با این گها هیچ تعلقی نیست گرفتار فریب است و پس شتان ما بینها فرخ شین نیست
 است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چو نسیم والسلام مکتوب صد و سبست و هشتم
 خواه چه مقیم و دریافت در ترغیب عین معنی و عدم التقابیر بر طاعت محبت خدمت نوبه مقیم و اوقاد گاه
 از فرموله شلکس نسانند بلکه و زنده اند که در هیچ حال حساب انفسه و دستک یافت طول است و بطلب
 غایبه کمال رفعت هم در نهایت منتقد است منازل سلولی همچو سراسر طلب نماست عیاد ابا
 سبحانه و سلطه نهایت آنها شسته بکیان غیر مقصد ان مقصد اند و چون از چون تسوناید و از
 وصول بطلب حقیقی باز آمد خدمت را بلند میباید ساخت و هیچ حاصل سرفروشی باید کرد و در روز
 الورا می باید جست حصول آنچه بین هست و البته توجه پیش بر سر خدمت است و توجه به و نقد افعال

رحمت مریه مقتدی است فلک فضل الله یوتینس فیشار والندوا الفضل العظیم مکتوب **ص**
بست و منهم بسید نظام صدور یافته در بیان الکه جامعیت انسان باعث نظر تراست و همین جامعیت
 است که جمعیت است که آری بل اللیجیون و بلال للیجیون مکتوبش برین وصول یافت آدمی چون یکجا هم
 ترین موجودات است بواسطه برخوردی از ان برای و تعلقی مگر قناری در وی موجودات بکنانه پیدا است
 پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دورا و اجنابت من خلاصه مدخل سلطان از هم پیش گشتت تعلقات
 متعدد بدست می آید و از هم پاره آمد و اگر توفیق از وی غرضانه نمودن از این تعلقات بر آنگه جمع سازد
 و جوع قهری نماید فقد کلا قوت اعظیا و الا فلک کل صدک اکمل بهترین موجودات بواسطه جامعیت
 چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم او است آئینه او بواسطه جامعیت هم است اگر
 رو عالم دارد از هر چه گوید مگر ترست و اگر در حق سبحانه و تعالی دارد مصفاست و از هم پیش نیست
 کمال آن آدمی از دلش این تعلقات خاصه محمول شدست صلی الله علیه و سلم و بعد از این انبیا
 و اولیاد و دیگر علی تفاوت در جاهت صلوات الله و سلیمان علی نبینا و علیهم و علی انبا علیهم جمیعین الله
 یوم الدین زرقا الله سبحانه و ایاکم بجات عن هذه التعالقات بمرست البلی لمصطفی الله مع قوله
 سبحانه و تعالی ما نزع البینه و ما طغی علیه علی من الاموال انما هو من التبیات الکه با با بود برین
 موجب امل است و السلام و الا کرام مکتوب حسب حد و سبب هم بحال الدین صدور یافته در بیان
 الکه توفیق احوال را چندان اعتباری نیست حصول توفیق در چوئی و بیچگونی باید که توفیق احوال
 را چندان اعتباریست بان مقید باشد که چه بود به رفت و چه رفت و چه نشود و چه نیست که از
 گفت و نشود و دید و نشود و منزه و مبراست لفلان سلوک را بخورد و سوزنی علی سیدند است بلند
 باید داشت کار دیگر است اینها همه خوب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامبر
 پادشاه نیست اما این خواب امید و آرزوی فی نفسه درین آفتاب نه قس من لشدت انرا هم و قانع
 را اعتباری نهند این بیت در کتب ایشان نوشته به طبیعت چون عالم افتاب هم از آفتاب گویم
 و ششم ز شب پسته که حدیث خواب گویم + اگر حالی از احوال بیاید و بر وجهی نساوی دغم نیست
 منتظر حصول مقصود در چوئی و بیچگونی باید بود و السلام مکتوب صدور سی و یکم خوبه

کاملی صدور یافته در بیان علوشان طریقه حضرت خواجهاقدس الله تعالی سرهم و شکر است از
حال جامع که در نظریه علیی حدیثات نموده اند و از آن گمیل نظریه دستمه احمد ندریب العالمین الصلوة
والسلام علی سید المرسلین بلکه اطهارین نوی ارشدی خواججه جید شرف شرفه الله سبحانه و بشرفیات
او لیا که الکرام باشند که طریقه حضرت خوجکان قدس الله تعالی سرهم اقرب طرق موصله است
نهایت و یگان در بدایت این بزرگواران مندیج و سبب ایشان فوق همه نسبتها است این همه
بواسطه است که در نظریه فوق التزام ندمت است اجتناب بخت هما امکان عمل خیرت تجویز نمیند
اگرچه بطاهر در باطن نافع یابند و عمل لغویت از دست می دهند اگر چه بصوت در سیرت متصرفان
احوال موجدی را تابع احکام شرعی ساخته اند از اوق و معارف خادم علوم شرعی اند که تا ندخوب
نفسیه شرعی در رنگ طفلان مجوز و موزید و حال عوض نمیکند و بر ترات صوفیه غم و
سفتون نمیکند و نذر نص بغض نمیکارند و انتقحات مدینه بقیه حیات مکیه انتقحات نمی کنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان بر ستم تجلی ذاتی که گران لکال بر است این بزرگواران را ایست
مضمون که غنیت و قفای آن باشد در این عزیزان از اعتبار ساقط است جلال لایم حیا
و لایع من ذکر الله انهم هر کس بخلاقین اکابر سز و یک است که قاسم ان نظریه علیی نیز از نظریه
کمالات ایشان انکار نماید و بیت قاسم هر که کند بیطایفه المصنوع حاش الله که اکرم
زبان این کار را آری بعضی از خلفای متاخرین نظریه علیی در نظریه قی نیز اصلاحات بانموده اند
و روش اصل کار بر دست داده جمعی از بزرگان ایشان اعتقاد آن دارند که با نخی ثبات گمیل نظریه
نموده اند عشا و کلا کت کلایخروج من افواهم بلکه تحریب و تضرع آن گوشیده اند افسوس من افوس
بعضی از بدعتها که در سلسله دیگر اصلا موجود نیست و نظریه علیی حدیثات نموده اند و نماز خجده عجم
میگردد از اطراف و جوانب و اوقات مردم از برای نماز تجویز میگردند و جمعیت تمام ادیانین و این
عمل کرده است بکاسته توحید جمیع انفقها که تلاعی شمرط است تمام اند و جماعتی فصل امتیاد بنا کعبه
ساخته زاده از سه کس با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز خجده را بانوضع سیزده رکعت نمیدانند
که دوازده رکعت را ایستاده میگردند و رکعت رانته تا حکم یک رکعت پیدا کند و بان سیزده

کرد و نه چنین است حضرت پیغمبر علیه السلام علی الاصلوات والتسلیات که گاهی نیز در رکعت اول و فرموده اند
 و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت نماز تجمیع کرده و ترک فرموده و نیز یاد کرده است که آنکه در رکعت اول
 حکم یک رکعت قیام داده اند نشان انبیا و عمل عدم تنگ نذیر صطفی بر علی صاحبها الصلوٰة و السلام
 و التمجید و محبت در بلاد علماء که او ای ابن محمد بن است علیهم الرضوان این قسم می شناسد و راجح یافته با آنکه اقل
 علوم سلاسیه از برکات ایشان استفاضه نمایند و الله سبحانه الملم للمصواب فرود اندکی پیشتر گفته
 نمودل تریدیم که در آن آرزو شوی ورنه سخن بسیار است ، و السلام مکتوب صدوسی و دوم
 بملا محمد صدیقی خوشی صدور یافته و اعتنا بارت صحبت را با بنما و ترغیب بر صحبت نظر اگر کسی
 نظر بر از صد نشینی غنیا است بر بنا لا ترغ قلبینا بعد اذ هدینا و هدینا و هدینا بعد اذ هدینا
 ای برادر ظاهر از صحبت فقر اول تنگ گشته مجلس غنیا تصدیا کرده اید بسیار کرده اید و از اگر چشم شما
 پوشیده است و در احوال کد کشا و غیر از آنست فایده نخواهد کرد و خبر شرط است ای بوالهوس امر تو از دو حال
 عالی نیست در مجلس غنیا جمعیت خوانند در امانه اگر بدیند بدو اگر نیند بدو اگر نیند بدو اگر نیند بدو اگر نیند بدو
 بالله سبحانه من ذلك و اگر نیند خبر الدنيا والآخرة نشان حال است که کسی نظر بر از صد نشینی غنیا
 امر و زاین سخن محقول نشما شود یا نشود آخر محقول خواهد شد و فایده خواهد داشت آرزوی طعام حرب
 و تنهای لباس فاخر و شمار لرین با آنرا نخت هنوز هم هیچ گرفته است فکر را صل کنید و هر چاره سجا
 تعالی مانع آید از او دشمن دانسته از و فرزانین و خد کنین صان و اجکم و اولاد که علم قائم
 نفس قاطع است محقق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل آرند باین
 از اول میدانم از فضو لبهای شما که استقامت بر فقرا این وضع دشوار است شعرو قد کان
 ان کلوناه انما الی الله رجوعنا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم من تالیته المصطفی علیه السلام
 الصلوٰة و التسلیات و التمجیدات انها و اکملها من انظرت و استعلا منها لوقوع دیگر داشته مجرب نفس
 شما در سرگین انداخته اند و انما الی الله رجوعنا مکتوب صدوسی و سوم نیز ملا صدیقی
 صدور یافته در بیان آنکه فرصت از غنیت باید شمرد و وقت را غنیز باید از غنیت مکتوب صدوسی
 فاصلا رسال داشته بود در رسید فرصت از غنیت باید شمرد و وقت را غنیز باید از غنیت مکتوب صدوسی

ای
 بوالهوس
 امر تو
 از دو
 حال
 عالی
 نیست

از مردم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تحمل خضارت و حرمان نمی فراید بخبر صادق علی بن ابی طالب
 آید و من التیابا بحبابها لک المسوفون سوف افعل کونین کان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر
 مردم نمودن و موهوم باز برای موجود نگاه داشتن بیست سده است باید که نقد وقت معرفت
 مردم کرد و نسبت به برای مغز فانی لایق می مغز باشد حق سبی نه تعادله بی آرامی بد کرد از آرامی
 و تقیالی بخانی که کرد گفت و گوا حاصل نبرد سلطنتی قلبی طلبند فکر باصل باید کرد و از مالایع و امر
 نام بدین و همیشه بر جود حق خدای احسن است مگر شکر خوردن بود جان کنان است و اما علی السلام
 الایمان کما توب صدقه سعی و چهارم نیز کماله صدیق صدور یافته در منع ارتسوف حضرت
 من سیر از تقیاد و سیر و سیر و جانشین انداز که است فراید بجهت سید المرسلین علی بن ابی طالب
 و انسیلیات آنها محبت از آن وقت سیف فاطمه معصومیت تا فردا فرصت دهند باینه ام را هر روز
 باید کرد و نیز هم را فراید باید انداخت حکم عقل ازیت نه عقل محاشن بلکه عقل معاد زیاد برین چه نویسد
 و السلام مکتوب صدقه سعی و پیچیم به المکتوب ارسال اخلص الصدیق محمد الصادق فی بیان
 از سبب اولایان که است و خاصه مع بعضی خواص الخاصة علیان الولاية عبارة عن الفناء والبقا
 و من راعاهما و اولاد و نفی بالسانته طین الولاية و بالخاصة الولاية العمیة علی صاحبها الصلوة
 و السلام و العمیة الفناء و البقا کحل و من شرب بهذ النعته العظمی فکان جلد له لطفة
 و الشرح صدره و انما است نوره و شرب من اولاد و نفی و الایمانها و سلم قلبه و کلمه
 کلمة الی کما شقته شربت حلاوتها و شاد و شاد مع ملاحظه الشیون و الایمانها و فی ذل المقام
 ترون بالتحقیق الایمان الیقین و تحقیق کمال الشیون و الایمانها و الایمانها و الایمانها
 و ضرب من المثالی بل صخره هینا و الارباب النعیم نعیمها و ما یفیع ان یعلم ان الولاية النخا
 المحویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیمة شمیة و عن سایر مراتب الولاية فی زانی العروج
 و النزول فی طرف العروج فلان فناء الانمی و فقاء مختصان بتلك الولاية الخاصة و عروج
 سایر الولايات الی النخفی فقلع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولايات الی مقام
 العروج و عروج البعض الی الایمان و عروج البعض الآخر الی النخفی و هو اقصى درجات الولايات العالیة

امامی طرقت الشریعہ فلان الاجساد الاولیاء المرقد علیہ علیہ السلام والتمیمة نصیبا من علی بن ابی طالب
 تلك الملائمة لما انسخ علی بن ابی طالب علیہ السلام من علی بن ابی طالب ما انسخ الله تعالی و عرض علی بن ابی طالب
 والدار و ارجی الیہ ما ارجی و شرف ثم بالروية البصيرية و قد القى من المعراج مخصوص بن علي بن الصلوة
 والسلام والاولیاء المتابعون بكمال المناجعة الساكنون تحت قدمه ثم ایضا نصیبان
 هذه المرتبة المخصوصة شیخ و ملائمت من کاس الکلام نصیبان غایبانی ابابان و قمر
 الروتینی الدینیا مخصوص بن علی بن الصلوة والسلام والحالته التي حصلت لاولیایه الذين تحت
 قدمه لیست بروتیه وانتم فی بین الروتیه و تلك الحاله کالفروق بین الاصل والفرع الشخص والطفل والبر
 احدهما بین الآخر مکتوب صدوسی و ششم نیز بکلام صدوق صدوق و یا فتمه و منع از
 توفیق تأخیر و تحصیل مضمون مکتوب مرغوب صوابا قلت چون قاصدا و از عشره متمکرا رسید بعد
 از رضی آن جواب کتابها پرداخت جواب کتابت خانمازان و جواب کتابت نواجذ الله انیز
 نوشته فرست تا مدست الما خطه بنام نور و فتن شادین و فدهایت معقول فقیهی شود آتکنت
 باشد و الا معنی الله سبحانه و اعطه فرمایند که حضرت شیخ سبحان و تعالی کمال کرد قوت یوسه عطا و
 است این رغبت نمود و فکر خود بیاورد و آنرا وسیله توت و دیگر ایدر است که کار تامل مسکنه
 در درویشی طول امل گرفت و معانی غلیظی از فرض معلوم نیست که از خطی سوره سپید کند و اگر
 اشتباهی در عبارات یا یکی دیگری نوشته متع و سیرج آورد جواب هم منتفع نویسد و بعد که
 معلوم شود این نیست و در خط مکتوب و تأخیر چه اندر چه کند و در مکتوب که در دستیار
 غیبت است مکتوب صدوسی و مکتوب صدوق و مکتوب صدوق و مکتوب صدوق و مکتوب صدوق
 نماز که متوسط است که آن نهایت النهايت و یا ایها الکاتب مکتوب مرغوب بدینست و بعد
 چه بوست الشکر و عبادات و رفع کلفت و ادای آنها از اجل نعم حق است بجای جمع و ادای
 صلوة که غیر مستحق است از حد و س و ادای فرایض صلوة نیز که در این نهایت با و صلوة
 نافله ملذمی سازند و در نهایت نهایت این نسبت بغواض منوط بگاید و ادوار نوافل خود
 بیکدیگر بگذرد که غیر از ادای و ایضا است و بس مشرع این کار و است کنون انوار

باید دانست که تادی که در عین اوار صلوات دست و در نفس اصلاد آن حطی نیست در عین این المیزان و
 در ناله و فغان است بجان لیس چرتی است مصرع منیا لارا بالنعیم لنبها به امثال مردم و بالهوس الکت
 و شغو و این سخنان هم منتقم است مصرع باری هیچ خاطر خود نشا و میکنم و نیز براند که تبه ناز در رنگ تبه
 است و آخرت ضایع قریب و نیا در نماز است و نهایت قریب آخرت در عین و تبه است و بدانند که س
 و عبادات و سائلند از برای نماز و نماز از مقاصد است و اسلام و الا که مکتوب **صدور** و **صدور** و **صدور**
 بشیر بها و الدین هر شکر صد و یافت در نیست و نیای دینه و البته نایب صحبت ارباب نیا و فرزند
 از شعی باین دینه بیخونه فرسند باشند و سراپا و دام قبال اینجا قیام خلق اوندی جلسا طه از دست
 نند فلک با یزید و که چه چیز میسر و شد و چه چیز نخر و آخرت بدینا عوض نمودن از حق سبحانه خلق باز ماند
 سفا هت و خجروی است همه دنیا و آخرت از قبیل همه ضلالت است ما اسلم العین الدینا لوجه انج و خود
 هر کدام را اختیار کند و هر که خواهد خود را بفرود شد غذا است آخرت ابدیت و متاع دنیا قابل است دنیا شیب
 حق است سها و آخرت مرید و تعالی و تقدس عیش با شکت فانا کسیت و و الزم باشید فانا کسیت
 و آخرت و فرزند با بیدگشت و تدبیر اختیار سخن بجان با بدید هر امر و فرود را مرد و باید نگاشت و جهات
 اختیار با و نالی باید تقویض نمود و او کلا و کوه عد و کوه کوه کاه خد تر لهم نفس قانع است
 که رشنیده باشند که خواب هر گوش تا چند خود بود و آخر چشم باید کشود صحبت این نیا و اختلاط بالاشان
 هم قابل است گشته این هم بهوت ابدی گرفتار است العاقل کیفیه الاشارة قلیع التفسیر مع السمانه و ان کلام
 و لغت حیرت ملوک و دراز و یا در مرض قای میگویند تکلیف الفلاح و انجات بخد از بخد رس و من بخره
 بلاغت بگویم و تو خواه از سخنم بیدگیر خواه طالع فرزند و حجتیم اکثر القصر من لاسد فانه یوجب الموت الذی و
 و موی قیضه فی الاخرة و اختلاط الملوک بوجب اهداک الابدی و بخار لیسری فایک و حجتیم و یا کالقدر
 رایک و حجتیم و یا ک و رویتیم و قد ورد فی الخبر لیسر من توضع فینا العناء فیهب ثمان دینه با بدینا کسرتیم
 تواضع و یا بوسی زجهت خدا لایشان است یا چیز دیگر نیک نیست که از جهت غنا ایشان است و تمجیدان
 و یا بیکت دین است فاین است من الاسلام و این است من النجات این هر دو بانه طریم و بسط است که
 میاید که کسرتیم و صحبت با حسن و ل نفر نند از ذکر مو عظمه و متصل مضایح در پرده انداختیم بکلام طرام

مانیان کار و نظرم

نخواهد شد تا خیر فایز از آنجا نرسد و چون سجد و سجده و کعبه بجا نیاورد و چون سجده و کعبه
 یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام است سید البشر که در روز بارانم بعد از علی بن ابی طالب
 علیه السلام در سلام مکتوب وسی و فرم هم بفرمایید تا منی صد و بیست و یک بار آنکه بجا نماند در آن
 که طعن در اهل بیت است و بگویند که جمیع مومنان با آنکه تهنیت با آنکه تهنیت با آنکه تهنیت با آنکه تهنیت
 و اما ایشانرا سلامت دار و کفایت حال فقر میسر نمایند و ضرورت نیست که ایشان میل نمایند در کفار و مشرکین
 بر این امر که اهل بیت سعادتی در وجود و کوشش اهل سلام با خود نمودند حضرت پیامبر علیه السلام و اهل بیت
 پیغمبر از شهر اسلام فرمودند که چون کفار و کسان را ندانند شاعر در حضور آن سرودند علی بن ابی طالب
 فعلها من تهلیات الملکها بالی انی نبوی برآمد و شعاری که کفار بدان خوانند در روضه بود که در
 القدر علی است تا ما میآید چون کفار میکنند راست در این اذغن از نعمات مشتق است اللهم جنانا بهم حجت
 سید المرسلین علیه السلام الصلاة التهلیات مکتوب وسی و فرم هم با هم موصوم کالی صد و بیست و یک
 بیان انچه فرمود و محنت از لوازم محبت است به محبت آثار ما رخ و محنت از لوازم محبت است نهایتا
 در دو غم لابد است بیعت غرض از عشق تو ام جاشنی در دو غم است به در نه زیر فلک سبب است که محبت
 دوست اوارگی بخواید از غم و کلبه قطع حاصل گردد و اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز
 و قرار در بقاری و رحمت در راحت و نجات فرغت طلبیدش و ما در محنت انداختن است تمام غم
 محبوب بد بسیر و در چاره و میاید باشد رضایا بد قبول کرد و او بر نیاید چه بد طریق زندگانی درین دنیا
 تا تو اندست قاست در زید ملا فتور و تقاضاست شعور شاعر شده بود اما پیش از قوت بضعه
 غم نیست اگر اند که خود را ازین تر و دعات همه سازند بهتر از بیشتر خواهد شد باید که این اسباب را نه فرود
 اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کرد و سلام مکتوب وسی و فرم هم با هم موصوم کالی صد و بیست و یک
 انچه عمده این کا محبت و خلاص است به حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات که است فرماید چه است
 علیه السلام الصلاة التهلیات از احوال قلبه گاهی نمیتوانند که چه صورت دارد و البته از ان باب است
 میشود باشد که موجب جفا بماند است عمده این کا محبت و خلاص است اگر احوال ترقی میفرماید
 نشود غم نیست چنانچه تقاضاست بر خلاص است امید است که کار سنین بساعات میگرد و در سلام

مکتوب و چهل و دویم با عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنچه از نسبت این بزرگوار
اگر اندک بدست افتد آنک نیست بکتابت ثلثت که از روی اشقات ارسال داشته بودند و بدست
نقد و توبیخ این طائفه از اهل لغز و اوندی است جلسا طائفه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بر این سماج مرده است نیاز یکدیگر و ایشان فرستاده بودند نیز و معول لذت فاتحه سلامت خوانند
شد طریقه که اخذ کرده بودند نسبتی که از اشخاص فرارسیده بود از آن حق و آنچه ذکر یافته معاذ الله و الله
فتوری رفته باشد نسبت یکپوشه زدن خیال و پیش نظر و بهتر و معال خیر و بیان همه عمر از نسبت
این بزرگان اگر اندک بدست افتد آنک نیست زیرا که نهایت و بگردان و بدایت ایشان شد
مصرع قیاس کن گمان این بهار را و اما از این فتور غم نیست چون رشته تجمیع بجمله این نسبت
تومی است فرمی که طریقه شیده شده است ارسال داشته شد گاه آنگاه پیشند و با و بگزارند که
بسیار از آن فتور است هر گاه در آنجا بود آید پیشند و با و ضویو پیشند و تا اگر سبق نماید امید است که جمعیت تمام
رو و در هر گاه نیز می رسد نباید که اول از احوال اهل آن خود و نویسد که احوال ظاهر بی احوال اهل آن نیز
ساقط است مصرع از هر چه بود سخن دوست خوشتر است و نسبتا الله سبحانه و یا لکم علی ما تالبت سید
الطهر من زیلع البصر علیه علی الصلوة و السلام ظاهر و باطن مصرع کار نیست غیر این همه چه مکتوب
و چهل و سیوم بلائس الدین صدور یافت در بیان آنچه موسم جوانی انصاف شمرده بود و در وصف
نشدند و مسبقه و الا شمس فوق باشد که موسم جوانی انصاف شمرده بود و در وصف کفند و بخورد و در
نماند که از غیر انصاف است و پیشانی امری دیگر نخواهد بود و موسوم خواهد شد خیر شرط است بخودت آنرا
جماعت او نامید و طلال از زلال دنیا کند طریق نجات اخروی و تالبت صاحب سیرت است علیه
و صلوات الله علیها و تسلیات لذرات فانی و ثنات که از منظر نظر نماند و الله سبحانه و تعالی یوفی النجرات به
مکتوب صد و چهل و چهارم جان فاطمه محمود و لا الهی صدور یافت در بیان حقی سیر سلوک بسیار
الله و غیر آنکه در سیرت که در این دو سیرت و حضرت حق سبحانه و تعالی در این کلمات
بی اندازه که است و فرمایید سیرت سیدنا علیه و سلم و صلوات الله علیها و تسلیات مصرع از
میرو و سخن دوست خوشتر است و سیر سلوک سیرت از حرکت و طاعت که از انصاف است حرکت از این

النجاشی نذر و طبع سیر الی ان جو اوست که تملیث است که از علم منحل علم علایم و موزان علامت
 دیگران چیزی علی علم التوحید عالمی لاجد علی علوم الکائنات کما فی ذوالها باسرا و غیره بحالتی که لیسیر الفنا و غیر
 فی درجه است از حرکت تملیث است در مراتب حویلیها و صفات و شیون و مقادیرات و مقادیرات
 تنزیهات الی ان چیزی الی المراتبه التي لا یکن تغییر غیر بالبیات و لا یشار الیه باشیاء و لا یسمی غیر
 بکائناتیه و لا یجملها عالم و لا یدرکها مرک و هذا الیسیری بالبقار و سیر الی الدما البه که سیرات است نیز و غیر
 از حرکت تملیث است که از علم علی علم منحل فرو می آید و از ان منحل منحل دیگر الی ان درجه الی کائنات است
 القه فخری و نیز من علوم مراتب لوجوب کما با و مر العالی الذی له العلم الی الله و غیره من العلم و غیره
 هو الواجد الفاقده و هو الوصل به و هو القریب لیسیر الی سیر اشیا است عبارت از علم الی علم
 اشیا است شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیا کما فی السیر الاول فی السیر الی الله مقابل السیر الی الله
 لاسیران فی کتبی و سیر الی الله و غیره الدما لری تحصیل لغزش است که عبارت از فنا و اقیام است که
 ثالث و اربع از بی حصول مقام دعوت است که مخصوص این بنیاد منحل است معلولات الی الله و تسلیم علی
 جمیع عموما و علی نفسان مخصوصا و سایر ان کل از مقام این بگو اربع علی الاعمال است بیانات تملیث
 قل ھذا سبیلی اذ نحو الی الله علی بصیرة انا و من استعینت
 حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ان توحید و تشویع طلب است بر شکار غلطی و غیره ان در
 کوری سودا بیان و در اسلام علی من تبحر الی الهدی و التزم متابعت لم یصف علی لاصولت و تلمات
 مکتوب صدور چهل و پنجم ملا عبدالرحمن شمسی صدور ایالت و بیان آنچه مشایخ طریقت نقشبندی
 قدس الله تعالی اسرار تم ابتداء سیر از عالم مراضیا کرده اند و بیان سرانجام آن بعضی از جمله
 این طریقت لبرحت بنشیند اندک سجانه و ای که علی جا و تشریح لیسیر لغوی علی مساجد اجزاء و سایر
 و لحنیه و یرحم الله عبدالقائل و بیانشا نیز طریقت نقشبندی قدس الله تعالی اسرار تم ابتداء سیر از عالم مراضیا
 کرده اند و عالم خلق را منسوخان سیر قطره میانه بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتداء سیر ایشان از عالم
 است لاجد از طوع عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بجام جذب می روند و در طریقت نقشبندی اثر بسیار
 و طبع نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است هر قیاس کن رنگت از من جا و درجه

از طالبان برین طریقه علیک با آنکه ابتدا رسید ایشان از عالم امر است بر حجت متاثر شوند و التذاد و حلاوت
 که در جذب است بزودی پیدا کنند و چشم نیست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاد و
 درین ضعف سدا بر حجت متاثر نشده و این بطور تاثر نامائی تحقیق است که عالم امر در ایشان عالم
 خلق قوت پیدا کند و اثر عکس گردد و علاج این ضعف مناسبین طریقه علیک تصرف است مرصیاب
 تصرف نام را و علاجیکه مناسب است دیگر آن است تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شایسته
 که موافق شریعت و قهر شوند علی صاحبها الصلوة و السلام و تجمیع باید داشت که بطور تاثر علامت نقصان
 استعداد نیست که همین باشد تمام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند و تمام مکتوب و جدول و چشم
 بشراف الدجین صد دریافت در ضعیف بر تکرار سبق مکتوب بر زیدی نیز در این حدیث اصول
 اند بجان خود میباشند که سعادت یا فقر و استعداد سبق اگر گرفته بودند بکار آن وقت را سمود دانند
 و فرعون است از دست ندهند بسا و از کوفه فانی زجا بر و طمطراق زایل بی حلاوت ساز و میریت
 همه اندرین جوانیست که که طفل و خانه رنگین است چه لغتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی از نظر
 در عنفوان شایع فریق تو بر که است فریاد بر آن استقامت بخش توان گفت که نعمت تمام دنیا حسیب
 آن لغت حکم شنیدی دارد و حسیب مریای عشق چه آن نعمت مر حسیب ضامی مولی است سبحان که فرقت
 جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی در ضمن من المدد که بر اسلام علی بن ابی طالب الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه و علی الاملوة و استیارات آنها و اکملها مکتوب و جدول و هفتم نیز اجد شرف کابل
 صد دریافت و بیان آنکه گشتن بر پیوستن مقدم است با پیوستن بر گشتن با حق سبحان و تعالی
 و در ارج کمال ترقیات که است فریاد بر حجت سید المرسلین علیه و علی الاملوة و استیارات آنها
 از شاخه طریقت قدس لمدتها از گشتن رار پیوستن مقدم داشته اند و همین یکی ازین بگویند
 پیوستن بر گشتن تقدیم داده اند و طالع ثالث بتوقف رفته اند بر سعید خراگوی قدس سره باز
 نیایی و تانیایی زهی ندانم کدام پیش بود و نام این سطور گوید گشتن بر پیوستن در یک زمان نتوانست
 جائز نیست اگر گشتن بر پیوستن جدا باشد پیوستن یک گشتن جوید اگر دو غایت مانی الباب گفتار
 است و تقدیم ذاتی است و تعیین هلیه یکم و دیگری را شیخ الاسلام هر وی مدسک را اختیار کرده اند

بیتاثر علامت نقصان
 استعداد نیست

نینا دیدیم و میگردید که سبقت از آن طرف نکوست ملی اما جمیع که مستحق مقدم دشت اندا نکا این سبقت نماند
 مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن سنائی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر
 ظهور تام موخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ را بعد میگردد و اما نظر طائفه اولی بلند است که قبل از تحویل
 اعتبار نمی آید باید دانست که برین توجیه مقدم زماننی نیز پیدا گشت فافهم والدی سبحانه الملک و اب
 بهر حال منکر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو بنا خیز افتاد و مرتبه
 اولی مربوط بسیر الی الهدی است و مرتبه ثانی بسیر فی الهدی و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال سیر مطلق
 تفاوت درجه آنها دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت معصوم بابگردد
 اگر درده کمال است به مکتوب **صمد و چهل نهم** هفتم بلاصداق کابلی صمد و یافته در بیان آنچه
 صاحب کتاب بجا صل است در بیان آنچه زنها توسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان فرمود
 نشوند که صور مشایخ فی تحقیق الطائف شیخ مقدس است و مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب الی
 و سری بناموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بجا صلجه محمد لک سجان که عبره من فرماست صاحب کتاب
 است و آنچه خود را بجا صل اول است و وصل است که زنها گفته شده است که زنها توسط روحانیات مشایخ و
 امدادات ایشان فرمودند که آن دعوت مشایخ فی تحقیق الطائف شیخ مقدس است که بان منوط
 نموده است قبله توجیه را وحدت شرط است توجیه را برانگنده ساختن موجب بران است عیاد با کینه جان
 ثانی آنچه مکرر و مکرر بنا گفته ایم که سرشته کاغذی که در آنجا سرشته است سرخام باید امر فروری را گفته است
 با ما لاطال پر وضعت العقل و در اندیش بسیار استجد است اما شما معتقد را می خود اید سخن کس در شما است
 که موزه اقدشادا نیدا علی الرسول الامام مکتوب **صمد و چهل نهم** نیز بلاصداق کابلی صمد و
 یافته در بیان آنچه هر چند مسبباً سابق الی اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار کلام
 بر سبب تعیین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق حبیب است که این همه خود را با عالم سابق گفته است
 است هر چند مسبباً سابق الی اشیا را بهر سبب ترتیب ساخته است اما چه در کار کلام
 معین دوخته شود معصوم کردی بسته شد نمی آید که می بخشاید این قسم که نظری بسیار بی سابق
 مطالبه را اشغال شماردم بسیار تنجیم است ساعتی بحال خود فرود باید رفت و این است نعمت را این است

و کسوت فقر این همه تلاش تحصیل موقوفه حق جلشانه چه بلاستنکاست عجب است که این سکره را در نظر
 شما چطور زیبا نموده اند تحصیل او ضروری بقدر ضرورت باید که شدید تمام بیت را بان تصرف ساختند
 و عمر را در پی آن گذرانیدان عفا بیت تحصیل است فرصت بسیار غنیمت است نه از افسوس که از آن کس
 در تحصیل علوم لطائل صرف کند خبر شرط است ماعلی ایوان البلاغ از گفت و شنود مردم از آن بخش پذیرد
 نسبتا نسبت میکند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کس بداند و فی حقیقت
 نیک باشد اگر عکس این قضیه تحقق شود حمل خط است و اسلام مکتوب و پنجاه هم بخوابد چه قصه
 یافت در میان آن فخرشایان مطلقیت بجز حضرت واجب الوجود تنها و تقدس نیست و انکس نام را خودی
 نخواهد چه قاسم و اولی است موجب است گشت از انشست اوضاع دنیوی و لفرق احوال صورت
 و لا تک نشوند که اگر ای آن نمیکند زیرا که این شماره در عرض فنا است بلاضی حق سبحانه و تکالیف با بریزد
 درین ضمن همراشته یا لیسر شایان مطلقیت اجزوات واجب الوجود نیست جلشانه خصوصاً مثال شما
 عزیز را مع ذکا که بجزیتی و کاری اشارت نمایند نیست در سنی آن خواهد که شدید و اسلام مکتوب و
 پنجاه و حکیم میز من لحنی صدر ریافته در بیان بزرگی طریقه حضرت خواجه گان قدس اندک است
 و بیان معنی یاد داشت که مخصوص این اکابر است از هر چه پیرو سخن دست نوشته است یا بد است
 از طریقه حضرت خواجه گان مسل الله تعالی الیرحم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور
 ذات تعالی و تقدس تخلل حبیبیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی قوت
 حجب تمام و لغت شوند وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب از پیش
 ذات تمام و تقدس ملاحظه میگردد و در سبعت باز در پرده شایون و اعتباراتی می آید پس نزد این کابر
 از غیر اعتبارات سابق است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی عبارت از ظهور حضرت
 ذات است بی توسط شایون و اعتبارات که در نهایت این راه میگردد و وفا می کمال و ادای تمام نشات
 میکنند و نمی گردد و موجب هرگز بر وجه نمکند و اگر وجود کند حضور نیستی متبدل خواهد گشت و یاد داشت
 نخواهد گفت پس مستحق گشت که شهود این اکابر بر وجهی تم و اکمل است و اکلمیت فنا و تمیت بقا
 با ملازمه تمیت و اکلمیت مشهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار را مکتوب و پنجاه و دو

بساوت و لغات پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول همین طاعت حق است سجا
 و این است ملک قال الله سبحانه و تعالی من اطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سجا در
 اطاعت رسول را عین طاعت خود فرموده پس طاعت خدای خود بل که خیر طاعت رسول است
 اطاعت او نیست سجا نه از برای آنکه تحقیق این معنی کلمه قد و رد تا ابو الهوسی در بیان این دو کلام
 جدای پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگریند و در جای دیگر حضرت حق سجا نه و تکلیف است میگذارد
 جماعت که در میان این دو طاعت تفرقه نیمانند که قال سجا نه بریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله
 و یقولون لئن لم یفرض الله الحلال و الحرام لکننا لکافرون ان یفرض الله الحلال و الحرام لکننا لکافرون
 حقا آری بعضی زشتی است که با تقدس الله تعالی امر بر هم در سکرت و غلبه حال سخنان گفته اند که تفرقه
 تفرقه اند میان این دو طاعت و شعر اند با ضمیمه محبت یکدیگر و دیگری منقول است که سلطان مجاز
 غزوی در ایام بادشاهت خود نزد یک بخترقان فرود آمد و بود از نجبا و دکامای خود را بخدمت شیخ
 ابو حسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدان و بیانند در کلامی خود گفت که اگر از شیخ
 توفیقی نمیکند که بر الطبع و العاد الطبعی الرسول و اولی الامر منکم بر خوانند چون رکابهای شیخ توفیق
 نمیدانند که بر کوره را بر خوانند شیخ در جواب فرمود که چندان گرفتار الطبعی الهم که شکر نعمه الطبعی الهم
 ام و با طاعت اولی الامر رسد حضرت شیخ طاعت حق را سجا نه و غیر طاعت رسول و این است
 این سخن از سه قاست دور است مشایخ مستقیم الاحوال زین قسم سخنان تفرقه نیمانند و در جمیع مراتب
 شریعت و طریقت و حقیقت طاعت حق سجا نه را و طاعت رسول و میدانند و طاعت حق سجا نه
 که در غیر طاعت رسول دست علیه الصلوة و السلام عین فعل السج انکار نمود و نیز منقول است که شیخ
 و شیخ ابو سعید که اخیر مجلسی داشتند و سید اجل را کابرسادات خراسان نیز در مجلسی از این مسئله
 اتفاق و لکن آنجا بودی منقول حال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم داد و سید اجل
 آمد بسید فرمود که تقدیم شما بر سید محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این معجزه و
 محبت حق سجا نه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سجا
 بر محبت رسول و علیه الصلوة و السلام اگر رسد حال میدانند و جز فغفولی نمی نمازند اما انقدر است

که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحا: غالب است و در مقام تکمیل که فعلی از مقام نبوه است
 محبت رسول عالم ثبنا الله سبحا: علی اطاعت الرسول النبی حی عین اطاعت الله سبحا: مکتوب و
 بیجا و وسع و بیان شیخ منزیل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیبت ماسوی که اولی و ثانی
 مطلق است و کتابیکه رساله شسته بود در رسید که مدعو علی الانعام و لمنهت که طالع بان خود را طلب
 بقیار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی ز آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از رقیبت
 وقتی میر شود که لقب نامی مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را با کلک از آئینه دل محوسازد و تعلق
 علیه و جبهتی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحا: و تعالی و را مقصود و مرادی نباشد و درین نظر
 القسا و هر چند که کان بی تعلق دارد اما ان اظن لا یعنی عن بحق شیا صحیح این کار دولت است اکنون
 تا کار رسد که رفتار احوال مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دست
 و اما فی چه نفران حرف چایمان بهر چه از راه دور رفتی چیز شست آن نقش و چیز با به غربت شما بطور
 اینجا بد فرصت غنیمت است اگر باریان اهل ندر حضرت چون توقف خواهند و اگر اهل چه حیات
 حضرت مرضی حق سبحا: را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
 چه خواهد بود مع لطیف و دست باشد چه باشد به قصد حق سبحا: باید دانست با او هر چه بشود
 سوداگر شود و گوی شود و عرض از اینجا و تو در کل آخری به و السلام مکتوب صدور و بیجا و چه نام
 نیز بیان منزیل صدور یافته در بیان آنچه از خود باید گذشت و خود باید رفت به سبحا: و تعالی
 با خود و در یک خط با غیر خود نگذار و اللهم لا کلنا له الفنا طرفه عین فتمتک و اهل منها انصیب
 هر طایفه که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد اگر گرفتاری مآدون او سبحا: فضلا
 اگر بت بپرستی مدنی بحقیقت خود را بپرستی که از است من اتخذ الیه ماهه از خود چو گذشتی عمر شکر
 و خوشی و نفع لافک قال همچنانکه از خود گذشتن فرض است و خود رفتن هم لازم است که یافت
 اینجا است در بر و ن خود یافتنی باشد به با تو در زیر کلیم است هر چه هست همچون اینها میرسد
 دست و سیر فاتی بعد و بعد است و سیر الفی قریب قریب که شود دست و خود دست و اگر گرفت
 است هم از خود و اگر حیرت است هم در خود و بر و ن خود که مگانی نیست سخن بجا رفت سباده اساده

از اینجا حلول استخار و غیره که در اینجا حلول کفر بود و استخار و غیره پیش از تحقیق با جمیع اشیاء
ممنوع است ز قضا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت علی الطریقه المدینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام
از احوال خود می نوشته باشند که داخل تمام دار و بار و جو و غلات صوبه آزاد باشند و وجود و عدم از
سایه و داند و سلامت و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بیان شریف علی بن ابی طالب و یانیه و نیز
رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد **۵** بعد از خدای هر چه برستند نیز بیاید به
انچه بچرا اختیار کرده و غیره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت علی مرتضی کشت و محمد صاب
نیز همراه است چند روز اگر اراده کند و موافق است اینجا بسیر رود و بر عتبت متوجه وطن اصلی خواهد
سبب وطن میان ایام خبر صحیح است بیچاره کجا رود و ناسیه بدست آورد و ما سن اربعه الاموال اخذ
بناصیبتان ربی علی صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمود الوالی المدینه گفته دردی بوی بگریزند به حال
محل صلوات الشیخ را لطیفه ساخته و باصل ایاد و در **۵** هر چه جز عشق خدای حل است
گر که خوردن بود جا کند است **۵** مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان منزل منزل
در غریب صحبت الله و کتابیکه بدست قاضی زاده جالند فرستاده بودند و در پایه رساله یاد محمد
و الهنت که محبت نظر الله وقت دارند و حکم الموعودین احباب ایشانند ماه جب هر چند خجالت داران
زود است اما بسی دوست **۵** فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نرم است
بسیار است به چون بواسطه غایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند ما لظفر یکسند فخر
آماه جب بشاید اینجا با نذر الله سبحانه و علم بالصلاب و البه المرحوم و الماب بهر حال چند روز عمر
بفقرا می باید گذرانید و صبر نفسک مع الدین بدعون بهم بالفداء و العشی بریدون و جهه عز
نصرت تابع است که حق سبحانه و تعالی حبیب و اعلیین الصلوٰه و السلام و التعمیرات اینها بان مرزوم
غریزی میفرماید الیه حیث یکدیگر درستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و آتارا
نیافت ایشانرا شناخت ز قضا الله تعالی و ایا که محبت هذه الطائفه العلیه شریفه مکتوب
صد و پنجاه و هفتم حکیم عبدالواصف در یافته در بیان آنچه چون کسی پیش در ایشان برود
باید که خود را خالی کرده و در آنجا مملو بماند و در بیان آنچه اول تصحیح معنی باید کرد و در مرتبه شام

قدم برنج نموده آمده اید و در بر خاسته رفیقید و نصرت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت او ادا کرد
 شود و مقصود از ملاقات افاده است یا استفاد و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از عمد خارج
 است پیش این طائفه خالی شده باید اما مملو باز گرد و وظایف و افلاس خود باید نمود اما ایشان از
 آید و راه افاضه بختنا بد سیر آمدن و سیر رفتن مفره ندارد و امتلا را بخلت با نیت استخرا از طریق
 کار که حضرت خواججه شنبه قدس العالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر
 پس توجه با نیاز شرط آمد هر دو کک وین او ان که طالب علمی مدد و اعتبارش بجانبا ایشان طاعت
 بخاطر بخت که چون مجرد ابدن ایشان را هم نمی هست پس از جانب خود همه امکان دارد و باید بود
 زبان قلم از جهت تذکرک ماضی و تلافی ما سبق چند کلمه مقتضای وقت و حال طانوده بجا ایشان
 ارسال داشت و الله سبحانه و العليم بالصلوب الموفق للسداد وسادات انار آنچه بر او شما لازم است نصیحه
 عقاید مقتضای کتاب سنت بر هر یک علمای اهل حق شکر الله تکمیل سعیم از کتاب سنت ان عقاید
 فهمیده اند و از اینجا اند کرده چه فهمیدند ما و شما از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق انهام این کلام
 نباشد زیرا که هر چند در و مثال حکام باطله خود را از کتاب سنت می فهمد و از اینجا اند میاید و بحال
 ان لا یغنی عن الحق شیئا و اما نیا علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض واجب ثالث عمل
 مقتضا این علم است و را باطریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کلام است قدس العالی این
 انصیح عقاید نیا نیا علم با حکام شرعی فایده نمیدم و تا این هر دو متحقق نشود عمل نفع نیاید و تا این
 هر سه بیشتر بجز در حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با ستمات و کمالات اینها هستند
 کلمه انضرض هر چه است از فصول است و در خلق الله مالا یعنی در حسن سلام هرگز که مالا یعنی
 در شتغال با بعین و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الاهدای و التمس
 مکتوب و بیجا و هشتم بشیخ حمید بنجالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال
 تفاوت الاستفاد و اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاضل
 الکمال قد يكون بحسب الكمية وقد يكون بحسب الكيفية وقد يكونان معا كما تكلم البعض في شأن الشيخ محمد باقر
 و کمال آخرین با تجلی الهیاتی هم تفاوت فاحش بین افراد و یکایک تعلیمین و بین اربابها و انصافا

البعض بسلامت القلب تخلص الروح وكمال الاخر بها وبالشهود والسر والكمال انك بذلك
 وباحيرة المنسوبة الى الخوف وكمال الراجح بذلك لاربعه وبالاتصال المنسوبة الى الخفي ذلك فضل الله توحيته
 والهدى والفضل العظيم وبعد حصول الكمال في اى مرتبه كانت من مراتب المذكوره اما رجوعه لقبه قهرى او
 ثباته وبتقاررفى ذلك الموطن الاول هو مقام التكامل والارشاد ورجوعه من تحت الى خلق للدعوة
 والثاني هو موطن الاستبسال والغزلة من خلق ولسلام اول او اخر الكتب وصدور نجاته ونهضه
 بشرفه لادين حسين بن علي صاورشده وعزاه به خيال الام ومصائب بظاهرتخت ومولم جسم كبر
 باطن شيرين است ولذات بجش روح زيراك جسم وروح كونا برود و طرف لقيض واقشده انذالم
 مستلزم لذت ويكره است است فخرته كدر بيان لابن دوقفيض ولو انما تم انها تميزتها انكره وبحث
 خارج است وقابلت مدار واولئك كالانعام بل هم اضل س اگر از خشتين چو نيت چنين شخص
 داروا زخيان وچنين شخصه كه روح او منزل نوده ومرتبه جسمه مستقر نوده باشد و عالم اروا عالم
 عالم كشمه تران مهاد چه شناسد تا روحه بقدر اعلى خود رجوع قهرى نمايد و اما از خلق جدا نشود
 اين معرفت جلوه گر كند و حصول بندگت والبسته بوقى است كه پيش از ورود و اهل سمع صورت نيز
 و مشاخر طريقت قدس الله تعالى اسرارهم انما لبقنا التبير كرده اند س خاك شو خاك نابريدن خلق كبر
 خاك نيت منظم كراش و كسيكه پيش از مردن نمره و معيبت او بايد داشت و غزا و بجا بايد آورد و نيز تر
 مالد روحى شما كه به نيگناى شهرت دهند و بشوهر ام معروف نمى و نكار را نيك حايث ميگردانند
 را موجب خزان و ستانم انده گشت الا الله وانا اليه راجعون ان نوزيد بشوهر صبر را پيش گرفته بجز
 را ننگان با بصدقه و دعا مستحق فرما و معاون باشد كه دقنى ما شده است يا چه است با دعا و اجاره
 نوبى طبعه على الله نوت و ايجيات آمده است ما لميته انا كالتريق ما توت تبيط و حوة لشمه است
 و اما در مورد و ايتى كه گفته كان احب اليه مني انما ما فيها و انما ساعد لي على بل القبول
 و اما در مورد و ايتى كه گفته كان احب اليه مني انما ما فيها و انما ساعد لي على بل القبول
 و اما در مورد و ايتى كه گفته كان احب اليه مني انما ما فيها و انما ساعد لي على بل القبول
 و اما در مورد و ايتى كه گفته كان احب اليه مني انما ما فيها و انما ساعد لي على بل القبول

من انما ساعد لي على بل القبول

مشاخر طریقت قدس الله تعالی اسراریم طائفه اند ما شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان هر
 طائفه از اینها به مشاخر طریقت قدس الله تعالی اسراریم طائفه اند طائفه اولی قائمند بانچه عالم باجماع
 حق سبحانه و در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال همه باجماع حق است سبحان
 و خود را شجخی بیش نمیداند بلکه شجیت هم از دست غرسانه در بجز نیستی چنان کم میکردند که نماند
 خبر داند و نه از خود درنگ شخصی بر همه کجا معاربت پوشیده باشد و بدانند که این جامه عاریت
 است و این دید عاریت بر چنان غالب است آید که دست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه می یابد
 و اگر چنین شخصی را از بی شعور و مسکر شعور و بصحو آرد و به بقا و اولی الفنا و شرف زنده در خارج عالم
 با خودی با ایدامیقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در عالم مندرج است و گرفتاری و
 که این جامه در پشت به دنیا نماند و چنین است حال شخصی که اوصاف کمالات خود را درنگ جامه عاریت
 می اندازد اما میداند که این جامه در دست در خارج به چه جامه ندارم برهنه نام این دید غالب است
 بعد که آن لباس همی را درستی اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحوان جامه بزرگ
 و همیاد نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص ل دلیل تم است و بقای مترتب بر آن کمال است و بجز
 قریب انشا الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامی که بر وفق کتاب سنت و اجماع ثابت
 شده اند بل با اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان تکلمین ایشان الا با آنچه تکلمین
 انبیض را علماء و متدلا آدمی یابند و ایشان کشف و ذوقا و الضیاء این بزرگواران عالم را سخن جامه
 لغایت تفرقه هر چه نسبت انبات نمیکند و جمیع نسبت را سلب میکنند کفیف العینیه و الخیریه تعالی شاک
 الا نسبت مولویه و عبودیت صانعیه و مصنوعیه بلکه در غلبه حال این نسبت را هم کم میکنند این زمان
 بقضای حقیقی شرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکند و فطره تجلیات بی نهایت میکرد و طائفه
 دیگر عالم را طلق حق سبحانه میداند اما قایلند بانچه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق طریقت
 در بطریق اسالت و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحان که قیام اطلاق الاصل مثلا از شخصی سایه
 ممتد شده و آن شخص از کمال قدرت خود وضعات خود را نیز منکلس ساخت از علم و قدرت و اراده
 و غیر حاجتی که لذت و الم لعل اگر بالفرض این سایه بر آتش اند و بان تسلم شود و محلا و عرفا نخواهد گفت

که آن شخص متعالی شود چنانچه طالع ثانی بان قایلند علی هذا القیاس جمیع افعال میسر که از مخلوقات
 صادر میشود نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایر بار او خود هرگز کند نمیتوان گفت
 که شخص شکر شداری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و تصرف است
 که خلق قتیب نمیرسد بلکه فعل و کسب هیچ قتیب است لکن ثالث قائلند بوجه وجود یعنی خارج ملک
 است و پس آن ذات حق است مجاز و عالم را در خارج معلما تحقیقی نیست ثبوت علمی را ندیدیم و نیکو نیکو
 ما نسبت را محسوسه وجود و سرچند این جماعده عالم را داخل حق سبحانه میگویند لکن آنکه خود علی ایشان
 در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را در اول تصنف بعدفات
 وجودیه و امکانیه میداند و مراتب تنزلات انبیا میکنند و در مرتبه بان ذات اعدا با احکام الهیه
 از مرتبه تصنف میبازند و مثل ذوق عالم همان ذات بزرگشان را میداند لکن بر و این نظام است
 متوجه و مخلوقات فخطا و شرعاً برینها بسیار دارد و میشود که در جواب آنها محاسنات و تکلفات بنمایند
 این طالع و صهل و کامل مدعی تفاوت درجات الوصل الکمال با ملحق استخوان اینها نیست
 و کما و همونی کرده بزرگتر رسانید و طالع اولی که اهل و اتم اند و سلم و اوقاف اند بکتاب حسنت اما
 هدیه و اوقافیه ظاهر است و الکلیه و اوقافیه بنا بر اینست که بعضی مراتب وجود انسانی بنایه اهلانته
 و تجرد و بسبب تشابه است و مناسبت تمام دارند کما حق و الانغی لیسر کما که با وجود فنامی سر علی بن
 مراتب را از سبب از جدا نمیشوند که تا بجهت او آورده یعنی آن که کند بیا بار از ایشان متمیز
 و مقیما با ماند و خود را حق بافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را معلما وجودی نیست اما
 چون قدر آثار خارجیه تحقیق بود و بصورت مشبوه علمی قابل شدند و از همین بابست که حیوان را از
 بین الوجود و العدم میگویند چون بعضی مراتب جوارح تفاوت از سبب از جدا ساختن قابل وجود
 وجود او مانده بر بر خضیت که باشد در رنگ بوی و رنگ شایب است که در نزد دانشمندان که آن رنگ هم
 رنگ ممکن است مثلاً بواجب و لونی الصورة و الا سم و اگر آن رنگ جدا یکدند و تمام ممکن است
 جدا میساختند هرگز خود را حق نخر و مل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و یک وجود قابل نمیکشند
 و تا آنکه اثری در بن کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانکه اثری ازین باقی نمانده است

این نیز از گناه نظری دست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از سبب جدا دیدند و کلام آورده
 نفی آن نمودند اما بوسط ظلمت و احوالت کجیمبری بقایای وجود آنها ثابت ماند چه نسبت نظر را
 با عمل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر نشان محو شد اما طائفه اولی بوسط کمال
 سنا سبب و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیین با وصلات متباد و من التجیات اکملها جمیع مرتب
 ممکن را واجب جدا ساختند و هر انچه کلام آورده نفی نمودند و ممکن را بوجوب هیچ مناسبتی
 ندیدند و هیچ نسبت را با اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر مقدر نشان خند و او را غیر
 خالق و مولای خود دانستند خود را مولا دانستن و با نظر انکار داشتن بزرگواران بسیار گران و شوار
 می آید للرب رب الارباب بین بزرگواران اشیا را بوسط آنکه مخلوق حق اند سجان و دست ^{میل}
 و محبوب نظر نشان می در آید و همین وسط که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع است جلش
 تمام متقاد و تسلیم شیا میگردند و بر افعال عتیق اند کرد الا با نکار شریعت چنانکه ارباب توحید را
 بوسط مظهریه بکایت اشیا نسبت محج سجان را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهند ^{الشیان}
 بجز و مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهند بر همین تفاوت ره از کجاست تا بجایه و محج
 ماندگ محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت
 محبوبی ^{نیز} دست میدارد و محبوبی انکار و این طائفه علیها از مقام عبودیت که نهایت جمیع
 مقامات و ولایت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیده گان ازین تمام
 تر است که تمام کشت ایشان ملوفن کتاب سنت و ظاهر شریعت است و سرسوی از ظاهر شریعت ^{مخالفت}
 برین راه نیافته است اللهم اجلنا من جمیع و متابعینم بجز مستحقه صلوات الله تعالی علیه
 و سلم و بارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول مقصد توحید بود و از زمان حبیبی علم
 این توحید و نسبت و یقین پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون دین راه در اول راه
 توحید و تکشف شد و مدتی در مراتب عمیق جولان نمود و علوم بسیار گردناسب نیام بودند
 گشتند و سخاوت و ادوات که برابر با ب توحید او میشوند هر یک مشوف و علوم فاضله عمل شدند
 از مدنی نسبت و بجز بر این در پیش علی آورد و در غلبان در توحید توقف نمود اما این ^{توقف}

بانکار مدتی متوقف بود و آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه ایاست زشت بمقام خلقت بر
 او درین کارخانه اختیار بود و نخواست که از آن عالم برآید بوسیله آنکه مشایخ عظام بانظام قامت داده
 و چون بمقام خلقت رسید و خود را عالم را اظلم یافت چنانکه طی آنکه ثانیه بان قائم انداز روی آن شد
 که کاشکی ازین مقام نبرد که کمال روحیت وجود میدهند و این مقام فی الجمله با وسوسه است و از
 اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی از این مقام هم بالا بردند و بمقام عبودیت رسانیدند این زمان
 کمال این مقام در نظر آمد و علوان و اضحی گشت و از مقامات گذشته تائب مستغف شد و اگر آن درویش
 باین طریق نمیزد و فوقیت بعضی از بعضی نموندند تنزل خود را و بمقام میدهند چه جزوا
 بالاتر از توحید و مقام دیگر است نبوده و والدی حق الحق و بویجه السیدان میدهند که نشاء و تقا و رعایت علم
 و معارف جدا در کتب و رسال که ازین درویش بکلی از هر سالک جدا شده است و این
 حصول مقامات متفاوت است بمقام لا علوم و معارف جدا هستند و هر حال را قال علامه علیه السلام
 ملازم و متاقص علوم نباشد و اینک نشاء حکام شرعی است نالکن من المبرین و صلی الله علیک
 سیدنا محمد و آل و سلم مکتوب و شصت و یکم بلا صاجه بخشی کونانی صدور یافته در بیان
 مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باهلیمان نفس است بمقصود از طے
 منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باهلیمان نفس است اما نفس مطهینه بگردنجات
 شعور نیست و نفس مرتبه اهلیمان نرسد تا سیاست قلبی وی نگمازد و سیاست قلبی قوی میشود
 که قلبی کاری که پیش خود در پشت فارغ گردد و در سلامتی زگر قاری و در حق سبانه حاصل کند
 و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوی دست تعالی و تقدس ماسموز غیر آگاه است
 سلامتی گره است فطربی لمن سلم قلبه بسی لازم است تا بسلامتی قلب شرف گردد و باهلیمان
 نفس انجامد و کمال فضل الله بر تیره نیشار و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب و شصت
 و دویم بخواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان ناسبت
 او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت ترک نماز با آن
 است و اما تعلق ذلک با سببه سبانه نشان کلام که از جمله شیوانات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیوانات صفاقی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
 و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاصل حضرت ذلت است تعالی و تقدس و نتیجہ شیوانات او سبحانه
 چه هر شر و نقص که بوجودی آید نشان آن ذات و صفات محدثه است اما احکام با سمن حنسته ثمن این بعد
 و اما احکام با سمن سینه ثمن نفسک خود و نقص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
 نتیجہ آن کمالات ذاتیه است که نشان گمام جامع انخاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن نشان
 جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
 و این ماه جامع جمیع خیرات که تاسخ و ثمرات آن کمالات مذکورین مناسبت با محبت نزول قرآن
 درین ماه شد شهر رمضان الذی نزل فیہ القرآن و شب رورین ماه خلاصه زنده و این ماه است
 آن لبست و این ماه در رنگ قشقران پس هر که درین ماه جمعیت گذراند و از خیرات و برکات
 این بهره مند شود تمام سال جمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و نقداً الله سبحانه
 و تعالی و البرکات فی هذا الشهر المبارک و زرقنا الله سبحانه العظیم حضرت رسالت جامعیت
 علی الصلوة و السلام و تحیة فرموده است اذ افطر احدکم فلیفطر علی تمرفانه بركة السنه و فطره یوم
 بقره کرده اند و در برون آن تمه برکت است که شجره ان تحمل است بعنوان جامعیت و صفت
 اعلی است مخلوق است در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خلد را عجزی
 فرموده که از طبیعت آدم مخلوق است لکما قال علیه الصلوة و السلام اکرم و عظم انخاسته فانها خلقت من
 طبیعت آدم و تمیله برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس فطره ان که تمه است جزو صفا
 فطری میشود و حقیقت جامعان باعتبار این جزئیة جز حقیقت اکمل آن میگرد و داخل این جامع
 اعتبار جامع کمالات بنیهایست که در حقیقت جامعان تمه مندرج اند میشود و اینجمله هر چند داخل
 ان حاصلست اما در وقت فطره که او ان فطره صایم است از شهوات و مانع و لذات فانیه بیشتر
 تاثیر میکنند و اینجمله بر وجه اتم و کمال ظاهر میشود و آنچه السنه و فرموده علیه من الصلوة تنها و
 الکلمه انتم سحر المؤمن باعتبار ان تواند بود که در غلار آن که جزو صاحب امیکر و در حقیقت
 اوست در حقیقت ان غذا و چنان نمیند در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسجود تمه غریب

که گویا اکل آن فائده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن بنابر جامعیت تا وقت افطار نماید و این
 فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مرتب میشود که آن غذا تجویز شرعی و مقصود و سر موی ندارد و مشرب
 سجا در نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت
 باشد و از ظاهر باطن بر میده ظاهر غذا مظهر او باشد باطن غذا اکل باطن او و الا بر ملاوی ظاهر
 مقصود است و اکل آن در عین مقصود سعی کن تا القمه را سازی گهر بعد از آن چند آنکه میخواهی
 بخورد بهترین سبکبیل غذاست بر صاحب اراده لطفی افطار و تاخیر سحر و اشلام مکتوب جدید
 و شخصیت و سیوم بسادت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافته و بیان آنکه سلام و کفر
 یکدیگر انداخته اند چه شدن این دو ضد محال است و عزت و امن یکی را مستلزم خواری دیگر است
 لکن آخر اقال علیه القدر فی تدریل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار این اختلاف و در بیان
 آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند چه شدن الهی نعم نماند و بداننا الی لا سلام و جملنا من الله
 علیه الصلوة و السلام نقد سعادت و ادرین وابسته با تباع سید کونین است و بس علیه و علم الله
 من الصلوة فنهالها و من التسلیات الکلمات العبد او علیه الصلوة و السلام با بیان حکام اسلام
 است و زعم رسول کفریه بر اسلام و کفر نه که یکدیگر نداشت یکدیگر موجب دفع و دیگر است
 چه شدن این دو ضد محال است و عزت و امن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق جان
 و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة و التحیه میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلظت
 پس پیغمبر خود را که موصوف خلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت با ایشان مفرمود و معلوم شد که
 غلظت با ایشان و نهل خلق عظیم است پس غزوات سلام در خواری کفر و اهل کفر است که سبک
 کفر را عزیز و نشت اهل سلام را خوار ساخت عزیز و دشمن عبارت از آن نیست که البته ایشان را
 عظیم کند و بالانشاند و مجالس خود جای دادن با ایشان مصاحبت نمودن همزانی کردن
 با ایشان و نهل غزوات در رنگ سخنان ایشان بر او و باید نشت و اگر عرضی را غرض و نیاورد
 با ایشان بر او باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را معنی نشت بقدر ضرورت
 با ایشان باید نشت و کمال سلام نشت که از آن غرض و نیاوردی نیز باید گذشت و با ایشان

نباید بدو خست حق سبحانه و در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اهل قتل
 و کشتن با این دشمنان خدا و رسول و از عظم جنایات باشد اقل ضرر در صاحب و مخالفت
 این دشمنان است که قدرت اجراء حکام شرعی و فرسوم کفری زبون میگردد و جای سونست
 تا لغزانی می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا سبب دشمنی خدای خود
 و دشمنی پیغمبر و علیه الصلوٰة و السلام میشود شخصی گمان میکند که اهل اسلام است و قصد این کار
 با بعد و بر سر او ادراما نماید آنکه این قسم حال شنیده دولت اسلام اول پاک و صاف میسر نمودن با
 من شرف و رفعتنا و من سیات اعمالتنا ۵ خواه چندان در کمر و وصل است؛ حاصل خواجی چنانکه
 در کار این نابالغان بهتر و خوشتر است باسلام و اهل آن که منتظرند اگر باو بیایند ما را از اسلام برکنند
 با همه اقبال برسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام را هم شرمی و کار است که بجای من الایمان
 ننگ مسلمانی ضرورت است همواره در مقام خواری اینجا باید بود جزیره اهل کفر که در هندوستان
 شده است بوسه شوی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیره گرفتن
 از ایشان خواری ایشان است و این خواری بدیست که از ترس جزیره چاره خوب نمیشود و چنانچه
 نمیتواند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشد از اموال با دشمنان را چه میرسد منم جزیره گرفتن
 کند حق سبحانه و تعالی جزیره را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است
 و عزت و غلبه اهل اسلام چه در هر که شود کشته شود سلام است علامت حصول دولت اسلام انقبض
 با اهل کفر خداست با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جا
 نجس فرمود پس در نظر اهل سلامی باید که اهل کفر نجس بپدید در آیند و چون چنین بینند و در
 لاجرم آن صحبت ایشان برهنه نمایند و در جانت ایشان شکره بوزیر از ایشان پرسیدن و
 بمقتضا حکم آنها عمل کردن از کمال غزایان دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و دعا که
 توسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و دعا رکافین الانفی
 منال و دعا این دشمنان باطل میجاء صل است اجابت را در اینجا چه احتمال بقدر نسا و لازم می آید
 که غزایان بکافین افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد بان خود را وسیله خواهند آورد خیال آنکه

که کار با کجا بکشد و از مسلمانانی بوی نمی ماند غزیری فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانانی
دیوانه گنج عبارت از در گذشتن است از لغوه و ضرر خود و بوجه اعلای کلمه سلام یا مسلمانانی بر سر خود
کوشد و اگر نشود که نشود و چون مسلمانانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر علیه السلام
و استام و توحید و دوستی عظیم تر از رضای مولانیت رقصینا بالهدی شجانه ربا و بالا سلام دنیا و بجهت علی
و استام دنیا و سواد هم بر نوح بلایم یارب بحرمت سید المرسلین علیه و علی الرحمن الصلوة فی فعلها و حسن تسلیم
اکملها و استلام اولاد و اخرا و عجمالته الوقت آنچه ضروری و لابدی است بطریق جمال نوشته و ستاره
ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد داشت همچنانکه سلام خداوند
اخیره نیز خداوند است دنیا و آخرت همه نشوند ترک دنیا برد و نوحه است توحید است که از بیاجات این
همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت بنقصیم اعلای ترک دنیا است و نوعی دیگر است که از محرمات و استنباط
ان اجتناب کرده شود و با موبی با حدان تنعم نموده آید تقسیم نیز خصوصاً درین اولاد بسیار غزیری موجود است
س آسمان نسبت به عرض آمد فرود و در زمین عالیت پیش خاک تود و پس با چار استمهال و بیغض
بوس حریر و امثال خاک که شریعت مصطفویه علم و مصدر الصلوة و استلام و توحید از محرم ساخته
اجتناب باید نمود و اونی ذممت فضا که برای تجمل کنند فی عمل کمالش دارد اما استعمال اینها حرام
از آب طعام خوردن در دنیا و خوشبوی نذختن و سرمه و ان ساختن و جزان اقصیه حق سبحان
و تعالی و اگره امور مبارک بسیار وسیع ساخته است تمنیات و تمنعات با دنیا و عیش و لذت یافتن
از ان است که در امور محرم است در بیاجات رضای حق است بجان و در محرمات عدم رضای
او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی بری لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود و اجتناب
کند و حال خود و عرض آن لذت محرم لذت مباح هم تجویز فرموده است از تمام لذت بجان و ایام که
علم متابعت صاحب شریعت علیه و علی الصلوة و توحید در معامله حل و حرمت همواره و علمای دین
رجوع نمود از دنیا استفسار باید کرد و بقیه فتوی الشیخ عمل باید نمود که راه نجات شریعت است
و بعد شریعت هر چه است باطل است و بی اعتبار نماز العبد بحق الا افعال و استلام اولاد و اخرا
مکتوبه و شصت و چهارم بجا فظ بها و الدین سر نهی صدور یافته در بیان کلمه

فیض حق سبحانه علیه السلام بر خاص و عوام دارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف
 ناشی است: حق سبحانه و تعالی بر عاوه شریعت استقامت بخشد بمنه اگر چه فیض حق سبحانه و تعالی
 علیه السلام بر خاص و عوام و کرام و پیام چه از قسم اموال اولاد و چه از جنس بیت دارشاد و غیره
 دارد است تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر را
 خلقند و الله و لکن کانون النفس هم لطیفون آفتاب تابستان بر کاف و رجا به کجیان می تابد روی کاف و رجا
 میگردد و رجا به و سفید این عدم قبول بوجه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل جلاله
 معوض را و ابراز لازم است و حرمان از نعمت واجب نیجا کسنگه گوید که بسیار علی زعفران باشند که
 به نعمات عاجبه ممتازند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است
 که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت
 منتهک گردد و قال الله سبحانه و تعالی محسبون انما نعدهم به من ان بنین انسا علیهم فی غیرت بل
 شیطان بسین نیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است بخدا زود و سلام مکتوب صد
 و شخصت و پیچیدگی است و تفاوت بنای شیخ فرید صدور یافته در تغیب متابعت حساب
 شریعت علیه علی الصلوة و تسلیت و عداوت و لغض و غلظت با مخالفان شریعت او و علی الصلوة
 و اسلام و شرف کلمه الله سبحانه ببتشریف المیراث یعنی من النبى الامى القرشى الهاشمى علیه و علی
 من الصلوات فضلهای من تسلیت اکها کما شرف کلمه ببتشریف المیراث بصوری و در حرم الصلوة قال
 امین المیراث صوری آن سر و علیه علی الصلوات و تسلیت با عالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
 با عالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت و رشد و هدایت شکل نمیشد ببتشریف المیراث صوری است که میراث معنوی
 متعلق گردند و تجلیه بالمیراث یعنی لا یتیر الا بکمال الاتباع لمصطفوی علیه الصلوة و اسلام و حجیة
 فعلیکم با تابعان طاعت فی او امره و نواهی و کمال متابعت فرع کمال محبت است با سر و علیه علی الصلوة
 و اسلام مصرح ان المحب لمن هواه مطیع و عداست کمال محبت کمال بغض است با عدا او و صلوة
 علیه و سلم و الهما خدا و است با مخالفان شریعت او و علیه الصلوة و اسلام و محبت خداست گنجایش
 ندارد و محبت او را و محبت است اما ب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوس هیچ وجهی نماید و محبت بسیار

حجم آشنودیم خدین را حال گفته اند محبت یکسے متلزم عداوت دیگر نیست نیکان ای فرمود که بنور
 کار از دست زنی است نادرک ما سخی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از دست حاصل
 نخواهد بود بر وقت صبح شود بجز روز معلومست که با که باخته عشق در شب بجز به متاع دنیا خور
 در غرور است ساعده اخروی ابدی بران سترت است زندگانی چند روز را اگر متابعت سید
 اولین و آخرین علیه علی الصلوٰۃ و التسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا بجز
 در هیچ است هر که باشد هر عمل خیر که بگذرد محمد عربی که پری هر دو سر است که کسی خاک در سر
 نیست خاک بر سر او به حصول این دولت عظیمه متابعت بر توف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا شود
 نماید بلکه اگر نکوهه مفروضه بشکست شود و سکه ترک کل دارد و عدم وصول حضرت چه مال منکر از ضرر
 بر آید پس سالیچه دفعه ضرر امان نیاید می خراج نکوهه است ازان اگر چه ترک کلی اولی و فاضل است
 اما ادای نکوهه هم کار آن میکند آسان نسبت بجزئی مذکور و بدو زنده بعل نیست پیش از آن
 اولی نام است که بگویم در میان احکام شریعت باید صرف نمود اهل شریعت را از اعمال و صلحا تقییم
 و توفیر باید داشت و در تریج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را خوار باید داشت مرقوم
 بدعت نقدانان علی بدیم الاسلام و با کفار که دشمنان خدا و عدو جلند دشمنان رسول می نامند
 الصلوٰۃ و التسلیمات دشمن باید بود و در فعل و خواری ایشان می باید نمود و بجز وجه عزت نباید داد
 و این باید و لسان بر او مجالس خود را و نباید داد و الی این نباید و راه شدت و عظمت را ایشان
 باید کرد و مباح کن و بچرا می بالیشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد درنگ گفتنی است
 انسانی بکوه و فطر ارفقار حاجت از ایشان باید نمود و باید بچنانچه سجد بیزرگوار شام علیه علی
 الصلوٰۃ و التسلیمات سیر نمانند اگر این راه رفته نشود وصول اینجانبه سبب سوار است
 بهیات بهیات که کیف الوصول الی سعاد و در دنیا قتل بحبال و دشمن خویف و زیاده
 آرام نماید اندکی پیش تو گشتم غم دل ترسیدم که دل زده شوی و زنی سخن بسیار است
 مکتوب صد و شصت و ششم بلا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه ما در حیات مبارک
 چند روزه نباید نهاد و فکر از امرش قلبی درین فرصت یسیر نکند که شیر کاز ام مهم است باید نمود

محمودا ناچیز بخود چون ما در مصر بان باید زید و تالی بر خود از خصمه نم باید چید خود را و همه را
مروه باید انگاشت و جماد و جذبی حسن حرکت باید پذیرفت انگ میت و انهم متون انفس قاطع است
نکار از امرض قلبی درین فرصت یسیرند که کثیر از اسم مهام است و علاج هکلت معنوی رین مهلت
قلیل میاید در چلیل از اعانم تقاصد ولی که گرفتار شیر است از وجه تو قهر نیر روحی که اعلی که تهر است
نفسن ماره از بهتر است آنجا همه سلاسی قلب میطلبد و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشیان همه
فکر تحصیل سباب گرفتاری روح و قلبیم سیهات سیهات چه توان کرد و ما ظلم اند و لکن کانوا
انفسهم یظلمون و دیگر از مضعف ظاهر اندیشه نمکنند انشا الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد
یافت خاطر اینجا بن زین برگذر جمع است جاسه فقر اگر طلب داشته بودند پیرهن و شناوه شده
خواهند پوشید و مترصد تاج و ثورات آن خواهند بود و که شیر البرکت است هر کس افسانه خواهد
افسانه است و آنچه دیدش نقد خود مردانه است و اسلام علی بن ابی طالب الهدی و الترمذی است
علیه و علی که معلوآت است یلمات مکتوبه و شخصت و منقسم به هر دو می رام ننند که انهار
خلاص این طائفه علیه نموده بود و صد و یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که چون
و بیچگونه است و اجتناب از عبادت الهه باطله نموده دو کتابت شمار سیل از سر و محبت فقیر و
التجارب این طائفه علیه مفهوم گشت چه نموده است که کسی را باند دلست بنوازند تا نیاید
شرط بلاغ است با تو میگویم؛ تو خواه از سختم بیدگیر و خواه ملائک بدان و آگاه باش که پروردگار
و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و بیابین و سفلیین یک است همچون بیچگونه
از شبهه و مانند نمره است و از شکل و شمال هر بدی و فرزندی در حق او قالی محال است
و تامل را در شخصت چه مجال نشاید اتحاد و طول در شان و سبحانه مستحق است و منسنگه کون
و بروردن چنانچه مستحق جز زانی نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان
است وجود او را بدایت نیست و بقای او را خایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه
است و هر چه از نقص و زوال است از او قالی مسلوب پس مستحق عبادت او قالی باشد و نه را
پرستش و سبحانه رام و کرشنرمانند آنکه الهه ننودند از کیهی مخلوقات ویند و از او پدر

نموده اند رام پر حیرت است و بر او گشمن می شود هر سینه هر گاه را مودب خود را نگاه دارند دست
 غیر می آید و نماز و محفل و ولادتش را کار با بد فرمود بتقلید ایشان نباید رفت هر لایق است
 که کسی پروردگار عالمیان را باسم را مکرش یا و کند در رنگ است که با و شاه عظیم ایشان با اسم
 از زل کناس با و کند رام و محسن ای که دانستن از خجایت بیقتل است خالق با مخلوق بخی نشود
 و چون با چن و متحد میگردد پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نیگفته بود
 پیداشدن اینجا چه شد که نام رام و کرشن با و سبحانه و قائله لاطلاق میکنند و یاد کرشن و رام
 یا پروردگار میداند حاشا و کلام حاشا و کلایمیلان ما علیهم صلوات و تسلیات که فریب یک
 لکبه دست و چهار هزار گذشته اند خلایق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند از عبادت غیر
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند از همت او و عظمت او و قالی ترسان از ان بود و
 و الهه بنود خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را الهه دانسته هر چند پروردگار قائلند
 اما او را خود جلوان اتحادات کرده اند از خجیت خلق را عبادت خود میخوانند و خود را الهه
 گویند اند و در محرمات بنی تحاشی افتاده برعم آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست و خلق خود ترغیب
 که خود را بکند تمام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا فانما بخلاف غیران علیهم صلوات
 که خلایق را از هیچ منع فرموده اند خود را نیز از ان چیز باز داشته اند بر وجه تمام و کمال خود را بشیرل
 سازد نیز میگفتند **۵** بین تفاوت ره از کجاست تا بجایه مکتوب صد و شصت و هفتم
 بخند و مزاده **۵** نکته اعنه خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان معلوسله علیه نقشبندی و شجایت انوار
 جماعته که مجازات و محترفات و دین طریقه شریقه لاحق کرده اند و اینها سبب کث محمد بشیر علیهم
 و صلوات و سلام علی سید سلیمان الی اطهارین همینها ما بعد دعوات منوره و تجیات تا
 بعالمینا سبب است ایشلیح الکرام نتیجه الاولیا و لطعام خدمت منوره مستقیم بر با وده سلمه الدین
 سبحانه و البقاہ تبلیغ نموده اطهار شتیاق و آرزو مندی بنیامید **۵** کیف الوصل الی سعاده و
 و قتل بحیال و درین خبوف معلوم شریف منوره و مزادگه باد که علوان طریقه علیه و رفعت علیه
 نقشبندی بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا کار بر این طریقه علیه را ذکر کرده است

فرموده اند بزرگواران دولت فرموده اند و از سماع و قصص و جد و تو اجد که در زمان انسور و علی هدایت
و سلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علمیم الرضوان منع فرموده و ضلوة و العین که در صدر اول
نبوده بجای آن خلوت و سخن اختیار کرده و لاجرم نتایج عظیمی برین التزام مترتب گشته است و
ثمرات کثیره و این اکتساب تضرع شده از نجاست که خصایت دیگران در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوار اراض قلبیه است و نظر
شما می صلاح نوی توجه وجه ایشان طلبان را از گرفتاری کونین نجاست بختند و همت فرعیشان
مردان را از حیف و ضرر ایگان بجز برده و جو بستی برده نشدند به عجب قافیه سالارند که بزرگواران
بحکم قافیه را در اول سالک است جا و صحبت شان بومی بر و سوسه خلوت و فکر حله راه لکن درین
ادراک آن نسبت شرفیافتن و غر گشته است و رو با ستار آورده محض از زمین طبعناز یافت
آن دولت عظیمه و از فقه آن نعمت قدوسی دست و پای پر سوزده اند و از جوار فیضی بجز برف
فرسنگ گشته و در رنگ شفقان بخور و میوزارام با نیت انعامت خلط ارب میرانی طریق اکابر خود را
گذشته گاهی بهر تسلی میویند و زمانی باطراح و نفس رام میطلبند و چون در سخن ایشان خلوت
میرشدند از این خلوت اختیار نمایند عجب آنکه این بدعتها را تمام و کمال برین نسبت شرفیافتن
و این تحریف برین بتمیزی شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان از انصاف و ما و شمه نکالات کابر
این طریق به شام جا نهای ایشان رسانا و بالنون و لهما و بجز رسته الهی و الاله امجاد علیه و علمیم صلوات
و استقامت و چون این سخنان دران دیار شیوعی پیدا کرده است بجز که طریق اصل کار را بر
ساخته و منبع و شرف بنا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم عرض
نموده و بخاطر نخست که شمه ازین ماجرا جدا مان ان معتبه علیه ظهار نماید و با این سبب در اول برین
اندازد و در نهایت که انیسر جنس صفت محدود و مزادگی از کلام طائف است و سوسه محصل از کلام فرس
خواهم باشد از دید زمین فکر بگرسوزد که خوشی که شد شمر از اساسش خلوت بود و سوسه از
سبب آن است که جناب حکم عن محمود بد البوسی و ان یحفظ عقبه شرفکم عن شمول الاله و الحمد
که اصلاحات و ابدان را درین طریق علیه بحقیقتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق

بدعت است و معتاد است سنت هم بخایشش در نماز تجمیر جمعیت تمام او اینها نیز در این جهت را در
 زکات سنت ترویج در سجده رواج و رونق می بخشد و این عمل با تک میلانند مردم را بر این تعظیم کنند
 و حال آنکه او را نوافل را بجای آن فقها شکر الله تعالی سبب کرده گفته اند شکر است و جمعی از فقها گفته اند
 شرط کراهت و جماعت نفل هشته اند جز جامع نفل است مقید بر تجمیر سجده ساخته اند و را در آن
 کسی با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز تجمیر را این وضع سیزده رکعت می انگارند که در واژه رکعت
 استاده می گذارند و دو رکعت شسته که حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که تواجی در نفل است
 قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است مگر صاحبها اصولاً و استقامت و تجمیر نفل است
 که سیزده رکعت او فرموده اند همراه و ترست و فرودیده و رکعت نماز تجمیر فرودیده که کما شتر
 پیدا شده است لا کما نعم مولانا رحمه الله اند که پیش تو گفته غم دل نرسیدم که در آن روزه
 و روزه سخن بسیار است و تجمیر اگر در بلاد ما و الانهر که ما می نماند بل حق است انقیاد و تجمیر
 یافته و این نوع مختصرات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعی را از پرکاران
 بینا می دانیم و الله سبحانه و العليم للصلوات بتنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جاده اشترکت لم یصطفوه علی صاحب
 الصلوة و السلام و تجمیر ویرحم الله عبدالقائلینا مکتوب و شصت و پنجم شیخ عبدالصمد سلطان
 صد و یافته و جواب است ال و ان حال میدی که پیر خود گفته اگر در وقت خاص کن که با حق سبحان
 باشد بود در میان در آن سر ازین جدا کنم پیران سخن او را پسندید و در کنار گرفت و بعد از آن
 و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و اگر اظهارین جمیعین بر اسله شریفه و ناعا و ضمه بطینه که از رو
 کرد صادر فرموده بودند رسید بوجوب فرحت گشت سقناری زنده بودند و ما مقصد بعضی
 اینی و وصول بجای قد سن خداوند است جلسا نه لیکن خوان غالب است ابتدا بهر جمله تعاقبات شتی
 در کمال آنست و تنزل است و جابجای سول و عالی در نهایت تنزه و ترقیه و ناسبتی که سبب ناسبت
 و متفاوت است در میان مطلق و غالب است لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نوبه که بر
 بود و از هر دو طرف نظر وافر و تا وسط وصول غالب مطلق بود و در نزد که غالب مطلق
 ناسبت پیدا میگردد و همان تدبیر خود را از میان میکشد و چون غالب مطلق ناسبت تمام پیدا

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب مطلوبی که توسط خود وصل گردانید پس را ابتدا رود توسط
 مطلوب بی آنست که نیتوان دید و در انتهای توسط آینه پیر حال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل جریان
 حاصل میشود و آنکه گفته پیر اگر در وقت حاضر شود سر ازین جدا سازم از دیونگی گرفتار با
 استقامت چنین بخونید و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب و در مقام
 بشیر نور صد و یازده در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال و امر و نواهی حق جن علاج آید
 از امرعات اما حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جاریه نه و ایناست لکن الحمد لله و سلام
 عباده الذین اصطفی بر او در شامی را همچنانکه از امتثال و امر حق جن علا و انتحاز از نوبی چنانست
 از امرعات اما حقوق خلق و مواسات بالایشان نیز جاریه نه التعظیم لامر الله الشفقتة علی خلقه
 بیان او را این در حقوق میفرماید و امرعات هر دو نظر آن حالات بنیاد پس را بقصا بر سیکه از آن
 در امر مقصود است و کتفا بر جز و از کل از کمالیه در پس تحمل از فار خلق ضروری آید حسن معاشرت
 بالایشان و حسب گشت به داغی نمی زید و نابر و ای نمی سر و سه هر که عاشق شد اگر چنانچه
 عالم است و نازکی کی رست آید با می بکشید چون مدتها در صحبت بوده آید و موخوط و نصیحت
 شنیده از اطالت سخن معروض نموده بر فقره چند خصما اقا و ثبنا الله سبحانه و اما یکم علو جاده
 المصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و تبحیه مکتوب صد و هفتاد و یکم بلاطاسر بدخشی صد
 یافته در بیان آنکه آنچه در فقره لازم است و دوام فال است و افاقا و اوار و طائف عبودیت و
 حد و در شرح و متابعت سینه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و مشا به سبیل از نوب خوف انتقام علام
 و ایناست لکن الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و الاطاسر بن اسخبر با فقیر
 لازم است دوام فال است و افاقا و انحصار و تقصیر و التجا و اوار و طائف عبودیت و محافظت
 شرحیه و متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و تبحیه و تضحیه نیات و تحصیل خیرات
 و تخلیص باطن تسلیم طوایر و رویت عبودیت مشا به سبیل از نوب خوف انتقام علام انبیوت
 قلیل بندشستن حسنا خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انکاستن سیات خود را اگر چه اندک باشد
 و ترسان لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰة و السلام بحسب امر المؤمن من شغل

بالاصحیح فی دین و دنیا الامن حصه لیس و شرم و شتر تا فقال من نيات خود را اگر چه مثل خلق صبر است
و عدم اعتنا باحوال مولود خود اگر چه صحیح و مطالبین باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پذیرفت مجوز
ناید و دین و تقویت ملت را در ترویج شریعت و دعوت خلق را بجهت جل علاه انقیام نماید که آه
که کجا فرو نجا هم آید قال علیه صلواته و سلام ان لیس لیسو ندند الدین بالرجل انما جرم و بیکه
آید و اراده شوقی نماید از ازد رنگ بر و شیر باید نیست و باید ترسید که مبادا ازین راه خراب
او خوانند و استدلج او نمایند اگر فرضا در قدم مرید و خود فرمی و سرورک یا بند از کفر و شرک
دانند و تدارک آن بیدست و استغفار چندان نماید که انزلی از ان سرورنمان فرج خزان
و خوشبختی نیک تا کید نماید که طبع در مال مرید و تقوی در ضایع و پیوسته و پدید انشود که مانع
مرید است و باعث خرابی بر جهانها برین خالص میندند الامم الدین انما صفت شرک را در غیر
بیچ و کج و نجاش نیست و بدانند که هر خطیست و کدورتی که بر دل حکم گردد و از ان آن خوب است و تقوا
و نوبت و لیا با سهل م جوهر میر است مگر خطیست و کدورتی که از راه محبت دنیای و فی بر دل طاری شود
متنفس گیرد و اندوخته چون میسازد و در از ان آن تمام است و تندر کمال صدف رسول الله صلی
علیه و سلم حب دنیا رس کل خطیست نجاة الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة انبیا و اولیها
انما خطاطیم و لمصاحبت سیم فانهما تم قائل و مرفوع لک بلا عظیم و اوار عظیم انومی رشدی شیخ
صیبه با حسن م جوهر متروان حد و دانند سماع سخنان نو و تازه را از ایشان غایت دانند و کجا
ان التلاقی مکتوب و منقار و دو یکم بشیخ بدیم الدین صد و یافته در بیان بعضی از اسرار
ناید که نصیب قتل قلیل است از خواص بیان آنچه درین موطن عارف خود را از او آموخته شریعت
بر او آموخت باید باز که سببان و تطبیق آن با ظاهر شریعت خوامه ما يتعلق بذلك لبعد و صلواته
معلوم انومی غری با و که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش نیست که علماء ظاهر بر بیان آن
متکفل اند و حقیقتش آنچه صوفیه طیبان ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله
مکانات است بعد از ان اگر در مراتب و جویس بر واقع شود صورت با حقیقت متنوع خواهد بود
سأطالما تراجم نیز عروج نشان اعلم است که مبادا لعین سید بشر است علیه و صلواته و سلامه

در بیان

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو دوام خواهند نمود و معاهد عارف بشان مجوی
 خواهد یافت و این شان عظیم الشان را با عالم بیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت است که
 اگر ادخا و بیان نرسید است تا خلقه با عالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقصد ^{مطلوب}
 درین مرطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه از وقایع
 شریعت فرود نیگندارد و همانند که باینج دولت عظیم مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدوان بیان
 کند شاید که قیل قلیل قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بطلال انقیام عالی رسیدند چه هر مقام
 عالی را در سائل خطه است از خطال آن نگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند
 و پوست را گذشته بجز رسیده این مقام از منزلت اقدام صوفیه است جمیع از انقصان از این راه ^{بکار}
 فرزند قرید اند و سر از رانجه شریعت غر ابر آورده خلوا فاضلوا و مجسمه از کا طران که بد صراحت
 ولایت مشرف شده اند و این سحرقت را در خطه از خطال انقیام عالی حاصل نموده هر چند باصل
 انقیام نرسیدند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرود گذشت تجویز نمی نمایند هر چند ^{میر}
 سحرقت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر لویا تیه اند سجا ند و صد تصبیه
 علیه و علی را صلواته و اسلام سر این همانسکشف شده است و حقیقت کار که گمانینغیر بوضوح پیوسته
 شمه طران با جواد عرض بیان می آرد و محتمل که ناقصا ترا بر آرد و کاملان را حقیقت معامله را ^{تمام}
 باید دانست که تکلیفات شرعی مخصوص تعالی اند و اقلیج تکلیف نفس متفرع بر اینهاست و آنچه از
 الطایف قدم از دایره شریعت بیرون نهادند سوامی خیا است پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه
 مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت مافی لباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر
 مترتب بود و از قلبی با می ندهند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بقرص ^{مطلوب}
 رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند و انقیام عارف قائل قلب
 خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گویم آن یافت تحقیقی نیست
 تخلیقه است مشار تخیل انصباغ قلب قالیست بزرگ لطف الطائف که قدم بیرون نهاده اند
 اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص تعالیست اما حقیقت شریعت را در او ^{را}

طلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون مانده بچیزی باشد گویم که حقیقت شریعت
 نیز از دوام و سرنگند و بخشی و بخشی نیرسد و قدم بیرون مانده گان فی حقیقت همین خفی و خفی اند و
 سبحانه علم حقیقت بحال ثنبا الله سبحانه و حمیه المسلمین علی متابعت مسایر المسلمین علیه و علی الصلوة
 و التسلیمات تمها و اکلهما مکتوب صد و هفتاد و سی و دوم بمیر محمد نعمان صد و ریافته در جواب
 سوالیک کرده بودند یا بیان بعضی از اسرار خبر می که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لاد الله و بعد
 و مصلوة معلوم جناب یاد است نیا همی و که پرسید بود چون هر چه در دیده و دلش در آید بکلمه لاد نفی
 ان ضرورت چه مطلوب مثبت ما و رای دید و دلش است پس از جناب لازم می آید که شهود رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ما و رای ان تحقیق بود ای برادر محترم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بان علوشان بشهر بود و با غر صدق و اسکان قسم بشهر
 از خالق پیشتر جل سلطان چه در یاد و مکن از وجوب تقا چه فریاد و عادت قدیم را جلالت عظمت چه طور
 احاطه نماید یا محیطون به علمانض فاطع است شیخ عطار فرماید نهی مینی که شایه چون چهره دنیا
 او هر کل تو بر چه کم برده اجماع تفصیل میطلبد گویش هوشنا بدیشندید بدانچه کلمه طیب لاد الله در دو مقام
 است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را در اعتبار اعتبار اول آن نفی استحقاق عبادت الهی
 باطل کرده شود و اثبات استحقاق عبادت مبدوعی نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود و مقصود است
 غیر مقصود و مستلزمات غیر مطلوب متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و رای مقصود حاصل نبود و کمال
 در اعتبار اول را بنا بر آنست که هر چه معلوم و شهوت شده است همه در تحت لادخل شود و در جابت اثبات
 غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز محو نمید و بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بجزل خاک راه مطلوب کتب گردد
 مستثنی نیز در رنگ مستثنی منزه شهوت شود و در آنکس اگر قنای و رای ان شهوتی بدو مطلوب
 و بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال هر چه در تحت لادخل شده بود تمام از دائره حکمناست
 استحقاق عبادت نهیست و بر برکت تکرار این کلمه طیب از مبدوعی که مستحق عبادت است و کمال است
 عبادت شده بود لیکن با ضعف بصیرت مرتبه و جوی که شایان عبادت است جدا شده بود لیکن این
 ضعف بصیرت مرتبه و جوی که شایان عبادت است لا و کلمه لا مثبت گشته نمی دید و غیر از تکلم

بکلمه مستثنی از آن مقام تعین نیست اما بعد از توفیر بصورت مستثنی نیز در رنگ متشکی منه شکر است
 مرتبه و در جمیع آنها وصفات الهیه است جلاسلطانه و متعلق بهت سالک حدین مجروده است که تحت
 عبادت نیز در آن موطن در رنگ هم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
 باطن آنها و صفات میطلبند از گرفتاری بجا و در آن تماشا می نمایند چو در آن دلبری آرام
 گیرد و در وصل یگیری که کام گیرد و نهی صد دسته ریجان پیشین میل و نخواهد خاطرش جز بگفت
 کلش ز مهرش چو در نیل و فراقند و تماشا می هیش که در خور افتد و خواهد تشنه جانی شربت آن
 و نینقد سو و مندرش مشکناث و کمال را اعتبار ثانی که مقصود از آن یعنی مقصود غیر مقصود است
 که شهود مرتبه و در رنگ شهود مراتب مکانی و تحت لادخل شود و در جانب نبات میچیز
 ملحوظ نبود مگر توفیر بکلمه مستثنی است چگونگی با تو از مرغی نشانه که با محتوا بود هم شیان در عقاب است
 نامی پیش مردم در مرغ من بود آن نام هم که در سخن که فطره علیا و بهت تصوی همین قسم مظهر اخبار
 است که هیچ از آن در دست نیاید بلکه هیچ کردی بدین ادراک آن سسر و تیره اخروی حق است
 اما تصور آن را از جامی بر مردم بوعده و دریت اخروی مسرور و مخطوطه خاند و گرفتاری من نیز غیبت
 نه یکی بهت خوانان است که سرور از طلوع غیب بشهادت نیاید و از گوش باغوش ز سر
 رخت از علم همین بخشند چه توان کرد و در چنین فریده اند هر که را بهر کاری ساختند هر چند
 مقام از دیوانگی بسیار دارم اما از ادب نتوانم جنبانید عجبونی من حبیب پی فنون و
 عمر گذشت و حدیث در دما آفریننده شب آفریننده کنون کو که کنم فسانه راه و سلام علی من است
 و التزم متابعت المصطفی علیه و سلم الیه الصلوات و التسلیمات آنها و اکلهما مکتوب و مقصود و جمیع
 بخواجه شرف کلبه صد و یافته در میان آنکه و یونگان این راه باین حقیقت تسلیم نیکو و باین
 قرینا تسکین نمی یابند قریب بنخوانند و با دو صلیب جویند چرا آسود در میان آنکه و اقر که نوشته بود
 ظهور چین بود و تصرف باطل او مکتوب خوب خوی غری وصول یافت چون مبنی از محبت فقرا و عیال
 باین طائفه علیه بود و موجب فرحت گشت المرهم من واجب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان
 این راه باین حقیقت تسلیم نیکو و باین بود قرینا تسکین نمی یابند قریب بنخوانند که باینجا باشد

و معلوم می شود که هر چه سزاوارتر است تاخیر را تجویز نمی نماید لطفی که تا جایی که میسر می آید انجام ندهد و دست
 را بر مغز خفاست بهر چه در هر کجای که در هر چه را به موات لا طائل تعلق نمی فرماید از شرفت نجیبی که بر این
 دانه مرضی بمغز و شفاست بنیاید و بقیها چرب شیرین خود را سفید و شند و بجایهای رقیق و وزیر خط
 بندگی نمیدهد و بارند و آنرا تحت شاهی را بقا دورات تعلقات طوشت و از دونهنگ اندازد آنرا خود و ملا
 خداوندی بسلطان ذرات و غوی اشکرت و منهای برادر اینجا برین خاص میبندد **اللا اله الا الله**
 همانص و خباری از شرکت تجویز فرماید **لن اشرك بجمیطن حمالک ساعی بحال خود در و دیگر اگر**
 و این خاص میسر شده است بشری **کم دلا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بود ز غم بود**
 جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف و بر طالبان بسیار واقعه میشود غم نیست **ان کس یسأل**
کان یضیقا و اگر باز ظهور کند بکار کلمه تجید **لا حول الا بالله العلی اعظم** و نعم ان منفسد **لن یسول**
علیه من اتبه الهدی و **النزم** **تالیته** **المصطفی** **علیه** **صلی** **الصلوة** و تسلیات و تمهیدات و کلمات مکتوبه
 و منقضا و آنچه هم بخانه محمود و صد و یافته در بیان تلویحات احوال حصول تکلیف منعی حدیثی است
 وقت و منفا و ضمه شریف بر ادوی و وصول یافت شده از تلویحات احوال خود نوشته بودند **بدا ندر کس**
را چه و بدایت و چه در نهایت از تلویحات احوال چاره بود نهایت مافی الباب اگر ان تلویح بر طلبت
سالمک از باب کس است و سعی این زورقت و اگر طلب تلویح بر جبهه زورقت احوال خود را گذشت
 و بنفای تکلیف پیوست این زمان ورود احوال تلویح بر نفس است که مقام قلب بخلاف آن نشد است
 این تلویح بعد از حصول تکلیف است و صاحب بن تلویح را اگر در وقت گوید که بخالیش دارد و اگر
 بعضی فضل از روی جمل سلطان نفس نیز از بن تلویحات برگذشت و بمقام تکلیف اطمینان پیوست
 این زمان ورود و تلویحات بر قلب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویح و هی است
 تکلیف و حق غالب معتد نیست اگر چه منصفه شده باشد برنگ لطف لطافت زیرا که تکلیف که از راه
 انصاف و عدل بطریق تبیین است و ورود احوال تلویح تقریر **الاحوال** **ملتموه** **بطریق** **اصالت**
والعبرت **للاصل** **لا التبع** و صاحب بمقام از خص خواص است و فی تحقیق **الوقت** **هم** **و** **ان** **ان**
 که معنی حدیث است **لعمره** **کذا** **ان** **سرور** **علیه** **صلی** **الاصولات** و تسلیات نقل کرده اند و جمعی وقت

استمرار داشته اند و مجموعی دیگر وقت نادر را حایرین بیان باشد چه نسبت به بعضی اطراف شهر است
 و نسبت به بعضی دیگر ندره فلاخلاف با جمله ظاهر شرعیست عراستجا داشته تبار سبق باطن باطن
 نامندرس اندرین بحر بی کرانه چون فوک به دست و پایی بزن چه دانی بوک به انوی اغوی مولانا محمد
 در اگره اندر ملاقات ایشانرا غنیمت دانند مکتوب صلیب و هفتاد و ششم علامه صدیق صدور یافته
 در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با مولانا طائل تلف نشود و بعد از آنکه
 سلام علی عباده الذین اصطفین حسن السلام المرثقاله بالعیینه و اعراضه عمال العیینه پس از محافظت
 اوقات خود چاره بنویس تا با مولانا طائل تلف نشود شعر خرافی و قصه پر دازی را نصیب عدا داشته به
 سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع میان درین طریق از برای جمعیت باطن از برای
 شست خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه
 باشد محاشی ملان لازم است با جمعیت باطن هر چه جمعه شود مبارک است و هر چه جمعه شود شوم و تا
 نوعی باید نگذگانه نمود که نموده را در صحبت انکس جمعیت حاصل شود نه آنچه در تفرقه اندازد و در وقت
 خود را باید گردانید و اگر وقت بسکوت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام مجاوره نه عهده وقت در صحبت
 کشف و کشف است و در سلام مکتوب و هفتاد و هفتم جمال الدین حسین بخشی صدور یافته در
 برصمیم عقاید بقصنای آری صابریل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیبم و خواجه جمال الدین حسین
 هفتاد و شصت شبانه غنیمت شمرند و همها مکن صرف ضیای حق نامند و جل علایمی او را تصحیح عقاید بقصنای
 آری صابریل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیبم لازم دانند و تا نیام عمل بود بر یک م شرعیه فقهری نشان
 سلوک طریقه عیدیه صوفیه قدس تعالی سر زخم من فوی لهذا تقدنا ز نور اغلیما من تخلف من غیر افتد
 خصم خیر را بیاید و تخاری ز فردندان خواهد بود و صام را از سعادت عظمی دانند چنان خدمت فی تحقیقت
 اهدا و احانت خواهد نشان را نیست که از قبلان است مصرع دادیم ترا کنو مقصود نشان بود سلام
 مکتوب و هفتاد و هفتم بزرگ منظر صدور یافته در فارش شخصی و در تفریق سالت
 عالمیان خلاصه در میان علیه علی که اصلوات استیلمات و مغم اندر اجرم و در غم قدم و با سرگرم که در
 صدکم بمرت سید بر سلین علیه علی که اصلوات استیلمات و مغم اندر اجرم و در غم قدم و با سرگرم که در

چه محتاج بانکه کسی باحسان حسن شرت دلالت نماید بکبر نزدیک است که آن دلالت و مثل سوره
 اوست و غایت مافی الالباب می در وقت احتیاج بهر حقیر و غیر تثبت نیاید و از هر ضعیف و خفیف است
 خود موجودین باران تصدیق ده کشته تسلط ارباب سلطه نموده آمدند و ما که با احسان و در جمیع امور
 صلح مخصوص نسبت به جماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمت مایه علی اله صلوات الله
 و اولاد حقوق جوار القدر صبا لثمنه می نمودند که صحاب کرام از آن سباله گمان بر نداشتند باین حال
 ارتب هم بداند مشغولی چون چنین بایکدی همساییم و تو جو خوشی و ما چون ساییم و چه بد
 ای ایسبے مانگان بگذرگداری حق همسایگان به دستلام مکتوب و سفتا و ونهم بر علی
 ابن میرغمان صدور یافت و نصیحت و فرزندای غری لائل کاسمه موفق باشند سوم حوالی را
 ده هسنه بتفصیل علوم شرعیه و عمل بفقهای آن علوم شتغال دارند و اهتمام نمایند که این همگرایی با
 یعنی صرف نشود و بلبو و لبغف نکر دو دیگر والد بزرگوار شالعبداز چند روز پیشا ملحق خواهند شد نشانی
 تامله تا رسیدن ایشان از متعلقان بر تقو خبر دارند و مصرع پدر خویش با سن گرمی مکتوب
 صدور مهتسا و م نهد مزاده آنکه یعنی خواجا ابوالقاسم صدور یافته دستفارس بعضی ساسی
 پیران کردن تر و پیدا شده بود و مخدرا که آنچیز حضرت خواجا یعنی خواجا محمد باقی علیه السلام
 بار سجد است و تحقیق همای پیرانکیا مین حضرت مولانا خواجه آنکه حضرت خواجا احمد را گفته
 اند نیست که دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ دان بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش
 محمد و دومی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی شخت
 بنامی خواجا خاند محمود و بنام خود و تشریف آورده بودند اول ملاقات سخن از حضرت مولانا گذشت
 و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لکن در او ائمه می بینیم نقد و در او آخر عمر شروع در سخن کردند
 گفته شد که ایشان بزرگ بودند تمام او را لکن بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نیستی دان کرد که بجا
 ایشان هرگز گفته باشند در او حاصل در او آخر کل این قسم عمل و عمل خیانت است با و ما مسلم این سخن
 نمیتوان کرد و تکلیف با کار بدین بعد از آن خواجا خاند محمود گفتند که مگر فرموده مولانا پیش خواجا
 ده میدارفته بودند و ایشان خبر نوزده خود ند مولانا اظهار طلب نمودند ایشان گفته که خروپزه شما

تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدید که خروپزه ماتام است فرمودند که گواهی میدیدم که خروپزه
 شما تمام است از آنوقت مولانا مردی که فتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستحب بود که بجز در این
 مولانا خود را شیخ بگردد و در پی هر یک فتن شوند بعد از آن خدمت خواجهاوند محمود گفتند که این
 دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجهاوند نقل میکنند و سبب این دو هم میدهند
 خطاست با ساسی دیگر باو کردند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد از خال خود نسبتی نیست از
 شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بفرورت تصدیق ده گشت که کس از
 آن دو بزرگ را از روی تحقیق نولیند که مجال سخن حادی نماند و حدیث اجازت را چه چها چ است
 که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است هر ذکاک که نولیند قطع لسان طاعتان شود و دیگر
 معلوم نشد که مقصود خدمت خواجهاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این قبح
 بی بضاعت بود با بجز وجهی پیشتر نام نفی میدید است با که وجه پس نفی این بی بضاعت
 طرف بسیار بود چه چها چ با آنچه از برای این عرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
 باشد و نفی بزرگان با اصالت خود است نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من را ادنی در این زمانه بنا لا ارج
 علو بنا و بعد از این در میان لذک حمت انک است که آن محبت سید المرسلین علیه و علی الصلو
 و السلام است و سلام علی من تبعها الهدی مکتوبه و شستا و حکیم حضرت مخدومزاده عینی سیان
 صادق سلاله الدماء و الفاه علی مفاخر المحبین صدور یافته در جواب تفسیر آنچه عجیب است
 که بعضی از شاخهای بنیم که در مراتب قرب الهی جلشانه درجه ادنی دارند هر ذکاک مقامات زهد و
 و غیر همان ایشان را درجات علیا است و جمعی بجز از شاخهای بنیم که در مراتب قرب نفوق دارند
 و در مقامات مذکوره منزل ایما سب کث فرزندی ارشدی محمد صادق برسد که عقبت که جمعی از
 شاخهای بنیم که در مراتب قرب الهی جلسلطانه درجه ادنی دارند هر ذکاک مقامات زهد و توکل
 و صبر رضا ایشان را درجات علیا نفهم میشود و جمعی دیگر از شاخهای بنیم که در مراتب قرب
 علیا دارند و در مقامات زهد و توکل غیر ما اقدم سفل و قهر است که کلیت این مقامات با
 ایت یقین است و ایت یقین بسبب اقرمیه است بچنان سبب نفس او ندی جلشانه از خدای

خالو نیست یا نظر کشف ما خطا میکند که قریب بعید میدانند و بعید را قریب سبب کلیت است بمقام قریب
در ای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است اقرب بیشتر یقین
تر و سبب کلیت آن مقامات نیز ترتب یقین است نه امر دیگر و نظر کشف هم صحیح است غایت
مانی الباقی حصول قریب لطف الطائف است پس یقین نیز نصیب مینماید باشد و کلیت آن
مقامات * * * * * چون مترتب بر ترتب یقین است نیز انشا را حاصل بود
پس این اندو که بزرگ با وجود قلت قریب مقامی فایز مقامات لطف الطائف اقامت و زبده
باشد و یا کشف الطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قریب
بیشتر دارد و با کشف الطائف که لطیفه قابل است رجوع کرده چه لطیفه قابل است از آن محسوس است
پس یقین نیز نصیب و نباشد پس کلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او با بزرگی
لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات الطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود
ستورگشته بخلاف بزرگی که قبالب جرم او نیفتاده است حکم او حکم لطف الطائف است قریب
یقین و حق و استقامت دارد و دستار پیدا کرده پس ناچار در مقامات مذکوره تم و کمال بود اما
باید دانست که صاحب جرم همچنانکه در قریب یقین اکمل است در مقامات نیز کمال است بلکه
این کمالات او استوار ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افتاده
در هفتاد و سه ظاهر او و همچو ظاهر عوام الناس کرده اند و انقیاد بالا صالته مقام انبیا و رسول است
عبیه مصولات و استیارات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علینا الصلوٰه و السلام طاعت
فعلیه و در حصول یقین در سنگ عوام الناس محتاج بر رویه بصری گشت و حضرت غریب نیز
و علی الصلوٰه و السلام گفت ابی یحیی نزد آمدند و در دستها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته بود
الخطا را از درت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و در پس جان
باید که پیش از حصول جرم فروده باشد چه همانند جرم صاحب جرم در سنگ عوام الناس
در حصول یقین محتاج بدلائل بر این است این در و پیش از پیش از رجوع عبیه مستقرات است
بدیهی شده بود و یقین آن مستقرات را زباده از یقین محسوسات می فیت اما بعد از رجوع

مستور شد و مدنگ محام الناس محتاج بلائلا بر این گشت عو چنانچه بر دوتم میدهند ویم ویم
 مکتوب صلح و هشتاد و دو ویم بلاصالحه کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه السلام
 و السلام که فرموده اند بعضی صحاب که شکایت از خواطر سوخو نمودند و فرموده اند ذک من کمال الایمان
 و ایضا سب کاک جمع از درویشان نشسته بود و سخن از خطرات و ساد من طلبان در میان
 آوردند و میضمن حدیثی مذکور شد که رذی بعضی از صحاب خیر البشر علیه السلام صلوات استیجابات
 پیش آنست و از خطرات سوخو و شکایت کردند و فرموده علیه السلام و السلام ذک من کمال الایمان
 این فقیر را در وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت و اندر سجاده اعلم بحقیقه مجال که کمال الایمان
 عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هر چند قلب مافوق او را از نظر
 قریب جانشان بیشتر میداشود ایمان یقین زیاد تر خواهد بود و بی تعلقی و اقبال بفرزندان تر خواهد
 گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و ساد من مناسب لایح خواهد کرد و بد
 پس این چا سبب خطرات سوخو کمال ایمان بود پس منتهی نهایت نهایت را هر چند خطرات بیشتر زمان
 مناسبتر کمیت ایمان زیاد تر چه کمال ایمان تقاضای فی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف را
 بلطفه قالب این بی مناسبی هر چند افزون تر قالب عالی تر و بظمت و کدورت نزدیکتر و در و
 خواطر و ساد من دران بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشانرا هم قائل است و
 زیادتی بخش مرض باطن فلائکن من القاصیرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت به عطفه و علی الصلوة و السلام مکتوب صلح و هشتاد
 و سی و دویم بلاصالحه کابل صدر یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 علیه صاحبها الصلوة و السلام و تحیة استقامت که مهت فرموده بکلیت گرفتار چنانچه سخن و کردار
 اسید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که بطاهر استیلا یافته اند و نام نسبت باطن نباشند و ذک
 سستی نماید که تحقیق در تفرقه ظاهر میرسد و باید مبادا که در باطن هر لیت کند و از وصول بطلیبان باز
 عیافه نماید البته سبحانه من ذکرت نیاید و اینها که ای آن نکنند که کسی از انصرف عمر گرامی حاصل کند
 خبر شرط است خواب گوش تا که خواب بود و س لای سرری و باخ تو زندان توبه طایف ان طراک

جان تو به پیش از هر که کاری کرد و فیها والا خرابی در خرابی است سبق باطن را غریز باید داشت و هر
 سانی آن باشد آزادشمن باید داشت هر چه جز عشق خدا می حسن است هر که شکر خداوند بود
 جان نهند است و ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و هشتاد و چهارم بفتح الله صد و
 بافته و زرغینت سالت سید المرسلین علیه و علی الصلوة والسلام و التیة مکتوب مرغون نزد
 اغری که از روی محبت و اخلاص نوشته بودند میر سید خواجه رسانیدند موجب رحمت گشت نصیر
 حق سبحانه و تعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گردانا و بجز مته الینی داره الامجاد علیه و علیه
 و تسلیمات آنها لے فرزند آنچه در ابا و اجدادها در سالت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام
 و التیة احوال و مولجید و علوم و معارف اشارات و رموز اگر این سالت همه شوند فیه نعمت والا
 جز خرابی و هتدرا چه بچیز نیست سید الطائفه جنید را العبد از فوت شخصه خراب میدان حالش سید
 جنید در جواب گفت فاحث العبارات و فنت الاشارات و انفعنا الاکریات کنعانانی
 السبل فحلکیم بتالعبه و سالت خلفاء الراشدین علیه و علیه الصلوة والسلام و ایاکم و مخالفة سیر
 قولا و عملا و عتقا و افان الا و لے بین و برکت و الاثانیة شوم و هکذا نهاده بجز رساله که فرستاده بودند
 بعضی جا که خوانده شد و نظر خوب ادا ما که در محج از تصنیف اسم ترست و با و پر و حق اینست
 دا و الی است و السلام مکتوب و هشتاد و پنجم بنص و عریضه و ریافته در سفارش شخصی
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علمی صاحبها الصلوة والسلام و التیة استقامت زانی
 و هشتاد و هکمی جهت توجیه جناب سخن و گردانا و آنچه بر او شالازم است سلامتی طلب است اگر قات
 ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه بر دل خطوری نماید اگر در رضا
 هزار سال حیاة وفا کند غیر بر دل گذرد و بسطه نساینی کردل از ما سوسه و تعالی حاصل شده است
 سع کار نیست غیر این همه بیچ و بقیة اللرام آنکه مولانا فاضل سمرقند که خدمت علیه نیام داره
 در سرزند است از وی آن داره که در پیروی وضعف خود بلاقات بسطه خود و بیچ و سرور گردد و بنا
 سطره و کفایت بر تقدیر اینخیزه متوسل ساخت و الا امر و خدکم بل کل نکل الله و السلام مکتوب
 و ششم خواجه عبدالرحمن مفتی کابلجی صد و ریافته در تحویلین بر سالت سنت و اجتناب از

در بیان آنکه هر بجهت ضلالت است از حضرت شیخانه در کتب بفرع ذاری التجا و التقا و ذرا
 و الخار و در جمالیات بنا بر آنکه هر چه درین محدث شده است و مبتدعه گشته که در زمان اخیر
 و خلفا را شنیدند باو نموده علیه و علیه صلوات و تسلیات اگر چه آنچه در پیشی مثل خلق صبر بود
 این ضعیف با جمعه که باو استنداند که قمار عمل آن محدث کرداناد و مفتون حسان مبتدعه کند
 بجهت سید الخمار و الابرار علیه و علیه صلوات و تسلام گفته اند که بجهت بر و نوع است حسنة
 حسنة این عمل نیک گویند که بعد از زمان نهر و در خلفا را شنیدند علیه و علیه صلوات آنها و التجات
 که لها پیدا شده باشد و در فرستند تا بدو سید آنچه را فرستند باشد این فقیر در پیج برعتی ازین
 برعتها حسن نورانیه شامه و نیکد و جز ظلمت و کورت احسان نماید اگر فرضا عمل مبتدعه را
 امر مذکور به ضعف بصارت بطراوت و نظارت بیندزد و که جدید البصر کرد و ندانند که جز خسارت
 زد است تمیز نداشت بیست بوقت صبح شود و پیچ و ز صلوات و کیک با فیه عشق و در شب پیچ
 سید البشیر غمرا علیه و علیه صلوات و تسلیات من احدی فی امرنا المین نه فدر و چیز کج
 مرود باشد حسن انجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و تسلام اما بعد فان خیر محدث کتابت و خیر
 هر چه محدث را در محدثها و کل بجهت ضلالت و قال علیه الصلوة و تسلام و صلیک بتقری المبدع
 و مطاعته و ان کان عبدا حقیقا فانه من یوشکم بعدی فی سیری احتلا فاکثیرا فاعلمک لیکنه و سینه
 المراسدین المهدین مشکو بها و عضو علیها بالنواجد و ایام و محدثات الامور فان کل محدثه بجهت
 ضلالت هرگاه هر محدث بجهت باشد و هر بجهت ضلالت بس منی حسن و بجهت چو بودیضا آنچه
 از احادیث منموم میگردد و است که هر بجهت رافه سنت است تصدیق بعضی ندارد پس هر بجهت
 قال علیه الصلوة و تسلام اما حدث تعیم بجهت الامر مثلها من سیدیه فیکت لیکنه خیر من احداث
 و من حسان قال ابتدع قوم بجهت فی پیغم الامم العبدین ستم مثلها ثم لا یبطلایم الی یوم قیامة
 باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و شایخ از احسنه دانسته اند چون نیک خط نموده می یروم
 که گفته سنت از شما و تخفین بیست امام را بجهت حد گفته اند آنکه من بجهت رافه سنت است
 چه زیاده و قوی بر علماء و سنون که در توبه باشد نسخ است و نسخ حدین زفر و چنین شایخ ارسال شایخ

در بیان آنکه هر بجهت ضلالت است از حضرت شیخانه در کتب بفرع ذاری التجا و التقا و ذرا

دست بیست و پنجمین است از دست و روش ارسال آن بین اهل کفر است بر ظاهر است که این بدعت است
 سنت است همچنین است آنچه علماء در ذریعته نام برده است از آنکه با وجود او در قلب بان نیز
 گفت و حال آنکه آن سرور علیه علیه السلام ثابت نشد است نه بر وایت صحیح و نه بر وایت
 ضعیف و نه از صحاب کرام تا بعین عظام که بزبان نیت کرده باشد بلکه چون اقامت میگفتند بخیر
 تحویه میفرمودند نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میگوید که
 این بدعت چه جامعی فم سنت که در فم فرض نمیدیدیم در تجویز آن اکثر مردم بزبان گفتند یا نیت
 و از غفلت قلبی پاک غلظت زبانی بر نیت فم نیت قلبی باشد شریک میگردد و بگویند
 نماز میسراند علی بن اقیاس را از المبتدعات و المحذورات فانه از یادات علی است و او بود به الوجود
 و الزیاده شیخ و آنچه در فم فعلیکم بالا اقتضای علی متابعت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و الاکتفا علی اقتدار اصحاب الکرام فانه هم کالجزم ما یهم اقدمیتهم و اما القیاس والاجتهاد
 فلیس من البدعت فی شی فانه نظم استصصال مثبت امر را که فاقترعوا بالاولی الا بصار و استقام
 علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله و سلم و استقامت مکتوب صد و هشتاد
 و هفتتم خواجه محمد اشرف کاتبی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است
 و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مریدان از ذکر گفتن او و گمانی که بیار آن نوشته بودند نظیر
 در احوال مسطوره ظاهر گشت بدانند که حصول رابطه ششم مریدانی تکلف بر بی تمیل علامت نسبت
 نام است در بیان پیرومردیکه کاتبی استفاده است و بیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطه
 تا کلام و ولتمند را بان مفاهد و مستعد سازند حضرت خواجه احقر قدس الله تعالی سره در فقرات
 که سایه روبرو است از ذکر حق گفتن با اعتبار فقه است یعنی سایه روبرو فم تر است مریدان از ذکر گفتن
 او چه مریدان در نیوت که هر کوی حل و علامت نسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر فقه تمام توان ذکر گفتن
 و استلام اولاً و آخراً مکتوب صد و هشتاد و هفتتم خواجه محمد بن یحیی صدور یافته
 در بیان حل مسائل که پرسید بودند مکتوب مربوط غمی خوبی وصول یافت از امور گمانه رسید
 بودند بحسب آثار احتقاسی بعضی از لطائف در مرتبه قلبی مقصود بر آن بطائف است که قلبی شمر

انسانست نه ان اطاعت که در اولی قلب محقق فاند که اختفای آنها در مرتبه قلبی نماند و دیگر آنست
 که استعدادش تا مرتبه قلبی روح است پیر صاحب نفس اندو را بر مراتب فوق رسانید اما اینجا و قیاس است
 که جنس و نوعی دارد تجریر بیان آن تعسر است و دیگر چون ظاهر رنگ باطن متلون شود و باطن اولی
 ظاهر منصفیه گردد و دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطنی ظاهر پیدا آید و سلامت مکتوب
 صد و هشتاد و نهم شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنچه با وجود فقر با وجود گرفتاریهای
 لا طائل شد مناسب است با فقر و بطراوت و نیامی و بی فزنی نباشد و سبق باطن را غیر
 باید داشت و در بیان آنچه از احکام شریعت سرنا بد چید و محنت و زار محرم تمام قبول آید نمود و ما
 نیاسف کاش احمد مد رب العالین و صلوة و سلام علی سید المرسلین و الاطهار بن محمد بن مکتوب
 شریف فرزند می رجندی غریبی رشیدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب رحمت و عافیت
 بهجت گردید چه نموده است که با وجود گرفتاریهای لا طائل فقر او در راز کار از یاد زلفت انداخته
 با و از شدت مناسب میدهد که سبب عافیه و استفاوه است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
 نیک حاصل است و بر ترتیب سنوی دل لیلی فرزند بطراوت و نیامی و بی فزنی نشوی
 و بجز و فریب معنی او مفتون نخردی که بی ماری اعتبار است امر و اگر بخینه معقول نماند
 فردا البته معقول خواهد شد و فائده خواهد داشت که گوش از بار و در گران شده است بپوشد
 ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جل نعم خداوندی جلشانه و نهسته بتکرار آن موعود در بیان
 و پنجم وقت نماز اجتماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از چهل یک زکوة را نسبت بفقرا و مساکین
 و از محرمات و شبهات اجتناب آرند و بر ضلوع مشفق و مهران باشند طریق نجات و دستگیری
 و سلام مکتوب و نووم یک از فرزندان مبرمج نعمان بخشی صدور یافته و در تحریک و دوام
 ذکر الهی جل سلطان و در غیبت اذیتا شوند طریق علیه تقشیدیه قدرل مدتها اسراریم بیان
 طرفه ذکر و ما نیاسف کاش احمد مد رب العالین و صلوة و سلام علی سید المرسلین و الاطهار بن
 محمد بن مکتوب و اما اوگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع جنی آدم و فلاح و دستگیری همه در فکر مولای خود است
 جل سلطان تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و بلکه تجویز غفلت

نیا بگرد و الله سبحانه و تعالی که دوام ذکر و طریقه حضرت خواجه گلجام قدس علیه السلام را در ابتدا میگرد
 و بطریق اندراج انبساطیه فی البدایه حاصل میشود پس ضمناً این طریقه علیه طالب الی اولی و ثانی است
 بلکه واجب لازم پس بر تو با ذکر قبله توجه را از همه سوگردانیده و کلیت جنبات عالی اکابر این طریقه
 اقبال نگاه و معنی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صانع
 گردی که ان مضبوط همچون حجره است و قلب حقیقی را واسم مبارک العدر ابراز قلب بگذرانی و در
 بقصد هیچ عضوی حرکت ندی و کلیت متوجه قلب بینی در تخلیه صورت قلب جانبدی و بان
 لمقتت نباشی چه مقصود تو و قلب است از تصویر صورت ان و معنی لفظ مبارک العدر را بچوینی و
 بچگونه ملاحظه نمایی و چه صفت را بان هم نسازی و بخاطر و ناظر نیز لمحوظ نکنی تا از زود حضرت
 ذات شایسته بخصیض صفات فرود نیاشی و از اینجا بشه و وحدت و کثرت نیستی و از گرفتاری چون
 بشه و چون را نم نگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود همچون نمود و هر چه در کثرت نمود اگر در
 واحد حقیقی نباشد همچون را در رمای داره چون باید جست بسبب حقیقی را بیرون محاد و کثرت
 باید طلبید اگر در وقت ذکر گرفتن صورت پیرایه تکلف ظاهر شود و از این قبیل باید برود و قلب
 نگاه داشته تا باید گفت سید پیر کیست پیر انجمن است که از طریق وصول جنبات معنی او مدعی جلای
 استفاده نماید و اعانت مادرین طریق یا می بگرد کلاه و دهنی و شجره که عرف شده از حقیقت
 پیر می مریدی خارج است و دخل رسوم و عادات نگرا نکه جامه تبرک از شیخ کامل مکمل است او بری
 و با عقاد و اخلاص با وزندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج در منصورت نیز تو نیست و بدانی که ناما
 و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب و شاه دید با قلبت یافت
 نه حقیقت چنین است بیرون خواب واقع اگر باد شاه شود یا قلبت و مسلم است پس با حال
 هر چه برید و واقفت ظاهر شود و گنهای اعتماد دار و الاطلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب تا بران
 مربوط با بیان شریعت است پس اداسی فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشبه نمک احتیاط
 کرد در قلیل و کثیر بلهارجوم باید نمود و بمقتضای فتوی اینها زندگانی نمود و سلامت مکتوب
 و نمود و حکم بخان صدر را بنده در رفیق متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و السلام و در بیان

در کلیفات شرعی مراعات بسبب تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده و بجهت تسهیل در این امر الهی و مال التماس
 لولا ان بدانند بعد تجارت رسل بنا با حق سعادت ابدی و نجات سرمدی هر موبد با عبت انبیا
 صلوات الله علیهم اجمعین عطا علیهم جمیع مومنان و علی فضلیهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده
 شود در ایضات شاقه و مجاهدات شدیدیه بجا آورده اگر نبور ساعت این بزرگواران هنوز نگردد
 بجوی نیز نذر و بخواب نیز زوری که سر بر غفلت و تحلیل است که با ما برین برگزیدگان واقف شود و بر
 نسی اندازند و مثل سربالغیبت همیشه تکمال عنایت خداوندی جل سلطان گشت که در جمیع کلیفات
 شرعیه مامورات و بندیه عنایت لیسر عنایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در شت پیش از ذکر
 به هفتده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نیکتره مومنان و آواز
 آن بهر چه پیشتر شود کفایت نمود و اگر قیام متذکر شود و تقوی فرموده و در وقت تعذر وضو یا
 اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود یا با اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
 برستمالیست تحقق نشود تمیز را خلیفه آن ساخته و در رکوع از جهل کبیره یا بفقر و ساکنین بقرین فرموده
 و از انیز مقید با موالی نماید و انعام ساخته است و در تمام عمر یک سجده را فرض ساخته است و در طهارت
 در احدی و امن طریق گردانیده و در باره سباح را وسیله ساخته چنانکه بناچار در سبزی هر قدر که بخواند
 سباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل بنا گردانیده و از طهر و اشتربه و قمشه اکثر را مباح ساخته و
 اندک را محرم و انهم به طهر و مصالح عباد اگر چه یک شرب بینه بر ضرر را حرام گردانیده اما چندین نیز
 خوشخوری و نعم را در عوض آن سباح ساخته عرق و فضل و عرق و ارجینی بان خوشخوری و خوشبو خوش
 مسافه و فواید دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدبزه تند بوی بد بوی خوش بری پزختری را بان عرق
 خوشبوی خوشخوری چه مناسبت نشان با مینها مومنان فنی که از راه حل حرمت میفرودند است
 و تمیزی که از رنگ زرضای پروردگار جل سلطان و عدم تضاد او الهی پیدا میشود و علاحد و بعضی
 از لباسها بر شیم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامه های محرمیت قماشها نیز بر محرم
 آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته بل تلبس لباسهای پشمین
 هم بهتر است هر دو که یک با علی بر شیم بزمان مباح فرموده که مسافران نیز جانیده و آن است همچنین است

حالیست بقصد که حل زمان زاری متمرد است اگر بخواهد با این سیوا این سهلت متمرد
 داند برض قلبی مبتلاست و بعلت باطنی گرفتاری بسیاری نکالاست که صفا فیصل آن است تمام
 و برضفا متمرد است بر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین طلبت با حکام منزه است و تصدیق که
 دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت نیست
 در اینان حکام شرعی و بدو نه از طریق و فعال بعد تبارک و تعالی که علی التشریح مآله و معاد
 بتعبیر الیه من یتا و بعد الیه من یتبیب السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المعصی علی
 و علی که بصولات و تسلیمات امتها و اکملها مکتوب صد و نو و دو و سوم شیخ بدیه الدین
 صدور یافته در جواب تقصیری که نموده بود که از مقام رنگین بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
 گفته بود اخوی اخوی رشدی شیخ بدیه الدین استفسار نموده بودند که در عرض داشت یازدهم که حضرت
 خواجہ قدس سره نوشته واقعه است که بقامی رنگین وصول میگردد که بلندتر از مقام صدیق
 اکبر است رضی الله تعالی عنه منتهی این کلام چه باشد بدان ارشدک البتة تعالی انکم کما فی
 است با آنکه لفظ هم نیز واقعه است و دو سلم گویم این سخن و سخنان دیگر که در آن عرض داشت
 واقعه است از جمله واقعات است که به پیرو خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع
 صحیح باشد یا سقیم بے تمحاشی به پیروانها مینویسند چه در غیر صحیح نیز احتمال تا دلیل و تمیز است
 پس از نظر آن چاره نبود و در سخن فیه بلا خط این نیز به خط لازم نمی آید و حل دیگر آنچه تجویز نموده
 اند که اگر در چیزی از جزئیات غیر بنی را بر بنی فضل محقق شود با که نیست بلکه واقعه است چنانکه
 در راه شهدا زیادتیا واقعه است که در انبیا نیست علیهم الصلوة و السلام با آنچه فضل علی
 مرتضی است علیه و علی الصلوة و التحیات برین تقدیر اگر سیر غریب در کمالات آن بفری و
 و خود را در مقام بلندتر یا در پی هم چو بنی باشد هر چند حصول مقام اولیا به متابعت بنی است
 نیز از مقام حکم حدیث من سن سنت حسنة فلا یجرا و اجر من عمل بها نسبت با من است پس نگاه
 جزئی غیر بنی را بر بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا یشکال علیا و السلام
 صد و نو و دو و سوم سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترتیب تصحیح مقام برض

در این کتاب علی
 تصحیح عبارت در تصحیح
 در این کتاب علی
 تصحیح عبارت در تصحیح

در این کتاب

از اهل سنت و جماعت و در بعضی حکام فقهای حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغراض برتر و بجز و تائید آن اعدای ما صریم و عینک علی کل البینکم و شدت کشتن ضروریات برابر با بکلین بصحیح عقائد است بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سببیم که نجات اخروی و البته با تمام آزار صواب ما این بزرگواران است و فرقه ناجیه ایشان و اتباع ایشان که بر طریق انس و در صحابه بنبر و ولادت صلوة الله و تسلیما ته علیه و علیه جمیع از علوم که از کتاب سنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران از کتاب سنت اخذ کرده اند و فهمیدند بزرگواران هر متبذره و ضال عقائد فاسده خود را بر زمین فاسد خود از کتاب سنت اخذ میکنند پس هر معنی از عقائد مفهومه از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حضرت سالار امام جل تو را شستی بسیار است و قریب بعین مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر سه مکالات و طول وسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و نسیب خواهد بود درین آثار نجاط حقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله نویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل المانع اگر میرشد نوشته متعاقب حکمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب مکرره که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریات بیضه از طلبیه مانند کتاب فقه که بیانات فاسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموع خانی و عمده الاسلام و اگر عیاداً بالبدیهی جانانه در رساله مسائل عقاید و فرض و در نظر وقت از دولت نجات اخروی و محروم است و اگر در عملیات مسأله رود و جعل که بتوجه در گذرانند و اگر مواخذه گنند آخر کار نجاست پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجا حرار قدس الله تعالی سره منتقل است که میفرمودند که اگر نام احوال مواجید را بجا بدهند و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت متحمل سازند جز خرابی بیچینند انیم و اگر نام خرابیها را بر ما حکمت و حقیقت ما را بعقاد اهل سنت و جماعت مواجید سازند باسکه نداییم نسبتاً لیکجهان و ایام علی طریقتیم المرصیه بحسرت سید البشیر علیه و علی اهل الصلو و صلواتها و من استیلمات اکملها در پیشی از جانب الله آمده بود گفت که شیخ جیور دسی جابره نحاس گنند از برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان فیما بین بدو از اظهار التفات ایشان گفتند که نواز شیخ جیور

در جوی خود مسجد جامع بنا کردند محمد بن سنان علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی فرمودند این را بنی
 انقیس خبر که مخلصان شوند غایب الغایت سرور و متوجه میگردند سیادت پنا اکر ما مرد سلام بسیار
 غریب است چنانکه که امر و در تقویة آن صرف میکنند مگر در نماز و نماز ناکدام شاه بازلاب این دوست غرضی
 سازند و چون تقویت ملت در همه قریب از هر کس که بود فوعی آید زیبا است و رضا امان
 که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیبا تر و عفا تر است که این دولت خاندان
 خاندان بزرگ شما است از شما قریب و از دیگران عرضی حقیقت در اشد نبوی علیه علی از
 اهل صلوات فصلها و من الخیات و استایات اکلها و تحصیل بن امر عظیم القدر است حضرت شیخ
 صلی الله علیه و سلم صحاب ک مطاطی حقه فرمودند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از او مرد
 دهم حصه ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما کسی خوانند که اگر دهم حصه را از او مرد و باقی
 آن را در خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه کوی توفیق سعادت
 در میان آنکه اندکس میلان درمی آید سوال آن چه شده و در وقت کشتن کاغذ این گویند
 بسیار خوب افتند و باعث شکست عظیم بنه و مردود کشت بهریت که کشته باشند و بهر غرض
 که هلاک کرده خواهر کفار خود نقد وقت است ایام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند و خود
 دیده بود که با شاه وقت کافر شرک را شکسته است و بحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام
 کفر خدیجه المد سنانه وان سرورین و دنیا علیه الصلاة و السلام در بعضی اوجیه خود اهل شرک
 با این عبارت نفرین فرموده اند اللهم شدت سلبم و فرقی بعبود خرب بنیایم و ذم عم خذ فرقه
 عزت اسلام و اهل ان در حاکم کفر و اهل است مذهب از خذ جزیه خواری کفار است و امانت
 هر قدر که اهل کفر اذیت باشد ذلت اسلام با آنقدر است این سر رشته را نیک با بد نگاه داشت
 مردم این سر رشته را کم کرده اند از شوخی آن دین را بر او داده قال مد سنانه و قال ایسا
 جا بد کفار و المنافقین غلط علیهم جهاد و کفار و غلطت بر ایشان از ضروریات دین است بقایا
 رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود درین وقت که با شاه اسلام را ان توجیه با اهل کفر
 است و در آنها مسلمانان بسیار گران است مسلمانان لازم است که با شاه اسلام را از شیخی

در این کتاب

از اهل سنت و جماعت و در بعضی حکام فقهیه از حلال حرام و فرض و حجب سنت و مندوب و در بیان غریب اسلام و اغراض بر ترویج و تائید آن اعدای ما صرک و عینک علی کل العینکم و شکریم شکرین ضروریات برابر با بکلین بصیح عقائد هست بروفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که نجات اخروی و البته با تمام آزار صواب ما این بزرگواران هست و فرقه ناجیه هم ایشان و انعام ایشان که بر طریق انس و در صحاب النور و نذ صلوة الله و تسلیما علیه و علیهم اجمعین از علومیکه از کتاب سنت مستفادند جهان معتبرند که این بزرگواران از کتاب سنت اند کرده اند و فهمیدند که هر متقدم و مضال عقائد فاسده خود را بر نم فاسد و از کتاب سنت اخذ میکنند پس هر سخنی از عقائد مفهومه ازینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حضرت سال امام جل نورش متقی بسیار است و قریب بفریم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چون شش پر سه تلاوت و طول وسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و ثانی خواهد بود درین آثار بجای هر حقیر نیز خط کرده که درین باب رساله نویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ اگر میرشد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال حرام و فرض و واجب سنت و مندوب مکروه که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بیخیز از طلبه نماید که از کتاب فقه که بیات فاسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشد مثل مجموع خانی و عمده الاسلام و اگر عیاد بالهدیه سبحانه در رساله مسائل عقائد و ضروریات از دولت نجات اخروی و محروم است و اگر در عملیات مسالط و معتدل که بتو بیهم در گذرانند و اگر خوانده کم کنند آخر کار نجاست پس جمله کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجا حله قدس سره مدتها سره مفصول است که میفرمودند که اگر تمام احوال مواجید را با بدیند و حقیقت ما العباد اهل سنت و جماعت متحمل است و خبر خرابی بیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما العباد اهل سنت و جماعت بیخیزند با کسی نداریم تنبأ الهدیه سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرصیه بحرمت سید العرش علیه و آله من الصلوة و الصلوات و من استیارات الکلمها و در پیشی از جانب الله آمده بود گفت که شیخ جیوروسی جابره بخاسر گفته اند برای نماز جمعه حاضر شده بود و در میان فیهد الدین بعد از اتمام التفات ایشان گفتند که نوشتن شیخ جیوروسی

در حقیقت خود سید جاسم بنا کردند محمد سید سجانه علی و ک حضرت حق سبحانه و تعالی را در این زمان
 انقیاس خیار که مخلصان شنود غایب الغایت سرور و متبهم میگردند سیادت بنا با کرامت و در اسلام بسیار
 غریب است چنانکه اگر مرد و تقویة آن صرف بکنند که روز ما بخیزند تا کلام شاه با زبان این دست و خط
 سازند و در این تقویت ملت در همه قسمت از هر کس که بوفوعی آید زیاده است و رضا امام دین
 که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیبا تر و در عینا تر است که این دولت
 خاندان بزرگ شما است از شما ذمیت و از دیگران عرضی حقیقت در اشد نبوی علیه السلام از
 اهل صلوات فضلها و من الحیات و الهیات الکلهما و تحصیل بن امر عظیم القدر است حضرت پیامبر
 صلی الله علیه و سلم صحاب کرام مطایب خسته فرمودند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از او امر و وقت
 و هم حصه ترک کنید بپاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر در هم حصه را از او امر و نواهی تو فرغ
 آید در خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه است کوی تو فنی سعادت
 در میان مانگنده اند که کس میداند درمی آید سوال آن چه شده و در نیوت کشتن کا فزین گویند
 بسیار خوب گفتند و باعث شکست عظیم بر بنود مرد و در کشت بهر نیت که گشته باشند و بهر عرض
 که بپاک کرده خواهد بود خود نقد وقت است این تقریر پیش از آنکه این کافر را بکشند و خود
 دیده بود که باد شاه وقت که هر شرک را شکسته است و بحق که آن کبر و شین اهل شرک بود و امام
 کفر خلیل الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علی المعاداة است اسلام در بعضی اوجیه خود اهل شرک را
 با این عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت تلم و فرق بهم و خرب بنیانهم و خدمم اخذ غیره و خد
 عزت اسلام و اهل آن در حاکم کفر و اهل است مقصود از آن خد جزیه خواری کفار است و امانت است
 هر قدر که اهل کفر را نغزت باشد دولت اسلام با نقد است این سر رشته را نیک با بد نگار است
 مردم این سر رشته را کم کرده اند و از شوی آن دین را بر او داده قال لیس سبحانه و تعالی ایسا
 جا بد الکفار و المنافقین و هبط علیهم جهاد کفار و غلظت بر ایشان رضو ریات دین است انبا
 رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود در این وقت که باد شاه اسلام را آن توجیه اهل کفر
 است و در آنها مسلمانان بریارگران است مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از دست بیرون

ان بکیشان اعلام مجتهد و در عرفان کوشند تا بقایا اینها مبتنی باشند بر عدم علم بادشاه به دست
 آنها اگر نه بجهت گناهش وقت یا بند بعضی از علما را اهل اسلام را اعلام مجتهد کرده بر ششاعت رسوم
 اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ حکام شرعی اظهار خارق و کرامات همچو در کازیت و قیامت
 عذر نخواهند شنید که به تصرف تبلیغ حکام شرعی نگردانند یا علیهم الصلوٰة و التسلیمات که بهترین
 موجودات اند تبلیغ حکام شرعی میگردند اگر امتان مجزات میطلبند میفرمودند که مجزات از نزد
 خداست عزیز بل بر تبلیغ حکام است و فرزند و در آن اثنا شاید حق سبحانه دستا امری ظاهر سازد
 که باعث حقا و حقیقت این جواهر باشد هر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرورتیست
 تا این واقعه نشود عهد بر ذمه علماء و قریبان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین
 و گو جمی بازار رسد انبیا علیهم الصلوٰات و التحیات در تبلیغ حکام شرعیه چکارا را نخواستند و چه گفتند که
 ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوٰة فضلها درمن التحیات الکملها فرموده ما اودوسی می مثل
 ما اودیت سه عمر گذشت و حدیث در ما آخر شد شب با خبر شد کنون کوه کتم فسانه را در
 و السلام والا کرام مکتوب صبیح و نو و چه با رم بعد در جهان صدور یافته در ترجمین ترویج
 و تا سید دین و ماتیلین ذکا شکم الله سبحانه و عفاکم آسمان سخنان ترویج حکام شرعیه تدریس علم
 ملت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام و تحیة مسلمانان تمام زوگان فرخ بخش در روح فزاست
 اجدد الله سبحانه ولینته علی ذکاک رسول من الله سبحانه الماک تقدیر از یاد اندالام تحلیف خود
 البشیر النذیر علیہ علمو آل من الصلوٰات فضلها درمن التسلیمات الکملها یقین است که مقتدا بان اعلام
 از سادات عظام و علما کرام در ضلالت و ملامت صدی از دیا و این دین مبین و کجمل این صراط مستقیم
 خواهند بود و سر و برگ دین باب چه دراز نفسی نماید شنیده شد که بادشاه همام از حسن سخنان
 اسکا فرمانان علما اند بجدد الله سبحانه علی ذکاک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فرسای و کج
 پیدا شد از شومی علماء رسو و بطهور آمد در نیاب تبهر تمام مرعی و هشته از علماء دین در انتخاب نوع
 اقام خواهند فرمود علماء رسو و بطور صحن بن اندر ضلالتشان حبطه و ریاست و منزلت نزد
 است و العیاذ بالله سبحان من قهرت همی بهترین خلائق آیشاند که فرامی قیامت میاید ایشان را

م ایشان بهترین اند

بخون شهیدان سیل الهدی نماند که در پل این سیاهی خواهد چید و اناس مشرک و کفار و خیان
 خیار العلماء تا نیامتنی نخبه بیغی نیا ت بران آورده که خود را بکسر رساند تقریباً به مبارک و مضان
 در حضرت و سلیه توقع واقعه انشا الله بعد از معنی ابن ه مبارک بخیرت اغه خواهد رسید
 صد و نو و پنجم بعد از جهان صد و یازده در اغه انقضای برتر و بجز شریعت و انهار تا سفار نیست
 اسلام مایل آن تنگم الله سبحانه و العاقم احسان سلاطین چون نسبت بکافه خلافت حاصل است
 و لغای خلائق محکم جلالت و خلائق علی حساب جنس السیم بجانب مشان مائل است پس ناچار است
 این ارتباط چه اطلاق و اضعاف بادشاهان بجوم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان است
 از غیر شر و صلاح و فساد مانا که از اینجا گفته اند اناس علی دین لگویم کار و بار قرن سابق مصداق ابن عمر
 است اکنون که انقلاب بل بظهور پیوسته و صورت خدا و اهل ملل برین شکسته برآمده سلام از صد و عظام
 و علماء که لازم است که تمام ممت خود را مضر خود را بجز شریعت فراساخته و بدایت امر را کائن
 منهدم و رابریا سازند که در تسویف خیرت ظاهر نمیشود و لکها غریبان ازین تاخیر و مضطرب است
 قرن سابق در دلهای مسلمانان متکامل است مبادا تلافی آن نشود و غربت سلام بظول انجا
 بادشاها را گری ترویج سنت سنی مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و التحیة نباشد مفران ایشان
 نیز دنیا خجسته را مضافاً نند و حیات چند زوره را عزیز شمردند که برقرار اهل اسلام بسیار است
 خواهد بود اما لیدر انما لیدر چون عزیز میفرماید است آنچه از من گم شده گز از سلیمان گم شدی
 هم سلیمان هم پیری هم اسیر هم بگریستی به شعر صبت علم مصایب آنها صبت علی لایام صرین
 از جمله شعار سلام مقین قضاه است در بلاد اسلام که در قرن سابق موجود بود و هر چند که عظمای اسلام
 چند سال است که قاضی نادر و حامل قیودها قاضی یوسف لایبی و تانبار سرزند است قاضی شکر الله
 چنانکه سنها و سلاطین بدست دارد و شار الیه اصلاح و تقوی متجلی است اگر صلاح دانند این امر
 را با تو قوی فرمایند ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی جاده شریعتی محققه علی مصد الصلوٰة و السلام
 و التحیة مکتوبه و نو و ششم بمضمون صبر و ریاضت در بیان آنکه راهی که ما در صد و
 قطع انیم علی هفت گام است و هر گامی برین گامها ساکن خود در موافقت و بحق سبحان و تعالی است

صحیفه مرصع و در قیام کرمت و از غار منته در و دریافت اند سجدانه احمد المنته که خواص از یاد معلوم غر
 نیستند و مبران از غر خود که که بران خالصه نیند جز آنکه الله سبحانه غنا خیر بجز آنکه در و مع از بر صبر
 سخن دوست خوشتر است و این راه که ما در صد و قطع انیم بیکه هفت کام است دو کام بنام خلق و مکتوب
 و از پنج کام بنام اول که سالک عالم امر نیزند تجلی افعال و مبدی و دو کام دوم تجلی صفات
 و دو کام سوم شروع و تجلیات ذاتیه و اندیشه و تم علی تفاوت در جاتها که لا یخفی علی ریا بها که
 مشهور است بعزت سید الابرار و الاخرین علیه و علی از من الصلوات فضلهای و من التسلیمات و التمجیلات
 که لها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و داشته اند علی سبیل الاحمال
 و تیسر الامر علی نظر الطلاب هر کامی از این کامهای هفتگان از خود دوری و فتنه و حق سبحانه نزدیک و بلند
 علی این کامها فوای اتم است که قبایم کمال بران مترتب است و این فنی و بقا حصول لایست
 محمد است علی صاحبها الصلوة و السلام از حقیه مصرع این کار دولت است که نوز تا کار رسیده با فقیر
 نام و در ابانثال بن سخنان چه ناسبت است غیر از آنکه کام و در آن خود را بنه لال الملکال سزا
 و شیرین حایم ربایم که گزداریم از شکر جز نام بهر و این بسی خوشتر که اندر کام زهره آسمان نسبت
 برش آمد و فرود و زین خالیست پیش خاک تود و در اسلام اولاً و آخراً مکتوب و فو و در فو
 به پهلوان محمود و دریافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرود شده باشد و جز
 محبت حق سبحانه و قاعله کرم و دنیا ناسب است که آنکه نیتکم الله سبحانه علی جاده شریعیه سعادت کسی است
 که دلش از دنیا سرود شده باشد و بجزارت محبت حق سبحانه تمام محبت دنیا سرگنایان است و در آن
 سر جمیع عبادات چه دنیا منصفه حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است سبحان آن نظر فرموده او اول
 بدغم غر و لولون و موسوند و خبر است که الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه
 هر فرد از ذرات وجود ایشان بذكر الله سبحانه مملو است پس انکران حق سبحانه ازین و عیال چه
 باشند و در شمار این نیانیا نیند زیرا که دنیا چیزی نیست که دل از حق سبحانه باز دارد و لبعبر او مشغول
 خواه اموال سبایب شکر خیز زخا و جاه و ریاست و خواه ننگ ناموس فاعرض عن من تولی عذر
 نص قاطع است هر چه از دنیا است بلا علی ان است اولی دنیا همیشه تفرقه اند و در آخرت از اند

و حضرت حقیقت ترک آن عبارات و ترک رعیت در آن است و ترک رعیت وقتی متحقق شود که وجه
 و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این نیز به صحبت ارباب جمعیت متعلقست صحبت این بزرگان
 اگر میسر شود و منتقم باید شود و خود را با این باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل هر چند شمار رعیت است
 این عزیز عزیز الوجود اغوسن کبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم انبیا رست یعنی تقدیم حاجت غیر رعیت
 خود چند روز اگر میان شیخ منزل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراخ کار انشا الله العزیز
 باز خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شمارا کار حضور میکنند زیاده تصدع است زرقا الله سبحانه و یاکم
 الاستقامت علی متابعت سید البشر علیه علی السلام من الصلوة انهما من التبعات اکلهما و السلام الا ان
 مکتوب صل و نود و هشتم بخانمان صدور یافته در بیان آنجا شناسای فقرا با غنیا درین زمان
 بسیار است و ما این سبب کتفتوحات مکینه منقحات فتوحات مدنیة با وجوه منبئی و الله الامیر
 علیه علیه الصلوات و التسلیمات التفات نامه گرامی که نامه فقر فرموده بود و در وصول یافت
 از دیا و محبت گشت بشیر می لکم ثم بشیر لکم خداوند فقر را با غنیا شناسای کردن درین زمان بسیار است
 اگر فقر بختن یا نوشتن راه تو فقر و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش بیکر نکرده اند نشان
 از سوزن خود می کار نکرده طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر دنیا و الاخرت میکند و در آن
 کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا با استغنا که نیز از لوازم فقر است حرف نمیزند تا
 نظران از بطلان خود قیاس میکنند که متکبر و بد خلق اند میدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمعند
 اینجا از استحال برآمده است ابو سعید خراسانی را میعرفت بر جمعیت الاضداد هر چند را با نظر متفکر
 قبول نمیکند و محال نگانند لیکن غم نیت طو ولایت و رای طو نظر عقل است باقی احوال را
 تفصیل سر و رخسارها هند و دست و اسلام علی بن ابی الهدی مکتوب صل و نود و نهم به اجماع
 صدور یافته در بیان قبول فرودن آنچه او طلب نموده بود و از ورود و شنیده صحیفه گرامی که منی بود
 فوجت خلاص شعوز موت و اختصاص مدویافت موجب رحمت گشت عافاک که بسیار
 انما طلبی می را و را نموده بودند بار علی ذک غوی رندی مولانا محمد صدیق را فرستاد
 تا بدگری بن طریقه علیه مشول سازد و با آنچه میفرمایند و انتقال آن سحر بلین خواهد نمود امید است

از خلق مستغنی حضور و شور و خالق است تالی و تقدس آن حضور و شور را باه اشارت فرمود
 این مقام بیان میطلبد گوش موش باید شنید که در جسد روح است و در سینه فال قلب ترا حسی
 گمشده قوت روح است و حواس قلبی مستفا و از نورانی قلبی پس با چار و در وقت توجه قلب دوم
 بجای قلب سخی او ندی جلشانه که لازم طریق جذب است در ابتدا حاکم آوان انقل است فتوحی
 در تدبیر جسد و تربیت قالیله می باید که سبب تعطیل حسن فرمول از شور بگرد بسته قوی جوارح
 میرساند و بی اختیار بر زمین می خواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محمد بن العریبه قدس سره
 در فتوحات مکیه تیسریم روحی فرموده است و سماع که بر نفس حرکت دوری است آنرا سماع گفته
 و بباله منم آن نموده پس محقق شد که این غیبت صورت مستغنی حضور معنویت و این زوهر حبیب
 شغل شور و وحی که تعبیر نزلان باه مناسب است بر اصل سخن ویم باید دانست که پوشیدن فرج
 ماهه بر سیاه گنایت از ظهور صفات بشریه است که میندازد با ستارگان حضور و گاهی بر سیاه اندازد
 استتار تا متوسط احوال است چه تو ستارگان این استتار نیست هر چند بی استتار نیست تو اندو و کبر
 سنی گفته باشد که چون نیم شبی باشد و بگر باره ماهه اندازد بر درون مدواثر قدم آن و جوارح را بافتن
 چو در حالت بسط که او ان حضور و گاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده
 چون صبح رسید یعنی ان غیبت و زوهر انزل شد و ان حضور و گاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت
 دکمایت ازین حضور بطوره آفتاب کرده است که عبارت از وجود بشریه است که در نیوت بروی ظاهر
 اند و درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو در کمان قوت جذب استند
 و هینکه آن محبت لاجرم مردار پای بر بالای که بشریت نهادند و یک ساعت بر آن بالا شدند و
 نحوی زلفا مشرک شدند حسین قصاب چون آن قوت جذب نهشت بخت تمام بالای آن
 بر آمدنم برکت متابعت آن دو در کمان میسر شد و لاسرش بر میدهند شکر کا و عبارت از
 اعیان نامیه است که جامع تمینات حقایق امکانی است و تمین علمی و حویله که خیمه با جناب
 گنایت از ان تمینات است و در ان خیمه میان فطیم اشارت تبیین علمی و حویله است تالی
 و تقدس آنرا خیمه سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنید که آن خیمه سلطانی است خیال کرد

که بطلب کسی فرست که از مرکب شکر مستی که قطره ازین راه بر مدان مرکب میزیست فرومایه
 که بوصول مطلوبیاید پای رسد که عبارت از روح است چه درین راه ناسلوک بیاق قلب و روح
 میرود و درینجا علم و عمل که ان براه سلوک مناسبت دارد اول از مستی که فرومویاید همان روح است
 و ثانیاً قلب که پای چپ معبران است از کاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش میکند سلوک
 و خفیه نیست و بحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب داشت بانکه اشارت از مستی
 فرود آمد و آن دو در مکان چون جذب می داشتند و غلبه میبست با مثال ابن بشرات کول نشسته
 و مردار بالا گذاشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشید سلوک از هرگز در خیمه نخواهد یافت
 که اولی در راه الوهیت قرار برشته است و بشکار شده یعنی بر جمالی و ظاهر جمیله بر شسته است
 و بصید و بهای عشاق شده و این آواز و این معنی باندازه فهم و در سایه حسین قصاب که بطریق
 تنزل ای وی سخن کرده اند اولاً آنجا که اوست اولی و تقدس بر شستن و بشکار شدن
 ندارد و ۵ و مهزنان سرگشته و بازرگانشند و جیب کیسه تهی و این عبارت را معنی دیگر
 نیز بخاطر فایز میرسد که مناسبم تفرد و کبر برای است هر چند این معنی نیز شایان جناب قلب است حضرت
 نیست جمل سلطان اما زمانی دیگر اولی و نسبت است و این معنی نیست که بر وحدت که تقدیر اولی است
 و فوق مرتبه واحدیه بر شسته است و چون در مرتبه وحدت ضمه لای استمالک تعینات علمی و عینی است
 شکار که سبب یک و عوشر و طیبوست مناسب مقام دانسته و بشکار شده فرموده شیخ محمد مشوق طبرستان
 و امیر علی بن عثمان گاه سلطان سیدند و صید او گشتند اما مشوق طوسی قدم او در است حسین
 بامید گرفتن سلطان و خیمه ای احدیه ماند و والد سجایه اعلم بحقیقت المراد و مانیه من بصورت
 خود و اما کاب بطریق تقدیر قدس است که اسرار همین راه ناسلوک را اختیار کرده اند و آن راه
 نامحسوس و در طریق این بزرگواران راه سهو گذشته است و عالم را ازین راه توجیه و تصرف طلب
 میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیرمقدّم نموده آید چه درین طریق
 پیر و جوان در وصول پیر برانند و نسا و صبیان متساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوارند
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریق فرستد ام که البته موصول

و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است و همچنین این بیت میخواند
 اگر ننگش دران دانه نازد نعل جهان را بر پیشانی به تنبنا اند سجانه علم طریق تمهید الارا لاکا کلام
 مکتوبی صد و بیستم کویک بیگ حصا صد و ریافته دستنسا را و به احمد دد و سلام علم عماد
 اصطفی جناب کویک بیگ حصا پرسیدند که شخصی میگوید که علوم تمام در دو حرف مندرجست بر
 باور میتوان کرد بانه در جواب گفته شد که ظاهر از ان شخص ز روی علم و سماع و مطالعات گفته است
 که از کبار متقدمین امثال ابن سخنان سر رزده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که عمیم
 در بار بسلم مندرج است بلکه در نقطه ان با و اگر شخص زین سخن دعوی کشف میکند پس امر او را
 خالی نیست اگر چنین شکست ساخته اند که تمام علوم در دو حرف مندرجست عام تر از آنجا
 دو سه حرف بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در دو حرف
 حرف برین تکلف گردانیده اند و در صفحان دو سه حرف تمام علوم را مطالع میکند پس کتب
 است از و باور بنا بر آنست که در هشتم علمی من اتباع الهدی و الترم منالعبثه لمصطفی علیه علی الاصلوات
 آنها و لها مکتوب صد و دویم همیز را فتحه حکیم صد و ریافته دستنسا از حال جماعه خود
 در سلک راده این اکابر دخل ساخته اند و میو جیب قطع این بزرگواران نموده تنبنا اند سجانه و ایاکم علی
 لطریقه المستقیمه المرصیه لمصطفویه علی صاحبها الصاوة و السلام و تجتیه روزی سخنی از غیرت مشایخ
 نقشبندی قدس الله تعالی سرایم مذکور میشد در ان اثنا مذکور شد که حال جماعه چه خواهد شد که خود را
 در سلک راده این اکابر دخل ساخته اند و میو جیب قطع خود را آورده اند و ایشانان قبل
 فرموده و در تالی حال بی جهت و میو جیب قطع این بزرگواران نموده اند و بطعن تخمین تشبیه
 انبیا ان بچران گشته و همچنین نام شما و نام قاضی سنم مذکور شده بود و ان مذاکره معلوم نیست
 که یک لحظه کشید باشند و انهم متبنی بر تقرب بوده بعد از ان خدا نخذ جلسانه که فقیر می آید از مسلمانان
 خواسته باشند یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشند معلوم نمائده باشد
 که طریق با طریق دعوت اسمانیت اکابر این طریقت استهلاک و مسامی این بها ختیا فرمودند
 از انبیا ر توجه ایشان با حدیث صرف است از هم و صفت جزفات میخوانند و تقدس لاجرم

نصابت دیگران در بیزیت ایشان مندرج گشته است عم قیاس کنن گلستان نین در این حال چون
 آن مذکره توسط اقله های متعدد هبته دیگر پیدا کرده و شبان آن کشته که از جانب قبهات دیگر
 ناشی گرد و از برای خوان باین چند کلمه قدام نمود از شنای شما هیچ نمی فرامد و از عدم آشنای هیچ
 نقصی راه نمی یابد ملاحظه و منظور خیر اندیشی شما بود اما الارضی بالضرر الاستحقاق نظر مثل شهوت است یعنی
 که این فقیر ضرر شما خواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در ویش از خود
 بقصر بی گفته بود بخاطر بارندهند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دان
 امرا و از دو حال خالی نیست ز ندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین چند سال
 مکتوب یک پنجاب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از
 این تقسیم سخنان را تجویز نمایند که کسیکه حضرت امیر افضل حضرت صدیق گوید از جر که اهل سنت
 بر او تکلیف که خود را افضل اند و مقرر این طائفه است اگر سالی که خود را از سنگ گریین بهتر دانند
 کمالات این بزرگواران محروم است جماع سلف بر فضیلت حضرت صدیق بر جمیع ائمه بعد از انبیا
 علیه صلوات است لیکن منتهی گشته است گفته باشد که تو هم خرقی این جماع نماید این فقیر در کتاب
 خود نوشته است که حقیقی قائل حضرت حمزه که بجز نبی صعبت خیر البشر علیه علی الصلوة والسلام برسد
 از پس قنی که خیر التابعین است بهتر است پس حق انظور شخصی تقسیم سخنان تجلیل نمودن محقق
 در دست عبارت تکمیل مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیقت معاودا رسید مجرد تعابیر
 حد فوطل چه مناسب است با انکایشان در غلبه که بجز با می نامنا گشت اند شیخ بسطام میگوید بواسطه
 من لای محمد از انجالی با فضیلت توان بر در عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و طلال که
 چیزی نگو شده باشد و السلام مکتوبی صد و سیوم بلا عینیه صد و یافته در تحریض بر محبت
 این طائفه علیه و در بیان آنچه جلس ایشان از شقاوت محفوظ است و عینا سب کثرت حسن
 احراکم و صلوات سبحانه شما که ما مالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقر بود بر رسیدن آن فرحت
 فرادان روی داد حق سبحانه و تقاضا محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاد گردانند و نایافته
 نسبت با ایشان سرایه روزگار ساز و حکم المرء من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

و جلسین ایشان از شقاوت محفوظ است و حدیث نبوی است علی بن اهل صلوة تنها و من العجبات کلهم
 که خدا تعالی را فرستگانند و در می کتبه اعمال هر راهها و سرگذرهایک و در طلب این که رسکند تا آنکه با این
 این طائفه را که در ذکر مذوبیکدیگر نماند که بشاید سبب حاجت خویش پس کرد و گزید ایشان را با هم
 و از بسیاری ناهمان رسند بیخود و خدا تعالی که در آن است جمال بندگان از ملائکه پرسد چون
 بندگان مرا فرستگان گویند اهل حد و ثنائی تو میگفتند و ترا به بزرگسایید و در ترا از جمله عیب
 و نقصان تبری مینموند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید که
 چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و بیشتر تحقیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه سببند
 گویند بیشتر میطلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بجهت رادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر
 چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب عالم طائفه از دوزخ میترسند
 و تو پناه می جسته حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ رادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر
 ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تقوی نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
 فرستگان را فرماید شما را گواه گرفته ام ایشان را همه یا مرزیدم ملائکه گویند یارب در آن مجلسن اگر این
 از برای ذکر نماید بود و حاجت و نیاز و محرومیت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان
 یعنی جلسان مانند حکم آن جلسین من و کسینه هفتین ایشان بجهت نباشد پس از این حدیث واضح
 سابق که در روح من احب لازم می آید که معبان این طائفه با ایشانند و سر که با ایشان است بجهت نباشد
 نسبتا اندر سبحانه و ایام خلق محبت هو لا الکرام بحرمه انبی الامی الهامی علیه علی الصلاة و السلام
 و تعجبات کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره النافلون و آنچه از احوال خویش در کتب و صحیف
 شیخ الدواد قلمی نموده بود در تقسیم عداوت و کم شدتها طالبان را بسیار روید بجهت بلند و از
 در هر چه بدست افتد قناعت کنند پس نهنگ است یا در خواهی دانی قانعه نشوی گزین
 لے دل به صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی و صحبت ایشان
 که در مستان کرد اگر کسی رسد که رسد که بوی هم نباشد رویت ایشان نیست و جهان طریقی
 که از حضرت قبله کاهی یعنی خواج عبدالباقی قدس سره اخذ کرده اند باشند هم باک اندر این

بچوئی و بچاوری که بعد از توجیه با کلمه بقلید را نید و سببی حاضر و ناظر تصور نکنند چه صحبت لمحوظ اندازند چنین آدم
 مبارک را بعد از توجیه مذکور سواره در دل حاضر و از بند بعضی امور ضروری و بنویسند و صحبت اندک ملاقات
 میرشد مذکور خواهد شد از زمان ملاقات احوال مجدد و نویسیان باشند که طالعها آنها باعث توجیه آنها
 میگردد و السلام مکتوبی صد و چهارم بر محمد نمان بخشی صد دریافت در میان آنکه از عرض است
 اهل خسران محنت نگردد و بکار یک در پیش دارند شغول باشند و در جمعیت و درستان حصول ترقیات بسیار
 خدمت میران سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل اعیل علی شاکلمه لایق آنکه بکافات مجاز
 تعرض نشوند و در غم و اندوه غم نیست باعث کسادت بازاریانها کلمات مناقضه آنها خواهد بود و در
 بجهل اندک نورانیان نور ستم که در پیش دارند و همان کوشند و از غیران چشم پوشند قل اندک در
 خود هم معیون انومی خواجهم صادق بوقت رسیدن عشره عکاف اتفاق بجای آوردند و بعضی طاعت
 مجبوره شرف گشتند و مجدند سبحانه که اوقات سازد و درستان نیز مقرون جمعیت است و ترقیات
 پله در پی و تک فضل البدیو تیرین ایشان را و الصد و الفضل العظیم مکتوبی صد و پنجم خواجهم شرف
 کابلی صد و یازدهم فی بیان ان تسالیه صاحب الشریعه علیه علی الصلوة والسلام و تحیة ملاک الامم شرف
 سبحانه بحال تسالیه مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیة فانه ملاک الامم و مدینه اصدیقین ماسوی
 ذکات و نام باطله و خیالات فاسده بخانان المدینه سبحانه و یا که عنها و السلام علی من تبع الهدی و یومئذ
 تسالیه مصطفی علیه علی الصلوة و تسلیات و یا مکتوبی صد و ششم بلا عبد نفوس و
 صد و یازدهم در دست دنیا و کوشش گرفتاری چنما آن اللهم بنینها قبل ان یسینا بحیرة السلام
 علیه علی الصلوات و تسلیات تنها و فضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه شریفه که نامزد این حیرت و افضا
 نموده بودند بر وصول ان بهیچ و مسرور گردید جز که الله سبحانه غنا خیر کجرا رای بر آوردی را و دنیا
 بر لیس طامه های چرب لذت و لباسهای مزین بفتیس نیارده اند و از برای تنعم و تمجید و تکریم
 مقصود از خلقت او فلان انکسار و عجز و اذیت را دوست که حقیقت بندگی است اما ان انکسار و اذیت
 که شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیة بان اذن فرمود و چه ریاضات و مجاهدات
 اهل باطن که موقوفت بدین نیست خوانند و جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر آن حضرت و زیارت نمی گمارد

با یکدیگر از جمله و تزیین با تیان احکام شرعی عملاً و عقلاً و بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت ممالک
 قلمی سیم بلن خود را بدگر آله مبلطانه ممو طارند و سبقی که در طریق علییه کار نقشندیه قدس اشرف
 اسیرم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندر چه نهایت در بدایت است و نسبت
 فوق نسبتها است کومه اندیشان این سخن را باورد از ندایه مقصود تر غیب تشوین در ستان است
 مخالفان خارج از محبت اند **۵** هر کس افسانه بخواند افسانه است به و آنچه دیدش نقد خود در
 است به باجمه فلاح اخروی را مربوط بدگر کثیر داشته اند کرمه و اذکر و اندک کثیر العالم لغفون شاید غیب
 است پسین کر کثیر باید قرارداد و هر چه شناسنی ایندولت است آ از او شن باید داشت علاج رشکهای است
 ماعلی الرسول البیان **۵** ذکر ذکر تا ز جان است به پاکی دل ز ذکر رحمان است به الا بدگر البید
 نظمین غلوب نفس قطع است المسؤل من لمد سبحانہ التوفیق علم ذک الثبات والاستقامه علیها
 ملاک لام و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه وآله الصلوة و السلامات و استیانتها
 و اکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکر پوشیده شده است مرسله شده خوانند پوشیده
 جمیع امور خیر باد البنی و آل الامجاد علیهم الصلوة و السلام مکتوب صد و هفتم مرتباً
 صد و یافته در بیان آنکه قرب بدان را در قرب فلوت شیر عظیم است و در بیان آنکه و جد حال
 تا بیزان شرح غنچه بنیم جلیل غیرند احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که اخبار
 جنابش و حضرت محمد و مزاد و فرزندی میان جمال الدین حسین و سایر اغره و خدمت علی علیه السلام
 میان شیخ الهداد و میان شیخ البیدیه نرسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتاد و آنچه بود آری قرب
 ابدان را در قرب فلوت شیر عظیم است لهذا هیچ ولی بر مرتبه صحابه نرسد و پس قریب بان فحوت شان
 که شرف صحبت خیر البشر علیهم الصلوة و السلام است ایات نرسیده مرتبه اولی صحابی نرسد شخصی از عباده
 بن المبارک رضی الله تعالی عنیهم بر سیدیهما افضل معا و تیهام عمر بن عبدالعزیز در جواب رمود العباد الله
 دخل لفت فرست و تیهام رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خیر من عمر بن عبدالعزیز که زمره هم
 و ادخله ایخود و مع لواقع و قواعد مقرون بلیانیت است لمد سبحانہ و الحمد للمنته علی ذک بل علی
 جمیع النعمان و الا لا رد علی مخصوص علی نعمته الاسلام و متابعت سیدنا محمد و علی آل الصلوة و السلام فان

طالع الامر ودار النجات وشارع الفوز بالسعادات الدنویة والاخریة ثبوتا عند سبجانه وایکم علی ذوالک
 بحر منہ سید المرسلین علیہ علی الصلوٰۃ اتمها واکملها مصرح کارائیت غیر اینہم ہیچ ہوا زرات نامت صوفیہ
 چہ یکشا بدو از احوال ایشان چہی کا فریاد یا سجا و جد وصال را تا بیزان شرح نشخوندہ نیم جلیل مغزید و
 والہامات را از بحر کتائب سبوت نرشد نیم چوی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیہ حصول انوار
 بقین است بمعتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است و نیز حصول سیرست و را در حکام فقہیہ نیم چو
 دیگر ورامی ان چہ رویتہ و عمو و باخترت است در دنیا البتہ واقفیت و مشاہدات و تجلیاتیکہ
 بان فرسندند آرام بطلال است و تسلک بشہ در مثال و تقاضی و را در الوہ است عجایب کا و با است
 اگر حقیقت مشاہدات و تجلیات ایشانرا کما ہے گفته شود خوف کن دارد کہ فتویٰ دطلستینہا
 این راہ پیدا شود و مقصود در شوق ایشان افتد و از ان نیز سیرست کہ اگر نگوید با وجود علم تجویز انبار
 باطل حق کرده باشد یا دلیل التعمیر من اولنی سیرستہ من جلالہ رحمۃ للعالمین علیہ و علی الصلوات
 و التسلیمات کا گاہ اگر کیفیت احوال اعلام فرما نیند موجب زد با وجبت است و التسلیمات علی من
 اتبع الهدی و انترم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و آله الصلوات و النجات و التسلیمات فضلہا و اکملہا مکتوب
 دو وصلہ و ہشتم حضرت محمد و مرادہ یعنی میان محمد صاوق سلمہ اللہ سبحانہ سفارح الجہنم و
 در جواب سوا کنند و بلو ند کہ سالک این طریق گاہ ہست کہ خود را در مقامات انبیاء علیہم السلام
 و الصلوات بلکہ در بعضی اوقات می بیند کہ از ان مقام نیز بالا رفته است سرانہیضہ حیثیت فرزند
 پر سید بود کہ سالک این طریق در مقامات عروج گاہ ہست کہ خود را در مقامات انبیاء علیہم السلام
 اتمہا و اکملہا ہے یا بلکہ در بعضی اوقات میداند کہ از ان مقام نیز فروق رفته است سرانہیضہ حیثیت
 انجہ مغز است و مجبہ علیہ کہ فضل انبیاء ہست علیہم الصلوات و النجات او لیا ہر چہی با بند و کجالات
 بتابعیت ایشان سیرند جالبش است کہ ان مقامات انبیاء علیہم الصلوات علیہم السلام نہایت مقامات
 عروج ایشان نیست بلکہ عروج این بزرگواران مبراتب ان مقامات بالا رفته است چہ ان مقامات
 از ہمارا ہے ہست جلسہ سلاز کہ مبادی تعینات ایشان است و معامل فیوض ان حضرت ذات متعالیہ
 و تقدس چہ حضرت ذات را بہ توسط اسما عالم ہیچ مناسبتی نیست و غیر از غما ہیچ مناسبتی حاصل نہ کریم

ان الله لعنني مني العالمين شاكراً يعني هست و چون ابن بزرگواران از مرتب عروج نزول میفرمایند و
 انوار بالا را با خود گرفته فردوسی نیدورین اسما علی تفاوت مراتبها که شباهت با خیار طبعه ایشان
 دارند اقامت میفرمایند و وطن نیامیند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید و همان اسما یا بد
 پس بلند استخوان که تنوچه حضرت دست قائله و تقدیرنا چار در وقت عروج بان اسما خواهد رسید
 و از اینجا بقوت خام گذشت لای ما شار الله قائله اما ان سالک چن از بالا فرو آید و با سیمیکه
 مستحضر العین وجود اوست نزول نماید ان هم البته پایان تر از ان اسما که مقامات انیا است
 علیهم صلوات و تسلیات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است
 هر که مقام او بلند است فضل است و تا سالک با بر اسم خود بگرد و دوم خود را پایان تر از ان اسما نیاید
 فضیلت ان بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت تمقلید ایشانرا فضل میگوید و بقدر
 سابق حکم با ولایت آنها میکند اما بعد ان او کذب حکم اوست در وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز حضرت
 حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و ان مقام از نزول اقدام سالکان است این جای
 بنای و وضع گردانیم ارباب معقول گفته اند که در خان مرکز ان اجزای راضی اجزای راضی است و فیکه در خان
 اجزای راضی بمساجت اجزای راضی بالا خواهند رفت و بمحصل قمر قاهره خواهند نمود گفته اند اگر در خان
 قوی باشد عروج او تا که ما تحقیق میشود درین صورت اجزای راضی بمقامات اجزای راضی و اجزای راضی
 که بالطبع تعوق از آن خواهند رسید و از اینجا عروج نموده بالا خواهند رفت در بصورت نمیتوان گفت
 اجزای راضی بلند تر است از مرتبه اجزای راضی همان تعوق باعتبار قاسم بوده است
 نه باعتبار ذات و بعد از وصول بجهه مارچون ان اجزای راضی همیو نهانند و میرکن طبعه خود بر سرند
 مقام اینها فرد و تر از مقام آب هوا خواهد بود پس مساحتی عروج ان سالک ان مقامات باعتبار
 که ان قاهره فراط اجزای راضی است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت مقامات
 این خواهد گشته شد مناسب حال نیست است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات
 اکبر یا بدجهش است که هر مقام را در اعتبار و توسط مطلق مثال است و مبتدی و متوسط چنان
 آنها بر سر نذیال میکند که حقیقت مقامات رسیدن فرق در میان غلال مطابق نیتو اندک در پیش

مشهوره و مثال کار بر اچون در ظلال مقامات ایشان عوایب بجز خیال میکنند که شکر تو با کابر و مقامات
پیدا کرده اند نخبین است بلکه اینجا اشتباه ظن شی است بنفس شی الهی از حقایق الاشاره که می خوانند
عن الاشتغال بالملاهی بحیثه سید الاولین والاخرین علیه و علی الواصلات و التسلیمات تنها و کلهما
مکتوبه صد و نهم بمیر محمد نعمان بخشی صدر ریافته و در بعضی از عبارات منقول رساله سید
و عا و که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب و که مشتمل
بر بعضی ضروریات این راه احمد مدرب العلین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین الی اهل البیت
اجمعین سیادت پناهی اخوی غری میر محمد نعمان بحجیت باشد احوال نگیرد و مستوجب است
در وقت و دام در سر آفرینش و اخوی خواجہ محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله سید الهی
واقعه پرسیده بود و چون وقت مساعدت نکرد و موقوف مانده بود و حال بخاطر رسید که در حال
عبارت پختیمی نوشته شود که موجب تشویر احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از آن
و چند سال ز زمان جلالت الشریع علیہ و علی الواصلات و السلام زانی می آید که حقیقت محمدی
خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احدی نام
و مظهر ذات احد جل جلاله گردد و در دو هم مبارک منسب متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی
خالص مانده تا زمانیکه حضرت عیسی علی بنیاد علی الصلوة و السلام نزل فرماید و عمل بشریعت محمدی
علیهم الصلوة و التیمات و الوقت حقیقت لیسو از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که
خالص مانده بود و متفرک کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین و جوبی است که تعیین تکلیف
شخص ظل آن تعین است و آن تعین و جوبی همی است که از همای کلمه جل جلاله کالعلیم و القابیر
و تکلم و اشاها و آن هم کلمه جل جلاله رب شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی و اولی
هم را نسبت بحضرت ذات تکاشف مراتب شی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا بدست
بر وجود ذات این هم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات مجرد اعتبار نیست نیز
هم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در کتب بیکه در بیان سلوک و جذب نوشته شده
تفصیل ذکر یافته است اگر خصای باشد بان رساله رجوع نماید و شک نیست که حصول شان اگر چه

اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آنفیه را دیگر باشد تا سبب آن که مبدار وجود اعتبار
 او گرد و پس بن هم از آن مقرر فیصیح حاصل شده در فوق آن منی را مذکور این جمال عاریت اما
 قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر که انصاعت کیمرتی و بجز کلام گذرانیده است اما در فوق
 آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نفسین است و در فوق کلامی علم علیم متعبر بنیالارباب الغنی منیها و لغات
 المسکین یا تخرج و تقاضای اقدام الی ابد باعتبار طریقه انیمرتب شتی است علی تفاوت الاستعداد و القا
 بیات و الوصول من الی الاسم قلیون من الاولیا زمان اکثریم و حصول الحظ من الخلفان کالاستیقام
 عوجا من المراتب الی کما یتبایر با طریق استلوک والید التفصیل و قد توهم الوصول الی ذکالک اسمی طریق
 انجد بصرفه ایضا کما غیر معتبره ان لیتدبر الذین عرجوا من ذکالک اسم و قطعا مراتب التفاوت قلت
 فبوالاقل قلیل منبر بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شرف جنان کین و جوبلیه او را گویند ^{باعتبار}
 او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله علیه و علی الهی الصلوات و علیها
 کانه نام هر کس عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جلشانه که در عالم خلق است شان عالم امر است
 تربیت عالم امر او مقرر مایند است که مبدار وجود اعتباری شان است کما حقیقت محمدی
 از شان انیم است و حقیقت اسم کما یتدبر از انمنه که مبدار آن شان است و حقیقت کسب سجا نیز همان
 است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی بنیاد علم الیه الصلوة و السلام انشور در حاصل بوده و از آن
 مرتبه خبر داده و گفته کنند بنیاد آدم بین الامار و الطین باعتبار حقیقت اسم بوده است که عالم امر تعلق
 و همین اعتبار حضرت علی علیه بنیاد علم الیه الصلوة و السلام کلامه الله بوده اند و عالم امر بیشتر است
 بشارت آدم انشور و علم الیه الصلوات و تسلیات باسم الله داده و فرموده و بیشتر از سوال است
 من لکنه و ایضا نبوتی که بشا غنیمی تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقت
 اولی و غیر بیان شان است و چنانکه شان انجه در شان غیر تبه است از دعوت و تبه
 چه در غیر تبه دعوت او مخصوص عالم امر بوده و تبه تبه و تقصیر به جانان و غیر تبه دعوت او
 خلق و امر است و تربیت او تسلط بر اجساد و اواراجه نهایت مافی الباطن من انشا و انشا غنیمی اول
 علیه علم الیه الصلوة و السلام عالم خلقه بودند بر انشا رطکه او تا مناسبت که سبب داده و متفاد است

بیشتر پدید شود بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی صلیب خود را بر
 ابد علیه علم اوست با که درجه امیر میاید باطنها بشریت خود و کما قال سبحانه و تعالی قل انما انزلنا بشرا کما
 انزلنا انما انزلنا لفظ شکلم از برای تاکید بشریت است و بعد از آن حال از نشاء عرضی جانب و صانیا و علی
 الصلوة و السلام غالب مد و نسبت بشریت بر و بعضی آن در نورانیت دعوت تفاوت پیدا کرد و بعضی آن
 کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور عیالیه علم الصلوة و السلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود
 یا فقیه بلایان شهودی با بیان غیبی مبدل گشت و ما ملأنا اذانک من کلامه و از دیدن شنیدن
 آمد و از زمان رحلت او علیه علم الصلوة و السلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از
 مستطاوله جانب و حانیت بر آنچه غالب است که جانب بشریت را تمام متلون بودن خود ساخت که عالم
 خلق را منصبه تمام اگر دانید پس با چار آنجا عالم خلق او علیه علم الصلوة و السلام رجوع بحقیقت
 نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی بحقیقت
 احمدی متحد شد و او را حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در اینجا تعیین مکانی خلق و امر است علی
 الصلوة و السلام تعیین و جوی که تعیین یکانه او اهل است چه عروج تعیین جوبه یعنی نیست و
 کشتن بان تعیین معقول چون حضرت عیسی علی نبینا و علی الصلوة و السلام نزول خواهد فرمود و تا
 شریعت خاتم الرسل علیها الصلوة و السلام خواهد نمود و از تمام خود عروج فرموده نسبت بمقام حقیقت
 خواهد رسید و تقویت دین او علیها الصلوات و تعیینات خواهد نمود و اینجا است که نقل میکنند از شرا که تا قدم
 که بعد از هزار سال از آنجا پدید آید اولی العزم از انبیا کرام در سل عظام سعوت میشدند که تقویت بشریت
 ان پیغمبر فرماید و اعلموا کلامه و انما یند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر سعوت
 میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیهم الصلوات و السلام
 نسخ و تبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم انبیا داده کار تقویت شریعت و اما سید ملت را ایشان
 تقویت فرموده هر دو یک یک پیغمبر اولی العزم را ساخته و پیغمبر شریعت او فرموده است قال
 سبحانه و تعالی انما انزلنا الذکر و انما انزلنا لفظ شکلم بدانند که بعد از هزار سال بعد از آن حال خاتم الرسل علیهم
 الصلوة و السلام او را لیا امت او که بظهور آید هر چند اقل باشد لکن کل بودند تقویت این شریعت بر وجه تمام

مفروده اند

حضرت محمد که خاتم الرسل علیه الصلوة و السلام او قدم باک او بشارت لبدا ز شهر رسال بوجود
 خوانند و حضرت عیسیٰ علیه السلام خود نیز لبدا ز شهر رسال نزل خوانند مفروده و باجملا
 کمالات اولیا را این طبقه تشبیه بحالات صحاب کرام است هر چند لبدا از انبیا افضل است صحاب کرام است
 الصلوة و السلام اما جامی ان دارد که از کمالات تشابه یکدیگر و دیگری فضل نتوان داد از اینجا تواند بود که
 مفروده علیه الصلوة و السلام لایدری اولم خیر ام اخریم نفرمود او درنی اولم خیر ام اخریم
 علمه بحال کل من الفرقین لبدا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمالات شایسته جای تزد بود و فرمود
 لایدری اگر پرسند که انور علیه علی الصلوة و السلام لبدا ز قران صحاب قران تابعین انبیا است
 است و بعد از قران تابعین قران تبع تابعین پس نبریت این دو قران نیز برین طبقه متیقن باشد
 پس تشابه برین طبقه در کمالات با صحاب کرام چه بود و در جواب گویم تواند بود که خیریت ان دو قران
 برین طبقه با تفاوتی که در ظهور اولیا دهند باشد تفاوت وجود اهل بدعت و مذموم ارباب حق تعالیست
 و هو لا یفانی کون بعضی الافراد من اولیا الله فبذله طبقه خیر است اولیا رفیقا لانی که بعضی است
 شلایه فیض روح القدس را باز مد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه سیمایا کرده اما قران صحاب است
 جمیع وجه خیر است آنچه سخن کردن از فضولی است سابقان سابقان در جنت نایم قدر ان نشان
 که اتفاق کرده و برب یگران بد شعیب ایشان نرسد و الله تعالی حمته و بشارت را بد است از میان سائر
 راضی گشت معنی آن عبارت کرد در رساله مبدا و معاد و فرق بین مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه است
 سجد حقیقت محمد گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعد از حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی حقیقت
 ظل دست پس این چار سجد حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بعبودان و ایام است او می یزد
 از ایشان برکات چه بود و چون حقیقت او القدم باشد بر حقیقت محمدی اینچنین چگونه جایز باشد و
 گویم که حقیقت محمد نهایت تنامات نزول محمد است از او چه تنزیه و تقدیر این حقیقت کعبه نهایت است
 عروج کعبه است مرتبه اول و عروج حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نبات عروج
 او را غیر از حق سبحانه و تعالی ندارد و چون اولیا را کمال است او را از عروجات انور و عالیه تعالی الصلوة
 و السلام نصیب است اگر کعبه از برکات امین بزرگواران در یوزه نماید چه عجب است زمین زلزم

برسپهان ناخسته پزیرین و زمان را پس اندخته به و عبارات دیگر از ان رساله که در بی مقام واقع شده بود نیز
حل شد و آن عبارات اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود است
ان اشیا است چه از مخدات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از سهی الهی است
جلسلطان که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشان است و حقیقت کعبه نوع ان سهاست
پس بر آینه حقیقت کعبه تبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمال و ایما را سیرالانرا حقیقت کعبه باشد
و انوار بالا گرفته بر است حقایق خود که شبیه جیای طبعی اشیا است در مراتب عروج و فرود آن کعبه بر است
ایشان توفقه خواهد نمود که امر سابقا و الیضا در رساله مبداء و معاد چند فقره نوشته است در بیان این
انبیا و اولی العزم صلوات الله علیهم و تسلیما به تعلیم معنی فضیلت ایشان از بعضی دیگر و چون بنیان
بر کشف و البهام است که ظنی است از ان نوشتن و تفرقه نمودن و فضل نام و دستغفر است چه در ان
سخن کردن خبر بدلیل قطع جایز نیست استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما کراه الله و فعل ما تنبه
خود نوشته بودند که در مسرأ فرج بر سید بودم که تعلیم طریقت مرطابا از ان نسبت بمن فرستاد یا نه خود
گفته بودی که خاطر فقیر نامده است که نفی مطلق کرده باشد با گفته بود که مشروط باشد بر این است مطلقا
مرضی نیست و مجال هم همین طور میداند باید که در رعایت شرائط نیک چنانچه نامانند مبادا مساها کنند تا
باستخارایقین نشود که باید گفت نمونید و اخوی مولانا ریا محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نماید
بگوید که در تعلیم طریقت سرعت ننماید مقصود و کان پهن کردن نیست مرضی حق را سجانه باید ملاحظه نمود
خیر شرط دیگر از بر شردان خود گام نموده بودند کلا از وضع خود باید کرد که ان جماعت نیز چیزی نگان می کنند
که البته عاقبت آن از آن است گفته اند که پیر باید که در نظر مد خود استعمل نماید آنکه در خطاط و کتبا
و مصاحبان سلوک کند و بحرف و حکایت نهنگامه که مراد و دستکلام مکتوب و صد و دهم باب
صهبنانی صد و یازده در حل عبارات لغات که پرسید بود در ذکر بعضی از فصاحت و دریه که مساله بود
مراسله شریفه و ملاحظه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البصاحت فرمودند
و با اعدان مشرف گشته متبهم و مسرگردید سلامت باشند و سلامت بر روند تا باشد محبت فخر
باشد و چون بر روند محبت ایشان را سرا بپزند و چون خیزند محبت ایشان خیزند و جرمه من افتخار بقدر

و آنکه علی الخوارزمی و علی اکبر اصفهانی و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 آن حکایت چیست که در نفعات مذکور است از مردی شیخ ابن اسکینه قدس سره که روزی در آن مجلس
 غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر درآمد و آنجا که غلظت داشت و فرزند آن بهم رسانید و آن
 در وسط قامت و در زیر ناف فارسی بقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده دید که
 کنار جبهه گذرشته بود مجال خود دست با هم را پوشیده بخانه درآمد و اهل خانه گفتند که ای برادر ما
 فرموده بود که گویا است لای اخرا لقصه خود ما که ما اشکال این حکایت از آن بگذرست که در حکایت
 کاسین جگوز میسر شود چنانچه معامه بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمت عالمین علی بن ابی طالب
 و اسلام و توحید و شب حواج لیا از طمع معارج عروج و تقسیم مناسیل و عمل که با وف سنین میسر شود و چون
 بوقت خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز طرارت بسته خوابی مل نشده است و حرکت آنگ در این
 ایستاد است جدا کرده بودند تا کسین نیافته و چشم بان است که در نفعات بعد از نقل آن حکایت مذکور
 که از قبیل سبطان است بلکه اشکال این حکایت از این بگذرست که در زندان آن با کاشند و در نظر آن
 آن متذکره است سالیک میگوید که در زمان اهل بغداد در آن در سال سعید و شمس است با شند از آن
 و اهل مدینه در آن وقت در سال سعید و شمس است و وقت نقل خود نیز این نمی نماید این است
 با شخص مجرب است نسبت به بلاد مختلفه و امکانه و در حال بیخبر آن کلایل بن حمیر میگوید که
 آن حکایت از عالم اعظم است بلکه از قبیل رویا و اتفاق است که جمع بسیار مرتبه شنیده است و فرست
 و بسیار از آن می شنیدم شبها بسیار واقعه میشد و بکار از سلطان شنیده است و در آن بیده است و در آن
 بر فرودگفته و فرزند را آورده و حکایتیکه این حکایت از شیخ ابو العین بن عمر بن عبد السلام
 میسند نیز این قبیل است و الله سبحانه اعلم بجهان الامور ظاهرا و باطنا و مذکور است که این حکایت با بدو
 که مرتبه جبر و رحمت و مرتبه قالب قلب منوره است و این هر دو عبارت واحد است و آن بر حسب
 خلق انسان است از عالم امر و چون لفظ جسد و بدن و لفظ زنده و الحاقات بسیار واقعه میشود و حکایت
 لفظ در میان قالب قلب بوده هر کدام را بنا سبت خود جمع کرده تعیین عبارت ختیا را فاشه است
 طایب میجرفته بود و معطوف آما را شرم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری نمی آید

بمعنا است که اول در کتاب در جلد

در کتاب
 در کتاب
 در کتاب

و چنانچه از آن آید پس نیز نویسد و بصیرت یا با اشارت از آن مقوله حرف نذکلیکن از آن نیز تفسیر شد که اگر
 انقول معروضم خود را حافت ارد مبارک انجاست و وفات بختند و بطنه و بخل انجا بد مبارک علی ذک انجاست
 کلمه جرات نیما بد و مادرت بقا و نیما بسیار قلیل است و از آن قلیل هم کمتر تلف شده و قبل مانده در
 مدت بقا آخرت نمود و دوام است معامله ضلوع را بقای چندی روزه مربوط ساخته اند بعد از آن
 یا تنم همی است یا عذاب سر که خبر صادق از آن خبر داده است جمال مخالف است عقل و اندیشه
 کار باید فرموده و ما شرف عمر در بود و جوگن شست و بر اضی عدا خدا جاشانه بسکر مدوازل عملانده
 اگر در زانرا هم بر ضیای حق بطلان صرف بکنم و طانی شرف بارزل هم نمایم بخت طمان اولی
 مخلد سازیم و کفارت سبابت کثیره را بجنات قلیلیم نظر ما هم در او بکلام رویشرا و کما خواهم رفت کلام
 حیل را پیش خواهم بر جوایب گوش تا که خواهد بود و بدین غفلت در گوش تا چند اخراختا و از انصابت
 خواهند بر داشت و بدین غفلت از سامه و ناله خواهند نمود اما سو و نخواهد داشت و جز حسرت دست
 نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کا خود باید با خشت و اشوقا گوینان باید و اولان در
 حق و حیا در بود و از تصدیق با نچه از زمین معلوم شده است بطریق فسر و تواتر گذشته و تا نیامعلم
 با نچه معلوم فخر تا مثل است نیز ضروریست و نشان آنکه که طریق صوفیه هم کار است تا از برای این حرف
 که معروض است کمال نبی است مشاهده نماید و انوار اولی که حایه فرایند این خود در فعل امور واجب است
 حسی چنانچه در آن کار که کشاید اشیا را از دست بر اینبات و مجابلات بوسه و اولان غیبی نماید این
 و انوار اولی که در انوار هم و مخلوق حق از جهان و انبات و اولی که انیت او کما نور اقامت
 که از عالم شهادت است آنچه همز می تواند در زبان انوار که در عالم مثال بیند را چون این دید می هست
 خواص هم در این نوع خلقت در انوار انظر اعتبارا قوا ساخته بوسه اولان غیبی نیما نیاید خوا بکیر و
 پیش در دستایر نمایر بکیر و تواتر سلوک طریق صوفیه تفصیل از وایه انبات است و در دستایر شریعت
 تا از صنایع آید انقباض کشن آید در راه جان تفصیل اگر انید نشان در جو و اولی که در انقباض و در دست
 او سبحان اولی که در انقباض انقباض معلوم شده بود و با نماز و اولی که بهترین بهترین سلوک
 صوفیه میسر شود انقباض انقباض کشن و شهود میاید در انقباض اهل جمال میشود و علم انقباض

سائر الاحقادات و ايضا مقصود تحصيل لبرست در او و حکام فقيهه از اعسر از امر که نفس منحرف و بده
 اين تغير است که طريق صوفيه به حقيقت خادم علوم شرعيه است نه امری مباحث شرعيه و اينچه را در
 و مسائل خود تحقيق نموده است و از بر پس حصول اغراض اختياريه عليه نقض بنديه در بيان ساطع
 اول بر است چنين بزرگواران التزم متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند
 اگر دولت متابعت دارند و از احوال چه نماز نذر کنند و اگر با وجود احوال متابعت فرمودند
 ان احوال را نمي پسندند حضرت خواجه احمد قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال مواجيد را بجا
 و حقيقت ما را با عقا و اهل سنت و جماعت نتوان نذر جز خرابي چه ميندازيم و اگر عقا و اهل سنت
 و جماعت بدند و از احوال چه نذر نند غم نمازيم ايضا درين طريق اندراج نجات و بر است
 پس اول قدم آن مي باشد که ديگران و نجات تا يان اگر فرق است باجمال تفصيل است و شمول
 و عدم شمول بدين نسبت اينها نسبت صحاب کرام است عليهم الرضوان چه در اهل صحبت خير البشر
 عليه علم الرضا و اول است يا ما ان يافته اند که اول است را معلوم نيست که در نجات ميرود
 از نجات که اول است ني ق س که خيرا القابدين است بر تبه خوشي قابل حضرت حمزه عليه الرضوان
 که بجا بصعبت خير البشر عليه علم الرضا و اول است و بر تبه خيرا که فضل صحبت فوق جميعه فضل
 و کمالات است چنان ايشان شهود است و بزرگواران بر گز اين دولت مي نشسته مصراع شنيده
 مانند يده بلذذ اتفاق بهر اتفاق کوه و بستان چنان آمد و جيبه صحاب اين غنيمت
 بجا بر اند پس همه بزرگ بايد است و به نيکي با و با که در بر که در صبا به صل و دل نند و روايت و تابعه حکام
 همه برابر روايت يکه از روايت ديگر فرتي است و در احوال ندين به ايشان بوده اند تا ايت قفر
 را ما عدا و مال ايشان هر که لام و و آينه آيه که ايشان نماند و چه ساخته اند اگر سگي از صحاب
 چه نمايان جبهه خير بقران مجيد يگ و در چه خاطر نيفت ايات نواند بود که او باشد و مخالفان نما
 که در بيان اين بزرگواران گذشته بر حال نيک صرف با بود و از جوانان و تبه و در و با بدست
 قال ايضا رحمه الله سبحانه و هو عالم بحال الصحابه عليهم الرضوان تملک ما ظهر الله عن ابينا نيا نية
 السنه و مثل ين تقول انما لم اقبل حبيزه صادق زير احوال است و لام اوله و اخره ما توجب و وصل

ویاژ و هم بلا یازدهم قدیم بدشتی بعد ریافته در جواب حال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه در بیان
 شرط ضروری کفایت کسین ارشاد مکتوب خوب غمی غمی مولانا یا محمد قدیم وصول یافت موجب
 گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بزرگ کمال تحمیل سانا و بجز منته البین اختار و الله العالی علیه علیه صلوات
 و تسلیات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته اند آن ناز منی که در کنایه من بوده حق
 بوده است ابابین گفتن جاز است یا نه بدانند که انقسم امور درین ماه بسیار واقع میشود و بزبان
 این نوع معامله تجله صدوست که صاحب طردان صورت سبیل را حق می شمارد و تعالی سخن جانان
 که شجر اصل نام برده حضرت خواجہ یوسف همدانی فرموده اند تا کجایات تربی بها لطف الی طریق
 دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم ترقیت بشما کرده شده است در نیاب بعضی فواید نوشته میشود
 موشل استماع نموده بصل خواهند آورد بدانند که چون طالبی باراد پیش شما یابد و تعلیم طریقت او
 بسیار یابد که مساو درین امر است راجع شاخو هسته باشد و خرابی منظره باشد علی خصوص در آن
 مرید فری و سرور پیدا شود و باید که درین باب التجا و تضرع خدایا نموده و تجارت ارتقا در نمایند
 یقین بودند که طریق را باو باید گفت و استدراج و خرابی مرا و نیست زیرا که در بنده حق سبحانه
 تصرف کردن وقت خود را در عقب ایشان نماند نمودن اذن سبحانه مجوز نیست که در بخرم ان
 من انظارات الی انرا بفرز سبب و دالت بر شیعته دارد غریبی فوت کرد غلط است که توی که زده نوشته
 بومی درین من بر بنده ای من گفت بلی فرموده و کاکت خلفی الی قبلت بطلبک است و اجازت
 که شما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و نوبت است بحصول علم برضی و تعالی هنوز
 نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا ورود اوقت شرط را نیک مرعی دارند بشرط است
 و بمرتب اینچنین نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود با بجملة سعه نمایند که اوقت برسد و از تنگ فرط
 دارند و سلامت مکتوب صد و دو و از و هم مولانا محمد صدیق بدشتی صد دریافت در جواب
 بعضی اسو که پرسیده بود وصلی گفته که دیده بودند نوشته دو مکتوب غمی غمی در پی رسید و حجت بر حضرت
 حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت که است فواید بجز منته البین علیه علیه صلوات
 و تسلیات تمنا و کلمها پرسیده بودند که چه صاحب تصرف مرید است در تصرف خود بر تکیه فوق

اجازت تعلیم و ترقیت

از همتداد اوست تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب همتداد اوست نه
 براتی که بسیار است همتداد او باشد مثلاً هر یک همتداد ولایت موسکوار و نهایت قوت همتداد او را
 بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف و را تصرف خود تواند باقصای درجات آن ولایت
 رسانید اما آنچه او را از ولایت موسوی محمدی ^{ولایت} آرد و درین ولایت ^{ولایت} و با ترقیات مجتهد معلوم توقع نیست
 و ایضا پرسید بودند که آن کدام مرتبه است که خفی لطف لطایف هنسانی است. از مرتبه حکم نفس امره
 دارد و در وزارت و خاست شب او پیدا میکند معلوم اغوی با دیگره مظهر هر چه لطف لطائف است
 اما در حال ایره امکان است. بدو غایت مسم چون ساکاپ از دایره امکان بیرون نهد که در مراتب جوی
 سیر فرماید و از ظلال جو بله باحوال آن برسد و از تقدیر صفت و شان داره با چای ممکن نظر او خواهد
 و بله اعتبار در آید و احش لطف او را در وزارت و خاست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام
 تو امین بکار نوشته بودند که بواسطه یابی و به نظر از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سجده
 حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل و دست سببانه نند و در عبادت باید که در این که او را سجده
 حاضر داشته عبادت کند موسوی است تحت آنما انقسم معوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد
 جایی دیگر دیده باشند و واقع که نوشته بودند حضرت آدم علیه السلام و علیه السلام و السلام در آن قصر
 دیده بسیار نیک است که هالت دارد آب کنایت از علم است در آن کردن حصول قدرت است
 در علم و شاکت حضرت آدم علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام در نینفین مودکان حصول است چه حضرت
 تمیز حضرت رحمن است و علم آدم الاله کما غایت مانی الباب را و از علم دین و تقو علم باطن است
 بلکه نوعی از علم باطن که نسبت بر نسبت اهل بیت دارد و علم الرضوان و الباقی عند التمام و السلام
 مکتوب صد و سیزدهم بیادت پناهی شیخ فرید صد و ریافت و بیان مولود و نصیاح و در
 برتالیت علما اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء رسو که علم را وسیله خطا
 و نبوی ساخته اند و حکم الله سبحانه عمالایق بجا بگریم حیرت حکم الامجد علیه علی الصلاة و السلام
 قال الله سبحانه و تعالی لعل الاحسان الا لاحسان تمیلا که احسان شمارا بجا هم همان مکافات
 نماید غیر از آنچه در اوقات نیک به حامی است و درین مطلب اللسان باشد محمد که سبحانه و تعالی

بجز هست و نیست و حسان و دیگر که لایق مکافات است بهر خطه و تذکیر است اگر در معرض قبول اندر خطه است
 قدرت و نجابت و شگفتا خلاصه صواعظ و زبده نصایح احتلاط و انبساط باهل تمدین و ارباب تشیخ است
 ندین و شرع و روابط سلوک طریقه حقیقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند و در میان سایر فرق است
 نجابت بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای نیا صمتی و لاک عملی نقلی
 و کشف بر نیمنه شایسته است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر و انحراف از اصل است
 این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل بیدار است و مجالست او را زیر نغمی با بیگانه
 طالب علمان باک از هر فرقه که باشند خصوص این انداختن از صحبت اینها نیز ضروریات است
 فتنه و فساد و کور و دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بوسط خطام و دنیوی خیره خور
 بر او داده اند اولنگ ندین است و الصلواته بالهدی نماز صحبت تجارت هم و ما کاتولم هندین ^{المعین}
 شخصی دید که آسوده و فانی البال نشسته است دوست را از اغوار و ضلال کوتاه کرده سر از پر سپید
 علمار سومی نیفتد کار مرا کفایت کرده اند تکفل اغوار و ضلال گشته از طلبه نجای مولانا همزین ^{المعین}
 است بشرط آنکه او را دل بر بندد و از اظهار حق و لیسانند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام
 از ان جنون چاره نبودن بودین احد کم حقه نقیال از جنون معلوم تر لیس است که این فقیه بگفتن نوشتن
 در تخریص بر صحبت نیک تفسیر نکرده است و در بیان نمودن از جناب از مصاحبت سوز و در اعان
 ندیده که از اصل عظیم میداند و قبول خدمت بل کل مرغند اند فطوبی لمن جمله نظر اخیر تذکره حسابها
 شمارین گفت و کوی می آرد و ملاحظه تقدیر و اطلاق از میان بری اندازد و السلام مکتوب و صد
 و چهار و هم بنام خانان صد و ریافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب این سوال
 شهو که کفار بوسط کفر موقت مذاب بخالد چون باشد و سفارش حاجت بندی طوبی لمن جمله است
 نظر اخیر حضرت حق سبحانه دنیا مزرعه آخرت گردانید بید ولت باشد که سیکه تخم را در دست سحر و زور
 سم خداوندیندازد و از یکمانه به مقصد دانه نشازد و از برای روزی که بر او راز بر او ریزد و او بر
 نیاخیزد و نیزه بخند خسارت دنیا و آخرت تلفد وقت اوست و حسرت فدیمت حارین برکت است
 او صاحب لسان فرصت دنیا را غنیمت بشمرند از برای آن حرفی که در آن فرصت تمامت ^{تذکره}

فرمانیکه چهار و مباح است هر فلک سلمات سخن و عقبات بلکه تا در آن فرصت گشت و کار فرمایند و اینک
 عمل خیریکم که میرد آنکه فیضا صفت من یشا ثمرات بے خفایت حاصل کند از نجاست که اعمال صامت و خیر
 روزه را به ثلمات مخلد جزا فرموده اند و الله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر و حسنات است
 و در سیات جزا مثل است پس کفار را بوجه سیات محدود و عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مثل
 جزا عمل انمغوضه علم و حبل است تعالی و تقدس علم ممکن از او را که قاصر است مثلاً در قد و موصفات
 جزا مثل ان هتاد تا آریان فرمود در صدمه قطع پیر مع رق جزا آن نمود و در حدنا در صورت
 بکریه بکر صد تا زیان با تقرب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم بر جم فرمود علم سرانچند و در
 تقدیرات از طوق بشر خارج است و لک تقدیر الهمیز حکیم کسب ماده کفار حق سبحانه تا کفر موقت است
 عذاب مخلد و جزا و رفاق فرمود معلوم شد که جزا مثل هر کفر موقت را همین عذاب مخلد است که
 خواهد که جمیع حکام شرعی را معقول خود سازد و با دل عقل در برابر نماید انجس منکر طو نبوت علیه السلام
 با سخن کردن از پیغمبری است سمیت را انجس که بقران و خبر و نهری بدست جوابش که جوابش بدست
 ببقیه المرام را فر فرقیه فقرا میان شیخ احمد ولد از مغضرت پناه شیخ سلطان پناه سیرسی است ملاحظه
 اذعان احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخوست علیه بتوسل بن فخر فر
 رسانیده است و از جمله اذعان ایشان سوخته بود که در کوه اندری گرم فرموده بودند و الامر عذرا
 بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی سائر من تبعکم هدی و التزم متابعتکم مصطفی علیه و علی الهم صلات
 و استیارات مکتوبه و صد و یازدهم بر زادار حبیب در یافته در دست و نیا و مکتوبه کتب کفر
 حسن نشانه است او در طری بنیاز تمام بقراری بقصاحت ارسال داشته بودند رسید چرا که الله سبحانه و تعالی
 انجزا در صدمه جمیع علیه علی الهم صلات و استیارات مکتوبه لے فرزند را باب نیا و حجاب خنما یا غلط کفر
 اندو با تبا و عظیم بتبنا زیرا که دنیا بگونه حق است سبحانه و مود و برترین جمیع نجاسات در نظر ایشان
 مزین ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ نخبه نجاستی را نداننده و سازند و زمیری را شکل کرد
 هر فلک مثل در داندیش را بر شناخت این دینه مهتد ساخت و بر قباحت این نام فرید است
 فرمودند که علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل خانه بدیند بزمی باید داد که

فانما جمیع حکام شرعی را با عقل
 می سازد و با دل عقل در برابر
 نماید انجس منکر طو نبوت
 علیه السلام

از دنیا بی رغبت است و آن رغبتی از کمال حصول دست بردار کمال محبت بی شائبه عمل کفایت نمود
 شاه دیگر از نقل نیز بان تم فرموده و بزبان رسول علیهم الصلوات و التحیات کفر محبت عالمیانند حقیقت این
 ستاره که ساطع باشد و از محبت و گرفتاری بان توجیه کما منع طبع فرموده و در این دو شاه عدل
 هم اگر کسی طبع شکر بود و نیز نه بخورد و با سید زینبیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید الطبع
 فی حقیقت نکند اخبار رسول است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت
 سودمند شمع است که گشت و نتیجتان غیر از عصمت و اموال و نبوی چیز دیگر نخواهد بود و امر فر
 پند خفای از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندمت سرمایه نخواهد ماند نیز شرط است بیت
 بعد از زمین جوان است که تو طفله و خانه رنگین است به و سلام مکتوب صد و شانزدهم
 بر اسام الدین احمد صد و ریافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی ادیاری و قلت ظهور آن
 بعضی دیگر در بیان اتمیت مقام تکمیل ارشاد و مایا سبب لکت احمد در رب العلمین و صلواته و سلام
 علی سید المرسلین و الالهام هرین جمیع بخاطر فائز میرسد که چون در میان اجبه بود صورت حال گشت
 و ملاقات هر صفا و معرفت است که اگر احیانا بعضی از علوم و معارف ایشان نوشته شود و مناسب
 بنا بر علت و نگاه گاه ازین قسم چیز نیز پیدا میسر است که ببال بخندند و ما چون صحبت ولایت بسیار
 است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخن چند مذکور میسازد تمام خواهند فرمود ولایت عبارت
 از فضا و باقی است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن هر که خوارق کثرت ظاهر شود
 و ولایت اکمل بود و در کثرت ظهور خوارق بر او پیوسته است در وقت عروج بلند رفتن و در وقت نزول
 کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلت نزول است انجانب عروج هر کفایت که باشند
 زیرا که صاحب قبل العالم اسباب فرود میاید و وجود شیای را موط با سبب یا بد فعل سبب بسیار
 و پس برده سبب میاید و آنچه نزول نخورده است یا نزول کرده با سبب سبب و نظر او فعل
 سبب است پس بر آنکه سبب تمام از نظر او بر فعل سبب سبب سبب تفه گشته است لاجرم حق سبحا
 و تمام مقتضای نظر هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کالاسبابین با سبب است اندازد و آنچه
 اسباب نمی بیند کار او را بر متوسط اسباب میسازد و حدیث قدسی تا عند طریح میسر است

اینست در روز ولایت او آن دو کلام است که در خواب حق صبح

نامتها بمناظر سنجید که وجه چیست که اولیاء الکمالین است بسیار گذشته اند اما القدر خوارق که از حضرت
 سید محی الدین حیله قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحان
 سر این سمار ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلند تر و قدسه است و در غایت
 نزول تمام روح فرو آمده اند که از علم سابق تر است تا این مقام حکایت خواجرجسن بصری و حبیب
 قدس سره با منقول است که روزی خواجرجسن بصری بزرگ با ایستاده بودند و انتفا کشتی میرود که از آب
 بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشته میبرم حبیب گفت چه
 کشته است شما یقین ندارید خواجرجسن گفت تو علم ندار که حبیب کشته اعانت کشتی از آب گذشت و در غایت
 در انتفا کشتی استاده ماند حسن بصری چون ابوالعباس سر و آمده بود با او توسط سباب سماعی است
 و حبیب عجمی چون ابابک دست از نظر انداخته بود متوسط سباب و زندگانی میکردند اما فضل رسول
 که صاحب علم است و عین الیقین بل علم الیقین جمع ساخته است و ایشان را چنانکه است دانسته چنانکه فضل الامر
 قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب کرم است یقینی بفاعل حقیقی دارد و یکی
 ابابک بدخلت بود این دید مطابق نفس فریست زیرا که توسط سباب کرم کائن است اما معالمت
 تکمیل و ارشاد برعکس مناظر ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که مدارش در حصول
 مناسبت در میان مرشد و مسترشد و در کار است که متوسط به نزول است بدانند که طلب است که هر چند با
 رو و پایان تر فرو و آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و صلی الله علیه و آله است و اتمت از همه الابرار
 رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرو و آمد از نیاحت که دعوت او اتم گشت و بگانه نام هر
 شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت همه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که در
 این راه القدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهبان غیر مروج میفرشود زیرا که متوسطان بیشتر است
 و از مدینه منتهبان از منتهبان غیر مروج از نیاحت که شیخ الاسلام سر و قدس سره گفته اگر خرقا
 و محمد و صاب بجا بود زدی من شمارا بوی فرستادی نه بجز فانی که در شمارا سو و نندرت بود از خرقا
 یعنی خرقا ننه شتم بود و در یاد زوی بهره کمتر یافتی بوی منی غیر مروج نه منتهی مطلقا که در مفاوید
 و حق و غیر واقف است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده

و از همه زیاده تر بود پس مر از زیادتی افاده و کتران بر وجود و هویت آمدند بر آنها اینجا دقیقه است باید دانست
 که اینجا خود حصول نفس و لایت مگر را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه شهسود است علم بوجود خوارق
 خود هم شرط نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را انان خوارق اصلاً بطلان و
 که صاحب علم و کشف اند جا ز مهت که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صورتها را ایشان را در کمال
 ستوده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیب و غیره با زبان صولیه و آوازها را در آنکه صاحب کمال صورتها
 از آنها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهمانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند
 که غریبی میگفت عجب است که رو با هست مردم از اطراف جوانب آیند بعضی میگویند که ترا در کمال
 دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده
 بودیم و آنها را شناسائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نبرآمده ام و هرگز انقسم مردم را ندیده ام چه
 چه تیمت است که بر من میکنند و الله سبحانه علم بجایق الامور کلها از یاده برین اطناست اگر تعطش
 ایشانرا معلوم ساخت زودتر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوبی صد و هفتاد و هشتاد و هشتاد
 بدشتر صد و ریافته و بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیاده تر است و در بیان آن
 سبب چیست که در بعضی از کشف اولیا را الله مفضل واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرقی در میان
 قضا و معلق و قضا بر مرم و حکم بر کلام اینجا و در بیان آنکه آنچه گفته است و شما بیان عتقاد و کتابت
 است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و ما را
 بذکات احمد بن محمد بن اهلین صلوة و سلام علی سید المرسلین و علو الاله ظاهرین جمیعین بتیست که
 از احوال با وضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است همه نمایند که سرسوی ضلالت
 شریعت حقا و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام مهم است و هر چند بجا نباشد
 کشد زیاده تر بود و چند آنکه بجا نباشد حیرت بجا بهتر باشد که کشف الهی و ظهورات الهامی در افشایی
 راه است بعد از وصول اینجا همه کوه میگردند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب بگردنمایند که کشف
 کفنی چه نویسد که اینجا مجال خطا بسیار است و مظنه خلط غالب وجود و عدم آنرا سزاو باید دانست
 اگر پسند سبب چیست که در بعضی از کشف نبی که از اولیا را الله صادر میگردد و خلط واقع میشود و

ان بهر کسی آید متلاخیر کردند که طمانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن رحمت خواهد نمود اتفاقاً قبل
از یکماه ازین دو چیز هیچ کلام بوقوع نیامد و جواب گویم که حصول آن کشتوف و منجر خود شر و طمانی
بوده است که صاحب کشف در الوقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن شی مطلقاً
یا آنکه گویم حکم از حکام لوح محفوظ بر عاری ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل
قضا معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو می خبرند در صورتی اگر مقتضای علم خود حکم کند یا
احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیاد و علیه الصلوة و السلام پیش
حضرت پیغمبر علیه السلام آمده اخبار کرد و حق شخصی که این جوان فردا علی العباد
خواهد مرد حضرت پیغمبر علیه السلام بر حال جوان رحم آمد پرسید که از دنیا چه
آرزو داری گفت در چیز منکوحه بجز وصلو افرو نمودن تا مرد و همیاسا خندان جوان شیبا طلیغود
در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج برود آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا در دست برداشته بان فقیر دا چون صبا شد حضرت پیغمبر علیه السلام و علیه الصلوة و السلام
از نظر خبر فوت آن جوان برود چون دیر شد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد و خبر
که خوشم خرم است نتیجه مانده درین اثنا حضرت جبرئیل علی بنیاد و علیه الصلوة و السلام آمده
که تصدق حلوا و فخر بلا می آن جوان نمود زیرا که سیر او مار کلانی یافتند که مرده و درون آن انقدر
حلوا گرفته اند که از بسبب حلوا جان داده است و این حقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل
بنیادید که حامل وحی تعلیم اوست و جمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن محقق میدانند مگر آنکه گویم که عصمت
و امانت و عدم احتمال خطا او مخصوص وحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم
نیست بلکه اخبار است از علم و دستفا و از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است البتة خطا درین خبر
بجمال پیدا شد بخلاف محو که مجرد تبلیغ است فافترقا لافرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول مستبر
فیه اشعاع الاثنا فی بدان ارشد که لکن تمام سبحانه که قضا بر دو قسم است قضا معلق و قضا بر سر
قضا معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضا بر سر تغییر و تبدیل در احوال نیست قال لکن سبحانه
تکلیف ما یبدل القول لعلی بن قضا بر سر است و در قضا معلق میفرماید کما یدیکو الله الیها و ثبت و هذه

حضرت قبله گاهی هم قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین حلی قدس سره در بعضی از مسائل
خود نوشته اند که در قضا مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدیده مکرر که اگر خواهم انجام بدهم تصرف کنم
و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و سبجا میفرمودند و این نقل معینا در خزینه دهرین این تقریر بود
تا آنکه حضرت حق سبحانه تمام بانی دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صد و دو نفر بلیه بودم که به
بعضی از دوستان نامز شده بود و در الوقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام دوشتم ظاهر شدند که در روح
م محفوظ قضا را این امر معلق با امری نیست و مشروط بشرطی نه یک نه یا این نام میدیست و او در حضور
حضرت سید محمد الدین قدس سره بیاد آمد و نه آینه باز بتجسس متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفت
متوجه شده بحضرت فضل کردم ظاهر ساختند که قضا معلق بر دو گونه است قضا است که تعلق او در
نوع محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بر آن اطلاع داده و قضا نیکی تعلق او زود خدمت جلشانه بود
و روح محفوظ صورت قضا مبرم دارد و انقسم اخیر از قضا معلق نیز احتمال تبدیل او در رنگ قسم اول
از اینجا معلوم شد که سخن سید مرتضی با تقسیم اخیر است که صورت قضا مبرم دارد و بقضا که بحقیقت مبرم
است که تصرف و تبدیل آن مجال است عقلاً و شرعاً کما لا یخفی و سخن که کم کسر را بحقیقت آن قضا
اطلاع است تکلیف که در اینجا تصرف نماید و بلیه که متوجران دوست شده بود در آن قسم اخیر یافت
و معلوم شد که حضرت حق سبحانه تمام آن بلیه فرمود و محمد بن محمد سبحانه علیه ذلک کثیر اطیباً مبارکاً
فیه مبارکاً علیه کما یحب بنا و یرضی و یصلو له و یسلم علی سید الاولین و الاخرین خاتم الانبیا
و المرسلین الخدیجی رساله رحمة للعالمین علیه آرو صواب و علو جمیع اخوانه من النبیین و الصالحین اشهد
و لصاحبین و الملائکه المقربین جمعین اللهم جلنا من جمیع و متالی آثارهم بهر که تو الابرار کبر و یرحمهم
عبدا قال ینا بر اصل سخن رویم و گوئیم در بعضی اوقات خطا کرد و بعضی علوم الهامی واقع میشود
لشخصیت که بعضی از مقدمات مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کا و با جملوی الهام
خطا میشود و بعضی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم را الهام انکار و پس از آن جاد و مجبور خطا
واقع شود و بعضی از آن و بعضی گاه است که در کشوف و اوقات اموری عینی را عین بین و خیال
که معمول بر ظاهر است و مقصود بر صورت ظاهر آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نمیداند که آن موضوع

از ظاهر است و محمول بر این نیز میسر می‌گردد و نیز از جمله غلط کشفیه است باجمالی آنچه گفته است و تا میان آنها
و سنت است که بعضی قطعه ثابت شده است و نیز اول ملک مقرر گشته و اجماع علما واجباً و مجتهدین نیز از
باین دو مهمل است و اما در این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول است
غلا اگر چه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف ایشان بود و بخواجد و حال تا بمیزان علم
سختگیر نیم جو نیز خیزند و کشف و الهام را تا بجای کتاب سنت نزنند نیم جیتل نمی پسندند مقصود
از مسلک طریق صوفیه حصول زویا و یقین است بحقیقت معتقدات شرعی که بحقیقت ایمان است
و حصول میرست در اوار حکام شرعی نه امری دیگر و در آن چه رویت موجود با خرت است و در
واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیایان فرسندند آرا مطلقاً است و تسلی و بشبه مثال و تقاضا
در اوار است مگر آنکه اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کما هی کبوم فتوری در طلب نمیدانند
افتد و تصور در شوق ایشان پیدا در اوان نیز میسر نمی آید اگر گویم با وجود علم تجویز التباس حق باطل
باشم بفرودت اینقدر الهام می‌آیم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محکم تجلی و شهود کرده و نیز کلام
علیه بنیاد علیله صلواته است ام باید زد اگر درست نیاید ناچار بطلان شبهه نشان باید برد البته درست است
ام چه درک و تفک مقصود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر و کون فکالت باشد
خاتم الانبیا علیه و علیله صلواته است لیکن ازین و همه میرست او را در دنیا رویته میسر نشد و میرست
از جازرت و اکمل بیان او را از مقام نصیب گفته اند بے پرده ظله از ظلال نخواهد بود صاحب
نمیدانند هر گاه کلمه را از مشاهده این حال بے آنکه تجلی شود و منفرد گرفت و دیگران چه باشند و دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طوگردا فضیلت جمعی را بر ابراهیم حق جل
سپه منی نمایند و خود هم با اتفاق این طلبان مشغول کنند و ترقیات نمایند این سرشته را با هم داشته
سے نمایند که کفای خود را بر او داده کوشش کنند که مترشدان نیز باین دولت مشرف شوند آنکه از
اجازت و توهم کمال و تجلیل نواز و از مقصود باز دار و ما علی الرسول الا الهامه و السلام کتب دو مصدق
و هنر دو هم ملاذ و صد و ریافته در بیان علایط هر طریقت کتب تشریف افروغی سولانا و او
رسید و چون بحیث گشت حضرت حق سبحانه تما ظاهر و باطن را بر فضیلت خود تجلی و تشریح را بر حضرت

در اجازت صاحب

والله اعلم بما عليه من صلوات و تسليما و ذكره سابق باطن استقامت بر طاعت اكا بر تو الله تعالى
 اسرار هم بايد كه از توجهات شتى متوسى واقف نشود و اگر فرضا ظلمت و كورنى طارى شود علاج آن التجا
 و تضرع و نياز و شكستگى است بچنانچه سطح او ندى جسد طانه و توجه تام است بر بى خود كه وسيله حصول
 اين دولت است و در حضور و غيبت رعایت ادب با سالين و نك غظم را نيك نيند و رضاي است
 بزرگواران او سيله رضا حق سازند بجان طريقت نجات و فلاح نيست و با كلام مكنون و صمد
 و نوز و هم بزرگوار بجز صدور يافته در بيان آنكه آدمي زنا داني خود در فكر اندام مرض ظاهر خود است
 از مرض باطنى كه عبارت از گرفتارى لال است فاعلم ما يناسب لك عكسك الله سبحانه عما يحكم
 و صاكنم هاشا كنم بجز مته سيد اولين الاخرين عليه و على الهمجين من بصلوات آنها و من تسليما
 كه لها سعادت و نجات انما را آدمي را چون مرضي را مرض ظاهر ظاهر ميگرد و عضو از عضو او را فخر
 ميرسد انقدر سعي و مباله مينا يند كه ان مرض فخر شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبي كه عبارت از
 گرفتارى است با دهن حق حلقه علام بر نيمج بروى استيلا يافته است كه نزد يك است كه او را بول است
 رسانند و بجلاب بمر گرفتارش گردانديج فكر از الا ان سيني نايده سسه در فخر ان غمخوار بايد كه از
 گرفتارى را مرض نميداند غمخيه محض است و اگر سيدان و باك ندارد پليد صرفا ناكار بر بلى در كل اين شرط
 عقل مواد و كار است عقل معاش از كوتاه انديشي خود و مقصود بظاير ميني است عقل معاش خيا خيا
 آفات مغنويه را بوسط تلذذات فانيله مرض نبي انكار و عقل مواد نيز امراض صوريه را بوسط
 مشروبات اخرويه مرض نميداند عقل معاش قصيه نظر است و عقل مواد جديد بص عقل مواد نصيب انبيا
 اوليا است بعليم بصلوات و تسليما و عقل معاش مرغوب غنيا و ارباب نيانشان با سنيها و
 كه حاصل عقل مواد است فكر مومست او تذكر احوال آخرت و مجالست با جماعه كه بدولت در آخرت
 شده اند و دايم تر از كنج مقصود نشان بگرمانز سديم تو شاديد بر سوي با بايد دانست كه مرض ظاهر
 خيا خيه موجب تعسداي حكلام شرعيه است مرض باطن نيز مستلزم آن تعس است قال الله تعالى
 كبر على المشركين تدعونهم اليه و قال سبحانه و انها لكبيره الا على الخاشعين در ظاهر ضعف قومي جوار
 مستلزم آن عسرت او در باطن ضعف يعنين بلفصل بيان موجب ميسر الادراك كاليف شرعيه بجهت

است و تمام سیر و سبوت که میرید الله بکرم و لایرید بکم کرم و کرم میرید الله ان تخفف عنکم و خلق الانسان
 ضعیفا و درو شادمانیست است مصحح غرر شیده مجرم ارکسی نیانست پس عکرا از این مرض لازم
 و با طبار حاذق التجا آوردن و فرض یک گشت ما علی الرسول ابلاغ و سلام مکتوب صد و بیستم
 شیخ حمید بکله صد و یافه در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و مشاغل آنها احمد صدر العین است سلام
 علی سید سلیمان علی او صفا جمیعین احوال و ضاع فقرا اینجا روز بروز و جبار و با و شکر است
 و همین نوع قرار داده و در استان دور افتاده و ادوای عزیز درین راه غیب انیب فرلا اقدام سگاز
 بسیارست سر رشته تشریح را در عقایدات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانه فرماید و خصوص
 و ضعیف همین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسد و مشا
 غلط را تعین بنیادین نظر اعتبار خاندانند ملاحظه نمود در موارد جزئیات مذکوره بانرا در این خواسته
 بدانند که بعضی از اغلاط صوفی نیست که گاه سالک مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بیکدیگر
 فطنتی آنها با جماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک در مقامات آن بزرگوار
 است بلکه این شبهه گاه هست که نسبت بانیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات و تسلیت
 و عشق و عیاناً با بعد سجانه من کاک مشاغل طبعی را نیست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاد عروج
 تا با است که مساوی تعینات جو ایشان است و باین عروج هم ولایت تحقق میشود و تا انیا
 عروج در ان ساست و در ان هایلے ما مشا را الله تعالی با وجود این عروج مادی منزل هر کلام ایشان
 همان هم است که بعد تعین عروجی دست دهند و مقامات عروج هر کلام ایشان را جدا کرده و در ان سالک
 چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان ساست و عروج و سقوط از ان هما بسط ملاحظه
 است پس لک بلند فطره چون سیر او از هایلے ترا قدر شود و لازم از ان هما نیز بالاتر خواهد رفت
 تو هم پیدا خواهد کرد حیاً ذاباً بعد سجانه از آنکه ان تو هم یقین سابق را زائل گردانند و فضیلت انبیا
 علیهم الصلوات و تسلیت و اولویت اولیا را که با جماع فضل اند شبهه پیدا آورد مقام از ان
 سالکان است بر ان وقت سالک نمیداند که ان کابران از ان هما عروجات بی خاست
 اند و بفرق فوق سفید و نیز نمیداند که ان هما کتبه طبعی عروجی ایشان است و در انیز در انجا

طبع است که او در آن سماست و انزل آنجا چه فضیلت بر شخصه باعتبار قدسیته هم اوست که مبداء
 العین او گذشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف مقامات حج و عمره
 برزخیت کبری را حاصل نیابد و بے توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ سیف مودند که را بنابر این جماعه
 است اینجامه در وقت عروج چونکه از همی که مبداء العین برزخیه کبری است بفرق گذشته اند تو هم که
 اند که برزخیه کبری در میان حاصل نمانده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت غایت است
 علیه علی الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشته و غشا آن غلط
 معنی دیگر را آنچه چون سیر سالک است همی واقعه و در مبداء العین دست و آن هم جامع جمیع سہاست سیر
 اہمال چه جامعیت انسان بوسط جامعیت همان هم است پس ناچار در نفسین هم که مبارک لغیات است
 دیگر است بطریق اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از سیریکه گذشته بنہنہای آن هم خواهد رسید
 فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از انما گذشته هنوز حی است
 از مقامات ایشان حقیقت ان مقامات و چون در بنیام خود را جامع نماید و دیگران اجزاء خود را
 الاجرام تو هم اولویت خود پیدا می آرد و در بنیام شیخ بسطام میگود لولای رفیع من لولای محمد از غایب کبریا
 که از رفیع تو امی و ناز لولای محمد است علیه علی الصلوة والسلام بلکه از نمودن لولای دست که در ضمن
 حقیقت هم او مشہود گذشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب و ذکر اگر عرش ما فیدر
 ناز و قلب رفیع بند چه محسوس نشود اینجانبز شتابا هنوز چه حقیقت است و الاعراض که حضرت حق
 سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب رفیع را در جنب و چا اعتبار و چه مقدار ظهور یکد در عرش است عرش از او
 در طلب نیست اگر چه قلب رفیع باشد و ریتہ از وی بطور عرش تحقق خواهد شد این سخن امروز چند
 بر بعضی از صوفیہ گران خواهد آمد اما اخر معقول ایشان خواهد شد این سخن بابت سلسلے و ضم که در این سلسلے
 که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون
 دید عالمی و در نباشد که گوید که من از کرہ زمین کلان نرم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
 بے فہمند که عظمت و کلانی را اجزاء خود است و کرہ زمین و سموات فی حقیقت اجزاء و فستند نیز
 اینها را اجزاء و ساختمه اند و کلانے او از ان هنوز جاست است که اجزاء روی ندانند از حقیقت کرہ

و ساک و بسین استباه نمودن شیء بحقیقت شیء صاحب حیات مگر گفته است که جمیع محمد اجمع است نمودن
 از جمیع الیه چه محمد و چه مثل است بر حقایق کونی و الهی پس اجماع باشد زیرا که آن همان غلط از ظلال
 الهیست است و نمودن شیء است از نمودن جات آن بحقیقت امر تدریجی بلکه نسبت بان مرتبه تقدیر
 که عظمت و کبریا از لوازم است جمیع محمدی را چه مقدار نیست مال مراتب رب را بابت هم و بی مقام که سالک
 و اسمی که رب است و قشودگاه است که بنادر که بعضی از اکابر بقیمن اروی فضل اند توسط او بعضی
 از درجات فوق رسیده اند و توسل و ترقی فرموده اند اینجا نیز منزل قدم سالکان است عیاد و استیجاب
 که باین کمال خود را فضل دادند و بخسارت آید پیوندد و چه عجب که درام فضیلت اگر بادشا و غلیظ است از
 و تمام اسطغان رفعت زمین دار که در دخل مملکت است برود و توسط آن مین دار بعضی از مقام
 برسد و توسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایب مافی الالباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که در خارج حقیقت
 است چه هر جام و حایک بعضی از وجه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون حکیم بود قلمون فضل دار و اما ان
 فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلمه است که عالم و حکیم را ثابت است این در و نیز
 نیز ازین استباهات بسیار واقعه بود ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت ها این خیالات در او بود
 هر ذلک حفظ خداوند جلشانه شامل حال و بوده که در بعضی سابق سرگشته و بخت و در عقاید
 علیه متوجه راه نیافتند سجاد هم و المنته علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف جمیع علی ظاهر میشد و غیر
 اعتبار نمی آورد و بر محال نیک صرف یک در و بجز آنقدر رسید است که بر تقدیر حقیقت این کشف این در
 راجع بعضی جزئی خواهد بود هر چند این و سوسه حاضر میشد که در فضل بر ترقی است جل سلطان
 و این زیادتی در آن ترقی پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این و سوسه بسیار شگفت
 و بیچ اعتبار نیست بلکه توبه و منتقار و انابته التجا آورد و بضرع ذاری و عاسیکر و کما نین فرم گشتون
 ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سرگشته و کشف نگردد و در این خوف فکر کرد
 مسا و برین کشف مواخذه نمایند و ازین توهمات مساله فرمایند و علی بن خوف بپیر روی دارم
 التجا و تضرع را بخواه پس من خداوند جل سلطان مضا عفا گردانید و این خیالات تا مدتی کشید و انصافا
 و بیوقوف گذر بر فراری غیر جزئی قناد و درین معاملان نیز نیز راه و معاون خود کرد و درین اشاعت غایت

تمام کار در تفسیر این قناد
 و درین عالم و در میان کون

جلشان در رسیدن حقیقت معاطره را کما فیضه و انور در و عانت حضرت رسالت خانت علیه و علیهم
 الصلوٰة والسلام که رحمت عالمیان است در یقوت حضور آن فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود و معلوم گشت
 که آری قرینگی موجب فضل کلمه است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرینگی است از ظلال کلمه
 الوهمیت که مخصوص این است که نسبت بهین موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی انقیام را بر نهی کجاست
 گردانیدند که جای ریختن در محل این با نظیر زائل گشت و این در وین بعضی از علوم که محل اشتباه دارند
 و گنجایش تا درین توجیه در کتب رسائل خود نوشته بود و برگشته خود است که نشان از غلطان علوم را که
 فضل خداوند جلشان لایحی گشته است نویسنده انتشار دهد که گناه شتر را شتر توبه و در کاست تا در
 ازان علوم خلاف شریعت فهم نمهند و بتقلید در ضلالت بنیقت نماید بجنب تکلف تفصیل و تبیین نویسنده
 که درین راه همیبال غیب این کلمه بسیاری شکند جسمی راه هدایت میبرد و همه دیگر را بصلالت
 میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروهها هفتاد و دو ملت که
 رفته اند و راه است را کم کرده و نشان آن در علم طریق صوفیه است که کار با انجام نارسانیده و غلطها
 اند و بصلالت رفته و دست سلام مکتوب صد و سبست و یکم بسید حسین نامک پور صد و ریافته در بیان
 خصایص کمالات طریقه علی بن نقشبندی مثل فضیلت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن با بیان
 نهایت این طریق و مثل سفر در وطن خلوت و انجمن و تقدیم جذب بر سلوک ابتداء سیر از عالم اثر و در بیان
 اقرطیق که البته موصل است به دولتی طریق بر نهی که در ابتدا دران صلاحات و وجوه است او در ابتدا
 به منزله و فندان که از لوازم این است همچنین در ابتدا در این طریق قرب شهرت و در ابتدا در
 واکار این طریقه احتلال مواجید را با حکام شرعی ساخته اند و اذواق معارف اخادم علوم دینی
 داشته و در این طریق بری و در سیر تعلیم و علم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات
 مجاهدات با نفس باره با بیان حکام شرعی است و التزام با تعبت سنت سینه علوم صاحبها الصلوٰة
 و نهی و درین طریق تسلیم طالب بود و بصرف شیخ متقدم است و این بزرگواران چنانکه قدرت کمال
 بر او حاصلی نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت نام دارند و درین طریق بیشتر از عاده و
 بسکرت است و انسکرت از لوازم طریق ایشان است و اینها در سبب محمد در سبب علمین و الصلوٰة و السلام

مجموعه کتب تصانیف
 جناب آقای آقا میرزا
 محمد باقر صاحب
 کرامت از صاحب
 علم کلام از صاحب
 علم کلام از صاحب

علی سید سلیمان الاطهرین محمد بن خوی غری سیادت پناهی میر سیدین دور افتادگان فراموش
 نخورده باشند و رعایت ادب بنظر علی که انساب طرق شایخ کرام بود و او بناچار در دست نیاورد
 که فرصت ملاقات ثما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظه اینست بضم از خصائص کمالات این طریقه عملیه در
 علوم بلند و معارف جمند و معروض تحریر می آرد هر چند سیدانکه ادراک انقسام علوم معارف با بعل
 از انان تمعنان بلیست اما لها ایچین معارف و ملاحظه است یکے انچه مستمراست اعتقاد این علم
 هست اگر چه با بعل در کار او دنیا یدویم آید اگر چه در ظاهر مخاطب بعین است اما فی تحقیق مخاطب
 کسی است که محرم این معاد است ایسیف اللضارب مثل شهوت است لے برادر طلقه این طریقه سید
 صدیق کبر است رضو العتقا عنده که تحقیق فضل جمیع بنی آدم است بعد از انیا علیهم صلوات است
 و بعین اعتبار و عبارات اکابر این طریقه واقعه است که نسبت فوق هر نسبتهاست چه نسبت ایشان
 که عبارات از حضور و کلامی صحت است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر کلامی است
 و درین طریق اندر این نهایت و برایت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت با
 در برایت درجه سیکم مصرع قیاس کن گشتان من بنی مراد اگر پسند که چون نهایت دیگران بر نهایت
 ایشان مندرجه شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضا نهایت دیگران هر گاه وصول بحق باشند
 سبحان پس سیر ایشان از حق کجا خواهد شد پس در الوعاب و قرینه مثل شهوت است جواب یکیم که
 نهایت این طریقه علی که میر شود وصل جریان است که علامت حصول حصول باس است از حصول
 مطلوب فایم فان کلامنا اشاره لایدر کہا الا اقل من الخواص بل من خواص الخواص علامت حصول نزد
 غلبه را برای این مذکور ساخت که جسم از نطفه دم از وصل جریان زده اند و نطفه دیگر با این حصول
 مطلوب قابل گشته اما همچو این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جسم از نطفه
 انکار نواز جمله محالات شمارند جمیع که ادوار وصل بنمایند باس حرام میدانند و جماعت که در
 باس از وصل بعین فضل است انکار ندهند بلکه علامت نارسا است بان منزلت علیانیه مافی اباب
 بر روی از مقام حله بر باطن ایشان یافته است جسم آنرا وصل نمانده اند و جمیع دیگر با این
 تفاوت از راه اعتقاد هر کدام نبردنا سبب تمام و طائفه وصل است و ملاحظه آنرا در دیگر کلام

نزد این حقیقت استعدا و یکس نیکوتر از استعداد وصل هر خدیجه و وصل مایس لازم بود
 اند و جواب اعتراض دوم نیز ازین جواب یک گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل جریان دیگر
 شتان مینباید یعنی باوصول او مایس زلف محجب کلهها و زلال لولانغ باسرها و لولکان عظم محجب
 اقوامی تجلیات متنوعه و الظهورات مختلفه لادان متقضی و تتم تکمل تجلیات و ظهورات تمامها
 سوارکان تجلی و ظهوری و مایا الامکانیه او الهی الی الوجوبیه فانه فی حصول نفس محجب سوارکان
 العفوات بینها فی اشرف الترتیبه و هو خارج من نظر الطالب لگر پسند ازین بیان لازم می آید که
 تجلیات انصاف باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات انصاف نیست و
 گوئیم که بے نهایتی تجلیات بقدر نیست که بیدرهما و صفات تفصیل اقصو درین تقدیر وصول حضرت
 ذات تکا و تقدیر نیست و وصل جریان حاصل و وصل حضرت ذات تکا و تقدیر منوط بطبیعیها
 و صفات ابرسیل اجمال پس تجلیات انصاف باشد اگر گفته شود که تجلیات ذات انصاف نیست
 گفته اند چنانکه حضرت سوزک جاسم قدس سره در شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات
 نهایت گفتن بگرام و جبر است آید چرا که ایم که آن تجلیات ذاتیه نیز بے ملاحظه شیون و اعتبارات
 که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صد بیان نیم امر می است و اورا تجلیات صفا باشد
 آن تجلیات یاد آنچه اطلاق تجلی دران موطن جا بونیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور
 شی است در مرتبه ثانی بانالت یا اربعه لے ما شاد الله تکا و اینجاست همه سابق گفته است و سزا
 تمام طے شده اگر پسند که آن تجلیات را ذاتی بگرام متبا گفته شود گوئیم که تجلیات اگر ملاحظه معانی
 زائده است تجلیات صفات و اگر ملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهند انهم و حدت را که معتبره
 اول است و زائده ذات نیست تکا تجلی ذات گفته اند و مطلب حضرت ذات است تکا و تقدیر
 ملاحظه معانی او را موطن اصلا گنجایش نیست زائده باشند آن معانی غیر زائده زیرا که معانی تمام بطریق اجمال
 طے شده حضرت ذات تکا و تقدیر وصول میر شده است باید دانست که وصل انموطن در رنگ
 سلطان بچگون بیچگون است اتصالی که عقل آنها فهم کند از صحبت خارج است و شایان آن جناب
 قدس نیست زیرا که چون راه بچون راه نیست لاجعل عطایا للملک الامطایه ۵ اتصال بکلیت

هست را بطریق با جان من هیچکس از مشایخ امیر طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از این
 طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هر گاه بدایت ایشان نهایت میرا باشد نهایت هم
 باید که مناسب آن بایت باشد و آن همان است که این فقیر را بطهاران امتیاز یافتند اگر او در سیر
 پیرزن و بیاید تو ای خواهر سبقت کنش کند سجانه محمد و لذت عظمی که در او در اسلام این نهایت
 ازین طریق که از طریق دیگر قبل قلیل ندر اگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزد یکان و دور جو سیدان
 انکار بعد آن خود چه استعدا نماید که کمال الوصول الی نهایت انبیه بعد چه علیه و صلوات
 اصولات و تسلیمات آنها و المکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه مفرود وطن است که عبارت از سیر
 است هر چند سیر الفتنه و جمیع طریق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میر شود و بعد از قطع سیر
 و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر فاتی و ضمن بن سیر قطرمی یا بدین مشارین سیر که در ابتدا
 حاصل میگردد و اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر خلوت در آن انجمن است که مفرود است
 بر مفرود وطن میر شد پس انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن مفرود نماید و تفرقه افاق محجوب پس از هفتاد
 خلوت هر چند منتیان طرق دیگر را نیز میر است اما در نظریق چون در ابتدا است میدواز خوش
 گشت باید داشت که خلوت و انجمن بر تقدیری است که در مای خلوتخانه وطن را بر بسته باشد و در نهایت
 مسدود ساخته یعنی انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و مستکم و مخالفتی نشدند آنچه چشم را پوشد و در
 بتکلف محط سازد که آن منافی این طریق است ای برادران همه تحمل و تکلف را بتلا و در وسط است و در
 آنها ازین تحکیمات چه در کانیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر از اینجا کسی که
 که تفرقه و عدم تفرقه در حق شنبی مطلقا مساوی است لا بل باید داشت که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت با
 او برابر اندم و ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید علی این حساب بود و حال
 سجانه امر انبیه علیه صلوات و السلام و اگر هم برکت قبل الیه بتبلیا باید داشت که در بعضی اوقات
 از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق او یا بدین تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات تسخیر گشت اما تفرقه با
 در هیچ وقتی از اوقات جابر نیست که آن خالص از برای حق است سجانه پس حاصل از عبادت و سلام از
 برای حق شد تعالی بطن تمام و بعضی از ظاهر و بعضی دیگر از ظاهر از برای او حقوق خلق باقی ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال و امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز واجب حق گشت سبحان
 الیه رجب الامر کلنا عبده و توکل علیہ ما ربکنا فل عماتقلون و در نظیرین تقدم جذبیه است بر سلوک و ابتداء
 سیر عالم است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طبع مساجیر جذبیه است
 و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار در نظیرین اندراج البدایه فی الیه نهایت هم گویند
 گنجایش در او پس معلوم شد که سیر بتدا و نظیرین در سیر آنها مندرجست انحصار از آنها ای سیر بتدا و روانی
 و بعد از آن سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم سیکه میگوید که نهایت نظیرین بدایت طرق
 سایر شاخه است اگر کسی گوید و عبارت بعضی از شاخه این طریقه واقعه است که ایشان را سیر سما
 و صفایه از تمام نسبت ایشان واقعه میشود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شدند
 چه سیر و سما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر و سما و صفات ابتدایه است بلکه در ضمن
 سیر هم واقعه میشود نهایت مافی الباطن سیر سما و صفاتی بسبب بعضی از عوارض ظهور میکند سیر تجلیات
 ذلالتی استور میگردد و تجلی میشود که آن سیر را تمام کرده و دخل تجلیات سما و صفات بسبب ضل گشته است
 و تجلی است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی عالم واقع میشود از برای عوده خلق بحق
 جل جلاله اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصدیق کرده باشند بعینیت اما چه میگویی
 شاخه او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مدارج نهایت بدایت ذلالت ولایت است و این
 سیر رجوع بولایت تعلق ندارد نصیبی است از مرتبه و عوده و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
 موصل حضرت خواجگ نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از رجوع سبحان
 و تمام طریق حق است که البته موصل باشد و این خواست ایشان با جابت مقرون گشته است چنانچه در
 سجات از حضرت خواجگ احراق قدس سره نقل کرده است چرا اقرب باشد و موصل نبود که آنها در ابتداء
 آن مدارج یافته است خلیله بیدار لیتی باشد که در نظیرین داخل شود و مقارنت نوز و کمی نصیب و هم
 خوشی نه مجرم از کسی مینانست به آری اگر طایفه بدست ناقصه اندگناه طریق چیست و تصدیق طایفه
 زیرا که حق حقیقت راه بر نظیرین موصل است نه لغز این طریق و در نظیرین در ابتدا صلوات و وصلان
 و اولتیه با به مرکز و فقدان که از لوازم با است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا به مرکز و فقدان دارند

در ابتدا صلوات و جودان و همچنین در بطریق در ابتدا قرب شهوت و در ابتدا جودان بخلاف
 سائر مشائخ کرام تفاوت بطریق اینها قیاس با یکدیگر و بزرگای بطریق عالی ابا بدریافت چه در قرب
 و صلوات و جودان از دوری و همجوری خیر میدهند و جودان بے حلاوت و نقدان از نهایت در
 فهم من فیم در شرح این امر بنقدروا میگردانند که چنانکه از نفس خود بخود و نزدیکی نداد و نسبت در
 و صلوات و جودان در حق نفس خود او را منقص و هست و نسبت نیز خود که با و با نسبت و اولین
 موجود و ناقص که گفتند الاشارات و اکار این طریق علی حواله مجید را تا به حکام شرعی ساخته اند و از
 و معارف را خادم علوم و مینویسند و هشتاد و چهار نفیس شرحی را در رنگ طفلان بجز و موز و جد و حال معیون
 نمیکند و بر نرات صوفیه غرور و مفتون میکند و نذر اکیه با کتاب مخپورات شرعی خلاف سنت
 حاصل شود قبول از نذر و نخواستند از اینجا است که سماع و قصص با تجویز نمانند و دیگر هر اقبال منفی مانند
 حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بهتر است که در یکگان را کالبق است ایشان را
 و هر یک است حضور که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از خبر اعتبار سا قطه است بلکه کا
 ایشان از حضور تجلی بلند تر است چنانکه اشارت بان فتنه حضرت خواجه حرار قدس سره فرموده اند
 که در اینجا بن سلسله علی قدس الله تعالی علیه السلام بهر زرقی و قاصی نسبت ملازمت کا خانه ایشان
 و در بطریق پیری و میر یک تبلیم و تعلم طریقه است نه بگناه و شجره که در اکثر طرق مشائخ رسم شده است
 که سائر آن ایشان پیر و میر یک را منحصر بگناه و شجره ساخته اند از اینجا است که تعدد پیر تجویز نموند و مسلم
 طریق را رسم شده نامند پیر نمیدانند و عبات آداب پیر اوقالی و بجای آن از کمال جهالت
 نارسا ایشان است نمیدانند که مشائخ ایشان پیر تعلیم و بصورت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده
 بلکه در صحت حیات پیروی اگر طلبی رسد خود را درجا دیگر نمیدانند و احوال جا بر است که پیر نماند
 اعتقاد کنند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز اینها بنما خجانه امتوی رست فرموده بودند
 از هر که از پیری خرقه ارادت گرفته باشند از دیگری خرقه ارادت بخیر و اگر در خرقه تبرک گیر و از اینجا
 لازم نمیدانند که پیر و دیگر صلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری
 و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه ملت از یکی میر گردد و چه نموده است و جا بر است که تعلیم

مشائخ کرام
 در ابتدا جودان
 و صلوات و جودان
 در ابتدا جودان
 و صلوات و جودان
 در ابتدا جودان
 و صلوات و جودان

از شاخه مستعد و متفاوت نماید باید دانست که پیر نیست که مرید را حق سبحانه سزاوار نماید یعنی در علم طاعت
بیشتر ملحوظ است و واضحتر است باینکه علم هم ستاد و شریعت است و هم در حکم طاعت بخلاف پر خرد و پیر علم است
او را پیر تعلیم بیشتر مجاب باید آورد و با اسم پیری واقع باشد و در نظریق ریاضات و مجاهدات با نفس
اماره بایمان احکام شرعی است و التزام متابعت سنت مندی علمی صاحبها الصلوة و السلام و توحید زیرا که
مقصود از ارسال سل و انزال کتب فیه هو انما نفس اماره است مجاهدات مولا خود جسطا بمنصوب
است پس فیه هو انما نفس مربوط بایمان احکام شرعی گشت هر قدر که در شریعت را سخن باشد از مولا
نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بغیر ان اماره شاق تر از انشال و امر و انوار شریعت نبود و چرا از خود تقلید
صاحب شریعت تصور نباشد ریاضات مجاهدات که ماورا تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که سخن
و بل هم بند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و ان یا ضات و عقل ایشان خبر ضلالت نمی فرماید
و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیم طالع بود مقصود شیخ مقدس است بی تصرف و کار
نیکشاید چنانچه نهایت در باریت اثر از توجیه شریف است و حصول مخفی و بیچونی و بیچگونگی نتایج
تصرف و کیفیت بخودی که انرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار نیست و توحی که
که مولا از شش جهت است و جووان رخ و صلا طلب است نفسندید عجب فایده سالانده که بزبان
پنهان بحرم قافله را بدین بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و گامی
و راندک وقت بطال صبا و عطا میفرمایند در سلبان نسبت نیز قدرت تامه از ندهد یکس اتفاق
صاحب نسبت را منطقی سازند بله آنها که سید مندی ستانندیم عا و ان الله سبحانه من غنیة غنیة
الکرام و در نظریه تعلیمی بیشتر افاده و متفاوت بسکوت است زموده اند هر که از سکوت مانع نشد از کلام
چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشان است از ابتدا
این بزرگواران با حدیثه مجوده است از اسم و صفت جزوات نخواستند و معلوم است که مناسب توجیه
و طایم مقام سکوت و خرس است من حرف لکن لسانه مصلوق این سخن است و اختتام نه انقالبه
سجانه و صلوة جیه محمد سر العالمین و الصلوة و السلام علی سید سلیمان آل الطاهرین و معین
مکتوبه صد و سبست و دویم بخواجه محمد شرفک بله صدور یافته در بیان خراب احوال

تصور و فهم و شن حیات خود را جمع شدن این در تصور با کمالات و ولایت بلا کمالات و بیاد از آن کمالات
 و این است که اللهم و فقنا الرضا منک و بقنا عطا حقا منک من سبب الاولین و الاخرین جمله و علم الواصل
 و التسلیمات بجز فرموده است هر چه صادق است که مدت بست سال کاتب شمال و چیزی نیاید که برود
 بنویسد این غیر از تفسیر مذکور و بعد از حق خود می یابد که کاتب همین معلوم نیست که در مدت بست سال
 حسنه میابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا و اناست جلسه طاهره که این سخن را بقتضی و تکلف نمیگوید
 بذوق می یابد که کافر و فنگ است و می بلربت بهتر است و اگر کم از این برسد از اجاب چیزی نیاید و این با طریق
 ذوق خود را حیات خطیات میداند و شمول سیات می آنگار و در حسنه است که بوجد می یابد که کاتب شمال
 خود را بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال همیشه در کاست و کاتب پیر او مصلح و بیگار
 صحف همین را خالص و سفید میداند و صحف شمال املو و سیاها میگوید جز بر حمت ندارد و دست او زنی
 مغفرت ندو عار اللهم مغفرتک سحر من نوبه و در کتابت می حکم کن علی موافق حال دست عجا کاتب
 است فیوض و اوقات این جلیه جلسه طاهره که عطا الدوام در راه کمال و تکمیل فاضل و اوقات تا سید این
 تصور و نیاید و تقویت این و نیست میفرماید بجا حجب منقصت افزاید در محل ترغطه و تمنا و در
 میکشاید و آن احد هم کمالات و ولایت مشرف است و هم بدید تصور تصف هر چند بالاتر میرود و پان
 می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پان نرد بدین است که نظر فانی را با ورود از ندایه و اگر سر از زمین
 نشاید با ورود از ندایه سوال هر چند متناسفین چیست و وجود اوله متناسفین سبب بر متناسف
 جوایب تجار جمعه متناسفین شرط با اتحاد محل است و در سخن فیج محل متعدد است بالا و در اطفال
 عالم مرست از انسان کامل و فرود آیند از عالم خلق و اطفال عالم از هر چند بالا نروند بی سبب
 میگردند عالم خلق و همان بنا سبب پان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پان تر
 می آید سبب کاتب جلاوت تر می سازد و در وجود و تقاضی زیاده تر میگردانند از نیاست که متناسف
 از روی آن از انداخته و حلاوت نرد که در ابتدا ایشان را میسر شده بود و در انتها از دست رفت و نیز که بجا
 این نیست و هم نیاست که کافر و فنگ عارف زودتر میسر می آید زیرا که در کافر فزونی است بر هر طرف
 عالم امر عالم خلق و در عارفین تر از راکل شده است عالم خلق تنها که از عارف بر روی می خرد

در بعضی از کتب است که کاتب
 سبب کاتب شمال
 یا بر کاتب شمال
 یا بر کاتب شمال

مانده است که سر بر او طلسم کرد و دست راست و سر چند لطائف عالم افزود می زند با عالم خلق خستلاط و ناز
 و اثر نای حاصل نمیکند چنانچه در ابتدا شمشیر کتو بیک بدست اخوی خواججه طاهر رساله شسته بودند
 رسید حصول ابطه که مبنی بر بنا سبب تام است در زمان غیبت از کتبها عظیم شمرند و ما موافق مرتفع
 اتفاق قرب قلبی نید و با وجود این قریب است قریب بدان را از دست ندرند که نامی نعمت مربوط با
 قریب است و این قریب با وجود قریب همین قریب بدان نداشت با دنیا انجما که قریب این شمشیر
 لهذا اتفاق کوه در هاج به شعر ایشان که اتفاق کنند بر یکدیگر فدا قتل با بصیرت شایا کا بنا ما کان
 مکتوبی صد و سبست و سیوم خواججه جمال الدین حسین کولایه صدور یافته در تحریرین طهارت
 و واقعات نوظن ایضی بزرگوار خود اخوی خواججه جمال الدین حسین میت کار کفیات حال خود
 اعلام نموده اند شنیده اند که مشایخ کبر و پیر میرا که تا سه روز از احوال واقعات خود رسا نکتف با
 سیف نایز مضی مضی دیگر چنین بکنند و هر چه رود در نویسان باشند قدوم مبارک اخوی غری
 و هسته در خدمت و بجوی کوشند و صحبت کریمه ایشان را عزیز دانند و ما در این کتب مقصود نشان
 مکتوبی صد و سبست و چهارم بر محمد نعمان بخشی صدور یافته در بیان رعایت ادب و
 مطنه انرا که تو هم نموده بود و ما با حدیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن چنگا فقر و آمار و بعضی
 نصایح و تنبیها که مابا محمود قدیم در پشت این مکتوبی شسته شده مکتوبی شریف اخوی رشید
 سیادت پناه بر محمد نعمان حصول لایف مضمون مقدمه که تربیت داده بودند و فخری لشکر کاتی که
 بوضوح بنمای بعضی مردم شمارا عقل مان ایگزینا بقیم سخنان رسیان کردن یکسکه از وی گذر
 نباشد چه بنا سبب قطع نمیدان کرد و مفارقت نمیدان جست همه ذکا شایا که از این نوع سخنان
 بنما اینچنانکه یافته باشد که با از انجا مریچه انچه بیزاری بچند خوبها نشا و نظر است و زلال
 از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر در امشوش نمازند و هیچ وجه انرا بنیاب تصور نمایند که بوجوب
 انرا واقعه نیست چه انرا تصور شود که موجب از منتفی است امور یکا بسره نویسان بقتضا بشریت
 شبان مواخذه نیست تو هم انرا را از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و اخا ده ملدیر گرم باشند امر با
 از برای کیر این مرست ناز برای اخوی این مره گاه دشمن عین و فخرین در کین این مسکین

مکتوبی صد و سبست و چهارم بر محمد نعمان بخشی صدور یافته در بیان رعایت ادب و مطنه انرا که تو هم نموده بود و ما با حدیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن چنگا فقر و آمار و بعضی نصایح و تنبیها که مابا محمود قدیم در پشت این مکتوبی شسته شده مکتوبی شریف اخوی رشید سیادت پناه بر محمد نعمان حصول لایف مضمون مقدمه که تربیت داده بودند و فخری لشکر کاتی که بوضوح بنمای بعضی مردم شمارا عقل مان ایگزینا بقیم سخنان رسیان کردن یکسکه از وی گذر نباشد چه بنا سبب قطع نمیدان کرد و مفارقت نمیدان جست همه ذکا شایا که از این نوع سخنان بنما اینچنانکه یافته باشد که با از انجا مریچه انچه بیزاری بچند خوبها نشا و نظر است و زلال از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر در امشوش نمازند و هیچ وجه انرا بنیاب تصور نمایند که بوجوب انرا واقعه نیست چه انرا تصور شود که موجب از منتفی است امور یکا بسره نویسان بقتضا بشریت شبان مواخذه نیست تو هم انرا را از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و اخا ده ملدیر گرم باشند امر با از برای کیر این مرست ناز برای اخوی این مره گاه دشمن عین و فخرین در کین این مسکین

از احتیاط و تاکید چاره نبود و سبب و مایه و حیل از جا بر نهد و به شویان توبیه سیات را بصورت خست و خالی
فرموده اند که دشمن بعین چون از راه طاعت و نصیحت و آید دفع کردن آن است و تپن پیشه شیخ و
مستخرج باید بود و در حق سبحان و تعالی بشکلی که در این راه خرابی او نخواهد و سبب را از
لفظ بند طریق استقامت نیست که سعادت آید در نهایی فرماید و دیگر فقر و نامردی جمال ازین لفظ است
بسیار که مبین علیه علی الصلوات و التسلیات حضرت حق سبحان و تعالی از کمال کرم کفیل نق عبا و غیر
شده است و ما و شما را ازین تر و در ناغ ساخته هر چند شخص بیشتر زرق زیاد و بر کجاست نمودن
حق باشد و تعالی و تقدس و غم مستلعان با کرم او سبحان و تعالی نماید و الباقی عند التالیفی بعضی باران
که از انطرف مذکورند که هنوز تو هم آزار در خاطر میبینی است بنا بر علی و کتاب که دید و سبب از دست
شد که رفع تو هم آزار نماید و دیگر کتابی بلا یا محمد قدیم نوشته بود که متضمن بعضی امور و مواظب باشد ظاهر
مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش زینقاد که چرا کتباتت نفرستاد بلکه در فرستادن مانع خود
معاذ داشت که مقبول طبیعتش نینقد جماعه که باین حقیر منسوبند اگر همان غلط و مواد خطا را در
علامت بخند و حق از ارباب صلح انسان از عهد و چگونه بر آید و در آخرت چه رو نماید با و بگویند
آنچه شرط باغ است تو میگویم بد تو خواه از سخن بند گیر خواه ملائکه بدانکه مقام شیخی و دعوه خلق حق
باین مقام عالی است شیخی تو مگر باین مقام شایسته باشد هر چه سرو بیک را باین منزلت علیه چنین
هر کلامی هر دو میلان کی شود پیشه آخر سلیمان که شود و علم تفصیل احوال و مقامات و قدرت
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف الهامات و ظهور و تعبیرات و واقعات از لوازم تقیما
عالی است و بد و در خارج طاعت و دعای مافی الالباب بر طریقت قدس استقامت بر ابرام بعضی از مردان
خود را بلاحظه بعضی از مصاحبه پیش از آنچه مقام شیخی برسد نوعی از اجازت میدهند و نوعی از تجویز میفرمایند
که باینان تعلیم طریقت نماید که بر احوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز برخی معتقدان است
که آن هر چه بجز از امر با احتیاط در نیکار فرماید و تا که در مواد غلط را و نماید و بتکرار بقصص آنها غلط
و بسبب آن نامی آنها را ظاهر سازد و در نهایت اگر شیخ در ظاهر حق مساوی نماید خاصن باشد و اگر مرد
باید بدولت بود و مگر نمیداند که در صفا حق جل و علا منوط بر قضا شیخ است و محظوظ و تکلم بر وجه غلط

چو بلا شد منصف بد که قطع کردن از ما سحر بجا می شود و اگر از ما قطع کند بگوید خواهد پیوست و اگر می آید با بلند بجا می آید
 امری و بخاطر او راه یافته باشد می توقف گویند که توبه کند و استغفار نماید و حضرت قی سجانہ تلحیحی و مضرع
 باشد که باین ابتلا عظیم مبتلا سازد و باین بلا و خطر ناک گرفتار نگردد و بلند بجا می آید و مله که از زمین
 نامبر رومی و مضراب یاران هیچ تعبیر و آزاری بر خاطر بجا نیاید داده است از اینجا امیدوار است
 که عواقب امور سحر بگذرد و باقی احوال اوضاع را احوالی ارشادی مولانا محمد صالح بتفصیل مع کوفه فرمایند
 ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و سلام علی من اتبع الهدی التزم
 الصلوة علی علم الاموال و التسلیمات متها و اکملها مکتوب و صد و سبست و پنجم بلا طاهر است
 صدور یافته در بیان آنچه در بدایت این طریقه علی حواله دیگر از این نهایت میسر میگردد و امید میشود دیگر
 بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریقه عالی است و ظهور همچنین احوال در بدایت مستلزم
 آن نیست که صاحب آن احوال اکامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نماید و اینها شک پنجمه
 و فصلی علی بن مسلم علیه السلام در الکلام در مسلمات شریفی پس در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالع
 و از آن در حقیقت ایشان اندراج یافته بود و فرحت بر فرحت افزون غایت مافی الباطن و در نظر تو
 اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان بطریق عالی را در ابتدا احوال و میدهد که تشبیه باحوال مبتدیان
 بچشمیت که فرق در میان این نوع احوال تواند کرد و مگر عارفیکه حدت نظر داشته باشند پس این تقدیر
 اعتماد بر حصول احوال نموده اصحاب خوانج اجازت تعلیم طریقت نماید فرمود که در صورت ضرورت
 صاحب عمل فوق فرستند و است بختل که خلیل کمال و از ارتقیات با زار و تو اندو که حصول
 جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که آماره او هنوز کفر خود است ترکیه و او
 نیافته مضروب مضمی جمعی را که اجازت داده اند بلائیت مستعمل آنها سازند که این نوع اجازت مبنی کمال
 نیست که بسیار هنوز و پیش است این احوال که در ابتدا داده است از قبیل اندراج نهایت و دیگر
 است و نصیحا که نشان میدهد و کار دارند و بنقص آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم
 مستفان بکنند که شاید برکت نفس شما تحقیقت مقام ارشاد برسد و دیگر چون شروع درین عمل نماید
 نموده اند مبارک است سحر و انجام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از یاد گرمی هنگامه طالع با زار

کرد و اسلام مکتوب صد و بیست و ششم برادر حقیق خود میان شیخ محمود و دو نموده اند و بیان
 فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب بی متفرع بر آن و این کتاب مکتوب غوغای غوغای صورتی است
 موجب رحمت گشت ای برادر وقتا الله سبحانه و یا یک فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب بسیار
 متفرع بر آن حیث باشد که کسی این فرصت را تحصیل مولا طاهر صورت بدو ملتزم آلام مملکت و داری
 مردم از اطراف و جوانب که اسباب نبوی نموده و در سنگ کج می ریزند و شما قدر دولت خانگی را
 ناشناخته و طلب نیاز و مینه بندوق میدوید و بشوق خوانان حصول آن پیدا میباشید شبته من الامان
 نبوی است علیه من بصولات فصلها و من التسلیات الکلبا ای برادر این نوع اجتماع اهل بعد و این
 جمعیت نبدنی اند که امر زور بر سر ندهند و میر است اگر در عالم کرده بدید صدم نیست که عشر عشر این دولت پیل
 ارید و شمه ازین اجر حاصل کنید و شما این چنین دولت از دست دادید و از جواهر نفیست و غیر
 در رنگ طفلان گفتا نمودید عشرت با او از عشرت با او ای او را وقت دیگر شاید فرصت
 و اگر بندگان اجتماع بر آنقدر از زمان علاج حیثیت و تدارک بچه بود و طمانی بچه چیز حاصل بدید غلط
 کرده اید و خطا فهمید اید بلقبهای حرب شیرین مفتون نشوید و لباسها نفیست و فریب غریب
 وقتما چراغها از حسرت و ندامت چه در دنیا چه در آخرت هیچ نیست بوسه رضا طلبه اهل عیال
 خود را در بلا از ختم اختیار عذاب خروسی نمودن از عقل و در اندیش بسیار و دست حق سبحانه و
 تعالی عقل ما و متنبگان دلس برادر دنیا که در بیوفای مثل است و اهل دنیا که در دنیا و سخت شهر
 حیفا شد که عمر که خود را از پیر یونان خیس صرف نماید با علو الرسول الایمان و اسلام مکتوب صد
 و بیست و هفتم بلا طاهر لاکر صد و ریافته درین بعضی از نصاب و ملاحظه که مقام شیخ تعلق دارد
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوبه لطف و صلوات بر سر حضرت گشت از سعادت
 و التذاریان نوشته بودند فرصت بر فرصت افزود دلس برادر حق سبحانه و تا که شما این منصب است
 فرموده است شکر این نعمت را بر وجه تمام ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت
 خلایق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق شما طبل طاعتیست که شیخی و دعوت کار گزارند بلکه
 مقام ملاست نفیض تمام شیخی است مبادا این مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی شما گشت

که حکم عظیم است و در نظر مردان خود را تحمل دارند و در اعتقاد و موافقت با ستر شدن فرط نماید که باعث
 اختلاف است که سانی افاده و مفاده است و در محافظت حدود و شریعه نیک عایت نمایند هرگاه ممکن
 برخصت تجویز نمیکند که هم سانی این طریقه علییه است و هم منقضی می شود ای متابعت سنت سید مرتضی
 فرموده است ریاکاران فین خیر من اخلاص المریدین چه ریاکاران از برای بخدا قلب طلبا است
 بجز آنچه سر فله او ندی جلاسلطانه پس ناچار از خلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان سبب است
 است مطالب از ادواتان اعمال اگر عارفان عمل نمهند طالبان محروم مانند پیشین حال بر آن کنند تا
 طالبان بان اقتدا نمایند این یا عین خلاص است بلکه بهتر از خلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا
 که گمان نمهند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان بالعلل احتیاج نیست
 عیاداً بالمدسجانه این خود عین سجاد و زندقه است بلکه عارفان سائیان اعمال بسیار طالبان
 برابر اند و از ایتیان اعمال هیچکس را استغنائیت خایت مافی الالباب اعمال عارفان گاه هست که نفع
 طالبان که بر مویبه تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار از اریائی مانند با جمله بر توان فعلی است
 محافظت نمایند که اکثر خلائق درین دوان هنگام طلب کاری بوقوع نیاید که سانی نیتقام باشد
 و جهال الطعن را که بر ساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند و بجز حصول نسبت است
 نوشته بودند و بر آنرا که ریشما باشد گفته شده است و اوستی آن پیغمبری فهمند که در آن خیر است
 زیاده چه زور بند اسلام مکتوبی صد و سیست و هشتم بر میوه نعمان صد و ریافته و بیان
 از صاحب که مقام کبیر و تعلیم طریقت تعلق دارد و این سبب لاک کتوبی خواجی سیادت تیار است
 موجب است گشت اطراف را در ریشما گفته شده است که در این نظر و در اصل است استقامت
 بحدی که بزرگ دانسی و آن را رضی نباید شد و سوخته و نباتت بر حجت و خلاص شیخ طریقت است
 که اصلاً بر مجال اعتراض نماید بلکه جمیع حرکات مسکنات و زیبا و محبوب نظر میدرد آید میا و ابان
 سجان در امری را مود که باین دوصل تعلق است عطف و اقبوسه و اگر کنایت است سجان این دوصل
 مستقیم است سعادت نیا و آخرت نقد وقت است و مضامح و وصایا دیگر نیز گوش و در نظر شده
 در رعایت آن محتاطان نیز بضرع و زاری تلاقی تفصیلات نمایند و در عشره این ذمی بجمع کفایت

به نسبت تصان حکام عشره و اخیره و ماه رمضان که وقت از راه ترک شده باشد تا باین نسبت ترک نشد
باشد دوران عشره اعتکاف متبصره و زاری و التجا و نیاز عند تفصیلت جوید فقیر نیز در آن عشره مدد و شای
خواهد نمود و انشاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه بالغه دارم و از مدد و نصیحت اجازت تعلیم طریقت
بشاد داده است اگر او کفایت نیکند اجازت نامه چه کا خواهد کرد و لازم نیست که سر چه در خاطر نگذرد و از آن
سعه باید که در چیز با نجا طریقتی که ترک آن آرد نسبت النفس بوجوبت امر را که پیش گرفت بخواهد
از آن انصرام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بجا طریقتا چند کلمه نوشته شد حضرت حقیقت
نافع آرد فکر کا خود باید کرد تا ایمان بسکالبر و اجازت نامه در میدان کجا نخواهند آمد و ضامن
خود اگر شخصی بطلب صابوق بیاید از تعلیم طریقت بگنجد نه آنچه تعلیم طریقت را صلح کا بگریزد و حاصل
خود را تابع آن سازد آن خود سیر ضرر و خسران است مکتوبی صد و سبست و نهم هزار
حسام الدین محمد صدوریافت در میان آنکس طریقی ما همان طریق حضرت ایشانست نسبت همان
نسبت لیکن تجمل صناعت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تقابل نظر است و محمد مدو سلام و علی
الذین صطفی مرسلات شریفه که نامش مخلص شاق خود ساخته بودند چه در پی رسیدن جویند و با
فوحش و باعث افراط محبت گشت جز آنکه اندر سجانه غنا خیر بجز محله بعضی از شبهات و تردیدات
اندر راه یافته بود و آنکه طریق حضرت ایشانست قدس الله تعالی سره الا قدس نسبت همان نسبت
شریفه آنحضرت کلام طریقی از انطریق عالم کلام نسبت الا ان نسبت علی کلام و نسبت اگر کسی نماند
نماند غایت ما فی الباب تجمل صناعت و تقسیم نسبت بتلاحق افکار و تقابل نظر است مثلا نحو می در
زمان سیویویه بوده بتلاحق افکار و تاخرانچه صدز یاد گشته است و معروضه و تقاضا شده معروضه کاتب
سیویویست که افکار و تاخران پیش از سلسله که در زمین آن نوده است متوجه شیخ علاء الدوله قدس
سبحه ثلوث سید باشد که فرموده هر چند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر روشن تر گردد و تقسیم زاری
بر آن نسبت علیه که بهترین مشاغل که در زمین پیدا شده باشد و در گفت آمد و جمعه را در تجمل
است حقیقت معامله نسبت که بکلف و تقصیر نموده آید مکتوبات و رسائل این فقیر را به بندگی
طریق را طریق صحابه که ام علمیم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مثل ساخته

ملاحظی بطریق عالی و اکابر بطریق لایحه می نموده است که بچاکل خلفای این طایفه نواده بزرگ بایر و حضرت
 ان مرفق بخشیده و ایضا این غیره در زمره در نشست و برخاست رعایت آداب لوازم بطریق
 اتم بنیاد بر سر مو مخالفت و احداث تجویز نمیکند بحسب آنکه اینهمه نیز با نظر مستور مانده است و اگر این
 در ایام از ارادت نسبت بیخنده یا لایق بکلمه و کلام سخن ناگامم واقعه شده باشد در نظر و راه محبت آنچه شما
 این سخنان با ما برسد و بجز و شنیدن از جامه و یاد اگر حسن ظن است چه مخصوص بنجاسته است یا
 قابل حسن ظن نیستیم باجهاد اگر ما برگرفت و شنود است از دست سخن چنان صلا متصور نیست لفظ
 متوجه نگرفت و شنود بگذرد و از امور گذشته یاد نمند تا خلاص تصور شود و در رفع کلفت و بر سر گذرد
 نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرایه گان سید و میکند و وصیت حضرت ایشانرا قدا
 یاد داده بودند خود و ما که مساعدت غایبمان است که بخندست فخر و مزایای خود فخر کرد و دیگر
 از خدمت ظاهری بوجه موانع معلوم خود را معاف است و انتظار ظهور زمان وصیت علیه یکا و حالا
 میدانند که مانع نیست در گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمائید که چند روز مانده با بنده
 اشتغال نماید و اگر تکلیف خط منما دیدید اندک در یکا مجرد انتقال مرصیت با این دو ولا تربیت
 و باطن شیخ ایشانرا کافی است احتیاج دیگری نیست و دیگر اخوی مولانا عبدالمطیف میفرمودند که
 محمد قلیچ محمد و مزاده کلان با حق تعلیم و تربیت ظاهری خود گرفته است و ایشان نیز تجویز اینست
 تمام آنچه در تجویز و اگر از این راه خود چیزی تخمین کنند ایشان چون تجویز نماید از این تیر سکه
 از محمد قلیچ جا دیگر تربیت کند که متوجه صدوسی م بشیر یوسف که صدور یافته و علمیت
 و عدم تکفای آنچه حصول شود بلکه نفی آنچه شهود معلوم گردد و اثبات مسبود همچون و چگونه که ما در
 و دانش است محمد رسول و سلام علیه و الذین صطفیتم از جهال گرامی شما میان با ما بر شما ظاهر
 و سفسا حقیقت آن فرمودند با علی ذاک جمله کلمه نوشته آمدند و ما اینمعلوم اول تمام متباین
 این راه بسیار است میدهم و بچند اعتباری از آن بلکه لغوان مینماید وصل کوهنایت کلام شکر
 الوصول له سعاد و در دنیا و قتل اجمالی و درین حیثیت است که تا چون بچگونه است هر چه در دیده
 و شهود و مکاشفه در پیچیدار است شجانه و اولها در او است زنها بر خود و میز این راه در رنگ طفلان

اول شود و رسول به نیت غمزد و کج و ذوقات حلال را پیش شیخان با فضل هر نشان ذکر ایشان با بیان است
 خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را خابیت می شمارند لاجرم طالب تمدد و زعم کمال می آید و فتور و طلب
 راه می یابد شیخ کامل را طلبید و صاحب امر را باطنی را از او باید خواست تا زمانیکه شیخ کامل نزد با دیگران
 احوال او تحت لا آورده نفی بکنند و اثبات بیجو بر حق که چون و چگونه است نمایند حضرت فخر العقبین
 قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد از همه غیر است بحقیقت کل این احوال
 و بیشتر هر چه در دم نفی بکنند که او توکل و اراد الوهیت در جانب ثبات غیر از تکامل بکنند بیچون
 نباشد طریق کار بر این طریقت اینست و السلام علی من تبع الهدی و الذین تابعتهم تا بغتة العیاض علیه و آله
 صلوات و تسلیمات اتمها و الکلمه مکتوبه صدوسی و یکم بمهر محمد نمان صد دریافت و جواب است که
 نموده و پرسید که فرق در میان حصول و حصول چیست و ساهی که میسازد تعینات اتمی است علیه و آله
 و تسلیمات همان است که سادی تعینات او ایاست یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که در کمال
 جبر میگذرد بدست احوال آن خود ذوق و شوق می بخشد چرا چیزی برای دیگر که در زمان نشود و نمود علیه و آله
 و السلام شهنشاهیند مثل لبافس جری نشان بر او بل نموده و فصلی علیه و آله و السلام علیه و آله و السلام
 شریف بتا قیاس سید مکتوب اول هر چند منی از سوزش مضطر بود اما مکتوب ثانی علیه و آله و السلام بوده است
 و شعر از شوق و سرگشته نماند از زمانیکه میرسد الدین ای می شده و طایفه است نموده و ذوق
 بی باغ و مقبول و مجید که بخود خود تو پشت نوشت بر ما یا محمد صد گفته که بنویسد در وقت بیدار
 اگر کایا ملامت ندرج شده باشد سوز و خاندند و پشت با آنکه باید که بانگ چیزی بیجا نکرده و صاحب
 بر هم نرزد حق سبحانه و تعالی خود که اناری در میان باشد و با از رو بر بخش اعراض چیزی نوشته آید از
 بقیع مگر چیزی نوشته شود و شحال آید بود مکتوب ثانی که شما بسیار مخطوط ساخت حرارت در هر ام
 در کار است پزیرد و گدافه در گدافه با نوشته بود که فرق در میان حصول و حصول نیست و از همه
 لای بر او حصول با وجود و بعد تصور است و وصول متذوقا که بصورت مخصوصه تصور میکنم همان
 که عفا در مدرک حاصل است اما وصول یعنی تحقق نیست زیرا که طلیت که عبارت از ظهور غلی است
 در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شش طلیت را بر تابد و فاقا و ایضا پرسید بود

که آنها که بر این تقنیات انبیا است علم صلوات و تسلیات آن است که مبادی تقنیات و کلیات مایه
اگرست فرق صیغیت الغیر نیز سیادت تقنیات انبیا علم صلوات و تسلیات کلیات آنهاست و مبادی تقنیات
اولیا جزئیات آن است که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان آنهاست
که بقیدی زنی و ما خود گفته است کالاراده لبطلقه والاراده المقیده بشی و چون و نیار ابو سبط است
انبیا علم صلوات و تسلیات رقی واقعه میشود رقم آن قید نموده لمحق مطلق خواهد بود این فرق را
سکاتیت تفصیل نمیکرد ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسید بودند که منم از ذکر چه میسند که عت
با آنچه ذوق مشفق بر بخشه چو از خیر نای و بجز که در زمان انسر و نبود علیه علم الیه الصلوة و تسلیات
مثل انفس سبی و شان مراد ویل مخدو اعمال انسر و علیه علم الیه الصلوة و تسلیات بود و نوع است
عبادت یا بر طریق عرف عادت عمل که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها منکر میزنیم
و در منم آن مبالغه میهمای که احداث در دین است و آن مردود است و عمل که بنا بر عرف عادت
خلاف آنرا بدعت منکر میزنیم که در منم آن سالونه نمی نامیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن منی عرف
عبادت انسر بر دین ملت چه عرف بعضی بلاد و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در کتب
تفاوت از منم تفاوت عرفی است هم فلک عایت سنت عادت نیز شمر تایه است و منم سعادت است
سجانه دایم علی سالت سید سلین علیه و علمیم علی تابع کل من الصلوة نهلهما در تسلیات کلیات
مکتوب صدوسی و دویم بنام خان صلوات در بیان حقیقت دنیا و نیه و قبح فرخات
رویان علاج از الاحبت این نیه و مایه است که حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیا و نیه را
و قبح فرخات مسمومات ویرا و نظر بصیرت منکشف گردانیده جن جمالی آخرت با اطراوت جنات
و انظار آن باز یائنه تقاریر و در کار دلان جلستانه جلوه گردانان و بجز منم سید سلین علیه و علم الیه الصلوة
فصلها در تسلیات مکتوبها از این فیج سریه الزوال بے غیبی حاصل گشته بکلیه تو منم عالم بقا که
رخصا مومل است جلستانه میسر آید و تا قیوم این دنیا ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن مجال است
و تا خلاصی از گرفتاری آن میشود و فلاح و نجات آخرت و تسعیر قلب نیار کل خطیه قضیه تصرف است
و چون صاحب با ضلالت است علاج از الاحبت این نیه منوط باشد بخدمت نمودن امور آخرت و تیار

اعمال صالحه بروفق حکام شریعت غرض احتیاجا نه و تکلیف حیات و نیاز انحصار بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانید چیت قال
 لکن انما حیوة الدنیا لعب الهودنیة و تقاضی بتکم و کما شرع فی الاموال الاولاد و البنی چار و فقیه استخوان با اعمال
 صاحب نماید چنانچه عظم آن که کعب الهی است در وقت قیامت از او و جنان از لباس حریر و تلبیس نرسب و فقیه علم
 و تحصیل نیت اند و فرمایند جز در دیگرش که نیت است در بزوال او رود چون بقیه نیک یا بد فضیلت است
 نزد خدا و عود جمل بوجوه و تقوی است به حسب سبب هر آینه از تقاضای باز ماند و چون دانند که اموال اولاد
 مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قبس اول و تکلیف از نیکان در آن تقاضای فرمایند و ترازوی از آن است
 نمود و با سجده آنکام الرسول فرموده و ما نهانم عنهن فاستوا کسلا لیسر کم شیء بیت و اویم ترازوی مقصود منشأ اثر
 گرما رسیدیم تو شاید برسی به بقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بگراوه اند تحصیل علوم بانجام رسانید
 طریقت صوفیه فرمایند و در ضمن این سلوک حواله غیر بشاید مینمایند صورت بشری از قبول این عیار
 منجرب و بی اختیار مضطرب میان و این فقیر از برای فرعون اضطراب و دلالت بنجاشا نموده منق باب الکرم
 انفع و اسلام مکتوب صدوسی میسوم لبالنجاشا شیخ فرید و بعضی نصاح بحسن اوصاد و یافته است
 سبحانه و ایام علی تجارت حکم الامجد علی و علی الدردجا بن اعلی و فاضله با من استیامت کله با در
 عوس حضرت خواجده کس سه بحضرت ملی رسید بنجاشا در وقت که در ملازمت علیه نیز برسد درین زمان
 خبر که منتشر گشت بفرست توقف نموده بچند کلمه نام بود تصدیق ده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت
 بگفت خدایان سلامتی ایشان است از پنج نباید و نشاید در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بر آن است
 که کلمه ایشان از اختیار کرده از پنج شایان عقیده جلیه ایشان نباشد تا کید و سبب از نام آید و در مجلس شریعت
 امامان از خمدار امامی اند که حمیر از زوایا میسریت بفرست بدعا طهر العیب طلب اللسان است شاید که
 معروض قبل افتد حضرت خواجده طهر کس سه از بزرگ و کلان خود میفرمودند که هر چند کفر است که
 چنان کلان شود که اگر او بر من شود ما چنان توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند از من هم بزرگ و کلان
 نزدیک است اگر ما در جناح صادق آید چه زنا نیست شمار فایست خلاق است و بالعکس از پنج است
 که زود مردم دعا خیر شمار در رنگ تا در نقل مطهر است که با جمعه خلایق نام فرست پس حیف شد که بان
 کلانی بوزیر که برابر دانه خشناس سجا گشت بماند و این را خشناس بر دل و دستان مخیر اندیشان

این کلام را در مجلس شریعت
 در حضور حضرت امام
 در روز جمعه
 در شهر تبریز
 در سال ۱۰۸۰
 در روز پنجشنبه
 در وقت عصر
 در محفل شریعت
 در حضور حضرت امام
 در روز جمعه
 در شهر تبریز
 در سال ۱۰۸۰
 در روز پنجشنبه
 در وقت عصر
 در محفل شریعت

با عظمت است که موقوفه ایشان از اسبکسار سازند چندانکه است که این خیرایش ازین مقوله فرجی خوشتر است
 که با ما بخوار و سبالذکران ابدی باران کعبان از باد هوا رخیده همچو گلبرگ زاسید صیبا می رخیده اما
 دوستی دور شود که بلا خطه لکن خطه در مقام سکوت اید حافظه وظیفه تو و کافتن است و نیز
 و بدان مباحث کشند یا شنیدند چندانکه است داعیه زیارت حرمین شرفین حرمها نهند سجانه عرافات
 پیدا شده است و باعث این سفرهای سعادت و چون این منوط استخرام هم سفرها را ایشان در هر
 ان اعیان و در توفیق ندرت بخیر فیما بینهم السلام مکتوب صد سنی حیا و مصلحت
 سازد و نگاه عالم را بنی عارف سجانه بخند و مراده کمال انشی اشیر محمد مصداق سلمه الله سبحان الله
 و اوصله غایت ما تمیناه صد و ریافته در بیان آنکه حقیقت واجب بود و قاعله وجود محض است که نشا
 هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدماست آنکه مبادی هر شر و نقصانند و منی هر معنی فلفله نقد غرض
 و بیان تجلی دانسته که نون جمیع نسبت و اعتبار است و منی تا ولی که اید نور لموات و الارض ما نیا
 فلک هم اول و اوجیه تیلون توضیح بدلتام و تنبیهات تلیق تلخیص بدلتام لیسلم الله الرحمن الرحیم اما این
 بچون دور و پیغمبر بنون معلوم فرزند می بار که حقیقت حق سجانه وجود و صفت که امری دیگر با
 انعام نیافته است و آن وجود و کمال است و بدار هر جن جهان جزئی است حقیقت
 و بسطی است که ترکیب با آن راه نیافته است لادها و لا خارجا و لا حجب حقیقت متمنه انصورت وجود
 بر ذات تکا و اطاه لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل لانی و انمولون فی حقیقت گنجایش نیست زیرا که
 جمیع اینها ساقط گشته اند و وجود که عام و مشترک است از ظلال ان وجود خاص است اما واقع
 ظل محمول است بر ذات تکا و تقدس بر شیا بسیل اشکال اشتقاقا لا اطاه و مراد از ان ظل وجود است
 وجود است تکا و مراتب تنزل از ان فراوان ظل و علی اقدم و اشرف فردیست که محمول بر ذات
 قاعله اشتقاقا پس هر چه تنبیهات الله تکا وجود توان گفت نه الله تکا وجود و در مرتبه ان ظل الله
 موجود صادق است نه الله تکا وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که معنی وجود قائل گشته اند و حقیقت
 این فرق اطلاق نیافته اند و ظل از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاه هر دو یک است
 شود مانند و در تعریف حمل اشتقاق محتاج به حمل و تکلف گشته است و حقیقت با الهام الله سبحان و اینها

در تک صالته و عظمت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبه اعماله که موطن جمال است محراب
 الغیب محل بن صفات بطریق موافقه است بطریق اشتقاق قولان گفت الله تعا علم و نوره و نور
 الله تعا عالم زیرا که در محل اشتقاق از حصول مناره و چاره بود و بوالاعتبار و به معنوی ذلک الوطن
 اذ المتغایر لا یكون الا فی المراتب الظلیه و الاظلیه ثم لانه فوق النخبه و الاول بل لعل لان الذی لم یحوظ بطریق
 الاجمال فی ذلک التعین لا ملاحظه شی من الاشیا بر وجهی الوجوده فی ذلک الوطن و در مرتبه نقل التفسیر
 ان اجال است محل اشتقاق صادق است نه محل مواظاة لکن عینیه این صفات و در مرتبه فرجه عینیه
 وجود است تعا که مبداء هر ضیوه و کمال است و نشان بر حسن جمال و این فقیر در کتب سائل خود و بر جانها
 عینیت وجود کرده است مراد از ان وجود ظلمی باید داشت که صحیح محل اشتقاق است و این وجود ظلمی نیز
 آثار خارجیه است پس باقی که بان وجود متصف کردن در مرتبه از مراتب موجودات خارجیه باشند و کما
 قائم فانه یفکات فی کثیر من المواقف پس صفات حقیقه نیز موجودات خارجیه باشند و کما فی غیره
 موجود بود خدا می فرزند بر ما مضی بشنو که کمالات اتیه در مرتبه حضرت ذات تعا و تقدس عین حضرت
 ذات است تعا و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و انبیا و انموطن حضرت ذات تمام علم است
 که چنان تمام قدرت است نه انچه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر قدرت که تعین تجلی سبحان
 است و این کمالات اگر کو یا شترخ از حضرت ذات تعا می در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و نیز
 پیدا کرده در دنیا حضرت ذات تعالی و تقدس علم ملک الصغر ذات الاجمالیت الوحدانیت بعد از ان چه
 در انوطن بخنده که درین تفصیل و فعل نشده و نیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کلام ایشان همین ذات بود و اما
 و در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفسر در مرتبه ثانی وجودی ظاهر پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام
 ذات که حاصل زبانت پیدا کرده اند و اعیان ابته نزهت صاحب موصی علیه الرحمه عبارت از این کمالات
 مفسر است که در خانه علم وجود علم حاصل کرده است و نیز در حقان کمالات عدالت مذکور است
 شرف نقص اند بان کمالات که در اینجا استگس شده اند این سخن تفصیلی میطلبد گوش هوش ما بد شنید
 از شدک الله تعا که علم متقابل وجود است و تقیض است پس ان ذات منشا هر شرف و نقص باشد بلکه علم
 شرف و فساد بود و چنانچه وجود در مرتبه جمال عین هر ضیوه و کمال است و چنانچه حضرت وجود در وطن

در مرتبه نقل التفسیر
 در مرتبه فرجه عینیه
 در مرتبه جمال است

محمول بر ذات تکلیف بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود هست محمول بر ماهیت عدمیة بطریق
اشتقاق نیست و در مرتبه آن ماهیت را سعدم نمیتوان گفت بل هر عدم محض در در مرتبه تفصیل علم که بان
ماهیت عدمیت تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردد و محل اشتقاق در اخبار است
مکی بود مفهوم عدم که گویا شتر عرازان ماهیت جهانیة عدمیة است و کمال نظر است مران ماهیت را بر وجهیة از
مفصلان بطریق اشتقاق حمل می یابد که سبب و چون این علم در مرتبه جهال همین هر شتر و فساد بوده و در
العدمیة سبب هر شتری از شتری دیگر جدا گشته در هر فساد از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود
جهال حضرت وجود همین هر شتر و کمال بود و در مرتبه تفصیل علم هر کماله از کمال دیگر امتیاز یافته و در مرتبه
از خبری دیگر جدا گشته پس هر کماله از این کمالات وجودیه در هر نقصه از این نقایص عدمیة که مقابل
در خانه علم متعکس گشته است و صور علمیکه یک یا چند یک فرجه پیدا کرده است و آن عدا مات که عبارت
و تالیصلی بان کمالات متعکس که در مرتبه حضرت علم تفصیل علم یافته اند ماهیات ممکنات از ذات
ما فی الباطن ارجع مات در رنگ معلول مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور حال در آن هر عیان
تأثیر نزو این خیر عبارت از این عدا مات و از آن کمال است که با یکدیگر متمیز گشته اند و فو و تحا و حلسطیا
این ماهیات عدمیة را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه که در پنجاه و حضرت علم متعکس گشته اند
مکنات نام یافته هر گاه غرض است بان وجود و ظلمت منصفی گردانیده موجودات شنا جیه ساخت و مبداء آن
خارجی گردانیده بدینست که منصبه ساختن صور علمیه که عبارت از احوالیان تأثیر ممکنات اند
ماهیات ایشان اینست که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و
استلزم جعل تمام عدمی که علو اکبر بلکه با منفی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی
پیدا کرده اند و در ای وجود علمیه وجود خارجی موافق آن وجود علمیه حاصل نموده در رنگ آنجا
قد درین صورت کسر بر تصور بنوده در خارج اضر او آن نماید و در صورت انصورت ذهنیه سرگرد
یا هست آن سرریست از خانه علم آن بخار برآمده است بلکه در خارج آن سرری وجود بر طبق آن صورت
ذهنی پیدا کرده است فایده بدانکه هر عدمی بطریق ظلال کمالات وجودیه که مقابل است و متعکس در منصبه
گشته در خارج وجود و فو نیز پیدا کرده است بخلاف علم صریح بان ظلال تا تر گشته است در کجی گرفته است

چگونه زنگی بکیر و کمال این ظلال نیست اگر مقابل دارد بحضرت وجود و صرفاً روکما و تقدیر من عارف نام
 الهی حضرت وجود تزی نمود و در مقام عدم صرف ذل نماید تو بسلا و این عدم نیز بان حضرت انصاف
 پیدا کرده نزن بگرد و مستحسن بشود این مان جمیع مراتب علام ان عارف که نه بحقیقت جمیع مراتب اتیه
 اوست و اما و تفصیله من خیریت پیدا کرده است و کمال جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع
 مراتب و اذیت بر سر است نماید مخصوصاً پنجین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصود
 بر بعضی مراتب تفصیله علام ذاتی او یاد جمیع مراتب تفصیله او دیده است علی تفاوت درجات و
 اخیر نیز نام او لوجو است اما در مرتبه جمال عدم که عین بر شتر و نقص است هیچ یک را از غیر ان عارف که
 از خیریت نیافته است و زنگی از حسن بدان کرده پس با چار شیطان ان عارف که خیریت نام تصف
 نیز حسن سلام پیدا کند و نفس ماره او مطینه گشته از مولای خود شایسته گردد از نیجاست که سید سلیمان
 و علیهم الصلوٰه و استقامت زوده سلم شیطانی پس هیچ نماز و غیر از وی سبقت نگیرد مثل شیطانی
 دلالت بخیرت نماید سبحان الله معارف که ازین خیریت خود است بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصورات
 گوشه معلوم نیست که میر شود مانا که خط و افرا زین عارف تفصیله حضرت است موعود علیه الرضوان
 بود اگر باشد بر دیر زن بیاید نو انخواج سبست مکن به قنبار که الله من عارفین محمد
 رب العلمین پس ذات کمالات عدات باشد که ظلال کمالات وجود در انهن سنگس گشته نزن عارف است
 پس با چار کمالات بالذات ما و لای سهر شتر و فساد باشد و ملازم هر سور و نقص هر خیر و کمال که در انهن تعقیب
 اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است که به ما اصابک حسن است محمد
 و ما اصابک من سینه قوس افک شایه یعنی است و چون از فضل خداوند جل جلاله این عارفیت
 استیلا ریاید و کمالات خود را درست تان طرف بند خود را شتر محض با بد و نقص خالص اند و هیچ کمال
 مشاهده نمند اگر چه طریق انکاس باشد و در زنگ انحصار بر مینه بود و جاریت در بر کرده باشد در
 غایت بر کمال استیلا ریاید بر نه چیکه درست جانها را در تنخل بعضا حبش بد بد سر آینه خود را بدوق
 بر نه با بد اگر چه جان عاریت و سطر باشد صاحبین بد مشرف بمقام عبودیت میگردد که فوق جمیع کمالات
 ولایت است این اجتماع خیر و شتر و نقص کمال که بحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل خیریت

نیست که تو از احوال انی زبره که نقیض وجود صرف عدم نیست و این مراتب تملیخ چنانچه در جانب وجود از
 زوره اصل تقصیر تخللات نزول فرموده اند و جانب عدم نیز مراتب تملیخ منقوض صرفت عدم است که گفته اند
 اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمیع فرموده اند و بجانب
 من جمیع این اطله و انوار اگر گفته شود که تو را بلا عدم صرفت نیز حکم انصباغ کرده بود و صرفت که نقیض
 اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضیه در یک محل محال است اما قیام یک نقیضین
 نقیض دیگر و انصاف یک دیگر یکی محال نیست چنانکه ارباب مقول گفته اند که وجود محدود است و تعاقبات وجود
 بعد محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصبه بود و در چه محال باشد اگر گویند که عدم از مقولات
 ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس بود و خارجی چگونه متصف گردد و در جواب گوئیم که مفهوم عدم
 از مقولات ثانیه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بود و چه فساد است چنانچه ارباب مقول
 در وجود گفته اند بطریق محال که وجود یا دیگر عین ذات واجب بود و تمکین و تقدیر نباشد زیرا که وجود از
 مقولات ثانیه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب بود و تمکین و تقدیر من خارج موجود است
 پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از مقولات ثانیه نیست نه جریات اولی و جریاتی
 از جریات و منافی وجود و تمکین نباشد و تو اندر که در خارج موجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم است
 که وجود صفات حقیقه مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان از وجود حاصل نیست این سخن مخالف
 رای اهل حق است شکر الله تعالی سیم چه صفات را هیچ وقت و اثرات تعالی و تقدیر حاصل اند و منتهی الوجود
 تصور سیر ما نیز چنانچه از این میان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این محل لازم این محل است فلا انفکاک
 غایت مافی الباطن فریاد تبارک و تعالی است و است تعالی و تقدیر من از چهار صفات چه ملحوظ است
 هر یک از ذات را می باید تا از صفات چه ملحوظ و نشیونه آنکه صفات و انوقت حاصل نیستند و انفکاک
 صفات از حضرت ذات تعالی و تقدیر را اعتبار ملاحظه عارفان است بشدند باعتبار انقضی مراتب است
 مخالفانند فافهم از این بیان ملاحظه گشت معنی فعل من عرف لفظه فقه عرف جزیرا که کسی که شناخت حقیقت
 خود را بشکرت و تقصیر دانست که هر خبر و کمال که در کتب تفسیر کرده اند استعاره از حضرت واجب بود است
 تاسیه و تقدیر پس با چاره ای سبانه بخیر و کمال در حسن حال نماید شناخت این تحقیقات است که گشت

شناخت حقیقت
 تاسیه

مستحق تأویلی کریمه الله فی سلطه والارض زیر الاربعین شد که مکملات با سر کلمات مذکره کلمات است
 است و غیر که آن حسن جمال را اینجا از حضرت وجود هست که نفس ذی است تعالی و تقدس عین بر خرد کمال
 پس این چاره را بر شما خواند زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب تعالی و تقدس چون این نور را بر شما
 و بر زمین توسط طلال بوده است از برای فهم و در جهان که متوسط فهمند تشبیه از برای آن نور آورده چیست قال
 تعالی مثل نور که شکوه فیها مصباح الهی سبحانه فی زجاجه لکه الخلال به لکه یمیه تا ثبوت را با طوره و بدو تفصیل
 این کریمه انشا الله تکوین و چاهی دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن در اینجا بسیار است و این کتابت
 تفصیل آن مدار و در آنکه تفهیم که معنی تا ویلیه کریمه است زیرا که معنی تفسیری مربوط نقل سماعت است
 القرآن برای تفهیم کشیده باشند در تاویل مجرب و احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب سنت نبوی
 پس مقرر شد که ذوات و حصول مکملات صفات تعالیین و ذایل ایشان بتفصیلات عین
 که با ایجاد و مختار جلیسلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از نزل کلمات حضرت وجود
 تکوین و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته با ایجاد و مختار جلیسلطانه نیز موجود شده اند و معاد حق و
 اشیا است که هر چه بود با خرت دارد و برای خرت معده است اگر چه لفظاً بر حسن نماید و هر چه
 بدنیبا دارد و بر لیس دنیا معده است تغییر است اگر چه لفظاً بر حسن نماید و جملات و طراوت ظاهر
 کلام خرفات الدنیویه از اینجا است که در شریعت مطهوفه جلوسا جلیله المسلمة و السلام و تحیه نموده اند
 از نظر کردن بیل خدیش سخن ما در و نسا از جنبه و نرف خرفات و نیه کلین حسن طراوت از تفصیلات
 است که او ای بر شرف و نسا است اگر مثلاً این حسن جمال کلمات وجودیه بود و منزه غیر مودنگ از این
 که تو چون در لظیل با وجود اصل شهنج است و این منزه استحسانه است و در جلی بخلاف منزه با حسن
 که در نظایر جمیله دنیویه ظهور میابد است در اظلال حسن و دست تا بلکه از نوازم عدم است که به طهارت
 حسنه و نظایر پیدا کرده است و فی حقیقت قبح و ناقص است در آنکه نخبه زهر را بشکر غلات سازند و
 را از زانوده نمایند و آنکه تجویز تمتعات نسا جمیله نکاحیه و اما جمیله فرموده است بر سه طهارت تحصیل اول
 و بقا اصل است که مطلوب است در بقا نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بظایر جمیله و نمنات سخن گرفته اند
 به تحصیل نخبه این جمال حسن مستعار از کلمات حضرت ابراهیم وجود است تا نقد کس در عین نظایر ظهور و روایت

نسخه
 کتب و کتب از کتب
 کلام
 توضیح
 کتب و کتب از کتب

و این گرفتاری نیک است و حسن انکارند بلکه راه وصول بقدر میمانند زوایین حقیر خلاف این ثابت شده است
 چنانچه شما از ان بالما ذکر شده است محبت کاست بفضله از حیوانان مطالبه این قول استند می آید
 که گفته ایم که المود فان فهم لو ناکلون لند کلون لند لثانرا و شتابه می نماز و می نمایند که این قول استند
 مطالبه ایشان است و مویده معرفت این ویش زیرا که کلمه تحذیر آورده است منع نوج بالایشان نموده است و بشمار
 غلط را بیان فرموده که حسن این مشابهنه حسن جمال حق است سبحانه نحس را و تا و غلط فقیهند قال علیه السلام
 و صلوة ما الایمان الاخرت الاخرت ان حدیث احد ما سمعت الاخره وین حدیث نیر بقهری است
 در میان حسن جمال خردی نقیضه مبارزیه است و مقرر است که حسن نیوی می باشد حسن خردی بر
 پس شرازم حسن نیوی باشد و خیر لازم حسن خردی پس ان چار نشا اول هم بود و نشا ثانی وجودی
 از ایشان استند که کیو بدنی دارند و وجه دیگر با خرت این شبیا از وجهی که انرا وجهی است
 در میان این دو وجود در میان حسن قبح هر کدام اینجا مفوض علم شریعت است قال المذبحان ما التکرار
 فمذوه و ما همک عنه فاقهوا و خبر آمده است که از آنوقت که دنیا از دیده شده است حضرت حق سبحانه تعالی
 بر کون نظر نکرده است و مفوض حق است سبحانه انهمه بوسطه قیوم و شرارت و فساد است که از مقتضیات علم
 که او امر شر و فساد است حسن جمال نیوی حلاوت ان کالمطرح و فی اطریق اند و منظور نظر
 نیستند جمال خرت است که شایان نظر است و در حق است سبحانه قال المذبحان شکایه عن عالم بریزد
 عرض دنیا و الدیر الایخرت نعمه دنیا با عیسننا و کبر الایخره فی قلوبنا بجموده من افتخر بالقهر و تحسب ان
 علیه علی الاعمال متباه و الکلمها و چون شیخ اجل شیخ محمد الدین العریبه نظر بقیقت شرارت و نقص فساد
 اینجا میدرخسته است حقایق ممکنات را صد علمیه حق جل علاه است که ان صورت و مرات خضرت است
 و تقدس در خارج جزا در موجود نمیداند انکاس می برگه کرده نمود و خارج حال کرده است و ان صورت را غیر
 از صورت شون و صفات اجسی ندانسته است جل سلطان لاجرم حکم بوجرت جو کرده است و وجود ملکات
 را صعب بود و کیفیت تعالی و تقدس و شرف نقص نیستند گفته نمی شرارت مطلق لفقص محض کرده است
 که چیزی را قبح اندازند خیر که کفر و ضلالت نسبت به ایمان و هدایت بر میداند نه نسبت بذات خود که انرا
 عین خبر و صلاحی انکار و نسبت بار با غی و اینجا را با استقامت حکم بنیاید و کریمه و ما من ابنة الایخرت

با صیقل آن بر علی طریقه مستقیم تا به نیت میسازداری هر که حکم بوجه وجود نماید از مثال ابن سخنان هر دو
 فرماید آنچه برین مقصود خایر ساخته اند نیست که با سیات ممکنات عمدات اند با کمال موجودیت که در آنها منعکس
 است و ممتزج شده که مرفصلا و لعدیجا شریعتی بحق و مویبند اسبیل لے فرزندین علوم و معارف که بیچون
 اهل لعد بدان حکم فرموده است زبیرج و زبشارت از اثر و علی فلان و کمل علوم که بعد از ارسال در نظر
 آمده و حقیقت واجب تکا و تقدس حقایق ممکنات و لکما یکنون لمین بیان فرموده اند مخالفت کتاب و
 و از زبشارت با قول اهل حق ما که مراد از عازنوی علی و عالم الیه معلولت و اسلام کونیا از برای تعلیم
 است فرموده اند اللهم انما حقایق الاشیا رکما هی بین حقایق اند که در ضمن این علم مبین گشته اند و تا
 مقام عبودیت یا در بر نفس و فلان الحسا که طایم حال سبک است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین حولا
 خود اند و بطالفت دارد از کمال بی ادبی خبر میدهد لے فرزندین این وقت که در اتم سابقه در نظر
 پرا ز طاعت است پیغمبر اولی از مبعوث میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین است که خیر الامم است
 و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ علی الصلوات و التسلیات علمارا مرتبه انبیا بر حق است و در اندوه بود علمارا
 از وجود انبیا کفایت فرموده اند لکن با بر سر با تا از علمارا این است مجددی تعیین نمائند که احیاء شریعت
 فرماید علی مخصوص صلیح از ماضی الفتن که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی از مبعوث است در بر پیغمبر اولی
 که گفتم فرموده اند و زین ظهور وقت عالمی عارفی تمام المعرفه در کما است که تا یم مقام اولی از مبعوث هم سابقه باشد
 شعرفیقین روح القدس را باز در فرماید و دیگران بکنند آنچه میسازد و ای فرزند وجود صرف مقابل علم
 صرفت و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب بود است تکا و تقدس عین هر خیر و کمال هر خیر
 این جنبه هم اگر چه بسبیل حال باشد و انموطون گنجایش ندارد که شایر بخلیت دارد و معدوم صرف تکا
 ان وجود است آن علم است که چه نسبتی و اضافتی با دره نیافته است و همین بر شرف نقص است خیر
 این جنبه نیز در اینجا میگذرد که بوی اضافه دارد معلوم است که ظهورش بر وجه تمام که مقابل حقیقت آن
 صورت بند و لفضله متمین الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف و جاتم صعوات معدوم صرف حال اگر
 مقرر است که زوال نماز هر وجود است پس کسی که وجود او بعنایت اللہ سبحانه بضرورت وجود صرف
 شود زوال او ناچار بعد م صرفت که مقابل دست خواهد بود ولیکن در وقت هر وجود آنجا است که
 هر دو

لازم است در وقت نزول صبح محقق است که مقام علم معرفت است و تحقیق صحو و تعالی ذاتی که بر است
 از شایستگی و منزله است از ملاحظه شیون اعتبارات ذاتی شرف میبازند و می دانند که پیش ازین
 هر تخیلی که محال شده بود در پرده ظلم از ظلال سما و صفات و شیون اعتبارات بود هر خدای تعالی
 را بی ملاحظه هما و شیون اند و تخیله حضرت وجود صرف شمر و سبحان اندان عدم که ما وای هر شرف و تقوا
 بود سطره ظهور نام حضرت وجود که معنی چنین اگر در آن یافت که هیچکس نیافت قییمه لذات بود سطره حضرت
 مستحق گشت لفضل باره انسانی که بالذات بشارت مائل است از همه نسبت تمام این علم دارد
 در تخیله حاصل از همه فایده بود بر همه ترقی گزید عو که مستحق که هست گناهکارانند باید دانست که عارف
 نام المعرفة بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول نماید و آینه داری حضرت وجود نماید بر آینه جمیع
 کمالات سما و صفا و در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا هم در انوار و منور و بالظان فیکه مقام جمال تفسیر
 است که اندر اول فیروز و این نیست و این آینه داری لباسی است فاخر که بر قدا و دوخته اند و خزینه حضرت
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آینه داری در مرتبه علم است و آینه آن عارف و در مرتبه
 خارج که مضار جمیع کمالات را دانوده است سوال سینه مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است
 کدام اعتبارات وجود گفته اند جوایب هم با اعتبار خارج لاشی محض است اما در علم و امتیازی پیدا کرده است
 بلکه ظهور علم نیز حاصل نموده و زینت با آن جوهر منی ملو و مراتب وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه علم
 هر چه از نقص شرات که ثابت شود از وجود که فیض است لاجرم سلو شیب بدو و هر کما لیکه در مرتبه علم
 سلو گری در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس با چار عدم سبب کمالات وجود گشت و لاشی لاشی
 الا بذرا فافهم فانه یفکرتک الله سبحان اللهم لے فرزندان معارف که سوره یافته است امید که از الهامات
 رسا باشند که اصلا شایسته سانس شیطان را در اینجا مجال نبود دلیل نیستند و آرد که چون رصد و تخریر
 این علوم شود و تخریب قییمه از نوری جلیس طایفه گشت و بد که کویا ملائکه کرام علی بنیاد و علم صلوة
 و السلام از لاهی انعام و دفع شیطان میکرد و ندونیکه شتند که در حوا ان مکان کج بود و ولید سبحان علم تقیته
 احوال چون انظار رفعلیل از اعظم محمد است با طهارت این نعم عظمی حرات نموده آمد امید است که از نظر
 برابر باشد و مگر در حجاب گنجایش باشد که بصامت الله سبحان از نقص شرات ذاتی خود هر وقت نصیب است

و کلمات هم مشورت کنایه محمد صبحانه زین العابدین و لا افراد صلوة و السلام علیه رسول و ایا و سر و او
 اگر کلام درهما العظام و السلام علی سائرین تبر الهدی التزم متالبه المعطفه علیه علی الصلوات و السلام تبر الهدی
 و الکلمه مکتوب صدسی و پنجم بلا عیاضو سمرقندی و حاجی بیگ فرکیبی و خواجیه شرف کابل صدویا
 در بیان این محبت اربع طائفه سرایه سعادات و نیویه و خرویه است و توفیق آیتان احکام شرعیه و تحصیل
 معنویه از قرأت ان محبت است کما یسب لک الله بعد صلوة و صلوة و تلبیه الدعوات معلوم شریف و سوال
 حقیقه و شش تان تحقیق با و کلمات شریفه که سببی از فرط محبت و شوق بود و بوصول ان سبب بود
 که دیدید تبر الهم سبحانه علیه هذا الخیر من محبت سرایه سعادات و نیویه و خرویه است از حضرت حق سبحانه
 و کلمات است که سعادت بران مسالت باید نمود و توفیق آیتان احکام شرعیه نتیجه این محبت است و تحسین
 جمعیت باطن این هودت اگر عالم ظلمات و کورت را در باطن بریزند درین محبت لیه بار اول
 غم بناید غم و بلکه امیدوار باید بود و اگر کوه انوار و احوال در باطن فاضله کنند و سمرقندی این محبت
 بر در اندر خبر فریاد بپوشاید است و استدرج باید شود و این شش مرتبه انبیا حکم داشته متوجه کاغذ
 باشند و امور لاطل عمر که انما یرتلف نازند سه همدان درین توأست که در لطفه و نازند
 و السلام علیه و علی سائرین تبر الهدی التزم متالبه المعطفه علیه علی الصلوات و السلام و فیها درین
 کلمه مکتوب صدسی و ششم بعد و فراد که بیان شیخ محمد صادق علیه السلام در بیان معنی این
 اسرار صدویا یافت بعد صلوة معلوم فرزند علی رشیدی با و که از مکتوبات که در شرح احوال نوشته بود
 چنان غمگرم گشته بود که شمارا مناسبتی بولایت خاصه محمد علیه صاحبها صلوة و السلام و تحسین بیاد صلوة
 از میخیزد شکر خداوند جل جلاله بجای آورده که از درها از روی بندگی و شکر که در حق شما بعمل برود
 و این مان میدار گشته است و چون باشد که شمارا باندولت جدید یکدیگر اتفاقا درین محبت و جو شمارا درین
 مسکو یافت علی بنینا و علی الصلوة و التلبیهات و انما یحاشی و در هر ولایت ساختند سبحانه
 بعد ولایت علی و اکت چنان شمارا بقرودین ولایت در آورده اند زیاده از بسبب زود است که در کتب
 نخواهد گشته پرورش نماید و معلوم است که از ضعف این نسبت معلوم شما شده باشد و حال چون و بعد
 آورده است امید است که حاکم شما نیز گرد و در اتعالمات حضرت حق سبحانه بنویسد که با این ماصی

علم التواضع والالتواضع من ان علم کما برنوبجاری وکنذا لطف بمن ظهرو باری و اگر برود
 ازین صدر بانم و چو پیش کز لطف کس تو انم و دیگر فرزندی غری محمد سعید کرد و مکتوب و اطهار احوال
 نموده بود بسیار صیل است بان خصوصیت از یاران کم کس را رود او است امیدوار است که حضرت جان
 و تکا اورانیز بولایت خاصه شرف گرداند و فرزندی محمد مصمم خود و افضل فضل و کمال سلطانه بالذات قابل
 آمد و است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه لعلی او و بعد قریب علیه علیه الصلوات و السلام مکتوب و در صدر
 و سعی و هفتم پناه محال بنیانه که صد و پانزده در ترغیب متابعت سنت میر علی صاحبها الصلوة و السلام
 و توحید و طریقی طریق عاید نقشبندی قدس الله تعالی ابرار هم تنها الله سبحانه و یا یکم علی جاده شریعت است
 لم مصطفوی علی صاحبها الصلوة و السلام و توحید و علی الاله اکرام و صاحبها بطعام اغوی رشدی کا بر طریق علیه
 قدس الله تعالی ابرار هم التزام متابعت سنت سنیة نموده اند و اختیار عمل بفریفت فرموده اگر باین التزام و
 ایشان را باحوال مواجید شرف سازند نعمت عظیم میداند و اگر احوال مواجید یا ایشان برهند و برین التزام
 و اختیار و توحیدی بدان حال نمی پسندند و آن مواجید را میخواهند و آن فتور خریله خود و چند نمانند
 زیرا که بر همان جوکیان هند و فلاسفه برینان از قسم تجلیات صور و مکاشفات شمالی علوم توحیدی است
 و از نماند و غیر از خریله و رسوا نتوانند و در جزو جبر و جبران نقد وقت شان نیست آن براد چون افضل
 الهی جل سلطان خود را در سلک راه این کار و نخل ساخته است ناچار است که متابعت ایشان از التزام
 و سر کون مخالفت اگر نجایش نماند تا از کمالات ایشان سودمند و بر ضرر دار گردا و لا تسبیح عقاید بر وفق
 اهل سنت و جماعت کثر هم الله سبحانه فراید و تا نیا علم فرض سنت و واجب مندوب محال حرام و مکروه
 و شکر که در علم فقه مذکور است و عمل به مقتضای این علم محال نیز باشد تا نوبه معلوم صوفیه برسد آن دو جای هم
 نماند طریقی علم قدس محال است و اگر احوال مواجید به حصول آن دو باز و میرشد خریله خود را در این بید
 و نیست و از این احوال مواجید متجاوزه باید نمود و عا کالانیت و غیر این همه پیچیده علی الرسول لا اله الا هو
 سبحان شیخ داوود آنجا آمده اند صحبت ما ایشان استتم شمرند یا پیچیده نصیحت و دلالت نمانند و تقیاد نمانند که در صحبت
 بر یاران این کار بسیار بوده اند و راه و روش ایشان معلوم نموده یارانیکه نجاند و توسط حضرت مینماید
 و خلیل غیر طریق علیه گشته باید که صحبت نشان الیه انصاف شمرند و در حلقه کجا نشینند و در یکدیگر فانی باشند

تا بحیث حاصل شود و سماطه تیرتی آنها در مطاله کتوبات ملازم گیرند که سو و مندهست و او دریم تر از کتب مقصود
 نشان و در تسلیم علمین است و بعد از آن از ترم کتابت المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیمات آنها و کلماتها علمیه
 و در صدقه می و هشتاد و هجده نفر بر محمد بنان صدور یافت در بیان آنچه در بخش اخوان میدار بجاست و در تیرتی
 مباد و احوال معارف مریدان باعث توقف پیران شود و بجز آنچه برگردد و در بیان آنچه احوال مریدان
 باید که موجب باشد که ترغیب ترغیبات نمایند محمد بنان علیهم السلام علیه السلام علی سید المرسلین علیهم السلام
 همچنین کتب شریف که بصحبه کس فرج احمدی رساله شده بود و در عنوانی است و بجز رحمت ذوالان
 در چون احوال تشریح مریدان ایشان بقیه میل اندر بجا یافته بود و رحمت افزو وزیرا که در تحفه خوان
 بموجب کتبات احوال انکم فی الدین میدار بجاست و کریم بنده حضرت کاتبیک نیز میورای میخیزد است لیکن
 که منظره نظر احوال اعمال خود باشد و ملحوظ سکون حرکت خود بود و با و اگر ترغیبات مریدان باعث تقاضا
 بیان گردد و در حرارت تشریح خان مرشدان برودت نماز و از میخیزد ترسان لرزان باید بود و در احوال
 مقامات مریدان در نگاشته و بر باید بدست چه با آنچه باضا مفاخرت و مقامات باید که در با و از
 در دوازده مجتبی باشد که در دو بجا باید که حکم بحیا ر شفته سر الل بیان نیات مریدان باعث خرمی و شجاعت
 باشد و حرارت طلب ابدان موجب است و غیرت بود باید که تصور اعمال معتبر و شستن نیات الان و
 اسان حال خال بکلید من می دید و طویلی شده هر چند متوقع از او ضام پسندیده تا همین قسم مقامات اما
 ملاحظه اعدای من که اماره و لعین بود و در بطریق ناکید سابقه کرده آمازین با هماد و بر تو و سرگرمی بود
 طالبان فتنه که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتضای بر یکدیگر از قصه است خواججه و سید صاحبان
 در خدمت حاضر باشند توجه شما مجال ایشان برود و با تم عرض باشد مریدان لطیف هم اگر توفیق تو یافتم
 مدونانند که تقاضاست میداند که نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه قادر بر الواسع می نمایند باید که در نظر
 نقشه بنده چه کسی است طریقه تعلیم کنند که مغلط و در طریقه نشود و اما اگر راه و شجره طلبند و متوجه راه دور
 و بصیحه فرمایند و تسلیم علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم علی سائرین است و بعد از آن از ترم کتابت المصطفی
 و علم از الصلوات و تسلیمات آنها و کلماتها مکتوب صدقه می و هجده نفر بر محمد بنان صدور یافت و در تیرتی
 او که نوشته بود و در تفصیل موده محمد بنان علیهم السلام علیه السلام علی سید المرسلین علیهم السلام

بهین حقیقتی که از روی تحقیق محو بالمرسب است بودند بجا لوه مضامین آن متبهم و مشرک و بدو
 بودند عرض حال بر تقدیر احوال است بخند و ما مقصود از حصول احوال گرفتاری محمول احوال است و چون
 این گرفتاری حاصل است حصول احوال گونا باشد نوشته بودند که در حضور ما کور شده بود که در حق شما غم
 بسیار کردیم بخند و ما واقعه کذاک لکن حصول التمرات منوط بر و رالد مورد الا زمان حال بحیوة و لکن الهیات
 الشیر و لا تجال از مقول و لا انما صحیح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از آن
 متعریف شده اما خبر است بخاطر پیچرسانند از سوی دیکر رفته بودند نوشته بودند از انحصار انالات
 بخاطر پیچرسانند از احوال خود گفتیش غمده بودند سجانة محمد و الهیة که شمار از مقبولان ساخته اند قبل
 قبل مبلغانه نوشته بودند که در سخن را ده آمده بودند که مقنین ذکر بگیرند بخند و ما استخاره در هر امر منوط است
 و سبک لیکن در کفایت که بعد از استخاره امری ظاهر شود در جوابی در واقع یا در سبک که دلالت بر
 بر فعل یا ترک نماید بجا که بعد استخاره رجوع بقضای بدین بود اگر در اقبال آن امر زیاد از پیش است دلالت
 دارد اگر اقبال ما اقتدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نموده هم منعم نیست در زیور استخاره را که بر
 سازد و تا زمانی که اقبال منعم شود و نهایت بخار استخاره تا اهفت مرتبه است و اگر بعد از او ای استخاره نقصان
 در اقبال سابق منعم شد دلالت بر منعم است در زیور نیز استخاره را که سازد و گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
 استخاره که راجعتر از دلی است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در اول مرتبه عبارت رسال
 مبداء و ما در بیان جدید کتب ح تحریر یافته است پرشید بودند و ما با شرت دوم مرافعی را که کس
 افعال جسام است بواسطه آن جدید کتب است ازین قبیل است مدعا که از روحانیت اکابر قدس
 تمام اسرار هم که انقباض جسام است کلاک الاعداد و لغزرت الایار بوجه مختلفه و بخار شتی مبلغان
 از فتنه ظلمت رفته بود حضرت معصیان که شمار بلکه بقصد شما از شران طایفه محفوظ ساخته است لغزرت
 خاطر متوجه جانی من و با شدت و تقدیر امید است که این حفظ را موقت بنویسند سازند آن که
 و هم لغزرت اما اهل ان بقوم الرضیعت زمانیکه تغیر وضع صلاح و خیر از شتی سلیمانان بخدمت قال
 بجان و دلی الله لایینه بقوم حتی تغیر و اما بالفهم در اسلام مکتوب صد و چهل و شش
 صد و یازده در بیان خطای این راه و بعضی از فراموشی طیبه الا الله بخدمت سلام مبداء

اصفیة رساله که شرف من جعل فی الزمان تا بود در سید طالع ان باعث سرت گشت عود مشرق چنین بود مجرب باشد
 اما باید که از احوال گذشته بحال احوال بد رسید که انجام جهالت و نادانیت بعد از آن اگر معرفت شرف
 سازند خیر دولت با جمله هر چه در و بد و دلش و آید قابل نفوس است اگر چه شهر و حدت و بکثرت باشد
 چه آن حدت او در کثرت اصلاح گنجایش نیست آنچه بنما بر شیخ و شمال این حدت است او پس سائل شود
 ذکر کلمه طیاره الله است و بخار این کلمه تا بخدی که در و بد و دلش هیچ نگذار و درخت را بجزرت و جهالت
 نیرود و معامله را بقضا اندازد و تا بجزرت و جمل برود از فنا نصیب نیست آنچه شما ندانسته اید بجز بعد است
 زینا و چون بعد از وصول بحال فساد است و بد اول قدم درین زده باشند و مل و کجا و بقه ال کار است
 کیفیت الوصول الی سعاد و در دنیا به نفع احوال و در شهر خیر است و احوال شما درست اما گذشتن از آن
 لازم است و سلام علی من تبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است
 شریعیه اگر عیان و امانه سجانه در توان فعل خدای با شریعت پیدا آید خرابی خود در آن بد نیست طریق
 استقامت نیست و سلام مکتوبی صدی جعل و بجز بجا نیست لانا صاحب محمد صدو و یافت در بیان شرف
 بعضی یاران لبخند و معلومه معلوم اخوی رشیدی با که احوال بخیر و دسترس است ایران اینجا
 خرم و خوشوقت اندیشه مخصوص لانا محمد صدیق درین بام نیابت الله سبحانه و بولایت خاصه شرف گشتند
 و از هم بجز با هم طبعی شد بجز دو که نظر نفیق دانند از خجالتی با فرماصل کرده شاید بجز
 نمایند و الله مختص بر جنت من ایشان گاه گاه از احوال خود و یا را نیک در خل طریق شده اند و نوشته اند نوشته
 و چند روز خجالت استقامت و زنده است سلام مکتوبی صدی جعل و دو یکم بجا است لایه اول این صدو
 یافته در جوابی من سوره الهان و بود ندید محمد و معلومه و تلبیه الدعوات سلوم اخوی غری با و در پیش
 کمال صحیفه شریف رسانید و بجز رحمت گشت از دید قصه و تمهید شرف نیات اعمال خود نوشته بود
 بوضوح بنام سید از حضرت حق سبحانه و تعالی در این و در سؤال است و تمام این با تمام مطلوب درین راه
 این هر دو دولت اطلاق امور است نوشته بودند و متفلسفان و مذکور است که شرف است تمام و تقدیر تا کمال
 و چه مقدار حبله ملاست این هم مبارک بر طرف میگردند و نهایت نفوس و ثبات تا بجز است از
 کلمه شرف که بجز اینها پیش می آید و چه مقدار حجب بر تقدیر میشوند بدانند که ذکر عبارت از طرف غفلت است

در جل مظهر از غفلت چاره نیست چه در تدار و چه در انباشت طریقی هر وقت میباید برگشت تعاریف فوری
 در بعضی اوقات در کرم فئات غرض اول نغمه است در بعضی دیگر اوقات در کار و اثبات نسبتاتی مانده است
 باطن را بجای تازمان رفاه غفلت بالکل از ذکر گفتن چاره نبوده اند هر وقت که در تدار این فو ذکر تعبیر
 است و در توسط و آنها این و ذکر استغین نیست اگر تبادرت قرآن او اصله نیز نظر و غفلت نمود که
 گنجایش دارد ولیکن تلاوت سران بحال تو متوسط است و از نماز نوافل مناسبی نیستی است باید در
 که حضور حضرت ذات تعالی و تقدیر کمال ملاحظه نماید و صفات باشد اگر چه بود و در تو همچنان حدیث کرده و جل
 است این غفلت را نیز طریقه باید بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود
 نیست و در روان دیده اگر نیم مست بسیار است با او قایل که در میدان نوشته بود و نه پیش ازین غیرت و در
 نوشته بود که اینها بیشتر از نور وقت ظهور اینها رسیده است منتظر باشد و کار کنند که کیف اوصول الحسنة
 و در خفا و قتل ایجاب و چنین نبود و در اسلام مکتوب صد و جل و سیوم سبب بلا بود و محبت صد و ریافت
 در بر خیزد طریقه حلیه کشند بود بعد و صلوة و تلبیه الدعوات معلوم اغوی غوی بود که چند دفعه در کتابها
 متعدد و طلب نصیحت نموده بودند اما این حقیر نظر بر جزایبهای خود انداخته افرازی در اجابت آن رسول
 نمود و چون طلب برگشت بصورت چند فقره نامر و نوشته آمد تا تمام نمایند و بدانند که آنچه بر شکست
 و لا بد است و بیان عکس امثال و امر است و آنها از نوای کریمه ما انکم الوجل فخذوه و ما تنکم عن فاع
 شایسته نیست و چون ما مور با خلاص است الا المد الذین اجمال الص و ان فقا صوت نمینند و در محبت
 و تیره متغیر نمیشود و لاجرم سلوک طریق صوفیه که حاصل فنا و محبت فاتی است نیز ضروری است تا حقیقت غلام
 صورت بند و طرق صوفیه در مراتب کمال تحصیل چون خود متفاوت است اصالت پس هر طریق که طریقت است
 سنت سنی باشد و فوق باتیان حکام شریعی از برای اختیار اولی انبب بود و ان طریق طریق کار بر
 است قدس الله تعالی بر اسم العلیه چه این بزرگواران در بین طریق التزام سنت نموده اند و جناب است
 فرموده هما لکن عمل بر حضرت تجویز میکنند اگر چه بظاهر و در باطن با فرمایند و عمل بر غیریت از دست
 اگر چه بصورت و در سنت متصرف و اندا حال مواجبه را تابع حکام شرعی ساخته اند و از فاق مبارک خام
 علوم و بیند انست چه این نفس شرعی و رنگ طفلان مجوز و مویز و جد و حال عرض میکنند و تبرات

ضروریست و بنابر این بعضی بگردانند و از فقرات دینیه لغتومات کبیر لغت است نمایند و میباشند
 که حال ایشان بر مقام است و وقت ایشان بر تهنوت نفس ماسوی را بطین ایشان بر نیمی ستلاشی میگردد
 که اگر هزار سال تکلف و انحصار ماسوانا نیند میرشد و دلان تخلیه ذاتی که دیگر از کابری است این نیکوکاران
 دانسته است حضور که غیبت و در آن باشد نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال عالم
 تجارت و ملاحظه فرمایند که در بیان حال ایشان است سرزد که طریق ایشان تقریب است و البته موصول است
 و نهایت دیگران مدیاریت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که حضرت صدیق منسوب است
 رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتها است آنچه است اما فهم که هر طایفه این کار بر سر زدند و یک است که قاضیان
 طریق علییه نیز از بعضی کمالات ایشان نگارنایند **۵** قاضی اگر گزاین طالبان الحق بقصود ما شکر کرد
 بر آرم زبان این کلام را بشاعر عوب فرماید **۶** فدک الابی جمیع تسلیم و اذا جمنا ماجر الجاهد حضرت
 خواجگار در کسره فرموده اند که خواجگان این سلسله علییه پس از مدتی امر بر سر زرقی بود و قاضی
 نزارند کارخانه ایشان بلند است **۷** صیفا شد شرح او اند جهان و همچو از عشق باید در نهان یک
 گفتم و صفت تاره بر ندید پیش از آن که خوف آن حسرت نوزند **۸** اگر فائز در میان خصم ایس کمالات این
 برگزیدگان ثبت نموده آید یک قطره باشد از دریای نهایت خود اویم تر از کبر مقصود نشان **۹** و سلام علم
 من اتجه الیهی و انتم سألتمه **۱۰** مصطفی علیه السلام **۱۱** این اصوات نینفله اوسن استیامات الکلمها مکتوب و **۱۲** صد
چهل و چهارم بلا هم صاخر کولابی صد و یافته در جاکبایی که نوشته بودند در بیان خرابی خود مکتوب **۱۳**
 اخروی رشدی خواجگار صاخر و صواب است از خرابی احوال خود نوشته بودند اما میست که از آن هم خواب
 گرد و نهایت این خرابی مکتوبه که هم فرزندی رشدی درین ایام نوشته اند را بر یافته است از **۱۴**
 معلوم خوانند فرمود اگر میدانند که بولن شما آنچه خرد و در سبب محبت یا ران است اگر اصلاح دانند خرد و
 دیگر کم است نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت و سه دار که تخراب و توجهات بود عت
 ان سفر اند و انیقام از بفرزندی رشدی عنایت فرموده اند و دخل ملائمت ایشان **۱۵** اند و نیز آنچه
 و دیگر ساقران در ملائمت ایشان نشسته است بازان که در نزل طریق علییه شده اند علی مخصوص **۱۶**
 مرتضی مولانا شکر الله سر **۱۷** و دعوات فراوان مخصوصان فرزندی خواجگار محمد صادق **۱۸** سائر را در

تمامه میران را عا سیر مذکور **صد و چهل و نهم** اصلاح صدویافت در جواب استفسار آنکه
 بود و بعد بعد معلومه و تلمیح الدعوات نماید که مکتوب شریف و کلمه حق صدرا سالده شده بود و در سید حبیب
 فرحت گشت نوشته بود مذکر گفته و اثبات تا بابت و یکت در سائیده است اما دعوت غیث و
 هم گاه گاه رو میدم بحبت آنا و در گفتن ظاهر اشراط از شرط منقو دست که تخییران عدد مترتبی گشته
 بالمشافه انشاء الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر سببها نموده بودند معنی این قول او نوشته بود مذکر
 صدیق رضی الله عنه کا خود را تمام کرده فرمود مذکر لسان لفظه ذکر القلید و سوریه ذکر الودع
 و ذکر الکفر بلانکه چون ذکر نبی از ذاکر کند کورست هر ذکر کی باشد و مقصود فاشی اگر ذکر است مذکور
 لاجرم ذکر لفظه و سوریه شرک و کفر نموده بهر چیز درست و نامانی چه کفر خرف چه ایمان به هر چیزی
 راه و انبی چه زشت نجرت و غیره یا با اما ذکر بعد من این اسامی پیش از حصول قنایا باید دانست بلکه
 بعد از حصول قنایا وجود ذاکر نبوت و ذاکر نبی هم نیست اگر در مینف جفای مانده باشد و حضور سببها خواهد نمود
 که در صلاکات نگات پس این قول نسبت بحضرت صدیق فرعون خصوصاً بعد از تمامی که سخن نیست
 استفسار و ایمان بود که نوشته بود مذکر شیخ ابوسعید ابوجعیر طلب ایل بمقصود از ابوعلم سینا نموده بودند او
 جوابی شته کرد و می کفر حقیقه و برای از اسلام مجازی و شیخ ابوسعیدین القضاة نوشته که اگر که سال
 عبادت میکردم بخارجین کلمه علی سینا حاصل شد از غیث عین القضاة نوشته که اگر که فهمید مثل ان
 بیچاره طغول و طلام گری شدند باید دانست که کفر حقیقه عبارت از فیه ثانیه است بالکل متنا کثرت
 است تمام که مقام فساد و فوق ان کفر حقیقه مقام سلام حقیقه است که بر طبع نقابت کفر حقیقه نسبت
 با سلام حقیقه منقصت تمام دارد و از کوه نظری بن سینا است که با سلام حقیقه دلالت نموده و می
 او را از کفر حقیقه هم نسیب نموده از روی علم و تقلید گفته نوشته بلکه او را از اسلام مجازی هم خطا و فرنگ گفته
 و در فرشتها فلسفه مانده امام غزالی تحفیر او بنیاید و چون که اصول فلسفه او منافی اصول اسلام است و دیگر شیخ
 ابوسعیدان عینقیات بسیار مقدم است با وجه نویسد اگر شایسته است باه اقی مانده باشد و حضور سببها
 نمود و سلام مکتوب **صد و چهل و ششم** بهر محل همان صدویافت در بیان حصول مقام که متوجه و صحیح
 بوده است و مراتب کمال تحصیل بیان و سبب توافقه که در بعضی اوقات میاید و بسبب لیس الرحمن از این

احوال و سیرت البصیرة علی سید سلیمان که در صحابه اطهارین صحابین صحیفه ترفیقه که بتواتر دولتی سید و خاندان
 فراوان رسانید فاصدی متوجه آن عمل و نوشته و اجاب هر یک علی و ه منوشت سحر و خاندان دست
 بعد از وصول مکتوب که بمصوب سیر و ادارا رساله شسته بود در روزی بعد از نماز باراد در حلقه یا لان شسته بود
 بنحوت بانجوست نوبه بجا نشانی پیدا شد و در صد و دفعه بقایای ما که بنظر می در آمد گشت استقامت
 ظلمات و کدورت که محسوس گشت نمود تا آنکه کمال کمال تمام در کمال گشت و آنچه در قنایط است و است
 انضاده بود در میوه لان بدین شکل شد ختمه که در جانب کمال هیچ متونی و منظر می نامد لان قیوم هر وقت
 اولک یا خدا بقدر وسعت شیا نشیند و تا زمان طویل صورت متالیه نمیند را در نظر داشت تا بقضی که بعد
 صدق است حاصل شد بعد سجانه علی تلک حصول بندرت او بی ان واقعه است که شام دیده بود
 و حصول انرا به باله و تا یکد ساله نمود دید بعد سجانه و البته که در ام شام تمام او ایانت و دعوی و خبر شسته بود
 امونی گشت امیدوار است که تحمیل ان باره این کمال حاصل می در دست و صحران حد و بود و در سیرت
 شامانگر که دراز می توفیق خود نوشته بود در ظاهر اسباب قبض منفط است و چون قبضه شامانگر طویل
 الذیل است سبب انرا باره سبب طویل خواهد بود در کمال در انجالت برایتان همان ادا عیانت
 دارند و تحمل نمیند باشند و یکد درین سال معلوم بلند و معارف چند بنظر آمده است از انجمله و سوده
 اخوندلانا محمد امین همراه آورده اند یکد و جل شرح بعضی از با عیانت حضرت فاطمه است قدس سره که در
 وقت قورات یا لان فیروز آبادی نوشته شده است و لان ساله علوم نوحید امیر تقیرین را با عیانت
 اندر ج یافته است و تطبیقه و راه در میان علماء و فقه که بر وحدت وجود قائمند در نجی تحریر یافته است
 که تراغ و لغین بنظر ارجح گشته و دریم لان و سوده مکتوبی است که بنفر زیدی ارشدی باطنی سید بنجر
 یافته است علو و جبران معلوم است مطالع خواهند دریافت اگر امری لان ندرت نفسا نمایند مکتوب
 چهل و هفتیم جو فان پنجم را حاصم الدین احمد صد دریافت در میان آنچه دلیل بر وجود حق است
 و تقدیر حق وجود حق است جل سلطان نامه سوسلی و نما و مانیاسف که گفت ربی بغیبه انواریم لابل
 عرفت نسخ الایم ربی جل علفانه سجانه الدلیل علی ما ساهه لاله کفر فان الدلیل انهم من بلد اولی ان
 شیخ انهم من سجانه لان لا شیا را ما طهرت بر من سجانه و نما فهو الدلیل علی نفسه و علی ما سواه فلاح حق

و در حق تعالی بیجا از حق تعالی
و در حق تعالی بیجا از حق تعالی

ربی بر بی و عرفی لا شیاء بر یکا فالبرهان هینا لعی فدر علم اکثر انی و التفات و تفاوت نظر و اختلاف
 باختلاف النظر بل المجال الاستدلال البرهان ثم اذا اخفرتنی و وجوده سبحانه و لا یرتیب ظهوره لکما فی قول
 الیدینتا و ما فی ذلک علم احدا المرضی قبله و عشاوت علی بصره و الاشیاء محسوسه بحواس الظاهره و معلوم
 بالضرورة ان وجود ما منتهی و تقدس و فقدان هذا العلم لبعض یوسطه عرض المرض لا یضرب فی الظهور و لا
 علیکم و علی سائر من تبع الهدی التزم متابعت المصطفی علیه و علی الصلوة و السلام تمها و لکلها مکتوب
 و و صد و چهل و هشت تم نیز علی الجنب نیز احسام الدین احمد صد و ریافت در بیان آنکه کل البیان
 انبیا و علیهم الصلوات و التسلیات از جمیع کمالات ایشان نصیب بطریق تعین و بیان آنکه هیچ
 بر تنه نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص آن سرور علیه الصلوة و السلام گفته اند چیزی نیست
 و اما ذلک بحدود العدمی بدانها و اما کما انهن ندی لولا ان بدانها بعد اقد جارت رسول بنا با حق صلوات
 الله علیها و تسلیما سبحانه علیهم علی اتباعهم و اعوانهم و فریته اسرارهم کل البیان انبیا علیهم الصلوات و تسلیما
 بوجه کمالات تالوت و فرو و محبت الیکه بعض عنایت و موسبت جمیع کمالات انبیا مشهور و را جبریت انبیا نیز
 بکلیت بزرگ ایشان منضمه میگردند و هر گاه که فرق نماید در میان متبعان تابعان لا بالا ضلالت و لغویت
 و الا لیه و الاخریه نیز فلک پیچیده ای که از هر متابعان افضل از سل باشد بر تنه هیچ یکی اگر چه او انبیا باشد
 لهذا حضرت صدیق که افضل از نبی است بعد از انبیا سر او همیشه نیز قدم پیغمبری بشد که پلیمان بر جمیع پیغمبران
 از حیث است که سب و تعینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام صل است و مبادی تعینات امتان از افعال
 و اسافل و ارباب ایشان از مقامات ظلال ان صل علو تفاوت الدرجات تکلیف تصور مساوات بین
 و افضل قال بعد تبارک تعالی و لقد سبقتم کلنا انبیا و اما المسلمین انهم لهم المنصورون ان جنبا لکم
 و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس و بیان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیهم الصلوات و تسلیما
 و کل البیان ان سرور از ان تجلی نصیب از با نمایی است که تجلی ذات نصیب انبیا نیست و بتجیبت
 نصیب کل است حاشا و کلا من ان منصوره المعنی فان فی فریته الا ولیا علی الانبیا بلکه مخصوص بوان
 ان تجلی لطیف و تعینت اوست علیه علی الصلوات و تسلیما انبیا علیهم الصلوات و تسلیما
 ان تجلی لطیف اوست علیه علی الصلوات و تسلیما و کل ولیا را برین است بتجیبت او علیه الصلوة و السلام

و در حق تعالی بیجا از حق تعالی
و در حق تعالی بیجا از حق تعالی

انبیا بزرگان این نعت عظمی از نبی طفیل علی بن ابی طالب علیه السلام است اقیات و الیای خاصه و او پیش بر او و علی
 طفیل تا خود او را و شرف و فوق بسیار است انبیا از فرزندان اقدم است و تحقیق آن شبهه از ان این بهترین
 مکتوبات و رسائل خود وجه شستی ذکر کرده و بحق ما تحقیق فی نزهه الهی و مفضل المدینه آنه و ذکر در کتاب مسلم
 شریف بوده باشد که هر چند جمیع انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات بطفیل انسر و علیه علم الصلوات و التسلیمات
 از ان بجز انصیب فرست اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیا ارمان ان نشان بر سر است بخرد است
 و ازین بجز انصیب و از دیگر گفته اند چه هر گاه در اصول آنها اندر دولت طفیل و انکسای باشد بفرود بطریق علم
 چه رسد صدق این معنی کشف صریح است نه استدلال عقلم آنچه سابقا ذکر شده که کمال تا لبان تمام کلمات
 متبوعان انبیا نیز از ان کلمات صلیه متبوعان است نه سلفا تا تمام متبوعان انبیا و بکمال نشان
 از ولایت مخصوصه که انبیا خود بتبیت بهر در گشته اند در میان نشان همین است بتبیت با این بجز
 مخصوص اند و با ندرت عظمی شرف لهذا خیر الامم گشته و علمای اینها در رنگ نیابتی انبیا شریف شده اند
 و فضل المدینه نیز انبیا و انقدر فضل العظیم خویش که از فضل ان خصایص ان ولایت خاصه شریف است
 وقت مساعدت بخرد و کاغذ کونستی او و ولایت المدینه علوم و معارف در رنگ ان نشان
 می ریزد و بر عجایب و غرائب سر اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی ندانند قدر الاستعداد
 یا بلان و دیگر چند روز و حضور اند و چند روز دیگر و غیبت از اینجا گفته اند هر چند ولی می باشد اما بر تیره
 فرسد شوق و یافت ملازمت غوف الحمد است صحیفه گرامی که نامزد این حقیر فرموده بود و در روز و ان
 گشت دید حضور اسعالم از جل نعم است اما توسط احوال و جمیع او محمود است افراط در رنگ نظر از جن
 اعتدال هر وقت و سلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی التزم متابعت المعطفه عالی علم الصلوات و التسلیمات
 مکتوب و صدی جمل و نیم در بیان فضائل متابعت سید الاولین الاخرین کلمات مرتبه بر ان مراتب مخصوصه
 ان بزرگواران و یافت محمد رسد و سلام علی عباد اله الذین اصطفی نجات اخرومی فلاح سرمد منوط بابت
 سید الاولین الاخرین است علیه علم الصلوات و التسلیمات و کلمات و کلماتها لهذا متابعت او بتمام محبتیه حق
 جل جلاله نیز میرسد و متابعت او تجلی ذات تک و تقدس شرف میگردند و متابعت او بر تیره عید است که فرزند
 مرتب کمال است و لهذا حصول مقام محبتیه است سرور از بسیار و متابعت کمال و را مثل انبیا می نبی انبیا

میفرماید و پنجاه روز اول روزم آن روزی که بینه او میماند و لو کان کج حیاتی نرسند و سخا الا باعده و قصه نزل رحمت
 و مسالمة جبرائیل علیه السلام مشهوره الهمة او بسطه متابونه او خیر الایام گذشته است و اکثر اهل جنسیت شده فرمودند
 مسالمة ایشان پیش از حیره امم بچشت خواهند در در و شتمات خواهند فرمود و گنایم گنایم گنایم گنایم
 بمسالمة و التزم سنته و اتیان شریعت علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات فضلها و لمن تسلیمات کلماتها ما نیا
 شفاش شیخ سماعیل بنیادیز نشانیان معارف کماهی حاجی عبدالحق است و السلام مکتوب و ص
 و پنجاهم بلا احمد بر که صد دریافت و حل بعضی استفسارات که کرده بود بسم الرحمن الرحیم علیه السلام
 و الصلاة و تلبیه الدعوات میرساند که احوال او ضاع فقرا بخند و مستوجب حمد است اسئل من اللہ العزیز
 عافیتکم صحیفه شریفه و وصول یافت نوشته بود و بنده حق و فرست که اول است حال او خوبی میاید و این است
 خود میداند معلوم اوستی که در حال اولی در رنگش لاله اهل حد و سماع بوده است که جبر او در پنجاه و نهم
 و حالیکه حال میر شده است جبر او پنجاه و نهم است قبل از حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 میطلبد با بجهال حالت نماند فوق حالت اولی است بارت عدم وجدان و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 وجدان و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 و بحصول مطلوب بجز نری که دران موطن خیر عجز و جهل را نتوانست جهل را تغییر معرفت میکند و عجز را
 اولی می نامند نوشته بودند که ان نسبت را تا شیری که در اول بوده است حالانمانه ببله تا شیری که
 نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس از او که نماند چنان که در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 که بوده است و علوم و معارف خاصه کم نمانده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده باشد که صحبت
 شود و چند روز بهیم با ستم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با جهل و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 یا بنحو مار و ابات نقد در میان بختلاف بسیار دارند و مختار درین سلسله متوسی فقیه ابواللیث گفته است
 اگر خالف نظر با من عدم هلاک است و راه پس در نمیشناسد و الا لکن این شرط و در حد و در حد و در حد و در حد
 نه شرط نفس و جو کما بهر صحیح پس و صیت بجز در نیت و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 دیگر شمار بر کتابت دیگر معروف و نوشته و السلام مکتوب و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 یافت در بیان فضائل خلفار راشدین و نقل حضرت شیخین بعضی از خصایص حضرت امیر و در بیان

و توفیق صاحب کرام علیهم السلام در بیان محال صحیح از برای سعادت و شادانیت ایشان با متعلق به ایک
 بعد محمد و صلوات و تلبیة الدعوات معلوم آخری رشتنی خواجہ شرف باوضعی از علوم غیبیہ و اسرار عمید
 مواہب العارفین و سائر کتب شریفہ کہ اکثر آنها تعلق بغنیان و کمالات حضرت شیخین ذی النورین حیدر کلا
 رضی اللہ عنہما جمیعاً نشسته بحسب فہم قاصر و مینویسد گوش ہوش تمام فرماید کہ حضرت صدیق
 و حضرت فاروق رضی اللہ عنہما با وجود حصول کمالات محمدی معلول برجات ولایت مصطفی
 علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام در میان دنیا با تقدم و طرف لایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ
 علیہ و علیہ آئینہ و علیہ زند و طرف عورت کہ مناسبت م نوبت مناسبت بحضرت موسی ازین صلوات
 اللہ علیہ و علیہ آئینہ و علیہ بنیاد علیہ حضرت ذی النورین بر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ
 علیہ و علیہ آئینہ و علی بنیاد علیہ حضرت امیر بر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات اللہ علیہ
 علیہ بنیاد علیہ و چون حضرت عیسی و محمد است و کلام و لاجرم طرف ولایت و ایشان علی نسبت از
 نوبت و حضرت امیر نیز بظہان مناسبت طرف لایت غالب و سبک لغیبات خلفا ابرہ صفت علم
 از اختلاف بجمہات اجمالاً و تفصیلاً در آن صفت باعتبار اجمال بہ محمد است و باعتبار تفصیل حضرت خلیل
 باعتبار برزخیت اجمال تفصیل حضرت نوح است چنانکہ در حضرت موسی صفت کلام است در حضرت
 صفت القدرت و حضرت آدم صفت التکوین بر اصل سخن در حضرت صدیق و حضرت فاروق حاملان
 محمدی از علی اختلاف مراتب حضرت امیر بر دو طرف مناسبت حضرت عیسی فاہم جانب لایت حاملان
 ولایت محمدی اند حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حامل بر دو طرف فرمودہ اند و توانند بود کہ این
 اعتبار نیز ایشان از ذی النورین گویند و چون حضرت شیخین حامل زبور فرمودہ اند مناسبت بحضرت
 موسی بیشتر دارند چه مقام و عورت کہ ناشی از مرتبہ نبوت در میان سائر انبیاء علیہم السلام و ایشان تمام
 است و گما ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله شد است ایشان در ارم با تقدم بیشتر و برتر است
 رفت هر چند شریعت حضرت ابراہیم و ملت او را جمیع شرایع و ملل فضل کامل است از نجاست کہ نیز فضل
 المرسل را در متابعت ملت او فرمودہ کہ بگوید و عیناً الیک تبرکتہ ابراہیم صفتنا ما را بخشنے است و حضرت
 موجود کہ بر نیز صفت اہم است درنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند کہ باقی تمام حضرت

علیه بر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر همه بماند که ولایت موسی جانبین است ولایت محمدی تقی است
 و ولایت عسکری جانبی با آن ولایت و چون حضرت امیر حامل بلر ولایت محمدی بوده اند اکثر سالها
 اولیا ایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرت شیخین بر اکثر اولیا و عظام
 که کمالات ولایت مخصوص ندهد هر چند اگر نه جماع اهل سنت انفضلیت شیخین بود کشف اکثر اولیا بر
 با فضیلت حضرت امیر حکم کردی بر آن کمالات حضرت شیخین شکیالات انبیاست علیهم الصلوات و السلام
 دست ارباب ولایت از دامن آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کتب و فقه و علم و علوم و درجات نهاد
 کمالات ولایت جنبان کمالات کامله و حقی طریق اند کمالات ولایت زینب ما انداز برای خروج
 بر کمالات نوبه پس مقامات را از سقا صدقه خیر بود و مبارک را از مطالع شورا مرز و این سخن بود
 بعد عهد نبوت بر اکثری اگر نیست و از قبول در لیکن چه توان کرد و پس از این طوطی صغیر ساخته اند
 هر چه او ستاد و انزل گفت همان می گویم با ما محمد صد سبحان و المنة که درین گفتگو بعد اهل سنت شکر است
 سعیم موافق و با جماع ایشان متفق استدلالی ایشان را برین کشف ساخته اند و جمالی را تفصیلا برین فقیر است
 که کمالات تمام نبوت بتا اوست پیغمبر خود رسانیدند و از آن کمالات بهره تمام ندادند و فضائل شیخین
 کشف اطلاع به بخندند و غیر از تقلید رای نمودند محمد بعد از آنکه اندامان انهدی لولان بهرین
 تقدیر است که با الحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر برده است ثبت کرده اند
 بنحاطر سید که حضرت شیخین از خصائص آن موطوع باشد بود از توجه تمام ظاهر شد که و عمل این است
 باستولوب تجویز این دو کار خواهد بود و گویا حضرت صدیق بر در حضرت ایستاده اند و تجویز و دخل مردم
 میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بر درونش بر نهد و شهو میگرد و گویا تمام هست بنور حضرت
 سلاست و نظر این حقیر حضرت شیخین را در میان جمیع صحابه شان علمه است و در چه منفرد کویا
 شاکت ندادند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیهم الصلوات و السلام است که گویا چنان است اگر تفاوت
 بعلوم و فضل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز با نید دولت مشرف ندهد و سایر صحابه که نام با
 عاید علیهم الصلوات و السلام است نسبت هم سر کار دنیا هم شهر با ولیا اوست خود چه رسد عوامین پس
 زود و با بگ بر هم پس اینها از کمالات شیخین چه دریا بنده این هر دو بزرگوار از زرنگی و کفانی در انبیا صلوات

و بفضل انبیا محفوظ قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لو کان لکبرئیتی لکان عمر امام غزالی نوشته که در امام
 غزالی حضرت فاروق علیه السلام عمر بجز صحابا نگفت مات ستمه عشر العلم چون در بعضی در فهم اینجی توقف
 گفت مرا و من علم بالهدیه نه علم حیف نفاس از حضرت صدیق چه گوید که همه حیات حضرت عمر یک
 اوست چنانچه غیر صادق از آن خبر داده و محسوس میگردد و خطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق
 زیاده از آن خطاطی که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوات و التسلیمات پس تا کنون
 که خطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین ابو ازوت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و غیر
 نیز در میان ایشان خواهد بود و چنانچه فرموده پس از فضیلت بر سبط اقره بیت الیتا را بود این تصویر
 از کمالات ایشان چه گوید و از فضایل ایشان چه بیان نماید ذره را چه بیا که سخن را فدا کند و قطره را
 چه بحال که حدیث سحرمان بر زبان آورد اولیا که برای محبت خلق بر جود اند و از هر دو طرف لایق
 بهره م دارند و علما مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بزرگ شافعی و فاضل و فاضل و فاضل و فاضل و فاضل
 فاضل که کمالات شیخین را دریافته اند و ستمه از فضایل ایشان شناخته اند و با حکام با فضیلتشان نموده اند
 و بر بنیهای جماع فرموده اند و کشفی که بر خلاف این جماع ظاهر شده بر عدم محبت حمل نموده اعتبار کرده اند
 کیف و قدر و صفی و صدر الاول فضیلتها کماری و لی بخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کتانی فی زمن
 صلوات الله علیه و آله و سلم لا تعدل ابی بکر احدنا ثم عمر ثم عثمان ثم اهل بیتنا صحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 لا تفاضل بینهم فی روایة لابی داود قال کنا نقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی فضل الینب
 صلوات الله علیه و آله و سلم لیده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و ائمه کفایت الولایت فضل من النبوة
 ازار باب کرسیت و از اولیا غیر موجود که نصیب فرار کمالات مقام نبوة ندارد و بنظر شاه در آمده باشد که
 فقیر و بعضی در سائل خود تحقیق نموده است که نبوت فضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و غیر
 همین است و آنچه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت معلوم
 که سلسله علیقتبذیه در میان سلسله اولیا نیست حضرت صدیق است پس صحابه و ایشان غالب
 باشد و دعوت ایشان تمام بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت
 فوق جمیع نسبتها سلسله اولیا باشد پس دیگر آن کمالات ایشان چه بی برند و از تحقیق معامله ایشان

نور فضل انبیا است
 و آنچه بر خلاف آن گفته از جهالت
 کمالات امام است

چه در میان بنیاد و غیره که جمیع مشایخ نقشبندی درین ساطع متساوی اند کفیل بود جدا حدیث انوار علی
 بقا الصلوة لا یفتنکم الحاکم که حضرت محمد موعود که با کملیت ولایت منزه است نیز برین نسبت خود را برود
 و تمیز و تکمیل این سلسله علیه فرمود چو نسبت جمیع ولایات درون این نسبت علیه است زیرا که سبب
 ولایت از کمالات مرتبه نبوت قلیل انصیب است این ولایت بوسط انساب بخت حضرت صدیق از این
 خط وافر و در کما مرافقا حو بین تفاوت ره از کجاست تا بجای آیی بود حضرت امیر چونکه عامل اول
 محمدی در علم و صاحب الصلوة و السلام تربیت مقام قطب بلال او تا در اولیا و خیرت و جاب کلمات
 ولایت در ایشان غالب است مخصوصا در ادو اعانت بخت حضرت امیر قطب قطب است زیرا
 قدم او است قطب بحجرت رعایت او هم خود را سر انجام نیامد از جمله ولایت برمی بد حضرت
 فاطمه و از این نیز در عقاب با حضرت امیر رضی الله عنهما شریک اند بدانند که صاحب غیر علیه علیهم الصلوة
 و السلام است همه بزرگانند و همه را بزرگی یا باید کرد و خطیب است ولایت کند که رسول صلوات
 علیه و آله فرمود ان المد اختیار لی و حقار صحابا و اختیار لی منهم صحابا و انما ارفع خطیب منهم حفظ الله
 من ادنی فیهم افزه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه علی الیه الصلوة و السلام
 من اصحابی فعدی لیسنته و الله الملائکة و الناس جميعین و ابن حجر از عائشه روایت کند رضی الله عنها
 عنما که رسول فرموده علیه علی الیه الصلوة و السلام ان شرا منی اجسام علی صحابی و منازعات صحابا که
 در میان ایشان افتشده است بر محامل نیک صرف یا بد کرد و از مواضعیست باید داشت زیرا که آن
 مخالفت بنی بر اجتهاد تاویل بوده نه بر مواضعیست که جمیع اول سنت بر آنند اما باید دانست که صحابا
 حضرت امیر کرم الله وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون خطا خطا اجتهاد
 از سلامت دور است از مواضعیست که شارح موقوفه از آمدی نقل میکند که واقعات حمل معصومین
 از روی اجتهاد بوده نیز ابو شکور سلسله و توفیق بصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویة
 از صحابا که همراه او بودند بر خطا بودند و خطا ایشان اجتهاد می بود و نیز ابن حجر در صحت گفته که
 منازعت معاویة یا امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده او نیز شارح
 مناقب گفته که سبب اجتهاد بر آنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده و مراد از صحابا کلام گروه

داشته باشد اول سنت بر خلاف آن کلام اند چنانکه گذشت و تعبیر عموم سخن بر باطن و اجتناب وی کما
 الامام الفاضل القاسمی قال ابو جبر و غیره بالیقین و فیصله عن عبد الجبار حضرت امیر ایزدباشه نقل
 القاضی فی الشفا قال لک منی المدعا منه من شتم احد من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا کفر
 و عرو عثمان و معاویة و عمر و ابن العاص منی المدعی من قال کافر و اهل بیته من شتم من غیر ما من
 شتمت اناس ککل کمالا شدیداً لیکون محارباً علی کفره کما زعمت الغلاة من الرفضة و لافسده کما زعم
 البعض و نسبة شتم المواقف الی کثیر من اصحاب بکیت و قد کانت المصدیقه و وطلو و الزریر و کثیر من الصحاب
 الکرام منهم و قد نقل الطلوعه و الزریر فی قال یجمل قبل خروج معاویة منه عشر الف عام فی تسلیله و تقسیم
 مما لا یجوز علیه السلام الا ان یجوز فی قایه مرضی و باطنه خبیث و کج و عبارات لبطیضه از فقهها لفظ جو و غیر
 معاویة و اقصیه است و گفته کان معاویة اما جازاً مراداً بجزء حد حقیقت خلاف او از زمان خلافت
 حضرت امیر علیه بود و جو یکیش فسق و ضلالت است اما اقوال اهل سنت موافق باشد و اولاً کما
 استقامت از ایاتان الفاظی و غیره خلاف مقصود جناب یمنند و زیاده بر خطا توهم میکنند کف بجوان
 جایز او قد صح انه کان اما ما عدا لانی حقوق المدیحانه فی حقوق اهلین کما فی بعض اوصاف و حدیث
 مولانا عبدالرحمن الجاهی که خطا منکر گفته است نیز زیادتیی کرده است بر ظاهر جزئیات کنز الخیانت
 و آنچه بعد از آن گفته است که اگر اوستحق لعنة است این نیز مناسب گفته است چه جایز و بیست و هجده
 اگر این سخن در باب نیز میگفت گنجایش داشت اما در ما و حضرت معاویة گفتن شتمت مدله و در حدیث
 نبوی بیست و نه فقرات که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام در حق معاویة بنا کرده اند اللهم علی کتاب
 و بحسب العذاب جاد و یگوید در ما فرموده اند اللهم علی ما و یاهد یا و هاهنا حضرت مقبول ظاهر از این سخن
 از مولانا بسبیل سهو نسیان هرگز زده باشد و العیاذ بالله نادریان ایات تصریح باسمه نکرده گفته است
 آن صحابه و دیگران عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهند برینا که تا خدا نماند نسینا او خطانا ما چه از امام شریع
 در دم معاویة نقل کرده اند و نکو هستن دور از فسق با لاکدرا نیده اند شتوت نه پرسیده است امام عظیم که از امام
 اوست بر تقدیر صدق آن را و حق بود با این نقل امام مالک کما فی العین است و معاویة و اهل بیته
 مدینه شتم معاویة و عمر و ابن العاص بالقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر اوستحق شتم بود چه حکم

قبول شایسته و سپید و معلوم شد که شتم اهل اکبر را بر همه حکم قبیل شایسته و اول و درنگ تمام می
و عمر عثمان ساخت است چنانکه با گذشت این ما میستی و دم ذکرش نباشد ای برادرم معاویه و یمن و یمن
نسبت نصیحت از حجاب کرام کم و بیش درین معاویه با و شریک ندید می ریان امیرا که گفته یا فسق باشند
اعتماد از شرط وین بخرد که از راه تبلیغ ایشان با رسیده است و تجویز نموده یعنی را مگر ندیدی که مقصودش
البطلان این است که برادر عثمان را راه این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنده و طلب قصاص
نمودن از قتل او و طلحه و زبیر که اول زنده نماندند بر آنکه نماندند و حضرت صدیق نیز با ایشان
درین امر موافقت نمود و جنگ جمل در اینجا سیزده هزار آدم قبیل سید بنده و طلحه و زبیر که از عسکره میشدند
نیز قبیل سید بنده بر سبط ما خیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه را شام می برد که با ایشان
شتر کشیده جنگ صفین نمودند اما هم عذر تصریح کرده که آن منازعت بر ام خلافت بوده بلکه دستیار
قصاص بود خلافت حضرت امیر بوده و شجره ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابوشکور سلمی که از کابر علماء حقیقیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر و خلافت بود
که پیغمبر علیه صلی الله علیه و آله است ای معاویه را فرموده بودند او را ملک الناس فرقی بهم از اینجا معاویه را
طلحه و خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بود
و توفیق در میان این دو قول آنست که منازعت توان بود که تا خیر قصاص باشد بعد از آن طلحه
نیز پیدا کرده باشد بجهت تقدیر اجتهاد در محل خود و وعده است اگر مخطی است یک جهت و محق را در وجه
بلکه در وجه برادر و طریق سلم درین موطن سکونت از ذکر مشاجرات صحابه پیغمبر است علیه و علیهم السلام
و استیلاست که در اصل از ذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة و السلام ایام که ما شجره بین صحابه
و نیز فرمود علیه الصلوة و السلام ایام که ما شجره بین صحابه علیه الصلوة و السلام ایام که ما شجره بین صحابه
لا تتحدوهم عرضا لکنی بر رسید از خدا جل جلاله و عرض صحابه بنیست بر سید از خدا جل جلاله و عرض ایشان
ایشان از تیر خود سازید قال الشافعی و هو منقول عن عمر ابن عبدالعزیز الیهما ملکنا و طهر الله عنهما ایما
مناظره جنبا استننا ازین حبارت مفهوم میشود که خطا ایشان را هم بزرگان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد و با تیریدی دولت از فرقه فسق است توقف دلنسته او بنا بر اصل منقول اهل سنت است

که شخص مسلمان اگر چه کافر باشد تجویز لعنة نموده اند مگر آنکه پنهان مسلم کند که ختم او بر کفر بود و کاتبی است
وامر آنکه از آنکه او شایان لعنة نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله ولعنهم الله فی الآخرة بل انما
که درین مان چون اکثر مردم بجهت امامت برایش دشتت همواره سخن از خلافت و مخالفت صحاب کرام
علیهم السلام ضلوان نصیب عین ساخته اند و تقلید چهل باب مرده اهل بدعت اکثر صحاب کرام را نیک و نیکند
دو روزنامه سب جناب ایشان بیشتر بی سازند ضرورت شمل آنچه معلوم دشتت در فکرت است او دره بدو
مرسد دشتت قال علیه السلام الصلوة والسلام واطهرت الاضغان او قال لبدء و سببت صحاب فی طهر العالم علم
فمن لم یفعل فی کف فعلی لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین اللقیل لکنه له ضرر اولی عدل اما بحمد الله سبحان الله
که سلطان وقت خود را خفه مذمب بگیرد و از اهل سنت میدانند الا کار بر سلمان ایستگ نشدند این
عظمت صحابا یاد او در بیان یکد ما را حقا در برابر آنچه معتقد اهل سنت است و از ندرت خنان یاد عمر را در کتبی
نیا زنده کار را بر ارفا نهائی روغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرقه ناجیه ضرورت است تا هیچ
پیدا شود و بدو در خرافات و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعت المصطفی علیه و آله و سلم
و السلام مکتوب صد و پنجاه و دو و یکم جناب شیخ بدم الدین صد و ریافته در جواب تفهیمای
گرفته بود که بعد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب خوب خوبی شدی سید فرحت فراوان ساند
تفهمای یافته بود معلوم شریف بوده باشد که سید العین حضرت نوح حضرت ابراهیم صلوات الله علیهم
و تسلیما سبحان الله علی نبینا و علیها صفة العلم است چنانکه سید العین محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز همان صفة
است تفاوت بیجات و اعتبارات است چه نصف را وجه عالم است و وجه دیگر معلوم وجه او بوجت
ملازم است و وجه نایب بخت و نصف را نیز جمال است و تفصیل هر یک را اعتبار سید العین بر کرده است
دیگر معانی که تعلق محتمل از نبوت و ولایت دشتت در کتب یکدیگر بجهت شرف نوشته تفصیل اندراج یافته است
بکار نوشته از انجا بلند و دیگر خوب است در جواب تفهیمای فرق میان قطب غوث و خلیفه زید و فزون
بر وقت دیگر موقوف از ندرت سلام مکتوب صد و پنجاه و سه و بیست و یک تا شیخ اولی سالی
صد و ریافته در بیان جواب سولا در بیان بی خجاستی این راه و تفضیل بیضی از مقامات پنا
طریق بسبیل نروا جمال بعد محمد و صلوات و تلبیز الدعوات میرساند که احوال او ضاه خضر را خجی بود

مستوجب است اسما علی سجا سلا سلم و عاقبت کم و تباکم و متماثلکم علی الطریقۃ لمرضیہ بل مصطفی
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام کم تحمیت بیان احوال او احدیکه لسان مولانا عبدالمؤمن حواله نموده بود در
 جواب آن فرموده مولانا مقصیل چه را وانمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب من نظر کنید زمین را
 و اگر بجانب آسمان نظر کنید اندازم آنرا بنظر من یا بم پیش کسیکه میروم او را نیز وجود نمی یابم همچنین حشر
 و کبری بعثت و در آخر ما نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود و مفید نام وجود حق جلشانه بی پایان است
 نهایت اولی که چنانچه است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و اینجا آمده از سیر مانده شده اند زیرا
 به پیشین اختیار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقام پس من پیش شما برای چه
 و تقدیر بچشم و تقدیر بدیوار اگر امری بگردانی بن کمال است پس علامت خشنودا مایه دیگر که در طلب
 بسیار دارد و بنابر سیم چندین سال توقف و امکان بود مطه حصول این تردید و خود را این احوال
 این احوال زوایات قلبت مشهور میگردد که صاحبین احوال از مقامات قلبیایه و از هر علمی بخرد
 است تسخیر دیگر از مقامات قلبی باید کرد و تا ساله قلب تمام طے کرده باشد گذشت قلب است
 و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خنی است بعد از آن غنی هر کدام ازین چهار باقی مانده احوال
 و بوجد علاحده دارد و هر جدا جدا مطے باید کرد و به کمالات هر کدام متعلق باید شد که از گذشت این
 عالم ارحطی مناسلی حصول نام تر بود بر تبه و قطع مدارج ظلال سما و صفات که حصول این اصول است و حشر
 بعد و حشر تجلیات سما و صفات و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات است
 کما تقدس ابن مان سما بل باطن انفسی و اقد و حصول صا پروردگار جل سلطان مرئی بکمال
 و بنویسند حاصل میگردد و در جنبین کمال کمالات سابق حکم قطره دارد و جنبی یای محیطیکران نیجا
 شرح صد میگرد و در جهلام حقیقی تنور شود و کار این است تجلیات بیچ و تجلیات سما و صفات که پیش
 از قطعه مناسلی بن چنگا که عالم احوال حصول اصول تنوم شود ظهورات بعضی از خواص عالم است
 و نصیب از بیچونی و بهره از اسکانیج روزه تجلیات سما و صفات ساکی بود مقام گفته است که سیال
 روح را بخدای پرستیدم پس صل کجاست و سیری که شکر کفیه الوصولی سعادت و در دنیا و آخرت
 و در ضمن خیر و چون لغات نموده ملک شین حقیقت این را فرموده بودند شماران بطریق

نوشته آمد اولام عند اللہ سبحانہ و تسلام علیکم و علیٰ من لا یرکبکم مکتوب صدقہ پنجاہ و چهارم بلا اعتبار
صدور یافت و در باب بعضی مضموم که بر شہد بود محمد ندر و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ نوشته بودند که بعضی
اکابر فرموده اند که آدمی هر چه کند بفرمان صاحبین کند تا تعجب بدید اگر چه کار ما شروع باشد اگر این سخن
صحیح است امیدوار فرمائید که مکتوب مشروعات خود و ما سخن کار صحیح است و شما را اذن حاصل کرده
ما اذن ساخت اما بدانند که در این نتیجه نتیجہ منہا است نه مطلقا نوشته بودند که در سالہ تحریر یافته است
که حضرت خواجہ طاهر قدس سرہ فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبہ عین جمہ است یعنی از احدیت ذات
تکامل و تقدس پس منہی آنچه در سالہ اعداد و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه برسانے فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد خود ما را و از احدیت ذات احدیت مجرود نیست که هیچ صفتی و شانے در اینجا ملحوظ نباشد
چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثمانیہ است و حقیقت کعبه یا شئی از مرتبہ نیست
که از کمونیات صفات شیونیات برتر است پس تفوق آنرا که گنجانیش شده نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر
نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجدہ میکنم کافر میشود و سجدہ بطرف کعبه باید بکند و در جای دیگر نوشته
اند که در اول اسلام در سجدہ رکعت سجدت میگفتند و اول ضامنین از آن است تا وقتا پس منہی آنچه در
سالہ اعداد و معاد تحریر یافته که صورت کعبه پنجاہ نماند سجدہ صورتش است حقیقت کعبه نیز سجدہ حقایقش با
است چه باشد خود ما این را ز ساحت عبارات چنانکه میگویند آدم سجد و ملائکہ است سجدہ مرخا تو
است جل سلطان بر مخلوق و مضمون او را بر مخلوقیکه باشد و تسلام علیکم و علیٰ اصحابکم و احبابکم علیٰ منضم
ملا پانندہ و شیخ حسن مکتوب صدقہ پنجاہ و پنجم بلا طاسر لا سوری صدر دریافت و ترجمین است
سنت سنین و نمہ برعت نامرضیہ محمد ندر و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ مکتوب شریف که سجدہ و خطبہ اول
ارسال شده بودند رسید فرحت فراوان ساندید منہی است که محبان مخلصان بگویند خود دست و سجدہ
سنت سنین مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و تحیة باشند و بکلیت خود خوانند منہی از سجدہ
نامرضیہ بند سنت و برعت خدا بگردند وجودیکه مثلزم نقص نفع دیگر است بل حیا یکے تلذذ ما
و دیگری بود و حیا سنت موجب است برعت است و بالعکس چون رحمت را حسد گویند یا سست تلذذ نفع
سنت است اگر حسن سببی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق پنجا گنجانیش نداد و جمیع سنن شیخ حسن مکتوب

و انصاف و انصاف ضیاع شیطان مروریان سخن بسط شیوع بدعت بر اکثری که نسبت اما فردا معلوم خواهد کرد
 که با برپاییم با ایشان منقولست که حضرت محمد در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیای سنت
 فرماید عالم مدینه که عادت اهل بدعت گرفته بود و از احسن نموده داشته ملحق بدین ساخته آنچه بگوید که این
 رفیع دین نموده و انانیت ملت ما فرموده حضرت محمد اکبر بختی آن عالم فرماید و حسن او را سینه
 و ملک فضل المدیونیه من یشار و اللذو و الفضل العظیم و السلام علیه و علی سائرین و سلم لیکن نیسان بر فقیر
 آمده است معلوم نشد که کتوشیا را بکسر چه بود تا جواب برستفشارا نویسد و خود خواستند و شست میان
 احمد و سله از حجام است چون در جوارشما و اتم است التفات و توجه در ماده و مشارالیه می خواستند و
 مکتوبی صد شنباه و ششم میان بدیع الدین صد و یافت در جواب که کرده بود و بر سرش بود
 که معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه حیثیت و متعلق بکلام پرسید بود از تحقیق حدیث از
 ایمان ابو بکر و غیر ذلک احمد مدد سلام علی عباده الذین مطفی مکتوبش بر لیت که بصحوب و شیخی را سالک
 بودند رسید و رحمت فرادان ساینده پرسید بود که معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه حیثیت و غیر
 بجه خدمت ما مورد و از حدیث خود و اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب قطب که از عالم غیب رسید
 دارد یا اختراع و هم و خیال است باید دانست که کمال تا جان نبی علیه علیهم الصلوات و التسلیمات چون تعجیب
 کمالات مقام نبوه را تمام کند بعضی ایشان از منصبی است سرور از بسیارند و بعضی را بجه حصول کمال
 الکفایه می نمایند این هر دو بزرگ و نفس حصول کمال برابرند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور
 تعلق با منصب است و چون تا جان کمال کمالات لایت را تمام کنند بعضی را منصبی یافت شرف بسیارند
 و بعضی را بجه حصول کمال کمالات الکفایه می نمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق کمالات صلیب دارند
 و در کمالات طلاییه با منصب امامت منصب قطب شاد است و در منصب خلاف منصب مدار کوسیا
 این دو مقام که در تحت از ظلال آن دو مقام مذکور در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
 مدار است نزد او غوثیت منصب علی حدیث است از منصب قطبیت آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر
 مدار است بلکه مدد معاون و ذرگ است قطب مدار و بعضی امور مدد از وی میجوید و در منصب صفت امام
 نیز او داخل است و قطب با اعتبار احوال انصاف و قطب الاقطاب نیز با احوال انصاف قطب قطب

حکمی اندازنیجاست که حاجت بحالت مکرمینو رسیدن من فرقیه مومنه کانت او کافره الا و فیما قطب میانند
که صاحب البیت صاحب علم است و آنکه کمال منصبش روزی صدیک روز از غنیمت که از ارباب علم بود و او از
خود مظهر باشد و بشارتیک از عالم غیب پیر سببشارت حصول کمالات بقام است نه بشارت منصب بقام
منو و بل علم است و ایضا پیر سید بود که مراد از ایمان که در حدیث لو اتزل ایمان یک بره ایمان حق لرحم
است چیست که سبب حجان ان که ام است بدانند که حجان ایمان بود هر حجان مومن است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق تعلقات ایمان است است هر آنکه راجح باشد خود ما و عروج است
تا بجای میرسد که اگر یک فقط بالاتر و و کما لیک سبب جات آن فقط حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن فقط از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن
که فوق آن فقط ما تقدم است چه فقط ما تقدم با آنچه در تحت اوست در جنبه فوق حقیر و غیرست علم بقا
پس که متعلق ایمان و کمال فوق بود هر آنکه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود از اینجا گفته اند که سبب
عارف بجا میرسد که در طرفه بعین کسب جمیع کمالات ما تقدم بنماید و با اندازه تحقیق فقیر و یک کسب تحصیل ما
از جمیع کمالات ما تقدم بقدریک فضل الله و یوتیه من بشار و الله و الفضل العظیم و ایضا پیر سید بود که شیخ
ابن العربی و ایمان ایشان نوشته اند که الله طفل که سبب است موسی علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام
گشته شد در تعدادات جمیع آن متولان بحضرت موسی منفل گشت علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام
حقیقت این سخن با تفصیل نویسد بدانند که این سخن جلیل است زیرا که تحقیق نوشته است که چنانچه یک
شخص را سبب حصول کمالات جماعه دیگر و اندر همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات بک شخص میسازند
پیر سید سبب کمالات سرایست لیکن هر میدان پیر سبب کمالات پیر نه اینصفت را فقیر در کمالات و شرببات
که از ارباب علم و میساخت نیز حساس میکرد که هر طعامی شرب لیه که تناول میکرد سبب جامعیت حصول اوقات
و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک کمالات لذیذ و نینو و ممنوع میشد بهر سبب
جامعیت و برکنان طعام لذیذ افزون نمیکشت بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که هندوای که بر
انتقال کرده است کلاً او بعضاً و محسوس شده است که آن یک خالے مانده است و دیگری جمعیت هر سبب
پیر سید بود که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش غزنی فرستاد و بودند تا بموسل و معلوم کنند که لایق است

زیر قدم کدام پنجمند از غیر فرمود که هر دو در چه کاستیست شیخ ازین حبارت نمیداند که نه قدم حضرت موسی
صلوات الله تعالی و تسلیما علیه و علیٰ ذریعته ازین حبارت شایسته چه طور میگویند گشت بدانند که جو و پیور اگر نیندکند
حضرت موسی بودند علی بن ابی طالب و صلوة و سلام بر سیده بودند که در تفیحات بنویسد که ولایت جبرئیل
بعد از ولایت سلب میشود مگر چهار کس بدانند که در اول ولایت تصرفات و ظهور کرامات و هشته باشند
ولایت که حبارت از فرقی است جلسا نه و نیز بر او از سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود
همان آن ظهور با آنکه این سخن گفته است و در کشف مجال خطایا است تا چه دیده باشد و چه نمید
طلبی بعضی از کلامات اولیا نموده بودند منتظر باشند بجعل الله بعد عیسیٰ بر سر او برسد بودند که در کلام
میزباید آن شایک هوالات بر او یا تحقیق چیست همزه است یا یا همزه است و آنکه یا نوشته قرآنی
خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلبش مولی میانند اگر حبارتند صانع است و اولاد
نشینند و طریقی را خواهند پرسید بودند که در راهی را بایش ایام شمی قرار داده اند و حدیثی درینجا
نقل سفیرانید چه باید کرد و والد فقیر که کسی هم میفرمودند که شیخ عبدالهد و شیخ رحمت الدکن از کاکا بخیر
بودند و در زمین ایشان ملقب شتخین بودند تقریبی هندوستان مرده بودند میفرمودند که آن حدیث را
که نامی متاخر بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیثی درینجا ایام ایام الله العباد و حبارت
نیز میفرمودند که نحو است بام بولادت رحمت عالمیان علیه و علی الهصلوات و تسلیما از آن گشته است
نحسات نسبت بایم القدم بوده و عمل فقیر نیز همین است و شیخ زور را برورد بجز ترجمه نمیدانند آنکه چه
آنها از شایع معلوم نمند که بمجموعه در صفای منوچان نوشته بودند که حمانی که شکل از بنو تعلق دارد و کتوب
خواهد محاروف نیافتم بجا مانند آن کتوب همین ایام نوشته شده است و نقل آن شما ننویسد که کتوب
است نیا در آنک چه در عالم گفته ام که نقل از فرستند و سلام مکتوبی صد نگاه و فقره بر زبان
در بیان طرفین جهان بلکه صلوة و تلبیه الدعوات میرساند که کتوب شریف که بصورت شیخ احمد
اصول داشته بودند رسید رحمت فراوان رسانید طلبکار بیان طریق نموده بودند مستود با افتاده است
اگر توضیح یافت بر بیاض سائیده خواهد فرستاد و حال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال نوبت بگذرد
پوشش تمام فرمایند بیادت پناه طریقی که اختیار کرده ایم ابتدا سیران را قلب است اما عالم است

لذت قلب سیر و مراتب و جهت کفوق است و از گذشت روح این عالم با سیرت کفوق است
 و کما بحال نه آنقدر والا حتی بعد از طی منازل بنی لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تلقین کلام
 اینجا علاوه علاحده دارد بعد از تحقق احوال بر واجد که هر یک از این پنجگانه را خلاصه مخصوص است
 حصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم
 صغیر انسان است و از عالم کبیر مجموع کائنات و شروح سیر و حصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل
 قابلیت است و فوق آن اصل روح است است فوق فوق آن اصل مرئوسانی است و فوق اصل تر
 اصل نفوس است و فوق اصل خفی اصل خفی است و چنانچه در عالم کبیر است تفصیل که کند و فقط از آن
 بر مصادره امکان با تمام کرده باشد و قدم در اول منزلت منازل فنا خواهد بود و بعد از آن اگر تر شود
 سیر و ظلال سما و صفات و جسم جسطا خواهد بود و این ظلال کمال بر این زمین بود و در عالم کبیر
 این پنجگانه عالم کبیر و سیر و این ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فوق آنجا ذکر یافته است و اگر فضل
 از روی جلالت سنن است شکره این ظلال نیز طے کرده فقط از آن بسد شر و سیر سما و صفات است
 جسطا خواهد بود و تجلیات سما و صفات خواهد بود و ظهورت شین اعتبارات جلوه خواهد بود
 این مایع عالم پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود و بعد از آن که فضل خداوند
 جلالت از ان مقام نیز ترقی واقعه و عالم بطمین نفس خا ایداق و در حصول مقام خاک نهایت مقام
 سلوک است سیر خواهد شد و این مویض شرح صدر حاصل میگردد و بشرق سلام حقیقه مشرف میشود کما
 و غیر مطن حاصل میشود و جنبین کمالات کما لاتی که عالم است متعلق بوده است حکم قطره دارد و جنبین
 محیط این کمالات ذکر یافته است تعلق با سیم نظام دارد و کمالات تعلق با سیم باطن دارد و بجز است
 که به تبار و طبقین است و چون کمالات این دو هم مبارک تمام حاصل شود و باز وی طیران از لای
 سالک سیر کرد که بقوت آن و باز و طیران عالم قدس براید و ترقیات اندازه نماید تفصیل این عالم
 و بعضی مسوالت تحریر یافته است فرزند علی رشیدی جمیع این است و دیگر اگر میشود و خود را که تیرتینجا
 رسانند انبیا طریقی مقام انفسه گذارند و ان کشته را بر زمین نند خود تنها بیایند و از باران بر کرا
 پیش قدم دارند پیشروی اینها ساخته شود چنانچه و کرد و در لیدر شجاعت عالم تا وقت دیگر فرصت و نه بدای

است سلام مکتوبی صد و پنجاه و هشتم بشرف خان صدر یافت در بیان قریبیت حق شاکه خود کرد
 سلام علو عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد فقرا را بنیاد و ساخته بودند و در بیان متعجب
 گشت و مسرود گردید چرا که الله سبحانه و تعالی بجز از خود ما هر خدای قریبیت او توکما با ما از انبص قطعی ثابت شده
 اما چون آن کرد که او توکما از عقول انبیا ماما از علوم داد و کات ما و را را الوهیت با آنکه ما نم که این حق سیت
 در جانب قریبیت آن در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکه نزدیکتر است حتی کذات حدیث او را سبحانه
 نزدیکتر می یابیم از صفاتی که با افعال آثار آن صفاتیم این معرفت در اطراف عقل است زیرا که عقل از غیر
 نزدیکتر را نتواند تصور نمود و تا لیکه توضیح این بحث نماید هر چند شتر نموده اند پدانش سندان این معرفت
 نفس قطعی است و کشف صحیح شایخ طریقت از توحید و توحید سخن گفته اند و از قریب معیت بیان
 اند اما از قریبیت او توکما سکوت زبیده اند و بیان شفا در آن باب سفر نموده عجاایب و با سبب است
 او سبحانه سبب بعیدیه ما گشته است بدینسان سیلنگ کتاب جلد فافهم فان کل انما اشارت و بشنا
 و سلام علیه و علی سار من تبر الهدی التزم متابعتی اصطفی علیه و سلمی الیه صلوات و استیجابها و کلمها
 مکتوبی صد و پنجاه و نهم بخند از سگه خواج محمد سعید که جامع علوم حقیه نقل کیا در وصا حسب
 در بیان فوائد ارسال صلح عدم انتقال عقل و معرفت او جنب جو توکما و تقدس حکم خاص که در ماده
 جعل و مشرکان مان فطره رسول و اطفال شرکان و در حریبان فرموده اند در بیان تحقیق اجتناب انبیا و
 بنده از بل هندی و رسم سابق و مابینا سبک احمد سعید الذی بدانا الهذا و ما کن التهنیدی لولا ان بدانا الهذا
 جارت رسن با با حق شکر نعمت ارسال صل علیهم الصلوات و تسلیما بجز از زبان بجا آورده شود و بجز
 علی و حق و ستم آن نموده اید و جوارح که با جمال حسنه کافات این نعمت عملی نماید اگر چه در شرف این
 بزرگواران نبوی ما قاصر فیما از وجود صانع تنگ و صدمت او جلاط که دلالت نمینود قوا در فلاسفه
 یونان با وجود زیر که با له وجود صانع جلشانه مهتر که شکر و وجود کائنات با بدو فرستید خد و حیران
 روز بروز و انوار و عورت انبیا علیهم الصلوات و تسلیما ساطع گشت متاخران فلاسفه بیکت ان نور و
 ندرت قبلی ما خود نموده وجود صانع جلشانه قابل گشته و اثبات و صد او توکما نمودند پس عقلی با سبب
 انوار نبویه ازین کار موزول است و افعال ما می توسط وجود انبیا علیهم الصلوات و تسلیما ازین مساله دور است

شتر می ذاراد و صاحبان الماتریدین استعمال عقل بعض الامور کاتبات وجود و صفات نامالی و در حدیث
 مخلوق الشاق الجبل العالی للصنم بهمان لم تبلغ دعوة الرسول حکم بوترک نظر فیها کفیره و مخلوده فی الناس
 و سخن بالغنم حکم بالکفر و مخلود فی الناس لالابد البلاغ السین بحجة البالغة السوطه بارسال ارسال نعم لعلن حجت
 من حج الله تکالیف لکنه لیس حجة بالغنة فی المحجة لیرتب علیه شد الغذاب سوال اگر شامتن جبل که ما جزویم است
 در دوزخ مخلد نباشد و بهشت خواهد بود و این جا بر نیست زیرا که دخول بهشت مشربان حرام است
 ما و اسی ایشان دوزخ است کما قال الله تکالیف حکایا من صبی علی بنیاد و علی الصلاة و السلام ان من شرب
 فقد حرم الله علیه الجنة و ما واه النار و وسط میان جنت و نار ثابت نشده است صاحب اعراف بولیا
 چند روز بهشت خواهند رفت پس خود و جنت است یا در نارین سوال بسیار است عیب آن فرزند
 ارشدی میداند که در مقابرتن فقیر تکرار این سوال میکرد و جوابشانی بنیادت او پنج ساعت حاجت
 و اصل این سوال گفته و نیست پیغمبری در روز قیامت از برای عورت انفقون ثابت کرده و با بلاز ما کار
 قبول ایشان ان عورت یا حکم بدوزخ و بهشت نموده و در این فقیر سخن نیست چه آخرت و آخرت است
 تکلیف تا نیست پیغمبری نموده اید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطان بنهونی فرمود و اصل این
 معانود و شکست ساخت که جماعت در بهشت مخلد خواهند بود و در دوزخ بلکه بعد از جنت و اجای
 اخروی ایشان در مقام حساب نشسته با اندازه جریمه حاجت و سخاها هند ساخت و استیفا حق فرود
 در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان نیز سرد و مطلق و لاشی محض خواهند فرمود پس خود و کار بود و مخلد
 باشند این بعوضه غریب با چون در محضر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات عرضه نموده شد همه تصدیق آن فرمودند
 و مقبول شدند و لهم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران میاید که مکمل کنند با که حضرت حق سبحانه و تعالی
 با کمال افت و رحمت خود بنده را بجز عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی اختیار بلاغ سبزه
 توسط انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرماید در الش مخلد دارد و به غلاب بدی گرفتار سازد و چنانچه گران
 حکم کردن او را با وجود شرک بخلو جنت کما یلزم من غیره لک شحری عدم اقول بوسطه من انجته و انهار
 فاعنی الیه من اعلم بعد استیفا و ما سبب یوم بیشتر کما و همین حکم است نزد فقیر و الخصال شکرگان
 و اجر حج و دخول بهشت منوط با بیان است با صالت یا بتعبیت اگر جمعیت در سلام باشد و آنچه

در بیان جنت و نارین
 شد دست صاحب اعراف
 بعد از چند روز بهشت خواهند رفت
 است

الفصال این مدعت و ایمان در حق ایضا مطلق معقودست پس در حواله است ایضا استفسار باشد
 و در ذمه و دفع و در آن مرد و بلاشکر بعد ثبوت تکلیف آن نیز در حق اینها معقودست محکم حکم الهی است
 لولبعث و انشور الحسان استیعاً محقوق و همین حکم است در شرکان مان خرقه رسول و دعوت پیغمبری
 بالیشان نرسیده است لکن فرزندان فقیر هر چند لاطنه نماید و نظر را سرمد به پیغمبر جانے باید که دعوت
 پیغمبر علیه و علی الصلوات و السلام بانجا رسیده است بلکه محسوس میگردد که در سنگ فتابت جانور در
 علیه و علی الصلوات و السلام رسیده است حتی در یا جوج با جوج نیز که سد حاصل از نذر و ارام سابقین
 میکند که بقبر می باید که در انجا بخت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین سهند که در زمین طایفه نماید نیز
 می باید که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصافه جلشانه فرموده اند و بعضی از بلاد
 محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و ظلمات شرک و رنگ مشعلها افزون شده اند و اگر
 لعین آن بلاد نهند نماید و میباید که پیغمبری است که هیچکس او را نگزیده است و دعوت او را قبول نکرده و
 پیغمبر است و دیگر یک کس علی میان آورده است و دیگر است که دو کس سوگور دیده اند و بعضی کس
 ایمان آورده اند زیاده از سه کس نظر نیاید که در هند پیغمبری میان آورده باشد تا چهار کس است پیغمبر
 بودند و پنج روستا کفر هند از وجوب تکلیف از صفات و سبحانه و از تزیینات و تقدسیات او تکلیف
 نوشته اند و عقبن از انوار شکاه نبوت است چه در هر یک عصری و ارام سابقین را زانیا گذر شده است و از
 واجب آنجا از صفات نبوت و سبحانه تکلیف از تزیینات و تقدسیات او سبحانه تکلیف کرده و اگر نبوت
 این بزرگواران بود عقل بنگ کور این بید و لسان کلوث بطلات کفر و معاصی است کی با دولت
 مهندندی عقل ناقص این بید و لسان فی حد ذاتها با بصیرت خود حکم اندوز غیر از خود با الهیاتیات
 چنانکه در عین مصرفه ماحصلت کلمه من ان غیر می نیز گفته لعین اتحدت الها غیر علی جنانک المومنین و
 و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات و التسلیات معلوم کردند که عالم را صانع است واجب بود که بعضی از
 بید و لسان بر قبح اذکار و عدا و اطلاع یافته بتقلید و تشریفات صانع نموده اند و او را در خود حال سار
 دانسته اند و این جمله و مراه پرستش خود خوانده تکلیف الله عما بقول الظالمون علوا کبیرا انبیا کونوا انبیا
 سوال میکند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هرگز نیز خبر نبوت ایشان نیز میامیر سید بکایان خبر نبوت

انوار انبیا پیغمبران مبعوث شده اند

که باشد و بیان لطافت عشر و نسانے که پنج از ان عالم است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس عظام را بعد از
 با کمالاتیکه مخصوص هر کدام از این لطافت است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه
 به غرض خالک است و بیان علوم و معارف فریبه که مناسب هر مقام است و اشارت فریاد که سلم بعد الرحمن که سیم
 احمد در البیّن المسلمون و السلام علی سید المرسلین علیه و علیهم السلام علی اوصیاء الطیبین اطهارین بدانکه فریاد
 است که الله تبارک و تعالی که پنجگانه عالم امر را در یک روح و در یک جوهر و نفسی که از علی علم خیر انسانی است حصول آنها
 در عالم کبر است در رنگ عشا صراحتی که اجزای انسانی است حصول خود در عالم کبر و در دو قطب و اصول آن پنجگانه
 فوق العرش است که با مکانیت موصوفت است از اینجا است که عالم امر را لا مکانی گویند و دائره امکان جهان خلق
 و چهارم در مغیره و کبر نهایت این اوصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منتشر امکان است در بیخون
 گرد و چون ساکت شد محمدی الشریع پنجگانه عالم امر را بر ترتیب کرده سید و حصول آنها که در عالم کبر
 است فرماید و بلند فطرته بلکه محض فضل لیزوی جلسطانه انهم را بر ترتیب تفصیل طی کرده و بقفظ ظاهر
 ان بسدر آئینه دائره امکان را بر سیر الله تمام کرده باشد و طلاق هم فضا بر خود حاصل کرده و شروع در
 صغر اکوالات او ایست نموده بود و بعد از ان اگر سیر و ظلال سمار و جوی تعالت و تقدست که در
 ان ظلال سوال این پنجگانه عالم کبر است و شایع عدم انجازه یافته و تقصود و انهم را بفضل خلافت
 جلسطانه بطریق خیر اندکی کرده نهایت ان بسد دائره ظلال سمار و جوی را نیز تمام کرده باشد و در
 مرتبه چهارم و صفات و قاع جلسطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغر تا اینجا است و در
 شروع در حقیقت فنا محقق میگردد و قدیمی بدایت ولایت کبر کی ولایت انبیا است علم حصول و
 بناوه می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مساوات نیست خلایق است سوا انبیا که ارام و ملائکه
 عظام علیهم الصلوٰه و السلام و ظل هر اسم بعد از تعین شخصی است از شاخص حتمی که بعد از تعین حضرت صغر
 که فضل شریعت بعد از انبیا علیهم الصلوٰه و السلام است لفظ فوق این دائره است و آنچه گفته اند که چون اسما
 با سحر که بعد از تعین است بر سید سیر الله تمام کرده باشد و از ان هم ظل اسم الهی جلانه باید دانست
 و جزئی خیر نیات آن اسم نه حصول آن هم و این دائره ظل نه حقیقت تفصیل مرتبه چهارم و صفات است
 مثلا علم صغرت است حقیقه که جزئیات دار و تفصیل ان جزئیات ظلال ان صغرت است که با جمال است

این ولایت است
 ولایت کبری دولت
 علیا

دارد و هر چیزی که آن صفت حقیقتش شخص است از اشخاص غیر از انبیا و کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و السلام
 و مبارکات و تعینات انبیا و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلا صفت علم صفت
 القدرت و صفت الارادة و غیره را و بسیار از اشخاص بر یک صفت که مبارکات و تعین است شرکت دارند با اعتبار
 مختلفه مثلا مبارکات و تعین خاتم الرسل شان علم است و همان صفت علم با اعتباری است از تعین حضرت امیر است
 علی بنیا و علیه الصلوات و غیر آن صفت با اعتبار مبارکات و تعین حضرت نوح است علمی بنیا و علیه الصلوات و غیر
 و تعین این اعتبارات در کتب و اخبار و محامد شریف ذکر یافته است و آنچه بعضی از شاخه گفته اند که حقیقت محمد
 تعین ال است که حضرت اجمال است و مستحب است بوجه مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند و سبب
 علم مرکز همین ائمه ظل است این ائمه ظل اربعین اول نگاه داشته اند و مرکز اول اجمال است بوجه تعین
 اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحدیه کمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که مرکز
 است و مفاصل است اذات بیچون که برست از تعین تصور نموده اند از جنبین است بلکه گویم که مرکز این دایره
 ظل مرکز دایره فوق است که اصل است و سلسلی است بدایره هما و صفات و شیون اعتبارات حقیقت
 حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال سما و شیونات است و تفصیل هما و صفات درین دایره
 مرتبه واحدیت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال است مانند آن سبب برشته اهل است اهل
 ازین قبیل است اطلاق سیر فی الدور و سیر فی چیفی حقیقت آن سیر در ظل سیر است اهل است بدایره اول
 اگر عروج در دایره هما و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر بعد واقعه و شروع در کلیات
 ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص انبیا است علیهم الصلوات و تعینات با لامال است
 ایشان با حجاب کرام ایشان بجزانید ولت رسیده نصف سافل این دایره متضمن سما و صفات تکلیف
 و نصف کما آن متضمن شیون اعتبارات و اتمیه نهایت عروج چنگانه عالم اتمیه نهایت این دایره است
 است بعد از آن اگر محض فضل از روی جلالت از مقام صفات و شیونات ترقی یافته و سیر در دایره
 اصل بنیا خواهد بود و از گذشت این دایره اصل ائمه صول این اصل است بعد از آن ائمه صول
 دایره فوق ظاهر خواهد شد از انبیا نظم باید نمود و چون از آن دایره فوق که مرکز ظاهر نشد جهان توسی
 تقصیر نموده اند در اینجا سیر می آید و در کمال سلطه نام بخشیده اند و این اصل سگانه هما و صفات که مرکز

مجرد اعتبار آن حضرت ذات تقا و تقدس که سبب و صفات شایسته حصول کمالات است و این همه
مخصوص نفس مطهره است و حصول اینها بر او در زیوطن میسر میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل
میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که طمینه بخت صدر جوس منقرض میگردد
بمقام رضای تقا میناید این موطن منتها و ولایت کبری است که ولایت انبیا است علمیم صلوات و تسلیم
و چون سیرات با باخجارسانید بوم شد که مگر کار را تمام کرده باشند غدا در او اندک انبیه تقصیل هم ظاهر
بوده که یک بازوی طیار است او هم باطن هنوز پیش است که بازوی ویم است از برای طیاران عالم
قدس چون از تقصیل باخجام رسائی و وجناح از برای طیاران طیار کرده باشی و چون انبیا است
سجانه سیر اسم باطن نیز باخجام رسیده و جناح طیاران میسر شده است که لفظ الذی بقا تا تو مانا انتهدی اولوا
ان بدانانند لفظ جبارت رسل بنا باحق علیه فرزند از سیر اسم باطن صحیح نویسد که مناسب حال این سیر
است تا بقیطن است انقدر از این مقام دومی نماید که میرسد هم ظاهر سیر در صفات است بی آنکه در صفات
ذات ملحوظ گردد و تقا و تقدس سیر در اسم باطن نیز چون چند سیر در اسم است اما در ضمن اینها ذات تعالی
ملحوظ است و آن اسما و رنگ سیر را اندک در پوشش حضرت ذات تقا و تقدس گشته است و در صفت علمیم
تعالی صلا ملحوظ نیست و در اسم علمیم ملحوظ است تقا در پس برده صفت زیرا که علمیم ذاتی است که در
علم است فاسیر علم سیر اسم ظاهر و اسیر علمیم سیر اسم باطن و قس علی هذا سایر صفات و اسما
و اینها را با اسم باطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه طار اعلی است علمیم نبینا و علمیم بصولات
و شروع سیر درین همان نمودن قدم نهادن در ولایت حایا که ولایت طار اعلی است و فرقی کرده میان
علم و علمیم در میان اسم ظاهر و اسم باطن نموده اند که آن فرق را اندک خیال نمنه و نگویی که از علمیم
اندک راه است لکن فرقی که در میان مرکز خاک و معدن سیر است نسبت با تفرق حکم فطری و اولوا
بنسبت بدی که محیط و گرفت نزدیک است و در حصول و در این قبیل است ذکر معانی که بسبب اجمال
سیاق آید مثلا گفته شده است که چنگانه عالم امر را طی کرده سیر در حصول اینها نماید تا در آنجا تمام شود
درین عبارت سیر الله تمام فکر یافته است و حصول بن سیر را تقدیر بدت پنجاه هزار ساله نموده اند
که هر قرح الملائکه والروح ستم نوم کان مقدار هفتاد و سه روزی زینین نماید طیار ثانی الباس

بدعیات عا و کوه جلسلای نزهت و کسیت که کار این است مدیده را در طریقه همین سیر روح با کرایه را داشته
 نیست و همچنین گفته است که دایره هما و صفات و شیون اعتبارات را طی کرده سیر وصول بخانهما میگردان
 جمیع هما و صفات و شیون اعتبارات و گفتن اسانست و در طی کردن شکل شکل از صورت این طریقه شایخ
 فرموده اند نازل الوصول لایق قطع ابداً لایق منمنه نموده اند تا میسیر این مراتب را سه در حشش نشانی
 وارد نشود را سخن پایان به میر و نشسته مستقی و دریا همچنان باقی بگمان کنی که عدم لقطه اوست
 وصول اعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند اعتبار تجلیات حصفیه بر او احسن سخن اتق داشته باشند
 صفات زیر را گویم که آن تجلیات ذاتیه میلاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن و شایسته رویش
 صفات جمالیه چگشت و کورایی این و پوشش را نموطن مجال نیست مگر عرفان که اسانست تجلی غری
 طلیست طلب پس ملاحظه شیون را تمام چاره نبود پس آن نازل وصول مراتب سخن داخل همان اثره اسانست
 و شیون است گشت که قطع سخن آن نزل ایشان متعسر است و امر یک برین درویش ظاهر ساخته اند ما در تجلیات
 و ظهور است چه تجلیه فاسده و چه تجلیه صفاتی و در این مجال است چو سخن اتق و چو سخن صفات به
 بلند و مقاصد و رساله عبادت محقق و بطریق جمال اتخطام نموده است و دریا گام به نهایت راه
 چند را آورده فلان سخن القاسم بر سر اصل سخن و یکم گویم که بعد از حصول و جناح هم ظاهر هم باطن
 چون طبران میسرند و عروجات و اتم گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة الضبی عنصر است و عنصر
 هوا و عنصر بی که ملاک کارام را علی بنیاد و علم حصولات و تسلیمات نیز از این عناصر مگر نه نسبت است اما که دایره
 است که بعضی از ملاکها از آثار و تجویز و تفسیر ایشان بجان من چه بین انار و التلجه است و در انجاسی این
 سیر در واقع نمودند که کویا بر سبب میروم و از بسیاری فتن سخت در مانده شده ام از روی چو عصاب
 که بدو انشاید تو انم راه رفت میسر شود و هم بهر سخن خاشاک در سبب اغماز که تقویت راه فتن نماید چاره انداز
 غیر از راه فتن چون سیر با خیال می نمودم فحاشی شهر می ظاهر شد بعد از طریقه مسافت اتق و در خان شهر
 واقع شد معلوم کرد که این شهر عبارت از تقنین اول است که جامع جمیع مراتب اصوات و صفات و شیون اعتبارات
 و نیز جامع است مراد این مراتب را و حصول اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تا نیز انما لایق
 مناسب است اجد از ان اگر سیر واقع شود و مناسب علم عنصری خواهد بود و ای فرزند طلاق تمام حصول علم

در حضرت جلاله با اعتبار تشریح و نظیر است زیرا که تصدق که وجود آنها زائد است بر وجود ذات آنها و اتفاقا
 علم آنها مناسب علم حصول است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زایدتی آنها بر ذات آنها و تقدیر منزه نیست علم آنها
 مناسب علم حصول و الا فلیس شبه الا تعلق العلم بالمعلوم من غیر آن بحصل من المعلوم فی شیء فافهم و این تعیین بر
 آن که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیمات
 و منتهای ولایت علیا است که مخصوص علی است بالا صلا و نه بقیام ملاحظه نموده اید که آیا این تعیین اول
 حقیقت محمدی است یا معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعیین اول گفتن
 باعتبار است که آن مرکز خلل این تعیین اول است باعتبار جامعیت آنها و صفات و شیون اعتبارات و غیر
 که فوق آن شهر واقع شود و شروع در کمالات نبوه خواهد بود حصول این کمالات مخصوص علی نبیا است علیهم الصلوات
 و التسلیمات و ناشی از مقام نبوت است مگر تا بیان انبیا را نیز تجسید از این کمالات بعینیت و در میان اینها
 انسانان خط و افرازمین کمالات بالا صلا عنده خاک است و سایر اجزای انسانی چه از عالم اهرم و چه از عالم
 خلق همه برقیقام تا بر آن عنصر پاک اند و بطغیله و باین دولت مشرف اند و چون این عنده مخصوص است
 تا چنانچه خاص نیز از خاص ملک فضل کشند چه آنچه این عنصر را میرشده است هیچکس را میرشده و بعد از
 و نه حقیقت تدلی ازین موطن بظهور آید و سرفاقت سین و ادنی اینجا انجمن است می نماید و درین سیر
 سیکرد و کمالات جمیع ملائکات و ولایه صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا هم طلال کمالات
 مقام نبوه اند و آن کمالات شجر و شلال اند و حقیقت این کمالات را اولایح میگرد و کلفظ که در ضمن این
 قطری یا بزیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس با دیگر که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
 به جمیع کمالات ما تقدم و دریا محیط را نیز نسبت است بقطره در اینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم
 نسبت مقام نبوه مقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به تناسلی سبحان الله جالبه ازین سبب
 ولایت فضل من النبوه و دیگر می ندوم آگاهی این معامله در توجیه و میگوید ولایت نبوی فضل من النبوه
 کبریت کلثمه غیر چه من قولهم و چون بنیابیت الله جانه و صدقه جمیع علیا علی الصلوات و التسلیمات
 نیز با انجام رسانید شهبو گشت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر قولند در عدم محض خداوند اند و اولی و باره اول
 الحوض فی فرزندان این ماجرا و توهم نیست که عقدا در شکا آمد و سیر غر در دام فتاد و متفاکرا کس و سیر غر

باز چینی کجا همیشه بلو برست است دام را نه سجانه بعد و رار الورا تم و رار الورا تم نور الورا ان سخنا بلند است
 مرا فکر می سیدان ناپسند است آن در اسیت نه باعتبار وجود محبت آنچه حجتیام بر تفرغ گشته است بلکه با تعد
 ثبوت عظمت و کبر باری است که مانده اولک است و منافی در جبان فهو سجانه اقرب الوجود والعدول الوجود
 به آری بعضی از نکل هر اوان باشند که در آن سرفاقت عظمت و کبر باری لطیف الینبا علیهم الصلوات و
 الشانرا جابند و محرم بارگاه سازند معمول معوم ما عمل مهم لے فرزند این مامله مخصوص بهیه و جبار انشا
 است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است مغز اولک شیو ملن نیز کسین مع غضنفاک است و آنکه گفته
 لیس مراره الالهدم لمحض نیر که بعد از نامی مراتب وجود خاصه و وجود علمی حصول عدم است که تقصیر او
 و ذات عدم سجانه در این وجود و عدم است همچنانکه عدم را بخار نهیت وجود را نیز گنجایش نیز یک
 وجود دیگر عدم بر تقاضاست او بر یا باشد چه شایان آنحضرت است جلسلطان و اگر اطلاق وجود در مرتبه
 انشکلی عبارت وجود خدا بود که عدم را با و مجال تقاضت نباشد و آنچه این فقیر و بعضی حکما شیخ نوشته است
 که حقیقت حضرت حق سجانه تمام وجود محض است از انرا ساری خود نوشته است حقیقت این عالمه و ازین
 بعضی از معارف که در توحید وجود و غیر آن نوشته سرش عدم ملاحظا بوده است و چون از حقیقت
 آگاه ساخته اند از آنچه در ابتدا و در وسط نوشته است و گفته نامدم و متغفر گشته متغفر العبد التواب الی الله
 جمیع ما کرده العبد سجانه و عالمه این میان لایحی گشت که کمالات نبوت و مراتب وجود است و ایضا در
 نبوة ردیجی است سجانه نه نچیان که اکثری کمان برده اند که در ولایت ردیجی است سجانه و عالمه در نبوة
 روح بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در راه نزول نیز خاجا تو هم کرده اند که ولایت فصل از نبوة
 بوداری هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و مہبوط و عروج نیز در اول و سجد است سجانه و تمام در سجد
 روح بخلق نهایت مافی الباطن تہ مہبوط نبوت بجایا و بخلق نیست بلکه باطنش معنی است و ظاهرش خلق
 سرش است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم مگر آنے فوق مہبوط
 دانستگید است و مانع توجا دست بکلیت بخلق بخلات صاحبی که مقامات عروج را تمام کرده مہبوط
 فرموده است ابتدا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است سخن جن علانا فانهم فان ہا لہرنتہ است لغتہ
 و انشا لہا مالا یحکم بہا احد با بدولت که در مراتب عروج چنانکه غضنفاک از مہبط بالترود در شانرا

و در فضیلت نبوت و ولایت
 و در فضیلت عروج و نزول
 و در فضیلت فصل از نبوت

ان حضرت زمره پان ترفردوی کی ہر چہ پایان ترفردو نیاید کہ مکان طبعی ان از زمین پان ترست و چون از زمین
 فرو آید ناچار دعوت صاحبان تم بود و افادہ ان کہل باشد بدین لے فرزند چون در طلقہ نقشبندی
 ابتدا سیر از طبقہ دہ کا از عالم مرست ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاص اسرار طریقی شایخ کریم شریح
 در تکیف نفس بنیامیند و تطہیر قلوب فرمایند بعد از ان بحال امر سے در آئید و لے انشا اللہ تعالیٰ بنجام و جہ
 بنیامین از نجاست خنایت و دیگران در بلیات این بزرگواران اندراج یافتہ است و امیر یقین اقرب طریقی
 گشتہ است چہ حصول تزیکیہ و تطہیر و ضمن این سیر ایشان بود جس میں شدہ است کہ سافت کو تا گشتہ
 لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اصنام و النسبتہ اند و بیکاری شمرده اند لاکہ تصور مانع وصول
 بطلاب یقین نموده اند زیرا کہ ساکنان طریقی بقدم تزیکیہ و بریا ضنات شاقہ و عبادات شدیدہ و قطع مایوسا
 صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در بخندار قبلی و التذوق صحیح مقہد بسیار است کہ این
 انجذاب شایع است کند و باین التذوق کفایت و زرنند و مطنہ لاسکانتیہ این عالم دانگہ ایشان شود و شایع
 ان عالم از چون حقیقہ باز دار و گارد و بقیام سالک گشتہ است سالی مدور را بخندای پرستیدم و دیگر
 گشتہ کہ راستوا و بطور تزیکیہ فوق العرش از معارف نامفہمہ است و از بیان سابق معلوم شدہ است کہ از
 تزیکیہ نیز در خل امرہ مکان است تزیکیہ نامست فی بحقیقت تشبہ بسیار بزرگان این طریقی علیا کہ شروع از مقام
 جذبہ بنیامیند و بعد التذوق ترقبات سینفر مایند این انجذاب التذوق در حق ایشان در رنگ ایضات و عبادت
 است و حق و دیگران پس انجہ و دیگران مانع وصول است این بزرگواران را ز امر و معاون لاسکانتیہ عالم
 عین سکانتیہ تصور نموده بلا سکا نے حقیقہ تو جہ سینفر مایند و چون فی ان عالم را عین جن
 و النسبتہ بر جیون حقیقہ ارتفاع بنیامیند لاجرم بغیر و بعد و حال رنگ بجز ان مفقون نمیکردند و بجز و بجز
 این راہ بر مثال لطفان کول نمیشوند و بر مات صوفیہ با حات نمیکند و بشرطیات مشایخ فخر بنیامین
 متوجہ احدیت صرفند و انہم و صفت جزوات حدس نیخواہند باید دست کلا این عزیز و را مقدم ذکر آیتہ
 است مخصوص من محمدی المشرقت آیام استعدا و است کہ انکالات جواہر خمریہ عالم امر نصیب کل مل در وطن عالم
 صنوبر و جہ عالم کبر بجز جنین از مہول ان چکا نہ کہ ظلال اسما و جوی است خط و فراد و و جنین از وصول ان
 ظلال کہ مقام اسما و صفات است و انکا گشتہ کہ تمام الاستعداد بود زیرا کہ بسیار است کہ لفظ ہر محمد المشرقت

نجات و گمان بلیات
 بزرگواران فی طریقی از ان
 "

که از کمالات انجمنی که نهایت مرتبت بر نفسی است باشد اما معامله انجمنی را با انجام نرساند و فقط جزا و مشورت
 نشود بلکه در ابتدا و در وسط و در آخر و در آنچه در انجمنی کوتاهی کند در اصول آن نیز با اندازه آن کوتاهی خواهد کرد
 و کار را با انجام نخواهد رسانید همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تا می استند او بر مرتبه و رتبه و وصولت
 منقطه آخر آن مرتبه ابتدا و در وسط آن نقص خیر میدهد اگر چه برابر مواز نهایت کوتاهی کند **فراق** است اگر است
 اندک نیست و در آن دیده اگر نیم هوست بسیار است به و این کوتاهی در اصول و اصول عمل نیز مرتبه خواهد بود
 و از هر دو مطلبی خواهد درشت و آنکه گفته ام که این بیان مخصوص مجیدی المشرقی است زیرا که غیر مجیدی **شیرازی**
 کسی باشد که کمالات و مقصود بر وجه اولی باشد از درجات و ولایت و مراد از وجه اولی مرتبه قلبی و غیره
 که کمالات و مقصود بر وجه ثانی باشد از درجات و ولایت که مقام رحمت و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
 کمالات و ثواب درجات بود که مقام سرست و شخص رابع بود که نهایت عروج کمالات و ثواب رابع باشد که تمام
 خفیه است و وجه او که نسبت تجلی صفات فعال است و درجه ثانی را تجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه
 ثالث بشیون اعتبارات ذاتیه بنا سبب و درجه رابع صفات سلبیه که مقام تقدیر و تنزیه است بنا سبب
 و هر درجه از درجات و ولایت زیر قدم نبی است از انبیا و اولی العزم و درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت
 آدم است علمی بنیاد و علیه الصلوة و السلام در رتبه صفت التلویین است که نشاء و صد و افعال است و درجه
 ثانی زیر قدم حضرت ابراهیم است حضرت نوح نیز در مقام مشارکت دارند علی بنیاد و علیه الصلوات و السلام
 و ایشیان صفت العلم است که همه صفات ائیه است و در جلال زیر قدم حضرت موسی است علمی بنیاد و علیه
 الصلوة و السلام و در رتبه مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابع زیر قدم حضرت عیسی است تعلیمی
 علیه الصلوة و السلام در رتبه صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیر و تنزیه است و اکثر ملائکه اگر علم
 و علیه الصلوات و السلام و بنیوطن مشارکت حضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان از در مقام حاصل است
 و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه الصلوات و السلام و در رتبه علیه الصلوة و السلام باب
 است که جامع صفات و شیونات و تقدیرات و تنزیحات است و مرکز دایره این کمالات است و در
 صفات شیونات تعبیر از ان نبی به لسان العلم بنا سبب است که این شان عظیم ایشان جامع همه
 است و همین بنا سبب ملت و علیه الصلوة و السلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبلاً و علیه الصلوات و السلام

باید دانست که تفاضل اقسام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر و جاست اما صاحب حنفی فضل باشد از دیگران
 و علی بن اقیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصله و علی بن اریک جات ظلال اکثره و
 پس و ابود که صاحب با اعتبار قرب باصل فضل باشد از صاحب حنفی که آن قریب انجوده است کیف
 ولایت ابی بنی فی الدرجه الاوئی من اولو لایت فضل قلما من لایة الولی والذی فی الدرجه الاخر
 پوشیده نماید که سلوک مطالفت بر ترتیب مذکور که از قلب و در روزگار و در سیر و از سر بر حقی و از حقی با
 نیز مخصوص محمدی المشرقی که بر ترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته بر ترتیب اصول چهار مرتبه
 بعد از آن در اصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را با انجام میسر اندوین راه بر ترتیب مذکور شاه
 است در وصول را در صراط مستقیم است مرتوج جهان احدیت را بحکامات و لایات دیگر که در اینجا که بیان
 هر دو یعنی کنده اند و نامعلوم رسانیده اند مثلا از مقام قلب نقی کنده اند و بصفتان فعال که حاصل
 اوست رسانیده و همچنین از مقام روح کو ساقی نقی کنده اند و بصفتان و انیر رسانیده و علی بن اقیاس
 و شک نیست که افعال صفات او کما از ذات و صفات نیست اگر از کمال است و ظلال است پس این
 و اعلان افعال صفات را نیز بر تعبیر تجلیات ذات بیرون تمام و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صفات
 انضی را بعد از تمامی کارانند و است میسر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب
 قاضی حنفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط کنی که این تفاوت در میان اولیا را با یکدیگر تصور
 که صاحب بیت قلبین است از صاحب بیت انضی بعد از حصول هر دو بر مرتبه کمال ما اولیا را نسبت
 با نبیا علیهم صلوات و استیامات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب شایسته
 فضل است از ولایت ولی که از مقام حنفی ناستی گشته است اگر چه آن ولی کمالات انضی را با انجام
 باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تا و لقد سبقنا
 کلکنا بعد ان المرسلین ثم لم یصور ان و ان جندنا هم العالمون آری این تفاوت در میان نبیا با یکدیگر
 تصور است و صاحب فضل است از صاحب فعل لیکن این تفاوت را نبیا علیهم صلوات و استیامات
 نیز با خردا که کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط با این علو و سفلی نیست که از آنکه در مرتبه
 فعل را در وطن فضل باشد از صاحبین علو کاشا بدان تفاوت فی ذلک الموطنین بین خود و علی بن اقیاس

وعلیم بصلوٰۃ و استیلا فان سبب تخریبیم ذو شان عظیم لیسر علی بنیاد علیها الصلوٰۃ و سلام مکاتبت سائو
 ایشان نخلن ان تفاوت فی ذلک الموطن امر اخر و از ذلک العلو و اسفل و انانامینه من بعد مفصلا نشا
 تعالی بحسن توفیقہ مکالم مندر و کبر متقا و کذا ذلک جدا تفاوت بین خلیل الرحمن سائر الانبیاء غیر خاتم
 علیهم الصلوٰۃ و استیلا فی الکلمات التي تتلوه بحقیقت الکعبه الالهیه التي هی فوق جمیع حقایق البشریة و
 الملائکة فان الخلیل ثم شانا عظیمنا و مرتبه رفیعہ لم یسیر احد ذلک لشان و الرتبه و نیکام شکرف که
 مناسبتم ظهور مر اوقات عظمت و کبریا فی است کمالات مرکز نیکام که مقام جمال است نصیب خاتم الانبیا
 و باقی هر مفصل حضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در اینجا تفصیلا ایشانست از انبیا و کمال و ایدای علیهم
 الصلوٰۃ و استیلا مات مانا که حضرت بنمبر بر علیہ علی الاصلوات و سلام تفصیل آن ان جمال طلب برود و
 اینجا که نشانیاده اند صلوٰۃ و برکات رسول خود را در صلوٰۃ و برکات حضرت ابراهیم علی بنیاد علیها
 و استیلا و برین فقیر ظاهر اند که بعد از مضر هزار سال ان تفصیل ایشانرا نیز میسر شد و رسول بجاست
 احمد بعد سحابة علی ذلک علی جمیع نمایه و کمالات نیکام عالی فوق کمالات ولایات و کمالات نبوت
 رسالت چو ان فوق نباشد که تحقیقت سجود الیها است مرانیا اکر ام و ملا که عظام را علیهم الصلوٰۃ و
 آنچه این فقیر در سال بسا و ما نوشته است که تحقیقت محمدی از مقام خود فرورج نموده به مقام حقیقت
 که فوق اوست رسیدند کرد و در حقیقت محمدی حقیقت احمد نام با بدان حقیقت کعبه ظلی اطلال
 بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت هم از حقیقت نگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظن اوست
 عدم ظهور اصل اصل سے انکار و در حقیقت نمی دراز اینجا است که بیکام چند مرتبه ظاهر میشود و سرش نیست
 که ظهورات نیکام باعتبار اطلال نیکام است فی حقیقت حقیقت نیکام است که در مرتبه ظاهر شده است
 اگر گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا حقیقت دانسته شود گوئیم
 که حصول علم بتلیه ظهورات سابق شاهد عدل است بر اضریت و ظهور چو این علم در وقت ظهورات سابق
 حاصل نیست بلکه ظهور حقیقت میداند که چه یک اطلال نے انکار و اگر چه بدانند که اختلاف چو این
 از کجا آمده است فافهم نے فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه با علم ارتعلق دارند و بقدمایشان
 در اوج مرکباتی را که با علم خلق متعلق اند و کمالات اولی اظہاریت گمانیتند مخصوصه و مقامات و کمالات

سائو تفاوت لرتبہ انبیا

فت

حالات تا نیا زنا بی طبیعت که سانس طهارت این رفتار و نوبیا نذر کرده اند و از مقامات نبوة نصیب گاه
 پس طریقت و حقیقت که بولایت مرلوبا اند خدا و مان باشند مشرطیت را که ناشی از مرتبه نبوة است و ولایت
 زین با شد مرعوبه نبوة را ازین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم چنین
 کرده اند و ابتدا از عالم مرئوسه اولی و نسبت است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق
 است باید نمودند از علی با دانی چه توان کرد این معمار بر همه بخشوده اند و دیگران بصورت نظر انداخته عالم
 خلق را پس دیده شروع الحقیقه ببلندی صورتها نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است
 و سستی فی حقیقت بلندی است و بلندی سستی بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطه
 اولی که اصل الاصل است این قریب لفظ دیگر را بر نرفته است که مستحق کرامت گناهکارانند ازین
 مقبوس از حکما که نبوة است ارباب لایت ازین معرفت قلیل انصیب انبیا نیا علیهم الصلوات و تسلیات
 شروع سیر عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریت آمده اند غایت مافی الالباب لیا رکل لکر الشارح
 موافق سیر انبیا علیهم الصلوات و تسلیات افتاده است و ابتدا در صورت شریعت است و در وسط
 و حقیقت که بولایت خلق و از دنیا عالم امر نرد و آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
 پس مقرر شد که حصول طریقت مقدم است بر حصول حقیقت شریعت و پس این است اولیا رکل بر بیت
 انبیا در سل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعتی غلامی منقول من قال یرت الا اولیا ربنا
 الانبیا و از بلائیه اولیا و خصای انبیا شریعتی همسته از یکی ان پیچاره چون از حقیقت کا اگر سیر
 لاجرم این شطخ کلام نمود این معارف هر چند کس گفته است بل کثری برکس آن گفته اند و مستبدار ادراک
 است اما منصفی که جاز نیز گے انبیا را علیهم الصلوات و تسلیات ملاحظه نماید و عظمت شریعتی بر وی مستحق
 بود و محمل که قبول این سیر را مضمون نماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند بنو که انبیا
 علیهم الصلوات و تسلیات دعوت و مقصود بر عالم خلق ساخته اند نبی الاسلام علی حسن چون قابل است
 بعالم خلق بشیر بود و بعد از او نیز دعوت فرمودند و از او را و قلب سخن فرمودند و از او را کامله در
 ساختند و از مقام شمرند بلجی نعمات بجهت فالام و درخ و دولت دیدار و بید و حرمان خدا
 بعالم خلق است عالم را بان تعلق نیست دیگر عملی که فرض و درج نیست ایشان که تعلق دار و کلان عالم

انبیا
 طریقت و حقیقت
 شریعت

انبیا
 علیهم الصلوات و تسلیات
 اولیا ربنا

خلق است و آنچه نصیب عالم است از اعمال فله است پس قسبه که کرده ادا این جهالت است با نماز و اعمال
 ظاهری و بدین جا قریبه که کرده ادا و فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قریبه که کرده ادا و فرائض است
 نصیب عالم امر و شک نیست که فعل را با نماز و فرض هیچ اعتدالی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت
 دریایی محیط بلکه فعل را با نماز و سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره
 دریا است پس تفاوت در میان دو قرآن نیز قیاس با یکدیگر و در سنت عالم خلق را بنام امر ازین تفاهت
 باید داشت اکثر خلائق چون از معنی نصیب اند فرائض را خراب ساخته و ترویج نازل میگویند ضعیف
 خام فکر و فکر انا را هم محام دانسته در میان فرائض و سنن مساوات میانند و اربعیات و ریاضات
 اختیار نموده ترک جمیع جماعت میکنند نه مانند که ادا در کجیف جمع است از هزاران زمین ایشان
 آری و ذکر و فکر با ریاضات و اواب شرحی بهتر و هم تر است و علماء را به سر انجام نیز و ترویج نازل میگویند
 و فرائض را خراب آبر میازند شما نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه علی آل الصلوٰت و استیما بصحت
 نیز پیوسته جماعت و جمعیت تمام میگذازند و حال آنکه میدانند که روایات فقیه کجاست جماعت دانند
 ناطق است و ادا و فرائض کسلی در روز نمک است که فرض در وقت استحبابا نمایند بکار اصل وقت هم
 تجاوز میکنند و جماعت نیز خبیله نقدین دارند بیک کس با بد و کس در جماعت قناعت دارند بکار است
 که بر تنهای کفایت کنند برگاه مقتدایان اسلام این اعمال نمایند از عوام چه گوید از سوی این عمل ضعیف
 و اسلام پدید است و از طلعت این کردار حوا و بدعت بود یا سه اندکی پیش نو کفتم عم دل ترسیده که کرد
 از رده شود و در عمل بسیار است و ایضا ادا و فرائض از طلعت بخشد و ادا می فرائض قرآن اصل
 کشتای غلیظ است و اگر فاعل که برای تجمل فرائض و کرده شود آن نیز ممد و معاون قرآن اصل است و از
 لمحات فرض پس با چار ادا و فرائض مناسب عالم خلق بود و اصل متوجه است و ادا و فرائض مناسب عالم
 کردایش اطلال است و فرائض هر چه خرید قرآن اصل و بخشد افاضل که کل اینها صلوات است اصلاوة
 معراج المؤمن شنیده باشی و اقر با یکون العبد من لربی الصلوٰت و وقت خام که حضرت پیغمبر ابود
 علیه علی آل الصلوٰت و استیما که تفسیر از ان بلی هم الصدق و مودود و فقیر و نماز بود نماز است که
 کفر سیادت و نماز است که نبی از فحشاء و نکایه بیز نماز است که پیغمبر علیه الصلوٰت و استیما رحمت خلق

فرض در میان عالم
 و عالم خلق

مدائن مجموعی بجای کسیر یا راضی بجان نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق اسلام و کفر است
 اصل سخن در عبادت و از مرتبت عالم خلق بر عالم امر گویم که عالم امر اینجا خط خود را از اگر گفته است و مشاهده و حیات
 حاصل کرده و در این مرتبت معامله عالم خلق افتد و روتیه بلا کفایت و رامیراید و البصا متعلق مشاهده و علم است
 از ظلال جو بمرئی و آخرت واجب بوجود پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و روتیه است و در
 طلیت را همانقدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان نیز بدان که مشاهده و ولایت است و روتیه
 که نسبت انبیا علیهم الصلوات و تسلیات نامرئیا بجان نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت
 و نبوت نیز در باب تعلیم هر عارفی را که عالم امر مناسب بیشتر باشد قدم او در کمالات و ولایت زیاده تر
 خواهد بود و هر که عالم خلق بیشتر مناسب است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجا است که حضرت
 عیسی علیه نبیا و عالی الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم و نبوت زیاده تر
 علی نبیا و عالی الصلوة و السلام چه چنانکه در حضرت عیسی غالب است لهذا الحق بر روحانیان گشت و با
 خلق در حضرت موسی غالب است و علیها الصلوة و السلام لهذا مشاهده که گفتا نمود و طلب تیر بعد از نبوت
 نیست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوة که در مقدمه بیان این خود بودم و عکس
 الطائف و سفلی آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است و الله سبحانه و تعالی اللام للصلوات امی فرزند چون
 علوم نبوت که تالیف و حکام است متعلق بقالب بیشتر و نسبت انبیا علیهم الصلوات و تسلیات نیز مناسب است بجان
 خلق بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبادت از نزول مع عورت خلق است لهذا از عروج بقیامات
 فرقی بولایت متعلق دارند و البته اندک نهایت عروج و نهایت قرب نبوی است که سابق محال
 شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که نبوت لوی تصور میگردد و عروج و جیکه اول میسر شده بود علی عکس
 این عروج بوده که با بر نزول نبیا یعنی که مرکز دایره بود نقطه است نسبت محیط دایره و حال آنکه
 فی حقیقت هیچ نقطه اقرب محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه جمال است و این نسبت
 نقطه دیگر را میسر شده است عوام صورت بین این قرین تواند دریافت حکم بعبودیت آن نقطه میانند و حکم
 افریت آن نقطه را جعل مکه تصور میکنند و حکم این حکم را تجلیل و تحمیل میانند و الله مستعان علی انفسه
 باید دانست که همین بود از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام عروج نبوت

در بیان
 و جزئیات در بیان
 در بیان

بر تخت صدر اقصایا مید و بجا تکلیف سلطنت پیدا میکنند و مستیلا بر ممالک قریب و باین تخت صدر
 فوق جمیع مقامات عروجه مرتبه ولایت کبری است بر آینه این تخت را نظر باین بطون نفوذ میکنند و
 غیب الخیب است دنیا بدلیه سیکه با فخر اکنه صعود فرمایند بصرا و تا بالبد الباد نفوذ تمام نمود و بعد از تکلیف این
 مطمین عقل نیز از بی مقام خود برآمده با ملحق خواهد شد و عقل سجاد نام خواهد یافت و هر دو با اتفاق با یکدیگر
 متوجه کار خود خواهند بود ای فرزندان مطمین را گنجایش مخالفت نموده است و مجال سرگشته نه حکایت
 خود متوجه مطلوب است و بر تمامی گرفتار مقصودستش جز برضار پروردگار نیست جلسله طانه و طلبه بیخ
 طاعت و عبادات او توکلیه سبحان الله اماره که اول بدترین خلائق بوده و بعد از زمین و دراصل
 رضار حضرت سلطان رئیس الطائف عالم مرگشته است و لسان قرآن خود شده است مخبر صادق فرموده
 علیه علی و ابی طالب و اسلام حیا که نمی بجای بلهیه حیا که نمی الاسلام او انعمتوا علی الذین
 و سرگشته است نشان این طایفه مختلفه عناصر را بیه است که از برای فالین اگر قوت غمخیز است از بیجا
 است اگر شهوت است هم از بیجا و اگر حرص شیره است هم از بیجا خاسته است اگر است و امارت است
 هم از بیجا یعنی ساری حیوانات که نفس ماره ندارد این و صاف و نازل است با وجود اتم و کمال عالم
 است پس ایندو که مراد از جهاد الکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه علی و ابی طالب و ابی طالب
 الی الاجهاد و الکبر جهاد با فالین و جهاد بالنفس که فیما بین النفس با الهیاد است و انسی و
 گشته پس صورت خلاف سرگشته از وی مقصود نیز نباشد و صورت خلاف سرگشته از اجزای فالین
 از ارادت ترک ولست و ارتکاب مورد حقه و ترک غرمت نه از او ارتکاب شایع محمد و ترک فالین
 در اوجات کائنات و حق و انصیب گشته است ای فرزند هر چند که کالات عناصر را بجهاد فوق کالات
 است چنانکه گذشت اما مطمین بجهاد آنچه مناسب است بمقام ولایت دارد و ملحق با عالم مرگشته است
 سکر است و مقام استحقاق لاجرم مجال مخالفت در و گمانده و عناصر را چونچه مناسب است بمقام
 است صحود ایشان غالب است با چا صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی
 منافعه و فوائد که بان مربوط است فانهم باید دانست که منصف است ختم بر خاتم الرسل شده است علیه
 الالهات و استیارات اما از کالات آن منصف علی حق تعالی است متابعان او را انصیب کامل است این کالات

مرا از بیجا و از صراط
 جهاد با فالین
 انصیب

در طیف صحایب پیشتر است و در واقعین نیز مابین نیز امید و کت بسبب قنیت کسرت کرده است بخاران و
 باستان را کرده است و فلک کالات ولایت نخله جاره گرفته است اما امید است که بعد از مضمی لفظ بیلوت
 از منزه کرده و در غلبه شیوع پیدا کند و کالات اصله رو بطور وارند و ظلی استنار پیدا کند و حضرت سید
 علیه الرضوان بظاهر و باطن هر دو چنین نسبت علیه باشند سلسله فرزندان کامل نبی علیه علی له الصلوة
 و السلام چون تبعیت کالات مقام نبوه را تمام کند اگر از اهل منصب است بنصب ایشان سر فرزند میسرند
 و چون کالات ولایت کبری تمام کند از اهل منصب باشد بنصب ایشان شرف میسرند و از مقام
 کالات ظلی مناسب منصب است نصب قطب رسان است و مناسب منصب است قطب مدار کبری
 این دو مقام که در تحت اندر ظلال آن دو مقام که در فوق اندر غوث نزو شیخ محمد بن عبدین العربی همان
 قطب است غوثی شصت ساله حد نیست و آنچه مستحق فقیر است است که غوث قطب است قطب از روح
 و بعضی امور در خواهد بود در نصب مناسب بدل در اختیار و دل است ذکک فضل الهی در تیر شایر و نهد
 و در فضل لغت نیز میل علوم و معارف که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم
 الصلوات و تسلیات و چون در تمام نبوت تفاوت است در شرایع انبیان نیز با اندازه آن تفاوت اختلاف
 آمده است و مناسب که مناسب مقام ولایت ادبیات شلیحات شناخته است و علوم سیکار از توحید و تمام آنچه
 و از احاطه و سرمان انبیا نماید و از قریب حدیث نشان بخشند و از مراتب ولایت اشعار فرماید و مشهور است
 اثبات کند با جمله معارف انبیا کتاب سلف است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه و قیاس کن
 از گلستان من بهار و راه ولایت اولیا پس بقرب حق بر دو ولایت انبیان نشان انبیا است اولیا نماید
 ولایت اولیا و تسبیح نماید و ولایت انبیان نسبت مجهول کیفیت انبیا فرماید ولایت اولیا از مرتبه
 نشان که چیت و جلالت اندازند که کلام است و ولایت انبیا با وجود قریب تر از همین اجداد
 و مشهور در لافش غیب شمرده که گویم شرح این می شود ای فرزند سخن را در میان کالات نبوت و مرتبه
 آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغری ولایت کبری ولایت علیاست
 و معارف و مناسب کلام و مجال شغله سر یک طویل از میل ساخت و فقر مکرره و متکثره در بیان
 اندراج نمود و باور که از کمال غایت از اسبند و افهام بر آید از نظایان نگار در این علم گشای است

این کالات نسبت است
 این ولایت

و فرمود که نه سید لای و نظری فکر بچشمه مقدمات از برای تمییز است و فقر بیابانم عوام بلکه سیدین
 برای درک خاص الم نیست میان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بان طریق ممتاز ساخته
 است از بدایت تا انحایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن از امر بجهت و بدایت است بجز
 بنیاد و عمارت بنا ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد یعنی بود و معاملتا با نبیجانے افزود و تخم از بخارا در
 آورده در زمین هندی که مایاش از خاک شربط بلعاست گشتند و با فضل ساها از اسیران گشتند و سید
 جسان مژ ساختند چون ان نشت و کار کجبال سید این علوم و معارف ثمرات بخشید محمد مددی
 و کائنات الهی لولا ان هانا الله القدر جارت رسول بنا باحق باید دست که سلوک نظیر بنی عالی مربوط
 بر این طبع نیست بچشمه مقدمات که سیر بر کواکب این راه رفته باشد و بقوت بخت بیابان کمالات منصفه گشته نظر او
 شایسته فی امراض قلبیه است و توجه او را فاعل معنوی صاحب بن کمالات امام وقت است و ضایفه زکات
 و بدلا بطلال تمامات او خرسندند و او تا در دنیا از بجا کمالات او لقطه فائده نور هدایت و ارشاد او در
 نور آفتاب پیوست او بر هر کس نفس کفایت که بخوابد هر چند که خوابش او در اختیار او نباشد چه است
 که طلبش امری نماید و ان خوابش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنیاد دهند شفا و بیدار
 او رشد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار است که مهل هدایت در شرف و ریز گمانی نباشد و انکه در کمالات
 شیخ مقدمات تحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم که آمدند و معرفت تفصیل سیعقات عمده را
 آری شیخی که مدار بنا بر خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بود و شریف است البته صاحب علم است
 و تفصیل سیرا گاه دیگر از اهل علم او کفایت نموده توسط او بر تبه کمان تحمیل میرسانند و بنیاد و تقاضای
 میازند چه فاعل کننده و صلحت عام راه افاده و متفاده ما انکاسی و نه باغی است مریدان بطریقه
 که بشیخ مقدمات با سعادت فاعلت برنگ او منصفه میگردد و بطریق انکاس با نوار او نور شود و در حضرت
 علم چه در کار بود و هم در افاده و هم در متفاده و خرنیزه که تالیس غور شید ساعتی فضا حته میگرد
 و بر دوایم می پرزد چه در کار است که او را علم بچنگ خود بود و با آفتاب اندک آنرا بچته میازد آری علم
 سلوک و تسلیک است و کار است که با سلسله بگیر بود و است و در طریق ما که طریق صحاب کلام است
 علیه ام رضوان علم سلوک و تسلیک بچند کار نیست هر چند شیخ مقدمات که در چو پانی آن طریق است بحال علم

معرفت صحیح است پس با چار و نظیر حق عالم در حق وصول حیا را ملات و صمیمان شیوخ و جوان کهن
 مساک باشند که بلا بی محبت با توج صاحب ملت به تنها مقاصد بر بندند که فضل امدیوتیه من شا اود
 ذوق فضل العظیم اما بدانند که منتی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خارق چاره نباشد گاه باشد اود را از
 ظهور افتایا نبود بلکه بسیارست علم ظهوران نیز نباشد مردم از وی خوارق عینند و ارا از ان اطلاع نه
 آنچه گفته شد که منتی صاحب علم نبود مراد از عدم علم علم تقفیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیکه
 احوال خود و چه نقد که امرت الاشارة الیه در این نور برایت اود در بیان اولی و سطر و بسط و بساطت
 ساریست که طریقه مخصوصه و احوال تغییرات و تبدیلات موش ساخته و با حقا مختصرات و مبتدعات
 خراب گردانیده ان امدیوتیه القیوم حتی غیر و اما بالفهم محجب کجک جماعه این تبدیلات را تکمیل
 انطریق کماست بر ندوان بحاقت را تمیلات ان نسبت تقصودینا می نمایند که تمیلات تکمیل ان کل
 بهر طریقی می باشد و حقا و اختراع فراخ بر بر سر بر که نه هزار نکته بار یکتر موانیجاست
 نه هر که سر تراشد قلندری و اندر نو نیست سنیه را علی صا جباصله و سلام و تحیه طلمات عینها
 مستور ساخته اند و رونق مات مصطفوی را علی معدله ملات و سلام و تحیه که در ولت امور محدثه
 ضائع گردانیده عجب آنکه چشمتان بخدایت را امور تحسنه میدانند و ان عجبها را حسانت انکارند
 و تکمیل این تحیفات از ان حسانت میجویند و در میان ان امور ترغیبات ینما یند و اعم از سجا نه اول
 مگر نیند که درین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نیست تمام گشته و رضا حضرت حق سبحانه و تعالی
 بصحصول پرستگما قال الله تعالی ایوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دنیا پس کمال
 دین ازین محدثات جستن فی حقیقت انما نودن است بهشتی اینا که ریه بیت اندکی پیش تو که غم
 دل ترسیم که در دل زنده شوی و نه سخن بسیار است و تا ما رجعت بدین عالم کلام دین فرموده اند
 مالمین من کلام اجتهاد و یا از سر محدثه نباشد بلکه از اصول این بوندان الاصل که ابراهیم علیه السلام فرمود
 معرفتی در رساله مبارک و در باب فاعله و متفاده که لفظ ربنا و تعلق دارد نوشته است چون
 باقی مقام است و سود مند بوده این معرفت را درین کتب نیز نوشته از اینجا اعتبار نمایند و طلب ربنا
 که جاسم کلمات فرزند نیز باشد بسیار عزیز و جوهر است و بعد از قرآن بسیار از نه بسیار ایتم که برین

سے آید و عالم خلقتے از فو ظہور و انورانی میگردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرض تا مرکز فرش ہے کہ اگر رشد و ہدایت و ایمان معرفت حاصل میشود از راہ او کی بدو از مستفاد میگردد و تیر بسط او چسپان بند لیت نمیرسد مثلا نور او در رنگت یا محیط تمام عالم را فرو گزشتہ است و آن ریکو یا پنجم بہت است اما حرکت ندارد و شخصے کہ متوجہ آن بزرگ بہت و با و خلاص در او یا انکدان بزرگ متوجہ حال طالبی شدہ وقت توجہ کو میاروزنی در دل طالب کشادہ میشود و از ان راہ بقدر توجہ و خلاص از ان دریا سیلاب بگردد و چون شخصے کہ متوجہ ذکر الہیہ بہت جلشاند و بان عزیز صلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد بہتیم افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از موتی تا نیر بہت اما شخصیکہ متکارن بزرگ بہت و یا از بزرگ از او در بار بہت ہر چند بزرگ الہیہ تک و تقدس شنو است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است ہمان انکار و از رسیدن فیض او میگردد و بے آنکہ ان عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و وقت ضرر او نماید حقیقت ہدایت از وی منقو بہت صورت رشد بہت صورت بمعنی قلیل النفع بہت و جمانہ کہ خلاص من الغریز دارند ہر چند از توجہ مذکور ذکر الہیہ تکا جلشاند حالی باشند نیز ایشانرا بوسط مجرب و محبت نور رشد و ہدایت میرسد و لیکن ہرہ ہر وقت آخر المکتوب سے بس کہ ہم این زیر کا نرا این اہل است ؛ با گن و کردہ اگر در وہ کہست ؛ محمد صدر البین الرحمن الرحیم اولاً و آخر الصلوات و سلام علی رسول محمد وآلہ و سلم و ہر مکتوب صد شخصت و حکیم بیادت تابیر نمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصہ ان زمین معارف بلند و حقایق ارجمند بعد محمد و صلوات و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی لغری شدہ سبحانہ باد کہ نماز کن دویم بہت از ارکان پنجگانہ سلام و جامعہ عبادتست جز وی نیست کلا جامعیت حکم کل میدا کردہ است و فوق جمیع مقربات اعمال مدہ دولت رویت کہ سر و عالیان را علیہ و علی الصلوات و التسلیمات رشیب عراج در بہت میسرہ بود بعد از نزول مدنیانسانا لیب نشا رہ اندولت ایشانرا از میسر و شکر بعد از فرمود علی علیہ السلام و صلوات و سلام علیہ و علی آله و صلوات و سلام علیہ و علی آقربا کیون العبد من الرب فی الصلوات و کمل تعان او را علیہ و علیہم الصلوات و التحیات از ان دولت درین در نماز خط وافر بہت و نصیب کل گل کہ رویت کر این نشاہ از انرا بہت با اگر نماز کرد پنج فرمود نقاب از چہرہ مقصود کہ میکشود و مطالب را بطلوب کہ دلالت نمود نماز بہت کہ لذت بخش محکما رالت نماز بہت

اگر است و در میان است ارحمی یا بلال مرزیت ازین جا و فرقه عینی فی اصلات اشاره ایست باین است
 از واق و موجود علوم و معارف لحوال مقامات و انوار و الوان تلویحات و تکلیفات و تجلیات تکلیفیه
 تکلیفیه و ظهور است متلونه و غیر متلونه هر چه از بیجا در بیرون نماز می شود و بی آگاهی از حقیقت نماز و در
 آن ظلال اشغال است بلکه ناشی از عدم و خیال مصله که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادا و صلوة
 گویند از نشاء و زینوی می آید و در نشاء از خودی می در آید لاجرم در وقت دولتی که مخصوص آن خرت است
 یعنی ازان و سایر در خطه از اصل به شایسته طبیعت بدست آرد در نشاء و زینوی مقصود کمال اطلاق است
 مسا که بیرون ظلال است مخصوص آن خرة است پس از مراجع چاره خود و آن نماز است در حق موضوع آن
 مخصوص باین است است که بهیچ پیغمبر خود علیه و علی اله الصلوات و التلبیبات که در شب مراجع از دنیا با خرت
 رفت و پریشیت و آلامه بدولت است شرف شده باین کمال شرف گشته و باین ساحت مستعد شده اللهم
 اجره عننا ما هو له و اجره عننا افضل من خیرت نیامع امت و اجره الانبیا رکلمه خیرا فانهم دعاها لخلق الله لیسبها
 و در اتم له تقاریر تکلیفیه را ازین طائفه که حقیقت نماز آگاه است نقد و بحالات مخصوصه آن اطلاق
 معالجات امراض خود را از امور دیگر هستند و حصول مرادات خود را با شیاء دیگر موطا ساختند بلکه اگر در
 نماز یاد و راز کار داشته بنیامی از آنچه در غیر ظاهر استند و صوم را از صلوة افضل نگاشتند صاحب حیات
 مکیه بگوید که در صوم که ترک کنی شرب است بصف صحریت متحقق شدن است و در نماز غیر غیریت آمدن عابد
 و سب و در سنت و موبکاتری یعنی علی سکه التوحید الوجود الذی هو من احوال السکراتی عدم آگاهی حقیقت
 نماز است که جم غفیر ازین طائفه تشکیل مضطرب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد و جبهتند و مطلقه راد
 پر و کافیه مطالعه نمودند لاجرم تصوق مقاصد و دیدن خود گرفتند با آنچه شنیده باشند با حیل الله بحرام شفا
 بلیه الغریقی تین بکل شیش و حبیبی میس و لیسم اگر نشاء از حقیقت کمالات صلوة تیر بر نشان و کشف
 هرگز در سماع و نغمه ترندی و با وجود تواجد نکردند چون نپذیرند حقیقت ره خسانه زدند بلیه راد
 هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است جانفرد فرق در میان کمالات که نشاء ازان نماز است و کمال آنکه
 نشان آن نغمه است بدان احوال کفیه الاشارة این کمالیست که بجز از ارسال بوجود آمده است و خرت
 است که بگویند این بر آمده مگر از بیجا فرموده علیه و علی اله الصلوات و التلبیبات اولم فرام آویم انهم

اولم خیر امام و عظیم چه نسبت آخر را به اول بیشتر دیده که محل نزد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
و علی الصلاة والسلام که بهترین این است اول دست یا آخر و در بیان آن کنه است ای در ساخران
این است اگر چه نسبت علم است بل اقل و در سلطان هر چند نسبت بان علمیت لیکن کمتر
است بل کمتر و کل وجه کثرت یا اقلیت آن نسبت تاخران را بدرجات علما رسانیده و باقیان
نسبت داده و بیشتر ساخته قال علیه و علی الصلاة والسلام با غریبا و بیو و کما بار فطولی
لغرابا و مشهوره اوست این است از بدایت الف ثانی است از احوال آن سرور علیه و علی الصلاة والسلام
زیرا که معنی الف داخل صیغه است عظیم و غیر امور و تاثیر نسبت قوی در تبدیل دنیا و چون درین است
و تبدیل نموده با چار نسبت سابقان بهمان طراوت و تقصارت در متاخران نموده که گشته است و تا
شروعیت و تجدید است و الف ثانی فرموده گویانان بدان یعنی حضرت عیسی علیه و علی الصلاة والسلام
و حضرت محمد است علیه و علی الصلاة والسلام فیض روح القدس را باز در و فایده و بجز آن هم بکنند آنچه بسیار
و ای بر او این سخن امر و بر اکثر خلائق کران است و از افهام اینها دور و دورا اگر بر بر انصاف بیاید
معارف یکدیگر را موقوف کند و صحبت و استوار احوال را با مطالعه علوم شرحی و عدم مطالعه آنرا ملاحظه نمایند و نظم
و توفیر شریعت نبوت را بنمیزد که در کدام یک بیشتر است شاید از هتاد بر این دیده باشند که فیه در کتب
و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت
آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت نسبت به کمالات نبوت همچو مستعد است که شایسته حکم قطره
و شستی نسبت بدیا محیط و امثالین بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبه که نام فرزندی بریاری
طریق نوشته است اینجا ملاحظه نماید مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان از
طریقت تمفیض خود بر دیگران معرفت خدا جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ و متروک
فکف از کار وین ابیات ولی چون شده و بر پشت از خاک و سوز که بگذرد هم سوز از خاک و سوز آن
خاک که از تو بجا کند آن لطف بر من قطره ببارد اگر بر وید از تن صد زبانم چه سوسن سناک لطفش که
توانم نبود از مطالب این مکتوبه بگر شوقی بعلوم حاصل بوضوح کمالات مخصوصان شما پیدا شود
ولی آرام سازد و بعد از استخار با متوجه این حد و کردند نظری بر عمر معلوم نماز صرف نماید و بعد از استخار

السبیل الرشاد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و آله الصلوٰۃ و السلام متبیا و کمالها
 مکتوبی و صد شصت و دویم ہونا محبت صد دریافت در بیان انکار ارتباط ماضی است
 و نسبت مالککاسی مرقب بود تفاوت ندارد و مایا سبب لک محمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 صحیفہ شریفہ کازوی لغات مرقوم فرمودہ بود و در وصول ان متجز کردید چون منی از فرط محبت و کمال
 خصاصہ بود و از یاد فرحت بخشید سخن از وفار بعد سابق اندلیج یافته بود و محدود باہر وضعی باشند از
 اوضاع شرمیہ محل مضائقہ نیست بشرط انکار شدہ این محبت گنہہ نشود بلکہ روز بروز قوت پیدا کند
 و ماہرہ این شہتیاق سرزد کرد و بلکہ ساعتہ فاعلہ در التہاب بغیر اندیجہ ارتباط ماضی است و نسبت
 انوکاسی و افضلہ و مرقب بود تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطور علم بعضی از خصوصیات طریق و علم
 علم بان تحقیق انحصار از خانہ مکتوبی کہ بنام فرزندی رشدی در بیان طریق نوشتہ است طلب نمایند
 نقل ان مکتوب بلکہ یا لان سیاہت پناہ انوی میر محمد عثمان آورده اند از سجا طلبند زیادہ چو طلبنا سجا
 مکتوبی صد شصت و سیوم بنام سجا رفا گاہ میان تاج الدین صد دریافت در بیان محبت
 کہ تعلق کعبہ زبانی دارد و در بیان فضائل صلوٰۃ و مایا سبب لک محمد و سلام علی عبادہ الذین
 خبر قدم مرت از مہجانب شتاق را فرحت فراوان ساندند سجا محمد و بنت علی و لک انصاف و ہ
 لے فلک مینا قام تا بن و دکلام خوشتر کرد و ظم خورشید جہا شاقب از جانب مشرق با ماہ جهان کرد و ان
 شام چون قدم نچہ فرمودہ اند و در تشریف آرد کہ شتاقان یر بار انتظارند و از روی استاخر چاہ
 بیت الدار اندر ز فقیر خیا نچہ صورت کعبہ ربانی سجد و ایست مرسو خلافت را چہ بشر جبہ ملک حقیقت
 ان میر سجد و ایست مرقابن ان صدور لاجرم تحقیقت فوق جمیع حقایق آمدہ است و کمالات متعلقہ
 ان فوق کمالات متعلقہ سار حقایق گشتہ کہ میان حقیقت برزخ است در بیان حقایق کونیی و
 حقایق آلیہ جلسلطانہ مراد از حقایق آلیہ سر اوقات عظمت و کبریا می دشتہ کہ بچہ رنگہ و کفر بدلان
 قدس ان رسید و بچہ ظلمتہ بان راہ نیافتیہ نہایت عروجات و نموی و ظہور ان نامتہا می حقایق
 کونی است نصیبا حقایق آلیہ جلسلطانہ مخصوص ان خراست الادنا و عراج مومن است و در ان علاج
 کہ کویا از دنیا با خرت رفتن است خطی از بچہ در آخرت میر خواهد شد میر سجد و ادانکارم کہ عمدہ در

اندر وقت در نماز توجه مصلحت بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهیه است تمام تقدیرت بس کعبه
 اعجاب است در دنیا بصورت از دنیا است و فی بحقیقت از آخرت است انما غیر سلطان نیز این نسبت بیما کرد
 است و بصورت و حقیقت جام دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در او در نماز میسر شود
 فوق جمیع حالات است که در بریدن نماز حاصل میشوند چنان که حالات از او ظاهر بماند هر چند بگوید
 و این حالت نصیحت از اصل در هر قدر فرق که در میان خلل و جهل است همانقدر فرق در میان آن حالات
 در این حالت باید داشت و مشاگرد میگردد که حالتی که لغایت الله سبحانه در وقت موت روحا در
 فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه با آخرت نزدیک است تم
 و اکمل است چنانچه ظهور صورت است و بنیاط ظهور حقیقت نشان با اینها همچنین حالتی که بکرم آله جلسه
 در بزرگ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت
 کبری را که در دنیا است یا بزرگ صغری که ششتر آنجا است و مکمل است و مشهور و جنات انیم نسبت به مشهور
 بزرگ کبری اتمیت و ملکیت دارد و فوق جمیع انبیا آن موطن است که مخبر صادق علیه علی که بصورت
 و استیامات از آن خبر داده فرموده ان الله جنته لیس فیها عور ولا قصبه تجلی فیها ربنا صاحبکما پس با این
 جمیع ظهورات دنیا و دنیاها اند و بالا تر جمیع آنها آن جنته بلکه دنیا اصل از موطن ظهور است ظهورات ظلال
 و نمودار مثال که مخصوص نبیا است نزد فقیر محدود و از امور دنیوی اند و فی بحقیقت داخل دایره امکان
 ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات است که همه
 عمایق و لون عمدا کبریا فقیر دنیا را تمام ملاحظه دنیا نماید خاصه یا بدو را یکی از مطلق و نجاشام و غیر
 نماید مافی باب بر عدلیست مآخیزت را مطلق را اینجا جستن خود را بر ایشان کردن است یا غیر مطلق
 مطلق و دانستن چنانچه اکثری بان گرفتار اند و بخواب خیال را مگر فتنه نماز است و در موطن که خبری از
 دارد و بخواه مطلق است آرد و در نقطه انظار مکتوبی صد شخصیت و چهارم میرسد با قوس است
 صدور یافت در بیان خود سال خود را سیرت و جهالت باید بود و خدا در احوال کشف نماید که در نفس تمام
 که بعضی از مشایخ نوحه اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعمیر آن فرموده که بعد و سلام علم عباد الله
 صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان ساینده متوجه کار خود

و نیز اسم ذات و تقدس که ملاحظه ما و صفات احتمال میزند تا ما ملاحظه جهالت نمائیم و کار بجز آنجا که در ملاحظه
 ما و صفات بسیار است که باعث ظهور احوال گردد و وسط وجود و ملاحظه آید شنیده باشند که احتمال خطا
 در احوال و ملاحظه بسیار است و شباهه باطل حق در آن موطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی از شاخه
 فراحی با این تغییر بنام فرستاد و لطبا احوال خود نمود که فنا و محویت بجا رسید است که هر چه نظر میکنیم
 نمی یابیم همان وزین را که نگاه میکنیم نمی یابیم و عرش کرسی را نیز نمی یابیم و خود را که ملاحظه میکنیم هیچ
 نمی یابیم پیش کسی میروم او را نیز نمی یابیم و خدا که هر چه در او ملاحظه میکنیم نیست و اگر کسی میفهمد
 مشایخ همین امکان است اندا که تو نیز همین را کمال سید این مطلب حق جل و علا را که پیش تو می یابیم
 امر دیگر را کمال سید نیز پس فقیر در جواب و نوشت که این احوال از لغویات قلب است و قلب بنا بر
 این راه و صاحب این احوال است از تمام قلبی کرده است سر صده دیگر از قلب باطله باید کرد و بنا بر
 این نیز دیدیم که عبارت از روح است و روح باید نمود لعل ما شاره شد که بعد از مدت ازین ماجرا یکی از
 یاران فقیر کفر لقا افتد نموده بطن خود زنده بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود معلوم شد که حال
 موافق حال آن شیخ متفسر است بلکه این در مقام از تقدی بیشتر دارد و چون نیک حال و ملاحظه نموده آمد
 ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر موست که محیط موده از ذرات و شهبوز غیر از هوا و دیگر
 و سایر احوال است نهایت دانسته است که بعد از آن عین ملک علو کبریا مرتبه دیگر او را طلبیده نقش احوال
 او نمود و یقین شد که گرفتاری و غیر عنصر هوا با دیگر نموده است و او را نیز بر نیمنی مطلق ساخت و چون
 او در جهان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل و غیر از هوا و دیگر نیست و از آن احوال متغیر گشته و قدر
 بیشتر گشته بدانند که قلبی زخم است در میان عالم خلق که عالم عناصر را بر است و در میان عالم ارواح
 و در میان عالم و ادب که یکا نصف قلب عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف
 عالم خلق آنرا که نصف سازیم محال و عنصر هوا خواهد افتاد و پس بعد قلبی عبارت از تمام هوا با آنکه قلب
 متغیر نیست پس آنچه از ظاهر شد و ملاحظه جواب ال است در میان کشف حقیقت او است بجز در
 بدانانها و ما گمانا الهدی لولان اما الله لقد جارت رسلنا با الحق زیاده برین گنجایش وقت نبود
 و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعه المصطفی علیه و سلم الیصلوات فضلها و من اتبعها

مکتوب صد شصت و پنجم شیخ عبدالهادی بلاوانی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار ملت باشد
 که حقوق مسلمانان ضایع نشود بایان حقوق و مانیاست که بهر دوصلوة و تلبیه الدعوات رسانند که
 مرغوبی می رسد می سید و حجت فوادان سائیدند سجانه محمد و المنته که تا مدعی بام هفازت تا تشریحی بحسب
 و اخصاص مروت و خصاص کرده مع ذلک اگر میرسد نیت سب بوده بخیر فیما بینهم اندک سجانه از روی
 نموده بودند بلی الزلت بنیة بصیرتین مبارک باشد غزلت اختیار کنند و از او که نیند لیکن ملحات
 مسلمانان دست ندهند قال علیه و سلم الا الصلوات و السلام علی سلم علی سلم حسن و السلام و عیاده
 و اقباله و تجایز و اجابت الدعوت و تهنیت لعاطش با و اجابت دعوت شراط است فی الاحیاء و میتهم
 الاجابة انکان طعام طعام شنبه او انا تامل علی سفقا و جالیط او سماعی من امر انما و الملاهی و تامل
 بنوع من اللهو و اللب کل ذلک مما ینتمی الی اجابت و یوجب تخریبها و کریمتها و کذلک ان کان لراعی طعاما
 او میندا و فاسقا او شریرا و متکافا طالب الملبات و الفخر فی شریعة الاسلام و لا یجیب علی طعام منم یا
 و کفح الحیط لایشیع ان یقع علی المایة اذ کان نایب العیة غار او قوم لجانون او شیء یولی حکم کذا
 سلطان منین اگر این موانع همه مغمود شوند از اجابت دعوت جاره نبود هر چند درین مانع نقل آن
 مؤلفه و شواهد و نیز بدانند که غزلت از غیر را باید که زیاده که صحبت با هم از ان منت مکره است
 طریقه حدیث است حضرت خواجگفتند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که خلوت شریعت
 است و در شریعت است و از صحبت صحبت طوائفان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که گفتند و یکدیگر
 شریعت صحبت است و شیهه اند که بملفوظ میرفتند و عیاده مریض سنت است اگر ان مریض اشخص
 شهادت بود و بیمار دار او نماید و الا عیاده ان مریض واجب است چنانچه در حاشیه شکاه گفته است و بخانه
 اجازه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت جازد باید رفت تا حق تبت اما کرده باشد و حضور
 و جماعتی بچگونه و نماز حدیث از ضروریات اسلام است که از ان حایر نبود باقی اوقات و تامل
 بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و غزلت بلبوت هیچ فرضی از اخص عاجله مروت نماند و چه
 غیر از صحبت باطن بزرگ است بسلطان و اعراض از اشتغال باطن ملامی هیچ در و تصحیح نیت یکبار
 احتیاط نماید با فرضی آنست که در ضمن آن تحقیق باشد و حدیث تصحیح التواضع و بسیار نماید و چه

فنا
 ذوات ملحات
 حقوق لیکن
 فرد حکایت

فنا
 اجابت دعوت
 شراط است

پیش از رسیدن آنکه محققیت نیت میسر شود و هفت آتخاره ادا نموده بنیت دست غفلت گزینند امید است
 که ثمرات غلبه بر آن مترتب شود باقی احوال اموقوف بر طاقات دشته و شلکام مکتوب و مشخص
 و ششم حضرت نیز ادای معنی خواجه عبدالله و خواجه عبدالله صدور یافت در بیان بعضی عقاید کلامیه
 برونق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم که حضرت ایشان از ازروی الهام و همت حاصل گشته
 نه از روی تقلید و تخمین و در او اهل حال حضرت پنجم را علیه و علی الاصلوات و تسلیات بخواب بیره بود
 که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این اقدار را بجزرت خواجه خود گذرانیده بودی و از آن حضرت ایشان
 در هر مسأله از مسائل کلامیه را خلاصه هست و حکم جدا لیکن در اکثر مسائل موافقت بمناسبت مازیدیدار و
 با بیان در فلسفه و ذم بخوبی ایشان در و طاحده و زمانه که مراد و صوفیه را با فیه فیضالک استفتان
 در بیان بعضی از حکام فقهیه که بصلوات متعلق اند و در بیان کالات طریقه نقشبندیه و الترام ایشان
 سنیست را در بیان منعم هم تا غنا و منعم از حضور مجلس قاصان ما یا سبب لکث بود بعد از صلوات و تسلیات
 الدعوات بجناب محمد و ادای کرام میباید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانها و لایز گواشت
 در نظری سبب الف و ب از ایشان گرفته است و هیچ حرفی نره از ایشان اموضه و دولت اندراج
 النسیان البدایه بکرت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر و وطن بصدقه خدمت ایشان یافته
 توجه شریف ایشان در و نیم ماه این ناقابل بچسبیت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این کابر را
 عطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و الوار و الوان و رنگینا و بی کیفیها که بطنیا
 ایشان و داده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن نماید این توجه شرفیان کم دقیقه مانده باشد و حرافت
 در اتحاد و قرب با حاطه و سرمان که برین فقیر بخشا و نداد از حقیقت ان اطلاع ندادند شهود وحدت و کثرت
 و مشابه کثرت در وحدت از مقامات و میا و این معارف است با جمله که نسبت نقشبندیه است و خصوص
 خاص این اکازام این معارف بزبان آوردن نشان این شهود و مشاهده را میان نمودن که در مشاط
 است کارخانه این کابر بلند است بهم نزداتی و قاصی نسبت نداد هر گاه این طور ولتی رفیع تقدار از
 از حضرت ایشان با این فقیر رسیده باشد اگر در ده عمر سر خود را با پال اقدام خدمت عینی علیا شما کرده باش
 هیچ بخوره باشد از فقیر است خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چنانچه نماید اما مسدول گاه خواجه

سلام الدین محمد حضرت حق سبحانه از اجزاء خیر و اذکار مومنانه ما مقصرا از بر خود التوازم نموده مگر همه را در حق
 خدایه علیه تسلیم نموده اند و در افتادگان از فارغ ساخته **سه** اگر برین من زبان شود هر کس که بیک شکر وی
 از بر او نتوانم کرده سه مرتبه فقیر بدولت علیه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه فقیر را فرمودند که
 بر من خالک است هست امید حیات کم مانده از حال طفلان خیر و در خواهی بود و در حضور خود شمار اطلبیند و شما
 در حجه مرصعات بودید و فقیر امر کردند که بالیشان توجه کنین یا بر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده
 بعد یک ظاهر ایشان توجه نیز ظاهر شده بود از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان از نیز غایبان توجه کنین
 حدیث غایبان توجه نموده آمد امید هست که بیکت حضور ایشان کن توجه بشهر تیار باشد تصور کنندگان
 امر واجب است قبول و وصیت لازمه ایشان فرمودی و تقشده هست یا غافل می زنده باشد کلام انظار اشاره در
 وارد و نظر اول است بحال چند فقره بطریق لفظی نوشته می آید بگوش هو مثل تمام خواهد نمود
 احکام الهی سبحانه فرض سخن بر عقل تصحیح همان است بموجب آرا صایر اهل سنت و جماعت شکر کرد
 سیم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه که در اینجا نوع خاص بوده میان آن میناید باید دانست که
 مقدس خود موجود است و اشیا با جدا و او تکا موجود اند و تکا یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم
 افعال و چگونگی و هیچ امری با او تکا فی حقیقت شکر نمی نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت هیچی نیست
 لفظی از بحث خارج است صفات و افعال و تکا در رنگات او سبحانه همچون دیگرانند و بعضی
 افعال ممکنات همچو مناسبت او و شکر صفت علم او را سبحانه صفتی است قدیم و بسیط است حقیقتی که
 هرگز تعدد و تکثر با او نیافته است اگر با اعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک انگشتی است
 بسیط که معلومات آن را در جهان انکشاف نمیکند و همیشگی را باحوال مناسبه متضاد و انکشاف
 کلیت و خبریت با اوقات مخصوصه که نام در آن احد بسیط دانسته است در آن آن بدی را هم موجود است
 هم محدود و چنین دانسته است و صبی و چون دانسته است و پیر نندیده دانسته است و پیر و وقایع دانسته است
 و قاعد دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و کربان و سلسله دانسته است و تمام و غیر
 دانسته است و ذلیل هم در بر زخم دانسته است هم در عزت هم جنب دانسته است هم در غنا است پیر
 تعدد و تنوع در احوال منفق و باشد چون و تعلقات تعدد نامت میطلبد و تکثر از نیزه و اولیش

و احد و سبط من لائل له الا بدلته دنیا صلا اولای جری علیه کما زمان لا تقدم و الا ماخر لیس علم اولیا
 اگر تعلق بمهمات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بحیثیه معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز بطریق
 کیفیست است و در رنگ صفتی علم همچون و بیچگونه است منتقد این تصور را بشما لی زائل گردانیم و بگویم
 که وقت که شخصی در یک وقت کلام را باقسام متباینه در احوال تخایره و اعتبارات متضاده او بداند
 در همان وقت کلام هم داند و هم فعل و هم حرف و هم شمله و هم رباعی و هم عربی و هم عربی و هم عربی و هم عربی
 و هم غیر ممکن و هم متصرف و داند و هم غیر متصرف و هم معرفه و داند و هم نکره و هم ماضی و داند و هم مستقبل و هم
 امر و داند و هم نهی بلکه جز است که آن شخص بگوید که اینهمه اقسام و اعتبارات کلامیه و مراتب کلامیه را یک وقت
 بتفصیل می بینیم هر گاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع خدا و تصور بود در علم واجب شکر و التمسک الاصلی
 چه استعدا باشد باید دانست که اینها هر چند صورت جسم فزین است اما فی تحقیق در میان اینها خفا و پیوستگی
 زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود
 او مثلاً اجازت هر ارسال سینه بحرست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال سعید است و وقت عدم لاحق
 اجازت هر ارسال که در هر سال است فلاقتا و بینها فی تحقیق التمسک الزمان و حال ذلالتیاس سائر الاحوال فاقیم
 ازین تحقیق و آنچه گشت که علم او کلام هر چند بیخبریات متغیره تعلق گیرد مشابه تقیر در وی راه نمی یابد بظن
 حدوث و آن صفت پیدا نمیشود مگر محتمل الفلاسفه زیرا که تقیر بر تقیر می تصور باشد که یک اجازت دیگر
 دلالت باشد و چون هم در آن احدی را نگنجایش تقیر حدوث بود و این حاجت نباشد با ثبات تعلقات
 متضاده مراد و این تقیر حدوث را چه بان تعلقات بود و نه بصفت علم کما فعلیه بعضی لم یکن یوفیه شبهه بظن
 آری اگر تعدی تعلقات و در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام سبب است که از آن
 تا به جهان یک کلام گوید است اگر امر است از ما بخاناشی است و اگر نهی است هم از آنجا اگر اعلام است
 هم از آنجا ما جزوست و اگر اعلام است هم از آنجا اگر گفته است هم از آنجا مستفاد است و اگر تخریج است
 هم از آنجا جمیع کتب منزه و صحت مرسله و قدیست از آن کلام سبب اگر توریه است از آنجا که انشاء یافته
 است و اگر تخریج است هم از آنجا صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم از آنجا سطوح گشته و اگر فراق است
 هم از آنجا مثل فرموده است و کلام حق که علم است و این چنین است و این چنین است و این چنین است

یک مثل است و صفات اولین آخرین بهمان یک فعل بوجود می آید که میوه و امر بالا و احد کلمه با بصیرت است
 ازین اگر اجاست و اگر امت مربوط بان فعل است و اگر اعلام و اگر انعام منوط هم بان فعل همچنین اگر ایجاد
 و اگر اعلام ناشی از ان فعل است پس فعل حق سبحانه نیز قدر و تعلقات ثابت نبود بلکه یک خلق مخلوق
 اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود خود بوجودی آیند این فعل نیز درنگ فعل است و تا چون
 بیچگونه است زیرا که چون رایب چون بره نیست الا حیل عطا یا الملک مطابا و اشعری چون از حقیقت
 فعل حق جل سلطانا اطلاع یافته تکوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث دانست که
 اینها آثار فعل از حق اند سبحانه افعال است و این فیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال ثابت نمود
 اند و در خطوط سمرات افعال حکمناست غیر فعل احد جل سلطانا ندیده اند ان تجلی فی حقیقت تجلی آثار
 حق است سبحانه تجلی فعل است و تا زیرا که فعل است و تا کی چون بیچگونه و قدیم است و قائم بذات است
 تا که از آنکسین گویند و در ایام خانات گنجایش نیست و در ظاهر حکمناست ظهوری نه در میان
 صورت معنی چگونگی و بلکه گدایان سلطان حج کار و در وجه تجلی افعال صفات زود تغییر به تجلی ذات
 چه افعال صفات و از حضرت ذات تا و قدس انفسا که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود
 و آنچه منفک ذات است تا و قدس ظلال افعال ظلال صفات است سبحانه پس تجلی آنها تجلی ظلال
 افعال صفات بود و تجلی افعال صفات انما فهم هر کس بی کمال نرسد و لکن فضل اعدی و تیرین شایر بود
 و در فضل العظیم بر سر اصل سخن ویم او تا در پی چیز حصول کند پیچ چیز در وی حال بود اما او تا لی محیط
 اشیا بود و قرب معیت با ایشان دارند ان حاطه و قرب معیت که در عرفان فاضل باشد که ان
 شایان جناب من نیست تا آنچه بچش و شهود معلوم کنند ان نیز منزه است چه ممکن از حقیقت
 ذات و صفات و افعال او تا بجز حیرت نیست ایمان نیست بدان و در هر چه مشکوف مشهور کرد
 تحت الاغنی باید ساخت حقا شکا کش شود و ام با زمین و کاینجا همیشه با و بدست آدم
 پیتر از شنوی حضرت ایشان مناسب نیام است هنوز ایوان استغنا بلند است و با فکر
 ناپسند است و پس ایان آری که او تا محیط شایست و قریب است ایشان و ایشان است اما
 احاطه و قرب معیت او را تا الحی در ایم که معیت احاطه و قرب علم گفتن از تا و دلات متشابه است

و اما قابل تاویل این سیم و او تا ما چه چیز است و همچنین چه چیز با وسعانه نیز متحد میگردد و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه منتهی است و مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام که موصوف
 اتحاد است اذاتم بقدر نورالهدی است که چون فقر تمام شود نیستی مضر حاصل یابد باقی بنیاد نگردد ^{است}
 نه آنکه آن فقر بخدا متحد شود و ضلک در آن کفر و زندقه است تا سجاد عبادت و علم لعلون جلوه گیر
 و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت اما حق نه است که من هم بلکه است که من حق
 و موجود حق است سبحانه و تغییر و تبدیل بذات و صفات و افعال و تا راه نیست سبحان من لا تتغیر
 بذاته و لا یغفاته و لا فی افعاله سجده و الا کوان و آنچه صوفیه وجودیه مترات حسن ثبات نموده اند
 نه از قبیل تغییر و تبدیل است در مرتبه وجود کبر و ضلالت است بلکه این مترات را در مراتب ظهور است
 کمال و تا اعتبار کرده اند و بی آنکه تغییری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال و تا راه یابد و تا
 صحنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچ امری به چیز محتاج بود و چنانچه در
 محتاج نیست در ظهور نیز محتاج بود و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تکلیف و ظهور کلمات است
 و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میگذارد که مقصود از این فرمایش ایشان حصول
 کلمات است مراد ایشان کمالی که بنا به بیجا قبیل ملع باشد تا و تقدس که برید و ما خلقت سخن و الا سن
 الا الیعبودن الی لیسیر فون سوزید یعنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان از
 بود که کمال ایشان است نه امریکه عاید بجناب حق بود و سبحانه و آنچه در حدیث قدسی و مقشده است
 اخلاق لا عرف را دارا بخانه معرفت ایشان است نه آنکه من معبود شوم و بتوسط معرفت ایشان کمال
 حاصل نماید تا که معدن ذلک جلوه گیر او و تا که از جمیع صفات نفی مع سادات حدیث منزه و نیز است
 جسم و حیوانیت و مکانی و زمانی نه و صفات کمال در انابت است از آنچه است صفت کمال بود
 موجود اند بود و را بر وجود ذات تا و تقدس آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیرت و سمیع
 و کلام کمین است این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجود بود را در انداز وجود ذات و خارج
 نفس را تا که و تقدس از آنچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند از روی تعقل
 همه غیر از صفات با ذات تو از روی تحقیق همه عین گران محقیقت نفی صفات است چه صفات

متزلزل و ملامت غیر قابل است و اتحاد خارجی گفته اند که معلوم علم عن نفوس ذات است تعالی و تقدیر بن عین مفهوم
 و اولاد است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس اتحاد وجود خارجی اعتبار بخلاف ذات صفات خارج
 نشوند و اتحاد اعتباری لا محذور است نفعاً کما عرفت و اولیاً قدیم و ازلی است و غیر در اقدم و اولیت ثابت است
 نبود و جمیع عین برین حکم باجماع فرموده اند و هر کسی که بقدم و اولیت غیر حق ملحق قائل گشته است
 بجز در وجود خود اند امام غزالی ازین راه کفر این سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل
 تقدم عقول و تقدیر اند و بقدم میدولی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم
 دانسته اند و حضرت فخر رازی که هر چه میفرمودند که شیخ محمد بن لیدین بن اعرابی بقدم ارواح کل قائل
 این سخن از ظلم حضرت و باید بدست و محمول بر تامل و بساخت تا باجماع اهل مل مخالف نشود و
 اولیاً قادر و مختار است از شایسته ایجاب ممکنه و منظر منزه و مبرست فلسفه بجز کمال اولیای است
 نفعاً اعتبار از اولی است که نموده اثبات ایجابی ده اند این جزوان واجب تعالی و تقدیر منحل و یک
 دشته اند و بزرگ مصدوم که انهم با ایجاب است از خالق سموات و ارض صادر دانسته وجود او شایسته
 نسبت بقدر فعال او که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست تا چنانکه در وقت منظر انصاف انصاف تعالی بقدر فعل او در نزد حضرت
 سبحانه هیچ وجهی نماند که او را در وجود او در مطلق نداده اند گویند که عقل فعل است که با ایجاب و حواس
 تعلق دارد بلکه بقدر فعال هم وجود ندارد که او را در دفع ملیات ایشان نیز امتیازی نیست این سخن و تامل
 در حق و بوابت پیش قدم فرق منقالت اند که اولیاً تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی است که در وجود غیر
 از او تکلیف میطلبند بخلاف بن سفیان و دیگرین بید و تامل از جمیع فرق منقالت و بلاهت بیشتر
 یک کفر و انکار است با حکام متزلزل و عناد و عددا و دست با خبر و سلسله دویم ترتیب مقدمات فاسد است
 و تلمیح لامل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب است همه انقد ضبط در اثبات مقاصد خود که ایشان را
 خورده اند هیچ سفیدی نخورده سموات و کواکب که هر وقت بقیار و سرگردانند مدار کار او هر حرکت
 و اوضاع ایشان درشته اند و از خالق سموات و موجود که هر چه محک اینها و مدبر امر ایشان چشم پوشیده
 و در روز محاسبه دلنشین بیخردان زهی میدوستان سفید تر از ایشان آنچه ایشان را بزرگ دانند و صفات

از آنجا که علم بر آنجا که در وقت خود

قطاعتہ اکار و از علوم مشرق و منظم ایشان علم ہندسیست و مالایینی محض است و مالاطامل حرف سادات
 زروا یا میثالث مثلث ہر دو قاعدہ الیچکار سے آید و شکل عروسی و مامونی کہ جانگاہ ایشانست بجز انم غیر
 مر بود است علم طب علم نجوم و علم تہذیب اخلاق کہ بہترین علوم ایشانست از کتب انبیا و اقدم علوم
 بنیاد و تعلیم مصلوٰۃ و سلام سرور کردہ ترویج اباطل خود نمودہ اند لکن ماصرحہ الامام الغزالی فی المنقذ
 لہنلال بل است و متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ و السلام اگر در طاعت بر زمین خلط کنند یا کہ نسبت
 کہ در اکار ایشان بر تقلید انبیاست علیہم الصلوٰۃ و السلام دلائل و براین بر اثبات مطالب عالیہ
 یسبیل تبرع سے آرزو ہاں تقلید ایشانرا کہ نیست بخلافین بید و نشان کہ از تقلید خود را بر آورد
 اند و در صد و اثبات بدلائل گشتہ ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسیٰ علی بنیاد و علیہ صلوات
 و سلام چون با مخاطبون کہ کلان تر ازین بد و نشان بودہ رسید گفت سخن قوم ہندوین لاجلہ بنیاد
 من ہندو تازی سفید لایعنی شخصیکہ احیای اموات مینماید و بار را کہ و بر من میکند کہ خارج از طور
 ایشانست اورا میدید و فطرت حوالان و میگرد نمایدہ جو این انکمال عناد و سفاہت است
 فلسفہ چون اکثرش باشد سفید پس کل آن ہم سفید باشد کہ حکم کل حکم اکثرست ہنجانا ہندو سجاد
 طلمات متفقہ اتہم السورین یام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح ملوکفہ را تمام کردہ در اثنا سب
 او قباحتہای بن بخیروان بوضوح آمد و فائدہ باران مرتب شد محمد بعد الذی ہذا انکمال ہندو
 لولالان ہذا انکمال تجارت رسل بنا باحق و عبارات شیخ محمد الدین بن العربیہ نیز ناظر بایجاب است
 و در منشی قدرت موافقت بفسفہ دارد کہ صحبت ترک از قادی تجویز نماند و جانش فعل الامام
 عجا کبک و ما بہست شیخ محمد الدین از مقبولان در نظر در سے آید و اکثر علوم او کہ مخالف با سالی بل حق
 اند خطا و اصول ظاہر ہر مشودہ اما کہ بخطای کشفی معذور دشتہ اند و در رنگ خطا راجع ہادی سلامت
 مرفوعہ ساختہ این حق و خاصست این فقیر را در مادہ شیخ محمد الدین کہ او از مقبولان میدانہ
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضر سے بیند جسے ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحفہ مینمایند و جسے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کردہ جسیم معلوم اورا اصول
 و بدلائل مشہور حقیقت آن علوم و اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق را فاضل و

اختیار کرده اند و از قسط حال و دینانده نیز را که از اولیا و مقبولان است بوسطه خطا کشفی بگویند و در کار
شود و علوم او را که از صواب است و مخالف است اهل حق اند چگونه تقلید قبول توان کرد و فالحق موهبت
الذی و فتنی الله سبحانه و تکرمداری در سلسله وحدت وجود هم غیر از بنطالغ با شیخ شریک اند هر چند
نسخه دین مسلم نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسلم نیز هر چند با طاهر مخالفت
باعتقالات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان مبر این فقیر نسبت الله سبحانه و شرح
شرح رباعیات حضرت ایشان این مسلم را معتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را
ملفوظ عاید داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته برینجی که محل بی اشتباه مانده که لا ینفخ
طی الا ناطقیه باید دانست که ممکنات با سرامچه جوهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول چه نفوس و
افلاک چه عناصر غیر مستند با ایجاد قادر بخارند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها
در وجود با و تمام محتاجند و بقائیز با و سبحانه محتاج اند و جدا سباب ساطط را و پوش فعل خود
است و حکمت را اقبال قدرت گردانیده بلکه اسباب و لایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را سبب
وجود قدرت فرموده زیرا که اسباب فطانت که بصیرت ایشان کجبل متابعت انبیا علیهم الصلوات
مکمل شده است میدانند که اسباب و مسائل در وجود و بقا با و سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از اول
بوی دارند تا و تقدیرش و فی بحقیقت جا محض اند چگونه در دیگری که مثل خاص است تا تیر کنند و
واحد است و آخر آن نمایند قادری است و رای محاکم ایجاد آن میفرمایند و کمالات لانه اول
نیامند چنانکه عقلای فعل از جوامع و محض بنیاد را بخوابی برنده فاعل و محرک او چه میدارند که این فعل فر
حال نیست فاعل است اما در آنکه ایجاد آن فعل نیز باید پس فعل جدا از عقلار و پوش فعل فاعل
حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر هم او و دلیل شد بر فاعل ضعیف نکلند از اسی در فهم الهی فعل جواد
روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال فبا و جها و محض بوسطه فعل صاحب است دانست
است و از فاعل حقیقی که از کشته بعین کثیر آمدی بکثیر این معرفت مقبول از شکاه نبوه است
فهم هر کس نیامند سبب کمال او در فاعل سباب میدانند و اعتبارات را بر این سبب است
حق سبحانه و تعالی نسبت میانند میدانند که در فهم سباب فاعل حکمت که در ضمن آن چندان

مخوط است ربنا خلقتنا باطلا انبیا علیهم الصلوات و السلام مراعات اسباب بنیاد و تفویض را بر این
 مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی بنیاد و علی الصلوة و السلام ملاحظه فرمایند
 فرموده پسران خود را وصیت فرمود و اینها را تا در طول من باب احد و اول من ابواب تفرقه با وجود این
 مراعات تفویض این امر حق فرموده جلیلا گفته و ما غنی عنکم من العدم شی ان حکم الاله علیه السلام
 و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بنحویست
 داده که بعد از آن فرموده و انه لذنو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
 در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله و اتق
 باقی ماند تا اثر اسباب است که حضرت حق سبحانه و تعالی در بعضی اوقات در اسباب تاثیر تاثیر نیز خلق فرماید
 تا سوره اقدر و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نمکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه تاثیر
 نیسایم اینصفت را در اسباب که وجود و مسیبات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن
 نبیند چنانچه در آیه از خلق تاثیر اسباب ظاهر است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ جووان
 بسیار حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر درین مسیبت و الله سبحانه و تعالی علم ازین بیان
 لا یخیرک شیء انما الله سبحانه و تعالی توکل نیست چنانچه تا مان گمان برده اند گمان برده اند بلکه در
 توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی بنیاد و علی الصلوة و السلام مراعات سبب با تفویض
 استحقاق جل و علا توکل فرموده علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون و اولی الامر یذکر و شریک و خاتم
 این هر دو اما از خبر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست و قیق در میان داده و رضا که حضرت
 و قیق جان و رضا اهل سنت را بان فرق هستند ساخته است سایر فرق بوسط عدم استدباب این فرق
 در فضیلت مانده اند مستر از اینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی با و مشرب
 ساخته از کلام شیخ محمد الدین و متابعان و مفهوم میشود که چنانچه ایان و اعمال صابر مرفی سلم باشد
 است که مرفی صابر مرفی اسم افعال است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میل با ایجاد دارد
 که گفتار رضا گفته است چنانکه گویند که اشراق و ضار که مرفی است و حضرت حق سبحانه و تعالی
 عباد را قدرت داده و داده است که با اختیار خود کسب افعال بنیاد خلق افعال بحضرت حق سبحانه

فسوت اگر استیجابان عبادت الله سبحانه برین جا کرده است و بعد از تصدیر فعل خود را خلق حق سبحان
 و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد اختیار او صدق و یا بدین جا متعلق مدح و ذم و ثواب
 و عقاب و یا نیک گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحان گفته اند سلم
 و اگر ضعف با شیعه گفته اند که در ادا فعل امور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف
 بالیسر فی رسول یرید الیسر و لایرید العسر غایت مانی الباب جزا و مخلصه در فعل موقت را موقوف بقدر حق
 کفر موقت را عذاب مخلد جزا و فاق فرمود و لذات دنی را متوسط با میان موقت نمود و لذات
 العزیز بحکیم انقدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میداریم که کفر در زمین نسبت بجهت حق سبحان و تکالیف امور
 نعم ظاهره و باطنه است و موجود سنوات و ارض است و هر بزرگی و کمالی که هست مرخا فیه سلو انما
 است جزا و ان کفر باید که از شما بدیه عقوبات بود و ان خلوه است در ضلالت همچنین با میان آوردن
 همچنین منعمی بزرگی را درست که در اوقات و ارباب وجود و رحمت نفس و شیطان باید که جزا و بهترین جزا
 بود و ان خلوه است و نعمات و لذات بعضی از مشایخ فرموده اند که در عمل بهشت فی الحقیقت مربوط
 بفضل حق است سبحانه و منوط ساختن انرا با میان بنابر اینست که جزا اعمال بود الذی باشد و نیز فقیر
 و در عمل بهشت فی الحقیقت مربوط با میان است لیکن با میان فضل است سبحانه و عظیم و تکالیف و نحو
 نامر و بوجهی است و کفر ناشی است از سوء الفکر اراه ما اصابک من حسنه فمن اهدوا اصابک
 حسنه فمن لغتک با بدو است که مربوط ساختن در عمل بهشت را با میان فی الحقیقت تعلیم با میان است
 بلکه تعلیم مومن بهست که اینچنین ابر عظیم القدر بران مترتب شده است و همچنین منوط ساختن و نحو
 و در عمل انرا بجهت بجهت کفر است و تبلیله آنگاه نسبت با و این کفر بوقوم آمده است کاین طور عقوبتی بزرگ
 مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است ایقار و در عمل انرا که
 عدل است مثل این وجهی نیست چه در عمل در فی الحقیقت مربوط بجهت است و الله سبحانه اعلم
 بنا و حضرت حق سبحانه و تعالی را در زمان و اذ در بهشت خواهند دید چه جهت کیفیت و بی شبهه و مثال
 این مسلم است جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هر شکر اند و در وجهی و کتب
 را تجویز نمایند حتی که نسخ محمد الدین بن العویب نیز در بیت آخرت از جمله صورت فرمودی را و بجز انکه

ف
توسعه
توسعه
توسعه

تجدید تجویز شد تا بدین دردی حضرت ایشان از شیخ عقل میگردند که اگر مستزاد رویت را بر مرتبه تیزتر میگردیدند
 و بر تشبیه نیز قابل گشتند و رویت را با این سخن نیز میگردیدند هرگز از رویت انکار نمیکنند و محال نیستند
 یعنی انکار ایشان از بیعتی دلی کیفیت است که مخصوص مرتبه تیز است بخلاف این سخن که جهت کیفیت
 در آن ملحوظ است پوشیده ماند که رویت آخرت را تجلی صورتی فردا آورد و در آن صحت انکار
 کردن است مروری را چه آن تجلی صورتی اگر چه از تجلیات صورتی دنیا جدا بود رویت حق نیست
 ۹ راه به عنوان نیز کیفیت و ادراک و ضربات شال و پشت انبیا علیهم الصلوات و الهیات رحمت
 عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گرانتر از معرفت ذات و صفات واجب الوجود
 تا تقدیر که دلالت میفرمود و در صفیات سرور را ما را جلستانه از عدم صفیات او سجاانه که تیزی نبود
 عقلی ناقصی باقی تا میگذرد روح ایشان از بیعت معرفت است و انبیا تمام مابقی تقلید این بزرگواران
 درین معامله مخدول ری عقل هر چند چه است اما در حجت ناقص است و مرتبه تیزتر شدی چه با هم
 بعثت انبیا است علیهم الصلوات و الهیات که عذاب ثواب خروی و دینی منوط به است سوال چون
 عذاب خروی دینی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بجهت منصف بود جواب بعثت
 علین رحمت است که سلب معرفت ذات و صفات واجب الوجود است اما و تقدیر که منصف سجاانه
 و نوبه و خرویه است و بدولت بعثت معلوم و معتبر گشته است آنچه مناسبتی است پس در آن است آنچه
 تا مناسبتی است پس در آن است سجاانه زیرا که عقل انکس که در آنکه بدین امکان مدوشت قسم است چه دانند
 که مناسبتی است و چون که قدم از لوازم است ازها و صفات و افعال و کلام است و مناسبتی است کلام
 تا اطلاق آن نموده آید و مقتضای این کرده شود بلکه با است که انقص خود کمال انقصان از تقصیر
 را کمال انکار این تیزتر و فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بی دولت ترا نکار او را مناسبتی است
 تقدیر و کمال نسبت و بدو و سایر انانسانسته را بعثت او سجاانه منتسب از بعثت است که باطل است
 از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را مستحق عبادت تیز داده بعثت است که براه حق عبادت
 بتوسطن دعوت میفرمایند و بندگی را عبادت قرب و وصل بود جلستانه میرسانند و سبب بعثت
 اطلاع بر صفیات معلوم جلستانه میسر بود کما در جواز تقرب و رکعت است از عدم جواز آن تیزتر میگردند

این نوادگینت بسیار است پس مقرر شد که بخت رحمت است و آنکه سفاردها نفس مار که در کتب است
لعین این کار بخت نماید و بختها بخت عمل کند گناه بخت چیست و بخت چرا رحمت نبود سوال تمل
سفه حد ذاته هر چند در احکام الهیه جثانه ناقص نه تمام است اما چرا استوارند که بعد از حصول تعینیه
عقل را مناسبه و انفعال غیر تکلیف بر تبه و جرب لکما و قد است پیدا شود که پس بختها مناسبه است
احکام او را سخا الله نماید و حاجت بیشتر که تیر سلاطین است نشود و حاجت عقل هر خندان مناسبه است
پیدا کند اما تعلقه که این بیکر مولانی در بخت با کلک زاین بگرد و بگرد تمام پیدا کند پس این همه
بود بتخیل که ز خیال در آنکه خدا و قدرت تعینیه شهنشیه هموار و صاحب بود در زبده حصر و
ندیم او باشند بود بنیان که از او از مودع انسان است از و شک نبود حکما و خلط که از خاص
انداز و جدا نباشند پس عقل شایان سفاردها و احکام ماخوذه او از سلطان رسم و تعرف خندان
نیزند و از شایان و نظره خفا محفوظ نباشند بخلاف ملک که از این اوصاف ملک است و از این
ز ذایل بر این جا شایان اعما و بود و احکام ماخوذه او از شایان رسم و خندان مظنه شایان
مصول باشند و بعضی اوقات محسوس میگردد و در علوم که بظنی در عقلی اندک بود است در اشیاء
تبلین آن بقوی به اس بعضی از مقدمات سلسله غیر صافه که از راه و هم و خیال یا غیر آن حمل شده
بسی اختیاران عدم مضموم بشود و بچینی که در اوقات اصلا تیز نمونند کرد و توانا حال گاه بود که
تیز و سندی گاه در بعضی از علوم و در بعضی از مقدمات تیزیه که تیز پیدا میکنند و از تمام
یا اینکه گویم که حصول تعینیه و تزکیه شرط است با تیان اعمال سالم که در حیات موانی باشند بجا
سوقوف بر بخت است چنانکه بخت پس بخت حصول حقیقت تعینیه و تزکیه میسر شود و در
که کار و اهل نفس را حاصل میشود آن صفات نفس است نه صفای قلبی صفات نفس غیر از صفات
و بجز از خسارت دلالت نمیناید که بخت بعضی از امور نفسی که در وقت صفات نفس کنش را در این
دست میدهند و هم است که مضموم از آن است و خسارت بجا آمد است بجا نماند سجاده عرض
بجز فریاد بر سلین علیه و علیهم الصلوة و بخت ایات و علی که ازین تحقیق و هم گشت که
مشروعی که از راه بخت ثابت شده است نیز رحمت است از اینجا نماند که آن تکلیف شرعی از طهارت

و ز یاد تو گمان برده اند و تکلیف از کلفت تصور نموده و غیر عقول الله اند و گویند که کلام عبرانی است که بجا
 با موشا قه تکلیف کنند و گویند که اگر بشنود آن تکلیف عمل کنند بهشت بخوانند رفت و اگر نطق آنرا
 هر کس بدو نرسد و نرسد در وقت چه تکلیف نکند و گذارند که بخورند و بنهند و بطور خود باشند این بیدار
 و بخوروان مگر نمیدانند که شکر نسیم چیست عقلا و این تکلیفات شرعیه میان اتیان آن شکر است
 پس تکلیف بعقل واجب باشد و فیضان نظام عالم منوط با این تکلیف اگر هر یک را بطور خود میکند نه تنه غیر
 از شرارت و فساد و بطور خود که در هر دو الهوسی و نفس و مال بگیر دست و دلازی میکند و بهر جهت و فساد
 می آید و هم خود ضایع میشود هم او را ضایع میساخت عیافا با بند سجان اگر زواج و موافق شرعی خود بود
 و کلمه فی انحصار صحاح باب اول الالباب کند زکات است و کتب و اگر چه حکم نباشد توفی یا آنچه
 گویم که اولی مالک علی الاطلاق است و عباد و مملوک و بند سجان پس هر حکم و مقرنی که در ایشان فرمایند
 عین خیر و صلاح است و از شرارت بخل و فساد منزه و برست لالیال مما فی فعل س که از سره آنچه از
 او یکشاید زبان جزیه تسلیم او و اگر همه را بدو فرستد و ظالم بدی فرمایند با اعتراض نیست و در
 ملک غیر تصرف بی تاب نیستیم بیلا الله بخلاف املاک ما که فی تحقیق املاک او بند سجان جمیع تصرفات
 از ما و از صاحبین قسم است زیرا که صاحب هر چه بوسط بعضی مصاحبان املاک را همان نسبت داده است
 و فی تحقیق املاک او بند سجان پس تصرف در آنها با حق مجوز باشد که مالک علی الاطلاق این تصرف
 تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات با اعلام حق صلوات
 اختیار نموده اند و میان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقع و احکام جهت و دین بزرگواران
 اصلوات و حجیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تصریح بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند که
 زود ایشان زبان خطا متنبه میسازند و تدارکان بصواب بفرمانند عقلا اعتبار نیک خطا عقلا
 قیوم کافرا و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است غیر صادق علیه صلوات و اصلوات و تسلیمات از آن
 داود و سوال نکند و غیر مومنان را و کافران در قبر نیز حق است قبر بر شی است و در میان دنیا و آخرت خدا
 او نیز یک وجهی نسبت بندگان نبوی ارد و لفظه بدیر است و بوجه دیگر نسبت بندگان نبوی
 که فی تحقیق علیها آخرت است که میرانند لایعون علیها عدا و دشمنانزلت فی غلاب قبر و مجتهدین است

همو نیز بر وجه تدارک و سزاوندگی است که از نذات و مصداق کرم و اوقات و مگذرد و وصل مواخذه
 نفرمانید و در مقام مواخذه آینه از کمال محبت کفارت گناهان و الا لام و محن بنوی سازید و اگر بقیه
 مانده باشد بعضی قبر و محنتهای کور و انوطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجزر بیست گرد
 و هر که چنین نکنند مواخذه او را با خرت اندازند عین عدالت است اما در گناه بکاران و شرمساران
 لیکن اگر از اهل اسلام است مال بجمت است و از غدا بیدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا بجم
 نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر بجزرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات زور قیامت
 حق است و درین روز سحوات و کواکب در ضلع جبال بحار و حیوان و نبات و مسادن همه مندرم و پاک
 خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها و امشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها بسیار دشور شوند
 این اعلام و اوضاع بفقیر اولی تعلق دارد و بخواه تا نیه از قبرها برانگیزند و بجزر روند فلا سفاد اعلام سحوات
 کواکب تجویز نکنند و فنا و سدا بر اینها جائز ندارند اینها را الی و ابدی گویند و سدا کشت خزان ایشان
 از بجزری خود در روز قیامت اهل اسلام بگیرند و تیان بعضی از حکام اسلام بنمایند عجب آنچه بعضی از اهل اسلام
 اینهمه از ایشان مباد و میداند و بے تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنچه بعضی از مسلمان
 اسلام بعضی را که اینجماع اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را مسکره انکارند و حال آنکه آنها مسکره
 قطع اند و انجماء انبیا می نمایند علیهم الصلوات و التسلیمات قال لعنک الله الشکر رت و انجم
 انکدرت و قال لعنک الله السام الشققت و اذنت لربها و حققت و قال لعنک الله و تحت اسمها رکانت
 ابو اباسے شققت و امثال آنکه فی القرآن کثیره میدانند که محروم و لغوه بکلمه شهادت در سواد کافی نیست
 تصدیق نبی با علم مجیب من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافر می نیز در کار است تا اسلام صورت
 نبرد و بدو ضرر و فساد و حساب میزان و مصلحت است که مخبر صادق علیه علیهم الصلوات و التسلیمات
 از ان خبر داده است و بعضی از اهل طوره از وجود این امور از خبر اعتبار ساقط است چه طوره
 و ساقط مصلحت است اخبار را به صادق و انبیا بنظر عقل موافق ساختن بی تحقیقت انکار طوره نبویه است
 اینجامه بقرنیه است ندانند که طوره نبویه مخالف طوره عقل است بلکه طوره عقل بی تأیید تقدیر انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات بان مطلق علیے توانند بهتر شد مخالف است و دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالف است بعد از

رسیدن مقصود بر پشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبه و زیارت گرومی بیشتر خواهند فرستاد
 که همی را بدوزخ و ثواب عقاب نیخاندی است که انقطاع ندارد. کما و کلت علیه مخصوص تطهیر
 الموکلت صاحب هر گدی که مال همه رحمت است ان حقیقی و سست کلمتی کفار را عذاب زناست
 ثابت کند بعد از آن گوید که نار در حق ایشان بر دو سلام کرد و چنانچه بر حضرت ابراهیم علیه نبینا علیه
 الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جا زد و آرد و گوید که هیچکس از اهل نخل و غنای کفار
 سزخته است درین سلسله از صوابی اقا و ده است نه البته است که وسعت رحمت و در حق مومنان
 و کافران مخصوص نیاست و در آخرت بومی از رحمت بجا فرزند کما قال الله تعالی ان لا یلین لرجل
 الا ان یقوم بکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه ورحمتی وسعت کل شیء کتبها للذین یتقون و یوتون
 الزکوة و الذین یمیان بائنا و سنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را که نفرموده و کبریه و لا تخسین نفاذ
 و عده رسوله و اللت ندارد به خصوصیت خلف و عده توان بود که اقتضای عدم خلف بود و اینها
 آن بود که مراد از عده و اینها تصرف مسل است و غلبه نبیها بر کفار و آن متضمن عدو وعید است و عدا
 مرسل و وعید است مر کفار را پس کن بیا درین کرمیه هم خلف و عدتقی شد و هم خلف و وعید فالاب
 مستشهره علیه و الا یضای خلف در وعید در رنگ خلف در وعید مستلزم کذب است و ناشایان
 آنحضرت جل سطا نماز بر که در آن السنه بود که کفار را عذاب مملد خود اعم کرده و در آنک بر
 مخالف علم خود گفته که عذاب مملد خود اعم کرده اینست را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک
 رب العزت عما یصننون و سلام علی المرسلین با جماع اهل ن بر عدم فلو و غدا کفایتی شریف است و بحال
 خطا در کشف بسیار است فلا اعتقاد بر هم گونه مخالف لاجماع مسلمین ملائکه نبی فاعی الله جل سطا
 که از صامی مصوم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یصونون بعدا ازمهم و یعلیون ما یومرون از خوردن
 و اشامیدن پاک ندها و از ناشوی سززه و صبر و تدکیه خمار در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف
 ضمت و کوه است از صفت نساکما او در سبها مذکر انصاریست حق بقصد و حضرت حق سجاد و تقالی
 بعضی از ایشان را بر سالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را تیر با بند دولت شرف ساخته
 الله یصلی علی من یشاء و علی اوله و علی اهل بیته و علی من یشاء و علی من یشاء و علی من یشاء

خزان و امام الحرمین و صاحب حیات کبیر با فضیلت فاضل ملک زواجر شیر قائل اند آنچه برین فقیر ظاهر
 ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت بنی علی علیهم الصلوة و التسلیمات اما در بنوة قدس سال
 در ولایت مرتبی را که ملک بان نرسید است و آن در جاز را و عنقریب خاک آلوده است که مخصوص شیر است
 و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت و نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتدال و نسبت گاشتر
 حکم فطره و هشت نسبت بدریا محیط پس مرتبی که از راه بنوة آمد با ضعاف یا در خواهد بود از آن
 مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق هر نیار بر علیه صلوات و التسلیمات و فضل
 جزوی مطلق که در است علی بنیام علیه صلوات و التسلیمات فاعلمت قال بحسب من اعلمت کما
 ما سبیم زین تحقیق لا چگشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا رسد علیه صلوات و التسلیمات بلکه سران
 همیشه بر مردم آن نبی بود باید دانست که در هر سلسله از مسائل که از علما و صوفیه در آن اختلاف از جمله
 نیک طایفه میانید حق بجانب علمای یا در مشرک است که نظر علمای بوسطه متابعت انبیا علیه صلوات
 و التسلیمات بکمالات بنوة و علم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه در بکمالات ولایت و مسائل
 است این جا چنانکه که از پیشگاه بنوة اخذ نموده شود اصوب با حق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت
 ماخوذ شود تحقیق بعضی از معارف در مکتوبیکه نام فرزند علی رشیدی در بیان طریق نوشته است اندام
 یافته است اگر خالصان دنیا بخارجو فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است با آنچه از زمین بطریق
 ضرورت و تواتر یا رسیده است و اقرسانی نیز یکی بیان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق
 برست از کفر و بیزارسی از کافر می آنچه در کافر نیست از خصائص و لوازم آن همچنان استن زار و شکر
 و اگر عباد با بسند سجانه با دعوی بن تصدیق بر از کفر نمایند صدق چنین است که بدینم از اندام
 است و در حق تحقیق حکم و حکم منافق است لاسیما بولار و الی جوار پس و تحقیق این از تبری کفر
 چاره نبود ادعای آن تبری فخر است و احتلال آن تبری علمی و قلبی و تبری عبارت از دشمنی است
 با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواهد بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشند و خواه بعلت
 سر و در وقت عدم آن خوف که بر یا ایسا پس بجای انکار و نامتین انانیا و علمیم و اینجین است
 چه بجهت شد خو و جل محبت رسول و علیه علی و صلوات و التسلیمات به دشمنی دشمنان صورت بر

محمد بنی تبریزی است مگر فی اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در مولات اهل بیت جا ساخته اند
 و تبریزی خلقا کثرت و غیر ایشان را در سلطان مولات داشته نامناسب است زیرا که تبریزی زو شمنان هر دو
 در شان گذشته اند تبریزی مطلق از غیر ایشان هیچ عاقل منصف تجویز نمیکند که صاحب غیر علی و علیهم السلام
 را تسلیم و ارجحیت و شرف باشد و حال آنکه این بزرگواران در محبت اهل بیت و علم اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 و نفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست بر باد داده و چگونگی شرف اهل بیت را با ایشان منسوب
 توان ساخت و حال آنکه بعضی فطوری محبت اهل بیت است و علم اهل بیت است و اهل بیت است ثابت شده
 است و اجرت و عورت را محبت ایشان ساخته که اهل بیت را قتل است و اهل بیت را قتل است و اهل بیت را قتل است
 یعنی فرستادن و زلفیها حسن حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰة و السلام اینهمه بزرگی که
 یافت و شجره و انبیا گشت بر سطره تبریزی و شمنان و تمام بوده قال الله تعالی لقد کان کرم سوره حسنة
 فی ابراهیم و الذین هم اولادهم انما ابراهیم و ما عبدوا من دون الله کفرنا یکرم و ما ندانیا و ینکرم و اولاد
 و البعضا ابدان است که منسوب با اهل بیت و در نظر فقیر از برای حصول رضا حق جان صلا بر ابراهیم
 نسبت می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفری عداوت و نسبت و آنکه افاتی مثل مولات
 غیر علی و عبد ایشان را بداد شمنان حق اند مسلطانه و فلو و ما جزا بر این حمل شنیع است و آنکه موافقت
 و سایر اعمال سلیمان نسبت مذکور زیرا که عداوت و غضب نسبت با نبیا و انبی نسبت اگر غضب است
 منسوب است و اگر عداوت است با افعال جرمی که اهل بیت را جزا بر این سب است بگفته بگفته حضرت
 منسوب است خود داشته باید و نسبت که چون بگفت و کافران عداوت و انبی استحق گشت ناچار است
 و رفت که از صفات جمال است و آن حضرت بگفت کافران زسد و صفت رحمت رفع عداوت و انبی گشتند
 چه آنچه بذات تعلق دارد و قومی را رفع است از آنچه بصفه تعلق دارد پس متعصبا صفت تبدیل متعصبا
 ذات نخواهد کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب است صفاست
 باید و نسبت که مقصود بعباده مومنانست نه غضب فاتی که بر سرگان مخصوص است سوال اگر گویند که در
 دنیا کافران از رحمت نصیب است چنانکه تو با تحقیق کن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
 فاتی چگونه نبود جواب گیم که حصول رحمت در دنیا کافران را با اعتبار ظاهر و صورت است و فی تحقیق

استدراج و کید است و سخن ایشان گریه بجهنم است تا تدمیم بین مال و تین ساریم فریاد نجات بل استغفار
و گویند در جهم من حیث الایعلمون و اهلیم ان کیدی متین کتاب اغنیه است فلیقیم فاده جلیله عذاب
و فرخ خیرای کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان سوم کفر بجای آورد و تقییم مراسم اهل کفر
و علما کفر او حکم میکند و او را از اهل ابر و نذا و شیمز نذخا نکند اکثر مسلمانان پند یا این بلا مبتلا اند پس بقوی
ظلم با دیگر اشخاص در آخرت لعذاب بدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی
در اول او مقدر زره از ایمان بوزن و وزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت
تحقیق این سلسله نزدیکت چیست گویم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب است اعان با
سجانه منده اگر با وجود ایمان مراسم کفر زره از ایمان نیز دارد لعذاب فرخ مبتلا خواهد شد اما بکبرت
آن وزه ایمان امید است از مخلد و عذاب خلاص شود و از گرفتاری و ایمنی نجات یابد فقیر بجاری
باید است شخصی فتنه بود که مامله او قریباً بقصدا رسید بود چون متوجه حال او شد و یک قدر از غلظت
بسیار دارد و هر چند متوجه و فغان ظلمات شد که آن ظلمات تهنید و کفر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی کنون است و انتشار آن کمالات است مولات است
با کفر و اهل کفر توجهات و فغان ظلمات نمایند تقیه او از آن ظلمات مربوط لعذاب است که جزا
کفر است و نیز معلوم شد که زره از ایمان دارد که بکبرت آن خواهد از وزخ خواهند بر آورد و چون
این حال در مشاهده شود و بجا گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تقییم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز
باید کرد و بجا ملحق نباید ساخت که با هم عمل ایوم و امیدوار باید بود که آخر بکبرت ایمان از عذاب
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر
عذاب بدی بخوار کفر است و اگر زره ایمان نیز دارد و جزا را و عذاب است است از او رسا رسا
نوشته اند که عفو و ان شاعرین و فقیر عذاب نیز موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است و بصفت
کفر کما یحیی تحقیقه و اهل کبار که گمان ایشان بکفر است نه آمده اند توبه با شفاعت یا بجز عفو و
احسان و نیز آن کبار را بالام و محن و نیوی باشد باید رسکرات موت کفر نساخته امید است که

در عذاب الطغیان جمع را عذاب بر کفایت کند و محتمل دیگر را با وجود معنیهای فراوانی قیامت و شداید آن
 برود و کفار و پادشاهان باقی بگذارند که محاجرت عذاب را کرده اند که در الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم
 او لنگ هم الامن بوده اینست چه مراد از ظلم شرکست و الله سبحانه علم بحقایق الامور کلاما اگر گویند
 که در جزای بعضی ارباب غیر کفر عذاب نزع نیز آمده است که قال تکادین قبل موتنا ستم انجزا
 جزای خال آنها و در اخبار آمده است که کسی که کینا ز فرض بجا اقصا کند یک خصیة او را در دفع
 عذاب کند پس عذاب زخم مخصوص کفار نیکست گوئیم که عذاب قاتل مخصوص قتل است و تحمل قتل
 کافر است که آنکه افسوس و درسیات غیر کفر که عذاب نزع آمده است از شایسته صفات کفر نالی
 نخواهد بود مثل تخفاف ان سیده عدم مبالات با بیان آن و خوار شدن او در اولی شریعت
 در خبر آمده شفا حقه اهل الکبابین استی و در جاد و دیگر فرموده استی امه موجه لا لعذاب علیها فی الاخرة
 آنچه که الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم او لنگ هم الامن و این معنی است که امر و احوال اطفال
 مشربکان باشد شاقان جلن مشربکان زمان افرقه رسول در کتب که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است
 تفصیل ثبت یافته از آنجا معلوم فرماید و در زیادتی و نقصان ایمان علمایا خلافت امام عظمی
 رضی الله عنه فرماید الایمان لا ینزله یقین امام شافعی رحمه الله سبحانه فرماید که زید و یقین و
 شکی نیست که ایمان عبارت از یقین و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان آن در آنجا گنجایش
 و آنچه قبول یا دینی و نقصان کند و نخل امره نطن است و یقین خابت مافی ارباب ایمان اعمال صالحه
 آنچه از آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مگر در بسیار و پس مادی و نقصان با دنیا و حال
 در آنجا از آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمعی یقین را که تجلی در دلش یافتند زیاده گفتند
 از آن یقین که آن استخوان دوروشی ندارد که بسیا بعضی غیر تجلی یقین را یقین ندارند همان بعضی تجلی را
 یقین دانسته ناقص گفتند و جمعی دیگر گفته نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان از چه بصفا
 یقین است نه غیر یقین لاجرم یقین را غیر از ناقص گفته مثل آنکه دو آینه برابر که در آنجا در نور نیست
 تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که آنجا در زیاده دارد و نمایندگی در در بیشتر است گوید که این آینه
 زیاده است از این آینه دیگر که آن آنجا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه برابرند زیاده

و نقصان اختلافات در خفا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس لفظ مخصوص آنست صاحب
 و حقیقت شیئی نافذ و نظر شخصی اول مقصور بر ظاهر است و از ضعف بذات گرفته ویرقم هر دو ازین با هم
 منکم و الذمین و اولی العلم و حیات ازین تحقیق که این نقیصه با طهاران موفق شده است خفا و صفات
 که بر عدم زیادتی و نقصان میان نموده اند زایل گشت و ایمان عالمه مومنان و جمیع وجوه مثل کار
 انبیا علیهم الصلوات اللهم علیهم الصلوات و تسلیات که تمام تجلی و نور است
 نمرات و تاج با صفات زیاده دارد از ایمان عالمه مومنان که ظلمات و مکورات دارد علی تفاوت
 و جات هم و همچنین ایمان بی کبر و ضعیفند که در وزن زیاده از ایمان این است است با صفت آن
 و نورانیت باید و پشت و زیادتی را راجع به صفات کامله باید ساخت نمی سنی که انبیا علیهم الصلوات
 با عامه در نفس نهانیت برابرند و حقیقت و ذات بهر چه تفاوتی با اعتبار صفات کامله آمده است و
 آنکه صفات کامله ندارد که سایر آن نوازه خارج است و از خواص و فضائل آن نوع محروم با وجود این
 تفاوت و نفس انسانیت زیادتی و نقصان برده نمی باید و نمی توان گفت که آن انسانیت کامل
 زیادتی و نقصان است و الله سبحانه و العلیم المصلوبه ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی
 منظمه است که شامل همین معنی است برین تقدیر زیادتی و نقصان و نفس میان گنجایش گشت بیک
 صحیح است که مراد از تصدیق اینها لقب از غان قلبی است نه سنی عام که شامل ضمن هم بود امام
 گوید ناموسن تھا عام شانے گوید ناموسن انشا الله تعالی نے حقیقت تمام ایشان لفظی است و
 اولی اعتبار ایمان عالی است و در مرتبائی باعتبار اولی عاقبت کار اما تا حاشی از صورتی نهان اولی
 احوط است که لا یعنی علی المنصف و کرامات اولیا اولیای حق است و از کثرت و نوع خوارق عادت اولی
 ایشان اینست از ایشان علامه ستمه گشته است و منکران منکر علم عادی ضروری است مجموعه بی ضرورت
 بدعوی نبوت است و کلامت ولی از جنبی خالی است بلکه مقرون است با اعتراف متابعت آن نبی صلا
 شتبا و بین المعجزه و الکلامت گمان هم لکن درین و ترتیب در میان خلفا را نشدین ترتیب ظلمات
 است از صفتی شخبین با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اصحاب
 از اکابر امیر که یکی از ایشان امام شافعی است قال شیخ الامام ابو حسن الاشعری ان بعضی ان بی

ثم عمر على البقية لانه قطع قال النبي وقد تواتر من علمي خلافة وكرسي عكلمة ومن علم انفس من سيرة
 ابا بكر وعمر فضل الامة ثم قال رواه عن علي كرم الله تعالى وجنت وشانون نفسا وحد ومنهم جامع ثم قال
 فقبحه العدا الرافضة ما جعلهم وروى البخاري عنه انه قال خير الناس من بعد النبي عليه وعلى اله الصلوة ولما تلاه ابو بكر
 ثم عمر ثم علي اخر فقال نبي محمد بن الحنفية ثم انت فقال نانا جبل من المسلمين وصحح النبي في غير
 علي انه قال لا واذ يفتنك ان جال لا يفتلوني عليهما ومن جدته فضلته عليهما فهو مقري عليا على علي
 واخرج الدارقطني عنه لا اجدا احد افضلني على ابي بكر وعمر الا جلدته جلد المقري انشال فكلم منه
 ومن غيره من اصحابنا شتره بحيث لا مجال فيها لانها واحدة حتى قال عبد الرزاق من كان بر شتره فضل
 الشيعين بتفصيل على اياها على نفسه والاملا فضلتهما كنه به وزلا ان جبه ثم مخالفة كل ذلك تفاوت
 من اصحابه وعق ولا تغفل عن عثمان بن عفان رضي الله عنهما لانه اكثر علماء اهل سنت براندك فضل بودار شيعه
 عثمان است پس على وندسب ابيار به مجتهدين نیز همین است ووقوفی کرد فضیلت حضرت عثمان را با
 مالک نقل کرده اند قاضی حیات حکم آورده است از توقف کسی تغفل عن عثمان قطبی گفته است
 هو الاصح انما الله تعالى وحين نفی که ازین عبارت امام عظیم رحمه الله فهمید اندک من علامات است
 وجماعة تغفل الشيعين وحببت شخصين نزواين فقیر اختيار اين عبارت را مصلح گير است که چون
 در شمال را سر مردم وندان خلافت حضرت عقیقین بسیار شده بود و بد بها مردم ازین جاه کرده است
 راه یافته امام پیغمبر را ملاحظه فرموده وحق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و در حاشیای آن از
 علامات سنت ساخته به آنکه شاید توقف المحمونی بود و کتب الحنفیه مشهوره بان فضیلت هم علامت
 خلافتهم با جمله فضیلت شیعین یعنی است و فضیلت حضرت عثمان و دل است اما حواظ است
 منکر فضیلت حضرت عثمان بلکه فضیلت شیعین را نیز حکم بجز تخم و بنده وصال مانیم چه علماء را در کتب
 او اختلاف است و در قطع این اجماع نقلی قال این منکر ترین برزید بود است که بوطه احتیاط
 در سخن و توقف کرده اند اینرا سیکه حضرت پیغمبر علاوه انداخته را را شدین او می رسد و سنگ یدنی است
 که از راه آید اما من باور شد علیه و علیه الصلوات و تسلیات قال علیه الصلوات و تسلیات و تسلیات و تسلیات
 لا تحذروم عرضا من بعد فراموش می رسد و من انفسهم فیفسد من و انفسهم نقد افانی و من و انفسهم

تعدادی مدون از وی نمود و رسول نبوتش ان یضد وقال عز وجل ان الذین یؤذونک لندرسوا لیسلم
 فی الدنیا والاخره و آنچه مراد از آنست که در شرح عقائد شیعی درین فصلیت انصاف مانده است
 از انصاف و درست و تردیدی که نموده است بلی حاصل است چه مقرر علامت است که فصلیت با اعتبار کثرت
 ثوابی حاد می جل و علا انجام او است نه فصلیت که بجهت کثرت ثمر فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار
 ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از آنچه صحابه
 است نقل شده است حتی قال الامام احمد ما جارا احد من الصحابه من الفضائل ما جارا علی من ذلک ثم انشا
 حکم کرده اند از فصلیت فلما را شده پس معلوم شد که وجه فصلیت دیگر است در این فضائل مناقب
 ملامت بران فصلیت مشایران دولت و سبب است که بصیرت با اعتبار این معلوم نموده باشند و از
 صحابه نیز بر علیه علم صلوات و تسلیات پس آنچه شایع عقائد شیعی گفته است اگر ملامت از فصلیت
 کثرت ثواب است پس تحقیق را جهت است ساقط است زیرا که توقف را وقتی انجامش باشد که ان فصلیت
 چه با کس نیست صریحاً و دلالت معلوم نموده باشند و چون معلوم کرده باشند چه توقف نمایند و اگر مسلم
 کرده باشند چرا حکم با فصلیت کنند و آنکه همه برابر دانند و فضل یکی بر دیگری تصور الحاد و انفسه
 است عجیب انفسه که اگر جماع اهل حق انفسه و اندک لفظ فضل در این فصلی برده است و آنچه
 صاحب معنی حات می گفته است که سبب ترتیب خلافت مدینه چهارم ولایت بر سادات و فصلیت ملامت
 چه از خلافت دیگر است و محبت فصلیت دیگر و در اسلام این را مثل این است شایع است که شایان
 شک نیست اکثر معارف کشفیه و کلاز علوم اهل سنت جدا افتاده است از صورت است پس شایع
 نکرده اند اگر کسی که دلش بر اهل سنت است یا مقلد صرف آنچه در میان صحابه بازناسحات و شایع است که کثرت
 بر جماع نیک صرف باید کرد و از موا و تقصیر و باید و پشت قال انفقوا فی امر انوار فی سبب کرم
 و جهاد و قهر من مخالفات و الحاربات لم یکن عن ذمهم فی خلافت بل عن خطای فی الاوجه و فی حلال
 انجالی علیه فان معاویه و انوار بغوا علی معاویه هم اعترافیم بانه فضل اهل زمانه و انه لا حق بالامه
 بشبهت هر یک انصاف عن قتله عثمان شیعی مدونه و نقل فی حاشیه کمال القری عن علی کرم الله
 وجهه انه قال اننا انما بغوا علینا و لم یؤکفروا و لافقه الملامت من اعدا و بل شک نیست که خطا را جهت

از سلامت دوست و از طمن و تنگم مرقوم مراعات حقوق صحبت خیر البشر علیه و علی الصلاة و التعمیر
 نموده جمیع صحاب کرام را به نیکو بار بار یاد کرده و بدوستی پیغمبر علیه علی الصلاة و التعمیرات ایشان را دوست
 باید داشت قال علیه و علی الصلاة و التعمیرات سلام من جمیع معجلی جسم و من القنصهم بغضی القنصهم یعنی معجوبی
 که با صحاب من تعلق کرده همان محبت است که من تعلق شده است و همچنین تنصیف که با ایشان تعلق
 گیرد همان بغض است که من تعلق گرفته است ما را بحارایان حضرت امیر پیغمبر استانی است بلکه
 است که از ایشان درازا را بشیم اما چون صحاب کرام پیغمبر ندکه با محبت ایشان ما سویم ما را بغض دانند
 ایشان ممنوع ما چار همه را دوست میدارم بدوستی پیغمبر علیه و علی الصلاة و التعمیرات و استیاء و از بغض
 ایشان گردان کردن بغض و اینها از بحرایان سر و شیشه و لیکن معنی این گویم مفسد و مفسد محض است
 برحق بود و مخالفان ایشان بظن از یاد برین فضولیت تحقیق این صحبت در مکتوب نیکو بود
 اشرف نوشته است تبصیر فکر یافته است اگر خصای مانده باشد بان مکتوب جمع فرمایند بعد از
 تعصیب و اما ملاز تعلم حکام فقه چاره نبود و از زدن تن فرض واجب حلال حرام و سنت و مشروط
 و شنبه و مکرده گذرد و همچنین عمل بمقتضا این علم نیز ضرورت است مطلقا کتب فقه از ضروریات پیغمبر
 و سه بیست و دلیتان اعمال صاحب بر سه دوازده شمشیر فضائل ارکان صلوة و عبادت که از ایشان
 استماع فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود و عضو را سه بار تمام کمال باید شست تا بر وجه سنت
 و در سه مرتبه استیابا بدینود و در سه کوسن و سه رقبه استیابا بدینود و تکمیل صاحب بر جل نبض و سنت
 از جانب بر آن صاحب آمده است آنرا مراعات فرمایند تا آن تحویل اندک ندانند تحمست و آن
 شده حق است جل و علا و غیر او تا اگر تمام دنیا یک فعل منوی و محبوبی جل سلطان معلوم شود و عمل
 بمقتضا آن میرگرد و منتهم است حکم آن دارد که کسی بخرد زیره های چند جوار بغض را بخرد و بجا و الا
 روح را بدست آورد بعد از ظهر کامل اسباغ وضو قصد نماز که نورا چون است باید فرمود و اینها
 که نماز فرض جماعت ادا نباید بلکه نیکه اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت تحبیب باید و در تطهیر
 مراعاة قدر سنون باید کرد و در رکوع بیخ و از طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول
 مختار و تومر است باید ایستاد و بر نیچ که آنجا آنها بقر خود رجوع نمایند و بعد از دست ایستادن طمانیت

حد کاست نیز باید که فرض سنت یا واجب سنت علی اختلاف الاقوال همچنین در مسئله میان دو سجده است
 بعد از نشستن بر صفت ایستادن نیز در کاست چنانچه در ترمذی نقل تسبیح رکوع و سجود بسیار است و اکثر
 ما هفت بار یا یازده بار بطول اختلاف الاقوال تسبیح امام با ندازه حال مقتدی است شرم می برد که
 در حال انفراد در وقت فوت استعاذت تقصیر بر اقل نیجات نماید اگر تواند پنج بار یا هفت بار بگوید
 در وقت سجده رفتن پنج زمین نزد یک است اعلی زمین نه پس اول و ثانوی زمین نه بعد از آن
 هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین در وقت وضع زانو دست ابتدا زمین باید بود
 و در وقت زعفر اس پنج با سان نزد یک است اول باید بر پشت پس ابدار زعفر از چین باید بود
 و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پای خود نظر باید کرد و در سجود بر سر
 بینی خود و در جلوس هر دو دست خود باید بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون نظر از زیر انگشت و دست
 شود بر موضع مذکور کاشته گردد نماز جمعیت میر شود و صلوة بخشوع حاصل یکما هو لم یفعل من الله
 علیه و آله الصلوة و السلام همچنین تغییر اصابع و در وقت رکوع و ضم ساختن آن صاحب در وقت
 سجود دست است آنرا طاعت فرمایند گشت کشا و آن بضم ساختن بی تقریب است فراموشی
 ملاحظه نموده صاحب شروع ببل آورد است اما هیچ فایده برابر است صاحب رعیت نیست علیها
 و علی الصلوة و السلام این همه احکام در کتب فقیه مذکورند تفصیل و ایضا مقصود از ایراد اینجا ترغیب
 بر اعمال است بعتقدا علم فقه و فقا هد سجاده و یا که علی الاعمال الصلوة الموقفة للعلوم الشرعیة بعد از آن
 و فقا هد سجاده تصحیح القامد الدنیه بجرمت سید المرسلین علیه و آله و سلم و علی کل من اهل من اهل
 و سن استیسا الکلمها اگر شوقی بفضائل صلوة و دستن کمالات مخصوصه آن در خود یا بندگی کند
 که متصل تر و بیچو بگوید آنرا مطالعه فرماید اول مکتوبینا م فرزند می محمد صادق نوشته شده است
 و مکتوب بیام بر محمد زمان مکتوب بیوم باشم بخت آسین شیخ تاج بعد از تحصیل و فاجه عقاب
 و علی اگر توفیق از وی جلا طانه رهنمون فرماید سلوک طریق علیه صوفیه است نه از برای آن فرض
 که شی را مدانان عقاب و عمل حاصل کنند و امر مجرب است آنرا بلکه مقصود است که نسبت بعتقدا
 یقینی و ایمنانه حاصل کنند که هرگز پیش شک نماند و در برابر او شبهه باطل نشود چه با استدلال

چوین است و سئل بجهت کس از اذکار الصلوة علی القلوب نسبت باعمال حسری مسهومی حاصل کنند
و کس این سرگشته که از امامه ناشی میشود زائل گرداند و الضیاق مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست که
صورت و محال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان اعجابیه کنند این خود داخل امور و عیب است و
انفاحی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بریاضات و مجاهدات تناسی صورت نماید غیبی
چه این صورتان صورتان انوار و انوار خوار بر مخلق حق اند چون ملا و از آیات و الیه وجود
او قفا و در بیان طرق صوفی اختیار کردن طریقه علی تقدیر اولی و نسبت آچه این بزرگان از ان
التزام متابعت نموده اند و متابعت بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت و از نزدیک
احوال آنچه ندارند فرزند و اگر با وجود احوال متابعت نمودند ان احوال را نسی پسندند از اینجا
که سماع و تفصیل تجویز نموده اند و احادیث بران مرتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر جهرا بدعت
و آنست منم آن فرموده اند و غیر تکیه بران مرتب شود و انقضا بان نموده بود و مجلس علمای
ملازم حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه بود وقت آنست
طعام در حضور ایشان هم الصدا بگفت ایشان از ناخوش آمد سجده که زجر بپذیر فرمودند که او را منم
کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه تقدیر علمای نجارا
را حبه کرده و خاقان حضرت امیر کمال برده بودند تا ایشان را از ذکر چه منم فرمایند علما حضرت امیر
که فکر چه بدعت است نهند انعام در جواب فرمودند که نگنیم کار این طریقت هر گاه در مشغول
اینهمه بانه نمایند از سماع و قصص و جد و تواجد چه گوید احوال مواجید که بر اساس شریعت مرتب شوند
نزد فقیر از قبیل سدا اجابت است چه اهل سدا بر این احوال از ذوق دست میدرد و کشف تو حید
و مکاشفه و معاینه در برابر صورت عالم بظهور می آید حکما یونان و جکیه و بر اسم هند و عینی شریک اند
علامت صلا و احوال حقیقت علوم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور مجرمه و مشبهه بدعت
که سماع و قصص حقیقت داخل امور و عیب است که بر روی ناموس منیشری اللوح حدیث در شان منبر
سر و زائل شده است چنانچه مجاهد که شاکر در این عباس است با کبار تابعین گوید که در اول وقت
سر و دستخدا المذکر الیه حدیث اسرار و کمال بن عباس این مسود رضی الله عنهما هم حلیفان

انه العار و حال مجاهدی قولاً و الفیاً و الذین اشتهروا بالکفر و سلك لا یحقرون الشارح و علی من اهل المهدی
 الیه منصور الماتریدی من قال یفرنی مانا حسنت خذ و لایة کیف و بانث منامراته و احبط الله تعالی
 کل حسنة و علی من یغیر الدبوسی عن العاضی ظهیر الدین بخوارزمی من سب العنادر من المثنی و غیر
 او یکر فلما من حکوم فحرم کلک باعقوا و ابغیر حقها و بصیر من غلامی کمال یبارطه انه البطل حکم لشر لیس و
 من البطل حکم لشر لیس فلما یكون موثقا عند کل مجتهد و لا یقبل له ان یتکلم طامعته و احبط الله کل حسنة
 اعلی الله سبحانه من ذلک ایات و احادیث و روایات فقیه و حرمت غفایا سبست بحد کلام
 ان متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا رواه شیه شاذ و در باه سرود یار و عبا نیاید
 که فقیه و بیچ و قتی و زانی فتوی با باه سرود نداده است و رقص با کولچه را مجوز نداشته چنانکه
 در لفظ رساله امام شام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در صلح حرمت سندیت همین
 پس نیست که مالیش از اسخورداریم و ملاست تکلم و امر الا شاذ را بجن سبحانہ کما منوفن داریم اینجا اول
 امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف امام محمد معتبر است نه عمل ابو بکر شیله دانی بحسن توکر صوفیان
 عمل بران خود را بهانه ساخته سرود رقص دین و ملت خود گرفته اند و طاعت عبادت ساخته اند
 الذین تمخروا من لهما و لعبا و از روایت سابق معلوم شده است که فعل حرام را مستحرم اندازند و اول
 اسلام بر آید و مرتدی گردد پس خیالی بد کرد که فقیه مجلس سماع و رقص نمودن بلکه از اطاعت عبادت
 و نشستن چه شاعت دارد و بجای نه عهد و الامتة که بران ما باین امر مبتلا شدند و ما شایان با از تقلید
 این امر و از انیزند شنیده میشود که مخدوم زاد ما سیل اسبر و دارند و مجلس سرود و تصدیق خوانی بسیار
 جمعه منعقد میسازند و اکثر بالان دین مر سو فقت بینانند عجب عمل عجب میان سلاسل دیگر عمل بران
 خود را بهانه ساخته ارتکاب باین امر بینانین حیرت شکر را عمل بران خود و فهم میکنند اگر چه بجهت
 دین امر متحقی نباشند بالان دین ارتکاب مجذرت خواهند نمود و حرمت شرعیه که بطرف مخالفت
 طریقت بران خود و بطرف اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی بران
 میر و احداث امر و طریقت تشبیه کرده تکلیف که حرمت شرعیه با ان جمع شود و بقین است که جناب
 باین امر راضی نخواهند بود و امام اعات او اشیاء نمود و تصریح منعم نمیکند و یاران با ازین جمله

و علی من یغیر الدبوسی
 عن العاضی ظهیر الدین
 بخوارزمی من سب
 العنادر من المثنی

ف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بنیادین غیر حین و امدان خود وقت دیدید فقره را هم آورده نوشته فرستادین سبق در لایحه
مرزا جوید گزیدند از اول آن خرمیش ایشان بخواند و سلام مکتوبی صد شصت و هفت نفر
حسام الدین محمود دریافت در میان آنکه اسرار و وقایع که حضرت ایشان بان تمیز گشته اند
از آن بظهور می توان آورد بلکه برز و اشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مقبول
نبوت و ملائکه طین نیز در بند طاعت شریک اند و این اسرار بکلیت بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم ما فرود این حقیر ساخته بود و در بطنها لکن شرف گشت خدایم
سبحانه خیر الزمانات حق جلسلایه چه نویسد و چه شکران نماید علوم و سخنان که افاضه میشود و تفسیر
فدا و در طباشیر اکثر آن در قید کتابت می آید و همینها از آن مابل میرسد اما اسرار و واقعاتی که با
تمیز است شما از آن بظهور نمیتواند آورد بلکه برز و اشارت نیز از آن مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند
مخبر که مجموعه معارف غیر است و نسخ مقامات سلوک و جذب برزی از این اسرار و تفسیر با درسیا
نمی آرد و پیش تمام دستها آن می گوید با آنکه میدانند که فرزند علی زحرمان اسرار است و از خط
و غلط مغرط اما چون که وقت معانی با نرا میکرد و در طاعت اسرار بسیار است و نیز در تفسیر صد و ملائکه
ساقی نقد وقت آن اسرار از آن قبیل اند که در میان نیاید بلکه در بیان آنند فرادعا
ایشما آخرینه نیست و هم تعریف حدیث عجیب است: آیند و است که ما دستها آن میگوئیم
مشکاة نبوت از خیاست علیهم الصلوة و تسلیات و ملائکه طار علی علی نبیا و علیهم الصلوات و تسلیات
شریک آیند و است با آن نبیا علیهم الصلوات و تسلیات هر که آیند و است شرف سازند و بر
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دار و صحابه و در نوم علم اخذ نمودم یکبار از او
و در علم است که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر که در منتشر سازم معلوم است که در آن علم دیگر علم
اسرار است که هم مگر آن نرسد و که فضل الله علیه بود برین بسیار و الله و فضل الله علیه تا با نرا
کتابی که بجز آن خواص جدا نوشته است بنظر شریف خواهد گشت و معذرا ما اعدا که در طاعت
پیدا کنند و ز فقیر کم از بد محو نیست که در این اصوات کنند برکات طریقت تا زانی فالیض است
که اعدا در طریقت پیدا شده است و چون امر محشر در طریقت پیدا شده فیوض برکات آن

مسدود است پس محافظت طریقت از هم تمام ابد و جهناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت بسنی
 هر جا که اسم مخالف طریقت بود بنیدر بر و بر مانده منخ ان فرمایند و در تعویج تقویة ان طریقت گنند اسلام
 و الا کرام مکتوب نیست شصت و هشتم بخانخانا صدویافت در بیان نکه علم و صافت بنیاء علیهم الصلوة
 و تسلیمات چیست و مراد از علم که در حدیث العلماء است که بنیاء بر بنی اسرائیل واقع شده اند که ام اند در بیان
 آنکه علم اسرار که از ورانته انبیا باقی مانده است علیهم الصلوة و تسلیمات عزیزان اسرار است که اولیاء
 است بان تکلم کرده اند از علم تو حید وجودی در بیان احاطه و وسیطان و قریب صیحت و ایش کلن تک
 محمد و سلام علی عباد الدین مطفی احوال و اوضاع فقره از این حدود مستخرج است کسول بن
 اهدی سجاده سلامتکم و عافیکم و بناتکم دست قاستکم چون بحث علم و دانته در بیان بوده چند کلمه از ان
 متوله بقضای وقت نوشته آمد در چهار آیه العلماء ورثه الانبیا علیهم الصلوة
 و تسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم و ان کسی است که او را از هر دو نوع
 علم هم بود نه آنکه او را از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که ان سنائی داشت است چه در ان را از جمیع
 الوان تر که مورش نصیب است نه از بعضی دون بعضی و آنکه او را از بعضی صحن نصیب است فخل عنک
 که نصیب و بجنس حق او تعلیم گرفته است و همچنین فرموده علیه و علی آلا الصلوة و السلام علماء ربی کانبیا
 سبیه اسرار ایل مراد از علماء علمای و دانشمندیانند زیرا که نصیبی از بعضی تر که فراموشه اند چه وارث را بود علم
 قریب و صفتی همچو موش می توان گفت بخلاف غیوم که ازین علماء خالی است پس هر که وارث نمود
 عالم نباشد بگر آنکه علم او را منبید یک نوع ساینیم و گویم که عالم علم حکام است مناد و عالم مطلق ان
 بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب داف و لو اکثر مردم کمان دارند که علم اسرار عبارت از
 علوم تو حید وجودی است و ظهور و وحدت در کثرت مشاهده کثرت در وحدت و کنایه است از معارف احاطه و در
 وجود و قریب صیحت او تعلیم بر بنیچیکه مکتوب و مشهور ارباب احوال است حاشا و کائنات
 و کلا که این علوم و معارف از علم و اسرار بودند شایان مرتبه نبوة باشند زیرا که بنیای
 این معارف سکر و قنعت و غلبه حال که سنائی محو است و علم نبیا علیهم الصلوة و تسلیمات
 چه علم احکام و چه علم اسرار همه در محو است و علم انبیا علیهم الصلوة و تسلیمات چه علم احکام و چه علم

اسرار همه صحو و صحوست که گفته از سکران متمیز و نکته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که در
 ریح در سکر دارد پس این علوم از سر اولایت بودند اسرار بنو ابی طالب صلوات و تسلیات بر خاندان
 ولایت نیز ثابت است اما احکام ان مغلوبند و در جنب احکام بنو مفضل علی بی هر جا شود مثل سکر اجد سهارا
 جز نمان بودن چه یا ما خه قیود کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات بنو مکه حکم داریانی
 میطو دارد و کمالات ولایت و جنب آن فطره است محقر اما چه توان کرد جمعی از انسانی به کمالات بنو گفته
 که ولایت مفضل من البیوة جمعی دیگر در توجیه ان گفته اند که ولایت یعنی مفضل است از بنو تو این هر دو
 فراق حقیقت بنو راناد است حکم بر غایب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر صحو اگر حقیقت
 صحو می دانند هر که سکر را صحو نسبت می داند و ع چلبت خاک را با حال پاک بدانند که صحو خوس نیز مال
 صحو صحو مکنند سکر را ان ترجیح داده اند کاش سکر خوس را مثل سکر علوم دانسته است باین حکم نمی خوانند
 چه مقرر عقلاست که صحو بهتر از سکر است اگر صحو سکر مجازی است این حکم ثابت است و اگر تحقیق است نیز این
 حکم ثابت ولایت را از بنو مفضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در نگذارت که کسی که فرما به سلام صحو
 او در وجهل را از علم بهتر و اندزیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و سلام و معرفت مناسب
 بنو مفضل و کفر و بدعت گفت بدین الله و الکفر و جب و لای و عند السین تمییز و محمد رسول الله تعالی علیه
 و سلم از کفر متعاده بینا یقل کل لعل علی شاکله چنانچه در عالم مجاز سلام بهتر از کفر است و در حقیقت
 نیز سلام با بهتر از کفر باید است فان الجاذف فطره الحقیقت اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه
 صبح کفر و سکر و جهل نهایت است در مرتبه فوق بعد از صحو و صوفت نیز تحقیق پس کفر و سکر و جهل
 ما بمقام ولایت مناسب گفتن بجه سنی بود گوئیم که صحو مانند آن در فوق مرتبه انبات نمودن لذت بر مرتبه
 همه است که سراسر سکر و استارت و الاسوان مرتبه نیز فخر و سجاست و سلام آن مختفله بکفر و صوفت
 مشوب بجهل اگر در کتابت کجایش بی دلالت حوال و معارف مرتبه فوق را بتفصیل ذکر کرده است سراج سکر
 عاقله از او ان مرتبه بیان می نمود اباب و طارته شاید شخصی را بتفرس نیز در این باب بجهل کجایشان تقدیر بود
 فهمید که انبیا علیه السلام صلوات و تسلیات بر این همه زندگی و کمالی که یافتند از راه بنو یاخته اند از راه ولایت
 پیش از خدای نیست از راه بنو مکه و اگر ولایت را بنو مکه منزهت می بود تا یک ملاء اولی که ولایت ایشان کل است

از سره ولایات از اینها علیهم الصلوات و التسلیمات فاضل میشوند که هر کس ازین طایفه چون ولایت را افضل از بنده
دانش و ولایت را داخل و ولایت اینها علیهم الصلوة و التسلیمات دیدند با جار ملائکه طلیحین را از
از اینها افضل گفتند علیهم الصلوة و التسلیمات و از همه اول مسته جدا افتادند که اولی آنست که در آن
طریق تحقیق بنیوة و چون در نظر مردم بود همه بعد از بنیوة در جنب کلمات ولایه تغییر می دادند
لا اجماع کن را درین باب بسو ط ساخت و شمه از تحقیق حاصله و نمود و بنها نفع نماند و بنها نفع نماند و بنها نفع نماند
و ثبت قدمنا و الضمنا علی القوم الکافرین خود را شد که همان شیخ داود چون سردان صدوق بود و بنها
این تصدیق کننده مکتوب دولت و شخصت انهم بر قاضی خان صدوق یافتند و بنها نفع نماند
با صدای این و تحویب تو این اله باطله این بجزردان بود و لسان و لها تمننا و نحو همین الی غیره
اینها سب لک الحمد و سلام علی عباده الذین مطیعین بر کسی یا در دل تمننا که امر است از امور و
تمننا که این تغییر شده نمودن است بغضمان خدا بل و صلا و دشمنان پیغمبر او مید و علی الالصلوات
و التسلیمات و انت رسانیدن است باین بید و لسان و خوار و لستن ایثا و اله باطله ایثا و لیقین
سیدنا محمد و آله و سلم علی کل شیء و علی الذین عمل منی ترسیت بنا بران که ایثان را باین عمل منی ترسیت
می نماید و اینان باین عمل از هم مهادم سلام میداند چون بدولت اجماعش بعد از بنیوة اندوه می تحیر و
امانت رسانیدن ان بقوه کشفه و اهل آن ستیمن شده اند اول شکر این نعمت بجا بیاورد که حجم کینه بر
تعییم و توفیر و مقام و اهل ان میروند سجده و تعالی حمد و المنة که با این با اقبال سخت و بعد از شکر این
نعمت عظمی در تحیر و تو این بید و لسان و اله باطله ایثان می بلینیز با هر بود و هر قدر که میسر شود بنیوة
یا چهره در تحیر باین جمعا بید کوشید و الازاع امانت باین بت تراشیده تا از شمشید بید رسانید مید است که
لجفی اندوهنما که در گذشته است باین عمل تلافی اینها نمایند و کفارة سازند ضعف بدن و شدت مسلمانان
و الا بخدمت ایشان رسیده تر خیر باین امر می نمود و باین تعریب بکلماتی همان سنگ می اندخت و از اسلحه
سعادت بی ساختن یا در حدیث غزوات و السلام مکتوب دولت و منتقام و هم نشیم نوز محو صدوق یافت و در بیان
تبریح بعضی صحبتها غزوات احمد و سلام علی عباده الذین مطیعین خود را شد که همان شیخ داود چون سردان صدوق بود و بنها
فراموش شد آنکه بای هم با هم می کنند دشمنای شایسته و از او بوده که همیشه اما بعضی از صحبتها است

که بر عزت می چید تیراس از حال دلین فری نمایند که چون عزت آید که در صحبت فی الرشد علیه و علی
 آله الصلوٰة و الطهارة رسید از کمالات صحبت بهره نیافت و ازنا بعین گشت و از خیریت پایه اولی
 درجه دوم رسید بنایت اندر سخانه محبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوناه فهو مخبون لهما
 علیکم و علی سائرین تسبیح الهدی و التزم متابعتہ المستطف علیہ و علی آله الصلوٰة و الطهارة مکتوب
 و ولایت هفتاد و یکم ششم حسن یکی صد و یازده و حل استغفار و فقه که دیده بود بعد از اسلام
 علیه و آله الذین صطفیٰ مکتوب شریف جوئی غری شیخ حسن ابن اندر سخانه حاله او و صلواتی که کمال رسید
 و فقه روشن که روداده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید میدوایا باشد و آنچه مامورند در ایقان ان بحان
 که شد و سروری از ایقان احکام شرعیه تجاوز نمانند و به عقدهات حقه اهل سنت و جماعت عملی باشند
 کار نیست و غیر این همه چیز که اگر والدین یا تجویز کنند و خود نمی باشند در دستان را منتقم شمرند و اول
 مکتوب و ولایت هفتاد و دوم میر سید محمد عبدالکبیری صد و یازده در بیان ایمان الخیر
 ایمان شهودی و بیان توحید شهودی و توحید وجودی و پنجم در حصول فناء کار است توحید شهودی است
 توحید وجودی که پنجم و کار نیست در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و توحید
 کرده صاحب توحیات یکم است عبارات شایخ ما تقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما مجموع توحید
 شهودی اندوایان است که بعد از صلوة سیما و پناه جوئی میر محمد معلوم فرمایند که
 ایمان نیست وجود و جب تعالی و بسا صفات او سجاد نصیب نبیاست و نصیب محاب نبیا علیهم الصلوٰة
 و الطهارة و نصیب اولیای که بکلیت مرجوعند نسبت ایشان نسبت محاب است اگر چه اینها قلیل انبیل
 اقل و نصیب علماء و نصیب تهر مومنان و ایمان شهودی نصیب مومنین است از باب عزت بوندان از
 اباب شرت چه اباب شرت هر چند مرجوعند اما بکلیت مرجوع نموده اند باطن ایشان همچنان که آن است خلاصه
 بخلق وند باطن بحق حجاب ظاهر چه وقت ایمان شهودی نصیبشان است و اینها علیهم الصلوٰة و الطهارة چون
 بکلیت محض و بظواهر باطن توحید شریک بحق جمیع علماء لایزال غیبی نشان است این توحید و نصیب را باطل خود
 تحقیق نموده است که با وجود هر چند که آن فوق علامت نقص است و عدم وصولت با انجام کار و وجود بکلیت
 علامت و وصولت به نهایت نهایتیه صوفیه کمال در جمیع بین التوهمین دلت اند و جام تشبیه و تشریح را از کل

در بیان صفات اسلام و فضل دارالکعبه و سایر بیان شهادت و غیره

محمد و هم ان ایستند چون بسم یارب انبیا علیهم الصلوٰة والسلام چون از مقام دعوت فارغ میگردند و حضور
 عالم لغامی مشورند و مصلحت رجوع تمام میشود و بشرق تمام مدارالرفیق الاعلی برآورده بکلیت متوجه حق محل شأ
 میگردند در مراتب قرب خیر بنیادند سه مهینا لاریا بالیغیم عنهما و للعاشق لمسکین باجمع بنزد و غیر کمال
 آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که احوال و صفات نیز ملحوظ نباشند و در احادیث
 مجوده هیچ مشهور و بیخبر نمیشود معامله مع در وقت رجوع نظر تمام کثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
 عامه مومنان هر دگر مشهور و او نه و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق صل و علا و ارکار نباشد
 و چون هر دعوت تمام کند و عالم فانی را دعای نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود درخت از بنیاد نباتات
 کشد و معامله را از گوش بر غوش برد. ذلک فضل الیدیوتیه من یشا رو الی الله فی الفضل العظیم ناقص رجوع
 بکلیت رانقص خیال نکند و توجه باطن را که حق است جل سلطان بهتر از توجیه خلق که برای دعوت و
 تکمیل ایشان است نداند زیرا که صاحب رجوع باخبتنا جز در مقام رجوع نیاید است بلکه برای حق جل سلطان
 از اعلی به نقل نزول کرده است و از وصل به رجوع و اقرار داده پس صاحب رجوع قایم بر احوال است چنانکه
 و فانی با از مرد خود صاحب توجه بر وصل مشهور و محفوظ است و به قرب و معیت شادان سه جبری که
 بود و مراد محبوب به از وصل به بار خورشید لانی فی الوصال عبید الغنی به و فی جبران مولی الملوال
 و شعله با بچ کل حال به حب الی من شغلی بحال به و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحبی چه
 نسبت اصحاب رجوع قطره ایست نسبت بدیای محیط این رجوع از فضایل نبوده است و ان توجه از
 انار ولایت نشان بینها انافهم هر پس به این کمال نرسد کثرت شامل الیدیوتیه من یشا و الله الفضل العظیم انما یسما
 تنه به و تشبیه گویند که ایمان پیشتر که بود معانی حاصل است عارفانست که ایمان پیشتر ایمان هم کند و خلق را که خالق
 و کثرت را که کثرت صحت دانه وصاله در منظره کله کند با جمله توجیه نیز به صرف ایشان ناقص است و مشهور و در حدیثی کثرت
 کثرت عریانی چنانکه ستر جهان حدیث عروفا ناقص مشیرند و ما احظه وحدت ربلی رطال کثرت تجدید میداند و تقدیر
 انکارن سبحان الله بوجه دعوت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات تنه به صورت است و کتب طبعی لطق ابابان نیز می است انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیمات لفظ الی باطله آفاتی و غیر بینانید و باطله انبیا دعوت میفرماید و به وحدت و اجرت و چون بیکو است
 دلالت میکند که پیغمبر دعوت ایمان پیشتر بوده است مصلحت را ظهور خالق گفته چه هم پیغمبر ان علیهم الصلوٰة و التسلیمات در

هر چه صاحب رجوع از فضایل نبوده است و ان توجه از انار ولایت نشان بینها انافهم هر پس به این کمال نرسد کثرت شامل الیدیوتیه من یشا و الله الفضل العظیم انما یسما تنه به و تشبیه گویند که ایمان پیشتر که بود معانی حاصل است عارفانست که ایمان پیشتر ایمان هم کند و خلق را که خالق و کثرت را که کثرت صحت دانه وصاله در منظره کله کند با جمله توجیه نیز به صرف ایشان ناقص است و مشهور و در حدیثی کثرت عریانی چنانکه ستر جهان حدیث عروفا ناقص مشیرند و ما احظه وحدت ربلی رطال کثرت تجدید میداند و تقدیر انکارن سبحان الله بوجه دعوت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات تنه به صورت است و کتب طبعی لطق ابابان نیز می است انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات لفظ الی باطله آفاتی و غیر بینانید و باطله انبیا دعوت میفرماید و به وحدت و اجرت و چون بیکو است دلالت میکند که پیغمبر دعوت ایمان پیشتر بوده است مصلحت را ظهور خالق گفته چه هم پیغمبر ان علیهم الصلوٰة و التسلیمات در

او سبحانه می نماید قال بعد تا که در فانی نقل یا اهل کتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا بعد الا بعد
 و الا ترک پریشانی و لا یتجد بنضنا بعضا اربابا من دون السفان نولو و قولوا اشهدوا بانا مسلمون اینجا عذر است
 بی نهایت اثبات می نمایند و هم در ظهورات رب الارباب تحمل میکنند و کتاب دست را که در وسط الهج و
 مستهدمی آنرا کتاب هم اولی و الاخره و الظاهر و الباطن و ما سیت اذ سیت و لکن السدی النبی
 بیایه نونک نامی سید العرفق لیدیم و لشد اللیخمت الاول غیره قید کشتی و انت الاخر فیلس
 لیدک شئی و انت الظاهر غیره فوق کشتی و انت الباطن فیلس و در کشتی میجر هسته شهادت زیر که بین
 عبارت حضرت امای لفظ کمال وجود از مساواتها به ابله و جبهه لغوی اصل وجود چنانکه فرموده الاصله لا یفیک
 الکتابه فرموده لایمان لمن الا انما له و مثال ان و کتاب سنت بسیار است این توجیهی اول لفظ
 چنانکه کمان برده اند بلکه اصل نصیحت است بر کمال بلاغت و در عرفت چون ارباب هم رسالت شخصی یتینند
 بیغورند که دست او دست منت تصور و اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغا حقیقت است و چون فعل از
 اندازد قدرت فاعل که عید و محوک صاحب است کلام است زیاده بود و آید و التفات و توجیه ان ما کلف و درین
 فعل معنی باشد مالک است که بگوید این فعل عامن کرده هم نه تو این سخن را میجر دلالت نیست بر تجاوز و نه بر ذات
 اتحادات حاشا و کلا که فعل عید و محوک همین فعل مالک متعلق بود و بیاد ذات او وین ذات او اینجا عه مناق اینها
 علیهم الصلوات و التسلیمات مکرر فرموده اند که در دعوت ایشان بر شنیست است و وجود غیره غیرت عبارت ایشان
 مکرر و صیغه و تکرار و آوردن از تکلفات باره است اگر بی حقیقت موجودیکه بود و مساوی او ظهورات او ند
 و دعوت مساوی هم است و او باشد چنانچه اینجا عه کمان برده اند جز اینها علیهم الصلوات و التسلیمات مباله و
 قفا که این سخن نمایند و عقوبتهای ابدی و عبادت اسوسه تشریب سازند و عباد آنها را دشمنان خدا گویند
 چون در مشغول ایشان از اطلاع بچشند و دید عزیزیت را که از جهل و ایشان تا شسته شده است زایل
 نگردند و دعوت ایشان را صین عبادت حق جل و علانانانند یعنی در اینجا که گویند که پیغمبران علیهم
 الصلوات و التسلیمات بر وسط مقصود فهم عموم است که توحید و پروردگاریشده بنا بر دعوت برابر غیرت
 کرده اند و وحدت را پریشده بر کثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ قیقه شیعه ناموسه است پیغمبران
 علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند بر تنبیه بر نفس الامر است بر کلامه نفس الامر بود و یکی بود و غیره با موجود

نباشد چه باقی میشده و دستها بطرف انقض از هر نایب علیه الخصوص کلامی که بذات و صفات و افعال و احوال و احوال و احوال
 تعالی و تقدس خلق داشته باشد باطنها و اعلان حق اندکوتره اگر چه در فهمان ظاهر بود یعنی که ششهاست
 قرانی و بجز در احادیث آمده است استشابهات چه جای تمام که خویش نیز در فهم ان عاجز منصف ذک و انظها
 آن ممنوع نشد و غلط محوم باله انهما را نه انگشت بیجا که کسی که دو وجود قابل است و از عبادت ماسوی و توتم
 تنزه می نماید و امرش که می نماند و آنکه یک وجود قابل است او را موصه میگویند که چه عبادت نیز از هم نماید
 بتخیل بلکه اینها غیور است حق اند سحانه و جمادات ایشان عبادت حق است تعالی شان انضام بایستد که این
 صفاتش که کم است و موصد کدام بینا علیهم الصلوات و استیلمات بوحث وجود دعوت کرده اند و دو وجود
 گویند ماسته که گفته دعوت ایشان بوحث مسمود است جل سلطان عبادت ماسوی را شرک گفته اند اگر
 صوفیه و مودیه ماسوار العزوان غیرت نمانند و فهمش که نمی کنند ماسوی ماسوی است و اند یا نمانند بعضی از
 متاخران ایشان عالم را برین حق جل سلطان میگویند و از نصبت تحاشه مینمایند و من و دشمن بقایا کلمان
 محبت میکنند و شیخ محمد الدین و اباجان او را این راه به انکایش می آیند و بید و میکند مع ذلک بیجا عالم
 غیر حق جل سلطان نمی گویند بلکه برین حق و غیر حق جل و علایم نمانند این سخن از صواب درست الاثنان
 متفکران تغییر مقرر است منکر و نیت مصادوم در چه عقل است غایب مانی الباطن کلین در صفات و احوالی
 جل سلطان الا هو الا غیره گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در متفکرین مراعات نموده اند چه
 صفات و احوالی جل سلطان از حضرت ذات تعالی و تقدس سملکت نیند و جواز انفکاک در میان
 ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصویر است پس ما هو الا غیره بود قدیمه صادق است بخلاف حال که
 این نسبت در وی منتقد است کان اند و لم یکن موشی پس نفس غیرت از عالم نمودن هم بلیت و هم بطلان
 از صدق دور است و بجماعه از انسانی خود عالم را در تک صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص از انجا اطلت
 نموده و بخواه چون بوقی محبت عالم قابل گفته اند لازم است برایشان که بر غیرت عالم قابل شوند و از راه باب
 توحید و صومعه بریند و در عبادت تنزه حاکم گویند و قیود وجود از همین گفتن چه نیست چنانچه شیخ محمد الدین و
 اباجان او گفته اند و عین گفتن همانست که عالم با ماده متحد است حاشا و کلا بیکه نمی است اما حال مسمود است
 وجود و احوال تعالی و تقدس چنانچه این فقیر و لخبور در سائل خود تحقیق اینچنین نموده است سوال بریند چه گویند و

که مشرک گویند به پندار نیست که او دین است و درین مشرک طریقت است جوابی که بدینی که مشرک طریقت است به خود
شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن موطن هیچ درک نیست باید که شهود مساکن ملحوظ او غیر از یک ذات مقدس
امر سه دیگر بود تا فاش شود و مشرک طریقت منضم کرد در روز که اقباب آنها می بیند و ستار را را نمی بیند
و ضم دینی حاصل است هر چند هزاران از ستار با در روز موجود بودند مقصود است که یک اقباب شهود بود ستار
محدوم پس ندیا موجود بلکه گویم که کمال فدا و انصورت است که پیش از موجود باشند و سالک انکالی گرفتار می
که بطلوب تحقیق دارد هیچ چیز انفعات نمایند بلکه هیچ چیز را مشاهده نکنند و هیچ چیز در دیده بصیرت او نماند و
اگر پیش از موجود باشند فانی آنکه تحقق شود فانی از که بود کرد فراموش سازد اول کسیکه تضرع توحید وجودی نه است شیخ
محمد الیون بن العلی است عبارات شایسته آنکه مقدم هر چند که از توحید و تهاذیب بدالات قابل حل نذر توحید شهودی چه هر کجا
غیر حق را جانانه زنده یعنی گویند لیس فی صیتی سوی الله یعنی نمای سجالی زنده یعنی لیس فی الدار غیره و یا انداخته
این همه گله است که انشاء یک مینی نینکف میباید که ام داد لاله بر وجه وجود دست و گله سید وجود را موقوف فصل شش
است در رنگ صورت و نون دین نموده شیخ محمد الیون است و بعضی از معارف خاصه این بحث را مخصوص بخود کرد اینده
صحتی که گفته خاطر النبوة یعنی از علوم و معارف را از خاطر الولاية اخذ میکنند و قائم الولاية محمدی خود را می دانند
و شرح در وجهان گفته اند که بادشاه اگر از خزینه و آنچه چیزی بگریه نقصان داد با بطل و تحصیل فدا و بقا و
حصول کمالات و ولایت صغری و کبری توحید وجود هیچ درک نیست توحید شهودی باید تا فاش شود و دین مانع
حاصل کرد و تواند بود که سالکی از بندیت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجود هیچ بروی ظاهر نشود
بلکه نزدیک است که انکار این علوم نماید و فقیر رای که بنظر و این معارف بسط می شود و اوق است از آن بی که
بهین ظهور بود و اینها سالکان این را کاشفشان مطلوب سیرت و رنده های آن راه انوشان و راه می مانند و از
دیبا بطره سیر میکنند و توجیه تمام وظل که تقارینا بیند و از وصل محرم میشوند و تخمین را توجیه با علوم ساخته است
و بعد بجای اللهم الصواب سیر فقیر هر چند براه ثانی می شود است و از نظرات علوم و معارف توحید و افراختن
چون عنایت خداوندی جل جلاله شامل حال و بوده و سیر محبوبی در شته بودی و مفاد و راه را با فضل عطا
طی نموده است و از کمال کم او را از ظلال گذرانیده چهل ساینده و چون صلابت شردان افتاد و دیگر راه و یکرا
بوصول است و سهل حصول محمد سید لای برانا لهند او کان الهی لولا ان هدانا الله لکجات رسول بنا لاجت تنبیه

آن تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و اسوی حق جل و علا موجود بود اوست که فنا و بقا مختص
شود و ولایت صغری و کبری حاصل از پدیده نیان هوی فاسد نه بعد از اسوی زید اسوی باید که منقود شود
نه انکه اسوی معلوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور و انکه خوش پوشیده مانده است از علم چه گوید توحید شهود
را بین توحید بودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرط اطراف دلشسته اند و وجود گویند را خیال
مفصل انگاشته حتی که بیاری ایشان معرفت حق را جل سلطان مخصص در معارف توحید وجود خیال کرده اند
و شهود وحدت را در راهی گفت از انجام کار تصریح نموده انکه بعضی ایشان آیه بر کرده که حضرت خیر بنیاد
عظیمه نزد رسالت و بنده با این بیگانه گلهای از حصول کمالات بنده در مقام شهود وحدت و کثرت بود
است لیس انچه با الملوذ را اشاره بان مقام مبین و ترجمه کرده با این عبارت میگویند بدینکه او در تشریح شهود
و کثرت الملوذ و مسمو که در میان نزول کثرت مبینات را غیب انداخته اند و گاه که بنیاد مسمو نشانای نام شهود
چنینا بنده رسالت و بیگانه های چون جل سلطان دعوت بنیادین هر چه در راهی چون کجا بر لب در از این چنین
است بدین توفیق و چنانچه در کثرت حق سجایه و تقالی ایشان از اصناف و با و کمینیا علیهم الصلوه است که با تراز
کمالات خود بخیزد کمالات ایشان را مثل کمالات خود میداند که کثرت کلیمه خیر حق او هموست چنانکه در کثرت
جان است و این و همان از همان است و گویند است او از این تسم معرفت که او ایل حاصل شده بود و بدین تسم
است و آن شهود او را که حصول انصاری از جانب قدس نفی مینماید حضرت خواجه غیبی قدس سره مینماید بر سر دیده
شد و شنیده شده و بدین نشان همه نیست به حقیقت کلمه لائق ان باید که در پس شهود وحدت و کثرت نیز
شاید ان نفی گفت هر چه نشانای نفی است از جهاب قدس متغی است این کلام حضرت خیر مر از این
شهود بر آورده است و اگر فایده های شاهانه و مساینه نجات بخشیده در جنت را از علم تجمل کشیده و از
معرفت عبرت برد و نیز از سبب سحانه سخن خیر از این سخن بر این یک سخن هر چه حضرت خیر جام و صلحه کوش
لشانه و سخن از اولیا که کس بجمل این عبارات تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معانیات را بر این سخن
لفظ ساخته دین مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدای بر بهای الدین حرام اگر
اجتهاد او نه تالیانید بناست باید حجت چه بازید بان بر یکی از شهود و مشاهد مگذشته است و انکه گاهی
سجانی قدم بر دن نزه بخلاف حضرت خواجه باک یک کلمه لائق جمیع مشاهدات او فرموده اند و هر را نیز حق است

جل سلطان تهنه چه او زود ظاهر بشیبه است همچون او چون کمال او نقص ناچار استهار او که از تشبیه نکرده است
 ابتدا خواهد باشد چه هدایت از تشبیه است و نهایت تشبیه که با زیاده را در هر حال برین نقص طلاء بخشیدند که
 نزدیک انحصار میگفت ما ذر تک الا من غنفت و ما خد تشک الا من قدرت حضرت سابق را غفلت داشت که حضرت
 بود و تعالی بیکه حضرت طایفه بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از او غافل باشد جل سطا چه او تعالی
 و رادوست ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از صاحب و سعادت و بچه حضرت خواجهمروده اند
 ماهایت را در بهیت و هر یک که مطابق واقع است زیرا که انطباق است و چون ایشان بر احدیت حرف است و از هم صفت
 جزوات نمی خواهد تعالی بتدیان رشد این طایفه عبده را این دولت بطریق انکساف از شیخ مقصد که با این کمال
 مشرف شده است حاصل میشود و فدا شد پس ناچار نهایت کمال و هدایت این بزرگواران مندرج باشد غایت مانی
 الباب برین توجیه حدیث و ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز بر تک باطن منضم سازد سالک از شهادت
 سطره که در ایاتی ممکنات ظاهر شود و از دست و زحافت تشبیه خلاصن اگر این توجیه علیه پیدا کرد و بر باطن مقصود
 گفت است که ظاهر بشود و وحدت در کثرت متذکر بود و توجیه و تجا و محظوظ باشد اما این شهود و حق ایشان مقصود
 ظاهر است باطن سرایت کرده باطن شان متوسط حدیث حرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت در کثرت
 باشد که توجیه باطن بر وسط غلبت است ظاهر محوم نشود و غیر از شهود ظاهر او بیکه منضم بود چنانچه در اوایل حال کمال
 این سطره بوده است که بر وسط غلبت است ظاهر از توجیه باطن که باحدت حرف بود اگر ای کثرت است و به کلیت خود را
 متوسط شهود وحدت در کثرت مییافت بعد اندکی حضرت حق سبحانه بر توجیه باطن طلاء بخشید و باطن بر ظاهر لغت
 دارد و معامل را تا به تجار رسانید محمد سحانه علی ذلک این قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سطره که از
 بعضی خلفا این خلفان بزرگ سرورده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن توجیه این شهودند و کثرت این صفت
 بخلاف دیگران که بظاهر و باطن کثرت این شهودند و این شهود در اجامه تهنه به تشبیه است از کمال پیدا شده چنانچه
 هر چند باطن ایشان نیز لغاتی بر تهنه به صرف دارد اما آنقدر سهو دیگر است و بیجان دیگر و حال دیگر است و سطره
 و بیکه جماعه که بیجان هستند به حرف ندارد و جز مشاهد سطره و دیگر است و تشبیه است از ملاحظه اند که از بحث
 خواهد آمد و تهنه و تهنه شود حق جل و علا در امایه ممکنات که جماعه از صوفیه از کمال می شمردند و جسم بین تشبیه
 و تشبیه می انگازند و این شهود شهود حق نیست جل و علا و شهودان جز تحمل و نعمت ایشان را نماند و دیگر

می بیند و بیست تالی و تقدس و بجز در حادث می یابند قدیم نه در هر چه در تشبیه ظاهر شود تنه نه زنده
 تیرکات صوفیه معتون نگر دی و غیره حق باطل سلطان حق ندانی اینجا حد وسط غیبیه حال اگر معذ و سازد و در رنگ
 مجتهد مطلق از مواضعه مرفوعه اما با مقدان ایشان تا حد معادل کند کاش در رنگ متقلدان مجتهد مطلق باشند
 و اگر چنین نکنند کار شکل است قیاس و اجتهاد و صلح است از قول نه عیب که ما به تعلیم ان ماوریم بخلاف کشف
 و الهام که از تعلیمه آن امر لغزیده اند الهام بر غیر حجت نیست اجتهاد بر متقلد حجت است پس تعلیم
 علما مجتهدین باید کرد و مهول دین را موافق آرسه ایشان با بر صحت و صوفیه بجز بگویند بکنند مخالف آباد
 علما مجتهدین آنرا تعلیمه نباید کرد و کسین ظن از وطن ایشان لب باید است و از شیطیات ایشان باید شد و
 از ظاهر هر چه در بیان ساخت غیب است که بسیار است که از صوفیان خواهر را با بیان و کشفیه الهامیه خود
 بچو حدت وجود و مثلاً و لالت می کنند و در شیب با تعلیمه آنها بنمایند و بر عذر ان ایمان تهدید است کاش
 دلالت بر عدم انکار این امور میهنه دند بر سنگان تهدیدات بیغزه و دند بر ایمان دیگر است و عدم انکار
 دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها صحافت باید نه و تا با انکار این به انکار آید
 این امور کشف و اولیا حق جل و علا بخصی و عداقی پیدا کنند بر وفق آراسه علماء اهل حق کار باید کرد
 و از کفیه صوفیه سخن سخن سکرت باید در زید و به لاول نسجه است نباید کرد و نه از هر حق التمه و همین الافاظ
 و التمه و لاول نسجه الملام بکتاب عجایب کار با است محمی از ایمان این راه باین شبهه و شایده
 قناعت نداند بلکه این شبهه را انزل انکاشته درین اثنا به و تیره بصیرت قائمانده می گویند که ذات بچون
 واجب الوجود را جل سلطان می بنم و میگویند که ان دولت که حضرت پیغمبر با اعبید الواصلت و السلام
 یکبار در شب بر پیشه بود و راه بر زید است و لویکه مرتی ایشان پیشه و از ان سفاسه شبیه بنمایند و از راه بکفی می نگارند
 و نهایت مراتب عروج را تا ان هوان لوانقه بنمایند تالی بجا سما قول انظار ان علو الیه و ایضا بنات کلام
 بان حضرت جلشانه می نمایند و میگویند که خدا ای تعالی چنین فرموده است و جهان کاتبی در حق دشمنان
 خود از ان حضرت نوشتار بود با نقل میکند و کاب و دوستان حق را بنامهایند بعد از ان میند لقیه ملت شب
 با بر شب تا نما بجه با حق بجا و تعالی کالید شهمه از هر باب احتمال بر سید هر جواب یا فتم نقد شکر و
 فریضه و عفو انما اکبر استخوان این مجامع هم همه که ان لوز مرسی را همین حق است دانند

محفل سلطانه و آن نور رافات او تعالی تصور میکند نه انکار از ظهوری از ظهورات او تعالی انکارند و مطلق از
 ظلال او اند و تنگ نیست که آن نور از ذات حق گفتن محفل سلطانه اقرار محض است و اتحاد صرف ذندقه
 خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که اشغال این مقربان را بعد از ایهامی که کوناگون است جمال نیز مایه
 و هستیصال نهانی بیند بجانک علی ملک بعد ملک سبحانک علی غفور که بعد فاتک تو در حضرت موسی علی نبینا
 و علیه الصلوة و السلام بچو طلبتیه هلاک کشند و حضرت موسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از طلبتیه
 زخم نم ترالی نمود و بپوش افتاد و از آن طلبتیه تا بریگشت در محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبوب
 رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت سراج بر فی مشرفند و در مشرف کسی
 در کوفت و از سرکان زمان بالارفت علماء را در رویه و علیه و آله الصلوة و السلام اچو و اشائیه می توانی
 اختلاف است اکثر علماء ایدوم رویه او علیه و آله الصلوة و السلام قابل کشته متعال امام العزالی و الاصح
 از علیه و آله الصلوة و السلام مایه به سبانه لعلنه الحزم این بی سبجانان برعم باطل خود هر روز خداوندی
 جلشانه و حال آنکه صما دریک دیدن محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قتل و قاتل دارند و نصیحه
 سبانه با اهل علم و ایشخان این جماعه معلوم میکند که آن کلام را می شنوند نسبت بر آن بختیست حق سبحان و بچو نسبت
 کلام بمثل بعد نه و این بین اجماد است حاشا و کلام که از حضرت حق سبحان کلامی صادر شود و بطریق تکلم که در هر
 ترتیب باشد و تقدیر و تباخیر بود که آن علامات حدوث است سخنان مشابه که با ایشان را در غلط اندخته است سب
 مشابه نیز نسبت کلام و سگاله حضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشابه نسبت ان کلام را بحضرت
 حق سبحان بچو نسبت کلام بمثل نمی تواند بلکه بچو نسبت مخلوق بخالق تعیین میکنند و اینجا میم مخلوق نیست حضرت
 موسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام که بچو سبانه کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام حق جل سلطانه
 بچو نسبت مخلوق بود که خالق نه بچو نسبت کلام بمثل و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل
 علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام شنید نسبت ان کلام بحضرت حق سبحان و تعالی
 بچو نسبت معنوق بود که خالق غایب تا فی الباب این کلام جبرئیل است جل سلطانه و سگاله
 کافر و زندیق که با کلام حق شکر است در بیان کلام لغوی و کلام لفظی که بی توسط امر حضرت
 حق سبحان و تعالی ایجاد آن فریاد پس کلام لفظی نیز بچو نسبت کلام حق باشد جل و عند این ناچار

با چارگان کافر بود فاقم فان هذا یحقق نیتک فی اکثر من الوهم واندسجاء الوفاق باید دست وجود دیگر
 در ممکنات اثبات میکند وجود است حقیقت در آنکه سایر صفات ممکن علم ممکن ادر حجب علم واجب تعالی چه مقدار
 است و قدره حادث را در حجب قدرت تقدیریه با اعتبار بجهتین وجود ممکن در حجب وجود واجب تعالی از شی محض
 است چه جایی آن دارد که ناظر بر همه تفاوت مراتب این دو وجود در شکافتد که ای اطلاق وجود برین دو فرد
 بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و مفرد دیگر بطریق مجازی می گویم غیاض
 معویه بشرقی ثانی یعنی نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن پس میل نمودند تا در وجود ممکنات را اثبات
 کنند که عوام یا خاص هر چه مراد از شخص اینها اند علیهم الصلوة والسلامات و انراستان ایشان کسی که بولایات
 اضلیه ایشان مشرف شده است و دایره ظلال را تمام ملی کرده عموم ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود
 ممکن را از تمام مطلق وجود بریدند و در او موجود تصور نمایند و محض خود حسد البصر اند هر دو وجود را
 از افراد مطلق وجودی یا بنو تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود مینمایند نه راجع
 بحقیقت ذات وجود و یک حقیقت شود و دیگر مجاز و همانه توسط آن که از تبه عموم قد موقوف مانده اند و اگر کما آ
 حجب خود پس کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات کردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت
 نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجود بدین عاقد میگویند که او را نسبتی است بوجود کما یقال اکثر
 وجودی بوی قایل است بطریق حقیقت موجود و شود یعنی این جمله از وجود ممکن ساکت اند یعنی و اثبات
 آن را چیزی نمی نمایند و بعضی مینمایند موجود جز واجب تعالی را نیز مانند و طایفه ایشان وجود ممکن را غیر وجود
 نمیدانند چنانچه همین نمیدانند و اگر وی ایشان تغییر کرده اند اینک وجودی که واجب تعالی آن وجود موجود
 است ممکن نیز همان وجود موجود است این عبارت نیز لفظ وجود از ممکن نماید با بکار اثبات وجود ممکن
 نظر باید تا درین شخصان انوار وجود واجب تعالی توان از او تمیز میان در روز با وجود شخصان از ثواب
 ستارای بینه و اگر تیره ترین نیست نمی توان دید پس وجود ممکنات و نیک وجود ستاراست در روز که در
 البصر است توان دید که در ضعف البصر است این دیدی تشبیه است اگر بسند که عوام با وجود ضعیف بصیرت در کوچه
 چگونگی وجود ممکنات با وجود دید و حال آنکه شخصان انوار وجود واجب تعالی مانع رویت دست گویم که عوام را با علم
 ناز ایاچی برین مادی ایاچی دید است نه در ایاچی علم از بحث خارج اند پس گویا ظهور انوار از چشم

در بیان حقیقت وجود
 در بیان حقیقت وجود

واجب تھا کہ لا محقق ایشان مقتود است پس ما نم برید وجود کمالات بنائشان که گویم که ظهور الزوار نامشهور
وجود کمالات است نه ما نم علم بوجود کمالات بر علم پیشما است که بهما و تعلیم نیز حاصل شود و در حد مال هم صورت
بند چنانچه علم بوجود ستار در زمین است به انسانی حاصل است با وجود ظهور نور از انقباض عوام را علم بوجود کمالات
است نشود و وجود آنها چه ظهور و انصاف بعینه است و بعینه ایشان که است مشهور ملک بود یا ملکوت جبروت
باشد یا الهوت ای غیر نوم چنانچه درین بحث مشارک حصل خویش ندر در عالم دیگر نیز در میان ایشان نشود
حاصل است اینجاست که اینها علیهم الصلوات و التیارات و بیسانی از احکام در ملک عوام زندگانی نیامیند و در
ساعات بانق و باطل و عیال غیر شبا اعل عیال مثل ایشان حامله میفرماید چنانچه معانی خود عید و
علیهم الصلوات و التیارات شبیه نیت است که روزی سید الشیخ عبید علی آل الصلوٰه و السلام تصدیق امین
میفرمودند و تیسر اما کام ایشان معانی می نمود شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یأذو بکلام
و سر که هیچ عیله را بوسه نکرده ام حضرت خیمه فرمودند عید و علی آل الصلوٰه و السلام که این محبت است که بر بنده
حیرم خود عطا میفرماید چون حصص و بعضی اوصاف احوال را که در کتب باعتبار صورت باشد و
انجا عوام انارسانی خود را کمالات ایشان قلیل الغیب اند و این را در رنگ خود تا خیال میکنند و آنکه در
در اوصاف و شمایل ایشان جدا بود و را میگردند بزرگ میدانند اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا
که از اوصاف و خلاق ایشان جداست و تیسر اند ان اوصاف و اخلاق که متناهی خلاق ایشان است
که بر جهان خلاق در اینها موجود بود علیهم الصلوات و التیارات بشو نقل کرده اند از معنی هم شیخ فرید بخش که چون
یکم از فرزندان ایشان می فرود و جبروت او با ایشان بر سیم سج تفری و ایشان راه نمیدانند و میگویند که
بچ فرود است بیرون تا بیرون فرزند سید الشیخ ابراهیم نام عید و علی آل الصلوات و السلام فوت کرد حضرت
سید شریع علی آل الصلوات و السلام بر وی کرد و محزون گشته و فرود و الا لفقک یا ابراهیم لم یزل
تا یکم ساله بفرمان خون خود فرود و بخشک بر سر است یا سید شریع و عمامه کالانوم محال اول بر سر است و انبالی
تعلق میدهند و ثمانی مایس تعلق و گرفتار می افکند افاضه سجان عن متقده اتم السور و چون
این بار در آنجا ایش و ابتلاست عوام را شنبه ستن و در مشبه ان یقین بین حکمت و مصلحت است
الهم انک انما و انما اتباه و انما الباطل باطلا و انما اجتنابا بحمت سید الشیخ علی آل الصلوات

انصاف

افضلها و من التسلیمات انکلبها بر رسول خیر و یومر و کویوم که ایمان بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان بها باطن
و ایمان اولیای که حق بر صاحب اند بعد از شهود و بسطه بر ۶ دعوت بر غیبت تواریف است درنگ نکند شخص زنیان
در روز بینه و ایمان شهودی لوله و اقباب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او بستان ایمان غیبت
کرده و ایمان علماء هر چند بر غیب است اما غیب ایشان بوسطه نزد متابعت بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات حکم خداست
پیدا کرده است و از نظیر برآمده است مراد از علماء اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا و نخل عامه
نوسنانند و ایمان غیب که بحاجت نوسنان منسوب است بهترین قسم او ایمانی است که تقلید بنیاد علیهم الصلوات
و التسلیمات مربوط است و در قال حد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سئل عن سؤال علماء انتموه ای ایمان است
بهترین است از ایمان تقلیدی حسی که بسیار می آید استلال باشد از ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی استغیثی
نموشته تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جوایمائی که تقلید بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شده ایمان
استندلال است که صاحب تقلید بدلیل سیدانش که بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات و تبریک رسالت خلاق الله
بشخصیکه حضرت حق سبحان و تعالی بجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس بنیاد که همه بید بجزات آن
صادق باشد علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر مقیمه ان است که در ایمان تقلید با وجود نماید و صادق اینها
علیه الصلوات و التسلیمات و حقیقت تقلید ایشان هیچ منظره او نموده این ایمان زویای می از علماء است غیبت آبی مانده
استدلالی که بمقتضات اباب نظر حاصل کند و بر ترتیب منقول که بر سے ایمان نتیجه پیدا سازند ان استلالی
امریت که بکان نزدیکت و از وقوعه در در مقام استلالی بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین
دوانی از اباب نظر معلوم نیست که کسی از شسته باشد غیر اکا و هم محقق است هم متناخرو در اثبات غیر بطلان
سعی یا نموده مع ذلک هیچ متصرفه از مقتضات استلالات او نباشد که محشیان رسایل او ان مقدمه میکنند
برش نیامده باشد و ظاهر امر هرگز نکرده باشد وای بر صاحب استدلال که ایمان را بجد استلال حاصل نماید و تقلید بنا
علیه الصلوات و التسلیمات او نمیدر بنیاد استلال و تعینا الرسول فاکتبتنا مع الانبیا کتوب و لیست نعمت او
سوم بر اساس امین جمعده و یافت در میان انکه سالک باید که تا به طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگران
نمکند و از وقایع بر خفا آن رود و هندیها بکنند که شیطان دشمنی است قوی انکار و کید او داخل بنیاد شده و از اباب
ذکر انحصار دانانها و انکنا نه شده لولا ان دانان اصل تصدقات سبل بنیاد حق هم بر من الصلوات نهاده و التسلیمات

این طریق اجتناب نماید و مطابق دیگر منظر نظر او نباشد حضرت خواجگنجی قدس سره فرموده اند ایام
 این کار میکنم و نه انکار میکنم یعنی این کار برای طریق خاص است پس نکنیم چون شما نیز دیگر کرده اند و این
 انکار کنیم نه ایم لکل وجهه بودیم پس آنرا فرود آید که بجا اما فایده نیست و قدومه ما نیز آن هرگاه در وی هر چه عادت
 شود که مخالف این طریقه طیب بود جاسه نظر را با فقر است محدود مزاده با حق اند بجا فطرت طریق اند بزرگوار
 خود و فرزندان حضرت خواجگنجی قدس سره بعد از تغییر و اندر بزرگوار ایشان طریق سهل را ایشان محافظت نمودند
 و باقی تغییر کندگان مجادل فرمودند چنانچه لمسه شریفین شما نیز رسیده باشد از مشرقی می الخب حضرت خواجگنجی نوشته
 بودند آری در اوایل حال بعجز بود رعایت نه بر طلبیده نموده مسلمانی سرورند معاملات را ترجیح داده ترک نعمت
 و بعضی شیئا از کتاب بنمودند و او را از این امور هم جنبان باشند و یاد ماست حمایت می کردند به نظر افاضت
 بیند و اگر فرضاً حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس واجتماع معتقدین مثل ما این امر می
 میشدند این چهارم وی بسبب ندانیدن یقین فقیران است که هرگز نمی شنیدیم فرمودند بلکه انکاری نمودند
 فقیر اعلام بود قبول کنند یا نه که این چه مضائقه نیست و کجایش مشاقره نه اگر خود مزاد و ایدان بجای برسان
 و مستقیم بیند فقیران اما از صحبت ایشان نیز از حرمان چاه نیست فایده چه فصلیه در دو اعلام اولاً و آخراً
 مکتوب است بقصد چهارم شیخ بوسعیر کی صد پانصد در میان میندیشی و عدم التفات به بودات سفلی
 که تعلق بر طلبه کثرت در دو باین است لک بله و اصد و فصلیه از احوال میر سلیمان بیست که ارسال شده
 بود چند سیده از تو عالم اول و کلمات که اندر یافته بود بود نمودن نماید حالیکه در آن حال نبود و صحت در گذشت
 نوشته اند باین عبات او آورده اند که دیگر آنها است که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده هم دخلتم و
 است محمود مصطفی ام صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم آن حال سبیل است و فوق احوال مذکور است اما آنها
 دیگر است و نهایت ندان حال بوجه اول بود سه هنوز احوال استخالی نیست به هم فکر رسیدن نا بجهت
 مقصود از نظر طبعه الا اله الا الله که فقیر و کتب سابق نسبتاً نوشته بود لفظی این نبود بوده که کثرت
 تعلق داشت مسجانه هم و البته که برکت این کلمه طیبه این شهر و از شما لایل گشت بهمت بلند دانند و
 بخورد و میز این راه اکتفا نمایند ان السجانه یجب معالی اللهم و کوچک تنگ کوچی نامه بنشاه ماه بر افغانده
 چنانچه هست از آنکه احوال سابق نگنند و یاد از آنهاست شهر و کثرت نیز تمیز نمایند و به استقامت عریه بین

خطای بسیار می تواند از این راه پیدا شود که کونیا که در گذشته اندوخته آن محل معظم کشته اتفاقا بعد از آن که
 حوال کونیا خود را و با اولاد همایان حالت نمودن با ایشان حالت قدیم ایشان برده است بخودنا شود و
 که بر ایست کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شوق تفریحی که او بکامل دارد از آن اذیت است بل مدتی متقدما
 به آن راه فتن تشنه است شوی اغرض مولانا احمد بر که که عوم او را از علماء ظاهر می دانند و او نیز علم به حوال خود
 حوال یاران خود ندارد و شرف است که باطن او توهم شهوت پیوسته است که مملکت جبل است و ایمان او در رنگ علماء
 ایمان غیب است مصلحت او از بدین فطرتی اتفاقا پیشتر در کثرت بهیز نکرده است و ظاهر او تیرت مرفیه مقرون
 و مغرور گشته وجود شریف او حوال لاهی مستقیم است این حالت که شما انحصار ان خبر داده آید مولانا در دست
 که با محال تحقق است علم اولم لایم نزدیکه داران بقعه وجود مولانا است محبت است که بل گفتون ان لاهی
 این معنی جو که میخواهد است در علم فقیر رنگی مولانا در رنگ جو واقاب ظاهر و باطن است نایه چه تصدیق بود
 التماس عاقد فاحه دارد و ال کلام گفتوبی است نه تقاضا و پنجسم بلاء احمد بر کی صدویا فته در جواب است
 که او قبول نمودن و میان حوال یاری از یاران خود کوشیده بود و تخریب نمودن بر تعلیم عوم شهوت
 حکام فقیده ای نایب لک بعد از صلوة و تعلیم الدعوات میرساند که در حقیقه شریفه که مجموع ششم حسن
 و غیره ارسال گشته بود و در سید و حمت خرافان رسانند در یک محیض بیان حوال غایبه و پس داده اند
 و در حقیقه دیگر ستم خود را قبول خود فرموده درین آخال چه مجال شما نموده اند دید که مردم ان لاهی همه
 نتا و دند و البته ایستایم که معلوم شد که شمارا داران زمین ساخته اند و مردم خف و صاحب شمار لو ط
 دهنه که سجاد هم در گذشته علم و علم و این سواد را از جمله واقعات نه انکه اند که از خان ری پشته است بلکه از محضات
 و شایعات شمرده عمو و تحصیل این دولت شمارا تعلیم علوم شریفه است و از نه حکام فقیده در یونیکه علی و بجا است
 گفته است و بدست مردم بیدار کردن و بان محبت و خلاصی که شمارا درستان خود کفر فضل عطا فرموده است تعالی همی که
 بتعلیم العلوم الدینیه و شایع کلام القیبه است طهرت فانهما ک الامر و مناط الارقت او مدار النجاة که
 است ما مضبوط است خود را در هر که عمار دارند و هر امر سر و و بنه است خلق ما بره حق
 جل سلطان و لالت نمایند قال بعد سجانه و قهاله بن نه آنکه در فتن شایع است از خدای
 ره بیستاد و کویلی که بان مجازند نیز موبد ایستای حکام شرعی است و واقم سرگشته نفس اناره

طالع الام و من اطلق الارقا بعد الرجاء لم يمت و اصغر بطلته جوزا و در جگر علما دارند و با هم معروف و منی که مشرک
 خلق را در حق جل سبطه دلالت و ما ینفخ السجانه و تعالی ان هاتة کرة لمن مشرک محمد الی عبدا
 ذکر قبلی که بان مجانده نیز میوید میان حکام شریعت است و دافه کشتی لغز را با آن طریقت را نیز جاری دارند و در علم
 اطلاع هر حال خود و حال یاران خود در او را برناشد و با اول سجا میصله خود ندانند و حال یاران و آئینه واری
 کمالات شاکاکی است جمال شناس که بطریق النکاس در یاران ظاهر گشته است ششم حسن یکی از ارکان دولت
 شناسست و در مساجد و محافل کز رضا شارا سیل سیرا و از انهر و یا سیرند و ستان پیدا شود و نایبنا شبانرا
 شیخ حسن است انصاف و توجه در حق او معنی دارند و کوشش بلیغ نمایند که در تحصیل علوم دینی ضروریه و زو
 فایه خود و این سیرند و ستان هم در حق او منتهم بود و هم در حق شازقنا اند سحانه و ایام کمالات تقاضا
 علی مله الاسلام علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیة نوشته بودند که آن یارانش شاره است که ترقی واقعند
 است آنچه در عنایت و فی شتوی سیدها از روح طببات حال او را فاقته می بیند و خدا این دید را چه دلالت
 بر ترقی نیست در شوشه بیند یا هرلی نشو به قدم اول درین راه است که غیر حق می خواند هیچ نه بیند و اناسرا
 او سحانه در سید الدلیشه او چه نماندند با بختی که پیش ما را غیر او تعالی ندید و مجنون ماسوی ندانند این
 خود کشتی نمی است بلکه غیر او را سحانه اصلا ندیدند و ندانند این حالت سحر بنفاس و منزل اول است
 از منازل این راه و بدون خطه انقاد است و بیچکر لانا کرد و او فنا به نیست در بارگاه و کبریا به کتباتی که در یاز
 ایام نوشته شده است بسیار غرزا وجود است و فواید غریبه در اینجا اندراج یافته نقل از ششم حسن آمده اند
 نیک ملاحظه خواهند نمود انکاس عا منقده و الیه رجوعیه نمود نموده بودند چاینت نموده اند باقی حال این حد
 شیخ حسن در تفصیل مروض خواهند درشت و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتا لم یصطف علیه و علی آله من
 الصلوات و فصلها من النجات الکلهما فقیه و فقیه زاده نا انکاس دعا سلامتی خاتمه دارند و اسلام کرم توب
 و ولایت و نهضت او و ششم حیان ششم بدیر الدین صدور یافته در بیان حکمات و تشابهات قرآنی و بیابان
 هله و ششمین در بیان کمالات ایشان و اینها سبب ملک الله مد رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین
 علیه و علی آله و صحبه الطیبین الطاهرین آمین حمدنا الله سحانه و ایام من الرکنین فی العلم لیس بر او حضرت
 نبی بجایزه تعالی کتاب مجید خود را در ششم سافت حکمات و تشابهات قسم اول منکر علم شیه الله و حکم است

در
 ۱۲

و ششم تالی مخزن علم تحقیق در سراسر این دو مقدمه در کتاب و کتابخانه و انال که در زمان و حدیث آمده است بهر
 اویش باهات است همچنین در متن مقطعات که در اوایل قرانی فایده شده اند نیز از شرفیهات مذکور تاویل
 اینها بطلان داده اند که علماء و سخنین ریاضال کونین که تاویل عبارت از قدرت است که بر تعبیر این نموده اند از حروف
 مقطعات توالی چه لزومی است که هر حرفی انان حروف بر لبست موله از سراسر فیضه عاشق و مستغرق و ذریت خاص
 از روز و دقیقه محب محبوب محکمت و حین باهات کتاب انداماتیام و فرات ان که تشابهات اندام مقاصد است
 اندامها تا وسایل پیش نیندازد بر ای حصول نتایج پس بس کتاب تشابهات اندام محکمت که آتش شلال لب
 تشابهات اند که بر فرض و شاقه بیان اصل نیامند و از تحقیق معالمان مرتبه نشان میدهند بجان محکمت
 تشابهات تحقیق اند محکمت انبوت تشابهات موران تحقیق عالم را شرح بود که لبها به شرفی تواند چه شفا
 و تحقیق را بصورت تولد فرود آورد علماء اشرفی قشقرق خرنه در محکمت اتفاقانوده و علماء سخنین علم محکمت
 حاصل نموده از تاویل تشابهات حفظ و افرو فرامیگرد و جمع صورت و تحقیق را که محکم تشابه است بینمانند اما
 کیستیک بیستم محکمت و تامل بمقتضای ان محکمت تاویل تشابهات هر دو صورت را که شرفیه تحقیق بود که در حال
 است که اجمل خود بخیر است و مضال است که از مضال خود بی خود نمیداند که این نشاء مرکب صورت و تحقیق است
 تا این نشاء است بیچ تحقیق از صورت منفک نیست قال الله تعالی و چه بسک حتی یا تیک الیقین لے الموت کما
 قال النفس روح عبادت آمانان موت منتهی ساخت که تنها این نشاء است لان من مات فقد مات
 قیامت و در نشاءه هر دو که ظهور جمع این است الفکاک موران تحقیق بنحی حاصل است
 پس حکم هر نشاءه ملاحظه است خطنگ سندی که را بدیگرے مگر باهمل بازندین که مقصودش
 ابطال مشاءه است چه هر سکه که شرفیه است را بر مقبلیت همان حکم بر شرفیه است عامه مومنان و
 انض فرعی از اعاز فان و دین منست او سے الا قلام اند شصرفان خامد محمدان بی سراسر انجام
 در صد و اند که در نهائے خود را از افلاک شرفیه است را بر اند و حکام مشرفیه را محض لپروا میسند
 که خویش سلطت بموت اند و پس چنانکه از قبل امر از سلاطین را بمخول و انضاف مکلف نمیدانند
 و بسکونین که مقصود از اینان شرفیه است حصول صورت است و چون صورت سیمه شد تکلیفات
 شرفیه است تکلیف و این کریمه را و چه بسک حتی یا تیک الیقین لے الله کما قال

از این است که در جهان را سراسر با شرفیهات تاویل نماید از سراسر از غایتش است که با بعضی خویش آن را نموده اند

اما قال اصل اشتراک مستلزمی است پس اینها عبارت حاصل معرفت است حق تعالی ظاهر است که بیان
 کرده است یقین را اما بدجان مرادش آنها کلفت عباده بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علاء و غیر
 عبادت است آن مضمین عباد و لذت و معرفت و می انگازند که عباده عارفان ریاضی است بر وی بان میکند که
 بتدبیران و پس و ان ایشان بان آفتد اکثرا نماند که عارفان محتاج بر عبادتند و در تالیف این قول
 از حضرت نقل میکند که گفتند تا پیر سنانی و مرادش نباشد میبازد و مستغنی گردد و خدا هم الله سبحانه و تعالی هم
 ان قدر لطیف است که عارفان را بعد از آنست که ایشان مرتبند بان انزال اینها حاصل معرفت چه عروج است
 ایشان مربوط به عبادات است و در قیامات ایشان منوط بر تیان احکام داشته ایم ثمرات هماهنگ که مجموع هر
 دو است معرفت عارفان را ثمرات هر دو میسر است پس ایشان حق عبادت باشند و احوال ایشان شریعت
 شریعت بودند باید داشت که شریعت عبادت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
 و حقیقت باطن شریعت پس قلوب هر دو اجزاء شریعت اند و حکم و تشابه هر دو افرادان علامت ظاهر است
 قضا ان کفایت نموده اند و علمای سنی نشانه از ارباب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر
 خوانند پس شریعت را در سنگ محصور که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمعی تصور است ان گرفتار
 پیدا کردند و از حقیقت ان انکار نمودند و پیر سنانی خود را غیر از اهل حق و زود و ستم نشد این بنا به ظاهر
 قضا نموده جانم دیگر گرفتاران حقیقت گفتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بلکه شریعت معتبر
 بر صورت دانستند و قضا انکار شد اما ان حقیقت را حقیقت شریعت دانستند بلکه شریعت را مقصور
 بر صورت دانستند و انکار شدند و لب و راه ان تصور نمودند صحیح است که هر سوی از امتیان احکام شریعت با نشانند
 و صورت را دست نوازند و تارک حکمی از احکام شریعت را باطل و فساد شریعتیها اولیاد از اهل ساطع
 و حکمت او تعالی انرا سوری او سبحانه بریده اند و جمعی دیگر انانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانستند و مجموع
 قضا و بل یقین نموده حصول معرفت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نرود ایشان از چیز همتی است که حصول حقیقت
 بی نشان صورت نام ناقص بلکه حصول معرفت که بی ثبوت حقیقت بود انرا از اسلام میباید و چنانچه تصور میکند که انرا از اهل
 و عوام المؤمنین و حصول حقیقت بلایی ثبوت صورت از جمله محالات تصور نمایند و قابل از نزلیات و مثال نمی دانند
 بلکه کلمات سوری و سوری نرود انرا در کلمات مخصوصه است و علوم و معانی و معنی مقصوره بر معانی کلمات

که بر علی اهل سنت به نبوت پرست است هر ان مشهور و مشاهدات را یک سلسله تجویزی و بجا بکنند حق عمل و دعای
 که از سبیل کلاسیه است برابر می اندازند و حوال موحید و قلیات و ظهورات را که بخلاف مکی از احکام فرمود
 ظاهر کف در نیم تجویزی خردند ان مهر را از مظان استدلالی می شمردند اولنگ الین هسه الله بنهد هم مقدمه
 ایشان ان علماء ارحمان اند که بر حقیقت معاملیه اش را اطلاع بخشیده اند و برکت مراعات آداب شریعت
 و کثرت با حقیقت شریعت رسایند و بخلاف وقت نمایند که هر چند توه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در
 ایشان احکام شریفه ها اکن سبوی تجا و زنی نمایند اما چون ان حقیقت روای شریعت دانسته اند و
 شریعت را شرف ان حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال ان حقیقت فریادند و بر حقیقت معاملان
 حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان نطلبند و در سالیان صفاتی تجاوت ولایت علماء و شیخ
 که اصل است در راه حصول اهل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت ابنیاست
 صیغه صلوات و تسلیمات و ولایت ان اولی اطل ولایت بنیاء علیهم الصلوات و تسلیات و علماء و سخا ما غیر ان
 ایان تشابهات نصیب نمی یافت و باید مدعی که علماء صوفیه بیان کرده اند انهار الایق ان ان تشابهات
 نمی دانست و ان سهرادی که مخالف است با ایشان تا دیلات را تصور نمیکند چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی
 از تشابهات گفته شما انانف لام سیم المخرسته که بمعنی درست که لازم عشق و محبت است و امثال ان
 از کجا چون حضرت حق سبحانه تعالی بفض فضل خود شمه انان دیلات تشابهات را برین خیره ظاهر ساخت و
 جمله انان دریا را میط به زمین استعدا و این مسکین کناده که در این ولایت که علماء سخا نیز انان دیلات
 تشابهات نصیب و نصیب کج سده اللهس همانا لهذا او کنا اللهته می لولا ان درنا سده القذجات رسا نیا
 تغییرات و خالی سطره را که طلب نموده بود و در حاله بر حضور و رفته انان مقوله می نمودند چه کس فلک همان
 دیگر جاسه کشته و معامله دیگر پیش که معذور خواهند داشت و اسلام علیکم بحسب سائر من استبر الهمه و الترم
 شایسته لطف علیه و علی آله علی خواته الصلوات و تسلیات علیه مکتوب دولیست نهفتد و ختم
 بلا جماعی صد و ریافت در بیان علم البیقین و عین البیقین و حق البیقین این علوم از علوم سابقه است
 که در دو سطح حال تحمیر ریافته بود درین معرفت نهایت شهود مشهور و الفتنه است و معانی که بجز نوشته اند
 مشهور و الفتنه را در یک شهود واقاتی بی حاصل و ان تدراسه النفس و افاق مفهوم و اثبات نموده اند

در رنگ شهود افاتنه بسا حاصل ونش وراے العرش جافاق شهودا بنات نموده اند بکله العرش شهود و دروان
و مصلحت شهودا و مصلحت ان علوم و معارف نوشته اند چنانکه اینجی از کتب و رسائل ایشان لایم هست
بدان ارشدک الله تعالی که علم یقین در ذات حق بجایه و تعالی عبادت از شهود ایامت که مال لا اله الا
قدرت او تعالی و تقدس شهودان آیات لایسرافانی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز در سیر نفسی شهود نیست
و آن شهود نفس سالک نیبما غده سه ذره که کس ننگ در پس بد بود که کعبه محراب تک نند در خود بیرون و در بیرون
دبیر و ن خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است بر ذات او تعالی در مشاهده ذات عز سلطان
قطب المحققین سید الطائیف ناصر الدین خواجه عبدالمصدق الله سره الا حدک فرموده اند که سیر در دلویم است
سیرتطیل سیرتتدریج سیرتتطیل بود در بعد است و سیرتتدریج سیرتتطیل در مقصد از خواجه دایره خود
طلبیدن است و سیرتتدریج هرگز در دل خود کشتن است و مقصد ما از خود جستن پس تجلیاتی که در حوضی است
و همچنین در پیچیده الواری باشد و کل علم یقین اندر صورتیکه باشد هر نوعیکه ظاهر شود و کس باشد آن نوریا
بیرنگ متنهای باشد یا غیر تنای محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبدالمحسن انجالی تهرانی
سره البه عظمی در شرح لمحات یمنانین در بیان این بیت سه لے دولت ترا پسر مکان کعبتم به نرم
خبرت ز این و آن کعبتم به که این اشارت مشاهده افاقیت که نمید علم یقین است و دان شهود چون معتقد
خوبیند و حضوران نمی باشد الا بالامارات و الاستمال لاجرم در رنگ شهود دود و حرارت باشد که در کتب
میکند بر ذات شمس پس این شهود از دایره علم نه براید و نمید عین یقین نشود و معنی وجود سالک نباشد
عین یقین عبادت از شهود حق است سمانه بعد ان کان معلوم بالعلم یقینیه و این شهود مستلزم فضای
سالک است در غلبه این شهود و یقین اوج الکلمه کم میگرد و در دیده شهود بود اثری از ان باقی
نماند و در شهود و خانی و ستمک میگرد این شهود در ذر طالیفه علیه قدس الله تعالی اسرار هم میرسد
بلوراک بسیط و صوفت نیر گویند و دین ادراک عموم و خویش شکی اندلیکن فرق است که خویش را
شهود خلق مزاج شهود حق جل و علانیت بلکه در دیده شهودشان خبر حق جل و علانیت شهود و علوم را فراموش است
لهذا ان شهود قول تمام دارند و از ادراک خبر ندانند و این عین یقین حجاب علم یقین است کما ان علم یقین
حجابی در وقت تحقیق این شهود میرسد و نادانی است علم را در آن طن اصلا کجا ایش نیست قال بعض الکبری

قلیله

قدس اللہ تعالیٰ سرور علم الباقین مجاہدین الباقین و عین الباقین مجاہدین الباقین و قال ایضا و علامتہ
 من عرف حق العرف ان یطعن علیہ سرور فایجاد علامہ فذالک الاکمل فی العرف یعنی لاسبقہ در اہل ہدایت
 بعینہم ایضا قدس اللہ تعالیٰ ہر اوجہ العلیتہ عزہما بدینہ ہم تحریر الباقین عنایت از شہود او
 سبحان لہ لا یزال فی الباقین و جنجال الباقین اما بن شہود او حق را سبحان حق بہت بل علامتہ باو الیکل عیایا
 الملک الا مطاہرہ و این در بقا ما مدکہ تمام بی لیسع و میرجست صوت بند و کما الیک بعد از تحقق نبیاً
 مطابق کہ فاسے ذات و صفات بہت حق سبحانہ و تعالیٰ بعض عنایت خویش از خود وجود دے می بخند
 و از سر حال دے خودے لیسع و افاق سے آرد و این وجود را وجود سوہو بہت حقانے کو بندران
 ہو گیا و عین حجاب یک دیکر نے شہود در عین شہود عالم در عین علم ستا بہ ہمین بقین بہت
 کہ عارف در ان موطن آرا عین حق سے یا بہ عنایت الباقین کو نے چہ افسے از ان در و بہ شہود
 او نامذہ بہت از تجیسات صورت کہ بقینات و صور خود ہر ارا حق سے یا بند تعالیٰ شانہ ان نسبتاً
 کو بند بہت کہ فاسے با و راہ نیافتہ بہت فاین احد ہا من الاخر للتراب و رب الالباب الیہ ظاہر
 عیانت از دعوا ہم عدم فرق بہت میان بخلیہ سے کہ خدا حق بافتن بہت و میان حق الباقین
 کہ در بخاستہ از حق بافتن بہت اما در بخلیہ صورت نامر صورت ہیند و در حق الباقین بر حقیقت و نیز در
 بخلیہ صورت حق را بخود می بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالیٰ شانہ حق بخود نمیتوان دید
 اطاعت شہود و در بخلیہ صورت بر سبیل تجویز بہت چہ حق ما بر حق نمیتوان دیدان در مرتبہ حق الباقین
 بہت کہ حقیقت شہود در ان مقام تحقق بہت و بعین شہود انان لما لم یطعم علیہ ہذا الفرق ولم یعلم الباقین
 الا الباقین لکن فی اطال لسان الظن علی الاکا بر قدس اللہ تعالیٰ نہ از ہم نے تفریق حق الباقین علیہ لیسع الیک
 قر و در عین ہذا ہمین قدیمیل نے بخلیہ صورت اول الذکر ہوا اول الذکر یعنی اسلک ہم فرس و ابتر الباقین الیک
 ہونہما بہت الاقدام فایع یتقیم بل حکم ان حق الباقین الذمے حصل لہم فی النہایۃ یحصل لسانا لعلی
 الصور سالذی ہوا اول الذکر اسنادا سہید سے من بشا الیہ صراط یتقیم و اسلام مکتوب
 و ولایت و ہفتاد و ہشتم بلا عباد الیکم سناسمی صد و ریافت در بیان انکہ لازم بہر کسی
 بعد از ہجرت عقاید عمل بمقتضائے شریعت غر اسلامتہ شہن فلک لازم است از ساد و ن

حق جل و علا که نسیان ماسوهت و مدای طریقه علیه نقشبندیه و در تحریکین با عا و اعانته موتی و اینا سب
 ذلکا کما صمد و السلام علی عماره الذین صطنی کتوب مرعوب آهونه رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیان
 کرده و میکنانست که بعد از تعقیب بقایا بروفق کتب کلا یه اهل سنت و جماعت شیخ المد تعالی میهم بعد از ایتان
 کلام قیصره از فرض و وجوب سنت و منذب و صلال حرام و مکره و مشبهتا انشئا الا و انهما اسلامت شیخ
 قلب است اول قوامی مادن حق سبحان و تعالی و سلاقی قلاب قتی میرسه شود که در قلبا سوی حق جل و صلا
 محظوظ نشود و فرضا اگر هر سال حیاه و فاکند غیر حق سبحان در دل محظوظ نکند نه بان معنی که پیش از در خاطر
 کند و اینها را طریقی نداند جل سلطان زبیر اگر این معنی در ابتدا امر اقبال توحید را نیز میرسه است
 بلکه بان معنی که پیش از صلا در دل محظوظ نکند و این صدم محظوظ نشد بر نیسان قلب است مادن حق سبحان
 برنجی که اگر تکلف پیشیا را بیا و او بدید یا دنگلند این دولت مجرب لغیا قلب است و قدم دولت درین راه
 و سایر کمالات و لایت مشغوع برین دولت اند **۵** بیچکس را تا نکند و انوما به میت و در بارگاه کبریا
 واقف طریق از برمی و وصول پابین دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است تعین مد تعالی اسما سیم زبیا
 چهلین روز کوران ابتدا وسیع از عالم امر نموده اند و از قلاب عقب قلب راه بسته ایش از اینجا
 و مجاهدات دیگران التزام سنت است و عقبناب از دعوت حضرت خواججه نقشبند قاصسه فرموده اند
 طویق ما قرب طرق است اما التذام سنت کار شکل قطره بلی المن توسل هم واقف است هدم لولوی
 اجمالی سن نقشبندیه عجیب قافلسا لا طند که بزمانزه پنهان بجزم قافلرا به از دل سالک مجاذیه
 صحبت شان می برد و سوسند خلوت و فکر چلرا به قاصره که کند این طایفه را طمن قصور به حاتم
 که سرارم زندان لاین گله را به همه شیران جهان بسته این سلسله اند به روزه از جمله جان بکسلند
 این سلسله را تا نیام فرم آنکه صحیفه محبت اطراف قاضی محمد شریف رسید چون بینی از فرط محبت فقر بود
 موجب گشت گشت و دعا فقیر را بایشان رسانند تا لایح بود که کتوب مرعوب حنسه بشو حسیب اندر رسید از
 خدمت و از حرم خود نوشته بود زانا اسعدانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رساینه عزای میرعبت نمایند
 و گویند که دعا و فریاد خود و دستخفا دعا و اعانته و از حرم خود نمایندگان لیت کالیزین نیز دعوت
 طمحه من و الوداد اوطاف اوصیق را با کتوب آنکه شیم همی طریقه این بند کوران را نموده تشار گشته است

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ استقامتہ بران کر بہت فرماید کہ مشارالہ چون در سلام خود آورند بہت اور تعلیم
مقتایہ کلامیہ کہ در کتب فارسی مذکور اند نمایند و چہین تعلیم کام فقیہ نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب سنت و
مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مشتبہ پیدا کند و بتقصای ان زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب کستان
و بوستان و دخل بیکاریت و السلام مکتوب دولت و مقتاد و ہنرم بلا سگ کشییرے عدد ریافت
دلوا و شکر نعمت و دلالت او بر طریقہ عبدالمقصدیہ و تحریص بر محبت و خدمت حضرت ایشان تہ سہ
الاقدر و در ضمن آن الہما لعنم خداوندے جل سلطانہ کہ بتوسط ان مرتبہ کثرت و ذکر ایقت ہجرت
و السلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و انکساف نامہ ذلین فقیر سائے بود مذہب
مولانا مہدی علیہ السلام نے جو جب خدمت فرماوان گشت سلامت ہشتاد ہفت ہزار رفتہ بود ذلین عبارت
شیم محی الدیان بن العربی قدس سرہ کہ سبب تیب خلافت ہجرت ہما تم کہ در کلام کتاب از مصنفات این ازا
واقف ہست محمد و اقیقہ این عبارت را زیت کہ در فتوحات یکہ دیدہ بود درینو الا ہر محمد منحصر کرد تعین المؤمن
بیسر نشہ اگر فرمایند بنظر و نامہ ہمام خود نمود انشا اللہ تعالیٰ دیگر فقیر و او ارشاد گشت و دلالت نما ہر
بقصود اردو در مکافات ان احسان شامہ ہفت لجزایہ نہ کار و بابتہنی بران نعمت ہست ان ہجرت ہجرت ہجرت
مرہوط با احسان بکن توسط ان دادہ اند کہ کسی دیدہ بہت زمین توسل نما ان بختیدہ اند کہ کہ کسی خستید
ہست از خواں عطایا القدر عطا فرمودہ اند اگر کہ سے لا اعلم عطا یا سے ان مقدار میرے نشہ بہت حال
و مقامات و اذواق و موہبہ علوم و معارف و تجلیات و ظہورات ہمہ رازینہ با ما عروج ساختہ ہما ج قرب و
و منازل و مول کلینہ ہذا لفظ قرب و وصول است کہ میدان ہمتا کردہ بہت والا فلا قرب تمہ و لا اولی
لا ہما و لا اشارۃ و لا شہود و لا حول و لا اتحاد و لا کیف و لا ابن و لا زبان و لا اسکان و لا احاطہ و لا سر بیان
و لا علم و لا معرفت و لا اہل و لا حیرت سے جہ کویم با تو از مرئی نشانہ کہ با عفا بود ہم ہیمانہ ہذا عنقا
ما شی کہ دم ہر زخمی ہوان نام ہم کہ چون ہما این ہما ہمای خداوندی مجلس طایہ کہ در عالم ہما ہجرت
ہما ہترت بہت بران نعمت نما بودہ بہت تصغنہ شکر نعمت شانیہ بودہ بہت در ضمن ہذا فقرہ مند ہشت
بقید کتابت در آورده بود کہ لحنی اشکر ان نعمت شما او ایا ہد اسلام علیکم و علی سائرین تم الہدی و التزم شکر
الاصطفی علیہ و علیہم الصلوٰت و التیمات مکتوب نیست ہشتاد و ہم کا خط محمد و مدو ہما ہشتاد ہجرت ہما ہجرت ہما ہجرت

در این کتاب مشتمل بر سزا و عقوبات است و در بیان عقوبات و سزای هر یک از این اعمال
 که در کتاب مشتمل است که بموجب جناب مولانا محمد علی اسرار الیه است بودند رسید موجب است که
 محبت حق که سزای سعادتی و جزای عذابتی است در این کتاب تمام دارد و نمازی ایام غافقت تأثیر در آن کرده و در
 مخالفت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و محبت و اخلاص با آن حضرت تا آنکه
 در چیز به هم درین نعمتی است و اگر چه در این دو چیز با هم باشد غم نیست از آنجا که در آنجا آمده است
 یکی از این چیز خصلت است مع ذلک احوال اذواق بحال خود است از این استیجاب بدست و خوبی خود باید یافت
 طریق استقامت نیست و استیجاب العرف و السلام مکتوب است و شهادت و کلمه بی ادب است و بی محبت
 صدیافت و شناخت استیجاب علیه نقیض است و اگر درین طریق راه کمالات بمنزه بطریق تمییز و عاقبت می
 کشند و هر که درین طریق نشاند و در وقایع و مناسبات خود سزا و جزا هر معنی نماید و مراعات آداب آن
 نکته خاصه است و این است که در اسلام علی و ابی طالب و اهل بیت اطهار علیهم السلام است و درین کتاب
 بجای آنکه حضرت حق بجای و تعالی اقرار اجداد بقیه عقیده بر موجب ادب اهل سنت و جماعت است که تعالی سیم
 بسو که در عقیده نقیض است بر مشرف ساخت و از میدان امتیاز این خاندان بزرگ گردانید و تفرقه و تفسیر کام
 درین طریق زدن است از نعمت کام طرق دیگر است از یکایک کمالات بنوع بطریق تمییز و در آنست که گناه و جزا مخصوص
 باین طریق است نه سایر طرق دیگر است کمالات و ولایت است از اینها چه به کمالات بنوع گناه اند
 این است که در این فقیر در کتاب و وسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق استیجاب است که هم از انوار
 جناب محمد استیجاب که در آن کمالات حفظ و افراشته است نه میان این طریق نیز از آن کمالات بطریق تمییز است
 می یابند بنده باین دستور است که در تمام این طریق مذکور است و محبت کامل است میان این طریق و از بنده نیز
 از این من چشمانی است در افتادگان از خلیف خاسر درین طریق کسی است که در این طریق شود و مراعات آداب
 این طریق کند و در هر چه درین طریق استراحت نماید و به تمام مناسبات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند و درین
 گناه طریق است او راه مناسبات و عاقبت خود شسته است که روی بر گزینان را در هر وقت از راه که بر منور گشته است
 از من پس بجای می آید و این را که توبه می توانست است و خوش نمی آید که با وجود محبت با آن و در هر حال طالبان
 این نیز نخواهد بود ایضا سزا و جزا این است که درین کتاب و در وقت بود مشروط بر این است که در حال نیز مشروط است بعد از

در این کتاب مشتمل بر سزا و عقوبات است و در بیان عقوبات و سزای هر یک از این اعمال که در کتاب مشتمل است که بموجب جناب مولانا محمد علی اسرار الیه است بودند رسید موجب است که محبت حق که سزای سعادتی و جزای عذابتی است در این کتاب تمام دارد و نمازی ایام غافقت تأثیر در آن کرده و در مخالفت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و محبت و اخلاص با آن حضرت تا آنکه در چیز به هم درین نعمتی است و اگر چه در این دو چیز با هم باشد غم نیست از آنجا که در آنجا آمده است یکی از این چیز خصلت است مع ذلک احوال اذواق بحال خود است از این استیجاب بدست و خوبی خود باید یافت طریق استقامت نیست و استیجاب العرف و السلام مکتوب است و شهادت و کلمه بی ادب است و بی محبت صدیافت و شناخت استیجاب علیه نقیض است و اگر درین طریق راه کمالات بمنزه بطریق تمییز و عاقبت می کشند و هر که درین طریق نشاند و در وقایع و مناسبات خود سزا و جزا هر معنی نماید و مراعات آداب آن نکته خاصه است و این است که در اسلام علی و ابی طالب و اهل بیت اطهار علیهم السلام است و درین کتاب بجای آنکه حضرت حق بجای و تعالی اقرار اجداد بقیه عقیده بر موجب ادب اهل سنت و جماعت است که تعالی سیم بسو که در عقیده نقیض است بر مشرف ساخت و از میدان امتیاز این خاندان بزرگ گردانید و تفرقه و تفسیر کام درین طریق زدن است از نعمت کام طرق دیگر است از یکایک کمالات بنوع بطریق تمییز و در آنست که گناه و جزا مخصوص باین طریق است نه سایر طرق دیگر است کمالات و ولایت است از اینها چه به کمالات بنوع گناه اند این است که در این فقیر در کتاب و وسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق استیجاب است که هم از انوار جناب محمد استیجاب که در آن کمالات حفظ و افراشته است نه میان این طریق نیز از آن کمالات بطریق تمییز است می یابند بنده باین دستور است که در تمام این طریق مذکور است و محبت کامل است میان این طریق و از بنده نیز از این من چشمانی است در افتادگان از خلیف خاسر درین طریق کسی است که در این طریق شود و مراعات آداب این طریق کند و در هر چه درین طریق استراحت نماید و به تمام مناسبات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند و درین گناه طریق است او راه مناسبات و عاقبت خود شسته است که روی بر گزینان را در هر وقت از راه که بر منور گشته است از من پس بجای می آید و این را که توبه می توانست است و خوش نمی آید که با وجود محبت با آن و در هر حال طالبان این نیز نخواهد بود ایضا سزا و جزا این است که درین کتاب و در وقت بود مشروط بر این است که در حال نیز مشروط است بعد از

و بعد از اجلاس دیگر به بجای خود در هیچ یک بیهم فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه بخود و نمودن کجایش و از
 و بدون این شرط مسمولان با هم نزنند و جمعیت طالبان فتورند از اندیشه زیاد چه بهالذمه نماید و اسلام
 مکتوب نیست بهشتاد و دو و یکم بیان بیلیم الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس حضرت
 خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام و ششم از حوال ایشان بگردد و سلام علی عباد الدین مصطفی مدتی بود
 که یاران از حوال حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام استفسار نمودند و بقیه را چون سلام بر حوال
 ایشان گماشتن می نداد و بودند در جواب توقف بیکه و انفاقا امر در در حلقه با او میسر که حضرت الیاس
 و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة و التسلیات بصورت روحانیان حاضر شد و در وقتی روحانی حضرت
 خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحان و تعالی ارواح ما اقتدرت کمال عطا فرموده است که
 بصورت جسم تشکل شده کار ما که از جسمان بودیم می آید از ان ارواح ما در می یابد از حرکات و
 سکنات جسمانی و طاعات و عبادات هر یک درین اشیاء پدید که گشتنا نماز بنده است ما شغلی او از دنیا
 فرموده اند البته تکلیفیم چون مهات قطب دار را با هم بر او طر ما خسته اند قطب دار ما بهشت افغانی است ما هم
 دلبرس او نماز بنده است ما شغلی او از دنیا هم در ان وقت مندم شده که بر طاعات ایشان غرارت بر منیت و ادا
 طاعات موافقت با اهل طاعت بنمایند و طاعات صورت نماز میکنند و نیز محاموش که کمالات دلالت
 موافقت بفقده شغلی است و کمالات نبوة است نسبت بفقده خفی که از ضامین است پیغمبر میسر است
 میسر موافقی فقط خفنی عمل میکرد در دین وقت حقیقت سخن حضرت تاج محمد است قدس که معلوم شد
 که در فضول است نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام بجهاد نزول مذنب نام
 البرصیغه یعنی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد در ان وقت بخاطر سب که ازین دور کرد و در ویرانه نماید فرمودند که
 کسی را که عنایت خداوندی جل سلطان نشا سال اول بود و با در آنجا چندین سال باشد که با خود را از میان کشیند
 و حضرت الیاس علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام درین گفتار بیهم نظر فرمودند و اسلام مکتوب نیست بهشتاد
 و سومه یعنی قرآن صدور یافت در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیهما الصلوة و التسلیات
 در شب چهارم که در دنیا توهم نشه است بلکه در حقیقت توهم است برین بودند که چهارم است و حاتمیت است که رویت
 در دین و وقت نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت مسخ رویت حضرت رسالت خاتمیت

حضرت رسالت خاتمت علیه و صلوات الله علیها صلوات و تسلیمات و شیب محراب نموده اند قال حجته الاسلام والاعلم
 از عیبه الصلوة والسلام مارسه بر لیلته المعراج و تودر رسایل خود بوقوع رفته ان سر و علیه الصلوة والسلام در
 شب محراب در دنیا محراب نموده و در ان تجر باشد در جواب گویم که رویت ان سر و علیه الصلوة والسلام در شب محراب
 در دنیا واقع شده است بلکه در اثر واقع شده یرا که آن سر و علیه الصلوة والسلام در ان شب چون از دایره
 امکان و زمان بیرون هست و از تشکی امکان بر آمد ازل و ابد آن واحد یافت دایته و نهایت را در یک لفظ تمام
 اهل بهشت که بعد از پیغمبرین هزار سال به بهشت خواهند یافت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از انکه اهل
 از فقر اجماع بیرون آمد تعالی علیه هم چنین بهشت خواهند رفت دید که بهشت بعد از منی ان مدت در آمد و سر توفیق
 از وحی بر رسیدند پس رویتی که در ان موطن شود در اهل ریه رحمت خواهد بود و منافات با جماع بر عدم وقوع ان
 خواهد بهشت و ان رویت دینی کفین محمول بر تجوز است و بی نظایر و الله ساجد علم تحقیق الامور كلها کماتوب
 بهشت از وجهها هم بلا عید القادری انال صدور یافت در بیان انکه حوال و موجد لفضیل عالم امر است و علم حوال
 انضیب عالم خلق این معرفت انصاف سابقه است تحقیقت مسا ابانت که در کتاب حضرت مخدوم زکریا کلان
 عید العید در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر است و از عالم امر که باطن
 است حوال و موجد و مشاهدات و تجلیات که در ابد او در وسط ظهور نیاید لفضیل عالم هست که باطن انسان
 است و جهان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز لفضیل عالم امر است که باطن انسان است
 ظاهر را بحکم و لافضیل من کاس الکرام لفضیل + در وقت قوت داد این از ان نیز لفضیل است هر چند ثبات در
 است تمام شدت انحوی از انضام پیدا کرد و در اصاله کاری که لفظا تعلق دارد علم باطن حوال است زیرا که
 باطن را حصول حوال است نه علم باطن حوال اگر ظاهر بی بود راه دانش و تمیز نمی گشت و ظهور صورتی را در
 ساجد مقامات از برای ادا که ظاهر است پس حال باطن است علم باطن حال ظاهر را از این بیان معلوم شد
 که اولیای که صاحب علم اند انانیکه از علم بی لفضیل اند انفس حصول حوال فرقی ندارند اگر فرقی است
 از راه علم باطن حوال است و عدم علم باطنها مثلا تشخیص که حالت جود بروی خارجی شده است فنی تو اول
 کلام بر خسته بود که میداند که این حالت را جود می نامند و همچنین دیگر است که طایران ان حالت در حق
 و نسبت یافته است الهی دانند که ان حاله مبرحوم است پس این هر دو شخصی و نفس حصول ان لفظا بر بند

فرستند تا در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند ظاهرا یعنی آنکه علم همش حصول احوال
 ندارند و اولیونیات اینها اصلا وقف نیستند و جمعی دیگر اولیونیات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمی آوند که
 این جماعه هر چند شخص احوال نمی آوند که در داخل اباب علم اند و شایان سخت و شخص احوال کا شخص
 نیست بلکه این دولت بعد از فزون شطاد و ظهور فیما بینت ما یکے را مان دولت توانند و دیگران را بعلم احوال
 فرموده طیفلی اوسانند اینها و الوالغرم صلوات الله تعالی و تسلیما نه جلهم همانند هلمه میدره سورت
 میشند با حکام نماینده هر کدام از ایشان مخصوص میکند و اینها دیگر جلیهم الصلوات و تعیبات ناموس نیست
 اینها نیستند و در وقت بهان حکام کفاسی فرمودم خاص کند بنده مصلحت عام را به و السلام مکتوب
 و ولایت و هشت تا در چوبسم بمیرد و محب الله ما کپورے صدور یافته در بیان حکام سماء و در وقت
 و بعضی از محارف که روح تعلق دارند لیسما ادا الرحمن الرسیم احمد و سلام علی عباده الذین مطفی این
 ارشد که الله تعالی طریق الک او و الهناک مرطالارثا و کسماح و وجد جماعه مانافه است که بقایا احوال
 منصف اند و بتدلی اوقات استم قوی حاضر و قوی غایب گاه و اینها قادیانند ارباب قلوب که در مقام
 تجلیات صفایته از صفی یعنی و از بی هسی منتقل و متحول اند تون احوال نقد و قیاسان است و انشت
 امال حاصل متفاهر ایشان و دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت و رشتانان معتم
 زمانی در فضل و زوالی در بطرفه بنا الوقت و مخلو به فرقه بوجون و اثره به بطون ارباب تجلیات ذایته
 که تمام از قلب آمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از قیاس ایشان دیبی است و حال شان سووی
 لایل لا وقت لهم و لا حال لهم ابا الوقت و ارباب التملین و هم الوصلون الذین لا جوع لهم هملا و لا فقه لهم
 قطعا فمن لا انقله لا وجد له ارے قسمی از منتها نند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان زاینه لازم است بیان
 ان بتفصیل و از این بحث تخریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت
 علیه و علی آله الصلوات و التیمه فرموده است له مع الله وقت لا یستغفره ملک مترب لای منی من این
 حدیث مفهوم می شود که وقت دیکه نبینا شد جواب کویم که در وقت رحمت این حدیث بعضی
 از مشایخ زین وقت و وقت مستمر خواهد استه انله له مع الله وقت مستمر فلا استفکال جواب
 دیکر کویم که در وقت مستمر کفایت خاصا خواهد بود تا دست برسد به لای بود که از وقت و دره مراد

و این کیفیت نادره خواهد بود این زمان نیز شکل مرتقم می شود اگر سوال کنند که سماع ششمه تواند بود که در کتب
 ان کیفیت نادره فطری داشته باشد پس ستمی بنویسید تحصیل آن کیفیت محتاج به سماع کتبی است که در کتب
 ان کیفیت غالباً در همین احوال نماز است و اگر در بیرون نماز جایان دست در پذیر از نتایج و ثمرات است تواند بود
 که در حدیث قوی می نماید مشاهده این کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است قرب مالک بن ابی بکر
 فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و بعد از قرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب ای حی جل شانزه شیر است کجا نیز
 غیر در آن وقت ستمی در پس این خبر و اگر کبر نیز مفهوم می شود که آن وقت در نماز است دلیل بر آنست که در وقت دوام وصل
 اتفاق مشاهده است قال و انزل المصعب ما جمن جم الامن الطریق و من جعل لیرحم و یاد داشت که بجای است از او
 حضور است بجناب قدس خداوند جل سلطانه در طریق حضرت خواجگان قدس الله و از او هم مرصوف است بجز
 انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شش و سه قلیله از شایخ کابن العطاء و است که بجز رجوع و وصل بصفات
 بشرت قابل گفته اند از اینجا معلوم دوام وقت مفهوم می شود و خلاف در بجز رجوع دارندند در وقوع چه رجوع
 البتة و اتم نیست که لا یخفی علی ابابکر پس از جماع شایخ بر عدم رجوع و وصل نهایت شد و خلاف بعضی بجز رجوع
 رجوع گشت نه اطلاع از نهایتش بلکه بعد از حصول بدجه از درجات کمال وصول مشاهده جمال لازمی ایشان را
 برودت توهم دست سیدم و نسبتاً نامحاصل می شود که از عروج بمنزله حصول باز پیدا و وجه منازل وصول
 هنوز چیزی دارند و ما چه قرب تا نهایت منقطع گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از وی کمال است
 در خصوص سماع ایشان از اسود مندرست وزارت نیز هم زبان بد و سماع ایشان از عروج بمنزله قرب می شود و بعد از
 تسکین از آن منازل فرود می آیند تا یکی از آن مقامات عروج همراه می آیند و بان رنگ غنیمت میگردانند و بعد از
 تقدیرت چنانچه در حق ایشان منقول است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنزله حصول است از این نیست
 سماع و وجود بهترین و در همان ای بولک فسادها ایشان را هر چند عظیم عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
 جنبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند تمام اشیاء میگردانند و اطلاع دیگر از شکر آن قدس الله تعالی است
 که بعد از حصول بدجه ولایت نفوس شان در تمام ندکی فرود می آیند و در اول ایشان بی نزهت نفوس مقام
 صلح خود متوجه جناب قدس ندر زمان از تمام نفس مطمین که در تمام ندکی تسکین و آرام گشته است در وی برودت
 روح را بوسطن اعداد نسبت خاصه مطلوب پیدا میکند و در آرام این بزرگواران بجا آید است و تکبیر در او ای

حقوق زندگی و طاعات بجهل عروج در نهاد ایشان کم است و شوق نمودن و در لطفشان قلیل نمودن است
 طاعت نیزین فت ایشان لازم است و کجمل اتباع سنت و در باطن ایشان کجمل لاجرم حدیث بعد از نماز و غیر
 سے عیند که نزد یکان در تعبیران عاجزند غیر چند عروج کمتر و از نادانان لوری آنکه بنوعی صل نمود و جانف
 شان عظم دارند و در علیل لغه را ندانند ایشان را احتیاج بر سعاد و وجود نیست عبادات ایشان را کام میکند و در
 صل از عروج کفایت می بخشد جهاد تعدد از ازل تا و در وجه که جمل شان این بزرگواران باقی بقف نیستند و
 از عشاق میگیرند ایشان را از نادانان عشق و محبت را منحصر در قصل و حد می دانند و لطاف و بجز این نیستند
 آنانند که بعد از تطهر مسالک سیر الی الله و متحقق بر بقا الله ایشان را جذب قوی عبادت می نماید و بقا
 کسانکشان می بر بند و در تاج از مراتب ممنوع است و تسلیم ایشان را غیر جابر و در عروج محتاج با مسو
 سام و قصل در تنگنای خلوت ایشان بفریست و در جد و تو اجد را با ایشان کار نه با بن عروج و جمل
 نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسد و بوسطه متابعت انوار علییه صلوات تم تمیمه و تمجیات از نماز یا مخصوص
 با نور است علییه صلوات و حقیقه نصیب می یابد این نوع وصول مخصوص طاعت افراد است اقطاب را این
 نازند اگر بعضی فضل از دی جل سلطان این نوع و وصل تمجیات نهایت را عالم بزرگواران در تربیت است
 با وجود انما نیز نفس او در مقام زندگی فرو رود آید و در جرم غیر نفس متوجه چنانست که او است که جام
 کمالات فوید است و عبادت کمالات تطبیق یعنی با عظمتها اقطاب را و اقطاب را و تا و علوم مقامات ظلی
 معارف مدارج جعلی و امیر است بلکه آنجا که اوست خلل است و در اصل بظن اصل او که گداییده اند این
 بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطا و در زمانه متابعه ظهور را دیدیم ختم است عالمی از نوید کرد و نظر
 اراض قلبیه است و تو به و در افع خلاق رو یایم ضلیم است که ما بر عروج را تمام کرده و مقام تنگی فرود آمده
 و آرام و انبج عبادات گرفته مقام عهدیه که فوق آن مکان نیست و مقامات ولایت ازین طایفه بعضی از آنجا
 نمود و شرفیازند و قابلیت منصب مجربیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت
 است و عادی تمام مقامات درجه دعوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است با بعد از شان او این
 سطره صادق است آنچه خیران همه از نودونها داری و در امتدی با سماع و بعد مفر است
 و شافی عروج بر چند لایط واقع شود شما از شراط سماع در آنجا این رساله خیر خواهد یافت

این را در واقع جدا و معلول است حال دو بال است حرکت او طبعی است تحریک و متوجه به هوا نفسانی و غیر
 بالبدنی می‌باشد چون من را باب قلب و ارباب لعلوب متوسطون بین المبدین المنتهین المنتهی مویق
 فی السد و الباقی بالسد و هو الوصول و کامل الاتهام درجات بعضها فوق بعض الوصول مراتب الاکبر
 قطرها اید الابدین باجماعه متوسطانرا نام است و تسمی از منتیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید
 که ارباب قلب نیز سماع مطلقا محتاج الی غیرت بلکه باجماعه مرت که بدلت جذب شرف شده اند بر باقی
 و مجادرات شاقه نیز آنکه قطع مسافت نماید سماع و وجود نیویز اینجا عدم و معاوانه و اگر ارباب
 قلوب را نیز در بان باشد قطع مسالک سیرایش از باجماعه مرت محتاج لسا غیرت نیز باید دانست که سماع
 ارباب قلوب غیر مجزوب است مطلقا نام است بلکه ارتفاع از ان شرط و شرط الط است و بدو منها خط القیام
 و از حد شرط عدم عقاد است بحال غولین و اگر تا می خود عقاد است محبوب است اری سماع و از شرط
 از عروج می بخشد اما بعد از تسکین ان مقام فرود می آید و شرط و کتب کابر تنظیم الاحوال که وارد لغات
 و نحو همین شده اند که اکثر آنها در این وقت مفقود است بلکه انقسم سماع و تفصیل و زیوت شایه
 شده است و این نوع اجماع که درین وان متنازع گشته شک نیست که مضر کمحض است و منافی هر عروج
 در اینجا منتهی ندارد و صعود و انصوت تصونیت امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و مانع
 موجود میثتیه سماع و فصر چند نسبت بعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز ارباب عروج
 و پیش دارند از اوساط اند و تا مرتب عروج ممکن حصول تمام می نمند حقیقت آنها ازینها مفقود است
 نهایت گفتن با اعتبار نهایت سیر الی الحد است و نهایت این تیر اسم است که سالک نظر است بعد از ان سیر
 و طلاق اسم و متعلق است و چون از اسم و متعلق به جمانیکشف علی ارباب گذشته بسبب حقیقت برسد و در
 فضای بقای پیدا کند منتهی حقیقی است و فی حقیقت نهایت سیر الی الحد نیست است نهایت اولی که
 نهایت نام است نیز نهایت سیر الی الحد اعتبار کرده اند باعتبار فضای لغای که در اثر تیره حاصل
 اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر الی الحد نهایت نیست این سیر در وقت بقا است و بعد
 از طی منازل عروج منتهی بی نهایتی آن سیر است که اگر سیر در ان سم و احوش و تفصیل بشیونات مندرج
 در ان متعلق گردد در هرگز نهایت آن نزد چه بر اسم مشتمل بشیونات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

اجماعه متوسطانرا
 نام است و تسمی از
 منتیان را نیز چنانکه

اگر خواهند که او را از آن سم گذرانند تا ندانند بود که یک قدم آن اسم را طری نماید و بنهایتی الهامی برسد و اگر
 متسک گشت زهی شرف و اگر برای تربیت خلق بازش آورد زهی فضیلت گمان کنی که وی
 بان اسم امر آسان است چنانکه باید کند تا باین دولت مشرف سازند تا اگر ازین میان با این نسبت
 سرفراز گردانند و آنچه توان از تنزیه و تقدیرین خال میکنند بسیار است که عین تشبیه و مقیص است بلکه بسیاری
 مراتب که توان از تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز بایان تر است تنزیه که فوق العرش تراخیل میشود
 نیز در حال ائمه شیبیه است و آن کشف منزله از عالم ارواح است چه عرش محدود جبات و منتها عالمی و
 عالم ارواح ما و او را عالم جبات و العباد است چه روح لامکانی است در مکان نیکبند و روح را و او را عرش
 اشبات نمودن است و در مقام نیز از که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو روح است چه
 روح را نسبت با جمیع اکنه با وجود لامکانیت برابر است ما را عرش گفن یعنی دیگر دارد تا با جانزینی توان
 دریافت طالعها از صوفیه که تنزیه روحی سیده اند و فوق العرش از در یافته تنزیه الهی جلالت تصور نموده
 و علوم و معارف تمام را از غرض علوم گفته و سرستواران بنیقام ملکرده و حق نیست که آن فرورود است
 این فقیر را نیز در وقت حصول تمام این نوع شباه پیدا شده بود اما چون غایت خداوند جل سلطان
 از آن رقم گذرانیده و نیست که آن نور نور و نور الهی جل سلطان محمد مدد الفین بدان الله و ما کان الله
 لولا ان بدان الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیگونی مخلوق است لاجرم محل شباه بگیرد و در
 یحیی حق و هویت سبیل جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آید و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و تنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فوق العباد
 تصور میکنند امثال این منغاطات صوفیه را بسیار است و هر سبانه اعاصم من سلطان الاطلاق و محال لامکانی
 باید نیست که روح هر چند نسبت به عالم همچون آما نظر به چون حقیقه و جل الله جلست کو میا بر خرد
 در میان عالم چون در میان جناب حق حقیقی پس بنگ هر دو طرف دارد هر دو اعتبار است صحیح است بخلاف
 چون حقیقه که چون اصل بود و نیست پس از جمیع مقامات روح عروج نماید بان هم نزد پس اول از
 جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان باید برآید بعد از آن مراتب
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود و از آن تا بان سم رسد خواجسته اند که در و مهل است و

حاصل خواهد بود چنانچه نسبت به هر جزو از احوال و در این عالم مطلق عالم هست و در عالم مراتب سماوی
شیوانات نظایر احوال و هم آنرا تفصیلاً و در احوال را این مراتب مطلق حاصله و کونی و الهی جهانی و تفضیلی مطلق
حقیقه ایی بر حسب تا اگر این است و چون بخواهد که در عالم صاحب کمال را این مساوات مشرف سازد
و کمال فضل الهی و تیریشی را و الله و الفضل لطیف است بلند باید داشت و بهر چه در اوله بدست افتد وقت
نیاید که در اوله و اوله را از این است که در اوله و اوله را از این است که در اوله و اوله را از این است که در اوله و اوله را از این است
و دام وصل همرا وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق فنا مطلق باشد مشرف شده باشد و علم حصول او
بعلم حصول تبدیل یافته این بحث را به میان خود و ایچرا که در این علم که عالم را از اوله و اوله را از
حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم است و زمین عالم و بهر علمی که تمام حصول صورت
و آن علم ذات خود است علم حصول است چنانکه بنفست حاضر عالم است و در علم حصول صورت معلوم حاصل است
و زمین صورت معلوم است و چنان صورت از زمین اول گشت آن تو چه زمین نیز اول گشت پس دام تو
در علم حصول حاصل عادت است بخلاف علم حصول که غفلت از معلوم در اینجا فراموش است چه نشان تحقق
آن علم حصولات عالم است و چنان این حصول علمی است علم نیز بذات علمی باشد پس اول تو جوار ذات
خود ممکن باشد و در اینجا با علم است حصول که در اول آن صورت است گمان کنی که بقا را بعد عبارت
آنرا که خود را همین حق باشد چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را این عبارت تعبیر نموده اند زمین است
بقا را بعد که بعد از فنا مطلق بپسیر شود و این قسم علوم مناسب از این حق یقین که بعضی گفته اند مناسب
بقا است که در جنبه دست میدهند بقا که مقصود است و دیگر است و ذوق این جنبه نشانی خدا باشد
پس همرا تو چه و دوام حصول بقا را بعد ثابت شدیش از تحقق بقا را بعد دوام ممکن است اگر
بسیار پیش از رسیدن با مقام نبیند تو چه میشود علمی مخصوص سطره علیقه نشندید قدس الله تعالی
اسراریم و سخن ما حقیقت و معلوم است و الله تعالی علم بالصلوات الیه تنال الرجوع و اللباب الحمد لله
اولاً و آخراً و صلوة و السلام علی سوره و آیات و سر و مکتوب و حدیثها و وحیها و ششم سوالنا ان الله
صدور یافت و بیان عقاید صحیحها و خفا که کتاب سنت است بر وفق الهی صاحب اهل سنت و جماعت
همانکه از کتاب سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعته فیهما اندو یا بحث خلاف اهل حق معلوم است

بسم الرحمن الرحیم بدان رشد که در کتاب و الهام سواد اولی که از جمله ضروریات طریق سالک عقار
 صحیح است که علم اهل سنت از آن کتاب سنت و اما سلف پتباط فرموده اند و کتاب سنت را صحیح
 و شتم بر معانی که جمهور علمای اهل حق یعنی علمای اهل سنت و جماعه آنحضرت از آن کتاب سنت فهمیده اند
 نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومی که کثیف و البام امر می ظاهر شود از اعتبار نباید کرد
 و از آن متعاده باید بود و مثلاً آیات و احادیث که از طوایف آنها توحید و وجود مفهومی باشد و همچنین احادیث
 و قرب معیت ذاتیه معلوم میگردد و چون علمای اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی مشتق
 و موجودی که بنیاد او را بالذات محیط دانند و قریب ذاتاً نماید بر خیزد و در وقت بوسطه فعلی حال و سکر
 وقت مندرست اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی بتوجه و تفرع باشد که در این مطلب بر آورده ام و
 مطابق آرای صایر علمای اهل حق است بر کشف گردانده و سرخوی خلاف معتقدات صحه ایشان
 ظاهر سازد و بجا می آید علمای اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محکم البام خود را بر آن
 دست چرب است که خلاف معانی مفهومی ایشانست از غیر اعتبار ساقط است زیرا که هر مبدء و خیال متفکر
 خود کتاب سنت میداند و اندازه افهام هر یک که خود از آن معانی غیر مطالبی فهمیده و بکثیر او بکثیر
 و آنکه کمتر که معانی مفهومی علمای اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر اینست که آن معانی از غیر
 و سلف صاحبین عنوان شده است علیهم السلام خدا کرده اند و از انوار نجوم هدایتشان قناتش سرود و اندیشه
 نجات آید خصوصاً ایشان گشت و فلاحت سرور نصیبشان شد و در کتبشان در لاله انوار خیر بود هم مشغول
 و اگر بعضی از علمای با وجود حقیقت عتقاد و در ذرات هدایت نمایند و مرکب تعصبات باشند و عملیات انکار
 از طلق علمای نمودن هم بر مطعون ساختن. بعضی مخصص است و بکاره صرف بکار نکار است از اکثر ضروریات
 و بیچ نام علان آن ضروریات ایشانند و ناقصان جزیه از آن رویشان ایشانند و لاف و لیتیم اما استند اول
 و لاف تمیز صلوب و انجمنها در دنیا و هم الذین بذلوا جدهم اعلی کلمة الذین التقریم و سلوک و غیره کثیره ان
 علی الصراط المستقیم فمن تابهم شیخی فلهم دون مخالفهم فصل و فصل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد
 از تمامی نازل سلوک و وصولی تفسیر و جرات ولایت همین معتقدات علمای اهل حق است علمای اهل حق
 با استدلال است و صوفیه را کثیف و البام اگر چه بعضی صوفیه را در آثار راه بوسطه سکر وقت و فعلی حال

هم بر خیزد که از کتاب سنت و جماعه آنحضرت از آن کتاب سنت فهمیده اند

مخالفتان متضاد ظاهر میشوند لیکن اگر اول از ان مقامات گذرانیده نهایت کار رسانند ان مخالفتان بسیار
شود زیرا که در اول این مخالفت نینداید اما میسرست که اول بان مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجرب بود
مجتهد در سبب تا به نظر نمود او در کشف از جمله مخالفتان بعضی ازین طالع حکم بوجدت وجود است و احاطه و
فرج سویت است چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه و خارج بود
نا پذیرات خوستانه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بود پذیر وجود
تعلق انکار ایشان ازین آیه پیدا شده است که در وقت شهرت ایشان است اما تقدیر من مراد از صفات
و معلوم است که مراد از انفراسی مخفی میباشد پس بواسطه ان حقا حکم عدم وجود آنها در خارج کرده اند
و گمان برده اند که اگر موجودی بودند شهود و سبب استقامت لا شهود لا وجود و بر علماء بواسطه حکم ایشان موجود است
طعنها کرده اند بلکه بجهت و مشهور حکم نموده ابا ذنا لند سبحانه عن بحر اوت فی الملحون اگر ایشان ازین مقام
ترقی واقف میشدند و شهود ایشان ازین پرده می بردند و حکم مراتب را کمال میگذاشت صفات را جدا میدیدند
حکم بانکار و نیکو نموده کار ایشان بلعین کار علماء نیکشید و از جمله مخالفتان آن بعض حکم بعضی است که
ایجاب واجب اند و عالی و تقدیر انگر چه ایشان لفظ ایجاب طلالی میکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی
نافی را ده اند و درین حکم جمیع اهل طایفه مخالفتند کی از جمله امور حکم ایشان است بانکار حق سبحانه قائلان
بقدرت بمنتهی انشاء فعل و ان لم یشرک لم یفعل اما شریطه ولی واجب لصدق میداند و ثمانیه را ستمه صدق
و این قول ایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمنتهی که مقرر اهل طلال است چه نزد ایشان قدرت بمنتهی صحت
فعل ترک است و لازم از قول ایشان و چون فعل مقننه ترک است فاین نیز امری است که شکیبای ایشان
مسئله بعینه نامسئله است و اثبات اراده نمودن با وجود وجود بصدق اولی و امتناع صدق ثمانیه و خود
باین اثبات از حکم جدا ساختن نامفروضیت چه ارادت تخفیفی است و بین است فحیت لا اتسا و لا اراده و
پس اتسا و معدوم الوجودی امتناع فافهم و از جمله ان موربان ایشان است و تخصیص امر و قصار قدر
از ظاهر ایشان سیال است و از جمله عبارات ایشان ان سجت است که حکم حکوم و حکوم حکم قطع نظر از
حق سبحانه را محکوم احد ساختن حالکی برده گماشتن بسیار مستقیم است انهم یقولون منکون منقول زود
و اشغال نیند از مخالفتان بسیار است که قول عدم امکان و تیه حق سبحانه الایجابی صورت و امری است که

رویت حق است سبحان ربی که جمعی تصور بخورن نموده اند فی تحقیق رویت حق است سبحان ربی است از شیخ
 مثال بی راهه و نمون از غیر کیف و ادواک و ضرب من مثال که تو لم اقدم از راه اکل از بیباور از اهل انصاف
 لاهل الاسلام فان چند هم العالم بحیله جزای سحرش والا رواه من جمله العالم لال العالم هم بحیله است و استقامت
 پس لاکت باید که پیش از وصول بحقیقت کا یا وجود مخالفت کشف و الباطن خود و نقلی علم اهل حق را
 و اندر علم اسحق خود را مخطی انکار و چه مستند علم را نقلی انبیا است علیهم الصلوات و السلام که بوجی قطعی
 و از خطا و غلط معصوم و کشف و الباطن و بر تقدیر مخالفت با حکام تا نبی بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را
 علم مقدم و شوق حق تحقیق مقدم و شوق است بر احکام قطعی تر و در همین انصاف و محض تجارت
 و ایضا همچنانکه اعتقاد و بوجب کتاب سنت ضروریست عمل بقیقت آنها بر شیخ که او مجتهدین از کتاب سنت
 استنباط فرموده اند و استخراج حکام از انصاف کرده از ضلال فرض و بوجب سنت و محبوب و مکروه و شکر علم
 این احکام نیز ضروریست مقبل را نیز رسد که خلاف کتاب مجتهد از کتاب سنت احکام افکند و بر لاجل
 و در عمل قول مختار از اندب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از خصم جناب و در غیر نیست
 عمل نماید و اما کن در جمیع کردن قول مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی
 فرض میگوید به نیت وضو بخند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و در این لازم میداند رعایت ترتیب و اول
 کرد امام مالک لاکت و غسل اعضا فرض میگوید البته لاکت بکند همچنین بسنن و در سن کراناقض وضو
 گفته اند بر تقدیری قوع طهرین روغن که تجرد وضو بکند علی هذا القیاس بعد حصول این دو جناب معتقد
 و علمی متوجه عروج مدارج قرب نزدی گردد جلشانه که طالب قطع منازل علمها و مسالک را نباشد
 بدانکه این قطع منازل عروج مدارج و البته توجه و تعرف شیخ کامل کامل راه اول این راه است
 که نظر و شافی امراض قلبیست و توجوا و دافع اخلاق و بره نامرضیه لاجل طلب شیخ نماید اگر بعضی فضل
 جلشانه میگوید با و انا نمد معرفت شیخ را نعمت غطی تصور کرده خود را لازم او سازد و تمام تقاضاها
 او کرد و شیخ الاسلام هر که میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که بر که ایشانرا شناختن تر است
 و تا از نیافت ایشانرا شناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ کم کند و خود را از جمیع مرادات نبی
 که رسمت را در خدمت او نیند و بهر شیخ او را مفرماید بر مساوت خود را اولان الله و امثال این کلمات

در حدیث
 در حدیث

شیخ مقداد اگرنا سب خدا داد و کرد خا بدید این در خا بنود و اگر تو بجز مرا قید مناسب بان شایسته
 و اگر در محبت کفایت معلوم خا بگردان آن مر خا بدین و با جمله با وجود دریافت صحبت شیخ احتیاج و کز هیچ
 شرطی از شرط الطرله نیست هر چه مناسب حال طالبی اید دید خا مفرمود و اگر بعضی از شرط الطرله
 واقع خا مفرود شد صحبت شیخ از انسانی خوا هر کرد و توجها و حیرت نفسان بان خوا مفرود و اگر شرف صحبت
 همچنین شیخ مقداد شرف نشد اگر از مراد نیست خا بدین خا هر کرد و بعضی عنایت بیخایت کار او را کفایت
 خوا بدین و در هر شرطی و او یکدیگر کار شود و اعلام خا مفرود و در قطعه منازل سلوک روحانیات بعضی
 اکابر و اسامی اده و خا مفرود ساخت چه بطریق جبری عادت کند جان و در قطره راه سلوک توسط طرله
 شایخ و کاست و اگر از مرید نیست کار او بی توسط شیخ مقداد خطر است تا زمان حصول شیخ نماید
 بحق بیجا و متضرع باشکند او را شیخ مقداد سازد و نیز میباید که رعایت شرط الطرله لازم دانند شرط
 شایخ تفصیل بان یافته است از سجا ملاحظه نموده مرعی دارد که عبارت معظم شرط الطرله مخالفت بانفس
 و ان موقوف بر رعایت مقام مرع و تقوی است که عبارت از انها از محرم است و انها از محرم صورت
 تا از فضول مباحات جناب کند چاره عیان در ارتکاب محرمات با شایسته تبهات میراند و مشبه بحرم
 نزدیکی است و احوال وقوع در آن موقوف بر تمام حلالی که در ارتکاب بقیه فیلسل خا بجمرات موقوف
 شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی در عروج است
 مبرور است بیانش نیست که اعمال او در خیر است امثال او و او انها از مناسی در امثال او و مقدسیان
 نیز شریک اند که در امثال ترقی و او مفرود مقدسیان نیز واقف میشد و انها از مناسی و مقدسیان نیست
 بالذات معصومند مجال مخالفت نماند تا از ان نمی کرده شود پس لازم آمد که ترقی و البته همین جز
 و این جناب ملامت مخالفت نفس است چه شریعت بر این فیه هما نفسانی و مفرود رسوم ملامت دارد و در
 زیرا که مقتضای طبیعت نفسان ارتکاب محرم است یا فضولی که با انجام محرم رساند پس اجتناب محرم و فضول
 مدین مخالفت نفس است اگر سوال کند که در امثال او مفرود مخالفت نفس است زیرا که نفس میخورد که کعبات
 اشتغال نماید پس امثال نیز مملکت ترقی باشد و چون ملائکه در امثال مخالفت مفرود است سبب ترقی
 فاشد و القیاس هم مفرود جواش نیست که عدم مضار نفس او در عبادات بوسطه نیست که او خواند

فرغت خودست بنخواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فرغت و عدم تقید نیز در اصل محرم است یا نه
 پس امثال و امر مخالفت با نفس از راه اجتناب ازین محرم یا فعلی است و نه از راه آداب اوامر فقط که در
 نیز در انداختن قیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقربا طریقی است و شک نیست
 که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریقه علی نقشبندی بیشتر است چنان بزرگواران عمل بر غایت اختیار
 کرده اند و از رخصت اجتناب نهاده و معلوم است که در غنیمت هر دو جز را جناب محرم و فضول است
 بخلاف رخصت که اجتناب از محرم است و پس اگر گفته شود که توان بود که سایر طرق نیز غنیمت اختیار
 کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار رخصت میرسد غنیمت را در این
 و همچنین که چهره کیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا شایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی
 نیات حقایق اموری پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم رخصت است بخلاف کار این سلسله علی
 که هرگز مخالفت سنت تجویز نموده اند و بداهه و اجازات روان داشته پس مخالفت نفس را اینطور نمی
 پس اقربا طریقی باشد پس طلب اختیار این طریق اولی است باشد چه راه بنیاد اقربا است و طلب
 در کمال فعت و جماعه از متاخرین حلقه ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در
 طریق اجازات نموده اند و سماع و رقص و چهر اختیار کرده و مشاران هم و وصل است بحقیقت نیات کار
 این خانواده بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات و مسابحات تکمیل و تمیز منظر لغت میانینا داشته اند
 که در تحریف ضاعت آن بیکوشند و المدحیحی سخن و هر چه که بسبب مکتوب صد و هشتاد و هفت
 بحقایق آگاه براد حقیر حضرت ایشان میان نلام محمد صد و یازده و بیانیخ به و سلوک و مسخر کرده اند
 اینج - تمام اندر سبب المداحی الرحیم محمد المدعی بدانان لهذا و ما کما لنبندی لولا ان انا المدفوع جابر
 رسل بنا با سخن و ختم با فضلهم و کلمه محمدان از می جابرا با صدق صلوات الله علیه و بر کاتبه علیهم
 و علی بن ابیهم حمید علی یوم الدین امین چون دیده شد که کاتبان بواسطه وزارت همت بیستی فطرت قدم
 دریافت صحبت شیخ کامل کل مسلک طویل و مطلب فیه را بر راه فعیه و فعیه و فوری آورده اند
 و هر چه ایشان در راه میرشده از حقیر و غیر کتفا نموده اند و ما بر ام قصه پخته شده و خود را بجمول کامل
 و منتی نگاشته اند احوالیکه منتیان او و وصلان نگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان

فروعه انداخته است فطرت باستقامت خود را در احوال قصه و طبع و ادب
از همان قسم است هم خواب اندر که گوشه شتر شده از جو محیق بقطره بکامیت قطره و از روی احوال
بکامیت در شخه قناعت کرده اند چون را چون لغو کرده از چون آرام گرفته اند و مانند اینها
تخیل نموده از میانند بمانند گردیده اند احوال جماعه که تقلید ایمان چون آورده اند و میمانند اگر
از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و نشکانه آرام لب لب بگرفته است بهر است از محقق نامعلوم
از نصیحت مخطی فون بسیار است و امی بر طالبان بطلبند و میگویند که حدیث را قدیم میدانند و چون اینچنین
در انکارند اگر کجفت نتیجه ایشانرا سازند و در اندازند و باین خطا و غلط میمانند و نمانند بنا لا اناخذنا انک
ادخلنا ما نشاء فطلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در راه خانه شیخانی
او را پیش رفت و اگر چنان شایه است در صورت است آن شخص خیال کرد که گویند است و ما اینجا مسکن گشت
و بیکر خوس که بر از او اصلان کو معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند کلامی از طلب راه کعبه
نزد است اما غیر کعبه را کعبه نماند است و در تصدیق خود محقق است حال و از حال طالب مخطی مذکور
بهر است آری حال طلبی که هر چند طلب سید است اما غیر طلب مطالب نیست است از حال مقلد
محقق که قدمی در راه طلبند ده است بهتر است چاره با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطره مسافت راه
مطلوب لونی بکعبه که است پس مرتبه او را تحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال حیا و وسایل
و سعی خود را بسند شیخی و اقدار خلق کشیده اند و لعلت منقصت خویش بقصد و بسیار است و کمال است
ضمایم ساخته اند و شوی بهر دست صحبت خود حوارت طلب ابانرا زائل گردانیده اند و صلواتنا
اصا عواضا عوا این بخیل کمالات و این توهم و معال مجذوبان سلوک ناکرده از اساکان مجذوب
نارویش بیشتر است زیرا که مبتدی بختی در صورت جذب مشار کند و با هر دو عشق صحبت است و اگر چه
با یکدیگر بسیار است نمانند و احوال یکدیگر جد است و چه نسبت خاک اما عالم پاک به در برابر است
مطلوب است و بر غرض محمول در انتها چون بحق است بر احوال است تفصیل این سخن غمخیز است که خواننده
نماند بلکه این مشایهت تصویر و این مناسبت ظاهری باعث آن بخیل میشود و چون در طریقه علی
نقشند به جنبه سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک شرف نشده اند انقیاد و انقیاد

بسیار است و جمعی از ایشان که تقلید مقام جذب حاصل می شود از حال سجایر و نظم منازل سلوک علم
 مسائل سیر الیه العمی کارزد بان نقلیات خود را مجز و بنا لکین - ابتدا بخاطر تفاوت در اریافت که نظر
 نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک فرق میان این دو مقام با ذکر بعضی از خواص مزیه هر یک
 از دیگر می فرق در میان جذب و جذب نبوی و حقیقت مقام تکمیل ارشاد و علوم دیگر که در این مقام
 باشد یعنی سخن و بطلان الباطل و کوکب الوجود من فشرعت فیه سخن توفیقیه سجاد و هو مجاز به سبب
 نعم الهی نعم الوکیل این کتاب است برود و مقصد و یک تمهید مقصد اول در بیان معارف که مقام خود
 متعلق ماند و مقصد ثانی در شرح تعلق سلوک دارد در خلاصت بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
 طالبان از این متن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول این که مجذوبان سلوک تمام کرده هر چند جذب می باشد
 باشد عارض روحی که سنجید شود و عمل هر که از باب قلوب بی سلوک و تزکیه فیض از مقام تکیه نتواند
 گذشت که قلب طلب میست بخواب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی و عرضی است
 نه اصله چنانکه از روح در مقام مستخرج است و طهرت با نور و ریاضات با محتاط با کلیه ریاضت مقام تکمیل این
 و بقلب پیوستن و سنجید روحی بطلوبت اگردن بی تخلص و حر از نفس از برای توجیه بعلوم و حاشا
 نفس از روح و فرد آمدن و در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی حقیقت مجتهدان اما
 جامه قلبیه حکم و بر پاست بخواب حاصل می شود متصور نیست و تخلص و حر از نفس بعد از قطع منازل سلوک در
 سلاک سیر الیه الله متحقق میسر اندک بعد از حصول تمام الفرق بعد مجرب که سیر حین بعد از تعلق دارد و در
 بندد هر گدای هر وسیله که شود به پیش آخر سلیمان شود و نظر الفرق بین جذب الهی جذب
 شهود این مجذوبان از باب قلوب پرده کثرت است این یعنی را معلوم کنیانه و شهود شان درین کثرت است
 با عالم ارواح که لطافت و احاطه و سر بیان هر چند در صورت شبیه است ان بعد خلق آدم علی صورت و با این
 نسبت شهود روح را شهود حق میزند لکن و تقدیر احاطه سر بیان قریب حجت هم برین قیاس است که
 نظر سالک عبور میکنند مگر تا بقام فوق نه بقام فوق فوق فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان
 از مقام روح بالا رود و شهود هم بر روح او دیگر نباشد نظر فوق و در سو فو قیاس است برین مقام روح و جذب
 و جذب هم در سنگ شهود است شهود حق سجاد بلکه محبت هم بخواب سجاد است و وابسته به حصول این است

تفاوت در احاطه و سیر

که نهایت سیر است و محبت است و بیچسب تا نگردد و او فنا نیست و در بارگاه کبریا و اطلاق شهید و یقین
از تنگی میدان و عبادت و الا کاخانه این بزرگواران با اولاد و دانشمندان متعاضت همچنانکه مقصد الشایسته
بچگونگی چگونگی است اتصال ایشان با سبحانه نیز بچگونگی و چگونگی است چون را بچگونگی را نه است الا بچگونگی
عظایا الملک المطایا سه اتصال بی تحریف بقیاس است رب الناس با جاننا مشق احاطه و سیر
و قرب محبت حق سبحانه نزد محققین را باب سلوک که نهایت کار رسیدند علمی است موافق علماء را
شکر است که سیر حکم کن بقرب ذات و امثال آن نزد ایشان از بیجا صله و دوریت نزدیکان
حکم بقرب نیکنند بزرگسیر مایه که گویند نزدیک دور است و هر که دور است نزدیک است تصوف نیست علیکا
متعلق بوجد و دوست نشاند آن محبت و جذب قلبی است از باب قلوب که جذب پیدا نموده اند و در
سلوک قطعه منازل بینان در علم ایشان نسبت ندارد و همچنین بخود با آنکه که سلوک از قلب کلیت
متوجه بقلب است اندازین علوم تری بینانند و مستغفر میباشند یعنی از جذبه بان باشند که هر چند بر راه سلوک
و اندوختنی منازل نمایند اما نظرشان از مقام مالوف قطع نشود و در لوق پیدا کنند اتصال بین
علوم و اسان ایشان نمیکند و در این در طریقه اندر بر آید لکن در هر چه مدارج قرب صعود و مجاز
قدس کن و انکس در بنا از جناس مع الفریقة الطالم الیها و جعل الناس لکن لیا و جعل الناس لکن لیا
غیر سلامت و وصول نهایت مطلب سیر ازین علوم است چه چند به تنزیه بیشتر مناسب پیدا شود
عالم را با صانع بے نسبت میاید این زمان عالم را عین صانع و دشمن و یا صانع را محیط عالم بنیاد
بالذات نمی نماند و القرب و رب العالمین معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره الا قاسین
فرموده اند که نهایت را در باریت در میکنیم معنی این عبارت آنست که بجزاب محبتی که نسبتها از او
میرشود و در این طریق بجزاب محبت که در ابتدا پیدا میشود و مندرج است زیرا که بجزاب منتهی رسیده است
بجزاب قلبی چون قلب بزرگ است میان دور و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روح نیز حاصل است و
تخصیص کن این انداز را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که کار این
خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و سلک از برای حصول این مطلب تعیین کرده اند و
دیگر از این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام

مغز و صفات
بابت در کمال

شانج من است که دیگر از انست و اگر هست نادرست و لهذا بعضی ایشان را در مقام بی انکه طهر منال
 سلوک نمایند و تا بقای شبیه بقای و بقا ارباب سلوک حاصل میشود و شریب از مقام تکمیل که شبیه بقا
 سیر من بعد بالمدست نیز بدست آید که بان تربیت مستعدان بنامانند تحقیق این محبت عنقریب تحریر خواهد
 یافت انشا الله تعالی ایجاب و قیقت است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحو علی ز توجه مقصود
 حاصل بود چون بدن متعلق گشت آن توجراتل شد که ارباب سلسله علی طریقی از برای ظهور آن توجبه
 سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق بدن است توجبه قلبی حاصل میشود که جامع توجبه نفس و روح
 و تکلیف است که توجبه روحی در توجبه قلبی مندرج است اما توجبه روحی که مستهیا ن رست بعد از نامی روح است
 و اتفاقا او بوجود حقیقی که سبب بر اتفاقا بالمدست و توجبه روحی که در ضمن توجبه قلبی است بلکه توجبه روحی که پیش
 از تعلق بدن بود نیز توجبه است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافتد است و فرق در میان
 توجبه روح با وجود هستی روح و توجبه روح با اتفاقا روح بسیار است این توجبه گفتن آن توجبه روحی مندرج را
 باعتبار آنست که توجبه روح است که در نهایت همین توجبه همانند پس این را در اندراج نهایت و بعد از این توجبه
 صورت نهایت است در بدایت بحقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم نیاید
 بلفظ صورت برای توجبه طلب این طریق بوده باشد و بحقیقت ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقا که بخند
 ایشان بطل عمل است بلکه توجبه حضور آمده اند آن خنداب نیز قلبی است و اثری است از توجبه سابق
 روح که با کمال بوسط تعلق به بدن زائل نشده است کسب ثمر از برای توجبه سابق جماد است که بوسط
 این تعلق توجبه سابق را فراموش کرده اند که گوی یا از برای تمیز بر توجبه سابق است و تذکر است که در
 دولت کم شده و لیکن نسیان توجبه سابق از سابقان کورین لطیف الاستعداد اند و در نسیان توجبه
 سابق با کلیه از توجبه کلی متوجه جرایب بالفعل کم شدن آن خبر میدهند و عدم نسیان توجبه نسیان است غایت
 فی الباب سابقان آن توجبه و معمول محسوسا و کلیه ایشان پیدا میکنند و بدن ایشان نیز حکم روح نشان
 میگردد و کما هو شان محبوبین المرادین اما فرق در میان معمول محبوبان و معمول سابقان در رنگ ذوقی
 میان حقیقت شئی صوت شئی است که با و ظاهر ظاهر را به آری مسمان اصل مریدان کامل انفس
 معمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است و بی نیست معمولی خاصه محبوبان است متصرف مجذوبان را

ظهور آن مقام قلب ممکن بود که پیدا کنند و معرفتی و صوحی که ناسا لب مقام است ایشان را میسر شود و در
 که طالع را با فاده رسانند و صحبت ایشان بجزایب محبت قلبی جماع طلبان حاصل شود و هر خدای را
 بجمال نرسند و ایشان خودی که آن شنیدند و دیگر بر او سه حصول کمال بنیتانند شد مشهور است که از
 ناقص کل می نماید فاده ایشان هر قدر که باشد پیش از فاده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک
 رسند و جذب منتیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان از طریق سیر علی مدیالند فرو دنیا ورده باشند
 چه منتی غیر بر وجه عالم مرتبه تکمیل و فاده ندارد و چه از عالم مناسبه و توجیه نامده اما فاده تواند
 و شیخ معتقد است که بزرگ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب فرو داده است و از
 هر دو جهت روح و نفس خفی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس همان
 خود فاده بینما میزیرا که او را توجیه خصمانه با توجیه خلق جمع شده است که بچکارا م حجاب یگری نیست
 افاده و استفاده معا ورا حاصل است بقصه از مشایخ این برزخیت برزخیت بین لحنی و حقی میخوانند و
 شیخ بزرگ را جامع بین تشبیه و التزم بهر یک میزند پوشیده نامند که انقسم برزخیت که نباران بیکر است
 مقام شیخ که مبنای آن بر صحت نیست زیرا که نفس آن مقام در غلبات نوار روح مندرج است و
 اندراج متاثر شده است و در مقام برزخیت قلبش روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر او را در آن
 نباشد بلکه آنجا همه صحت است که ناسب است آنرا و شیخ کامل با چون مقام قلب فرو میزند
 برزخیت ناسب است به عالم پیدا میکند و در سه حصول کمالات میشود و مجذوب است مکن نیز چون مقام قلب
 به عالم ناسب است و او توجیه از ایشان در نیز نمیدارد و از منجذاب محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب بد
 آورده است لاجرم فاده بر او کشاده است بلکه گویم که کسیت افاده مجذوب است مکن پیش از کسیت فاده
 منتهم هر چه است و کیفیت افاده منتی زیاد از کیفیت افاده مجذوب است از یک که منتهم هر چه را هر چند
 ناسب است پیرا شده است اما در صورتی که حقیقت جا بهت منصبه بر کمال اصل است و باقیمت با و
 فاین مجذوب عالم ناسب است فی حقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقیست بیقا که عالم باقی باقی
 پس ناچار طالبان به سه ناسب حقیقت از مجذوب بیشتر فاده گیرند و از منتهم هر چه کمتر میگویند فاده مرتبه
 کمالات ولایت مخصوص منتی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتهم راجع باشد و ایضا منتهم روانی است

و در غلبات نوار روح مندرج است

همت و توجیه است و مجرد صبا حب همت و توجیه است بهمت و توجیه کمال پیش میسر هر چند کمال مسا
 و ایضا نهایت توجیه کمال با از انجود بان حاصل میشود همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده اند
 و در صحبت شان بیاد ایشان آید بطریق اندراج در توجیه قلبی حاصل گشته بخلاف توجیه که در صحبت
 پیدا میشود توجیه حادث است که بیشتر مهلا موجود بود و موقوف بود بر رفتار روح بلکه بر رفتار او وجود حقایق
 لایزال بدو جواد اول اسهل الحصول شد و توجیه ثانی معتدل الوجود و هر چه حاصل است بیشتر است و هر چه کمتر است
 کمتر از اینجا است که گفته اند که در تحصیل همت جذب شیخ مقداد و همت چنان نسبت او را اول حاصل شد
 بود که بواسطه نسیان بتبئیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم سگویند نه شیخ تربیت و در صحبت
 سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقداد کار است و تربیت آن صغیر و شیخ مقداد را نشاید که اکتفا
 مجذوبت مکنج ابا فاده عام رخصت بیاورد و در مقام تکمیل شیخ نشانند چه بعضی از طالبان باشند که همت
 ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت تکمیل بر وجه تمام داشته باشند و صحبت این مجذوبان بگرفتند
 بجهت آن که همت و ضایع شود و آن قابلیت بر طرف کم و نشانند یعنی که قابلیت تمام از برای تربیت گند
 داشته باشد و اگر تخم جدید گزند آن مینانند از بار بار با استعداد و نیکوست آرد و اگر در آن زمین تخم ریزد
 گندم با تخم نخود اندازند چه جامعی بر که مساوی قابلیت کرد و اگر بالفرض شیخ مقداد معصمت و رخصت
 او بیند و ضعیف افتاده و رویا بداید که افتاده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل ظهور نیاست طالب این
 افتاده او عدم ضاعت همت او این در صحبت او عدم لطیفان لغزش و درین ریاست واقفند چه با
 نفسا از وی زایل نشده است بواسطه عدم نزاکت لغزش چون معلوم کند که طالب از وی نهایت افتاده
 رسیده است و در همت او طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بویا تصیغه اظهار سازد و او را رخصت
 تا کار خود را از شیخ دیگری با تمام رساند و خود را منتیبه نماند و باین چیل راه زنی مردم بخند و انشال این
 شرط که مناسب است و حال او و مانند که سازد و بان صیت تمام نموده رخصت بدو آمانتیه مرجع
 افتاده و تکمیل محتاج این توجیه است چه او را بواسطه جامعیت بحیثی طریق و همت او ات مناسب است که بر
 از وی توجیه همت او مناسب بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در معرفت و بطور بواسطه قوت مناسب
 این در صحبت شیخ و در مقدار این نیز متصو است اما در اصل افتاده است و الا قلام اند شیخ مقداد و در وقت

منه
مقتضای در بیان شئون حکمت

طالب التجاب بحسب حق حجاب و عقصام بحسب منین و خفا لکاه سبحانه فی ضمنه الاستتار لازم است و این
التجابه در این مرکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق حجاب و تمنا او را عطا فرموده است و هر چه وقتی از
اوقات و در هر حال از وی منتفک نمیشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الذی لا یفضل العظیم مقصد ثانی
در بیان آنچه تعلق بساکن دارد بدانکه طلبی چون بطریق سلوک متوجه بقوم گردد اگر با سببیکه از دست
برسد و در آن مقام دستنگردد و اطلاق دنیا بروی درستی آید و بعد از آنجا بدان هم اطلاق بقا بروی
سلم است و با این بنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرف میگردد و لکن اینجا تفصیل است که بیطرح در آن
ضرورت تمهید فیضی که از ذات تکمیل و تقدس میرسد و نوعی است که با ایجاد و انجا و تخلیق و
ترتیب و احیاء و امات و اشغال نهال تعلق دارد و نوع دیگر با بیان معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت
و نبوت متعلق است نوع اول از فیض توسط صفات و بسبب نوع ثانی بعضی را توسط صفات است بعضی
و غیر آن توسط شیوات است و فرق در میان صفات و شیوات بسیار دقیق است لایفهم الا علی و لا یدرک الا
الحکم الی الله ان شرف لم یعلو ان تکلم به احد با حقایق صفات و خارج موجود در وجود ذات تکمیل و تقدس شیوات
مجرد اعتبارات در ذات خود سلطان این بحث بشنا لے روشن گردد آن بشنا باطنیه از بالا بپایان فرود
مآید این فعل طبیعی درو اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بواسطه نقل خود
بمقتضا علم از بالا بپایان آید و توجه فوق میکنند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت
نیز ثابت نشاید چه ارادات تخصیص احد القدرین است این اعتبارات در ذات آبل ثبات کرده شود
شیوات اگر با وجود این اعتبارات صفات زاید در ذات آبل ثبات کرده شود و نیز صفات موجود
بوجود آید که با اعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید یعنی آن گفت از برای این سامی صفات
زاده و کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشابه در ثبات آسامی مذکوره از برای آن بافته شده است
سبب آن عدم فرق است میان شیوان صفات همچنین حکم غیبی وجود صفات نیز محسوس است بر عدم
فرق و فرق دیگر در میان شیوان صفات است که مقام شیوان سوا جز حیثیات است و مقام صفات
نخستین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیا که بر قدم وی نذر شیوان است که علیهم السلام
و اصول فیض آنها از شیوات توسط شیوات است و سایر انبیا و جماعه که بر قدم ایشان صلوات الله تعالی

از آن هم نبر عروج و پیغمبر مانند ترقیات بے نهایت الی ماشا اللہ نیز میاید ششم و سیم نیز اما یق صفات و کلمات
 که در جمل آن هر چند حاصل آن سراسر باب کوکب جهت ثمانی بالاثبات کند و بقافی العدم و البقار تحقیق میکند
 فتح که در باب سلوک بر ماضیات و مجاملات قطع میکند و در آن طوطی استبان میرسد که بار خای نواده برک
 با آن دزد دولت شهو و فوق یافت مقصود است صفت با زبان قلیل نظم میفرماید و کجایه بطور سبب بند و باری
 ترقیات بے نهایت میانیکه منتیالین در باب سلوک از آن تفرق و قریب قلیل انصیب چه مقدم جذبه بر سلوک نمود
 از منتهی مجربیت میطلبد تا مراد نباشد جذب میکند چون کجایه که نزد کیه افتد و قریب نیز پیدا کند از منتهی
 و ما خواهند فرق بسیار است فلک فضل الیدی تیرین لیشا رولد و لفضل العظیم شوموی عشق مستوفان آن است
 و سیر و عشق و عاشق با دو صطل و نصیر و یک عشق عاشقان آن که کند عشق مستوفان بخش و فرزند
 اگر گویند که مراد آن سلسل بگیم و این تفرق و قریب نیز کجایه جذبه بر سلوکشان مقدم است پس نیز با طریق جز
 دیگر چه باشد و قریب بر آن چه گفته شود جواب است که طرق دیگر موضوع از بر سه حصول انجمنیستند
 بعضی ایشان را بسبب اتفاق اندول دست میدهند و این طریق موضوع از بر حصول است و یادداشت
 که عبارت اکابر این سلسله علیه واقع میشود و بعد از تحقیق هر دو جهت جذبه و سلوک موتی بند و نهایت
 او را با اعتبار نهایت مراتب شهود و گاهی است و الا نهایت مطلق در او نیست تفصیلش است که شهود یا در
 صورت است یا در مراتب منعی یا در صورت و منعی این شهود بے پرده را بر گرفته اند یعنی حصول آن شهود
 است باز در پرده نشود و همین شهود اگر بعضی فضل زیدی حلسطانه دوام پذیرد و تمام ضیق بردارند بر آن
 بیادوست میفرماید که خصوصاً غیبت است چه هر گاه شهود دیده آید غیبت تحقیق گشت ما دام که دوام
 بے پردگی پیدا نکند نام بیادوست بران طلاق نیشود اینجا دقیقه است بیادوست که بر وصل و رجوع
 باشد و گامیش در ایست اما سران آن نسبت در کلیه و کالبرق است بخلاف مجبوران که جذبه بر سلوکشان
 مقدم است این سران و کجاست در کلیه ایشان حکم سرگشته است و کار سر میکند کمات الا اشاره الیه لانت
 اجساد هم که لانت اردو هم حتمی صارت ظاهر هر دو طهر و بوطنم طواریم پس لاجرم غیبت را در گام ایشان کجاست
 نباشد پس این نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین منطوق است رسایل ابن حضرت آن عبارت شایم
 است که نسبت جمالت از آرا که جوهر است و نهایت مراتب گامی نسبت که بے پرده میسر شود و دوام بریزد و شایم

اوست و کل اجناس و چهل هزاره افیض میگردد از ایشان نیز از خفایا مشربتی بدست آید و دیگر از اجناس
و سایر انسانانی در میان خود صفات بوجود آورده خارج حصین میان افتاد و تجلی صفات نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اکتفا هر چند اعتبار است و وجود در این صفات موجودند
قابلیت اینها اما چون قابلیت در رنگ با اینها میان است و صفات بلکه میان شیون صفات نیز
رنگ طرفین خود میگرد و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته قابلیت پیدا کرده اند و فراق دست اگر
انکه است آنکه نیست و درون دیده اگر هم هست بسیار است: این میان لایحه گشت که ظهور یافت و تقابل
بسیار بوده و منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی انسانی است لهذا از نور علی علیه السلام
و اجتناب و جانب حصول فیض وجود کلمات ولایت حاصلی در میان بود و جانب حصول فیض وجودی
در میان آنکه قابلیت اکتفا است چنانکه گذشت گفته شود که چون شیون قابلیت اینها از اعتبار عقل
باشند وجودی ممتد است شد و از آن مجاب علمی لازم که نهایت مافی الباطن حیثیات خارجی است و
شیون علمی نیز اگر گوئیم که وجودی در میان وجود وجودی و خارج پرده نمیشود و حاکم بر او نمیشود مگر
خارج و توسط فطوح علمی میگرد و تقابل منسبت حصول بعضی اصناف بخلاف خارجی فانی که منسبت و الراجح
اینست که ممتد گشت پس آنرا اگر چه نسبت منتهای سیر و که سیر از ابتدا تا ابد تا ابد است که هر دو
و بعد از فناء آن هم بقا است در شرف میگرد و اگر با آن هم باقی گشت بقا بعد از فناء نیز میگردد و باقی
و باقی در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبت و دخل میشود و اگر محمدی شریک
نیست قابلیت صفات یا نفس صفات که در نسبت میرسد و اگر در نسبت فانی فی العدم بود و حلق
بناید که در چنین مرتبه نیز بقا با آن هم باقی باقی است چه اسم تعبیرات از مرتبه است که با همه شیون
و صفات است و چون جهت شیون زیاد اعتبار است همین آینه و همین یکدیگر است و باقی اعتبارات
اعتبار است بلکه فانی از نسبت انسانی و باقی همین اعتبارات است این فانی فانی
و باقی باقی در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبت و دخل میشود و اگر محمدی شریک
اینها با فانی در سلطان و با یکی که تحقیق است پس فانی در یک صفت است از فانی و جمیع نیست و که با حال
فانی بقا پس چنانچه فانی فانی در دنیا میگردد و باقی را باقی باقی فانی و باقی میتوان گفت

با مقیال بصفتی یعنی فانی در صفت علم با باقی بان صفت پس چارونگی محمیان تم آمد و لقا ایشان که در الض
 عود چه حکم چون بجان نبشون است او شیون را با عالم سچو مناسب نیست چه عالم ظل صفات مثل شیون پس شیون
 سالک شانی مستلزم صفات مطلق او باشد بر نیجه که بچاقا وجود سالک اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقایا
 خود با شان با سیکر و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نماند برایش اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک
 اثر همان صفت او ظل آن پس ظهور عمل ماحی وجود ظل با نکل نباشد و بقا با اندازه فاست پس محمد
 از جوع بصفتا بشریت ایمن باشد و از خوف و محفوظه او بکلی از خود برآمده است و با او عجزا باقی گشته
 درین محل عود ممنوعه باشد بخلاف در صورت فانی صفا که عود و اینجا بواسطه بقای شی و وجود سالک ممکن است
 از اینجا تامل بود و اختلافیکه در میان شیخ و جواز جوع و صلی عدم جواز آن مقوله است حق است که اگر محمد
 محفوظ است از عود و اولاد و خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک از فانی و واقع است
 بعضی بزوال عین اثر فاعل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جاز نموده اند و حق دین با سبب تفصیل
 اگر محمدی است عین اثر هر دو را که میسازد و غیره و اثر زوال نشود چه اصل صفت که مهمل است با است
 پس در آن ظل آنرا ساکن نباشد اینجا و بقیه نیست با و نیست که بر او از زوال عین اثر زوال شیو است
 نه وجود چه قول بزوال وجود و تسلیم میجا و زنده است و جماعه ازین گفته زوال وجود و کرده از زوال
 اثر ممکن که بخیه اند و از اینجا و زندقه دانسته اند و چون صفت با عامه شیخا عجب است که با وجود قول نظر
 وجود بزوال عین نیز فاعل گشته اند چه حکم بزوال عین عود در آن حکم زوال اثر تسلیم میجا و زندقه است
 با عجز زوال وجود عین اثر محال است و ظهوری که ممکن بلکه واقع لکن مخصوص محسوس نیست است
 پس معین تمام فاعل بر نیاید و بقا قلبی به میزند از نفسان حال از او در وقت تمام است با کلام
 محروم دیگر از اجون وجود ناما درین گیر است و نقال حال نقد وقت فاعلص اقامه فاعلی زندقه چون
 آثار و نقال حال از شعبه حقیقه جامعه قلبیه است پس شود دیگران پیشه و پرده باشد چه هر قدر که از
 بقا با شی وجود سالک ثابت است پرده طلوعی بقا در است و چون از فاعلیت پرده همان ثابت است
 اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق امور که ریل و است برسد بچا آنکه بان هم رسد
 در مرتبه فانی مستقیم که در وقتا نفس در انصورت گفتن نیز در مرتبه است با بقا با غیر ترس تفصیل

بان اسم اعتبار است که آن را به اولی است از اولت سائر اولت است هر وقت سلوک اولت است بجز اولی تقدم
 جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوکشان تقدم است و جاعه را در آثارنا قطعه سازل سلوک جذب حاصل میشود
 و بعضی را طے منازل سلوک میسر میشود اما آنچه جذب بر غیر سلوک تقدم جذب مجبوران است و باقی نیز با مجبور
 تعلق دارد سلوک مجبوران عبارت از طے مقامات عشره مشهوره است به ترتیب تفصیل در سلوک مجبوران
 مقامات عشره حاصل میشود و ترتیب تفصیل کاری ندارد علم بوضوح وجود و ماندن از احاطه و سرنگ
 وسعت ذاتیه بجز به تقدم یا توسط و البته است سلوک خالص جذب بنده تیار با مثال این علوم است
 نیست چنانکه بالا گذشت در حق یقین بنده تیار نیز معلوم مناسبه توجیه وجود مناسب نیست سر جایان
 حق یقین بتمام مجبوران مناسب است اما باقی حیدر وجود کرده اند آن حق یقین مجبوران بنده تیار
 است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کا طالع بجز بر برسد بدانان هر مکان خوب است و در
 بعضی احتیاج به توسط را بر دیگر ندارد همان خبریه کافی است اگر ازین جذب بجز بر سر برده اراده نموده اند بی کافی
 است اما لفظ بر مرفعی این اراده است چه بعد از سر برده مسافر نیست که در قطع آن محتاج بر ابر باشد
 و بعضی بجز به تقدم هم مراد نیست چنانکه ما در اجزای است این چهار جذب به توسط اراده نموده باشند
 کفایت او در وصل مطلوب هم نمیشود چه بسیار از متوسطان وقت حصول این جذب به از عروج بفرق تقاطع
 نموده اند و همان جذب به بخت کفایت نگاشته اند اگر کافی میبود و آثار راه نمیکند است آری جذب به تقدم
 مجبوران تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و مجبوران بقبلا غنایت خوانند کشید و در دنیا
 طریق نخواستند گذشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات تقدم هم ممنوع است جذب که انجام کار او سلوک
 کشد کافی است و اگر سلوک نیاید جذب بر است از مجبوران نیست خاتم طالع از شاخ قدس است
 اسرارم گفته اند که تجلی ذراته ذیل شعور است و مطلق حس یعنی از ایشان از حال خود چنین گفته اند
 که در وقت ظهور این تجلی ذراته تا مدتی بی حس و حرکت افتاده بود و در مردم مری نگاشته و بعضی دیگر
 ستم کلام بزرگان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات دیرپوده عملی است از هزار
 بقا برده بود به طاعت یا از وجود صاحب تجلی است و آن بشوخی بود سلطان یقین است اگر تمام فانی میگشت
 و بقا با لحد شرف میشد آن تجلی هرگز او را به شعور نمیاخت شعور بجز با لایم است و در این انکشاف

بلکه گوئیم آن مجلسی که در پرده است مجلسی ذات نیست مثل مجلس صفات است مجلسی ذات که مخصوص حضرت است علیه السلام
و السلام ولحیة تجلی بل پرده است و علامت پرده شوری است و بی شوری زد و ریب و دلیل بل پرده
شور است و شور و کمال حضور است بزرگی از حال صاحب این مجلس که با الامت و الاستقامت چنین خبر داد
علیه السلام آنجا که گفت **س** موسی ز روش رفت بیکه نوی صفات به توصیفات نیگاری در سببی و هم
تجلی فانی که بل پرده است محبوبان را و ایست و محبان ابرقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ از او چنان
گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل ذات و آنچه در حد
نبوی علیه السلام اهلها واقع شده است معلوم وقت مراد از وقت نه این مجلسی است زیرا که
این مجلسی در حق انبیا و ائمه مراد است علیه الصلوة و السلام و بی است بلکه نوعی از خصوصیت این مجلسی
و بی است که آن بر سبیل قلمت و نعمت که لا یخفی علی را با معرفت مشایخ قدس الله تعالی امرای و دیار
حدیثی بل معلوم وقت لایسته فی ملک عرب لاجبی مرسل و مطالعة اندجس از وقت وقت استمرار و
از دیگر جمعی بذرت وقت قائل گشته اند و حق است که با وجود استمرار وقت وقت نامدیر تحقیق است
که امرت الاشارات الیه الفانز و این حق تحقیق الوقت نادر وقت ادا نماز است و همانا که التمس و علیه السلام
و السلام و حدیث قره عینی فی الصلوة بان شارت فرموده است و ایضا التمس فرموده علیه الصلوة و السلام
و آنچه اقربا کیون العبد من الاربعة الصلوة و قال تبارک و تعالی و سجد و اقربا پس هر قدر قری که قری بل
جانشان بیشتر است گنجایش غیر از وقت منتفی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی فرموده اند
وقت حال خود و هم تباران چنین خبر داده است حیث قال حکما فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فی الاصل
الذکره بل انفس الذکره فی المساوات و الاستمرار یا بدو است که استمرار وقت تحقیق است سخن اول است
که با وجود استمرار حالتی نادر هم واقع است یا نه جمعی را که بر بذات وقت الطاهر نادره اندیشی آن قائل
و جمعی دیگر را که مقام بهره داده اند بان احتلاف نموده اند و حق کسی را که الطفیل حضرت علیه الصلوة
و آنچه در نماز جمعیت داده اند و از دولت فریاد شکر ارزانی داشته اند اقل قلیل اندر زمانه است
بجای که بر نصیب من ناله تمام محبت محمد علیه و سلم الصلوة و آنچه و السلام معرفت منتیان را باب
صفحات معلوم و معارف بجز در بیان نزدیکی و دوری و در شان نیز که رنگ چهره و ازار باب قلوب

غایت مافی الباب باب صفات از غاصیل مظهر اند بخلاف مجذوبان ایضا ارباب صفات بود هر چه سزاوار
 و عروج مغفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت جعل انگشازات اگر چه حجب
 در میان است چه عجب اگر حکم المرحوم علی حجب در صحنه و بان نیز قرب سعیت اصل اعتبار کرده شود پس
 مجذوبان محبت مناسبت مجذوبان دارند چه جنبه است و لومع حجب مجذوبان نیز مستحق است
 معرفت و عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که قطایب تجلی صفات و احوال را تجلی ذات و احوال
 مجال اول است چه قطب یکی مشرب است محمد یا از تجلی ذات است آری راین تجلی نیز تفاوتهاست قربی
 از او است قطب نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیبت امکنه که گوئیم که از قطب قطب بال اول است
 باشد که قدم حضرت امیر ائمه است بر قدم محمد معرفت ان المخلوق آدم علی صورۃ الد تعالی چنانچه
 بیچگونگی است روح آدم که خلاصه است بر صورتی بچونگی و بیچگونگی آفریدین چنانکه حق سبحانه لا مکان است
 روح نیز لا مکان است آه و نسبت روح با بدن چه نسبت است تعالی تقدس عالم نه دخل است و ظاهر
 بر عقل منصفه علی پیش از قیومیت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن استوم رجعت چنانکه اولی
 قیوم عالم است قیومیت او متناهی در بدن او بهیچ قیومیت روح است هر فیضی که دارد میشود داخل در او
 انداز رجعت در هر طایفه روحانیش بدن میرسد و چون در هر صورتی بچونگی و بیچگونگی آفریده شده است
 چون از بیکیان حقیق بود و گنجایشش را لایستنی از طبعی ناسا و لکن لیسینی قلبی می آید چون چنانچه
 وجود و صفت و فزادنی چون ذراته امکان و با با چونی و چگونگی غنم گنجایشش را اسکانی که تعالی از
 و چونی است دارند لا مکانی در مکان گنجایشش ندارد و چون آرام بنیک و اسباب چنانچه است
 عباد مومنین لا مکانی است و متبرکی از چونی چونی است مستحق گشت تخدیع طبع عباد مومنین است
 قلب غیر مومنین علی از در لا مکانی فزود آمده است و گرفتار چندی چونی شده است و حکم آن گرفتار
 این قول گرفتاری چون که داخل از امکان شده است و چونی پیدا کرده است اراقی لیسیت رضایع
 است اولی که لا محامل هم ضامن از شاخه هر که از وسعت قلبی خبر داده اند و شلال مکان است فایده
 باشد چه مکان هر چند وسیع است تنگ است عرش او وجود عظمت و فزادنی چنان مکانیست هر آینه در حجاب
 دوست حکم فایده ضامن اولی قل لایگوئیم این فایده که محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای قیومیت

عوض می نماید اگر بعد از آنکه خود را از اینها باقی نماند کمال سیاط الصفا می نماید تمام این اجزای
 او اقوی از بقیه علم برین که از این بجا است یکما که خاصیت قدر و در و ختمه انما که نیز این خصوصیت ندارد
 و محل و اثره یکمانند و صفت بچند لایه در انسان خلیفه در علم که در محل علمها نه بلکه صورتش خلیفه نبی است
 تا بر صورتش مشقوق نباشد خلاف شی را نشاید و اختلاف شایان را نباشد تحمل بر امانت مهل خود
 نتواند که در لاجل عطا الملک لاسطایه فال تبارک و تعالی انما عوضنا الامانت علی السموات والارضین
 فابین ان یکملنها و یفقدن منها و حملها الانسان لانه کان ظلوما جهولا کثیرا لظلم علی نفسه حیث الامتی می وجود
 و لا توابع وجوده اثر او لاکم کثیرا بجهل حتمه لایکون لامرک یتعلق بالمقصود و لا علم نسبت به المملوکی
 العجز عن الادرک فی وکال المولود و الادرک و الاعتراف بجهل معرفت اکثر جهل معرفت باسناد شجره قلمه
 اگر در بعضی عبارات لفظی که در سطر فیه تا منظر فیه است در بیان و تکلیف و تقدیر و تقدیر شود حمل بر
 میان این عبارت باید که در موارد کلا حراش بنی اسرا اهل سنت می باید و است معرفت عالم چه چیز و چه
 منظر هر ما و معضات که در است تمام شانه و مرگ با شیون و کمالات ذاتیه او همچنان که در کلمات و کتب و کتب و کتب و کتب
 خواست که خلأ و جهل و دراز جبال تفصیل آرد و عالم را فریاد و الال کند با حیل و خولین و علامت باشد حقیقت
 خود پس عالم را با صانع هیچ نسبت نیست الا انک عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات بخود و انک انک
 ما و در این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و علینیت و احاطه و معیت از سر وقت و علیها حال است الکی است
 از قدر صحوایش از شریحه ارزانی داشته اند ازین علوم مبرری و مستظهر اند اگر بعضی ایشان از او اشارت
 این عالم عمل میشو اما بالاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم مکتوبت علوم از له برایشان ایراد میفرمایند
 مثالی از برای تحقیق این بحث میان کتب عالمی تحریری و فنی خواهد که کمالات مخزنه خود را در صورت
 آرد و فنون مکتوبه خود را بر بلاطه و در ایجاد و در صورت و صورتها پیدا کرده ان جزو و اصول کلمات را در شکل
 ساز و در آن فنون را اظهار نماید پس معرفت این جزو و اصول و در ال باستانی بخود نه بلکه با آن علم موجود
 نسبت نیست الا انک ان عالم موجود اینهاست و اینها و در اندر کمالات مکتوبه او و در صورت و اصول و معین این عالم
 موجود با معین ان است گفتن منشی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت و این معاد غیر واقع است سجا همان است
 مخزنه از اندازی چون میان سجا و صاحب سجا و در میان هر حرف اصوات مشابهت و الیه و در الیه

متحقق است بعضی سمانه زاده غیر طاقه در خیال می آید بی تحقیق آن عالم و معانی مخوفه او از آن است که
 منزله و برت و این خرد و هوان و خارج موجودند آنکه العالم و معانی موجودند آن حرفی است او را
 و خیالات اندیش علم که عبارت از اسوای است و خارج موجود است با وجود نظایر و الکران الطبیعه آنکه عالم
 او را و خیالات است این چنین نیز سبب فطای است که عالم او را و خیالات میداند و ثبات حقیقت
 و طایفه انسان علم او را و خیالات نمی برآید و حقیقت موجودند آنکه عالم در این حقیقت مغرور
 است تنبیه او از منظریت و مراتب عالم را در اسما و صفات او است بر حصول اسما و صفات با هم
 و صفات با هم اینها همه در رنگ سنی محاط پیچمرات نمیشود و صفت همچون صوف مقید به نظر نگردد
 و رنگهای صورتی منصفه چاک و کنگره و کعبه که این سلطان چه کار دارد و معرفت کمال آن بان است و علیه
 الصلوٰه والسلام اگر بوجه طابع حضرت علیه الصلوٰه والسلام لجهت از تجلی ذات که بلا صالت خاصه حضرت
 است علیه الصلوٰه والسلام نفیست و سایر انبیا را علیه بنیاد و علمیم الصلوٰه و تعیات است تا شما تجلی صفت
 و تجلی ذات شرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علیه بنیاد و علمیم الصلوٰه و تعیات و تجلیات
 صفات مرتب و حاصل است که کل تابعان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبیعت ^{مثلاً شخصی}
 بحسب جمال آفتاب چه عروج را طے کرده بافتاب سدره بیان آفتاب او غیر از عالی و حقیر نماید و شخص
 دیگر با وجود رحمت ذات آفتاب عروج با نماز تا جز است هر چند میان او و آفتاب طایفه در بیان نیست
 که شک نیست که شخص ل نزدیک است بافتاب عالم تر است بحالات و قیقه او پس هر که قرب میکند
 حضرت زیاده تر فاضلتر است پس چو ولی را اولیا این است که خیر الامم است با وجود فضیلت غیر خود
 بر تیره چو علی نامانیا ز سدا چه او را بوجه طابع است پیغمبر خولین از مقام اولان فضیلت نصیب حال شود
 فضل علی انبیا است اولیا طفیل اند و لیکن هذا اثر الکلام چون در سخنان علی رضی الله عنه و صلوات
 و اسلام علی افضل انبیا و علی جمیع الانبیا و المرسلین و النبی المصطفی و علی الصالحین و الشهداء و الصالحین
 مکتوب صدر شتا و هوشتم بید انبیا ما کیوردی صد و بیست و شش از ادای صلوٰه نوافل جماعت
 در میان علما و شیخات و غیر او ایست لاک بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در میان علمای کتاب المبتدعات فی الدین الصلوٰه و السلام علی من تمه بنیان الفضائل و رفع اعلام الهدایت

و علی الاطلاق بحجت الاخبار باید دانست که اکثر مردم از خاص عوام در غیر آن ادعای نوبل است تمام دوازده
 و در مکتوبات مسایلات میانین و ملاقات سبب و مستجاب را در آنها نمیکنند لافل و غیر میارند و فریض را
 ذلیل و خوار گم است که فریض را در اوقات سجده و نماز و دیگر جماعت سنو زنگه در نفس جماعت تقید
 ندارند بکمال و سبب اهل دارن فریض را غنیمت می شمارند و روز عاشورا و شب است و شب است و غیره
 و اول شب جمعه یا نه که که آنرا الیه الغایب نام نهاده اند کمال است تمام را مرعیه داشته بحجیت تمام
 بجماعت یکند از دوازده نیک و تحسین چه دارند زیرا که این استویات شیطان است اگر سیات را بصورت
 حیات بنما بدین شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هر دو در حاشیه شرح و قیام غیره که که تقوی جماعت و یک
 فرض بجماعت از جهات شیطان است با باید دانست که نوبل را بحجیت تمام ندارند از بدعتها مذموم و مکروه
 است از آن بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من اصوات فضیله من استیاء الکلمه و اشار
 ان فرموده است من احدت فی وینا فدا فرودیدانگه او را نوبل بجماعت و بعضی روایات فقیه طحا
 کرده است و بعضی دیگر که است شرط بقراعی مجرم است پس اگر بکس ترا کسی در خارج نوبل
 بجماعت گذارند را با شکر که است و در سلسل اختلاف مشایخ است و در چهار کس اتفاق کرده
 در بعضی روایات و در بعضی دیگر است که کرده است فی اتفاق و علی السریحه که که تقوی بجماعت و جماعت
 الزم و بجماعت الکلمه فی الفتوی الغیاثیه قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله استیاء تقوی بجماعت
 رضایان نامیکه اذا کان علی سبیل القصد اما اذا اقتدا واحدا و اثنان لایکرمه و الثالث اختلاف و فی الاربع
 یکرمه بلا خلاف و فکر فی جماعه التطوع باجماعت اذا کان علی سبیل التداعی یکرمه و اما اذا اصار بجماعت
 غیره فان اقامه فی ناحیه مسجد لایکرمه و قال السرخسی لایمیه جماعه فی اذا کان سوا الامم لایکرمه بالانفاق
 و فی الاربع اختلاف الاحمد یکرمه و فی الفتوی الشافیه و لایصله التطوع باجماعت الان فی شهر رمضان
 و اوله و ثانیه و ثالثه سبیل التداعی یعنی باذن اقامت اما لو اقتدی واحدا و اثنان علی سبیل التداعی
 فلا یکرمه و اما فتوی شافیه خلاف التداعی هم التداعی و ان اقتدی بجماعه که اتفاقا و مثال یوم و ایات
 بسیار است و کتب فقهیه بدان معلومند و اگر عیاشی پیدا شود که از ذکر عدد و سبک باشد و مطلقا مجوز است
 او را نوبل بجماعت آنرا عمل میگوید و بر مکتوبه در روایات و دیگر واقعه است و از مطلق مقید را باید دانست

و جواز مقصود است این یا لثبات یا نمودن علماء و فقهاء اگر چه در مطلق را بطلاق میکنند و بر بقید حمل
نمیکنند اما در روایات حمل مطلق بر بقید جائز و دشته اند بکلام لازم دشته و اگر بطریق فخر بحال حمل کنیم بر
الطلاق بگذاریم هر آینه این مطلق محاض خواهد بود مراد مقید را اگر در قوت برابر باشد و مساوات
توت مشوع است چه روایات که هست با وجود کثرت مختار و مفتحه به اندر خلاف و امت اباحت و تسلیم
مساواتها گوئیم که بر تقدیر بقا رضاع و لکه گوئیم و اوله اباحت ترجیح جانب که است رست که رعایت جنایا
و نیست چنانچه مقرر اصل اصول فقه است پس جماعت که روز عاشورا و شب بابت و لیلته الرغایب بجماعت
میگذرانند و ولایت و ولایت میسند میسند گما میش که در سب و با جمیع میشود و آن نماز و اجتماع و جماعت
مستحسنه پندارند و مکه بان مرکز کرده اند با اتفاق فقها و مکروه و استحسان استن از عظم خای است چه حرام
سابع و هشتم بجز کبیره است و مکروه را چون پیشین میگردانند از ان پایان است شاعت این فعل است
با نمودن دوست و ایزد ایشان و بابت فو که است عدم تعدد است آری عدم داعی مقتضات بعضی روایات
و فو که است میکند اما مخصوص این حد و همین است و آن شرط است که ناجیه سجد متحقق شود و بعد و بها خط
القصد و با آنکه داعی عبارت از اعلام بگوید که است از برای داعی نماز فضل می این یعنی در اینجا جماعت متحقق است
چه قبیله قبیله روز عاشورا و غیره بجز اعلام میکنند و میخوانند که در سب و فلان شیخ با فلان عالم می پیر
و نماز بجماعت می بگذرانند و این فعل را اعتبار نموده اند انقسم اعلام از اذان اقامت هم این است
این اسمی هم ثابت شد اگر داعی را مخصوص با اذان اقامت داریم چنانچه و بعضی روایات و آنچه است
و حقیقت اذان اقامت خواهیم پس خطاب هاست که بالا گذشت که مخصوص با حد و همین است این شرط
که با لاندک و باید ولایت که بنا می آید و اول بر اخفا و تسری است که مظنه یا و سمعه است و جماعت است
است و در آواز و افضال اظهار و اعلان مطلوب است چه از شایسته یا و سمعه است پس با جماعت شایسته
با آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای آواز نماز جمعه حضور سلطان با نام و شرط
گروه اند اما حدوث فتنه این متحقق شود و در اینجا جماعت مکروبات هم احتمال ایضا و فتنه قومی است
این جنام مشروط باشد و مکه باشد و حدیث نبویست علیه بن الصلوات فتنها و التیبات اکملها ان
نایسته لکن بعد من یقیمها پس لات سلام و فضات و اول جنایا لازم است که ستر این جنام نماید و

زجر بالبلية وجوه شرارنا استيقال من معية كمنزلة است تحقق شهودا صدق حتى هو بعد السبيل
 مكتوب صدق وشتا ونهم مولانا بدر الدين صدرايقت وبيان سرارقضا وقدرنا في ذلك
 ليل المد الرهن الرجم محمد السد الذي كشف سر القضا والقدر على احوال من عباده وشعر عن العوام مكان
 عن سدا السبل واقتضاه واصلوة واهلام علم من كل به حجة البالغمة وقطع بل غلة العصاة البالكمة علو
 الروصحة البيرة الاقيار الذين امنوا بالقدر وضو بالقضا ولقد فاما كانت مسلة القضا والقدر كثر
 فيه الحيت والسنال وعلية الكثرناطرها باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم محض البحر في الصد من العبد
 ونفي بعضهم نسبة الى الواج القهار واخطاطقة اطرفي الاقضا وفي الاعتقاد الذي هو لاصل السقيم
 القويم والقدر في هذا طريق الفرقية الناجية الذين تامل السنة وبجاعة رضى الله عنهم وعن مساهمهم
 خطا فهم فركوا الاطراف والتفرط واختار الوسط واليمين ركوهن الى حنيفة رضى الله عنها سنة سال جعفر بن
 محمد الصادق رضي الله عنه انها فقال ابن سول مدبل افوض الله لك العباد فقال الله لك ان
 ان يفوض اليه ميتة العباد فقال ابن جبرهم على ذلك فقال الله لك اعدل من ان يجبرهم على ذلك ثم
 بعد يوم فقال كيف ذلك فقال بين اليمين لاجرو لا تفوض من لا كره ولا تسلط لهذا قال بل السنة ان الافعال
 الاختيارية لا باءة وقدره الله من حيث يخلق والايضا وقدره العباد على وجه اخر من تسلط العبد
 بالاشهر فركه العبد باعتبار نسبتها الى قدرته تعالى يسمى خلفا وباعتبار نسبتها الى قدرة العبد كسب الفيزان
 الاشهر من سبب ان لا يخل الاختيار العباد في افعالهم صلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقيب اختياره بطريق
 جبري لا اذ اتاها تالفة القدرة بما وشته عنده فله التمس بايل الى الجبر ولها السمع بالجبر المتوسط قال
 ابو اسحاق الاسفرايى باثيرة القدرت بما وشته في صل الفعل حصول الفعل بموجبه القادرتين قد جرت اجتماع
 على اثر وان جبرته مختلفين قال بقا في العبد بالافعال باثيرة القدرة بما وشته في وصف الفعل بان حصل
 موعودا بشئ كونه طاعة وعصية ولحقا عند العبد لضعف تاثير القدرة بما وشته في صل الفعل وفي وصفها
 اذ لا ينفك لما يثيرة في الوصف ويدين التاثير في الاصل اذ الوصف اثره المقصر عليه لكنه متجاهل الى تاثير
 زائد على تاثير الفعل اذ وجود الوصف لا يعلو وجود الوصل لا الموصوف بقول ان تاثيره وان كبر ذلك
 على الاشهر اذ التاثير في القدرة ايضا بايجاد المد سحابة كما ان النفس القدرة بايجادها تلك ايضا بقول

تأثير القدرة هو الاقرب لسلوك مذهب الاشعري وخلق في دائرة كجبر في حقيقة اول اختيار عند حقيقة
ولا تأثير القدرة بخادثة ملاحظه الا ان لهنزل للاختيار عند الجبرية لا يسلج الفاعل حقيقة بل مجازا عند
الاشعري يسلج الفاعل حقيقة وان لم يكن للاختيار تاثيرا بل حقيقة لان الفعل يسلج قدرة الجبرية
سواء كان القدرة مؤثرة ولو في جهالة كما هو مذهب غير الاشعري من اهل السنة او دارا محض كما هو مذهب
هذه الفرق تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل ونفي الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب
الجبرية كغير محض الخار عن الضرورت قال صاحب التمهيد ومن الجبرية يبرق في ان الفعل من اجبلا الجبر
الما في حقيقة لا يتطاعدها والعبدا لشراذم كرتها الریح جركت فكذلك الجبر محبوبا كاشج وذاك كفر ومن
حققت هذا العيركا وقال ايضا في مذهب جبرية قوله ان ليس للعباد افعال على حقيقة الا في الجبر والافعال
الاشعري باليقول العبد الفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت اذا لم يكن للقدرة له تأثير في الافعال
وذلك لم يكن للاختيار حقيقة فما معنى النسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان
لم يكن لها تأثير في الافعال لانه سبحانه جها ما اراد الوجود والافعال من خلق القدرة كما اننا ان عصب في
واختيار يبرم الى الافعال بطريق جبري العادة وكان للقدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون القدرت
في صدور الافعال عادية لانها لم توجد وبعدها عادية وان لم يكن لها تأثير في الافعال فباعثا لعلته العادية
الى العباد وافعالهم حقيقة ذلك هو النهاية في التعريف مذهب الاشعري والكلام بعد محل ما لم يعلم ان اهل السنة يقولوا
بالقدرة قالوا بان القدرة غير مشرة وطلوه ومرة من الله سبحانه لان معنى القدرة الاحداث والاشجاء ومعلوم ان
القدرت محدث ولا سوجب الله سبحانه الا الاله هو خالق كل شئ فاجود وللمقرت والقدرة انكو والقدرة والقدرة
ان افعال العباد حاصلة لتبذرة العبد وصدقا فالواقعة الله سبحانه الشرح ليعتبر على ذلك ان كانت
سبحانه وهذا جعل منهم لان القضاء بالسليل القدرة والاختيار عن العبد لانه قضيه بان العبد ايضا او تير كما جازا
فانيت ما في الابد يوجد للاختيار وهو محقق للاختيار لا تناول واليهما شق من فاعل الجبرية لان فعله
بالنظر الى القضاء بالاجب ومنتمة اذ لو لعلق القضاء بالوجود فيجب بالعدم فمبغ فلو كان جعل الفعل بالانتها
منها ويا لم يكن تاثيرا فاعلمت هذا وهذا الكفر ولا يخفى على اهل العلم ان القول باستقلال قدر العبد في الاشجاء فاعلم
منه ان كل من عرفت في علمه الاشجاء ومنتشاره نهاية له فها تير ولها با اثباته ما واراد انهم شككوا في ذلك

هو في سلسله من القول ان الجوس نسج حاله منهم حيث لم يتبين الاثر في كماله والاعتناء به كالمصنف في حركات
 الجبرية ان لا فعل للعباد واصل وان حركاته بمنزلة حركات كجارات لا قدرت لهم صلا ولا قصدا للاختيار وهو لا يعارض
 شيئا بخير ولا يالوا قبيل بشر والكفار والعمامة منذرون غير سواك لان لا فعل كمالها من الله تعالى والعباد محضون
 وذا كقولهم ولا الرجعية للمولون الذين يقولون بان المحصية لا يضر والعاصي ليعاقب روى عن النبي صلى
 عليه وسلم انه قال لعنت لرجية على لسان سبعين نبيا وقد بهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركاته
 وحركات الارشاد في علمه وعلوه قطع ان الاول اختياره دون الثاني ولعن من تعطلت نفي بالهذه الينا
 كقولنا جزا ربما كانوا يعلمون وقوله سبحانه فمن شر فليس من شرنا فليكن في غير ذلك اعلم ان كثير من الناس
 منهم قسما من انهم يطعنون الاعتقاد وقد هو حال عن انفسهم فليعلم ان ذلك شعري بل في مذهب الجبري قاطبة
 يقولون بان الاختيار للعبادة حقيقة نسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بالضعف للاختيار في السلام والعبادة
 ذلك سيعمل كل من بعض الله وفيه شبهة بل المقام من ان لا فعل واحد ليس له هو وان اتاثير القدرة العبد انما
 ان اوله وان حركاته بمنزلة حركات كجارات بل وجود العبد اتا و صفة كسرها بقضية كجارات بل اذ اجاز
 لم يجده شيئا ووجد العبد عده واما في الكلام ان اوله من حجة على له اسباب ولساها في القول والافعال
 فقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه علم حقيقة لمرام ان الاختيار لو لم يكن تبا للعباد حقيقة كما هو مذهب
 لما نسب تعالى الظلم الى العباد ولا اختياريهم ولا اتاثير قدرتهم وانما هي ملا محض عنده وقد نسب سبحانه الظلم
 اليهم في غير موضع كما الجيد وجر المدارية بدون التاثير ولو في جهالة لا يوجد الظلم منهم نعم ان اللام وكتبت
 للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار تبا اليهم ليس الظلم صلا اذ هو سبحانه ما لاك على الاطلاق فيصير في حكم
 لم يطلق كيف يشاء النسبة لظلم اليهم متلزم ثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف التقابله
 يرتكبن غير ضرورة واما القول بالضعف للاختيار فلا يخيل ان يرد بالضعف بالنسبة الى اختياره كما فعل
 ولا يلزم فيه لاحد وكذا بالضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا سلم واما بالضعف بمعنى
 المدخلية للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسئلة وسئل عن قدر مفعلا فيعلم ان العلم ان الله كلف
 عباده بقدر طاقتهم وسقط عنهم وخفف في التكليف بالضعف خلفهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان
 يخفف عنكم وعن الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه حكيم رؤوف رحيم لا يلقن بالجهالة والارادة والرحمة تكليف

ما لا يستطيع العبد ان يحكم بغير بصيرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف هو ليس على العبد ان يسأل
 المشتملة على القيام والركوع والجمود والقررة الميسرة وكل ذلك ليسهولة غاية الميسرة كذا الصوم مثل ان يمانية
 السهولة والركوة ايضا كذلك اذ قد يربو له بشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلا النقل على العباد ومن المال الرافعة
 جعل المامو خلفا ان يحسن الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا احكام من لم يقدر على القيام على قيامه
 ومن لم يقدر على السجود جعله شطربعا وكذا من لم يقدر على الركوع وجعل صلوة وسباغ اليدين غير ذلك لا يخفى على
 في الاحكام الشرعية بنظر الا اعتبار والاضاف في تمام التكليفات الشرعية في غاية الميسرة بنهاية السهولة وطيا كمال
 الرافعة منه سبحانه على العباد في صفات التكليفات وتسهل تحقيق التكليفات تمنح العوام في زيادة التكليفات
 من البامورات فان بعضهم يمتنع الزيادة في الهمم والهنو وض من بعضهم في الصلوات المفروضة وعلى هذا القياس ما
 في القمينة الاكمال التخفيف وعدم جعلك الميسرة اذ الاحكام لبعض شئ على وجود ظلمات نفسانية وكذا رتابة
 طبيعة اشية عن سبب النفس الامارة المنتهية بمعاوات المدسجاجة قال المدسجاجة كبر على المشركين، عوجم العبد
 وقال تعا ونا الكريمة الا على ما تخشعون فكما ان مرض النظار هو جوب العباد والاحكام كذلك نظر النظار للعبادة
 لذلك العسر قدور بشرع الترخيف لا ابطال سيوم النفس الامارة ورفع وجهها فموجب النفس وما بقية الشرعية تعلم
 طرفي نقصان فلا جرم يكون جود ذلك العسر واللين جود وهو انفسه فقد وجوب وهو بقدر العسر فاذا تفتى له في
 طرية انفسه العسر لسا ما كالم لبعض اليهودية المذكور سابقا في انفس الانتصارا وضعفنا علم ان كلامهم ان لم يكن
 باحكام الشرعية فلا اعتبار لاصلا فكيف يصلح للحجة وتقليد وانما الصالح للحجة وتقليد اقوال العلماء من ان
 استنسخها وفق اتم اهم كلام اليهودية لقبول ما خالفهم الا يقبل على ان يقول ان اليهودية متعينة الاحوال لم يخالف
 ولشرعية صلا لاني الاحوال لاني الاعمال لاني لا اتوان لاني العلوم والامان ولغايب الينعية اختلاف
 امور الشرعية ما تخية عن عقم في مجال خلل فيه ولو صدق مجال خالف الشرعية بحجة وباجتهاد خلاف الشرعية ولو
 الزدفة وعلا تراذ غاية ما في الباب ان العسر لو تكلم بكلام مخالف للشرعية ما ش عن الكشف في غلبة مجال
 وسكر الوقت فهو مذكور وكشفه غير صحيح وغير مالم للتقديس بل ينبغي ان يحل كلامه وليصرف عن ظاهره فان كلامهم
 يحل ويصرف عن الظاهر هذا ما تيسر في هذا المقام لعنوان المدسجاجة وحسن توفيقه تعالى الحمد لله وسلام على عباده
 الصلوة مكتوب صدق ولو نوم بما محمد ما ثم صدور رايته بالبسم الرحمن الرحيم محمد عبده النبي صلى الله عليه وآله

علیه السلام وکلیه بطریق الظاهرین بلکه بطریق کز آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش
 و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش و آفرینش
 بزرگه انیز طریق و علوشان این بزرگواران بوسط التزام متابعت سنت سنیه است علم صاحبها اصله
 و استلام و تحبیه و اجتناب بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ صحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان
 نهایت کار در بدایت شان مندرگشته است و حضور و آگاهان ایشان و ام پیکارده ببلند و وصول بدین
 فوق آگاهیهها دیگران شده پس برادرشان شکل لعدتکامله سوار بر لطر این در ولایت راجحان موسی
 پیدا شد عنایت خداوندی صلح علما موسی کاواگشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه مادی طریق
 انبیا نیت فی البدایت والی سبیل الموصل الی درجات الولایت مویلا لیلین ارضی شحنا و انما صحاب النبا قدس
 الله سره که یک از خلفا کبارا خاندان حضرت اکابر نقشبندیه قدس لعدتکامله سر برسم بوده اند رسانید
 اینج ویش را ذکر اسم ذات جلطانه تعالیم فرمودند و طریق سهرود توجه نمودند تا انان تمام درین پیداشد
 و انکمال شوق گوید دست داد و بعد از کیر و کیفیت بخودی که نزد این کابر معتبر است و موسی است بغیر
 و دران بخودی یک و سیا محیط دیدم و صور چشم کمال عالم را در رنگ سایه دران و ریاضی ای نعم و این بخودی
 استیلا پیکارده برانند و کشید که تا یک بهر روز یکشید و گاهی تا دو چهره و بعضی اوقات استعجاب بنمونه
 و چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند بخومی از فاضل شده است و از ذکر گفتن من فرمودند
 و بگایه است آن کاهم فرمودند بعد از در روز مرا فاضلی مصطلح تمام شد بعضی رسانیدم فرمودند بجا خود
 باش بعد از ان فاضل حاصل شد چون بعضی رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یک مے بینی و متصل با یک
 عرض کردم که بے فرمودند که معتبر و فاضل است که با وجود دیدان بقصالب شعوری حاصل جهان شب فاضل
 فاضل با من گفت حاصل شد بعضی رسانیدم و حالیکه بعد از فاضل شد نیز بعضی رسانیدم و گفتم که من علم خود را
 نسبت بحق سبحانه حضور می ایام و او صافیکه بن مشوبه بحق سبحانه منسوب می ایام بعد از ان که
 همه شایسته ظاهر گشت و من انرا حق و منم صلح علما و ان نورنگ سایه و دست بعضی رسانیدم فرمودند
 حق مشهور است جلطانه اما در پوره نور و نیز فرمودند که این انبساط که دران نور مینماید علم است بوسط
 تعلق ذات جلطانه با اشیا رسیده که در ایامی است و اوقشده اند منبسط مینماید یعنی انبساط بیکر و انبساط

ان لم یسأه من بطور و البقا ض که در دو تنگ شدن گرفت تا آنکه بقسط کشید فرمودند ان نقطه را هم لفظی باید کرد و بجز
 آمد همچنان کردم ان نقطه معلوم هم از میان ایل شد بجز آنکه بجز آنکه در ان نقطه شهود حق بجا نماند خود بخود
 چون بر فرض ساندیم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندی است نسبت نقشبندی عبارت ازین حضور است
 و این حضور را حضور غیب نیز میگویند و اندر ابراهیم است در باریت درین و وطن صورتی است بند و حصول
 این نسبت مطالب در این طریق در آنکه خاک و کمال است در سلسله ای که از کار و اولاد از پیر تا بران
 عمل نماید و بی مقصود بر دو قیاس کنن گلستان بن براه و این و لیس هم این نسبت خیز الوجود و اجاز
 دو ماه و چند روز از ابتدا زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شد این نسبت و آنکه اگر آنرا
 حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را اقدر و دست پیدا شد که تمام عالم را از عرض تمام که زمین در خدایان است
 متدبیر خلق شد که نبود بعد از آن خود را و بر فرود عالم را بلکه بر زره را حق میباید عمل و غایب از آن بر عالم
 قرار و زمین خود دیدیم و خود را عنین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک نگاه با چشم بداران خود را بلکه بر زره
 منسبط و وسیع دیدیم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را وسیع فرود را نوی میافتم
 منسبط که بر زره ساریت صورت و شکل عالم در آن نور منضج و متلاشی بعد از آن خود را بلکه بر زره را معلوم
 تمام عالم یافتیم چون بر فرض ساندیم فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید بین است و جمع همه عبارت از حق
 است بعد از آن صورت و شکل عالم را چنانکه اول حق می یافتیم این مان بودم بر زره را آن حق می یافتیم به اتفاق
 و بی تیز همان فرود را معلوم یافتیم نهایت حیرت دست داد و در این نشاء عبارت منو حکم از پدید زگر و اولاد
 شنیده بودم بسیار و آنکه فرموده است ان شئت قلت از لایم لایم حق ان شئت قلت ان شئت ان شئت
 قلت ان شئت حق چه خلق حق چه در ان شئت قلت با حیرت ابدیم التیز بینها این عبارت فی سبک اسکن ان شرط
 گشت بعد از آن در طراوت ایشان فته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است کار
 مشغول باش تا تیز موجود از معلوم ظاهر شود عبارت فصوص را که شعر بجام تیز بود بخاندم فرمودند که شجر
 میان حال کامل کرده است عدم تیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حسیجا
 و اما بعضی توحید شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تیز در موجود و معلوم ظاهر گردانید تا موجود و حقیقی از تیز
 متخیل متناظر یافتیم صفات و افعال آنرا که از معلوم مینماید از حق سجانده دیدم و این صفات و افعال را نیز معلوم

مخض یافتیم و در خارج جز کمالات موجودندیم چون بی حالت الوضو اشرف رسانیم فرمود که مرتبه بزرگ بود
 همین است و نهایت سحر اینجا است پیش ازین بجز در نهاد و سواد هر کس نباشد و از نظر میشود و این مرتبه را مشایخ
 طریقت مقام تکمیل گفته اند باینکه این درویش را در مرتبه اولی چون از سر تکمیل بجا آوردند و از آنجا
 اشرف ساختند چون در مرتبه از ذرات وجود خود نظر کرد و جز حق را نیافت و مرتبه را مرآت شهود او یافت
 از ان مقام باز سحیرت برزد چون بخود آوردند حضرت حقیقتا و لکن را با مرتبه از ذرات وجود خود یافت
 در دو مقام سابق نسبت با مقام نهم فرود تر و نظر در با سحیرت برزد و چون با بقاقت آوردند در
 حق را سجانه از متصل عالم یافت و در منفصل بی دخل عالم و در خارج نسبت بیعت و احاطه و سرایان برنجی که
 اولی یافت با کلیه منتفی گشت مع ذلک جهان کیفیت مشهود شد بل که محسوس عالم نیز درین وقت
 مشهود بود اما با حسیجان ازین نسبت مذکوره بجز در جهت باز سحیرت برزد چون بصحو آوردند معلوم گشت
 که حسیجان و لکن را عالم نسبت است در این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه است اولی مشهود
 نسبت مجهول الکیفیه باز سحیرت برزد و نحوئی از قبض در این مرتبه رود و چون باز بخود آوردند اولی گشت
 بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوریکه بچشم نسبت عالم ندارد و معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه و در انوقت عالم
 مشهود بود و جهان خصوصیت و در انوقت علم خاص غایب شد که سبب نعلم بچشم است و بیان خلق و حقیقتا
 نامد با وجود حصول برود مشهود در انوقت معلوم گردانید که این مشهود باین صفت با این تشریح مرتبه یافت
 سحیرت لکن را با سحیرت مشابه لکن تکوین دست سحیرت که در او و تعلقات کوفی است معلوم الکیفیه
 باشد آن لکن با مجهول الکیفیه سحیرت سحیرت شعریه کیف الوصول الی سعاد و در نهایت قلیل اجمال و در
 شیوه و لکن غیری که در انوقت تفصیل احوال و تدریس جازف جاکر سازم بر تطویل بنجام و در باطن کتب حکما
 معارف توحید وجود معلوم نیست باینکه اگر در بیان ایند جامع که عمر ما در توحید وجود گذرانید معلوم نماید
 که قطره ازلان در یک بی نهایت جلال نکرده اند عجب است که همان جماعت این درویش را از ازل توحید
 وجود یعنی انکارند و از علما و مکررین توحید شمارند و از کوه نظری پیدا شده اند که اصرار بر معارف توحید
 از کمال است و مرتب از مقام انفس **۵** بخوردی چند ز خود بخیر و عیب نیست ندر غم نبرد و مشایخ
 در این امر انما اشایخ ما الله هم است که در توحید وجود واقعه شده اند حضرت حسیجان و لکن اشایخ انما

و با دوازده کجا منتهی اند که آن شایخ را از مقام ترقی و تفرقه است و محبوب من بمقام مانده اند سخن
 حصول محضر توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از مقام است اگر حساب
 ترقی را سنا کرد توحید گویند و بران صیغله بندند چه بنا قسیت بر سر اصل سخن و یوم و گویم که چون قلیل
 بر کثیر دلالت است و تفرقه را بر وجه غیر ایشاره افتقار قلیل نمودم و اکثاف بقطره لای برادر چون
 حضرت خواجه اکمل کلین الفیاض اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان از احوال من نمودند و در
 و کمال تکمیل خود ترویجی بود فرمودند که ترقی نیست که شایخ عظام این مقامات را تمام کمال تکمیل
 فرموده اند اگر ترویجی در مقام پیدا شود ترویجی در کمالیت انشا بخوانم آید حساب شرع و تعلیم
 طریقت نمودن اجابت در کمال ابدان هر سه ساخته دست نشان اثرهای عظام بود و شایخ کمال
 سنین بسامات در ریافت یکی از بنی بر کمالی که در مقام اول علم بقیض و پیدا شد و باقی
 که تخلف فانی ترقی که کمال شایخ از انبیا است گفته اند بیچ در این راه پیدا شد و سیر آمد و سیر آمد سیر حاکم
 که چیت پس از تکمیل امثال این کمالات جاریه نمود این زمان علم بقیض و سیر من بخت باقی است که
 در گردن بوده اند چه کرده حدیث گفته جمیع گفتند و داعی عمده ساختم اما خال این شایخ را توافقه محمول است
 از آنچه شایخ گفته اند بعد از چندگاه حضرت مستجاب از دنیا احوال من در آن عمل کرد و نیت بود و بعد علی حال
 اهل خانه و ملت ایام با حاصل طریقه حضرت خود کان در سلسله اسرار هم اتفاقا اول سنت و جماعت
 و اتباع سنت سینه سلطه علی و ما جبا الصلوة و السلام و توحید و اجتناب است از بدعت و سیر افشا
 و عمل بفرمت او و موافق آن است از عمای خود است و استهلاک و ضحالی است او را وجه خبر این است
 ابدم تعبیر کرده اند و لقا بیک و در نیت پیدا شد و بعد از تحقق این استهلاک معی بود و عدم است یعنی وجود
 و بقا که مرتب است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک در محمول است عبادت از غیبت از دست است
 با این استهلاک بعضی از غیبت از محمول است و بعضی دیگر را نه و صاحب این ایام کما است که در بعضی
 بشریت رجوع کند و با خلاق انسانی وجود نماید بخلاف آنکه در بقا مرتب است که وجود از آن جا بر نیت تواند
 که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الا قدس من زمین متنفر فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت خود
 سکنند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز وجود نکند چه باقی بقیه اول هنوز در راه است و چون از راه کمال

وفاقی وصل مستقیم است وصل رجوع نمیشد بزرگ میفرماید رجوع من اجرام الامن بطریق دوم وصل است
 لایرجع باید دانست که صاحب خود عدم هر چند در است اما از نهایت کار بجز اندر ارج نهایت فانی
 اگاه است آنچه منتظر را در آخر میرست خلاصه آن این درین جهت جمالا حاصل است و این نسبت
 چونکه در مشهور مسمولی پیدا کرده است و عموم سید العبد العج روحانیت و جبرانیت او حاصل گشته در وجود
 عدم بجز خاصه فیه است و لونی انجمه و انجان بطریق سبیل الاصال لاجرم منتهی حسب التفصیل است و رجوع
 بصفتا جسامت و از اوصفت آن برآورده است و فانی ساخته و این فناء مویست بخصت و در
 از مویست بخصت المین بخلاف سیدنا و تقدیر خلاف صاحب خود عدم که این سیریت در حق و مقنونا
 چون انیم است با بقوله ان نسبت بطریق تعینت و اینها نیز فیه است که شده است و از سوره یاد شده
 مناوله بینه سالکین فناء و احوال بسایه میکن رجوع من اذ المخلوق لیسب لبر و بعض الحواضر بجز
 بعض الموانع و الازل الیود کما یبانی بعضه از مشایخ این سلسله علیه قدس است و او هم سیدنا
 و مخلص است که بران مرتبه است الملاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و مشهور ذاتی تیر و در این
 نمود و این تبار وصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام اگاه است بجمالیست
 و اینجا تحقق میداند و کفای کتاب اعتبار اندر ارج نهایت فی الباریت و الا فالقنا و البقاء لاکون الا
 هو الوصل الخ لیس الاصله محقق و دوام حضور مع العسجانه لاکون الا لیس فی الوصل ذل رجوع
 وصل اما المطلق اول هم با اعتبار که صحیح است و منتظر بر وجه و جبهه بن قیل است فنا و بقا و تجلی ذاتی
 و مشهور ذاتی و وصل باید دانست که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس است و کما سره الا قدس
 است و هر یک برین مود که مینامد آن کتاب مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان دانسته
 و معرفت من رسالت ایست تکلیف الناس علی قدر عقولهم حلل بنام عیست و نیز ازین قیل است رساله
 سلسله الاحاد که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است در باعیات مشرکه حضرت خواجه المود
 الیغنی فینا و مولانا محمد الباقی سلسله الیغنی نوشته اند و این بقا را بکار بقا که در جبهه پذیر پیدا شود
 انرا در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق الیقین را برین مذهب بیان کرده اند که ما شن بوجه
 وجود است و بعضی را همین میان در شتابه اندخت که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صورت

و این نسبت در دوام است

و این نسبت

وکما لظهور ششمین مجامید و عرض نسبت که این حق یقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است و این نسبت
 مناسب مقام است بخوبی صورتی چیز دیگر است کما لایضی علی ارباب و مشهور و وحدت و در مراتب کثرت است
 که مراتب تمام مختلفه شود و مشهور جزو جهاد است هیچ نما خدا میقام را بیاورد و نسبت و نسبت اطلاق بود و نسبت بر
 کرده اند و این را تجلی دانسته و مشهور دانسته نیز میگویند و این تمام را مقام حسان میفرمایند و آن کم نشان
 بر وصل نمائند عورت و در کم شود وصال نیست و پس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه
 از شاخه متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است هر چه خوبان کنند خوبان بدشان کلمات
 قدسی است ایشانست که زبان مامولت و است دل مراتب روح و روح مراتب حقیقت انسان و حقیقت انسان
 مراتب حق سبحانه تعالی غیبی از حقیقتات قطع سافات بعینه کرده زبان می آید و اینجا صورت لفظی نیز
 بماتبه تعالی حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعضی کلام را که ملازمت کردم و چیز مرا که است که در یکدیگر
 هر چه نویسم جدا بود و نه قدیم و دویم آنکه هر چه گویم مقبول بود نه مرد و دوازده کلمات قدسیه بزرگ ایشان
 و علو منزلت مسافران مفهوم میگردد و توضیح میگردد که ایشان در آن سخنان میان نیستند و مرگ نیستند
 و العبد سبحان عالم حقیقت کمال او خدا من علو درجه منزلت کمال این منویات است و انما سبیل خود میخواندند و حق
 هر کس از طرف دست یازین باز درون من نسبت سزا برین به سر منی زلال منی و نیست بلکه که سخن خیر را از
 نور نیست و این تفسیر عمده حقیقت علوم و معارف ایشان آخرا این مکتوبات با نذر در فهم قاهر خود خواندند
 و لا بر عهد الله سبحان و اگر حقیقتی بحال غایت خویش بعضی ایشان را بجز حصول خبر و تمامی بجهت است
 سلوک شرف که نماند بعد از مسافت بعینه که تقدیر بخواه هزار سال راه کرده اند و در کرمه تعجب المذکر و الروح
 ایضا فیوم کان علی خمسون الف سنه زمر نیست باین تقدیر باندک مدت تو اند قطع نمود و حقیقت فناء و
 و البقا بر تو اندر سپید شهاب سلوک تا نهایت علیه الله است که بقا مطلق عبرت بعد از آن با نطق مذهب است
 که از این بیست و الله و البقا با بعد تفسیر کرده اند بلیغ الله عبارت از سیرت اسم است که سالک نظر است که سیرت
 سیرت اسم است چه هر اسم جامع است به نهایت است پس سیرت ان نیز به نهایت باشد و این در نظر
 و اینها هم حرفت خاص است و این نزدیکی ذکر خدا را یافتن انشا الله تعالی و این هم در مراتب خود و توحید
 است و نسبت زیرا که همین نام است کمال عالم هم است و دستور عالی این جماعت افضل از دی حدیث است

از آن هم نیز عروج می نماید و ترقیات به نهایت الهی می رسد و این نیز شعری است که در این صفت است
 لایه و حمل بر خیزد و اصلان سار را برب سلوک جهت ثانی بالشان کشاید و باقی الی الله و البقا و تحقیق لیکبر
 فتحه که ارباب سلوک بر این صفت و مجامع قطع میکنند و در این طریقی است که این سر سناکان را برین خوانده و بزرگ
 با نفاذ دولت شهرو و ذوق یافت مقصود آن صافت را از زبان قلیل فطری می نماید و کجای طویلی بند و بوی از
 ترقیات به نهایت می نماید که نسبتان ارباب سلوک از آن شتی و قرب قلیل انصیب چه تقدم جذب بر سلوک نمود
 از منتهی جویت می طلبد تا مراد باشد جذب میکند چه بکشد هر گاه نزدیک تر افتد و قرب بیشتر می کشد از خود
 و تا خواهد فرق بسیار است و ذک فضل الی یومین ایشان را در فضل العظیم مقنومی عشق مشوقان است
 و سیره عشق و عاشق با دو صطلح و نظیر در یک عشق عاشقان ترقی که کند عشق مشوقان بخشش فرزند
 اگر گویند که مراد آن سلسله و این شکر و قرب تر کند چه جذب بر سلوکشان مقدم است پس تنها بطریق جز
 دیگر چه باشد و اقرب بطریق بر چه گفته شود جواب است که طرق دیگر موضوع از بر حصول اغنیست می نماید
 بعضی ایشان را بسبب اتفاق انیدولت دست میدهد و این طریق موضوع از بر حصول لذت است و یاد د
 که عبات اکابر این سلسله علیه واقع میشود و بعد از تحقیق هر دو جهت جذب و سلوک متوسل می شود و نهایت
 اولیایان است طریقت شهود و گاهی است و الا نهایت سطلق در از دست انفصالی است که شهود یا در
 صورت است یا در است غنی یا اولیای شهود و سطلح این شهود به پرده را بر تو گفته اند یعنی حصول آن شهود
 است باز در پرده شهود همین شهود اگر بعضی فضل از روی سلسله دارد و ام پذیرد و تمام ضعیف بر ما بر این
 بیاد دست می نماید که خصوصیت غیبت است چه هر گاه شهود در پرده از غیبت تحقیق گشت اما دام که دوام
 به برود می کشد نام یاد دست بر آن طلاق میشود اینجا دقیقه است باید دست که بر وصل و جوع
 باشد و گام پیش و ایست اما سر این نسبت در کلیه و کالبرق است بخلاف محبوبان که جذب بر سلوکشان
 مقدم است این سر این و گنج است و کلیه ایشان حکم سر گرفته است و کار تر می کشد که اشارت الی اللات
 اجساد هم که اللات ارواح هم حقیقت صارت ظاهر هم بر طهر و بوطنه طواریم پس لایه غیبت را در گامی ایشان گنج
 است که نسبت فرق می نمایند با شهود همین محض و گشت رسایل بن حضرت آن عبارت شایع
 است که نسبت به ایشان گامی است و نهایت مراتب گامی است که به برده میسر شود و دوام برین روش

این طریقه که این نسبت را بخود مخصوص می سازند باعتبار وضع طریق است از برکات حصول اولت کما مراد بالا بعضی
 اکابر سلسله بگرام اگر چه میسر شود جایز است بلکه واقعه قدوة اکابر اهل اندیشه ابو سعید البوخیمر قدس سره است
 سره این آگاهی زفری بنیاد سازست و خود تحقیق آن سیر و یاد یکجا که میسر شد که این حدیث دایمی باشد و سزا
 در جواب میفرماید بنیاد شیخ باز تکرار آن سزا می نماید و همان جوابی یاد و مرتبه سومیم باز تکرار آن سوال
 میکند سزا دشمن جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ بر قصن آمده و گفته که این الزام نادر است
 و آنکه گفته بودم که نهایت طلق و رار الوار است بیانش نسبت که بعد از تحقق این گاهی اگر عروج واقعه شود
 اگر اب حیرت افند و این گاهی را در رنگ از مراتب عروج و السین می نماید و همین حیرت است که سبب حیرت
 کبری است که مخصوص با کلمه با بر است اما وقعه کتب انقوم زیر گه در مقام میفرماید حسن تو مرا که
 جان ری زبری که خواهی و خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید عشق بالا کفر و دین دیدم و بر
 از شک از یقین دیدم و کفر و دین یقین شک چاره همه با عقل بنشین دیدم چون که ششم عقل صدق
 چون گویم که کفر و دین دیدم و هر چه هستند سزا راه تو نازد سزا کندی همین دیدم و غریزی میفرماید
 لا و هنوز آن سزا فرود می آید باز کشنده حیرت کیست همه و بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا آنکه این
 شرف سازند و حصول ایمان حقیقه بعد از کفر حقیقه که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوبان در ایمان
 است و مقام دعوت کمال متابعت حضرت جفا شریعت علی الصلوة التام که ادعوی له بعد علیه صیرة انما این
 و این مقام است که کفر و دین دنیا علی الصلوة و السلام این ایمان بی طلبند میفرماید اللهم اعطنا ایمانا صادقا و قلوبنا
 البصیرة کفر و کفر حقیقه که مقام حیرت است سزا میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر و التیر و التیر و التیر
 است اینجا علم و عین حجابی که می آید مشعر طوبی لایاب النعم نعمها و للعاشق المکین ما یتوجه بها
 است که التیر که جذب این عزیزان و دین و دعوت است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسید و همین عبارت
 ایشان منسوبی حضرت ائمه التیر که عذ و حصول آن توجه بوجه حاضر است که قیوم چهار موجود است و هم
 و در محلا و آن نبود و دیگر که سزا در آن ری طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه حیرت دایمی میخورد و آن چند
 از حضرت خواجه بطلیمه نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسید و چون ایشان قطب شاد وقت خود بود
 از برای حصول این قسم جذب نیز طریق و ضم کرد و در آن طریق در حجاب خانوادگی ایشان بطریق علانیه مشهور

در عبادت ایشان قلم نمیشود که از طبق طریق علی علیه السلام است هر چند حاصل این علم با حضرت خواجہ نقشبند است
 اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن شیخ حاجه علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارها و بحق که این طریق کبریا است
 است اندک این طریق نافع تر از بسبب یاطرق دیگر است تا از نوبت خلقک مشایخ خانوادہ علانیہ و احاریرہ
 باین دولت خطیبی بر میزند و بطالبان ازین راه تربیت میفرماید حضرت خواجہ جارا را بنده دولت عظمی
 از حضرت مولانا یعقوب چچر علیها الرضوان که از خلفای حضرت خواجہ علاء الدین رسید است نوع اول
 از جنده که بخدمت صدیق ضی الدین است نسبت طریق علی را از برای حصول آن موضع است و آن طریق
 و قوت وحی است و سلوک که بعد از حصول این جنده تحقیق میشود و هم در نوع است بلکه انواع است نوعی است
 که حضرت صدیق ضی الدین علیه از آن طریق بمقتضی پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلا
 و السلام التمجید نیز از همین خانه جنده بر همین طریق رسیدند و حضرت صدیق ضی الدین علیه بحجت کمال خلقت
 که با سرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر صحاب خلوان که با علم همین باین خصوصیت
 طریق مخصوص گشته اند همین نسبت جنده و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسید و چون
 والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق ضی الدین است نسبت با علم این هر دو فرموده اند و لدنی ابوبکر
 مرتین و چون حضرت امام از اب کرام خود هم نسبت جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جنده بر
 با سلوک ایشان جمیع فرمودند و باین سلوک بمقتضی میسند و فرقی نیست هر دو سلوک است که سلوک حضرت
 امیر رسیده افاتی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق مفاقی چندانی تعلق ندارد و بان بسیار که لقبی از خانه جنده
 گنده باشند و بطول بسیار نیده و سلوک دل تحصیل نمائید و در آن غلبه بحجت لاجرم حضرت امیر را بر این
 علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلعت السور علی الصلوٰۃ و السلام پیدا کرد و قال علی الصلوٰۃ و السلام است
 لو کنت تتخذ احد الصلوات اتخذت ابابکر جلیلا و حضرت امام علیها رجا سیت جنده که کتب آن بحسب است و در
 سلوک فانی که در مشاطوم و مشا است نصیب و افزای بحسب و معرفت حاصل کونند بعد از آن امام این نسبت
 مکه بر این طریق و ولایت سلطان اعدا فین قدس الله تعالی سر میبردند گو این بار امانت را بر پشت ایشان
 مانده اند تا بعد بجز باهل آن بر نهند و توجه شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن امانت بان نسبت
 مناصبت ندارند و درین تحمل نیز حکمتها است هر چند حاملان ازین نسبت تقلیل نصیبی اما این نسبت را

سید

از افراد آن بزرگوار نصیب فرست شما نوعی از سزا که درین نسبت مندرجه است از آنرا اول سلطان العاقبت
آن سکه بعد از آن از حسن حاجت میزد و از موش میر و بعد از آن تدریجاً رو با ستار آرد و با عتبات علی بن
نسبت در باب صومند میگرد و در ظاهر صومند و در باطن سکایین بیت و در بیان حال ایشان است
از درون شوکتها و از برون بیکان و موش و از چینی بیابوش کم میجو اند جهان و علی بن ابا طالب هرگز
نوزی و اگر نفته تا با بل خود رسید و آن عارف ربنا حضرت خواجه عبدالحق مجدد است که سر حلقه سلسله
خواجا است قدس الله تعالی اسراریم در آنوقت با از این نسبت علی بن زهره راوت گرفته در عرض ظهور آمد بعد از
ایشان این سلسله جانب سلوک فاقی باز مخفی شد بعد حصول جذب بر آسمان و دیگر سلوک نمودند و در پیله
کردند تا آنیک حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر و الا قدس عالم ظهور کردند آن نسبت با خجده و سلوک فاقی
باز ظاهر گشت و آن هر دو جهت جامع کمال حضرت و محبت کشند با وجود آن کیفیت جذب دیگر که از راه معیت
نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب فرمایند چنانکه ایشان عینی خدمت
علا و حاجتی والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذب و سلوک فاقی شرف گشتند و مقام قطبیت ایشان
رسیدند همچنین خدمت خواجه محمد پیرا انکمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات
ایشان فرمودند که هر که میل یدان من بکند محمد را به بیند و نیز از ایشان سفوف است که به فرمودند و مقبول بود
به با والدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پیرا با وجود این کمالات نسبت فرودیت مولانا عارف بود که
است در آخر حیات خود عطا فرمودند و علیه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلب گشت و الا در کمال کمال
درجه علیا و نسبت حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از او میسوزد و مولانا عارف
این نسبت فرودیت را از مولانا به والدین که پدر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فرودیت
را تمام بود یعنی است شیخ و همچنین دعوت کار بخار و دیگر آن نسبت با نسبت قطب است و اما دعوت
دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید اگر نسبت فرودیت غالب است یا رشد و تکمیل در صورت
والاصح آن در نسبت و در عتلا است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش با کعبه یا عتبات است و تقدیر
درجه علیا و مقام دعوت خلق خدا این در نسبت است هر چند نسبت قطبیت ایشان نیز تمام بود دعوت
کفایت میکند اما این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان اشافی در این قضیه است نسبت

وافر اخلاق و توفیق علیه ایضا فی حقیقه البقاء و بانی و کس متعاشده بود و این منزلت متشرفه گشته نسبت
 قطیعت ایشان از شیخ سمرقند منقطع حاصل شده بود و نسبت فرودیت از شیخ محمد قصاب بخان کس که فی الحال
 مردم میدانند که آن بزرگ سر می نامند من برید محمد قصاب نسبت فرودیت را غالب ساخته نسبت قطیعت را فرودیت
 کرده در حقیقت آن مردم دانسته است بعد از ظلمت حضرت خواجه شمس بنده چراغ این خاندان بزرگ حضرت حلال
 احزاب و در جذب خواجها را تمام نمود و متوجه سیر فانی گشتند و اهرام سیر را رسانیده به آنکه در رسم در آمدند و در
 و فنا و لان پیدا کنند باز بخارج جذب و در اهل هند و استیلاک و منجمال خاص همین جهت پیدا کرده و بقا هم در همین
 یافتند با بحکم شان عظیم و در محبت و شهنشده و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهند ایشان از این مقام شرف
 اگر چه در علوم بود هر طرفه خیر چنین تفادوت پیدا است یکسان قفا و تهاترات توحید وجود است و عدم آن
 و همچنین است اینک امور که مناسبت جمیع مذکور از من لاجل حاطه و السران و لمعیت الذاکرات و شبهه الوجود
 فی الکثرة مع خفا الکثرة بالکلیه بحیث لایرجع کلیته اما علی الساکل صلا و شأن آنکستخلاف العلوم الی غیر
 علی البقار الذی بعد الفنا و المطلق فانهما نیست که الکیبل علوم هم مطالبه بقیه علوم بشری نیست بجز محتاجیه
 التعلیمات و الکفایات و الاصوله و الاوجه با بحکم ابقا نیکی و جهت جذب است هر نوع جذب که باشد از سکر و غیره
 و در صحنه آمدن بعد با وجود بقا اناری باقی رجوع نمائید و اشارت با و منجلی قدمه در جذب و غلبه است و غلبه
 محبت را سکا لایم است پس هر چه سکا زوی متشکله شود پس با علوم آن نیز سکا را بشیر کند کا القبول چون
 الوجود فان بنا علی کماله و غلبه الحیث لایرجع کلیته لایرجع فی نظر الوجود با حکم تفریق ما سواه و اگر بنحو
 شهو محبوب با غیر شهو ما سوا را در غلبه و حکم بود و در غلبه و در غلبه و در غلبه و در غلبه و در غلبه و در غلبه
 فتا و صحو و سید و معرفت سکا را در موضوعین در غلبه نیست آنچه از ساکنات حالت فنا گشته بود و هر چه
 اما منصف بزرگ اصل و هم المعنی بالتقاریر بالبدلیه با جار و در علوم شان بگردان حال بنا شد پس علوم ایشان
 مطابق علوم انبیا باشد علیهم السلام و استیلا و البرکات الی یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام که حضرت
 خواجه نسبتی را با ما دینی خود که ما را بحال خیر بود و در وجههای توبه و شهنشده منقطع کرده بودند و ما
 قطا فبا عشر که آمدین ایشان بر بود است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را فیضی فرمود
 نماید شریعت و نصرت دین ایشان را از نجا بود و شکر از احوال کلام و ایشان بالا مذکور شده است بعد از آن

عنه

احوای طریقت این بزرگواران و شاعت ادب ابن عزیزان علی الخصوص ممالک هندوستان که اهل آن
 آنکه کمالات ایشان بهر بود و در بطن پادشاه پناه میعارف آگاهی موبدالدين الرضی شیخنا و مولانا محمد ابراهیم
 سلسله معانی مستحق گشت خوشت که شمار کمالات ایشان نیز درین مکتوبی راجه نماید چون در کتاب ایشان
 در بیان بیغیوم گشت از جرات آن درین باب اتفاق نمود مکتوبی صد و نود و دویم مولانا محمد
 صد و ریافته در بیان مراتب توحید وجود و شهودی و معارف متعلقه آن بسم الله الرحمن الرحیم که هر یک
 رب العالمین فی الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیهم السلام و صحابه جمیع بدان رشک اندک که نشان تو حید
 محض را کثرت و مارتد مراقبات توحید است و نقل منی کلمه طیبه لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 بعد از تحمل تامل و تخیل اسطه استیلا سلطان خلیل است که اکثرین مراد است معنی توحید این معرفت و تخیل
 نقش بسته است و چون بحال حاصل معمول است هر آنکه معلوم است صاحب توحید از باب احوال است حجاب
 احوال را بقیع بنده او تمام قلب نیوقت خبری ندارد و علی پیش نیست بلکه علم او در حالت بعضی احوال
 و جمعی دیگر را منشا توحید وجود و کجاست محبت قلبی است که تدارک او کار و مراقبات که خالی از تخیل نیست و توحید
 اشتغال نموده اند و بجز وجهی با وجود سابقه غایت بقا تمام سببها اند و بجز بی بیار کرده اند و در مقام اگر ایشان
 توحید وجود ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوبی بود که اسوا محبوب را از نظر نشان مختص ساخته است و توحید
 گردانیده و چون ماسوا محبت را نمی بیند نمی بیند با جرم جز محبوب بود و نمیداند تا تقسیم توحید از احوال است
 و از علت تخیل نشاید تو هم پاک و مبر و اگر انجامه ارباب قلوب از نام مقام عالم بازگردد و از توحید محبوب ادب فرد
 از ذرات عالم مشاهده نمینایند و موجودات را در او سجا و حسن جمال محبوبی اندک که محض فضل خداوند جل
 از مقام قلب آمده توحید جناب من تعلق قلب کردند این معرفت توحید که در مقام قلبی شده بود و در ذوال
 سے آرو و هر چند و حاج حروج معروض نمایند خود را با معرفت بمناسبت تر یا نیز جمعی از اینها تاجی بنکار و طعن
 بر بند برار با آن حرفت مثل کون الدین البولکادم شیخ عماد الدین استیلا و بعضی دیگر را بعد از احوال غیرت
 نبغی و انبیا آن کار نیامد که تخیل را از انکار ارباب این معرفت شیخینا نماید و از طریق ایشان خود را در سید
 مانا و طعن رفتی مجال شد که ارباب حال او در ظهور آن حال تصدق و اختیار می شد بی اراده ایشان
 و ایشان نطق هر شده است ایشان تعلق جان از لیس آید معذرت باشد در اول المعن علی المضطر المعذور
 که در توحید

میداند که قوی نیست معرفت و دیگر است و در اینحال حالتی دیگر متحقق میسازد این مقام را کمال است یا غیر آن
 از مقامات شیار و محروم است قلیل البصاعت بی کمه ساریت یعنی توخید نماید در ضمن اقبات و از کارهای بی
 جد و جود نماید بعضی فضل از روی در ملازمت ولایت و افاضت پیاحقایق و معارف گاهی میبود لکن در
 شیخا و مولانا محمد آقا قدس الله تعالی عنهما لایق از تعلیم فکر و توجه التفات ایشان مقام طلب بوده و در تبعیت
 کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و وقایق این معارف را انکشف ساخته و قیامتی
 در این مقام داشته اند از کمال بشنوازی این مقام قلب آوردند در این ضمن آن معرفت روز و ال آورده و
 بنام معدوم گشت تصدق از اظهار احوال خود داشت تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف و ذوق تجریم
 آورده اند از روی سخن تقدیر و مختار توحیدی که از بعضی اولیای الهی ظاهر شده اند در اینحال آن در مقام قلب
 باشند پس بعضی ایشان از این راه لاحق میشوند این چنین نیز در آنوقت رسائل و معارف توحیدی نوشته است
 آن نوشتهها را بعضی از آن منتشر ساخته اند حجم آنرا تسع و اثنی عشر سائل سبحان خود گفته اند و بعضی قوی لازم
 که از آن مقام گذرانند طایفه دیگر از ارباب تعجیلانند که بهتلاک و ضحالیان مشهور خود و در جاتم پیدا کرده اند و
 ایشان نیست که در مشهور همواره بعضی معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و بعضی از آن خود
 کفر میدانند و نهایت کار و در ایشان فنا نیستی است مشابه را نیز گرفتار میگردند بعضی از ایشان نیز میدانند
 عدایا لا اعدوا باهتد میخوانم که برگزاول وجود و نبود ایشان از مقتضای محبت حدیثی و بی من تملک فانا بعباده
 ایشان متحقق است بمشور و زبر بار وجود و لمح آسایش ندارد چه آیش و غفلت است بر تقدیر و در مقام
 غفلت که گنجایش نیست شیخ الاسلام هر دو میفرماید یکبار که سعادت حق شجاعا غافل سازد امید است که انان
 اولر بنجد و وجود بشریت را غفلت در کاست حصه شجاعا و کمال گرم خویش هر یک از ایشان با نواز
 استعدا و ایامی که در اسلام غفلت از ظاهر ایشان از آن با و مشغول ساخته است تا آن بر وجود و ایام ایشان
 یا در جمیع ارباب و خصوص الفت داده و طایفه تصنیف کتب تحریر علوم و معارف شمار ساخته و گروهی بعضی
 سراج مشغول داشته و جمیع الهمی همراه سکا تا آن بصورت معرفت شخصی از غریبی مکرر پرسید فرمود و فلسفه
 از بار وجود خلاص شود و بعضی از علوم توحیدی وجود و مشهور وحدت در کثرت آرام داد تا از آن را سماع نمایند
 ازین قبیل است توحیدی که از بعضی اکابر شیخ نقشبندی قدس الله سرار هم ظاهر شده است نسبت این کمال

بر تیزه صرف می گشت بد عالم و مشهور و در عالم کار گذارند و معارف و اشیا و نباتات و حیوانات و معادن و سنگها و فلزات و غیره
 علمند و مناسبت علم توحید وجود و مشهور و وحدت و کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فخر الشیخ
 که مشتمل است بر بعضی علوم توحید و فخران نشان علوم آن کتاب مقصود از آن مآلف استیناس و لغت ایشان است
 ابانم و همچنین است کتاب فخر حاجه که در بعضی رسائل کلام کتاب فقیرات توحید یا فخر ایشان علوم توحید را
 در علمه و محبت و مشهور ایشان با عالم نیست آنچه ایشان از عالم و مینا نیز مشهور و مثال مشهور و حقیقه ایشان است
 که فخر اجال فخر است و از کمال محبت خود را در آن کتاب ساخته است و نام و در آن از خود و دیگران نوشته است همچنین که
 اگر فخر اجال با باز و هند و این یعنی در کتب با سوره انا علیها از خدا ساخته است ایشان نورانی فخر است
 کند و فی مابین ایشان فخر است در مجالس بیخام و مینا نیز در بیان علاقه و این عالم السنه و التفاتی پیدا
 که با او را می آید که این عالم بیخام و فخر است و فخر است و کلامی در مراتب ذرات عالم
 جهانی فخر است مینا نیز که در عالم نفس الامریه است این از آن کتاب نامیدن است
 و او با فخر است که در عالم با یکدیگر در بعضی امور مشترک دارند و بعضی دیگر اما توحید است و فخر است
 فخر خویش موری که با فخر است امتیازند و بعضی حکم و معانی از نظر مینا فخر است و او را می فخر است
 مشهور مینا نیز است با حکم است و یکدیگر مینا نیز است فخر است مینا نیز است علاقه مینا نیز است همچنین حق سبحان
 با عالم مینا نیز است حقیقت مینا نیز است اما مشابست مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 و عالم هم وجود مینا نیز است حقیقت مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 و قادر و مریست و بعضی افراد و عالم نیز مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 خصوصیت وجود مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 این قسم اخیر توحید است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 این مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 که همانان ایشان ازین طریق مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است
 بزرگواران مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است مینا نیز است

توحید

شکر و سپاس جا عالم را صحت شهود ایشان بمانند یاد مرآت عالم کرا جلوه میدهند یاد مرآت عالم از او بیرون
 تا اعجاز آن بختیغیف یابند و نشان این هم اخیر توحید این حقیر را بطریق گفت و ذوق معلوم بود همان وجه سزاوار
 میداشت لطفی باقیم داشت و دلها در مسائل مکتوبات همان وجه بکار وجه دوم را نوشته است و توحید سزاوار
 نخصه در آن ساخته است لیکن چون بعد از صحت ارشاد و سنجاق قیاد کاهی بقبر میرد باریک شریف مبارک و محروس
 و دلها اتفاق عبور افتاد و روز بعد زیارت نماز شریف ایشان رفته بود در آنجا توجه بجزایرت برکالتی تمام نمود
 روحانیت تقاریر ایشان را هر گشت و از کمال غریب نمودار نسبت خاصه نمود که حضرت خواجه احقر ضوی
 رحمت فرمود چون آن نسبت و خود یافت بضرورت حقیقت اینها معلوم و معنی را بطریق ذوق می یافت
 گشت که نشان توحید وجود و ایشان نخبه قلبی و غایب محبت نیست بلکه مقصود از این معرفت تحقیق است
 است تا مدق اظهار اینها شنیدید یا ما چون بعضی مسائل آن وجه سابق مذکور شده بودند در وقت اول
 از آن توهم فساد که از این بیان تقصیل این دو کار لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است این
 توهم بان فتنه انگیزی در کار گذریده که این توهم در بعضی مطالب قبیل الارادات باعث فتور احوال ایشان گشت
 بضرورت مصلحت و اظهار این قسم توحید و دیدار برای استشهاده و ذکر آن واقعه نیز سنا و نسبت و تخریر او در وقت
 از مخلصان رخ اجاب نقل کرد که میفرمودند در میان آنکه از خطا گوشت باقی چیدستی و اینها نیز چندین است
 است که ساحت خود را غافل سازیم این سخن بود کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبید کج که از مخلصان
 خواجه است نقل کرد که حضرت خواجه قبیل ایام صحت میفرمودند که ما را به تعین بهترین معلوم شده است که توحید
 کوچنگال است مشاهده و دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانم اما بنقسم تعین اکنون بطور آورده است این
 نیز مفهوم میشود که در آخر کار شرب ایشان توحید یا نسبت نه است در اعتبار حال اگر انقسم توحید نام ظاهر شده
 باشد یا که نیست بلکه بسیار از شیخ را در ابتدا آن قسم بطور آورده است و با خبر کار از آن آمده اند الا بعد از آن
 وصول تمام بعد بقیه بن طریق حضرت خواجه نقیذ بن طریق حضرت خواجه احقر از یاد کرد است و معلوم و معنی
 نیز از هر که جدا از غلبه توحید حضرت خواجه اول بعد از آن بنسبت باطنی اجداد ما و می خود است که این شیخ
 آمده اند و این فضا بسته که در بالا مذکور شد از لازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت
 اینجا ایقوت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقیذ اختیار کرده است و معلوم و معنی آن طریق که

بوی

معلوم طهر تزلزلت بیشتر نسبت از زندگی همین زمان ماسکه را که آن خراجت و لذت مستی تمام بیدار کرده اند
 سنا و عیب لعین هالظریق از سر افاده طلب نمود و اگر جنبه خاطریق اطری را بر تو سلطان حقیر تو چه میخواست
 بان نفاش و سیاحت چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده و در طریق کجبل هر دو کار
 و انموده ان افضل برید لیدیو تیه من ایشار و العود و افضل العظیم **س** او شایسته که غایت خویش بهر دو عالم
 یک گساخته **س** اگر او بر تو در پیرین و بیاید تو را بخواجه سبلیت مکن حکم و اما منجته که فحش است لفظی
 خفیل و در معرض تو آورده است جنبه او که طالبان حق از ان بهره مند گردند هر چند بیاند که منکر از ان غیر
 انکار نخواهد افزود و اما مقصود افاده و طلاست منکر ان از منجیت خارج اند و از منجم لفظی بر و ان افضل از ان و بدیه
 کثیرا بار با بصره مخفی نیست که از اختیار خطیرین بر مصلحتی فضیلت نظیرین بر طریق و کچرا نام می آید
 و کچرا نمیکشد **س** در راه شکر توان بست و توان در پنج انان بست و مکتوب صد بود و دو و هم
 بشیخ حمید و زانیت در بیان اقا بر ضرور بر بیان رفع شبهه بسم الله الرحمن الرحیم بحمد الله انوارنا بالهدایة
 النبویة و هدینا باخلاق المعطوفیة علیہ علی الصلوات و السلامات تمها و کلها و بدانکه سالکان این راه در حال
 خالی نیندند و بر بند می آید و اگر او در طوسه بهر راه بخند محبت ایشان از کسان این بند بود و مطلب
 خوانند رسی و هر آنکه در کار شود توسط یا می توسط تعلیمشان چنانچه شد ذکر الاهی و تعلق و در متن خوانند فرمود
 در بیان موصوفه نخواهند کرد و اگر برین راه حقیقا داشته باشد یعنی سوس ایشان بدولت فخرانند فرمود با کلمه
 خنایت ازلی جلساطه متکفل حال بن بزرگواران است سبکی ایشان را خواهند کرد و بلندستی من ایشار
 و اگر بر بند کایشان بر توسط بر کامل مکن شعراست پیر باید که بدولت جذب و سلوک شریف شده باشند و سبک
 فنا و بقا مستعد گشته و سیر اند و سیر عن لید بالند و سیر الاشیار بالند و بانصرم رساننده و اگر خیر
 او بر سلوک و مقام است و تربیت مراد ان فرموده که بریت احمر است کلام و در وقت و نظرا و شفا احیا و ابرار
 بر وجه ترفی و منوط است و نماز که جانها فزده بالثقا الطیف مر لوط و اگر اینطور صاحب لیت پیدا نشود و سبک
 منجرب هم مقدم است و تربیت ناقصان از و نیز می آید و توسط او بدولت فنا و بقا می بندند **س** همان نسبت
 بر شرف فرود و در زیر علی نسبت پیش خاک تو بود و اگر لغایت خداوند جل جلاله طالع را با اینطور پیر کامل
 کامل و لالت فرمودند باید که در وجه ترفی او را منتقم داند و خود را تمام با سپارد و سعادت خود را در ضیاع و طایفه

کتب و اوراق
 کتب و اوراق
 کتب و اوراق

تفاوت نمودار خلاف ضیانت او نشانند بحدی که خود را با برضاک او سازد و خیر نوریست علیه علم الصلوات
و تکیه است با اولی که با این حد کم است کیونکه همه با جماعت بر بدانند که رعایت ادب و محبت و طهارت و نماز
از ضروریات این است تا راه افاده و استفاد و هفتوح گردد و در بدو نهی است لاجنبه للصحة و الاثمة للمجلس یعنی با او
و نظر لطیف و در معرض این آورده شود گویند من شایسته نیستم بدانکه طالع باید که روی او را از جمیع جهات
گردانیده و متوجه چهره خود سازد و با وجود پیر بے اذن و بفرمان او کار نبرد و در حضور او بغیر از التفات نماید
بکلی خود متوجه نیستند مگر بزرگتر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز در حضورش نشیند و حضور او را بکند
نقل کرده اند از سلطان نیوقت که در زیر شمشیرش او ساه و بود اتفاقا درین آنما ان فی زیر التفاتی سجان طاهر
خود کرده بدانرا بست خود دست میساخت در اینجا نظر سلطان آن وزیر افتاد و بدید که بغیر از متوجه است
بزرگان گفت که این بضم نمی توانم گویم که تو وزیر من باشی و در حضور من بندگانم التفات نمایی باید بدانشید
هرگاه وسائل نیار و نیز ادب قیقه و کاسیت و ساکن اصول لمدار بر وجه تمام و کمال رعایت این ادب را بر
خواه بود و در میان آنکه بجا نیستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد و بر دستک او ایستد و در متوضی و طهارت
نکند و بطرفش صلوات تعال بخندد و در حضور آن شخص در و طعام تناول ننماید و بجنس سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد
و در ضیعت پیر در جاکا دست یازد و نکند و براق درین باخواب بیندازد و هر چه از پیر صادر شود و از اصول باشد
اگر چه بظاهر خوب باشد و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کاسیکند باین تقدیر عمر من انکجا نشیند و اگر
در بعضی صورت الهامش خطا راه یا در چه خطا الهامی در نگاه خطای اجتهاد و بیست ملاست و غیر اصل بر آن مجوز است
و اینها چون این را محبتی پیر میرسانده است و نظر محبتی چنان محبوب و مشوق و منسوب است بدین علم فضل
مجال نباشد و در کلمه و خبری اقتداء بیکند چه در خوردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردان نماز را بطرف خود
او اگر در فقه را عمل و باید از فقه و در آنکه در سر آنکار است فایده است از اینها و بستان تا شامی
و هیچ عرض در حرکات و سکناات و مجال ندید اگر چنان عمر من تمام چه در اول است زیرا که عمر من را بخیر از دنیا
نتیجه نیست و بی سعادت ترین همه ضلایق محیب بین این طائفه علیه است بخانان سجده عن رب البلاء و طلب
خلاق در کلمات از پیر خود نکند اگر چنان طلب بطریق خوطر و سادس باشد پیشتر شنیده که موی از عمری عمر
طلب کرده باشد بخیر طلبان کفازند و اهل نماز معجزات از پیر قهر و کین است و بوی خستیت بی دل بردن است

موجب میان نباشد مجزات و بوی خرسیت کن ضد صفات و اگر تبه پیدا شود و خاطر از لایحه نوحه و عرض مایل
حل شود و تصدیق فرمودند و هیچ منتقصت را بجناب پیر عاید سازد و واقعاً که در مدلهای پیر پنهان ندارد و تعمیر قلم
از طلا کیند و تعمیر بیکر بطالب نکشتن شود نیز عرض نماید و صواب خطارا از وجودی و برکتشوف غوزنهاست
منه که حق باطل بین دما متر جست و صلواتی خطا محتاط و بی ضرورت و بلیه افن از نو جدا نشود که غیر و راری
کزین پنهان است و او از خود آرا باز او بلند نکند و سخن بلند با او نکند که سورا و دست و فنی و فو و جیکر
آز او سطح بر تصور نماید و او واقعاً باینکه فضی ز شاخ دیگر رسید است آخر انیز از پیر دادند و باید که چون پیر
و فیض است فینن حاصل از پیر ناسیب جدا و خاص مرید بلام کمال شیخی از شیوه که هیبت افاضه از خطای پیر شد
و مرید رسید است و لطیفه از لطایف پیر که ناسیبان فیض را در و دست است آن شیوه ظاهر است و سنا بر سطح است
مریدان لطیفه از شیخ دیگر خیال کرده است و فیض از آن است این غلطه عظیم است هفت شی از اولت در تمام کمال
و بر عتقاد و محبت پیر تقیم دارد و جوهرت سید الشریع علیه السلام است که استیجاب اطین مگدا و شغل شود
بجو بلیه افنی بخانه رسد و اگر مرید در نهایت بعضی از آداب خود را تصدیق داد و در ادبی یعنی نزد او رسیدیم
نماند از عمد و بر پایه معیوس است اما از طرف تنصیر یا جاوست و اگر عیاد ابا الدین سجانه خایت ادا کنج و فو و
تهدیم ندان از بركات این بزرگواران محمود است هر که را روی به پیر داشت بدین روشنی رسد و شایسته
آری شود که بیکر است توجیه پیر بر توفیق و بقا برسد و راه الهام و طریق فیه است بر و طاهر شود و پیر از اسلام دارد
و بحال و گواهی بآن مرید را برسد که در بعضی امور آنگاه به پیر خلاف کند و بقتضا الهام نمود عمل کند از غیر پیر
خلاف آن تحقیق بود چه امر در وقت از لایحه تقلید برآمده است و تقلید و حق وی خطاست یعنی که صحیح است
پیر صلا اند علی علیه السلام صلوات است ایام و امور اجتهاد و در حکام غیر از آن هر خلاف کرده اند و در بعضی از
صلوات صحیح است صحابا هر شده است اما لا یعنی علم او اب الجلم پس علوم شد که خلاف پیر مرید را بعد از رسیدن به کمال
مجزرت و از سوی ادب برست بلکه اینجا همین ادب است و اگر صحیح پیر علیه السلام صلوات است ایام که بحال
او بر پیر از غیر از تقلید او دیگر نیکو نه اما مرید پیر را بعد از رسیدن به اجتهاد و تقلید به حقیقت خود را
عند خطاست صلوات است حاجت را خود است نه لایحه چندین فعلی نه است از امام ابو یوسف است تا عتبات
فیه صلوات لقرآن شسته شسته شده باشی که تکمیل صناعت تملاتی نگار است اگر یک فکر مانندی باو پیدا کنی

نخوی که در زمان سیوسه بوده است امروز با اختلاف اروتلاح اظهار شده صد زبانی و کمال یاد کرده است
اما چون بنار او نهاده است فضل او درست افضل از تقدیم کنیکر کمال انبهار مثل مسته کمال المطالبی
اولم خیر لم آخرکم حدیث نبویست علیه علیه الصلاة والسلام تدیسیب الفیض شیه بعض المردین بدانکه
گفته اند شیخیه و میبیت احیاء امانت از لوازم مقام شیخیه است مراد از احیاء امانت روحی است نه جسمی
مراد از امانت امانت روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که مقام ولایت و کمال سیر
و شیخیه مقدمات آن است چنانچه متکفل این دو امر است پس شیخ را از این احیاء امانت چاره نباشد یعنی شیخ
و میبیت بقی و فیضی احیاء امانت جسمی را منبسط شیخ کاری نیست شیخ مقدمات حکم گاه با وارد هر کس که با
مناسبت در رنگ حسن و خاشاک سعید و وسود و نصیب خود را از وی هتفا نماید خواری و کرامات
از برای جذب میدان نیست مراد آن مناسبت معنوی منجذب میگردد و آنکه با این بزرگواران مناسبت
از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه نیز از عجزه خواری و کرامات بیند او جبل و البواب است شایسته
باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار وان یوکل تیدا یومنونوا بها حتی اذا جاواک سبحا و لو کان لقلوب
الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الا ولین و السلام مکتوب صدق و قد سلم شیخ محمد تبری صدق و یافتر
در جواب سوکه که پرسید بود علی مع الصدوق و حدیث نبوی علیه علیه الصلاة والسلام آمده است و الیوم
خفاری نیز همین گفته و چنانچه باشد پرسید بود که قدسی ندره علم رقیبه کلن لی الله حضرت شیخیه علی القادر
و دیگری نیز همین گفته حقیقت این حاله حقیقت و پرسید که مراد از ولایا که قدم ایشان بر گردان انبیا
بود اولیا ربان حضرت یا مطلقا احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال شده بود
بود و آن شیخ و سرگردید یعنی است که دوستان حق جل جلاله و اوقاد و ایا و فرماند را راجع با و
که حضرت رسالت پناه علیه علیه السلام و تسلیمات فرموده است لی الله صدوق و حضرت ابو ذر غفاری
نیز همین گفته و حضرت میلان می الدین گفته که پایی من بر گردان همایا و دیگری نیز همین گفته است گاه
بر این دو لفظ موعود مایش و غمایت نموده نویسند که این دو سخن چو چینی دارد و در این دو صوفی است
شده تمامی را و خفوشه که ترسیب پنجم این غریب باشد ارسال نماید خود و این فقیر در مسائل خود
است که اکثر و با وجود هم ترا وقت وقت نامور بود است و انوقت در حین احکامنا زبوره است

سراج المؤمن شنیده باشند و از حیوان کمال شاهدیت عملی اثبات این مطلب ابو ذر غفاری بولادت
و تعینت نیز باین دولت مشرف شده باشند چه کمال تابان انشور در از جمیع کمالات و علیهم السلام
و استیانت بطریق وراثت نصیب فرست و خط کمال آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدسی نه علی رقیبه
کل جمیع الاولیاء ولی صاحب عارف کرم دیدم بر ابوالنجیب هر دو است که شعر عجب مذکور است
در بدایت احوال به صراط قبا یی سکر صدویافته اند و در لغات از شیخ حماد و یاسن از شیخ حضرت شیخ
نقل کرده است که او بطریق فرست فرموده که این عجز را قدمیت که در وقت دی برگردن همه اولیا خواهد
و هرگز نماند موش و با آنکه بگوید قدم نه علم رقیبه کل علی المد و هرگز نماند از انگوید همه اولیا برگردن
حضرت شیخ در این کلام حق اند این کلام خواه از قبا یی سکر از ایشان سر سر زده باشد و خواه مامو باشد
بناظر این کلام چه قدم ایشان برگردن همه اولیا را نوقت بوده است و جمیع اولیا را نوقت زیر قدم
ایشان بوده اند لیکن بدینست که این حکم مخصوص بان اولیا آنوقت است اولیا را تقدم و اما خزان حکم
خارج حیا که از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت دی برگردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که
بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبدالمدنیاریت او رفته بود مذکور آن غوث بطریق فرست
در شیخ گفته کسی نیم ترا در لب او که منبر بر آید و میگوید قدسی نه علی رقیبه کل علی المد و می بینم اولیا
وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اعلان اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که حکم
مخصوص بان اولیا را نوقت بوده است و در اینوقت نیز اگر کسی را تحسینا و تعالی حیم مینا عطا فرماید مینا
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیا را نوقت زیر قدم وی انداخته و زنجیر او را اولیا را نوقت کرده
در اولیا را تقدم میگوید چگونگی بود که شامل صحاب کرام است که یقیناً حضرت شیخ فضل اندو در اواخر عمر
چگونگی باشد که شامل حضرت محمد است که آن سر و صدی و علی الصلوة و السلام بقدم او بشارت داده است
ذات را بوجود او بشیر ساخته و او را خلیفه اند فرموده و همچنین صحاب حضرت عیسی علیه دنیا و علی الصلوة و السلام
که انبیاء الوالغرم است از سابقاتند و به طاعت این شریعت ملحق به صحاب خاتم الرسل از علیهم السلام
از بزرگی تا خزان این است توانم بود که انشور فرموده باشد علی الصلوة و السلام لایزال و هم خیرم
آخر هم با حجه حضرت شیخ عبدالقادر در ولایت شان عظیم است و در جلیلی است ولایت خاصه محمد زین العابدین

از جوانان و صاحبان حضرت شیخ عبدالقادر فرموده است این کلام را از آن کلامی است که در دست است ام

صاحبها الصلوة والسلام ولحمية از راه سربقطة آخر رسانیده است و سربقطة آن ابره گشته از اینجا که توهم کند که چون شیخ سربقطة وارثه ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت محمد نوح جمیع ولایات انبیا است علم بنیاد علم صلوة و حمیات زیرا که گوئیم سربقطة ولایت محمدیت که از راه سرجال گشته است چنانکه گذشت سربقطة مطلق آن ولایت تا فضیلت لازم آید یا آنچه گوئیم سربقطة مطلق ولایت محمدیه بودن مستان فضیلت نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و در اشت پیش قدم بود و در فضیلت آن کمالات وراثت باشد جمیع از مردان حضرت شیخ عبدالقادر در حق شیخ غلبه بسیار فرمایند و در محبت او فراط بگیرند و در رنگ محبان مفطر حضرت امیر کرم الله تعالی و چه از نحوای کلمه و کلام اینجا مفهم میشود که شیخ ایشان از جمیع اولیا را مقدم و ما آخر فضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوة والسلام معلوم نیست که دیگر بر او حضرت شیخ فضل نهدین از اولیا محبت است اگر گویند الله ظو خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است آنچه ولی بظهور نیامده پس فضل و را باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بفضیلت ولالات ندارد تواند بود که بود که چیزی جز از وی بظهور نیاید فضل باشد از آن کس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ شریفی در عوارف بعد از کرامات و خوارق شایخ فرموده است کل بنده را سبب الله سبحانه و تقدیر کاشف بها توهم و طبیقی قد یحون قوق هملازلان کیون الهی فی علی لان بده کما القویة لیلقین و من سخر صرف اللیقین لاجابة له الی شی من بلوکل هذا کلامات و دون ذکر آیه من تجوز الذکر فی نقله خود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق و دلیل بفضیلت ساقین رنگ است که کس کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل بفضیلت او سازد بر حضرت صدیق ضعیف الله تعالی عنها ک الله فضل مناقب وی بظهور نیامده است ای برادرش بنو خوارق عادت بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جلا سلطانه کذبات و صفات و افعال چه جن و علا علو دار و در اول ظهور نظر محصل است و خلاف متعارف متبادر است که بنده را حاضر و در ابان همانرا ساخته است و نظر کشف صوم مخلوقات و اخبار از منبغیات که عالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص آن جن است که باب معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مطلق است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی محال است نوع اول نیز داخل علم علامت است و اعتبار دارد که با اولیا خود مخصوص ساخته است و اعتبار در آن شرکت ندارد و نوع ثانی نیز در عوام ضالین معتبر است و در نظر ایشان معترف و محترم است چنانچه اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از ادانی او گریز نمایند

و بهر طریقی یا بس که او ایشانرا تکلیف نماید طبع و مستقار و اگر در مذکر مجربان نوع اول از خوارق نماید و
 اگر اتم نیست مگر خوارق نزو ایشان منحصر در نوع ثانی است و اگر اتم نباشد مجربان مخصوص کشف
 مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان نیز بخیر و ان علیک باحوال مخلوقات حاضر یا غایب بگویند
 اگر تم شرفت و کرامت در وجه حاصل است بلکه این علم شایان است که چهل مبدل گردد و انسان از مخلوقات
 احوال ایشان حاصل بدو معرفت و بسبب است تحقیقا و تقدس که بیشتر است و کرامت نزو او است و باغز او
 احترام شایان است بری نهفته زرد و دیور که شمه نماز بدو سوخت محض حریت که این بود جمعیت بود
 قریب ما فزنا ما قال شیخ الاسلام الهروی و امام الاقمار فی منازل اسرارین و شارح الذی ثبت عند
 بالتجربان فرسته اهل المعرفة انما هی فی تیسریم من اهل الصلوة العبدین و علامین الصلوة و یرون اهل الاستغفار
 الذین شغلوا بالعبادیه سبحانه و صلواته حضرت ائمه فیه فرسته اهل المعرفة و اما فرسته اهل ریاضه با
 و الخلو و تعقیقه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی فلیهم فرسته کشف اوصاف و الاخبار بالمغیبات
 بالحقه بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم مجربون عن حق سبحانه و اما اهل المعرفة فلا یستغفرون علیهم
 معارف تحقیق الی لکن اخبارهم الا عن اصدق ما کان لخالق الی عالم الکریم اهل لقطه عن الله سبحانه و شرفان
 مالت علیهم الی کشف اوصاف و الاخبار عما غاب عن احوال مخلوقات فظنوم و عقده و انهم اهل لقطه
 ما عرفوا عن کشف اهل حقیقه و اتموم فیا یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان مولانا اهل الحق کما یقولون
 عن احوالنا و احوال الخلق و انما کانوا لا یقرون علی کشف احوال الخلق فکیف یقرون علی
 کشف امور اعلی من نوره و کذبوم بهد القیاس انما سمیت علیهم لانا صحیح و لم یعلما ان الله تعالی قد
 مولانا عن الاخط الخلق و خصم شغلهم عما سوا حایه لهم و غیره علیهم ولو کانوا من تیرین الی احوال الخلق
 الحق سبحانه و قد یأی اهل حق اذ التقوا اذ فی التفاسیر کشف اوصاف و کرمها بالیقین غیر هم علی و اگر با
 الی شیبته اهل المعرفة و هی الفرسته فیا یخلق با حق سبحانه و القرب منه و اما فرسته اهل اصفاء و نجابین
 لم یعلقین بالخلق فلا یعلق نجیبا بحق سبحانه و الا القرب و بشیرک المسلمون انحصاری الیه و سائر الطوائف
 فیها لانا لیست شرفه عند الله سبحانه فیتخص بها الهامه مکتوبه و و صود و فود و حصارم بخیر و
 که صاحب علم ظاهر و معارف اسرار باطنه اندی الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت و بیان یافت

بصفتان تا نیز واجب الوجود و تقدس تعلق دارد و تحقیق سبب تعلیق است انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات
 و سبب تعلیق است سائر خلائق بحقوق جزئیات با کل خود و عدم حوازا انتقال جزئیات بیکدیگر بسوگلی دیگر
 فرق میان تجلی و ظهور و انبیا و اولیا و علیهم الصلوٰت و التسلیات و در بیان حصول وصل عریان مگر آنکه
 با وجود توسط انبیا علیهم الصلوٰة و التسلام و در تحقیق الفاظ محمود و تحلال که در عبارات متناهی قدس را هم در
 اندو میانسبب لک صفات تا نیز حقیقت واجب الوجود و تقدس که اول شان صفت مجبوت است و در حقیقت
 صفت تکوین قسمند قسمی است که تعلق آن با عالم غالب است و صفات آن بخلائق بیشتره کالتکوین و اینها
 که جمیع ازل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و این
 از این صفات حقیقیه منزه است علیها الامتزاز و قسمی دیگر است که اضافه دارد و اکثر از رسم سابق کالعلم و
 فالاراده و سهم و لیس و الکلام و قسم ثالث اشکال اقسام گفته که از سایه وجه عالم تعلق نیست و از حجاب نیست
 ندارد و کما حیوة این صفت ام حسیه صفات است و اصل هر اینها و سبق کل اقربا بین صفت صفة لیس است
 که سبب تعلق خاتم الرسل است علیه علیهم الصلوٰت و التسلیات آنها و صفات دیگر سبب تعلیق است خلائق دیگر است
 و چون هر صفت باعتبار تعلقات متذکره جزئیات دارد مثل تکوین که از انبیا اعتبار تعلقات است نمی تخلیق و در
 واحیا امانات جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود سبب تعلیق است خلائق آموه
 و هر که سبب تعلق و کل آن تعلیق است و دیگر که سبب آنها جزئیات آن کلی است تا بعد از آنس خواهد بود و در قسم
 او زندگانی خواهند نمود و از اینجا است که سبب میگوید فلک از زیر قدم محمد است و فلک از زیر قدم
 موسی علیه الصلوٰت و التسلیات آنها و الکما و چون این جزئیات را بطریق سلوک غیر قسم
 ملحق بکلیات خود خواهند شد و ظهور جزئیات شهرت کلیات خواهد بود و فرق باصال و جمعیت خواهد ماند
 و امتیاز توسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه باید و هر چه بنید توسط اصل مگر نیست گاه باشد که تابع
 از خصوص اصل متوسطند اما فی حقیقت اصل در میان تابع و شهود او حاصل است نه جایلی که ما شرف
 باشد بلکه باعث شهود و در رنگ صاف و جای نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج
 کرده تحت کلی دیگر در آیند و شهود الیشان شهود آن کلی دیگر شود و مثلاً جاحه که زیر قدم موسی انداختن
 زیر قدم عیسی و اصل شوند اما تو انبیا بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او آیند علیهم الصلوٰة و التسلیات

زیرا که رب محمد را با رب است و اصل جمیع ان کلیات پس نسبت بان جزئیات اصل الاصل باشد و این
 ترقی کو یا باصل الاصل است نه باصل که میان اصل نه است انقدر فرق در میان جزئیات و کلیات
 آنها خواهد ماند که جزئی را در اصل است یکے اصل خود که کلمه است و حاصل دیگر اصل الاصل و کلمه او را
 حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول مد صلی الله علیه و علی او وسلم در پی
 تعقیبات است و شهود دیگران در پی دره تعقیبات الا قبل پر دره بعین محمدی زینجا است که گفته اند تجلی ذات
 خاصه محمد رسول مد صلی الله علیه و علی او وسلم و تجلی دیگران در پی دره صفات الا قبل پر دره رب
 که رب محمد است که فوق جمیعها و صفات است سوا صفتة حیوة الکرکون که ازین بیان لازم می میشود
 سایر انبیا و علیهم الصلوات و تسلیما در پی دره مبداء بعین محمد است که رب است و اولی راست او که با
 زیر قدم او بنید علیه الصلوة و السلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سایر انبیا در پی دره رب لا با نیاید
 پس فرق در میان سایر انبیا علیهم الصلوات و تسلیما و در میان اولی راست او و علیهم الصلوات
 و السلام میباشد در جواب گویم که انبیا را سوا این شهود که در پی دره حقیقت محمدی است شهود دیگران
 است که از راه مسابو تعقیبات ایشان پیدا میشود و بالا صالته عنک ای مخصوصه خود را بر دیدن ای بصیرت
 گذاشته مشاهده بحیث میفرماید باید دانست که این دو شهود را نمینماید که هر دو معا تحقق میشوند
 بلکه با نییضه است که اگر ترقی که باصل الاصل برسد شهود او در پی دره حقیقت محمد است در رنگ عیسی علیه
 و علیهم الصلوة و السلام که بعد از نزول آمد دولت شرف خواهد شد و این ترقی بسیار است نزدیک
 باستعمال فضل عظیم خدا و بگو جلا طهاره در کار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی شریست و اگر
 ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود حقیقتة تحقیق نرسید شهود او در پی دره حقیقت مخصوصه خود است
 بدان و آگاه باش همچنانکه حضرت ذات تعالی و تقدس اعلی است از حقیقت تحقیق که بعد طی منازل ترقی
 وصول میشود و همچنین است از سایر حقایق کلمات نیز اعلی حضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره
 و وصول حصول میبویز و غایت مافی الالباب در راه حقیقت تحقیق وصل عوایست و در سایر طرق خود
 و مصلحات میسر شود و ما برین شوازنه استهای اصول عمالی حقیقت تحقیق که حقیقت محمدی است در میان
 مایل است اگر چه صاحب مصیبت نباشد و مانده متین خود در پی دره حقیقت است که مانده اطلاق تجلی ذات گشته

و اگر نه سایر انبیاء نیز با اصاله انذوات تعالی نصیب و امتان کمال ایشان است این بزرگواران علیهم
 علیهم الصلوٰة و التحیات نیز نصیب است اسوال هر گاه صفت سجوده فوق صفت لیل با شهادتین راه حقیقت
 احتیاق نیز تعیین صفت سجوده حایل آن مبین وصل عریان چون بود و تجلی ذات چنانست که جواب آن تعیین
 کالعبان است محو و تلاشی سیکر و در هیچ اعتباری و را در مرتبه حضرت ذات تعالی نیمانند هر خدا صفا
 دیگر نیز در مرتبه حضرت ذات اعتبار نیست اما استخانتا مرتبه ذات میرسد نوعی که تلاشی کردن بخلاف
 صفت سجوده اگر آنجا میرسد و تلاشی سیکر و در لیل العین حقیقت محمدی و سایر تعینات خلاص و دیگر دیگر
 اندر و ال بخدا و مرتبه انزوات بحال گشت بله رسیدن نبشی دیگر است و منحل گشتن و نبشی دیگر
 در عبارت لبعینی نشانی قدس سدا را هم که لفظ محو و محالان اقم میشود و از ان محو نظری است محو
 یعنی یعنی تعیین با آن نظر او مرفعه میگردد و آنکه در فضل الامر محو میشود که ان محو و زنده است جمیع ناقص
 این راه از ان لفظ او محو و محال عینی و البته اندر زنده رسیدن از ان محو و انزوات خردی کمال
 نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحات
 خواهند رفت و این کثرت در ان وحدت منحل خواهد شد و جمیع ازین زنادقان محو شد ان اقیامت کبر
 خیال کرده اند و از خسر و نشر حساب شرط و میزان نگار نموده اند و اما فاضل و کثیره من انسان کثیره
 از ان جماعت دیده که در مطلب دشمن مولانا عبدالرحمن حاکمی را قدس سره استشهاد می آورد
 جامی معاد و مبارک است و این ماد و میانه کثرت موموم و اسلام نمیدانند که مراد مولانا از این است
 عود و رجوع بوحده با اعتبار نظر و شهود است غیر از کیفیات مشهود ایشان نیمانند کثرت تمام از نظر
 ایشان مخفی میگردد و رجوع عینی وجود مگر کوزنمی بیند که از هیچ کلمه عجز و نقص امتیاز ایل نشده
 پس منضم رجوع وجود بوحده چه باشد و اگر رجوع بوحده بجز از موت خیال کرده اند که از نزدیک اندک از
 عذاب خردی نگارند و ابطال عوت انبیا مینا نیز علیهم الصلوٰة و التحیات آنها و اکملها اسوال بود
 از رسائل خود نوشته که فاسمی انضمام مضمون لایت محمدی است سنیان سخن صیبت جوابها تحقیق ماقدم
 معلوم شد که وصل عریان مخصوص لایت محمدیست و دیگر از راه هر چند حجب رفع شود اما از حیوانه و حیوانه
 شعر از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود که امیران از انضا که نهایت برایت است و علم

با نذره ان حیلوله بقیة بنیادین علی الخطان بقیة اطلاق تکلیف مطلق مجوز باشد بقای این بقیة را غیر از مجوز
 کیست که در یاجور از نهرا ان محمدی المشرک اگر یکی را این حدت نظر پیدا شود هم معتبر است مشایخ طیفات
 اکثرشان تاروم و سرخون کرده اند کم کسی باشد که از خنی سری گفته باشد تکلیف از خنی و آنکه در و یک
 انفع غوطه زده باشد و بهر فرزه از فرات ان سید و طلاص یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 والذو بفضل الخظیم سوال معتقد تو نیست که هر چه نبی را علیه علی الصلاة والسلام از کمالات حاصل
 کمال نبانان و از غیر تبعیت از ان کمالات نصیب پس از کم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و در
 انچه همان نبی در میان طایل است جوار حیلوله نبی در وصل عریان ضرر ندارد و چون نصیب است
 باصالة پس حیلوله که تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه فرغ متوسط که ان مقام
 مقام صالحت پس هم حیلوله باشد و هم وصل عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق صیبت که در ماده
 انبیا نبی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات وصل عریان تجلیه فات اطلاق میکند و در انبار و دیگر صلوات
 الله علیهم و تسلیما و علی بنیاد علیهم ان اطلاق تجویز نمیکند با آنکه حیلوله نبی را علیه الصلوة والسلام در هر
 ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمال نبانان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی ان اطلاق
 نیست چنانکه گذشت و در انبار و دیگر علی بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات اگر ان اطلاق تجویز باید باعتبار
 اصالة خواهد بود و چون بزرگواران باصالة قطع مناسبات فرموده حضرت ذات تعالی را نذره و کسانیت که
 حصول متوسط و معتد اصالة منافی ان اطلاق خواهد بود پس فرق و نه گذشت باید دانست که فرق میان
 و تبعیت در میان انبار و مقدم و کمال نبانان این است علی بنیاد علیهم و علی امهم الصلوة والسلام و تبعیت
 فضیلت انبیاست علی بنیاد علیهم الصلوات و التسلیمات و کمال نبانان است و تابع طفیلے سرخند نبانان
 اطلاق وصل عریان و تجلیه فات صحیح است و در معتوهان این اطلاق نیست اما طفیلے را چه یا که بمقتضی
 مساوات جدید چگونه مساوات میسر شود که ان مع ولت در وصل بر وجوه تم و کمال است و در تابع بوجه هم در هم
 است که این نسبت بعضی نسبت میناید و تابع را هم معتوجه میناید و لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و السلام
 است خود را هم چون انبیا نبی را بر او فرمود پس ازین بر بیان لازم آمد که حصول تجلیه فات مراد انبیا این است
 هم هم فضل شایسته را انبار که تجلیه فات ندارد فافهم فانه من منزلة الافلام و الصفات فان نذر اولهم است

سبحانه و الحمد لله بعد من حبیب محمد علیه و آله و سلم سؤال مقرر است که مقصود از افرینش فایده
است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران در نفس مجرد و حصول کمالات طفیلیه او نیند و تعجیب او بجز
علیایا میسر نماند لهذا در ذوقیامت ادم و من و نه تحت کوا او علیه و علیهم الصلوات خواهند بود و گفته اند
و صول سر سار انبیا علی بنیا و علیهم الصلوات و لیسجات بطریق اصالت است نه بطریق تعجیب و وجه آن
چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم از راه تحقیقت خود در حق تعالی است
بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیا و دیگران علی بنیا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز لیسجات از حق تعالی
خود بحضرت ذات تعالی شانه درین و صول تعجب نیست بخلاف متان که تعجیب انبیا از راه حقایق ایشان
که مناسب جلوه هر کدام است بمطلب یک بر سندا صلا در حق ایشان منقود است غایه مافی الایجاب این سخن
اگر چه با صلا باشد وصل عویا نه نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیمات بر این شمرده
گشته است پس ان چار اول فیضه که میرسد با تحقیقت اتصال میاید بعد از آن توسط او دیگران میرسد
و معنی تعجیب همین حصول توسط است پس ان صلا با بن تعجیب جنگ اردنیک با بدو ریافت تعجبی که در
ایشان گفته شده است و در این تعجیب است که سانی اصاله است کما فرموده فافرقا اگر گویند که در
عروج از مرتبه صفته حیوانه نیز نصیب کل است یا گوئیم که هست اگر گویند که بالانگور شد که نهایت صفت
ضمحلال تماشای است و حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کل ای تمام محو و تماشای چه بود و حال آنکه
تو در بالا گفته که نسبت حقایق از ضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که ضمحلال عینی با جماد
میرسد از جناب ضمحلال عینی چه در کار ضمحلال نظری کیفیت اگر چه درین ضمحلال مراتب متفاوت است
فانهم و الله سبحانه اعلم حقیقت حال اسلام علوم انبیا الهدی و الترم نشانه المصطفی علیه و آله و سلم
و التسلیمات آنها و اکملها مکتوب صد نو و پنجم بجای یوسف کشمیری صد و ریافته در بیان
نظر بر قدم و هوش روم و سفر در وطن خاوه و سخن که معلوم مقرره طریق علیه نقشبندیه است قدر
الله تعالی اسرارش انبیا باید دانست که یکی از معلوم مقرره طریق نقشبندیه قدس است که اسرارش انبیا
بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن است که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پس از آن قدم میل بفرق نماید که
خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را در ولین خود نماید زیرا که عروج برینها

اول نظر است بعد از آن قدم معلوم دنیا دید و چون قدم بر تپه نظر رسید نظر از آنجا برزید بالا می آید و قدم
تبعیدت آن نیز صورت میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند طبعاً القیاس اگر او نیست که
نظر باید که مقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از ترقی
قدم اگر نظر تنها نباشد کسی که از مراتب کمال غایت شود و با این روش است که نهایت قدم تا نهایت مرتب
استعداد و سالک است بلکه تا نهایت استعدادهایی که آن سالک قدم او است لیکن قدم اول با نهایت
و قدم نهانست پیچیدگی است و فوق مراتب این حد و اول قدم نیست اما نظر است و این نظر چون حدت
میدانند نسبت بهای و نهایت مراتب نظر آن نمی است علیه علی الصلوات و تسلیمات که آن سالک قدم او است
چه کمال لبان نبی را که از جمیع کمالات اوصیاست لیکن با نهایت مراتب استعدادهای سالک تبعید
اوست قدم و نظر و فطرت دارند بعد از آن قدم کوچکی میکند و نظر تنها صورت مییابد و نهایت مراتب نظر
آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر دنیا علیه صلوات و تسلیمات نیز فوق اقدام ایشان است
و کمال لبان نبی بزرگواران را از مقامات الطهارت ایشان نیز نصیبت آنچه آنچه از مقامات اول است
نصیبت است و فوق قدم تمام الانبیا علیه صلوات و تسلیمات مقام رویت است که دیگر از آن مقام
بافزیت است آنچه دیگر از آنست اما از مقام کمال لبان و از آن مقام نصیبت اگر چه رویت است
فریاد حافظ این همه خبر نیست و هم قهقهه غریب حدیث تجسبت به بر اصل سخن رویم و گویم که اگر در
انت که قدم باید که از نظر مختلف نماید بوجهیکه در هیچ وقتی از اوقات بقام نظر نزدیکیست زیرا که این
مانه ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر بر او داشته شود و گنجایش دارد و در وقت را در
رضن نظر را گنجه گنجه پیدا میکند و مجوسان تلکونه امتشاحل میکند و اگر نظر را بر قدم و دوخته شود
(قرابت بدین مراد است) بگنجه کلید و بجز که قرین دست و آن کلید نیست هوش و در غایت
کلید و این برای دفع فقر است که از افاق بجز کلیدمانه و دفع فقر الفس میاورد و کلیدمانه که در
این کلید است کلید فقر و وطن است و آن عبارت از سیر و الفس است که نشان حصول اندر این نهایت
البدلیت است که خصوصاً با نظریه علی است هر چند سیر و الفس و جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر
است و در طریق شروعا این سیر است و یقیناً در ضمن این سیر مندرج است و این اعتبار را که در نظر

عالی از راه ابدیت فی الزمان نیز گویند که پیش ما در و کبر چهارم که قرین این کلمات است گانه است کلامی
در ضمن است هر گاه سفر و وطن میرشد پس آنجن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه افان حجرة افضل است
این نیز بر تقدیر حق است که در ای حجرة را بر بست باشد و روز خامس و دوازدهم است پس باید که در ضمن تفرقه
استکمال و خفا طلب باشد و لطافت اجزاء محسوس و در اینهمه تحکلات تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتها
پس از اینها در کار نیست و عین تفرقه بحسبیت و در ضمن غفلت حاضر از اینجا کسے گمان بخند که تفرقه و عدم
تفرقه و جمعیت شش مطلقا مساوی است لایبایه مراد نیست که تفرقه و عدم تفرقه و جمعیت باطن این را بر
مرد و کس اگر ظاهر را باطن چهر سازد و تفرقه را از ظاهر نیز و فرم نماید اولی در طلب مبر و بقال الله سبحانه
تعالی انبیاء علیهم السلام و الصلوة و السلام و اذکر اسم ربکم قبل الایة بتبلیا باید دانست که در بعضی اوقات از
تفرقه ظاهر صیغه نبود که متعلق خلق او باشد و پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات سخن باشد اما تفرقه باطن
و قهر از اوقات سخن نیست اگر آن خالص از برای حق است سبحانه پس در حجاب و مسلم از برای حق باشد
چنانچه باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصفی دیگر از ظاهر از برای حق و در تفرقه خلق ماند و در اوقات تفرقه
چون که امتثال ما در حق است سبحانه ان نصف دیگر هم نیز از جهت گشت تعالی و تقدیر علیه چه بلام
مگر داعیه و مکتور و غیره و در کمال و در بیان بر اطلعت صفات حق جل جلاله نیز تفرقه متعلق این
باشیا بجزرت محدود و گوی خواجه محمد سعید سارک الله تعالی و القاه صدویات اجمالی در العین الصلوة
در اسلام علی سید سلیمان الاطهار بن حسین بدان سحر که الله تعالی که صفات و حجج جلاله در رنگ
فات او است چون در چگونه اند و هر با حقیقت اند شلا علم که اختلاف بسیط است که معنومات از
و اید جان یک اختلاف منکشف میگرد و کیفیت است کامل بسیط است که مقدرات اولی و آخرین از
ان بوجود آید دیگر یک کلام بسیط است که از ازل ابد جهان کلام گو است یعنی هذا القیاس بسیط
استحقیق و تعدد که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدرات پیدا شود نیز در آن مرتبه مفقود است یا معلوم و
حق از سبحانه انصفت علم و قدرت را با اشیا چه تعلق نیست این معرفت و اساطیر محفل است را با
معقول هر گاه مثل اینجی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیا معلوم و مقدر حق باشند چنانچه علم
او تعالی انبیا تعالی بخند و همچنین مقدر و باشد و قدرت متعلق نشود و بنید که در غیر تبار از اید ان حاصل

بلکه انهم کجالبش نملد و پیش از تغییر باقرت و اوافق ان نیست و موجودات شان از ابد و دلان ان حاضرند
 همان الح ضریر را هم معلوم میداند و هم موجود و همچنین میداند هم صبه و هم جان میداند و هم چیز هم
 همه میداند و هم میت و هم در بزم میداند و هم وحشرات و جنات و معلوم است که ان زنا بنیو جملات
 هر چه تعلقه نیست چه اگر تعلیم پیدا کند از انیت خواهد برآمد و زمان هم خواهد یافت ماضی و مستقبل
 خواهد گشت پس ان موجودات هم در ان ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشانے ثابت کرده شود بسبب
 حقیقه که اول این چیزیکه از معلومات نباشد و جمیع معلومات بان یک انکشان معلوم کردنا چیز عجیب است که
 جهت صدق و غیر طولی است حال برآمده است که مخصوصا ان اتحاد و انست و اتحاد جهت انجا زمان را
 کجالبش نیست از لایحه جری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت تیز مفقود است که فرق احوال افضل است
 در سنگ اند و در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل حرف که قسم بگوید که در امر تبه در ان واحد متحد
 می بینم و متصرف را عین غیر متصرف می بینم و مبنی را عین معرب است انهم و بگوید که با وجود این جامعیت کل را
 با سچو کیے ازین اقسام تعلقه نیست و ازین جهت تنه است و سچو کیے از عهلا انکشان شخصی نامد و است
 ان نمیکند و را سخن فیه و لا اله الا الله چه استبعاد کند و توقف نمایند اگر گویند که مثال این سخن گفته
 است چه شد اگر گفته است اما مخالف سخن دیگر ان نیست و نامناسب مرتبه وجودش تعالی و تقدس
 خلیفه بخوره انبالبش چه کلامه مثلا لیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است گفته
 اند که علم اجلیت متلزم علم مجول است و در نصیحت بالاصالة مکرر متوجه جلیت است و تعلق اجلیت پیدا کرد
 عام معلول تبعیت ان علم جلیت آمده بی آنکه تعلق تامی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول نصیحت نیز بی
 تعلق علم در مرتبه تامی معلومیت معلول تجویز نخواهند کرد و اگر چه ان تعلق باصالة باشد لیکن کجالبش
 ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله اعلم بحقایق الامر کلها و صلوات
 و سلام علی من تبع الهدی و التزم متابعه لمصطفی علیه و علی آل من صلوات و لهماجات المبارکات
 مکتوب صدق و وفای هم به انان ابد الدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سران حقیقتا و توضیح
 باشد و در رعایت حفظ مراتب و جویب و امکانی ان اعلم ان احاطه حق سبحانه بالا شیا در میان نیاید
 کلامه محال المفصل در سرباز فیه کلمه مثلا ساریه فی جمیع قسامها من الاسم و فعل و حرف کذا فی قسام

بدان رشد که استقامت متها که سیر فطران است و وصل بطل عین حصول می یافت حال اگر وصول اصل میسر
 است حصول جز فطل ندارد که آراة الکافیة فی شرح الوصل الیه لافنیة بیان شخص الاطلاغانم فان کل انشا
 اشارت بداند عبارته مناسبان عرق کربطریق بر و اشارت تحریر یافته بود مناسباً بنجام کما است
 نیز درین مکتوب سبب رج ساخت فهم نمایند ذکر چنان باشد و از پیر راه دان داد دست بران باگشت افضل
 حضرت رحان صل عیان باقی هم جسمان استقام علی سبب الهدی التزم متابعت المصطفی علیه السلام
 من الصلوة آنها من التجات الکلمها کتوب حدیثی و غیره و نیز فرید الموهلی صدور یافته و در کتاب
 مصیبت و ذلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون گناه کبیره است و در رنگ تارایوم جفت
 است بعد حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میسازند که توب ترفیع رسیدار مصیبت نوشته بودند اللهم و الله
 ز جودان صبر و تحمل باید نمود و در رضا بقضا باید داد و صل من ز روی پیچیم کرم بیایا که که خوش بود و خیر
 تحمل در کاره خال الله تبارک و تعالی ما اصاکم من مصیبتی فیا کسبت ایدیکم و طویع عن کثیر و قال تبارک و تعالی
 طهر انفاذی البر و العجز کما کسبت ابد الناس درین و با از شوئی بحال اول بر عثمان هلاک شدند که کما
 بیشتر و بیشترند و زمان که در المثل بقاس نوع انسان بر بود ایشانست بیشتر از مردان مرد و در کورین
 از مردان از رحمت و سلامت ما شک بر حیوة او و آنکه مگر خفیت و مرد و طویع لوطی بشری را با شهادت و در حرم
 الاسلام بن حجر بن کتاب فی الملاء فی فضل الطاعون بان المیت بالطنج الی الی الی و نظر المقتدر
 فی المکره و ان اصابه فی الطاعون محتسباً علی علمه لا یصل الا ما کتب لادانات فی غیر الطعن الایض انشایان
 فی المراه لکن ذکره شیخ الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی و لقبه و قال فی حجة خدا
 همین کسیکه نگر خفیت و مرد از جمله غایبان و مجاهدانست و از جرح صابران و ملاکشان کسی را حکمی است
 مسند اگر گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریز با بیان که سببست مانند طبع است انما اجل ایشان نرسید
 نه آنکه گنجین ایشان از مردان خلاص ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند و طین الظاهر
 یعنی بلا استقامت برنگارین خوار در رنگ خاریوم جفت است و گناه کبیره است از مگر خدا و در سبب جسد
 که مگر نیز سلامت مانند و صبر کند کلان هلاک شود و فضل کثیر او سبب کثیر ایشانند میشد از صبر و تحمل شادمان
 و اعانت شاهایسلانان جزا کم است بخیر او تربیت مخلصان و تحمل و ایشان و رنگ نشوند که امیدوار

۲ در بیان الطاعون از زمین تا آسمان

از خبرین آن مرتب است زیاده چه نویسد و اسلام مکتوب صد م بخرد و از آنکه جامع علوم و عقاید
 محمدالدین محمد معصوم سلسله است که صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غریب بلسان فروشات
 و آیات از مقام قاسمین و ادنی نیز اندر ابراج یافته بحد و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل جل
 بر تفصیل مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت نام بر آن گذر است کمالات اهما و صفات الی و جلیب
 گردد و عدم ذاتی او که مراتب آن کمالات است تمام مخفی شود و غیب آن کمالات در کسب و چیزها ظهور یابد
 بر بقا حاصل که مربوط بان کمالات است که حاصل فنا می نام که مربوط با حقا عدم او بوده مشرف گردد و هم
 بر کس و وقت بدو بعد از آن اگر غنایت ازلی جلیبها نشان شامل حال او بود و تواند بود که تا نیا این کمالات
 که عارف آن لقب یافته بود و مراتب حضرت ذات تکا و تقدس منکسر گردد و ظهور را بخاید کند و بوقت
 سرفا قیامین بظهور آید باید داشت که ظهورش در کوه بیخون کنایت از حصول نسبت جمیع است مشرف
 با مرتب نخبه اینجا حقیقت مراتب حصول شای است در و لایزال الاعلی و چون آن کمالات که عارف
 بدان یافته بود در مراتب اینجا قیامین بطریق حقیقت و اصالت منکسر گردد و ظهور را بخاید کند و نسبت جمیع الی
 او را اینجا حاصل شود و لاجرم آنکه عارف غنایت داشت اینجا اطلاق یابد و ظهور آن کمالات ظاهره بینه است
 عروج انا و مقام قیامین تا اینجا است ای فرزند بنو مرآت صورت کرد و حسن جمال منکسر گردید
 فرضا آن مراتب صلوة و علم پیدا کند ناچار بظهور آن حسن جمال متمدن خواهد شد و خط و افرا خواهد بود در آن
 هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکان است اما امری که شایان آن مرتبه نبلیاست و از آنست
 و حدوث بل بر این و تا نیست است فرمایده حافظ اینها خبر هر چه نیست هم قصه غریب حدیث عجیب است
 این کمالات ظاهره که در مرتبه نسبت جمیع الی حقیقت پیدا کرده اند حکم ایجاد رنگ حکم عالم بلا نیست
 جمال امر و حسن عرف نفس نه عرفت ربه اینجا در یابد چون این کمالات ظاهره که فضل حضرت
 اجازت است تکا و تقدس نسبت جمیع الی کیفیت حضرت جمال پیدا کرده اند و اتصال بلا کیف بدست
 اندر آینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار و حضرت اجمال تفصیل مجرد اعتبار محض تو هم نیز پیدا شد که
 سبب عروج تا عارف گشت این کمال البته مقام و ادنی است قلم اینجا رسید و در کسب
 اینست بیان نهایت نهایت و غایت غایت که فهم آن از ادراک خواص مراحل در دست و از عوام چه

از شخص من نیز مثل قبیل اندک باید دولت و معرفت مهتر گشته اند اگر با دست بر روی زمین بیاید و آنچه
سلبت کن چنان نهایت باعتبار طهورات و تجلیات است که بعد از آن از قسم تجلیه ظهوری چه تصور نیست
و من بعد از این صفا و پاکیزگی در جمل و در اسلام علی بن ابی طالب الهدی و از آن هم متابعه المصطفی
و علی و علی حمیه الانبیاء و اولسین علی بن علی ملائکت المقرین الصلوة و التیمات و التجات و البرکات
انتها و الکلهما و اولی با و اعلا با و او دوما و البقا با و عمرها و علیها مکتوب میسر و حکیم مولانا انان الله
قرب نبوة و تسرب و ولایت و کسها که بقرب نبوة موصولند بعد از محمد و صلوة معلوم فرمندی مولانا انان الله
باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطان که نشانی ظلمت ندارد و در حشر و سبح و در جمل و حلا و
و تخلق این قرب با اصالة النصیب نیاست علیهم الصلوات و التیمات و این منصب مخصوص این بزرگواران
علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب مید بشیر است علیه و علی الاصلوة و السلام حضرت عیسی علیه
و علی الصلوة و التیمات بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود و علیها الصلوة و السلام غایت آنکه
متابعان خادمان از دولت و او شریک صاحبان نصیب پس از قرب نبیا علیهم الصلوات و التیمات کمال
هم نصیب و معلوم و معارف کمالات به مقام بطریق وراثت نیز نصیب ابان باشد که خاص نبوة صلوات
عام را پس حصول کمالات نبوة متابعان بطریق تجیبت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علیها
و الرسل و الصلوة و التیمات منافی خاتمیت انیست علیه و علیها الصلوة و السلام فلا کن من الخیرین بدان
است که مدتیکه راهی که کمالات نبوة موصولند و راهی است که مربوط بطرف کمالات نصیبت عام و
است و منوط است بمحصل تجلیات ظلی و معارف مکرر که نشانی تجسرب لایت اند بعد از طریکات و
این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده و آید و به مقام وصول اصل است و الثفات و تجلیت و نیز راه
است که توسط حصول این کمالات و ولایت و وصول کمالات نبوة میسر گردد و این راه و دویم شماره است
و در کمالات نبوة رسید است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء که علیهم الصلوة و السلام
صحاب ایشان تجیبت و وراثت ایشان علیهم علی اصحابهم الصلوات و التیمات و اول دور و وراثت است و
و معتدرا و حصول جمیع از اولیا و مقام ولایت که شرف نزول مشرف گشته اند کمال نیاید چنانچه نزول مقرب
کمالات نبوة خیال کرده اند و تخلق را که استقام دعوت است از خصائص مقام نبوة انکاشته میسر است

و در کمالات نبوة رسید است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء که علیهم الصلوة و السلام

بلکه این نزول در آنجا بود هر دو از ولایت اند و هر دو نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد
 و این توجه خلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوت مناسب است و این عوت غیر آن عوت است که از کمالات نبوت
 شمرده اند چنانکه در قیام از آزاره ولایت بیرون نهاده اند و حقیقت کمالات نبوت را در نیافتن نصف ولایت
 که بجانب عروج است تمام ولایت انکاش شده اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است مقام نبوت تصور کردیم
 چون آنکه که در سنگ نهان است در زمین و همان در همان است و ممکن است که شخصی بر او اول حصول این
 وجه کمالات مفصله ولایت و نبوت نماید و تمیز و میان کمالات این دو مقام که اینجایی حصول فرماید و عروج
 و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بدینکه نبوت نجی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از حصول
 بر او دویم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت تحصیل می پیوسته است اما زده و خلاصه ولایت بوجه این مسر
 گرفته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پرست بدست آورده اند و این وصل غیر از حاصل
 کرده ام بعضی از علوم سکریه و ظهورات نظایر که ارباب ولایت را حاصل شده است آن حاصل از آن علوم
 و ظهورات قبیل انصاف است بدینجایی که موجب نیست بلکه آن حاصل از این علوم ظهورات نگین و ناموس
 است چنانکه حار و کار از ذوق سواد و اندیشه و حاصل از اهل انصاف از آن حاصل گریزان و متعجب است که اهل
 بطلان زمان عدم وصول است با وصل نظر به حاصل است و توفیق بطل سواد بی فرزند حصول کمالات
 نبوت مربوط به سبب محض است منوط بکبریت حرف کسب تحمل را و حصول این دولت عظیم چه غایتی است
 کدام عمل کسب که نتواند دولت خطی باشد و کلام ریاضت و مجاهده است که شمر این نعمت است پی بود بخلاف
 کمالات ولایت که سبب و مقدمات آن کسبی است و حصول آن هر دو بر ریاضت مجاهده است هر چند در
 که بعضی را می سوزد که سبب عمل نیز این دولت مهتر سازند و فنا و باها که ولایت عبارت از است نیز سبب است
 که بعد از کسب مات مفضل و کم هر که را خواهند دولت فنا و بقا شرف سازند و ریاضات مجاهدات الشریعه
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ما کاتبه المقرین و علی اهل الطاعة جمعین احوال و استیاضات از
 بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه نافع و فوائد دیگر نیز بود و مثل قلت حساب کفایت
 از استیاضت و ارفاع درجات و ملاقات صحبت فرشته مرسل که از اصل و شریک است و کثرت
 ظهور خوارق که مناسب است نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این موجب و حق اینها علیهم السلام

ولتلیات بیوسط است و در حق صحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات که بتبعیت عداوتت با نبرد دولت شرف
گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات و البرکات جدا از انبیا و صحاب ایشان هم بر صلوات و التحیات که گشته
با نبرد دولت شرف گشته است هر چند جایز است و دیگر نیز بتبعیت عداوتت با نبرد دولت مهتد سازند
فیض و رحمت اللطیف را باز مدو فرماید و بگویند هم نمیکنند آنچه میگرد؛ انکار هم که نبرد دولت در کبار تابعین نیز
اندخته است و در اکتایر تابعین نیز سایه افکنده بعد از ان رو با ستار در ده تا آنکه نسبت بالفنائی از نسبت
الاندر علی و علی الصلوات و التحیات رسید و بیوقت نیز اند دولت بتبعیت و عداوتت بر نصیبه ظهور کرده و ظاهر
با دل شایسته ساخته اگر با دشمن بود نیز ان؛ باید تو اسخو اصلت کسین و السلام علی من اتبع الهدی و نیز
متاثره المصطفی علیه و علی الصلوات و التحیات اتمها و کلمها مکتوب صد و دو و نیم بخورد و هر کس
که جامه علوم ظاهره و باسل و معارف باطنه اند یعنی عبدالعزیز محی بحصول سله التذکات حد در یافتن در میان فرزندان
ولایت گزیده که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ولایت طار علی است علمینا
و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت است و بعضی از خدایین معارف که بتبعیت
تعلق دارند و مانیانست که ان روشد که التذکات که ولایت عبارت از قرب الهی است جلسه طاهره که در
ظلمت صورت بند و بی حیل و حجب حصول نمیدرد و اگر ولایت اولیاست البته بر آن ظلمت قسم است و ولایت
انبیا علیهم الصلوات و التحیات هر چند از ظلمت بر آورده است اما به حیل و حجب مسا و صفات تحقق نسبت
طار علی علیه نبیا و علیهم الصلوات و التحیات هر چند از حجب مسا و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون
ذاتی چاره ندارد و نبوت و رسالت است که شایسته ظلمت با و راه نیافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه
گذاشته پس چای نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت دانته و اصله باش و من لم اعلم علی حقیقه حکم
با لکس و جرم بالقابیر و حصول مرتبه نبوت باشد و حصول مقام ولایت زیرا که حصول بلا خط ظلمت صورت
نیز در جلائف حصول ایضا و کمال حصول فقر اثبت است و در کمال حصول رفاه ثنبت بر رفح در کمال
مناسبت مقام ولایت باشد و بقا در دو کماله طایم مرتبه نبوت و چون فقر و کمالی مناسبت مقام ولایت است از چاره
سکر هر وقت لازم مقام ولایت باشد و مرتبه نبوت چون بقا ثنبت است پس محو از حواس ان مرتبه بود
ایضا حصول تجلیات خواه و کسوت صورت شکل بوده خواه و پوره الوان انوار همه در مقامات ولایت است

در طو مقامات و سبب و آن بخلاف مرتبه نبوت که در انمظون حصول اصل است و متخاست از تجلیات طهور
 کطلال ان حصول اندر همچنین در وقت طو مقامات و سبب و آن مرتبه نیز احتیاج بر آن تجلیات نیست مگر انکار از
 ولایت عروج و قعود این زمان حصول ان تجلیات بر سطر ولایت نیست نه بر سطر مسافت راه و حصول
 با بکار تجلیات و ظهورات از طلال خبر می دهند و آنرا از گرفتاری طلال گذشته است از تجلیات وارسته
 ز راه البصر انجا باید طلبید ای فرزند لور عشق و ططنه محبت و لغوهای شوق با یکدیگر و صبحهای دروایز و جبه
 در قفسن رعاصی همه در مقامات طلال است و در وان ظهورات و تجلیات طلبید از حصول اصل حصول
 این امور متصور نیست محبت و انمظون بعینه اراده طاعتت چنانچه علمای مودوده اند نه منفی زاهد بر آن مشت
 شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیگان برده اند از فرزند شبنو چون در مقام ولایت رفه تینیت مطلوب
 تا چاره اولیا بزوال راده سعی مینمایند شیخ بسطام گوید بر بدان لارید و در مرتبه نبوت چونکه رفه تینیت در کاست
 زوال انشور راده و مطلوب بکشت چرا مطلوب باشد که راده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقضی بر راه یافت
 است بر سطر صفت متعلقه است پس بر آن بیک مستحق او محبت و نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات ان امر
 باشد جل و خلا همچنین در مقام ولایت در لغو جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نقض متعلق
 سورا این صفات است بنفصه اصل این صفات کفری حد ذاتها کامل از ان مشلا صفت علم نه حد ذاتها از صفات علم
 است اگر نقضی بر راه یافته است از راده متعلق سورا دست پس نفع متعلق سوران ضروری است بر نفعی اصل راده
 علم نه القیاس پس شخصه که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در ان راه از نفعی اصل صفات حاصل
 و آنکه متوسط ولایت بر ان مقام رسید است او را نفعی اصل صفات کار نیست نفی متعلقان سورا این صفات
 که بر یاد نیست که در او ازین ولایت که ناکورش ولایت ظلی است که بر ولایت صغری مبرست و ولایت اولیا
 است اما ولایت انبیا که از نطفه گذشته است دیگر است انجا مطلوب نفعی متعلقات سور صفات بشریت است
 نفعی اصل این صفات و چون نفعی متعلقات سور صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 بحصول پیوست بعد از ان عروجی که واقع شود متعلق بجمالات نبوت خواهد بود و ازین بیان انجا گشت که نبوت
 از حصول ولایت چاره نمود زیرا که ولایت از سبب و مقدمات او است اما ولایت طله در وصول کمال است
 هیچ در کار نیست بعضی اتفاق اقدم و بعضی دیگر اصلا با بر آن عبوری واقعه و فاهم و شک نیست که نفع

اهل صفات شمرست نسبت بقدر متعلقات سولان صفات پس حصول کمالات نبوت اهل اقربا شد نسبت
 بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بر او قریب است در هر امر که وصول سهل دارد نسبت با سوره که از اهل صبا
 فاده اند و میباید که گویای سهل سهولت عمل میرسد و با قریب حق حاصل آنچه اصل آن جمله نبوت است
 و در محنت است و عمره و تحصیل آن فائده بسیار مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده
 بعد انبیا و ائمه شایسته بان سهل دارد و بسیار است آن شباهت عارضه از وی زایل گردد و وجهی خود
 نماید و اطلاق به و غلبه بخشد بخلاف اهل اصل آنکه با وجود سهولت عمل منزه و یک راه از خوف طالبی و غلبه
 این است جمیع احوال کلان این راه که ریاضات شاقه و مجاهدت شدیدة نظر از ظلال شبها نگذرانند
 که وصول بطلب منوط بر ریاضات شاقه است و مجاهدت شدیدة نمیدانند که راه دیگر اقرب از این راه است
 و در وصل نجات نهایت و آن راه اجتناب است که بجز و فضل آن کم منوط است و در راه که ایشان اختیار کرده اند
 که انابت است که مجاهدت منوط است و همان این راه قبل قلیل اند و وصلان راه اجتناب هم غیر از این راه
 اهل اول و شایسته به راه اجتناب فرزند صاحب ایشان علیه صلوات و تجیات نیز بحیثیت و ولایت است
 و حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتناب از برکات ادا می بشکافند و حصول است قال علی الصلوة والسلام فی
 السائل عن جد ریاضات است بیدار و کون ذلک بالمتقاة و المتاخرة منقورة افلا کون عبد شکول و محاسن
 اهل نابت از برای حصول حصول است نشان ما بینها راه اجتناب راه بر ولایت و راه انابت راه قوت از برای
 تا رفیق فرقی عظیم است زود می بر بند و در بر سرانند و بر سر بند و در راه میانند حضرت خواجق تشنه
 فرمودند ما فضلیا نیم سبطه افضل نباشد نصیحت دیگران در بلایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک است
 فضل لدیو تین ایشان را و اندوه و نه فضل عظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فیه و عرض شد که تها کثیر
 بزرگوار خود قدس است نوشته است نوشته که جمیع مرادوات مرتفع گشته اند اما بعضی را و هنوز جاست
 مرتبه نوشته که آن را و نیز درنگ مرادوات مرتفع گشته و چون حضرت تحسین و تقی بواسطه انبیا علیهم
 و اهل بیات مشرف ساخت و است که رفیع متعلق سولان را و بود است ز رفیع نفس آن را و بلان نمیت
 که رفیع متعلق سولان بعد از رفیع اصل بر وجهی تم و کمال حاصل شود بلکه بسیار است که بجز و فضل آن میرسد و
 استعملی تکلف غرض ایشان حاصل نگردد و لے فرزند و مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد که قضا

آخرت را در رنگ گرفتاری نیاید بایستد و در آخرت را در رنگی رود و یا محمود نباید دست امام داود طاهری بنام
 ان را در تاسیست مسلم علی الدنيا والی روت الکرمیت کبر علی الآخرت و دیگر کسی ازین طائفه گوید که میسر منکم
 یرید الدنيا و منکم یرید الآخرت شکایت از زلفیقین است با جمله فکای عبارت از ایشان با مسواحتی است
 جل علاش این سیاه آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزا و ولایت اندلیم و ولایت از ایشان آخرت جاوده
 مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و در آخرت مرضی و مقبول ملک و در آن موطن روح خیرت
 و گرفتاری آخرت کرمید عیون بهم خوف و طمعا و کرمید و خشنود بهم و خیا و فن غلبه و کرمید الدین خشنود بهم
 بالقیب هم من الساحة منتفقون لقد وقت ارباب مقام است گریه و فال ایشان از تذکر احوال آخرت است
 و الم داند و هشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر و ستهاده اند و همیشه از عذاب ربنا نه فرست
 در حق جل علاه روشن است و در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چاکر لقا
 موعود با آخرت است و اگر رضاست کمالش نیز موقوف با آخرت و دنیا مبنی بر حق است جل علاه و آخرت
 مرضیه اولقا مبنی بر حق مبر بر اینست و ساخت زیرا که مبنی بر دنیا با این عرض است و مرضیه با
 اقبال از مرضیه عرض نمودن عین شکر است و خلاف موعود مرضی او قالے کرمید لهدی عوالمی و السلام
 شایه یعنی است حضرت تهنیتها و لقا بها لقا کید ترغیب آخرت میفرماید پس عرض از آخرت نمودن
 معارضه است بحق جل علاه و معارضه مرضی او کرد دست امام داود طاهری بان بزرگی چون رطابیت
 قدم زخردت ترک آخرت را که است گفت گزیدت که صاحب کرام علیهم الرضوان هم به در آخرت مبتلا بود
 و از عذاب آخرت ترسان و از آن روز که حضرت فاروق رضی الله عنهما گفته شد که چه میگفته است که این کرم
 را خواند ان مقام یک قدم با کرم انم از تواج الی زهوش فتمذوا شتر خیزد زمین افتادند از خجایر و شمشیر
 بودند قنای از ان رو بیا رفتند و مذکر مردم بعبادت ایشان سعادند آری در تو سلا احوال در مقام
 ایشان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری نیامیدانند اما چون اشراف اقبای
 شرف گشت و کار را با انجام سانه و کمالات نبوت پیچیدند آخرت خجایر و در آخرت است و ستهاده از دفع است
 تمام بهشت شجاری و آنها و حور و غلمان بهشت را با شایمی نویی همچون سبب بلکه اینها و طرف
 اندر رنگ نقاضت غضب رضا شجاری و آنها و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحانند

قرآن و غیره در پیشست منوط بان ساخته است تقا و لغزش و بیان ادا و شکر و در بیان بعضی از دعا و ابرار نماز
 بعد محمد و صلوة بیان سحرک الله تقا تا چه تا نزد در پیشست که ایام ادا و اعمال صالحه که حضرت حبیبی و تقا و دیگر
 ایستار قرآنی و عده و فعل و پیشست در بر یو بلان ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی که جمیع است
 کم کسے یا بتان جمیع موافق شده باشد و اگر بعضی است مجبولست و تعیین نیافته از محض فضل خدا و یک جلاط
 بنحاط ریخت که شاید از اعمال صالحه ارکان خیر و السلام باشد که بنا بر سلام بر پیشست امید است که اگر این عمل
 پنجگانه سلام بر وجه کمال دایا بند خجاست و فلاح تقدیر وقتت چاینها فی حد فایها اعمال صالحه اند و در نه سیات
 و منکرات اند که بیان الصلوة شنبه عن الفحشاء و المنکر شاید پیشست و چون ایقان بن پنجگانه سلام پیشست
 امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل و با فعل بعد از ذکر ایگان شکر تمام است
 این ایقان بن پنجگانه بجان باید که کوشی علی مخصوص را قامت نماز که عبادین است همه ایگان تبرک اول
 ازا ادا بان و ضعیف بناید شد اگر نماز تمام ساخت اصل عظیم از سلام بدست آورد و جبل متین از برای خلاصی
 حال کرد و فایده بجا نیاختن بد آنکه تکبیر اولی در نماز اشارت بر پیشست و کبریا بی اوست تقا از عبادت عابدان
 دانا و صلابان و تکبیر که بعد از آن ندر روز و اشارت بر عبادت لیاقت ادا بر هر کس که از برای عبادت خدای
 او تکبیر و کوع چون سخن تکبیر مخطوبه بوده است و اگر فر کوع تکبیر گفتن فرموده بخلاف سجده که با وجود
 تسبیحات آنها و ادا آن آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسے در هم نمید که در سجود که نهایت نخطاط و مخصوص است
 و نهایت تذلل ان خسار حق عبادت ادا می باید و از برای دفع این هم هم تسبیح سجود و لفظ اعلم احتیاطا و
 هم تکبیر تسبیح گشته و چون نماز مراحیموس است و آخر نماز کلماتی که اکثر و علی علی الصلوة و السلام
 در شب مراحیموس کلمات شریف شده بود خواندن فرموده صلواتی باید که نماز مراحیموس خود سازد و نهایت
 در نماز جدید قال علیه و علی الصلوة و السلام اقرب الی الله من ارفع الصلوة و صلواتی بر آن متار است
 عزتانه و شایسته عظمت و جلال است تقا در وقت ادا نماز جای نیست که در وی عیبی برتی پیدا شود و اگر
 تسلیم و هم نماز تسبیح متین فرموده و آنچه در حدیث نبوی در دست علیه علی الصلوة و السلام صدای تسبیح
 و تحمید و تکبیر و تسبیح بعد از نماز فرض هر علم فقیر سرش نیست و در ادا نماز هر چه از قصه و تفسیر و خنده است
 تسبیح و تکبیر ملاقی آن با یزید و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود با یزید فرمود و چون ادا عبادت

الشهد عليه الصلاة والسلام ما يدعى ^{بشهادته} عليه الصلاة والسلام مثل سلام الوالد
 اوست عليه الصلاة والسلام بر دو کت نما فرض چهار کانه بطریق اگاردی بن نشان منتبه با وجود
 و نمرات و نبوی جبرئیل خرت بران تشریف باشد بخلاف از مبتدی عامی چه چندیست خاک را با عالم پاک
 شمه از خصایص از شسته و می نماید از خفاقی سن نیکاه هست که منتهی فرزند و وقت قرآن و ایشان نیکام
 و تکلیف از زبان خود او در رنگ شجره موسی می آید و قوی و جوارح خود را پیش از انان و وسایط بنیان و کانی
 می آید بلکه در وقت ادا نماز باطن حقیقت تمام از ظاهر و صورت تعلق گشته بعالم غیب ملحق شده است نسبت
 مجبور الی کیفه نسیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده بآنکه جواب اهل سوال گویم که ایشان
 امور را بعد مذکور تمام و کمال نصیب شتی است سبب و عامی و درست که ایشان این امور تمام و کمال می بینند
 می خرید مکن و جاز است فانهما الکبیرة الاعلی ما شناختن و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و ششم
 بموالی انا صلواتی و ریافته و ذکر بعضی از مناقب کمالات خدایق اگاه سلف و دستگاه نوح و مزاده کلان
 محمد الصادق علیه الرحمة و العفوان و نوح و فرادای خود در جمیع منفوی محمد فرخ و محمد علیه رحمة اللعالمین
 خاتم این مکتوب ایشان فقا ارباب لایت و در بیان آنکه این فناء و قرب نبوت پیرو کار نیست و مایست و لیک
 آنکه در اسلام عباد و الدین اصطفی اوصی ماصاحبه واقعات اهل سرسند را شنیده باشند فرزند عظیم فرزند
 نیز یاد و برد خود محمد فرخ و محمد علی سمر اخوت اختیار فرمودند انما اللهدانا الیه را چون حمد الله سبحانه که اولی
 باقی ماند که از قوت مبعوط فرمودند تا بنیله را سر دادند خوش گفت سن از نور و نیچم که می آید که از خود
 بود فرزند ان تحمل خدای فرزند محمدی آتی بود از آیات حق جل و علا و حتمی بود از رحمتی با اهلین دین
 بست و چهار سال که آن یافت که کم کس یافت آمو بویت و تدیس علوم نقلیه و عقلمیه را کمال رسانیده بود
 حتی که تلامذیه ایشان بیضا و شرح موقوف و امثال اینها را قدرت تمام درین زمانه و حکایات معرفت و احوال
 و قصص شهور و کثرت ایشان متعده است از آنکه در بیان ارد علوم شایسته که درین جهت سالگی بر نوحی منقول
 شده بودند که حضرت خواجه قدس در مساجد تشکیم حال ایشان را بطعامها آبار که متشاک و مشبه است بنمودند و
 که بجهت که با جمعه ما در سن یکس نیست و همچنین جمعی مکار با است یکس نیست ازین سخن بزرگه ایشان
 باید یافت ولایت موسی را مغطا آخر رسانیده بود و عجایب غریب آن لایت علیه ایمان میفرمودند و

مانع و خاشع و سخی و متضرع و متذلل و متکبر بود و میسر بود که هر یکی از اولیا از حضرت متعجبانه و متعجبی میخواست
 است و من اینجا تصریح خواهم که ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوانی به
 نحو سبق میخوانده و همواره از غراب خرت ترسان و لرزان بود و عا میگردا و در سن طفولیت و نیکو و بد
 و ادعای ناید از غراب خرت نخاص شود و در مرض موت یا اگر بیماری را که او میکرد عجا ربی خواست از وی
 مشاهده نمود و در کلمات و خوارق از محمد علیه ناهشت سالگی کرد و معاینه کرده اند چه نویسد با جمله جواهر
 بود مذکور دایت سپرد بود و ملائجه سبحان و کلمات امانات را با اهل نانات نبی کرده و بی اگره حواله نمودیم
 لا تحرنا از رویه و لا تقشعنا ای هم بجزمت سیال المسلمین غایه و تعلیم العبادات و التیامات از هر چه میروید و سخن
 دوست خوشتر است بداند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوا حق است سبحان است که محبت گرفتار
 ما دون او است و ازل کرد و چه هر گاه ذوات و صفات و افعال شیئا از دید و پیش از ازل کرد و گرفتاری محبت
 تا چاره و نیزه ازل خواهد بود و در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری و دن حق جل و علا از نسیان ماسوا
 چاره بود و در علاج قوتیست و زوال گرفتاری شیئا نسیانی شیئا بچو در کانیست زیرا که در قوتیست تا قوت
 با عمل که بی نذا تا حسن مجمل است نمیکند و در گرفتاری شیئا که فی نفسها قویه و غیر متحصن از نسیانی و نسیانی
 با نسیانی و اوستش شوند و نیزه از علم شیئا بوجه گرفتاری با شیئا که مستلزم از اوست از جنات است
 و صفی هم پیدا کرده بود و چون گرفتاری شیئا را ازل گشت علم شیئا با نسیانیست علم شیئا چگونه بود که
 شیئا به علم حق جل و علا با علم نسیان از صفات کلام است اگر گویند که هر گاه علم ما دون حق جل و علا را
 نشود پس علم حق جل و علا با علم ما دون حق جل و علا در یک وقت چگونه خواهد بود پس نسیان ما دون و قوتی
 چاره بود و گویم علم که با شیئا تعلق بگیرد از قبیل علم حصولیست و علمیکه بجزت تحقیقا و تاملی تعلق پیدا
 میابد علم حصولی بر دو علم در یک وقت جمع شود و هر چه محذور لازم نیاید محذور قوی لازم آید که بر دو علم
 باشد و اما کسور از قبیل علم حصولیست و در شیئا به علم حصولی زیرا که انجان تحقیقت حصول است و در شیئا
 علم حضرت متعجبانه و قلم که با شیئا تعلق بگیرد حصولیست زیرا که سواد ذوات و صفات او با علم حصولی
 و حصولیست و علم این عارف شکر است از ان علم و علم که تعلق بجزت تحقیقا بود و از آن حضور نیزه نمود
 گفت زیرا که او با هر کس از علم کم نژاد و کمتر است علم حصولی نسبت بان علم حصولی نسبت بان علم حصولی

فلسفه
 غایت
 این
 کلمات
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

این معرفت دل را طوطی نغمه است سرگرم نایق کم بدین سحر شکر که عالم شیا سنانی علم حق شد جل عالم
 نسیان شیا بیچو در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری شیا انجالی نسیان شیا تصور
 چه در ولایت گرفتاری بطلان است و گرفتاری خلال آن قدر قوت نیست که با وجود علم شیا گرفتاری
 اشیا را تو اندازد لکن اگر دانسیں دل ز نسیان شیا چاره نبود تا گرفتاری نیل کرد در این سحر قوت است
 که مخصوص بن درویش است و دیگر می آن تکلم بخورده که بعد از ذی بران الهی و مالک التبت لولان
 تقدیرت سل بنا با حق مکتوب صد و هفتادم مولانا عبد الوالد لاهور صد و یازدهم دیوان
 کلمه طیب سبحان لمد و سجده و مانی سب کلمه الحمد الرحمن الرحیم بعد الحمد و صلوة با بدیانت که با عباد
 در وقت اداء عبادت هر چه از جنس حسن کمال عبادت خود یا بیان هر چه بوقیقت صد و یکست
 و آخرت بیت و همان دست تمام هر چه از جنس قصور و ناتمامی و عبادت خود یا بدان هر چه از جنس
 و از شرارت جلیله انداشی شده است و بجا قبس و تکلیف چیز از قسم نقص و قصور اجابت انجام خیر
 و کمال است همچنین هر چه در عالم بود هر چه از جنس کمال این چه بجا قبس و دست آنگاه و شرف نقص آن
 نماید باینه کلمات که در هر چه در عالم دارد که ناشایسته و نقص است کلمه طیب سبحان لمد و سجده بود
 ابلغ بیان این دو امر نماید و کمال تنزه و تقدیس و تقابله نماید از آنچه شایان جناب قبس و تقابست
 از شر و نقایص و ادوات شکر عبادت حمد که راس هر شکر است یکند بصفات و افعال جمیله او و زینات
 و احسانات جزو او و شجاعت از جناس است که در حدیث نبوی آمده است علیه علیه الصلوات و تسلیما که هرگز
 طیب او در روز قیامت صد بار بگوید بیچو یکدیگر در عین طمان و زودلان شیا و بر کبر خود میگردد نکته مثل و این
 کلمه طیب لگوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت او را در شکر می است از شکر نامی نهاد و در مجلس
 که بجز این کلمه طیب یافته است و جزو دیگر او که بیان تنزه و تقدیس و تقابله نماید علاوه است فعلیک
 نده اکل الطیب کل یوم و لیلة مائة مرة و الله سبحانه الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است علیه علیه الصلوات
 و تسلیما سبحان لمد و سجده و در خطبه و رضا الفیروزیه عرشه و ملا و کلامه آمده است سبحان لمد و سجده
 و آمده که بعد از شرافت حمد همه خلقت و قایل خیر از کتب مختلفه است و عدد غیر از کثیر بود و نبوده از اعداد
 بچهار عدد که بند و رضا الفیروزیه معنی گویند فیه غرض چگونه بود و ملا کلامه چون رست آمد و میزان از کتب
 خلق

و هذا وان حمده جميعه خلقه بجه منته گفته شود گويم که انسان جامع عالم خلق و عالم امر است هر چه در خلق و امر است
 و انسان است مثنوي زاريد بلان هبته و عدل او است که از ترکیب خلق و امر ناشی شده است و این هبته و عدل
 به چگونگی اغیار و میسر شده است و این هبته و عدل به هبته غیرت انور و جبه است بدین پس حکم که انسان بر
 ضحاف همه جمیع خلایق خود بود و علی بن ابي القیاس حل سائر الاصول پس هر اوز جمیع خلق ماسوا انسان بدین
 و اگر انسان را نیز دخل گويم گويم که انسان کل چنانچه جمیع اوز و عالم را اجزا از خود می یابد و افراد انسان را نیز
 خود می یابد و خود را کل همه بدین نیز تقدیر خود را ضحاف محمودی یابد و ضحاف همه جمیع اوز و انسان
 نیز خواهد یافت و السلام علی من اتبع الهدی التزم القلعه لمصطفی علیه علی الامن الصلوات ته با و ان العجات
 اکملها کم توجب صدق و شتم مولانا فیض الدینی بی صدق و یافته در بیان حدیث نبوی علم صاحبها
 الصلوة و السلام کلستان تحقیقان علی اللسان نقیذات المیزان حیث بیان المیزان سجنان صد و صوم
 سجنان لمند عظیم بلان ارشدک الله قال علیه علی الصلوة و السلام کلستان تحقیقان علی اللسان نقیذات
 فی المیزان حیث بیان المیزان سجنان صد و صوم سجنان لمند عظیم بجهضتها علی اللسان طاهر قلعه بجهضت
 و اما وجه نقلیها فی المیزان و کر نما جبهتین الی الرحمن فانما انجزه الاول من الکلمة الاولی بفضیته نیز استکماله
 سبحان عما لا یقین بجهت سده عزوجل و العبا و حجاب کبریا عن صفات انقص سماء احد و ات الراف و مجز
 الکلمة من تکلم بکلمة لیس فیها ثبات صفات کمال شیونات اجمال استکمال سوار کانت صفات شیونات اللفض
 اوسن انقص من جعل الاضافة للاستقراق فی الجزمین بفضیته ثبوت جمیع التزیهات و تقدیرات ثبوت جمیع
 الکمال اجمال استکمال فحاصل جزمین من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التزیهات و تقدیرات الیه سجانه و اثبات
 صفات الکمال اجمال استکمال عزوجل من جعل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التزیهات و تقدیرات الیه سجانه و اثبات
 بقطعة و الکبریا و عزوجل فیها الی ان سلب التفاضل عن کل لیس الا لاجل عظمته و کبریا به شفا فلا جرم کلون
 نقیذات فی المیزان حیث بیان المیزان فیضا التزیهات معناه انبوتین بده انبوتیه و خلاصها که حقیقت فی بعض
 تکوین التزیهات و سلیة الی محو الذنوب عفو العیات فلا جرم کلون نقیذات فی المیزان من حجاب کلمه ثبوتات و
 الی الرحمن لیس بجهت محو و العفو و ایضا ان اسم کماله مانزه بجهت سده عما لا یقین بر اثبات صفات الکمال
 و اجمال تقالی فالجرح من الکبریم الوهاب جللنا ان الی سوره اسمع اللایق به و یوجبی اجماع صفات الکمال کما قاله

بل بزرگوارا الاحسان فلا جزم کون بل کلمات نقیصتین است میزان کلمات بسبب تکرارها جسته تین است
 وجود الاخلاق حمیده بوسطتها و سلام مکتوب صد و نهم مولانا حاجی محمد و کتبه صدور یافته در بیان
 محاسبه یوم و لیکو کار و حاصل قبل ان تحاسبو لبدنکم و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که جس از شاخه اول
 قدس الله امرهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبیل نوم و فتر افعال افعال حرکات سکنت
 یومیز و در الاحظه میانها و تفصیل بحقیقت هر کلام و امری رسد تقصیرت و سیات خود را تدارک بوبه و تقضا
 والتجا و تضرع میفرماید و عیان افعال صالحه خود را راجع توفیق اولها ساخته سجده و شکر خداوند جل جلاله
 پیش خود نماید و صاحب حیات مکیده قدس سره از محاسبان بوده میفرماید من رجا غیبه و از شاخه دیگر افزون
 و خطرات و سیات خود را نیز محاسبه نمودم و زود فقیر صد با تسبیح و تحمید و تکیه قبیل نوم پنج کلامه رخص صادق
 پیوسته است علیه علی الاصلوات و التلیات حکم محاسبه را در و کار محاسبه بینا مگویند تکرار کلمه تسبیح کفایت
 نوبت است اعتبار از تقصیرت و سیات خود مینماید و جاذب سن و را توالی از بخار کتابین سیات عباد
 بود تنبیه و تاملین میفرماید چه ترک سیات را اگر عظمت و کبر بای جانی سن حضرت امرونا میفرماید و منظور
 هرگز نبود امتثال امر او کما سادت نمی نمود و چون سادت نمود معلوم شد که امر نبوی او را کما نوزم کما
 و اعتبار نبوده اعادانه جاز من فی کلم پس تکرار کلمه تنزیه تلافی اذن تقصیر نماید باید داشت و استغنا
 طلب ترفیت است که در تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال غیب نماید من کلم سبحان الله عجیب کلمه است نظار
 و غایت غلت و سعا و منا فعلن در نهایت کثرت و تکرار کلمه تسبیح و شکر توفیق بخداوند جل جلاله
 و ادا و شکر نعم او کما میفرماید تکرار کلمه تسبیح اثار است بجا که جناب قدس و کما بلند تر است از انکس این
 و این شکر شایان حضرت جانشان باشند زیرا که اعداد و استغفار و توحید و استغفار کثیره است
 حمد و راجع بنقل و سبحان بگم بل لغزت عما یصفون سلام علی الرسلین محمد و رب العالمین محاسبان
 به استغفار و شکر کفایت مینماید و این کلمات قدسیم کار به استغفار حاصل میشود و هم شکر بجا می آید و هم بجا
 نقص استغفار و شکر میرسد و در با قبل بنا انکس است سید علیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین
 و سلم و بارک علیه و سلم همین مکتوب صد و دهم مولانا محمد راشد در بیان جامعیت انسان بعضی
 از اهرامه مضاعف که تعلق با مقام دار و دانی است کلامی است و صلوة مینماید که هر چه در انسان از کمال است

و بتاین ان موطن را درنگ بتاین تمایز موطن خیالی کرده اند چون زاد و رنگ بتاین و تمایز موطن کنونی است
و صفات ما باشد یافت و تمایز از آنما تا این شبانه ندیدند لاجرم حکم بجهت تمایز نمودند و بعینت یکدیگر
تایلگ شتند زینستند که تمایز بتاین موطن و رنگ ات و صفات موجب تکلیف چون میگویند است و آنگاه
باین تمایز نسبت نیست الا در صورتی که تمایز را موطن ششخص باشد و مادر که آن را جز با ششم
هر چه در درک توانیم کرد نفی آن کنیم و مخالف اهل حق باشیم و الله سبحانه الملهم للصلوب مکتوب است **صداقت**
بمخ و فرادگی ظاهر فین البه و مظهر اسرارنا مناجی خود را چه سعید صدور یافت در بیان اسرارنا مفسد و حقاقت
ناورد بطریق زلف و اشارت این اسرار تلقین بحروف مقطعات و اذکار از مشابهاست و این است که اسرارنا
ازنا ویل ان اطلاع داده اند اللهم س ما جو شیمی است مربی . بهیچو الف بصدیخه ابلا مزل خلیل الله
سیم زدیبر کلیم اکرم است بمبارک و بار حضرت کلیم علی بنیا و علی الصلوٰه و السلام تحقیقت الف است و بمبارک
سعا ما این حقیر نیز تحببت و وراثت همان حقیقت الف لیکن با گذشت حضرت کلیم علی بنیا و علی الصلوٰه و السلام
بصفت سیم است و با گذشت این حقیر حقیقت ما جو شیمیست بحال مرحوم و ملازمین همین حقیقت است تا این
حقیقت همان است که تمیز از آن خمیصت بینا میزند و این حقیقت گنجینه است که امت کرد دنیا پس کرده
و نود و رحمت که بر است و خیر مانده اند شکر و ستودن همه بنیامین حقیقت است که گویا یک چشمان مؤمنان
رحمت و نیاست و چند دیگر گنجینه رحمت آخرت حضرت ارحم الراحمین ازین حقیقت آباء و بنیامین و غیره
جال هر فاست که کتابه از جلال انزه نیافت است و دستاورد دنیا هر چه از قلم حضرت و انورد بدین مرتبه است
است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هر چه از عین لغت و سرور بدین ظاهر و جلال است که بصورت
جال انورده اند ما اموالک الای جلسلطان یعنی کثیر او یکبار کثیر و مبارک کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه
و علیهم الصلوات و التیمات حقیقه است که فوق حقیقت الف است و چنین بمبارک حضرت خلیل علی بنیا و علی
صلوٰه و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت مافی لباب حقیقت بمبارک حضرت خاتم الرسل همان حقیقت
است و حقیقت بمبارک حضرت خلیل افضل حقیقت علم الصلوات و التیمات آنها و اکلها و با گذشت حضرت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام حقیقت الف است و با گذشت حضرت خلیل علی بنیا و علیهم الصلوات و السلام
حقیقت لام است بلی الجلال را بوجدت بیشتر نسبت است لاجرم بالف در حجت میرگشت که قوی است

و تفصیل کثرت بیشتر نسبت و کثرت نامچا بارگشت بلام که نزدیک کثرت اشغال و کثرت حضرت ابراهیم علیه السلام
بنیاد علیه الصلوة و السلام هم و بعد از کثیر البرکت اندوم و در حد و مرجم از اینجا است که سید الشهدا علیه السلام
صلوة و السلام صلوة و برکت که ماثل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام
نیانید و در سمار الهی که رتبه اینها فوق رتبه صفات است رتبه حضرت خاتم الرسل علیه الصلوة و السلام است
هم مبارک است تعالی شان و در بیان حقیر هم مبارک الرحمن است جل علا چون این حقیر را در مبارک
نسبت حضرت کلیم است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام نامچا برکات بسیار حضرت باین حقیر شایسته
بر خدی ولایت این حقیر ولایت موسی نیست اما از برکات ان ولایت ماثم است و ترقیات بسیار از ان
نموده استفاده که این حقیر از ان ولایت نموده است از راه اجمال ان ولایت است و استفاده فرزند علی علیه السلام
علیه السلام از راه تفصیل ان ولایت است این فقیه که از ولایت موسی استفاده شایسته ولایت جل جلاله
که از ان فرعون بوده ولایت فرزند علی علیه السلام شایسته ولایت شجره فرعون است کلامان او در مذکور است
سه صد و دوازدهم میر محمد نعمان صد و بیست و پنج ساله که پرسید بود در اینجا تحقیق اشارت
سایه است و آنچه بنماز علمای حنفیه است در ان باب محمد در علمین الصلوة و السلام و سید المرسلین علی
انوار من لانیار المرسلین الاماکیه المقرین و عباد الله الصالحین جمعین صحیفه شریفه که بصحیح طلب محمود
ارسال شده بود در سیاحت فراوان ساینده رسیده بود که علما میگویند که زمین روضه تبرک مدینه منظر
صاحب الصلوة و السلام ولتجهه که عظمت بزرگتر است با وجود وجود بودن صورت و حقیقت که عظمت بر صورت
و حقیقت محمدی است صاحب الصلوة ولتجهه زمین روضه تبرک چون بزرگتر باشد خدا ما آنچه فرقی است
نست که غیر البقا که میمظر است بعد از ان روضه مقدسه مدینه علی صاحب الصلوة ولتجهه بعد از ان زمین حرم
نست که در سبها التعلق علی الافات اگر علما روضه تبرک را از که عظمت بهتر گفته باشند و از که عظمت سزاوین
عظمت سزاوین است و الاضایر شایسته بود و راه و تجویز اشارت سبب از ان هر کس سزاوین است
سالان است از نوساده شده است در نیاب هر چه اشارت نمود و اخبار و ادویش نبوی علم و مصدر الصلوة
و السلام بود از اشارت سبب بود و در شده اند و بعضی از روایات غیر حنفیه نیز درین باب در چنانچه
است

غیر روایات اصول است و غیر ظاهر در سب است و پنجاهام محمد بن عیسیٰ گفته کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بشیر رضی الله عنه علیه علم الرضا و له السلام ثم قال هذا قولی و قول جلیفة رضی الله عنهما از روایات
 نوادست و در روایات اصول مخالفان و الغراب فی الحیط بل بشیر با صحابا سیات من یدله فی لم یکر محمد ^{بمسئله}
 فی الاصل قد خلف المشایخ فیمنهم من قال لا بشیر و منهم من قال بشیر و ذکر صفی غیر روایت الاصل صحابا
 عن النبوی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان بشیر ثم قال هذا قولی و قول الجلیفة رضی الله عنهما و قد قبل
 انه سنة و قبل تحب ثم قال بل ان فیها ما ذکره و اوصی ان الاشارة حرام فی الشرع و ذکره ان بشیر با سیات
 فی الصلوة عند قول لا شهادان لا الا الله و هو المختار و من کبره علی الفتوی لان منی الصلوة علی سکون
 و الوقار فی النیاتی من الفتا و لا بشیر با سیات عند تم شهید هو المختار و علی الفتوی فی الجامع الرمز و لا یجوز
 فیها اصول اصحابنا کافی الازدی و علی الفتوی کافی المصنعات و العوالمی و مخالفة و غیره و عن اصحابنا
 حقه نیز انه روایات من تاریخا تیره ثم اذا اختلفوا بشیر و انتهی له قول لا الله بل بشیر با سیات
 البر الدینی لم یکر محمد حقه الدینی الاصل فقد خلف المشایخ فیمنهم من قال لا بشیر و فی الکبری و علی الفتوی
 و منهم من قال بشیر و من النیاتی و لا بشیر با سیات عند تم شهید هو المختار و در روایات معتبره حقه اشارت و
 شده باشد و بکبر است اشارت فتوی داده باشد و اشارت و عقده کنه کند و از اظا هر اصول اصحاب
 گویند ما مقلدان از انیم سید که مقتضا احادیث عمل نموده جارت و اشارت نماید و به فتا و چندین علما مجتهدین
 هر کس بل هر محرم و مکروه و مشهور دریم قرکب برین امر از حقیقت او و حال حکایت یا انکه عمار مجتهدین علم حکم
 هر دو جارا اشارت انبات کنه نماید یا انکه عالم این احادیث میدانند ما عمل مقتضا این احادیث و در حق
 بزرگواران تجویز نیکند و محار که اینها مقتضا ارا خود بخلاف احادیث حکم حرمت و کراست کرده
 ما این هر دو شق فاسد است تجویز کند از اگر سفید یا معاند و آنچه در غیب صلوة گفته است که گشت شهادت
 بر روشن و قدسینه علماء و متقدم است و اطلعا و تاخری کرده اند از آنکه چون با قیاض من غمور از دنیا
 ترک کرد و نواز برای فتوی تمتم سنی بر اقطر مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب علم
 اشارت و عدم مقتضای این علم شارات سنت علماء را مقدم شده و هر ترک نفری تمتم گشت حسن عمل
 با برین کار وین است که از انی کرد دلیل حرمت با کبر است و یشایب ایشان ظاهر شده است حکم حرمت

یا که است مکرره اندر گاه بعد از ذکر سنیت و تحباب اشارت گویند نه اما ذکر اول و الصحیح ان الاشارت حرام است
 میشود که اول سنیت و تحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحبت پیوسته است بلکه خلاف آن بصحبت
 غایت مافی الباب را بیان دلیل نیست و این بمنجمله مثلزم قدم اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف
 آن لیل ایام گویم که علم نقل در اشارات حل حرمت معتبر نیست درین باب سخن مجتهد معتبر است اول معتبر
 را درین ازینست حکم کتبت گفتن بسیار جزاوت نمودن است و علم خود را بر علم این کار ترجیح دادن و اولی
 صحاب جنیف را باطل ساختن روایات معتبره و فتنی چهار بار هم زدن دشواد گفتن احادیث را این کار بر
 قرب عهد و وفو علم حصول مع و تقوی زما دور افتادگان بهتر نیست استند و صحت و تقم و نسخ و عدم نسخ
 انها را بیشتر از مای شناخته البته وجهی بوده داشته باشند و ترک عمل بقضای این حاویث علم صاحبها
 و استلام ما قاصر همان بقدری فهمید که روایات احادیث و کیفیت اشارت و عقده اختلاف بسیار دارند و
 اختلاف ایشان نظیر این لغزش اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بر عقد
 فرموده اند و آنکه بعد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقدی بنحاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند
 که عقد است و سه بعضی قبض خضر و خضر و حلقه ابهام با وسطی اشارت سایر روایات کرده اند و در روایت
 بجز در وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند و در روایت آمده که دست برت را بر بنی چپ ضم کرده و دست
 بر پا است نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست بر پشت دست چپ سینه بر سینه
 و سایر بر ساعد نهاد اشارت میفرمودند و بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده نشان
 میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحرک یا بر لب بوده است و بعضی دیگر انبات تحرک
 میانید و ایضا بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراه تشدید میفرمودند من غیر و تعیین در
 دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و بعضی روایات متعین بوقت و عادت
 است که میفرمود با مقرب القلوب ثبت قلبی طرد و نیک چون علامه حنفیه را تیان اشارت همطراز و آنکه
 فعل نامزد نماز بخلاف قبل اشارت نمودند که بنا بر صلوة بر سکون و قمار است و ایضا توقیه اصابع تحباب
 قبله نامکن باشد سنیت است کما قال علیه الصلوة و السلام فلیوجه من عضایه القبلة ما استطاع اگر گویند که
 اختلاف تفسیری منظر بسیار در کتوفیق و میان و ایات کما نماند و در سخن فیه توفیق ممکن است زیرا که

نموده بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان اعمشده است
 که نزد غیر منطبقان این نادوات کلیه است فلا یکن التوفیق و آنچه از امام عظیم منقول است که اگر حدیثی مخالفت
 قول بن بلیغه نقل مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نایید و از آن حدیثی است که حضرت امام زین العابدین
 و بنابر عدم علم شیخین حکم خلاف آن فرموده است و احادیث اشعارت از آن قبیل نیست احادیث معتبره
 احتمال عدم علم بنان را گوئیم که علماء خفیه بر جواز اشعارت نیز قوی داده اند بقصد تقاضا و استعاضه
 که عمل نموده اید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض جواز عدم جواز و حل حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز
 است و جانب حرمت را و الاصل شیخ ابن همام در فقره بدین گفته است که احادیث رفع عدم رفع متعارضین
 باقیان احادیث عدم رفع را ترجیح میدهم که مبارصه بر سکون و خشوع است که با جماعه مطلوب مبرور است
 و لعجب من شیخ ابن الهمام ز قال عن کثیر من المشایخ عدم الاشارات و هو خلاف الروایت والدرایه
 نسبت التعمیل الی العالم الجتهدین التکمیل بقیاس لذلک هو الاصل الراجح من الشروع و هو ظاهر المذنبین
 الروایت عند حنیفه و هذا شیخ قد ضعف حدیث التعمیل بالاضطرار بحاصل من کثرت اختلاف الروایات
 از شیخ محمد سعید و یناب سال هینویس چون یا ضرس سد فرستاده خادمش اشارت شد که و الاضطرار
 که طالبان طریقه ایشان به طرف جمیع مذهب در پیج جاد لیری بگرد و کس گفته که سر حلقه بلا شد بهر چه
 شود هر که اناسطانند فرمانند که سر حلقه جمیع باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه
 امر فرمایند و سلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب صد و سیزدهم و سیم بنو محمد با ششم صدور یافته در حال سوال
 که نوشته بود در سوال اول آنکه کمالات صحاب کلام مربوط به فنا و بقا و سلوک و صبر بود یا نه سوال دوم آنکه
 در طریقه عملی نقشند یا ز ریاضات منویکنند و مضر میدانند و حال آنکه اکثر در علیه و علی الیه صلوات و السلام
 ریاضات شایسته کشیده اند سوال سوم آنکه انظرین چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه یک
 مکتوب نوشته اند که طالب از بولایت موسکو بولایت محمدی تبریز غیرتوان برود و مکتوب دیگر نوشته اند
 که شمار از بولایت موسکو بولایت محمدی و در وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه بیله من پیش جاگ باید پوشید
 یا بیله من حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفوذ ثبات بدل گفته شود لاجرا بر فوق نیز در الراجح
 بین دو آثر این مکتوب این مراعات او اسپر فرموده اند و فرموده اند که نعم و قدر این مکتوبات

نسخه این مکتوبات
 احادیث معتبره
 عدم ان تخالف فیها
 حدیث عدم جواز
 ترجیح عدم جواز

مکتوب با زنده و سید و سیزده رعایت کنند که موافق عدو پندین بر مال است علیهم الصلوات و تسبیحات
و نیز عدو اول است رضی الله تعالی عنهم همین فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرض شد شی که حضرت می فرمود
کلان علیها الرحمه و الغفران نوشته اند نویسنده تا خواننده با دعا و فاتحه ایشان را یاد کند بجز و صلوات
و تبلیغ الدعوات بخواب حوی خواجهم ما شتم میرساند اسوکه که طلب حل نماید و مکتوب میرسد بحسب
نموده بود و در جواب بنمایانچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال و آن نکته قریب الیه جلسه طاهره
فناسی فی الله و بقا بالمد و طی تمام مقامات جذب سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الا نام علیه
الصلوات و السلام از اولیا امت افضل گشته اند یا این همه سیر سلوک و فناء و بقا ایشان را در همان یک صحبت
افضل بود از تمامی سیر سلوک بجز فناء و بقا اصحاب کرام را توجیه و تصرف آنحضرت بوده و علیه علیهم الصلوات
و تسبیحات بالبحر و سلام و نیز ایشان را علم سلوک جذب حالا و مقاما بوده یا نه و اگر بود و چنانچه می خوانند و اگر توجیه
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بلائیکه حل این مشکل منوط صحبت است و در صورت
بخدمت سخن که درین مدت کسے نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون حلال است
از جواب گفتن چاره ندارد بغیر ورت بود با حال حل ان مینمایا تا عا نماید قریب که منوط بقا و بقا و سلوک
و جذب است قریب لایست که اولیا است بان مشرف گشته اند و قریب که اصحاب کرام را در صحبت خیر
علیه علیهم الصلوات و السلام میرشد قریب نبوت است که تبعیت و ولایت ایشان حاصل یکشت و درین
قریب فاصلت نه بقا نه جذب است نه سلوک و این قریب براتب از قریب لایست اول و فضل است چنانچه
قریب صالح است و آن قریب قریب طلیعت نشان مابینها ما فهم که این اق این معرفت نرسد و یکست که
خواص فهم انهم رفت عوام مشاک باشند که بر علی نوای قلندرتو و سخن بی هر آنکه باطل کنند
ارسی اگر بنده کالات قریب نبوت بره قریب لایست عروج واقمشود و از فناء و بقا و جذب و سلوک چاره بنا
که اینها سبب و سعادت آن قریبند و اگر این راه رفته نشود و شاهره قریب است اختیار اند فناء و بقا و جذب
و سلوک هیچ و گنایا شد اصحاب کرام بشا هر قریب نبوت رفته اند که جذب و سلوک فناء و بقا کارزار
بیان نیمه رفت از مکتوب که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب بنده این تفسیر هر چه در مکتوبات و سایر
غرف نوشته است که سالن من با و در سلوک و جذب است و در از تجلیات و ظهورات است ملو و از ان معنی است

در ملازمت حضرت خواجگوش کرده بودم که برین امر می نظر شده است که سیرغنی نسبت بان مرتجع و غیر فاعلی است
نسبت بر سیرغنی زیاد و بهین عبارت و خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این محال
عجیبیتهم و محرکست عبارات مجله در تحریز اور و طحا بعد الذی بدانان لهذا کان التمهیدی لولان بدانان الله
جارت مسل بنا بحق این عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از فقرات متشابه بود و سوگو جانگر
علیا الرحمة و لغیرت نویسی که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خزاز است قدس سره حاصل
سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه اکثر و علی الاصوله و استقامت
عجیب دیگر نیکبای شیده کشیده اند و در تطبیق از ریاضات منفره میانید بلکه ریاضات را به طریقه کوشش
موردی منفره میدانند عجیب میانید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است که ریاضات
در غیره منوعه اند و اگر بچینند که ریاضات را منفره میدانند در تطبیق و اوم محافطت لبنت و التزام سنت
سنت علم صاحبها الصلوة و السلام و نجیة و سحر و ستر احوال اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در
مطامع و طالس از ریاضات شاد و بی عوارث شیده است نهایت مافی الباطن کام الاغنام این امور را از ریاضات
تمییزند و از مجاملات نمیانند ریاضت و مجاملات نزه ایشان منحصر و مگر رنگی است و کثرت جمع و زلف شاد
ظلم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفایان از هم مباح است و از عظم مقاصد این چا ترک آن ریاضت
ناتق بود و مجامده شیده باشد بخلاف و اوم محافطت لبنت و التزام متابعت سنت علم صاحبها الصلوة
و التحیة و امثال نه بار و نظیر عزم قدر نیست و اعتمادی نه تا ترک آنها را از شکلات و البته تحصیل این امور
از ریاضات شمرند بل این است بر کار این طریقت که در ستر احوال میگویند ترک ریاضت که در نظر عوام عظیم است
و باعث قبول خلق است و ستر شهرت است که تمضیر یافته است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی الصلوة
و السلام بحسب سیر بن الشان انیشا الیه بالاصابیر فی دین او دینا الامن عصا العزیز و فقیر گریگیهای دور
از مراعات حد اعتدال و کمالات بسیار است و این تمام داردی بیکه ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جمع و زیاد است حضرت و الازیز گوارا قس سره منفره مذکور و علم سلوک ساله دیده اوم
در سخنان نوشته که کمالات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و در وصول بطلوک کافی است
با این مراعات چه اجتناب از بیکه فکر نیست و همچنین که در مطامع و طالس ملکی و حیر امور توسط حال میانید که

ملازمت حضرت خواجگوش کرده بودم که برین امر می نظر شده است که سیرغنی نسبت بان مرتجع و غیر فاعلی است نسبت بر سیرغنی زیاد و بهین عبارت و خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این محال عجیبیتهم و محرکست عبارات مجله در تحریز اور و طحا بعد الذی بدانان لهذا کان التمهیدی لولان بدانان الله جارت مسل بنا بحق این عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از فقرات متشابه بود و سوگو جانگر علیا الرحمة و لغیرت نویسی که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خزاز است قدس سره حاصل سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه اکثر و علی الاصوله و استقامت عجیب دیگر نیکبای شیده کشیده اند و در تطبیق از ریاضات منفره میانید بلکه ریاضات را به طریقه کوشش موردی منفره میدانند عجیب میانید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است که ریاضات در غیره منوعه اند و اگر بچینند که ریاضات را منفره میدانند در تطبیق و اوم محافطت لبنت و التزام سنت علم صاحبها الصلوة و السلام و نجیة و سحر و ستر احوال اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطامع و طالس از ریاضات شاد و بی عوارث شیده است نهایت مافی الباطن کام الاغنام این امور را از ریاضات تمییزند و از مجاملات نمیانند ریاضت و مجاملات نزه ایشان منحصر و مگر رنگی است و کثرت جمع و زلف شاد ظلم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفایان از هم مباح است و از عظم مقاصد این چا ترک آن ریاضت ناتق بود و مجامده شیده باشد بخلاف و اوم محافطت لبنت و التزام متابعت سنت علم صاحبها الصلوة و التحیة و امثال نه بار و نظیر عزم قدر نیست و اعتمادی نه تا ترک آنها را از شکلات و البته تحصیل این امور از ریاضات شمرند بل این است بر کار این طریقت که در ستر احوال میگویند ترک ریاضت که در نظر عوام عظیم است و باعث قبول خلق است و ستر شهرت است که تمضیر یافته است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی الصلوة و السلام بحسب سیر بن الشان انیشا الیه بالاصابیر فی دین او دینا الامن عصا العزیز و فقیر گریگیهای دور از مراعات حد اعتدال و کمالات بسیار است و این تمام داردی بیکه ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جمع و زیاد است حضرت و الازیز گوارا قس سره منفره مذکور و علم سلوک ساله دیده اوم در سخنان نوشته که کمالات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و در وصول بطلوک کافی است با این مراعات چه اجتناب از بیکه فکر نیست و همچنین که در مطامع و طالس ملکی و حیر امور توسط حال میانید که

مکتوب زانو و سید و سیزده را رعایت کنند که موافق حدیثین است علیهم الصلوات و تسبیح
و نیز عدد اربع است رضی الله تعالی عنهم همین فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرض شد شیخ که حضرت مخدوم
کلان علیه الرحمه و الغفران نوشته اند نویسنده تا خواننده بدعا و فاتحه ایشان را یاد کند بجز در صلوة
و تبلیغ الدعوات بجناب خوی خواججه محمد ششم میرساند اسوکه که طلب حل نماید و مکتوب میرسد بحسب
نموده بود و در جواب بنه آنچه معلوم شد نوشته فرستاده حاصل سوال دل آنکه قریب چه جلساتی
فنا فی الله و بقا را بالمد و طی تمام مقامات جدید سلوک است اصحاب کرام که یک صحبت خیرالانام علیه
الصلوة و السلام از اولیا است ففضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت
فصل بود از تمامی سیر و سلوک بجز فنا و بقا اصحاب کرام را توجیه و تصرف آنحضرت بوده و علیه السلام
و نتیجه بالحد و سلام و نیز ایشان را علم سلوک جدید حالاً و تقاماً بوده یا نه و اگر بوده چه نام بخوانند و اگر
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت باینکه حل این مشکل منوط صحبت است
بخدمت سخی که درین مدت کس گفته است بیک نوشتن چگونه مقبول شام خواهد شد اما چون حلال
از جواب گفتن چاره ندارد بضرورت بود بحال حل این مینمایند تا عارض نماید قریب که منوط بقا و بقا و سلوک
و جدید است قرب لایست که اولیا است این شرف گشته اند قریب که اصحاب کرام را در صحبت خیر
علیه السلام میرسد قرب نبوت است که بتعبیت و ولایت ایشان حاصل بگشت و درین
قرب فاصله از بقا نه جدید است نه سلوک و این قرب براتباً از قرب لایت علم و فضل است چنانچه
قرب صلاست و آن قرب قرب طاعت نشان مابینها ما فهم کریم شیخ اقی این معرفت ز سر زده است که
خواص فهم نهم معرفت عوام مشارک باشند اگر بوعلی غازی قلند نوشته است بنویسید بی سزا که با قلند
اری اگر بنده کمالات قرب نبوت براه قرب لایت عروج واقف شود و از فنا و بقا و جدید و سلوک چاره بنا
که اینها سابق و حلال آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شماره قریب است اختیار فنا و بقا و جدید
و سلوک هیچ و کار نباشد اصحاب کرام بشماره قرب نبوت رفته اند که جدید و سلوک و فنا و بقا کار
بیان نیم معرفت از مکتوب که بنده مولانا ان الله نوشته است طلب میکند ازین نصیر هر جا و مکتوبات و سایر
خود نوشته است که سائلین با و از سلوک و جدید است و در از تجلیات و ظهورات است ملا و انان معین است

در ملازمت حضرت خواجه غرض کرده بودم که بزین امری نظا شده است که سیر لغنی نسبت بان مرتجع سیر لغنی
نسبت بر سیر لغنی زیاده برین عبارت در خود قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون بن حمال
محمد بن قاسم و محمد گشت عبارات جمله در تحریر آورده و الحمد للذی برانا لهذا ما کان التندی لولان برانا الحمد
حاجرت سل بنا بحتی برین عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محبت باشد و از مختصرات مشایخ بود و مکتوب جا که
علیها الرحمه در نفیحات نویسد که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خزاز است قدس سره حاصل
سوال دویم آنکه در طریقه تصفیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه اکثر و علی علی الاصوله و السلام را
محبوبه و گرسنگیهای شدید کشیده اند و در نظیرین از ریاضات منع نمینمایند بلکه ریاضات را بویط مکتوبه
صوریه منصرف میکنند عجب نیاید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا گفته است که ریاضات
در نظیرین ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را در تصفیه اند و در نظیرین دوام محافظت بسنت و التزام
سنت عملی صاحبها صلوة و السلام و نهی و سنن در ستر احوال اختیار توسط حال مراعات حد اعتدال در
مطاعم و طابین از ریاضات نشانه و بجا مات شدید است نهایت مافی الباعجام کالاف نام این امور را از ریاضات
تعمیرند و از بجا مات نیاند ریاضت و بجا مات نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع و زطر شانه
عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفایان را مهم بهام است و از عظم مقاصد این چارگان ریاضت
نشانه بود و بجا مده شدید باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علمی صاحبها صلوة
و التحیه و امثال نهارا و نظیر عوام قدر نیست و اعتمادی نه تا ترک آنها را از سنگدالت دانسته تحصیل این امور
از ریاضات شمرند بل از مهم است بر اکار این طایفه که در ستر احوال میکنند ترک ریاضت که در نظر عوام عظیم القدر
و باعث قبول خلق است و ستم شهرت است که ششمنان فتنه است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی الصلوة
و السلام یحبیب می بن ایشان نشیالیه یا بالاصابع فی دین او وینا الامن عصره اندر نزد فقیر گرسنگیهای در راه
از مراعات حد اعتدال تا کلمات بسیار اسانت و بر تمام داری یکی که ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت و الذی رگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک سال دیده ام که
در ریاضات کثرت که در راهات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن و در وصول بطلوک فی است
با این ریاضات پیچیده آنچه که در فکر نیست و چون کرد مطاعم و طابین بلکه و حیر امور توسط حال میانند

مورد از افکار
که از این دست
و در این عبارت
نخست ایاتان

چه با زیباست **س** چندان سحر گردانم بر آید ز چنان که از ضعف جانم بر آید حضرت حق سبحانه
 و تعالی حضرت پیغمبر را علیه و علی الصلاة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بان قوت تحمل بار کز
 شاقه مینو زدند و صاحب کرام نیز برکت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلاة و التحیه تحمل این بار میفرمودند
 و هیچ فتوری خلط در عمال و افعال ایشان واقع نمیشد با وجودی که سنگی قدرت بر حجاب بر خدا برنجی شستند
 که قدرت سیر شکمان بچشتران زسدان بجا بوده که بست کس از صابران بر دولت کس از کفار غالب است
 و صد کس هزار کس غلبه مینو زدند و جو کشتان غیر از صحابه نزدیکی که در ایان اداب سنج عاجز آید بلکه
 بیاست که از عهد او اذ فر ارض بچگن بر است قدرت دین از تقلید اصحاب کرام منوطن و ملتیان سز
 و ذرائع خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق ضعیف الله تعالی علیه و علیهم الصلاة و التحیه
 الصلاة والسلام نموده و صل اختیار کرد و از ضعف و ناتوانی بواجب ریز زمین قاندا و انور
 اعراض فرمود علیه و علی الصلاة والسلام که است از شما مثل من نزد پروردگار خود میبویست میکنم و طعم
 از آنجا بخورم پس ق قدرت تقلید نمودن تحسین شد و ایضا صاحب کرام برکت صحبت خیر الانام علیه
 علیه الصلاة والسلام از ضربت های خفیه کثرت جو محفوظ و مامون بودند و دیگر از این حفظ و امن برینست
 باینست که کثرت جو البتة صفا بخش است جمیع اصفا قلب بخشد و جمع و دیگر اصفا نفس صفا قلب
 هدایت افزای تو بخش است و صفا نفس ضلالت ناست و ظلمت افزا فلا سفیونان بر آید و جو که میند
 همه را ریاضت گر سنگ صفا نفس بخشیده و ضلالت و خسارت دلالت نمود و افلاطون پیچ و دعوات بر صفا
 نفس نمود و صکر شفیخیا لیه خود در معتاد خود ساخته عجب زید و حضرت موسی علیه بنیا و علی
 که در اوقت سبوح نشاء بود و ذکر و یاد و گفت سخن قوم مهیون لاجاجه بنا الی من همینا اگر این صفا
 ظلمت افزای نیشبت صکر شفیخیا لیه سده اوئی گشتند از وصول بطلب نامه خود اندر او بظنه ازین
 خود را نوح یافت ندرت که این صفا پوست رقیق اماره او گذرشته است و اماره او بر همان خبث و سجا
 خود است پیش ازین نیست که نجاست مخطه را بشکر خلاف قیق نماید قلب فرود دانه پاکیزه است و نورانی
 ز گو بر روی او از مجاورت نفس ظلماتی گشته است با آنکه تصفیه سما الیصلی رجوع میناید و نور را میگردد و
 نفس کس فی صفا تها بخش است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانی که بیاست قلب بلکه بتعالیست

تکریمت علم صاحبها بالصلاة والسلام و تحية بله کجحض فضل خدا و کز جسطا ز سرکه و مطهر نگردد خبث ذاتی از
 ارایل نگردد و فلاح و بهبودی متصورست افلاطون از کمان چهل صفا خود را که باره اول تلقین و شست
 صفا قلب بود و کما شست ناچار خود را نیز مذهب مطهر و رنگ و خیال گردان و دولت متابعت اعلیٰ دنیا
 و عالی الصلوة والسلام محروم مانده بارغ خسارت آنچه گشت احاذق الله سبحانه عن البلاء و چون بن مضرف
 در دنیا و جمع کمون بوده کار با این طریقه قدس الله تعالیٰ امر را بر هم ریاضت جوهر را ترک نموده در طعومات بر
 اعتدال مجامه و توسط حالک اللات نمودند و منافع جوهر را با احتمال بین ضرر عظیم خطر ترک کردند و دیگران سنا
 جوهر را ملاحظه نموده چشم از مضار آن پوشیدند و بجز ترغیب نمودند مفر عفت است که با احتمال ضرر منافع کثیره
 میتوان گذشت نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالیٰ که اگر امر می ابر باشد میان سنت
 و بدعت ترک بدعت بهتر است از انبیا سنت یعنی بدعت احتمال ضرر است و بدعت توهم منافع پس
 ضرر را بوقه منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرر از راه دیگر باشد
 حقیقت این سخن است که آن سنت کو یا موقت بان قرن است چون توفیت از او بوسط وقت و خلاصه
 اندبارت و تقلید آن نموده اند و جمیع دیگر از موقت و البته تقلید نوزیده اند و الله سبحانه علم بحقیقت حال
 سوال سوم آنکه در کتاب کابری طریقه علیه است که نسبت با حضرت صدیق منسوبت بخلاف با طریقه اگر مدعی
 گوید که اکثر طرق با امام جعفر صادق میرسد حضرت امام جعفرت صدیق منسوبت این سلسل و دیگر چه حضرت
 صدیق منسوبت باشد جواب آنکه حضرت امام نسبت به هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر است
 عنهما با وجود اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جلالت و از یکدیگر متمیز
 جمیع بوسطه نسبت صدیق از حضرت امام نسبت صدقیه اخذ نموده اند و حضرت صدیق منسوبت و جمیع
 هم بوسطه نسبت امری نسبت امیر بر او اخذ نموده حضرت امیر منسوبت اند این فقیر تقریبی در پرگنه بنارس
 رفته بود که آنجا اب کنگ اب جعفر اندو با وجود آن جمیع محسوس کرد که اب کنگ علاقه است و اب جعفر
 بزحمتی که گویند در میان بزجی مانده اند که اب کنگ بدگری خلط نشود و جمیع که بجانب اب کنگ آفته شده اند از
 اب مجتهد اب کنگ بخیرند و جمیع دیگر که بجانب اب جعفر اند از اب جعفر بخیرند که گویند که حضرت خواجه محمد پیا
 قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر جعفر از حضرت رسالت خاتمیت علیه و سلم است

اول سلام و تحية تربيت یافته اند حضرت صدیق نیز تربيت یافته پس نسبت حضرت امیر مین نسبت حضرت صدیق
 باشد و فرق چه بود گویم با وجود تماثل نسبت خصوصیات خود بحال بحال خود است یکم بی مطهره و بحال
 خصوصیات نیز به بیاید یکند پس نسبت که نظر خصوصیت هر یک طریقی با وضوح و بحال سوال چهارم
 در مکتوب امام محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استخوان و ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف و
 به استخوان و ولایت محمدی تواند رود و در مکتوب ولایت زاده کلان قدس سره نوشته اند که شمار از ولایت موسوی
 ولایت محمدی در دو وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب امام محمد صدیق و عقیده است که از ولایت موسوی
 محمدی برین معلوم الوقوع نیست و از وقت علم بوقوع این امر نبوده لاجرا تا کنان در این معلوم ساختن و قدرت
 تبدیل اند نوشته که شمار از این ولایت با ولایت برده را به نخبه نیست تا تا قضا مقصود شود و بحال همان
 پیر من را صوفیان پنجامی پیش چاک می پوشند و میگویند سنت نیست و بدنگان حضرت میر بطریق حلقه پیر
 شفق این صیفت بدانند که مسموم و میناب تر و در این اهل عرب پیر این پیش چاک می پوشند و از اسفند میداد
 از بعضی کتب معتبره حقیقه مفهوم میشود که پیر این پیش چاک مروان باید پوشید که لباس نمانست امام احمد
 ابوداود و فارابی بر رویه روایت کنند که پیغمبر فرموده علیه علی الصلوة و السلام لمن حل قمیسه لیل لراه و المرات
 تلبس بس لراجل فی مطالب المؤمنین الا تشبیه لراجل و الا تشبیه لراجل لکن انما فان کما الفریقین یحوان علی
 مفهوم میشود که پیر این پیش چاک لباس این بن اهل نیست لهذا اهل مروان این لباس تجویز نموده اند و جاسم
 از حیطه عقل میکنند تا بس اذنی ما یختص باللیل لاین و اعلم کالردار و العمامة بل قمیصا خشناسی لکن با این
 علی صدره کالهناء و الا فیما یفعل بعض علیا پیش چاک قمیصه نیست بلکه در است قمیصه و این است که بگوید
 چاک نیست باشد فی جامه المؤمنین میان کفر المرات و فی الهدایة بل القمیص لدره و فرق بین هان و
 و القمیص لاله لکن فالوالبالد و نرد قیصر صوابان بنیاد که چون مروان از تشبیه لباس تان منوعه گشت
 پیغمبر چاک بپوشان پیر این پیش چاک پوشند باید که مروان ترک تشبیه مان نموده پیر این حلقه گریبان پوشند و
 که زنان پیر این حلقه گریبان پوشند مروان پیر این پیش چاک اختیار کنند و عرب تان حلقه گریبان پوشند
 مروان پیغمبر پیر این پیش چاک پوشند و در دارالمؤمنین و بنیاد لباس تان پیر این پیش چاک است تا چای مروان
 حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد بن و گوئی گفت که در حضرت که فرمود دیدم که کسی از مروان شیخ نظام

پیدا شود ان سید اعتبار کند هر گاه مالک موجب طهارت و طهارت با بر منغ فرموده باشد و منغ فرموده و دیگر بر این
 لازم و خود قرائت کند بسیار است که بعضی جا با ترک آن اولی باشد از انبیا ان بنی و شیخ نبوی آمد علیه السلام
 و سلام ان که با حیجان بود بالعربی حیجان بود بالخصه من می چون فیفها منغ فرمودند و ایام فضیلت
 باحوال میزدان بهر از دست خود بعضی از امور مباحه نمایند چه با غیر آن است و زیوت عبد الصخری از این است
 مبله بکمان بعبر الشکار فریضه از شایخ و زیوت است خود سباع و نمه نمین و ذوالسلام علی بن ابی طالب
 تا بقدمه سیف علی علیه السلام و تسلیت آنها و الکنا حاتم عمر حشدت اول که منغفت منغی و مفاده
کلان قریس سه نوشته بود در عهد دشت کترین بنکان محمودان بر بن شرف سیران که احوال
 اوضاع این حدودین توجهات علیه جمعیت صو و مشغول گذارند است، قیست که از طرف خادمان حضرت غلام
 و پادشاه بوده روز شریع رفیع میان بدالدین سید خیر و عافیت کامل سانی و حجت سید دست بیاد از
 که نمود چه کند شیخ علی ذک حمد اکثر اکثر قبله کا ما حافظ بهار الدین شب سیزدهم ختم قران بجای کرد از شیخ
 حافظ موسی شروع کرده است چه چیز بسیاره بخواند شب یکده که شب نوزدهم است ختم میکند و عشره اخیر
 بهار الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شی و طراز تراویح حافظ قران میخواند که مشا و بیوس
 نور طاهر شد گو سیا که مقام حقیقت قرآن بود هر چند این جز آن نمیتواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمد علی
 صاحبها الصلوة و السلام احوال انجام است گو یا که دریا و عظم را و گفته و آورده باشد و ان مقام تفصیل حقیقت
 است و اکثر از انبیا را و اولیا کل بقدر خود از بعضی مقام بهره دارند و از تمام ان مقام رفیع از انبیا علیه السلام
 نصیب نموده اند و این حقیر نیز بهره یافت حقیقت و ان توجه ما نصیب کامل روز و گزارداد و امروز ان مقام خوب
 شده است باقر احوال جمعیت گذارند است و درین ماه منظم خدی که بت مفهوم میشود و آنچه سید و اوضاع عمو را در
 اوقات جمعیت و دیگر میکند از انبیا ان شهر نیز بدوق تمام حاضر میشوند و فقیر ناچار از انبیا و دیگر بالا حفظ کرد
 تا روز عیضا نیز بسیاره یاد کند و بعد از آن عرضه فرشت و دو حکیم عرض شد که کترین بنکان محمودان
 عرض سیران که احوال اوضاع انچه و دست جمعیست که خیرت آنرا که بر ادا و جمیع فادمان بخوبی اطلوب
 و مسوالت سرفرازنده ما و صحیفه کوی که صحرای عیال مرسل بود و بطالان فرست و سبوح گوید و یقینا و انک
 عالمات انصاری عالمیان بکانه اول سلام تو پانیزه دارد چه رسد انبی الله و الله العباد و من انبیا علیهم السلام

قلبا با احتیاط احوال چو نوسید که غیر از حسرت و نیت بر صدر اعمال و نفسیه احوال اشغال هر ساعت مراد و از روی کار
 هیچ خط و ستم بخلاف خدا است و تقدیر گنبد و روان میر نه مگر آنکه تو جفا دانی که درگاه مدد فرماید و دیگر غیبت
 اگر کسان کار و دشواریست به چندی و نیست که احوال همین قبحیست لطف بطریق تکیه فرموده بودند ستمها دار و دل
 کم فتور راه یابد بلکه در روز را میدار ترقی و تزیینت بعد از نوح و ظهر و عصر حلقه نشین و حافظ بهار الدین
 از زودات فرستید یا بد آن نیز سخنان و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و بگریست و قبض بسط و توبه
 و فوق و الام و جز آن تلقین ببدن دارد و از آنجا در نوح نماید و لطافت سینه متوجه و خفاظن اگر است و جنبه و جبهه
 مثل علم طبیعت بلکه علمین آن متوجه ذوق و دل آن هر دو مثل طلال سیدان و از نظر تجا و نسیه یا در و لطافت و الام
 بدن مخلط بودند و در نظر نسبت غم از بدن آفرید که مفهوم غم نشین چنانچه بجنود و نوال از عرض کریم بود و حال از این
 مستاز و سوزانید و انقیام تمام بقا میماند و بلبل از بقا باز که نوحی از فنا لطیف و نود و نایان معلوم شد که در میان این
 بقا شود و تمام کار نیست و حال نیت و نیت است مقبوض معامه و در کم است تا چنانچه شود اما احوال ترحیم و بیجا نام نیا
 چون عرض احوال خود بود و چون کلیر جرات نمود قلبا که فقیر تر شد حضرت را بخوابید نیز امانت از مدینه داده چو نوسید
 احوال ترحیم است و احوال و غیره عرض داشت سیدوم عرض داشت کترین بندگان معصوم و بقیه عرض داشت
 که این غیر ترحیم است مقبوض نمود می بود از اثر احوال حضرت خداوند و بگریست و در سید بسط و غم که نود
 و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجیه شد از جانب آنکس بود و حال هر چه است از جانب دوست
 و تقدیر و خود پیش از قابلیت قبول نیویافت که لایحه التماس تطعمه علیه شمس فاحرق قلب تطعمه کل طامه و که در وقت
 من اهلین اللطایف و حصل فیها کانون و بگریست بیخه فالشرح اصدور و تمام قلب صالک انعموا مضی اللحن من
 و اهل ذریع که ناقبل من الک حبه تامل الاکل من بین اللطایف علی تقابل تطرت الی القلب لکن فی نیت قلبا آخر تطعمه
 فلما نظرت فی قلبی تطعمه نظرت فی ذلک قلبا آخر و بگریست لایحه غیر النهایت فالنظر قلبی لایحه و قلب خردیم و کم تبویح
 الان بیخه است الی تطعمه بسط و این متفرق و علم ان بحالات اسلمه من به بحالت الترتیب الیه کانت کما کما کما
 حضرت و کان مختار من هذا المقام فما کتبها لسؤال و بجد گامانیمه که ترحیم است الا انما توجیه طهرت اگر ترحیم من زبان شود
 هرگز بود یک که ترحیم از ترحیم کرد و حضرت سلامت از روی بگریست و یافت ملائمت خادمان گاه را چه ترحیم و چه
 شرف و بگریست هر ساعت تصویب است که کلام وقت نیک سلامت خوش خواهد بود که در طلب علم و مقصد و حصول

خواهر پیوسته و عزیزین است از روی مکر و تصور نه آید چنانچه او را با حسن وجه و اوق طریق این دولت مصلحت

میرگر و نادیده العنی بوال الامجاد علی علیه السلام است و اما اولیاء الله علیهم السلام

تقریر و پذیر چکیده قلم نین رقم خواص معنی بحر عرفان منشی حسید بک بن محمد سوزان سلمه از حمزه

الدله حسید بک بن احمد چه میند که دنیا و آخرت را عرض کرده اند و چه یک سفر و خوشی و در چه چگونگی در این دنیا

از دست نیکو اردو گامی در قفا ایشان زود میرود و گاهی گفتار ایشان دل فزوده را خوش میکند عیب است

هر گزایشان زیادت خلوه زبان ریافت و سر که خدا ریافت راز جان جهان بر یافت با عی اهل کس که از ایشان

جان آچا کند و فرزند علی را آن آچه کند و دیوانگی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهان آچه کند و چون

عمر است که قیوم حسب برین بی حکم تقدیر بخیر البلاد و شاه جهان باد بر سر بردار از ایاف مقصود چون بگره خورد

درین ایام که درین بقعه طیبه بر و راه خدا مالک طبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلمه الله تعالی و در هر خط و طریقه

چا و در وصاحب دست و در ترک تعلقات فرد و همچون از فغان سوزان شاد بک از من جمله انشاد و در زمانه

روزی مکتوبات قطب بان خدمت مجید الف ثانی علیه السلام که بحسن عقیدت طیبی فرمود بن نمود اول دیوانه

دیوانگی و اگر فروخته هم گوا من از صحبت جهان جهانیان بر چشم و دل و بو شرم و بیاد حق و گشته بنشیند از

باز نماند گمان خیال میکس ایشان دست و در هر حال زود و درون نگر نیست ناچار بروقت و دیگر بر وقت نیست

خواجده عجب کتاب است که خوش عبودت خلق عرفان انوار اباب است و لطفش شسته نثر حیات طریقت را باب

و مقبول اولی اللباب قطعه هر نکته سر بسته اونا فاشنگست به هر لفظ او شوخی ز چشم نغزال است به فیض قرش

از تن غیب روشن است و در کس و راق فضل حال است به صد باره تا سر هر حرف گزینم تا ایلی است که در فاقدم غم

و دلال است به در یوزه گزیده او نیز در بطن به حق رنگ بر قلبش بجز نغزال است به سوزان که گجا و در گری خواجده

لے سوخته ضبط لافش کن ازین سخنهای گرم بس کن قطعه سخن با تاش نیست حاجت به خود را با خروشدین

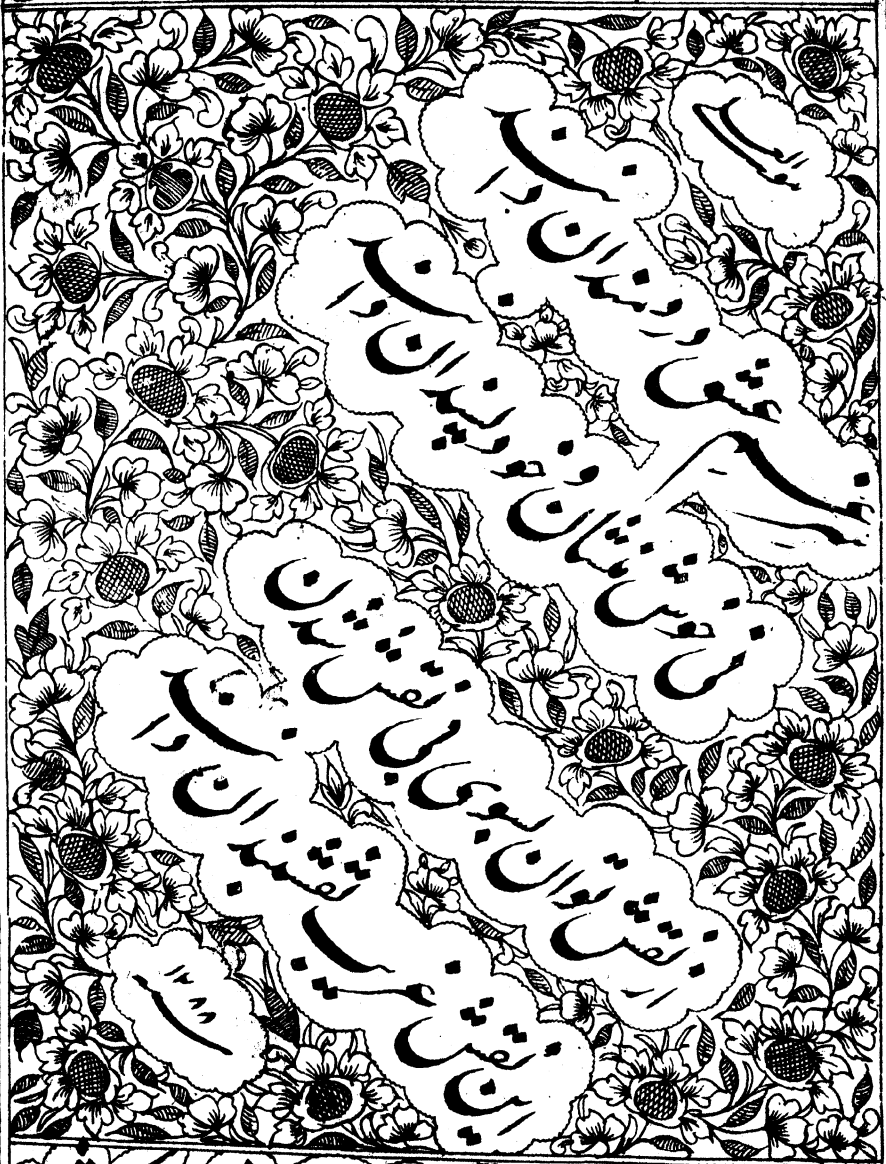
سیا نوز گبوش محروان خود را گوید و تو بیل اسلر نین سیا نوزه تبار خیر است و غیرم چه بنه یکیز از دو صد

دهشت اتفاق تحریاتی کلمات اقا و و اهدلی ملا شاد فقط

نشیند

قدح طبع اسرار اسحقاق بعون الله الواحد القوی

جلد اولیٰ مکتوبات معدن فتوحات حضرت مجذبات ثانی



در مطبع احمدی دہلی بابہام شیر محمد خان یوین طبع ہوئی

